

نگاہی با چشم جان

عدالت خانہ و ویرانگراںش

نخستین دہہی انقلاب

ایرج مصداقی

جلد اول / چاپ دوم

نشر پڑواک نو
استکھلم - سوئڈ
۲۰۲۱ میلادی - ۱۴۰۰ خورشیدی

نگاهی با چشم جان

عدالت‌خانه و ویرانگرانش

نخستین دهه‌ی انقلاب

ایرج مصداقی

جلد اول از دوره‌ی ۵ جلدی

چاپ اول

۲۰۱۸ میلادی - ۱۳۹۷ خورشیدی

چاپ دوم

۲۰۲۱ میلادی - ۱۴۰۰ خورشیدی

www.irajmesdaghi.com

irajmesdaghi@gmail.com

ISBN: 978-91-986883-0-6

N-Pezhvak

Iraj Mesdaghi

نشر پژواک نو

PEZHVAK
www.pezhvakiran.com

گل‌های آتشین را

تنها

آنان که از نژاد ققنوسند درک می‌کنند
در هوایش که چون شراره‌های سرکش است
تمام هستی را هم رنگ مرگ می‌کنند
سرخ‌ی شعله را گلبرگ می‌کنند

آن چه می‌جوییم

زاده‌ی راهی‌ست که می‌پوییم.

نصیر نصیری

سروده‌های زندان

فهرست

پیش‌گفتار

۱. سیده محمد حسینی بهشتی.....
۵. حزب واحد فراگیر و دیکتاتوری صلحا.....
۶. مجلس خبرگان و تصویب قوانین ارتجاعی.....
۷. خواب ریاست جمهوری، نقض عهد و پیمان و سازماندهی اعدام‌های لجام‌گسیخته.....
۱۰. نابودی دادگستری مستقل و برپایی دادگستری اسلامی.....
۱۳. تلاش برای تضعیف و نابودی کانون وکلا و پیشگامان آن.....
۱۹. دشمنی با «کمیته‌ی ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» و حق وکالت در دادگاه‌ها.....
۲۰. بهشتی و فرهنگ «خودی» و «ناخودی».....
۲۱. بهشتی و انقلاب فرهنگی.....
۲۲. تهیه و تصویب قوانین ارتجاعی «شریعت» و «مجازات اسلامی».....
۲۴. موضوع شکنجه‌در زندان‌ها.....
۲۵. سازماندهی حزب الله و چماق‌داران.....
۲۸. تحمیل حجاب اجباری به زنان.....
۳۰. برگزاری دادگاه‌امیران نظام به اتهام دیدار و گفتگو با مقامات آمریکایی.....
۳۳. طراحی سرکوب‌گسترده‌ی نیروهای سیاسی و کودتا علیه بنی‌صدر.....
۳۷. قدم به قدم تا مرگ و فرورفتن در آتشی که خود آفرینیده بود.....

علی قدوسی

- ۴۳.....
۴۴. قدوسی و مدرسه‌ی حقانی.....
۴۴. مبارزه با رژیم پهلوی.....

- ۴۶..... تسلط مؤتلفه بردستگاه قضایی
- ۴۷..... مبتکر نابودی «عدالت‌خانه» با همراهی دانش‌آموختگان مدرسه‌ی حقانی
- ۴۹..... شروع سرکوب مطبوعات
- ۵۰..... تشکیل دادگاه‌های غیرقانونی درکشور
- ۵۲..... ضدیت با ملی‌گرایان و همراهی با عوامل کودتای ۲۸ مرداد
- ۵۴..... پرونده‌سازی برای امیرانظام و قطب‌زاده
- ۵۶..... راه‌اندازی دایره‌ی «مبارزه با منکرات»
- ۵۸..... تحمیل حجاب اجباری به زنان و «ارشاد اسلامی»
- ۵۹..... تهدید پدران و مادران برای مقابله با فرزندان
- ۵۹..... رشد آمار اعدام در دوران دادستانی قدوسی
- ۶۰..... ضدیت هیستریک قدوسی با مجاهدین، بنی‌صدر و چپ‌ها
- ۶۶..... رابطه‌ی قدوسی با حزب توده
- ۶۶..... چگونگی اداره‌ی دستگاه قضایی
- ۶۸..... نگاه قدوسی به مسئله‌ی شکنجه و اعدام
- ۶۹..... داستان سرایی در مورد انفجار دادستانی
- ۷۱..... سید عبدالکریم موسوی اردبیلی
- ۷۲..... حضور در بالاترین سطح قوه‌ی قضاییه
- ۷۳..... جان‌به‌در بردن از طرح ترور
- ۷۴..... حمایت از چماق‌داران
- ۷۵..... کودتای علیه بنی‌صدر و اشاعه‌ی سرکوب و کشتار
- ۷۷..... وخامت وضعیت حقوق بشر
- ۷۹..... دور ریختن قوانین ضداسلامی و اجرای قوانین اسلامی
- ۸۱..... هوایماریایی و کشتار آمریکایی‌ها
- ۸۲..... اعتماد به نفس در دروغ‌گویی
- ۸۳..... مشارکت در کشتار بی‌رحمانه‌ی ۱۳۶۷
- ۸۶..... دور زدن شورای عالی قضایی و موسوی اردبیلی توسط خمینی
- ۸۷..... سنگسار زنی با طفل شیرخوار
- ۹۰..... شکنجه در زندان‌ها به روایت نماینده‌ی آیت‌الله منتظری
- ۹۱..... مرگ خمینی و به‌حاشیه رفتن موسوی اردبیلی
- ۴۹..... شروع سرکوب مطبوعات
- ۹۳..... سیدحسین موسوی تبریزی
- ۹۴..... ریاست دادگاه‌های انقلاب آذربایجان شرقی و غربی
- ۹۶..... خیمه‌شب‌بازی دادگاه‌سینما رکس آبادان
- ۱۰۱..... تلاش برای سرکوب نیروهای سیاسی
- ۱۰۲..... از مسئولان اصلی سرکوب و کشتار دهه‌ی ۶۰

- ۱۰۳..... دادستانی کل انقلاب اسلامی.....
- ۱۱۱..... طفره رفتن از اعلام آمار اعدام شدگان.....
- ۱۱۵..... مخالفت با دیدار عفوی بین الملل از زندان ها.....
- ۱۱۶..... تحمیل حجاب اجباری به زنان.....
- ۱۲۲..... لاجوردی خشن، لاجوردی بسیار رؤف.....
- ۱۲۴..... پروژه‌ی حذف آیت الله شریعتمداری و مصادره‌ی اموال وی.....
- ۱۲۶..... نامه‌ی موسوی تبریزی به دادستان کل کشور یوسف صانعی.....
- ۱۲۶..... دستگیری اعضای حزب توده.....
- ۱۲۹..... برکناری بی سروصدا به خاطر فساد جنسی.....
- ۱۳۶..... چهره‌ی ضدخشونت و اهل مدارا و میانه روی.....
- ۱۴۳..... موسوی تبریزی و کشتار ۶۷.....
- ۱۴۵..... **محمد محمدی گیلانی**.....
- ۱۴۶..... ورود محمدی گیلانی به دستگاه قضایی و محاکم.....
- ۱۴۸..... حمایت از کاندیداتوری مسعود رجوی در انتخابات ریاست جمهوری.....
- ۱۴۸..... بی اعتمادی بهشتی و قدوسی به محمدی گیلانی.....
- ۱۵۱..... تبدیل یک انسان عالی به یک جلاذخون آشام.....
- ۱۵۶..... نقش بی بدیل گیلانی در کشتار دهه‌ی ۶۰.....
- ۱۵۷..... اعدام بدون احراز هویت.....
- ۱۵۸..... اعدام و مجازات کودکان.....
- ۱۵۸..... صدور حکم اعدام در کمال خونسردی و حقه بازی.....
- ۱۶۰..... کیفرخواست‌های صادره از سوی دادستانی و احکام صادره از سوی محمدی گیلانی.....
- ۱۶۳..... اعدام میرانی، «شاهکار»، «عدالت‌خانه»ی اسلامی.....
- ۱۶۴..... نگاهی به دادگاه‌های به ظاهر علنی برگزار شده توسط محمدی گیلانی.....
- ۱۶۶..... توجه و حشیانه‌ترین انواع شکنجه و اعدام بر اساس فقه شیعی.....
- ۱۶۹..... ضرب و شتم متهم در دادگاه.....
- ۱۷۱..... زندانی کردن کودکان بی گناهی که پدر و مادرشان کشته شده بودند.....
- ۱۷۲..... دشمنی با بهائیت و مترادف دانستن آن با جاسوسی.....
- ۱۷۳..... سخنان لغو و ادعاهای غیر واقعی.....
- ۱۷۴..... لغو پروانه‌ی وکالت و کلای دادگستری.....
- ۱۷۶..... شایعه‌ی اعدام فرزندان توسط پدر و اهدای نشان «عدالت».....
- ۱۸۱..... مصادره‌ی خانه‌ی محمدی گیلانی.....
- ۱۸۲..... اطلاعیه‌ی فرزندان محمدی گیلانی علیه پدر.....
- ۱۸۵..... مساعدت به نزدیکان و اعضای خانواده.....
- ۱۸۶..... میزان سواد محمدی گیلانی و حکام شرع.....
- ۱۸۷..... مترجم کتاب «شفا»ی ابوعلی سینا.....

- دبیری شورای نگهبان و ریاست دیوان عالی کشور و نمایندگی آیت الله منتظری..... ۱۸۸
- مخالف رهبری آیت الله منتظری و مدافع جدی خامنه‌ای..... ۱۸۹
- اصلاح طلبان، سوگوار محمدی گیلانی..... ۱۹۰
- حسینعلی نبوی..... ۱۹۱**
- چگونگی راه‌یابی به دستگاه قضایی..... ۱۹۱
- رابطه‌ی نبوی و لا‌جوردی..... ۱۹۲
- دروغ‌گوئی و ویژگی اصلی مسئولان قضایی و امنیتی..... ۱۹۳
- ریاست هیأت‌کشتار ۶۷..... ۱۹۳
- دروغ‌گفتن به آیت الله منتظری در ارتباط با کشتار ۶۷..... ۱۹۴
- اسامی خواهران و برادران اعدام شده..... ۱۹۵
- اسامی زندانیان اعدام شده بین پانزده تا هفده سال..... ۱۹۶
- رونیکار هیأت‌کشتار زندانیان سیاسی..... ۱۹۶
- گوشه‌هایی از بی‌رحمی نبوی و دیگر اعضای هیأت‌کشتار..... ۱۹۷
- ادامه‌ی کشتار پس از دیدار آیت الله منتظری..... ۱۹۸
- انجام جنایت در عین خونسردی..... ۲۰۰
- ارتقا مقام و موقعیت قضایی..... ۲۰۰
- نقش نبوی در سنگ‌بنای «ستا‌داجرایی فرمان امام» و غارت اموال عمومی..... ۲۰۳
- معاون قضایی و قائم مقام رئیس دیوان عالی کشور..... ۲۰۹
- انتقال از دیوان عالی کشور به دادگاه‌های انتظامی قضات..... ۲۱۰
- علی‌رازی‌نی..... ۲۱۱**
- چگونگی ورود به دستگاه قضایی..... ۲۱۲
- جان‌شین لا‌جوردی در دادستانی انقلاب اسلامی مرکز..... ۲۱۴
- داستان سرایی به منظور تطهیر دستگاه قضایی..... ۲۱۷
- ریاست سازمان قضایی نیروهای مسلح و حاکم شرع دادگاه ویژه روحانیت..... ۲۱۹
- تشکیل دادگاه ویژه تخلفات جنگ..... ۲۲۱
- مشارکت در کشتار ۶۷..... ۲۲۴
- ایجاد امنیت با اعدام گسترده..... ۲۲۶
- دشمنی با آیت الله منتظری و تلاش برای قتل وی..... ۲۲۸
- دشمنی با «اصلاحات» و شرکت در قتل..... ۲۲۸
- مخالفت با استقلال و کلا..... ۲۲۹
- افول قدرت پس از ترور و ادامه‌ی سیاه‌کاری‌ها..... ۲۲۹
- سیدابراهیم رئیسی..... ۲۳۱**
- چگونگی راه‌یابی به قوه‌ی قضاییه..... ۲۳۲
- دلیل ارتقای مقام رئیسی..... ۲۳۶

- استفاده از رانت حکومتی برای دریافت مدارک تحصیلی..... ۲۳۶
- وحشی‌گری و شقاوت در کنار دیدگاه‌های ارتجاعی..... ۲۳۷
- نقش رئیسی در غارت اموال عمومی..... ۲۳۹
- تولیت آستان قدس رضوی و «ضامن آهو»..... ۲۳۹
- رویای جانشینی خامنه‌ای..... ۲۴۱
- تلاش برای بسط نفوذ امپراتوری اقتصادی آستان قدس..... ۲۴۳
- نامزدی انتخابات ریاست جمهوری و سوختن رویای رهبری..... ۲۴۴

یوسف صانعی..... ۲۴۷

- تجلیل خمینی از صانعی و انتصاب او به دادستانی کل کشور..... ۲۴۸
- پیگیر اجرای قوانین ارتجاعی شریعت به جای قوانین قبلی..... ۲۴۸
- بی‌رحمی و شقاوت از ویژگی‌های صانعی..... ۲۴۹
- نقش مستقیم در تحمیل حجاب اجباری..... ۲۵۴
- تأکید بر چپاول و غارت اموال و اشاعه‌ی جو سرکوب در جامعه..... ۲۵۶
- دشمنی با بازرگان، نهضت آزادی و «لیبرال» ها..... ۲۵۸
- حمایت از برکناری آیت‌الله منتظری و دفاع تمام‌عیار از خامنه‌ای..... ۲۵۹
- تفوق حاکمیت ولایت فقیه بر قانون اساسی و مصوبات مجلس..... ۲۶۱
- مخالفت با شکنجه..... ۲۶۳
- نقش آفرینی در خلع مرجعیت آیت‌الله شریعتمداری..... ۲۶۳
- رد صلاحیت مرجعیت صانعی..... ۲۶۴
- رابطه‌ی صانعی و نیری..... ۲۶۵
- نظرات جدید فقهی صانعی و تغییر نگاه او..... ۲۶۶

سید محمد موسوی خوئینی‌ها..... ۲۶۷

- مبارزه‌ی نان و آب در در زمان پهلوی..... ۲۶۷
- شرکت در برنامه‌ریزی و تسخیر سفارت آمریکا..... ۲۶۹
- نماینده‌ی‌های متعدد از سوی خمینی..... ۲۷۰
- دفاع از انهدام مقر تفنگداران آمریکایی و فرانسوی در بیروت..... ۲۷۱
- ورود به دستگاه قضایی و دادگستری کشور..... ۲۷۲
- غارت اموال عمومی و فربه‌سازی ستاد اجرایی فرمان امام..... ۲۷۲
- مشارکت در سرکوب پزشکان و انحلال نظام پزشکی..... ۲۷۷
- جنگ و نهضت آزادی و بازرگان..... ۲۷۹
- افول دوران خوئینی‌ها..... ۲۸۱
- از مدافعان برکناری آیت‌الله منتظری..... ۲۸۲
- محاکمه در دادگاه ویژه روحانیت..... ۲۸۳
- تلاش برای به دست آوردن دل خامنه‌ای..... ۲۸۵

۲۸۷	ترکیب اعضای شورای عالی قضایی و نقش آن هادر سرکوب دهه ۶۰
۲۸۹	موسوی بجنوردی و ابوالفضل میرمحمدی
۲۹۶	مسئولان دیوان عالی کشور در سیاه‌ترین دوران نظام اسلامی
۲۹۹	مرتضی اشراقی
۲۹۹	چگونگی راه‌یابی به دستگاه قضایی
۲۹۹	دادستان انقلاب اسلامی مرکز
۳۰۱	ریاست یکی از شعب دیوان عالی کشور
۳۰۱	توجه کشتار ۶۷ و حکم خمینی
۳۰۱	بازنشستگی و وکالت دادگستری
۳۰۳	سیدضیاءالدین میرعمادی
۳۰۳	حضور در دستگاه قضایی
۳۰۶	دادستان عمومی تهران
۳۰۷	تحمیل حجاب اجباری و تهدید زنان باند‌های حزب اللهی اسیدپاش
۳۰۹	پرونده‌ی «الگوی اوشین»
۳۱۰	قتل دکتر سامی و نقش دادستان
۳۱۰	مغضوب خامنه‌ای
۳۱۱	دستگیری به اتهام فساد مالی
۳۱۳	علی مبشری
۳۱۳	از با سابقه‌ترین قضات دادگاه انقلاب اسلامی
۳۱۵	ارادات مبشری به لاجوردی
۳۱۵	دروغگویی و انکار بیدیهیات
۳۱۷	تلاش برای صدور احکام هر چه بیش تراعدام
۳۱۸	رئیس دادگاه انقلاب اسلامی
۳۲۱	محمد سلیمی ۶۷
۳۲۲	چگونگی راه‌یابی به دستگاه قضایی
۳۲۳	شرکت در قتل عام ۶۷
۳۲۴	پرونده‌های دادگاه ویژه‌ی روحانیت
۳۲۷	اعلام آمادگی برای صدور حکم اعدام آیت‌الله منتظری
۳۲۸	اعدام رقبای خامنه‌ای مدعی ارتباط با امام زمان
۳۲۸	تلاش سلیمی برای پوشاندن فساد در روحانیت
۳۲۹	آزادی متهمان قتل‌های زنجیره‌ای کرمان
۳۳۱	غلامحسین رهبریور
۳۳۱	حضور در قوه قضاییه

- ۳۲۲..... خیمه شب بازی دادگاه متهمان قتل کشیش های مسیحی
- ۳۲۳..... صدور احکام اعدام در پرونده های مالی
- ۳۳۴..... پرونده ی فرج سرکوهی و امیرانتظام
- ۳۳۵..... پرونده ی ۱۸ تیرافتضاحی دیگر
- ۳۳۵..... پرونده ی قتل عزت ابراهیم نژاد
- ۳۳۷..... جعفر نیری
- ۳۴۳..... محسن اراکی
- ۳۴۴..... چگونگی ورود به دستگاه قضایی
- ۳۴۴..... توصیف اراکی از طلاب مدرسه ی حقانی
- ۳۴۶..... گوشه ای از جنایات محسن اراکی و همراهانش در خوزستان
- ۳۴۹..... حضور در مجلس اعلا ی انقلاب اسلامی عراق و تشکیل سپاه بدر
- ۳۵۰..... حمایت از کشتار ۶۷ و لزوم قتل «منافقین»
- ۳۵۷..... سید احمد قتیل زاد
- ۳۵۷..... حاکم شرع بی رحم دستگاه قضا
- ۳۵۸..... فساد جنسی و مالی
- ۳۵۹..... رسیدگی به پرونده ی فساد مالی دردیوان عالی کشور
- ۳۶۱..... زین العابدین قربانی لاهیجی
- ۳۶۲..... چگونگی راهیابی به دستگاه قضایی و امامت جمعه
- ۳۶۲..... چپاول اموال عمومی و فساد مالی
- ۳۶۳..... دستگیری رئیس دفتر قربانی و مدیر حوزه ی علمیه
- ۳۶۴..... کناره گیری از امامت جمعه و نمایندگی خامنه ای
- ۳۶۵..... سیدعلی اصغر ناظم زاده
- ۳۶۵..... چگونگی راهیابی به قوه قضایی
- ۳۶۶..... جان به در بردن از ترور دراوین
- ۳۶۷..... رئیس دادگاه امور صنفی تهران و تلاش برای اعدام محترکان
- ۳۶۷..... ریاست دفتر آیت الله منتظری
- ۳۶۹..... حسین مظاهری اصفهانی
- ۳۶۹..... ازار تباط با ساواک تا مسند قضاوت اصفهان
- ۳۷۰..... ریاست حوزه ی علمیه ی اصفهان در دوران خامنه ای
- ۳۷۳..... محمدصادق خلیخالی
- ۳۷۴..... «دیوانه ای زنجیری»، اولین حاکم شرع منتخب خمینی

- ۳۷۷..... اقدامات جنایت کارانه‌ی خلخال‌ی پس از دریافت حکم خمینی
- ۳۸۱..... حمایت تمام عیار گروه‌های سیاسی از جنایات خلخال‌ی
- ۳۸۸..... ادامه‌ی جنایات در حوزستان و کردستان
- ۳۹۴..... مأموریت در ارتش از سوی خامنه‌ای
- ۳۹۵..... مأموریت کشتار در ترکمن صحرا
- ۴۰۱..... مأموریت برای حمل بقایای اجساد آمریکایی‌ها به تهران
- ۴۰۱..... صدور اطلاعیه‌های پیاپی
- ۴۰۲..... تخریب آرامگاه رضا شاه
- ۴۰۴..... مخالفت با خلخال‌ی در میان روحانیون وگرداندگان حوزه‌ی علمیه‌ی قم
- ۴۰۵..... مأموریت مبارزه با مواد مخدر توسط بنی صدر
- ۴۰۸..... اعدام در شیراز با حمایت حزب جمهوری اسلامی و خمینی
- ۴۰۹..... متن کامل گزارش رسمی قضایی
- ۴۱۴..... نحوه‌ی رسیدگی به پرونده‌های قضایی
- ۴۱۶..... برکناری بنی صدر و کندن قبر مجاهدین
- ۴۱۶..... تلاش خلخال‌ی برای اعدام پاسداران و نظامیان درگیر در جنگ
- ۴۱۷..... نفرت از نیروهای ملی و ملی مذهبی
- ۴۱۷..... تئوری‌های خلخال‌ی و میزان سواد او
- ۴۱۹..... احمد آذری قمی**
- ۴۱۹..... چگونگی راه‌یابی به دستگاه قضایی و دیدگاه‌های او
- ۴۲۲..... تلاش برای قراردادن قضات دادگستری زیر نظر حکام شرع
- ۴۲۳..... اقدامات سرکوبگرانه‌ی آذری قمی در «بهار آزادی»
- ۴۲۸..... استعفا از دادستانی و حمله به مهدی بازرگان
- ۴۳۰..... ایستادگی در مقابل خمینی و مخالفان فتوای وی
- ۴۳۱..... مدافع ولایت فقیه و رودررویی با خامنه‌ای
- ۴۳۴..... چگونگی مرگ آذری قمی
- ۴۳۷..... سیدرضا زواره‌ای**
- ۴۳۸..... اولین دادستان انقلاب اسلامی تهران
- ۴۳۹..... دشمنی با کانون وکلا و برجسته‌ترین وکلا و قضات
- ۴۳۹..... معاونت وزارت کشور و پرونده‌سازی برای رهبران جبهه ملی
- ۴۴۰..... تلاش برای ایجاد دستگاه امنیتی ویژه
- ۴۴۱..... نمایندگی مجلس، دبیری شورای نگهبان، ریاست ثبت اسناد
- ۴۴۵..... نمایه

همی در هر چه خواهی، هر چه خواهی
به چشم جان توانی بی‌گمان دید
فریدالدین عطار

پیش‌گفتار

نزدیک به یک ربع قرن است که از خاک وطنم دورم؛ از تیرماه ۱۳۷۳ که همراه با همسر و فرزند نوزادم ایران را پشت سر نهادم تا کنون دمی بی‌دغدغه‌ی آن نزیستم. من میهن خود را با دستانی خالی ترک نکردم، توشه‌ای گران با خود داشتم از آن‌چه در واپسین دهه‌ی زندگی در نیاخاکم گرد آورده بودم؛ کوله‌باری از یاد و خاطره‌ی صدها و هزارها یار، که سرهای پرشورشان بر دارها رفت و قلب‌های عاشق‌شان آماج تیرهای ستم و بیداد متولیان دین و داد شد.

آن‌چه اما در این سال‌ها توان زیستن به من داد، زنده نگاه داشتن این یادها بود و آن‌چه سنگینی این درد را کاهش می‌داد، بازتاب فریاد درگلو مانده‌ی بی‌گناهای بود که سرهاشان «بریده دیدم بی‌جرم و بی‌جنایت».

این توشه‌ی گران، تعهدی گران‌تر بر جان من نهاد تا در حد توانم اجازه ندهم این فریادها خاموش شود و آن خون پرشور، از جوششش بازماند. هم از این روست که از نخستین روزهای اقامتم در خارج از کشور با همه‌ی نیرویم در بازتاباندن این واقعیت کوشیدم؛ از تمام تربیون‌هایی که توانستم در اختیار بگیرم، این فریاد را به گوش‌ها رساندم؛ تا گسترده‌گی

دایره‌ی امکانم، شخصیت‌های جهانی و ایرانی آگاه به حقوق بشر را در جریان آن‌چه در زندان‌های جمهوری اسلامی گذشته بود قرار دادم؛ با همه‌ی آنانی که می‌توانستند در انعکاس این دهشت بزرگ یاری‌ام دهند گفتگو و همکاری کردم؛ خاطرات زندانم - نه زیستن نه مرگ- را در چهار جلد و متجاوز از هزار و هشتصد صفحه در دسترس همه قرار دادم؛ تصویر هولناک و باورنکردنی قبرها و قیامت‌های قزل‌حصار را به قلم آوردم و سروده‌های یارانم را که در زندان به حافظه سپرده بودم، به چاپ رساندم. در کنار همه‌ی این‌ها، در رابطه با رویدادها و جریان‌های روز در ایران و محروم ماندن هم‌میهنانم از ابتدایی‌ترین حقوق یک ملت آزاد، آن‌چه را اندیشیدم و دریافتم نوشتم و فریاد کردم. امید دارم با این تلاش بتوانم فراموش شدن بیدادی را که بر نسل من گذشت مانع شوم و کسانی را که در برافروختن هیمة‌های این شرر، از هیچ فرومایگی و رذالتی دست بر نداشتند، به جامعه بشناسانم.

از همسر همراه و همدلم راضیه متینی و یارانی که به یاد داشته‌های خود از نخستین دهه‌ی بیداد اسلامی را برای بهره‌گیری در کتاب، بی‌دریغ در اختیار من قرار دادند صمیمانه سپاسگزارم و با باور دغدغه‌های آنان و همه‌ی کوشندگان ایرانی حقوق بشر در داخل و خارج از آن مرز و بوم، ایمان دارم این نیروی آرمان‌خواه در نهایت زنان و مردان سرزمین‌مان را به اعتلایی که شایسته‌ی آنان است بر خواهد کشاند. با این امید.

در نهایت لازم می‌دانم یادآوری کنم آن‌چه در این مجموعه آمده است، همه‌ی ویرانگران عدالتخانه و ناقضان حقوق بشر را دربر نمی‌گیرد. متأسفانه دایره‌ی اطلاعات و امکانات من محدود است و بسیاری از چهره‌های قضایی، اطلاعاتی و امنیتی همچنان در پس پرده به سر می‌برند.

ایرج مصداقی



سید محمد حسینی بهشتی

سید محمد حسینی بهشتی در آبان ماه ۱۳۰۷ در خانواده‌ی روحانی در اصفهان به دنیا آمد. در سال ۱۳۲۱ به حوزه‌ی علمیه اصفهان رفت و در سال ۱۳۲۷ دیپلم ادبی را با شرکت در امتحان متفرقه اخذ کرد. وی مدرک کارشناسی رشته‌ی معقول (فلسفه و حکمت اسلامی) را در سال ۱۳۳۰ از دانشگاه تهران دریافت کرد و نزد محمدحسین طباطبایی فلسفه خواند و در سال ۱۳۵۳ از پایان‌نامه‌ی دکترای خود تحت عنوان «مسائل مابعدالطبیعه در قرآن» دفاع کرد. وی در دهه‌ی ۳۰ شمسی بخشی از وقتش را به آموزش زبان انگلیسی در دبیرستان‌های قم از جمله دبیرستان حکیم نظامی اختصاص داد و در ۱۳۳۳ دبیرستان «دین و دانش» را در قم بنیان گذاشت. او به زبان‌های آلمانی و عربی نسبتاً تسلط داشت و با زبان انگلیسی آشنا بود. بهشتی شخصاً به تدریس معمول در حوزه‌های علمیه نپرداخت، و به همین دلیل پیش از انقلاب و جاهتی در حوزه‌های علمیه و سلسله مراتب روحانیت نداشت. با این حال او در شکل‌گیری و مدیریت «مدرسه حقانی»، نقش مهمی داشت و برنامه‌ی درسی آن را نوشت.

بهشتی در سال ۱۳۳۹ به‌اشاره‌ی آیت‌الله میلانی، همراه با مهدی حائری‌تهرانی، حسین حقانی و علی مشکینی مدرسه‌ی حقانی را با هدف تحول در نظام آموزشی حوزه، در قم تأسیس کردند. مدیریت مدرسه را ابتدا محمد مجتهد شبستری و پس از دو سال محمدعلی شیخ‌زاده عهده‌دار بودند و از ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۷ علی قدوسی این سمت را به عهده داشت. محمدتقی مصباح‌یزدی و احمد جنتی و خزعلی از جمله مدرسان این مدرسه بودند.

در دهه‌ی ۴۰ و به ویژه پس از سرکوب غائله‌ی ارتجاعی ۱۵ خرداد، گروه‌های زیادی از جمله، نهضت آزادی، جمعیت مؤتلفه اسلامی، حزب ملل اسلامی، مجاهدین خلق و حزب‌الله برای مبارزه با رژیم سلطنتی پایه‌گذاری شدند. بهشتی که اهل پرداخت هزینه برای فعالیت سیاسی نبود یک ماه پس از ترور حسنعلی منصور توسط «جمعیت مؤتلفه»، به منظور دوری از محیط سیاسی ایران در اسفند ۱۳۴۳ به آلمان رفت و در شکل‌گیری مرکز اسلامی هامبورگ ایفای نقش کرد. این مرکزکه هزینه‌ی ساخت آن توسط شاه پرداخته شده و تحت حمایت دولت ایران بود، سال‌ها از وزارت آموزش و پرورش در دوران خانم فرخ‌رو پارسا بودجه دریافت می‌کرد.

در سال ۱۳۴۹ بهشتی که حس می‌کرد آب‌ها از آسیاب افتاده است و خمینی هم دل و دماغ پیگیری مخالفت با شاه را ندارد به ایران بازگشت و از آن‌جایی که سابقه‌ی کار در آموزش و پرورش داشت مجدداً در این وزارتخانه مشغول به کار شد. وی به عنوان مشاور خانم فرخ‌رو پارسا و کارشناس ارشد به همراه محمدجواد باهنر و دکترگلزاده غفوری در تهیه و تدوین و تألیف کتاب‌های دینی برای تدریس در مدارس اشتغال داشت. فعالیت بهشتی و باهنر و مرتضی مطهری در دولت شاهنشاهی در حالی صورت می‌گرفت که به فتوای تعدادی از روحانیون و از جمله خمینی، حقوق‌گرفتن از دولت حرام بود.^۱ بهشتی هم‌چنین از سوی وزارت فرهنگ به مأموریت‌هایی از جمله به آبادان، فرستاده شد.^۲

وی نه تنها خود اقدامی علیه نظام سلطنتی نمی‌کرد بلکه دیگران را نیز به کوتاه آمدن فرا می‌خواند. در جریان معرفی علی‌اکبر پرورش به عنوان وزیر آموزش و پرورش، خلخال‌ی در صحن مجلس به عنوان مخالف به سوابق وی در تأیید نظام سلطنتی اشاره کرد.

خانم‌های در پاسخ به این استدلال خلخال‌ی که پرورش به دلیل امضای نامه‌ای در تأیید قانون اساسی رژیم سابق صلاحیت تصدی وزارت آموزش و پرورش را ندارد گفت:

مطلب دیگر در مورد آقای پرورش است که فردی مؤمن، خستگی‌ناپذیر و انسان، انسان آزاده‌ای که طعم تلخ دوره سخت اختناق را چشیده است و شما امروز در این مجلس به او اتهام می‌زنید؟ در مورد آقای پرورش نیز باید گفت: مرحوم شهید بهشتی در آن موقع مصلحت دیدند که ایشان چنان روشی را اتخاذکنند و این را خود من هم

۱- طرفه آن که هدایت «انقلاب اسلامی» را روحانیونی هم‌چون مطهری، بهشتی، باهنر، مفتاح به عهده داشتند که حقوق‌بگیر دولت شاهنشاهی بودند و یا هم‌چون مطهری عضویت در انجمن سلطنتی فلسفه را نیز که توسط دفتر فرح پهلوی اداره می‌شد یدک می‌کشیدند و در دانشگاه شاه‌ساخته تدریس می‌کردند و نه در حوزه‌ی علمیه قم.

۲- خانم وزیر. خاطرات و دستنوشته‌های فرخ‌رو پارسا. تألیف منصوره پیرنیا. انتشارات مهر ایران. چاپ ۲۰۰۷، ص ۲۳۶-۲۳۷

اطلاع دارم پس اگر بیائیم ایشان را متهم کنیم، منصفانه نیست!^۱ یکی از اقدامات «مبارزاتی» بهشتی در دوران پیش از انقلاب، حذف «اشهدان علی ولی‌الله» از اذان و اقامه بود که با زور شمشیر شاه اسماعیل صفوی وارد آن شده بود. او می‌کوشید خود را روحانی «روشنفکر» و «نوگرا» جا بزند که هر دو ویژگی با ذات «روحانیت» شیعه در تضاد است. حاج محسن لبانی مطلق نماینده‌ی خمینی در بازار و رئیس شورای مرکزی اصناف در مورد او می‌گوید:

ارتباطات من با آیت‌الله بهشتی از بعد از آمدن ایشان از مسئولیت مسجد هامبورگ بود. ایشان در اذان و اقامه نماز اشهدان علیاً ولی‌الله را نمی‌گفت. بعضی از افراد آمدند پیش من و گلایه کردند و گفتند که چرا آقای بهشتی در اذان و اقامه اشهدان علیاً ولی‌الله را نمی‌گوید. یک شب من وقت گرفتم و رفتم منزل ایشان... ما سؤال کردیم که چرا شما شهادت به ولایت امیرالمؤمنین علی(ع) نمی‌دهید؟ ایشان فرمودند: وارد نشده است که در موقع اذان شهادت به ولایت علی(ع) بدهیم. ما گفتیم: در رساله‌ها نوشته‌اند. آقای بهشتی فرمودند: در رساله‌ها نوشته‌اند که در اذان، شهادت به ولایت علی(ع) نیامده. اما اگر کسی دوست دارد که اشهدان علیاً ولی‌الله را در اذان بگوید، باید به قصد قربت بگوید، نه به عنوان اذان.^۲

این اقدامات صوری بهشتی پس از به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی به کلی به فراموشی سپرده شد چرا که او سودای بزرگ‌تری در سر داشت و دست گذاشتن روی این موارد موقعیتش را متزلزل می‌کرد.

بهشتی پس از تشکیل «حزب فراگیر» رستاخیز در فروردین ۱۳۵۴ به اتهام اقدام علیه امنیت ملی توسط ساواک بازداشت شد و چند روزی را در زندان کمیته مشترک ضدخرابکاری گذراند. ساواک در آن دوران به منظور جلوگیری از مخالفت با تشکیل حزب رستاخیز و ایجاد ترس، عده‌ای از فعالان سیاسی و مذهبی را دستگیر کرد. همین بازداشت چند روزه و عکس او با شماره‌ی زندان، برای او پس از پیروزی انقلاب سابقه‌ی «مبارزاتی» تراشید. او که از شامه‌ی تیزی برخوردار بود پس از به وجود آمدن فضای باز سیاسی و نگارش نامه‌های متعدد از سوی چهره‌های سیاسی به شاه و عدم پیگرد آنان، به توصیه‌ی خمینی که روحانیت را به فعالیت فراخوانده بود از سال ۱۳۵۶ تحرکات سیاسی خود را آغاز کرد و در بهار ۱۳۵۷ سفری به اروپا و آمریکا داشت و دیدارها و هماهنگی‌هایی با ابراهیم یزدی و... در آمریکا برای تشکیل حزب و سازماندهی روحانیت داشت.

بهشتی در این دوران به مدد سیاست ساده‌انگارانه‌ی ساواک مبنی بر آزادی رهبران مؤتلفه

۱- مشروح مذاکرات مجلس، ۲۶ مرداد ۱۳۶۰ و اطلاعات، ۲۷ مرداد ۱۳۶۰، صفحه‌ی ۳ و ۹.

و بازار، به بازوهای اجرایی جدیدی دست یافت که به مدد آن‌ها می‌توانست در سیاست ایران نقش آفرینی کند. در نتیجه‌ی سیاست ساواک برای مقابله‌ی نیروهای مؤتلفه و بازار با مجاهدین و کمونیست‌ها، از بهمن ۱۳۵۵ تا مرداد ۱۳۵۶ حبیب‌الله عسگراولادی، حاج مهدی عراقی، اسدالله بادامچیان، ابوالفضل حاج‌حیدری، اسدالله لاجوردی، محسن رفیق‌دوست، محمدکجویی، احمد احمد، و... از زندان آزاد شدند تا به دیگر رفقای خود در بازار بپیوندند. این افراد در دوران انقلاب و به ویژه در ماه‌های حساس آن معرکه‌گردان و نیروی پشتیبانی تظاهرات‌ها بودند.

بهشتی بعد از سفر خمینی به فرانسه و در حالی که تردیدی در فروپاشی رژیم سلطنتی نبود، برای دیدار با او به پاریس رفت. وی در عاشورای ۱۳۵۷ بعد از سخنرانی‌اش مدت کوتاهی بازداشت شد و در زمستان ۱۳۵۷ به دیدار ژنرال هویزر سرفرمانده‌ی نیروهای ناتو و سولیوان سفیر آمریکا در ایران شتافت و نقش مهمی در انتقال قدرت به رژیم تازه تأسیس داشت.

وی با توجه به شناختی که از محیط غرب و دیدگاه رهبران سیاسی آن داشت در آخرین ماه‌های سلطنت پهلوی و اوج‌گیری جنبش، در مذاکره با هیأت‌های خارجی و به ویژه آمریکایی‌ها می‌کوشید رهبران نهضت آزادی را در جلوی صف قرار دهد تا آن‌ها به انتقال آرام حکومت به دولتمردان جدید تن دهند. بازرگان که به توصیه‌ی مشفقانه‌ی آیت‌الله طالقانی مبنی بر نپذیرفتن پست نخست‌وزیری گوش نداده بود، پس از برکناری از قدرت، در سال ۱۳۶۰ به این واقعیت اعتراف کرد و به انتقاد از خود پرداخت:

دوستان و من هم غافل از این بودیم که بعداً با ما چه معامله خواهند کرد و مرا به طور موقت برای جلب اعتماد مردم ایران و خارج و اعتبار انقلاب به عنوان نردبان قدرت در آن‌جا می‌گذارند و راه و برنامه‌ی خودشان را گام به گام دنبال خواهند کرد. مرحوم طالقانی توصیه کرده بود و فرموده بود این آقایان وفا و صفا نخواهند داشت.^۱ بهشتی پس از پیروزی انقلاب مانند بسیاری از روحانیون و کسانی که به قدرت رسیده بودند به منظور فریب مردم به سابقه‌تراشی برای خود مشغول شد و داستان‌های عجیبی نیز تولید کرد. او در زندگی‌نامه‌ای که برای خود نوشته مدعی است:

در سال ۱۳۳۱ در جریان ۳۰ تیر به اصفهان رفته بودم و در اعتصابات ۲۶ تا ۳۰ تیر شرکت داشتم و شاید اولین یا دومین سخنرانی اعتصاب که در ساختمان تلگراف خانه بود را به عهده من گذاشتند.

یادم هست که کار ملت ایران را در رابطه با نفت و استعمار انگلیس با کار ملت مصر و جمال عبدالناصر و مسئله کانال سوئز و انگلیس و فرانسه و این‌ها، مقایسه می‌کردم.

۱- سقوط دولت بازرگان، به کوشش دکتر غلامعلی صفاریان، مهندس فرامرز معتمدزفولی، چاپ ۱۳۸۲، پشت جلد.

در آن موقع موضوع سخنرانی اخطاری بود به قوام السلطنه و شاه و این که ملت ایران نمی‌تواند ببیند نهضت ملی‌شان مطامع استعمارگران باشد.^۱ نکته‌ی قابل تأمل آن که جمال عبدالناصر سه سال پس از کودتای ۲۸ مرداد، با الگوبرداری از مصدق در سال ۱۳۳۵ کانال سوئز را ملی کرد و سپس به اقدامات «ایران‌ستیزانه» روی آورد و در سال‌های بعد بسیاری از رهبران عرب ادعاهای وی را تکرار کردند.

حزب واحد فراگیر و دیکتاتوری صلحا

بهشتی که توسط خمینی به عضویت شورای انقلاب درآمده بود، در ۲۹ اسفند ۱۳۵۷ حزب جمهوری اسلامی را با الگوی «حزب واحد» تأسیس کرد و خود به دبیرکلی آن انتخاب شد. او به منظور در دست گرفتن عنان اختیار حزب جمهوری اسلامی و پیشبرد طرح‌هایش، افرادی هم‌چون حسن اجاره‌دار، جواد مالکی و هاشم (فرزاد) رهبری را که به جز نزدیکی به وی هیچ سابقه‌ای نداشتند به عضویت شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی درآورد تا سیاست‌هایش را از طریق حزب، بهتر پیش ببرد.

او برای پیشبرد سیاست «حزب واحد» و تحکیم قدرت، تئوری «دیکتاتوری صلحا» را پیش کشید. دکتر ابراهیم یزدی که نقش مخرب و ضدملی‌ای در فریب افکار بین‌المللی و طراحی نقشه‌های خمینی برای رسیدن به قدرت داشت و هم‌چنان تا دم مرگ به این نقش آفرینی افتخار می‌کرد، در آبان‌ماه ۱۳۵۸ هنگامی که خود از حلقه‌ی اصلی قدرت رانده شده بود طی سه سرمقاله‌ی روزنامه کیهان که سرپرستی آن را به عهده داشت، بدون نام بردن از بهشتی به انتقاد از دیدگاه‌های او پرداخت و بلافاصله از سوی خمینی که در پی استقرار «استبداد زیر پرده‌ی دین» بود، عزل شد.

یزدی در این مقاله ضمن بر شمردن چگونگی برپایی «دیکتاتوری پرولتاریا» نوشته بود: کسانی که ندانسته به این تئوری، حتی زیر پوشش اسلامی‌اش، «تمسک» می‌جویند، آن را خیر و صلاح جامعه‌ی اسلامی معرفی می‌کنند، آیا به سرنوشت همه‌ی هم‌زمان و هم‌سنگران رهبری حزب نگاه می‌کنند که چه شد؟^۲

از قرار معلوم یکی از مسئولان حزب توده با نوشتن حاشیه‌های متعدد در کنار سرمقاله‌های یزدی و رساندن آن به احمد خمینی توسط نورالدین کیانوری، باعث عزل یزدی و کودتای دوم در کیهان شد.^۳

خمینی برای توجیه برکناری یزدی در دیدار با وی به دروغ مدعی شده بود که کیهان، عکس

1- <http://hamshahrionline.ir/details/56182>

2- tarikhirani.ir/Modules/files/Phtml/files.PrintVersion.Html.php?Lang=fa&TypeId=51&fileId=534

3- www.kalame.com/1391/07/08/klm-114208/?theme=fast

مسعود رجوی را در صفحه‌ی اول خود منتشر کرده است که با تکذیب یزدی روبرو شد.^۱ در اولین ماه‌های پس از پیروزی انقلاب ضدسلطنتی وقتی ابراهیم یزدی در مقام معاون نخست وزیر در امور انقلاب خوش خیالانه و به منظور کسب قدرت با حمایت دولت بازرگان به تشکیل نهادهای جدید مانند «دادگاه انقلاب»، سپاه پاسداران و جهاد سازندگی دست می‌زد،^۲ بهشتی از فرصت به دست آمده نهایت استفاده را کرده و به منظور تحکیم قدرت، نهادهای مزبور را به پایگاه‌های اصلی حزب جمهوری اسلامی و روحانیت در شهرها و روستاها تبدیل کرد. او در اردیبهشت ۱۳۵۸ جواد منصوری را به فرماندهی سپاه پاسداران منصوب کرد و سپس شخصاً اداره جهاد سازندگی را به عهده گرفت.

مجلس خبرگان و تصویب قوانین ارتجاعی

بهشتی سپس به عضویت مجلس خبرگان قانون اساسی در آمد و نقش تعیین کننده‌ای در تغییر پیش نویس قانون اساسی داشت. هرچند آیت‌الله منتظری رئیس مجلس خبرگان بود اما در عمل بهشتی جای او را گرفت و معرکه گردان مجلس خبرگان شد و منویات خمینی و روحانیت را پیش برد. این مجلس تحت مدیریت وی با افزودن اصل «ولایت فقیه» و بسیاری از قوانین ضد مردمی و ضد ملی به آن، به نقض خواسته‌های دموکراتیک مردم پرداخت و حق حاکمیت ملی را زیر پا گذاشت. بهشتی هم‌چنین در این مجلس ضمن مخالفت با آرای عمومی و نظام‌های دموکراتیک و لیبرال، حکومت ایدئولوژیک مورد نظر خود را چنین معرفی کرد:

... جامعه‌ها و نظام‌های اجتماعی دو گونه هستند: یکی جامعه‌ها و نظام‌های اجتماعی که فقط بر یک اصل متکی هستند و آن اصل عبارت است از: آرای عموم، بدون هیچ قید و شرط که معمولاً به این‌ها گفته می‌شود، جامعه‌های دموکراتیک، یا لیبرال... اما جامعه‌های دیگر هستند، ایدئولوژیک یا مکتبی... را انتخاب کرده‌اند. در حقیقت اعلام کرده‌اند: از این به بعد، باید همه چیز ما در چهارچوب این مکتب باشد... جمهوری اسلامی، یک نظام مکتبی است، فرق دارد با جمهوری دموکراتیک... چون ملت ما در طول انقلاب و در رفرا ندیم اول انتخاب خودش را کرد... با این انتخاب، چهارچوب نظام حکومتی بعدی را خودش معین کرده و در این اصل و اصول دیگر این قانون اساسی که می‌گوییم بر طبق ضوابط و احکام اسلام... بر

1-kaleme.com/1391/07/08/klm-114208/?theme=fast

۲- یزدی در نامه به احمد خمینی می‌نویسد: «برنامه‌ی سیاسی و اجرایی» آقای خمینی را من تنظیم کرده و ایشان تصحیح و تنقیح نمودند، که بعدها بر طبق آن شورای انقلاب و دولت موقت... تأسیس گردید. شما به کسی این اتهامات پوچ و بی‌اساس را زده‌اید که طراح و مؤسس سپاه پاسداران بوده است. طراح و مبتکر «روز قدس» بوده است، طراح اصلی و اولیه‌ی برخی دیگر از نهادهای انقلاب بوده است» خاطرات دکتر ابراهیم یزدی، جلد سوم، چاپ اول ۱۳۹۳، صفحه ۷۲۷.

عهده یک رهبر اسلام و یک رهبر آگاه و اسلام‌شناس و فقیه، همه، به خاطر آن انتخاب اول ملت ماست.^۱

او در همین مجلس در حالی که چند ماه از انقلاب گذشته بود، بطور ضمنی رحمت‌الله مقدم‌مراغه‌ای را که در مخالفت با اصل «ولایت‌فقیه» صحبت کرده بود، تهدیدکرد و از وی خواست که در همان مجلس توبه کند:

خواهش می‌کنم آقای مراغه‌ای که به عنوان مخالف صحبت کردند واقعاً توجه کنند و آنقدر به این توضیحات مطمئن هستم که امیدوارم خود ایشان در همین جلسه بیابند این جا و بگویند آن چه بوده سوءتفاهمی بیش‌تر نبوده است.^۲

عدم تمکین مقدم‌مراغه‌ای به خواست بهشتی، باعث شلکه‌نهادهای وابسته به رژیم اسنادی را مبنی بر ارتباط او با ساواک و... انتشار دهند و او مورد پیگرد «قانونی» قرارگرفت. بهشتی چند روز قبل ازکشته شدنش در سخنرانی‌ای که در مدرسه رفاه داشت، در مورد مخالفان ولایت‌فقیه گفت: آن‌هایی که ولایت‌فقیه را قبول ندارند در هر مقامی که باشند سرذنگون خواهند شد.^۳

خواب ریاست جمهوری، نقض عهد و پیمان وسازمانده‌ی اعدام‌های لجام‌گسیخته

بهشتی خواب ریاست جمهوری را می‌دید و گفته می‌شد حتی برای انتخابات، پوستر هم چاپ کرده بود. اما خمینی در جو اولین ماه‌های پیروزی انقلاب و به خاطر وعده‌ای که در پاریس داده بود و مردم به خوبی به یاد داشتند با ریاست جمهوری روحانیون مخالفت کرد و بهشتی مجبور به کناره‌گیری شد اما هم‌چنان در آرزوی آن بود.

او شأن و وزن خود را چنان می‌دیدکه جاضر نمی‌شد در نماز جمعه شرکت کرده و پشت سر امامان جمعه‌ای حتی در حد آیت‌الله طالقانی و یا منتظری نماز بخواند. او در پاسخ به سؤال خبرنگاران در زمینه بهانه‌ی ابلهانه‌ای آورد و گفت:

اگر من بخوام بروم برادران مراقب من می‌خواهند با اسلحه بیابند و کنار من بنشینند و من این را درخور نقشی که نماز جمعه دارد نمی‌دانم و با روح نماز جمعه سازگار نیست.^۴ گویا او تنها کسی بود که دارای محافظ بود و دیگر سران و شخصیت‌های نظام اسلامی بدون محافظ بودند و یا محافظان‌شان آن‌ها را به امان خدا رها می‌کردند. او پس از بازماندن از نامزدی اولین دوره انتخابات ریاست جمهوری و شکست حزب

۱- صورت مشروح مذاکرات بررسی نهایی قانون اساسی، جلد ۱ صفحه‌ی ۳۷۸.

2- www.yjc.ir/fa/news/4893600

۳- سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های آیت‌الله شهید دکتر سیدمحمد حسینی بهشتی، سرابندی، ج ۱، ص ۶۲۴

۴- روزنامه‌ی اطلاعات ۲ اسفند ۱۳۵۸.

جمهوری اسلامی برای به قدرت رساندن کاندیدای خود، در ۴ اسفند ۱۳۵۸ به حکم خمینی به ریاست دیوان عالی کشور و شورای عالی قضایی بالاترین پست قضایی وقت منصوب شد که با اعتراض حقوقدانان کشور مواجه گردید.

پس از شکست حزب جمهوری اسلامی در انتخابات ریاست جمهوری، بهشتی و همراهانش در حزب کوشیدند با تصویب طرح دومرحله‌ای انتخابات و تقلب گسترده در انتخابات اولین دوره‌ی مجلس شورای ملی که بلافاصله برخلاف تصریح قانون اساسی به «اسلامی» تبدیل شد ضمن اشغال کرسی‌های نمایندگی و تحمیل محمدعلی رجایی به عنوان نخست‌وزیر، کلیه‌ی نهادهای قدرت را در دست گرفته و به حذف مخالفان پرداختند. با توطئه‌ی بهشتی و حزب جمهوری اسلامی و تدوین قوانین ویژه برای به دست گرفتن انحصار مجلس شورای ملی و تقلبات گوناگون، صد و شصت و چهار روحانی که غالباً عقب‌مانده‌ترین اقلیت کشور را نمایندگی می‌کردند به مجلس اول راه یافتند تا به دیدگاه‌های ارتجاعی و عقب‌مانده‌ی خود جنبه‌ی قانونی ببخشند. نمایندگان غیرروحانی مجلس هم دست کمی از روحانیون آن نداشتند. آن‌ها در این راه از مساعدت و همراهی خمینی که از قرار معلوم در انتخابات ریاست جمهوری به حسن حیثی رأی داده بود، برخوردار بودند.

در اردیبهشت ۱۳۵۹ پس از تصدی قوه‌ی قضاییه توسط بهشتی، یکی از اولین اقداماتی که صورت گرفت، اعدام بیرحمانه‌ی خانم فرخرو پارسا، کسی که حق بزرگی به گردن وی داشت بود. اعدام خانم فرخرو پارسا در حالی صورت گرفت که خمینی به صراحت فرمان داده بود کسانی که در شکنجه و کشتار نقش مستقیمی نداشته‌اند، نایستی اعدام شوند.

بهشتی از همان ابتدا پیگیر اعدام‌های لجام گسیخته بود و در این راه از چیزی فروگذار نمی‌کرد. چنان‌که به صراحت در تشویق هر چه بیش‌تر اعدام، می‌گفت: ملت ما از هر

اعدام انقلابی استقبال می‌کنه، جشن می‌گیره برای این اعدام‌های انقلابی.^۱

او این سخنان را در حالی به زبان می‌راند که پیش از پیروزی انقلاب ۵۷ از هیچ کوششی برای کنار آمدن با رهبران ارتش و ساواک فروگذار نمی‌کرد. وی همراه با مطهری و

منتظری و رفسنجانی در دیدار با سپهبد ناصر مقدم رئیس ساواک شرکت داشت.^۲

بر اساس اسناد منتشر شده، سپهبد مقدم در تاریخ ۲۸ دی‌ماه ۱۳۵۷ به خانه‌ی بهشتی رفته و با او و مهندس بازرگان دیدار و گفتگو می‌کند.^۳ به اعتراف دکتر ابراهیم یزدی، بهشتی هم‌چنین از سوی خمینی مأمور تماس با نظامیان بلندپایه بود تا فریبکارانه آن‌ها را نسبت به

1-www.teribon.ir/archives/32621

2-www.donya-e-eqtasad.com/news/1010064

3-www.bbc.com/persian/iran/2016/06/160604_113_carter_khomeini

آینده «دلگرم» کند و به آن‌ها اطمینان بدهد که حال ارتشی‌ها بهتر خواهد شد.^۱ تماس‌های بهشتی با فرماندهان ارتش و ژنرال هویزر منجر به صدور اطلاعیه‌ی بی‌طرفی ارتش توسط بلندپایه‌ترین فرماندهان آن در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ شد که موجب سقوط سریع نظام سلطنتی گردید.^۲

دستگیری و اعدام سریع سپهبد ناصر مقدم که به اصرار ارتشبد فردوست برای گرفتن حکم مأموریت در دولت «امام»، به ساختمان نخست‌وزیری رفته بود، به این علت صورت گرفت که وعده‌های داده شده در پرده بماند. خمینی هم که قول داده بود فرماندهان ارتش را به دار نخواهد آویخت به وعده‌ی خود وفادار ماند و آن‌ها را مقابل جوخه‌ی آتش قرار داد تا برگ دیگری از «توریه» یا دروغگویی اسلامی را که مورد پذیرش فقه شیعه و سنی است به نمایش بگذارد.

محمد جعفری مدیرمسئول روزنامه‌ی انقلاب اسلامی و از نزدیکان بنی‌صدر که در جریان تحولات پس از انقلاب بود، می‌نویسد:

این جانب بعد از اعدام مقدم، تمام پرونده بازجویی (در همان حدی که بازجویی شده بود!) و پرسنلی او را در دادستانی انقلاب مطالعه کردم که در آن دو نکته حائز اهمیت بود:

- ۱- پرونده حکایت از این داشت که وی در گذشته با دکتر بهشتی رابطه نزدیک داشته.
- ۲- انجام بعضی از امور در دوران انقلاب با نظر و مشاوره با دکتر بهشتی انجام پذیرفته است.^۳

اعدام سپهبد هوشنگ حاتم جانشین ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران که نقش اساسی و تعیین‌کننده در تهیه و انتشار اعلامیه‌ی بی‌طرفی ارتش داشت و هم‌چنین سپهبد خلیل بخشی‌آذر ریاست اداره‌ی طرح ستاد بزرگ، دردناک‌تر بود. سرهنگ توکلی که در روزهای اول انقلاب ریاست «ستاد ارتش ملی» را به عهده داشت می‌نویسد:

این دو امیر ارتش پس از انقلاب همه‌روزه در محل ستاد ارتش ملی حاضر می‌شدند و از انجام هیچ مشورت و خدمتی مضایقه نداشتند. با کمال تأسف باید بگویم که در اواخر اسفندماه ۱۳۵۷، هر دو نفر آن‌ها توسط کمیته‌های انقلاب بازداشت و به زندان قصر تحویل داده شدند.^۴

۱- کتاب تاریخ بیست و پنج ساله ایران - سرهنگ غلامرضا نجاتی ص ۲۸۹ - یادداشت‌های دکتر یزدی
 ۲- ابراهیم یزدی نیز در این خیانت و خلف وعده‌ی شریک بهشتی و خمینی بود چرا که شخصاً در بازجویی سپهبد مهدی رحیمی و دیگران امرای ارتش دخالت داشت. با این حال او مدعی است همراه تیمی از جانب خمینی «برای نجات امیران ارشد ارتش و مستشاران نظامی آمریکا» به ستاد مشترک ارتش رفته بود. در حالی که حضور او در آن‌جا، تنها برای نجات جان آمریکایی‌ها بود زیرا از عواقب آن و واکنش آمریکایی‌ها هراس داشت.

۳- <http://news.gooya.com/politics/archives/2012/08/145738.php>

۴- آخرین سقوط آریاها، سرهنگ نصرالله توکلی نیشابوری، چاپ مریلند آمریکا، ص ۲۸۷.

او توضیح می‌دهد این دو در خردادماه ۱۳۵۸ محاکمه و به ترتیب به سه و دو سال زندان محکوم شدند. در دی‌ماه ۱۳۵۸ تیمسار بخشی‌آذر پس از تحمل ده‌ماه زندان مورد عفو قرار گرفت و آزاد شد و عفو تیمسار حاتم به چند ماه بعد موکول شد. در سال ۵۹ و هنگامی که بهشتی ریاست شورای عالی قضایی و دیوان عالی کشور را به عهده داشت این دو دوباره دستگیر و مورد تجدید محاکمه قرار گرفته و هر دو پیش از شروع جنگ با عراق اعدام شدند. تیمسار بخشی‌آذر بیماری کلیوی داشت و پس از آزاد شدن از زندان با دیالیز زندگی می‌کرد و توان راه رفتن نداشت.^۱

نابودی دادگستری مستقل و برپایی دادگستری اسلامی

بهشتی پس از استعفای دولت بازرگان در پی تسخیر سفارت آمریکا، سرپرستی وزارت دادگستری را به عهده گرفت. او هم‌چنین از سوی شورای انقلاب، سرپرستی جهاد سازندگی را نیز عهده‌دار بود.

بهشتی پس از انتخاب ریاست جمهوری، از سوی خمینی به ریاست قوه‌ی قضاییه رسید و پس از عهده‌دار شدن این سمت، دادگاه‌های انقلاب را که در قانون اساسی پیش‌بینی نشده بود تقویت کرد و دست آن‌ها را برای محاکمه‌ی مخالفان و منتقدان بازگذاشت تا نشان دهد هیچ اعتقادی به قانون اساسی تهیه‌شده زیر نظر خودش هم ندارد. وی به منظور گسترش نفوذ خود با وجود تشکیلات‌های متعدد نظامی و انتظامی هم‌چون کمیته‌ی انقلاب اسلامی، شهربانی، ژاندامری و سپاه پاسداران، یک جریان نظامی تحت امر خود به نام «پلیس قضایی» ایجاد کرد.

بهشتی هم‌چنین نقش تعیین‌کننده‌ای در نابودی دادگستری مستقل که یکی از آرمان‌ها و دست‌آوردهای انقلاب مشروطه بود، داشت. او رسالت خود و همراهانش را چنین توصیف می‌کند:

مسئولیت اصلی، ایجاد نظام قضایی جدید است چون این نظام و دستگاه قضایی موجود با رفرم قابل تغییر به یک دستگاه قضایی هماهنگ با عدل اسلامی نیست. قوانین، مقررات، قانون دادرسی، شیوه دادرسی و نوع سازماندهی همه‌ی این‌ها در قالبی دیگر است و می‌دانید که اقتباس از قالب اروپای غربی است و بنابراین نمی‌تواند با قالب آینده‌ی ما و محتوی اسلامی هماهنگ باشد. البته از همه‌ی کارکنان، کارمندان و قضات اصیل و شریف که آمادگی همکاری با نظم جدید را داشته باشند، استفاده خواهد شد...^۲

او هم‌چنین با سفسطه می‌کوشید انتصاب خود به عنوان رئیس قوه‌ی قضاییه را توجیه

۱- آخرین سقوط آریاها، سرهنگ نصرالله توکلی نیشابوری، چاپ مریلند آمریکا، ص ۲۸.

۲- روزنامه‌ی جمهوری اسلامی مورخ ۱۳۵۸/۱۲/۰۶، ص ۹.

کند. وقتی بنی‌صدر در نامه به شهاب‌الدین اشراقی تأکید کرد که بنا بر قانون، قاضی نمی‌تواند عضو حزب باشد، بنابر این رئیس دیوان عالی کشور که عضو و دبیرکل حزب جمهوری اسلامی است به طریق اولی نباید عضو حزب باشندگفت:

ایشان بگویند بنابر کدام قانون؟ ایشان به استناد کدام قانون می‌تواند باشد؟ قانون اساسی جدید داریم و نظام قضایی جدید داریم و روزی که آمدند و بنده را منصوب کردند به عنوان رئیس دیوان عالی کشور می‌دانستند که من از بنیان‌گذاران حزب جمهوری اسلامی هستم. مسئله‌ای که در این رابطه ملت ما باید بداند این است که گفته‌اند قاضی عضو حزب نباشد این بدین منظور بوده است که قاضی بی‌طرف باشد. در فرهنگ اسلامی حفظ بی‌طرفی یعنی عدالت. در فرهنگ اسلامی گفته می‌شود که قاضی باید عادل باشد یعنی باید خویش‌ن‌دار باشد، باید بر خود مسلط باشد، یعنی باید بر علائقش مسلط باشد والا اگر قاضی عادل نباشد، عضو حزب نباشد و خانواده‌اش که هست؟ خوب دوست و قوم و خویش که دارد آن قاضی در رابطه با قوم و خویش‌ها چکار می‌کند...؟ خوب بنابر این در جامعه ما قاضی نباید معمم باشد و نباید غیر معمم، هیچ کدام و حالا چه لباسی باید بپوشد؟ و جزو چه ردیفی باشد؟ چه عرض کنم؟ اگر معمم باشد، شائبه این است که نسبت به معممین و روحانیون کاری کند! و اگر غیر معمم باشد، شائبه این است که راجع به غیر روحانیون جانبداری کند، آقا این‌ها مال فرهنگ فرانسه و غرب است، بگذارید کنار! این‌جا جمهوری اسلامی است...!

او و هم‌فکرانش از همان ماه‌های اول انقلاب، تصدی دادگاه‌های انقلاب توسط حکام شرع را کافی ندانسته و به دنبال در اختیار گرفتن کامل قوه‌ی قضاییه بودند. به همین دلیل با فشارهای گوناگون موجبات استعفای دکتر اسدالله مبشری وزیر دادگستری و مهدی هادوی دادستان کل انقلاب اسلامی را که هر دو غیر معمم بودند فراهم کردند تا زمینه‌ی تسلط کامل روحانیت بر دستگاه قضایی فراهم شود.

به مدد انتخاب علی قدوسی به دادستانی کل انقلاب، بهشتی سیطره‌ی روحانیت بر دستگاه قضایی را کامل کرد. او که شرایط را مهیا دیده بود در جلسه‌ای با حضور رهبران «مؤتلفه» که یکی از جناح‌های حزب جمهوری اسلامی را تشکیل می‌دادند به مشورت پرداخت و از آن‌ها خواست که به کمک قدوسی در دادستانی انقلاب بروند. به این ترتیب عنان کار دادستانی انقلاب اسلامی مرکز را که در دهه‌ی ۶۰ نقش اساسی در سرکوب و جنایت داشت به دست عده‌ای بازاری که از کم‌ترین سواد حقوقی و قضایی برخوردار نبودند و عقب‌مانده‌ترین دیدگاه‌ها را نمایندگی می‌کردند، و شعارشان «النصر بالرب»

بود، سپرد.

علی‌رضا اسلامی معاون بیست ساله قدوسی در دادستانی انقلاب در مورد چگونگی ورودش به دادستانی پس از انتخاب قدوسی می‌گوید:

... وقتی که ایشان مسئولیت دادستانی را عهده‌دار شد، چون می‌خواست تحولی در آن‌جا پدید آورد، لذا به نیرو و همکار نیاز داشت. شهید بهشتی در جلسه‌ای با حضور مرکزیت مؤتلفه در این باره مشورت کردند و سپس آقای حائری‌زاده در حضور حدود پنجاه نفر در منزل خود اعلام کرد که آیت‌الله بهشتی گفته‌اند به کمک آقای قدوسی بروید. آن شب پدرم، شهید اسلامی، من را نیز همراه خودشان برده بودند. اگر اشتباه نکنم ماه رمضان بود و افطاری یا شام در آن‌جا بودیم. در آن‌جا صحبت شهید بهشتی مطرح شد و افرادی را مشخص کردند، از جمله شهید نظران، آقای آل‌احمد و... من^۱. بهشتی که در کلیه اقدامات ارتجاعی‌اش در قوه قضاییه از همراهی سیدرضا زواره‌ای برخوردار بود و مدتی وی پست دادستانی انقلاب تهران را به عهده داشت، شخصاً لا‌جوردی را برای قلع و قمع گروه‌های سیاسی به قدوسی معرفی کرد تا سیطره‌ی بازار و «مؤتلفه» بر دادستانی انقلاب اسلامی مرکز کامل شود.

بهشتی پس از تصدی مسئولیت ریاست دستگاه قضایی کشور برنامه‌هایش را در سه محور به شرح زیر اعلام کرد:

یکی در جهت فعال کردن دادگستری موجود، دیگر در جهت منظم‌تر کردن و فعال‌تر کردن دادسراها و دادگاه‌های انقلاب و سوم پایه‌گذاری قوه قضاییه‌ی آینده بر مبنای قانون اساسی جدید. به نظر جهت دادن به کار قوه قضاییه و هماهنگ کردن این دستگاه عظیم با انقلاب اسلامی ایران فعالیت‌ها و کوشش‌های زیادی را می‌خواهد و به همکاران مؤمن، صدیق و کاردان بسیار نیاز داریم^۲.

بهشتی به وعده‌ای که داده بود عمل کرد و شاگردان خود در مدرسه‌ی حقانی را به عنوان «همکاران مؤمن، صدیق و کاردان»، به سیستم قضایی تزریق کرد و چیزی نگذشت که آن‌ها دستگاه قضایی و امنیتی جمهوری اسلامی را قبضه کردند و بزرگ‌ترین جنایات توسط آن‌ها سازماندهی شد.

بهشتی با تیزی‌ای که داشت به منظور پوشاندن نقش روحانیت در آتش زدن سینما رکس آبادان، سیدحسین موسوی تبریزی را از آذربایجان شرقی مأمور رسیدگی به این پرونده در خوزستان کرد و به منظور بهره‌برداری سیاسی از دادگاه تقی شهرام، معادیخواه دستیار خود در حزب جمهوری اسلامی را حاکم شرع این دادگاه قرار داد و برای مقابله با مجاهدین، سیدحسین موسوی تبریزی را به ریاست دادگاه سیدمحمدرضا سعادت‌ی رساند

تا بتواند از آن بهره‌برداری سیاسی کند. وی در این دوران اجازه نمی‌داد پرونده‌های سیاسی به محمدی‌گیلانی که رئیس حکام شرع اوین بود سپرده شود چرا که می‌دانست فرزندان او اعضای مجاهدین بودند و شائبه‌ی حمایت وی از مجاهدین می‌رفت. نکته‌ی قابل تأمل این که قضات برگزیده از سوی بهشتی و قدوسی جملگی نماینده‌ی مجلس شورای اسلامی بودند و بر اساس نص صریح قانون اساسی که زیر نظر بهشتی تنظیم شده بود اجازه‌ی دخالت در امر قضا را نداشتند.

تلاش برای تضعیف و نابودی کانون وکلا و پیشگامان آن

بهشتی برای به کرسی نشاندن طرح‌های ارتجاعی خود و نابودی سیستم قضایی مدرن و مستقل در صدد تضعیف و نابودی کانون وکلا برآمد. او از همان اولین روزها می‌دید که این کانون محل تظلم‌خواهی مردم و مرکز حقوقی قوی در مقابل طرح‌های ارتجاعی اوست. در روز ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ زنان میهن‌مان در اعتراض به حجاب اجباری پس از راه‌پیمایی در خیابان‌های تهران به کانون وکلا رفتند و قطعنامه‌ی اعتراضی‌شان را آن‌جا خواندند. در اولین قدم به تحریک وی، سیدرضا زواره‌ای دادستان انقلاب اسلامی تهران را که از اعضای شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی بود و در سال‌های بعد نیز جنایات زیادی را مرتکب شد در مقابل «کانون وکلا»، قرار داد و مسئولان کانون وکلا و شریف‌ترین حقوقدانان کشور از جمله حسن نزیه و هدایت‌الله متین‌دفتری رئیس و نایب‌رئیس کانون وکلا هدف حملات کینه‌توزانه بهشتی و کانون‌های قدرت قرار گرفتند. او برای پیشبرد طرح‌های ارتجاعی‌اش، خمینی را نیز توجیه کرده و از پتانسیل ارتجاعی وی استفاده می‌کرد.

بهشتی از اولین روزهای پیروزی انقلاب، نزیه را به عنوان یکی از قوی‌ترین مهره‌های دولت بازرگان و مهم‌ترین دشمن قدرت‌گیری روحانیون در دستگاه قضایی می‌شناخت و به همین دلیل کینه او را به دل داشت و منتظر فرصت بود.

از آن‌جایی که بهشتی در سررؤیای ریاست جمهوری اسلامی را می‌پروراند و نشریات نیوزویک و اشپینگل پیش از پیروزی انقلاب ضدسلطنتی، نزیه را کاندیدای ریاست جمهوری و نخست‌وزیری معرفی کرده بودند، او را رقیب خود می‌دید و سعی در حذف وی داشت. مخالفت نزیه با افزودن صفت «اسلامی» به جمهوری و استفاده از احکام اسلامی در حکومت از همان ابتدای پیروزی انقلاب مشخص بود. او ده روز پس از انقلاب ۵۷ در مصاحبه‌ای با روزنامه‌ی کیهان اظهار داشت:

تأسیس جمهوری ایران با تصویب مجلس مؤسسان صحیح است نه ایجاد

جمهوری اسلامی با این توضیح که جمهوری که اصولاً شامل حکومت مردم بر مردم است نمی‌تواند اسلامی باشد و قواعد و معیارهای اسلامی مغایرت صریح با نظام حاکمیت مردم دارد.

وی هم‌چنین اظهار داشت که: افزون بر این، اسلام در کادر مقتضیات خاص حکومت از اعتبار و منزلت معنوی ساقط می‌گردد.

بهشتی که پس از ترور مرتضی مطهری در اردیبهشت ۵۸ عملاً اداره‌ی شورای انقلاب را به عهده گرفته بود سخنرانی نزیه در خرداد ۵۸ در کنگره وکلای دادگستری را بهانه‌ی حمله به او قرار داد. نزیه در حالی که روی اعتقاد خودش به اسلام پافشاری نمود و به وعده‌های خمینی در پاریس اشاره کرد به درستی گفت:

اگر ما فکرکنیم تمام مسائل سیاسی، اقتصادی و قضایی را می‌توانیم در قالب اسلامی بسازیم، آیات عظام هم می‌دانند این امر در شرایط حاضر نه مقدور است و نه ممکن و نه مفید!

او در همین سخنرانی پس از بیان آمارهایی از شرایط اقتصادی کشور گفت:

امروز همه می‌پرسند چه خواهد شد؟ به کجا می‌رویم؟ حضرت آیت‌الله پریوز می‌گفتند چرا سستی می‌بینم؟ چرا دیگر حرارت روزهای قبل را نمی‌بینم؟ جواب فوق‌العاده ساده است. مردم می‌بینند هرکسی صبح از خواب پا می‌شود برای مملکت دستورالعمل صادر می‌کند، برنامه اقتصادی می‌دهد، برنامه ریزی می‌کند و همه این‌ها مردم را به نگرانی و اضطراب و یاس و ناامیدی سوق می‌دهند...^۲

بهشتی که بخش ارتجاعی انقلاب ضدسلطنتی را نمایندگی می‌کرد به شدت به سخنان نزیه اعتراض کرد و گفت:

آیا شما بالاخره این انقلاب ما را اسلامی می‌دانید یا نه؟ اگر این انقلاب را اسلامی می‌دانید که بسیار خوب بفرمایید مثل گذشته در متن این انقلاب قرار بگیرید و در جای خودتان به پیش بروید و اگر این انقلاب را اسلامی نمی‌دانید، پس بدانید که جامعه ما جامعه‌ی انقلابی، انقلابیون ما و رهبران انقلاب ما نمی‌توانند و حق ندارند اجازه بدهند که شما در این انقلاب و میدان انقلاب نفوذ کنید... اگر مؤمن به خط انقلاب و مؤمن به رهبری انقلاب هستید کسی با شما حرفی ندارد انتقاد کنید. کی گفته انتقاد نکنید؟^۳

او برای هماهنگ کردن و سمت و سو دادن به حملات لجام گسیخته‌ی نیروهای ارتجاع، درخواست محاکمه‌ی نزیه را به علت مخالفت با نظام اسلامی مطرح کرد و گفت:

۱- روزنامه‌ی اطلاعات دوشنبه ۷ خرداد ۱۳۵۸، ص ۸.

۲- روزنامه‌ی اطلاعات دوشنبه ۷ خرداد ۱۳۵۸، ص ۸.

۳- روزنامه‌ی اطلاعات پنجشنبه ۱۰ خرداد ۱۳۵۸ ص ۲.

من در این مجمع شما تحصیلکرده‌های کشور، خواهران و برادران و در مجمعی که عده‌ی قابل ملاحظه‌ای هم خوشبختانه از فضلالی روحانی جوان حضور دارند، یعنی مجموعه تمام عیار از تحصیل کرده‌های مبارز این کشور، معمم و غیرمعمم، زن و مرد، این سؤال را می‌کنم که فرد یا گروهی که این دید را در رابطه با انقلاب ما و با اسلام دارد، آیا نسبت به انقلاب پیروزمند ما در این مقطع اخیر «خودی» است یا «بیگانه»؟ و حاضران سه بار با صدای بلند پاسخ دادند: بیگانه، بیگانه، بیگانه. شیوه‌های به کارگرفته شده از سوی بهشتی شبیه به شیوه‌هایی است که امروز یزدی و جنتی و علم‌الهدا و مصباح‌یزدی و صادق لاریجانی و ازهای و کسانی که به جریان «طالبانی» و «داعشی» در ایران معروف هستند دنبال می‌کنند. بهشتی در ادامه صحبت‌های خود گفت: این کارها بیش تر نشانه‌ی این است که یک گروه اقلیت روشنفکر مآب و روشنفکر نما می‌خواهد با این بازی‌ها با دست‌آوردهای انقلاب خونین اسلامی ما موضع‌گیری تازه داشته باشد؛ برای ما عواقب آن معلوم است... من فعلاً نمی‌خواهم بگویم این‌ها خائن‌اند یا نه، باید این‌ها محاکمه شوند تا معلوم شود با چه انگیزه‌ای می‌گویند اسلام نمی‌تواند راه حل باشد.^۱

او خطاب به نزیه گفت:

شما خیال می‌کردید با یک کنگره چند صد نفری با نام دهان پرکن حقوقدان‌ها و وکلای دادگستری می‌توانید جامعه‌ی انقلابی ما را مرعوب کنید؟... مبدا کنگره‌های شما نسخه‌ی دوم کنگره‌های اندیشمندان شاهنشاهی باشد. و نگران این هستیم که اگر پرونده‌ی این گردآمدگان را یک‌یک بررسی کنیم در میان آن‌ها و در صفوف آن‌ها نام این اندیشمندان را مکرر بیابیم. البته رسیدگی خواهیم کرد.^۲

نزیه نیز در پاسخ به اظهارات بهشتی گفت:

ایشان مذاکرات من و امام خمینی را در پاریس تحریف کرده است و تعبیر و تفسیرشان از قسمت‌هایی از سخنرانی‌ام در کنگره وکلای دادگستری صددرصد شخصی و پرواضح مغرضانه و به دور از انصاف بوده است... متأسفانه دکتر بهشتی دقیقاً دارند نقش محمود جعفریان را در حزب رستاخیز ایفا می‌کنند... برای من شخصاً بسیار تأسف‌آور و نگران‌کننده است که شاهد به وجود آمدن یک حالت اختناق شدید و جدید هستم. این جو و این فضا می‌بایست هرچه زودتر از بین برود. هیچ کس حق ندارد اگر مطلبی را مطابق میل و سلیقه‌ی خود ندید چوب تکفیر و چماق تهدید بردارد... دکتر بهشتی با سخنان تحریک‌آمیز خود نه فقط حیات افراد مورد حمله را مورد مخاطره قرار می‌دهند بلکه خانواده‌های شان را نیز دچار تشویق،

نامنی و دلهره می‌سازند. من نمی‌دانم چطور ممکن است کسانی در لباس روحانیت معترض جان و امنیت خانواده‌ها باشند. امام بارها گفته‌اند از اسلام چهره‌ی زشتی نسازید در حالی که افرادی چون دکتر بهشتی با عنوان کردن این مطالب که فقط در شأن رژیم گذشته و عوامل دست‌انکار آن بود ابتدا اشخاص را با چوب تکفیر می‌رانند سپس عده‌ای را با چوب و چماق به سراغ‌شان می‌فرستند. این قبیل اعمال مردم را از نهضت اسلامی آزرده می‌کند و باید در حسن نیت افرادی چون دکتر بهشتی تردید کرد.^۱

در حالی که بهشتی سنگ اسلام و شریعت را به سینه می‌زد، آیت‌الله شریعتمداری از حسن نریه حمایت به عمل آورده و به صراحت گفت: من به آقای نریه حس ظن دارم و عقیده دارم ایشان بی‌نظر صحبت کرده‌اند.^۲

متأسفانه گروه‌ها و شخصیت‌های سیاسی اعم از چپ و مجاهدین که در عوالم خود به سر می‌بردند به خاطر آن که نریه و امثال او را «لیبرال» ارزیابی می‌کردند به دفاع قاطع و محکم از نریه و کانون و کلاکه شدیداً زیر ضرب حملات خمینی قرار گرفته بود، برنخاستند و در فضای ایجاد شده، بهشتی به سادگی یکه‌تاز میدان شد.

خمینی در ۲۵ خرداد ۱۳۵۸ در سخنرانی خود عین گفته‌های بهشتی را تکرار کرد و ضمن دفاع از تشکیل مجلس خبرگان و تشریح «کارشکنی غرب باوران» و خطر «روشنفکر مآب‌های غرب‌زده»، اعضای شرکت‌کننده در سیمینار و کلاهی دادگستری را «جنود شیاطین» خواند که به بهانه‌های مختلف دور هم جمع می‌شوند و گفت:

می‌خواهند نگذارند قانون اساسی بر طبق آن طوری که اسلام حکم می‌کند تصویب شود. باید حقوقدان‌های غربی نظر بدهند؟ ما می‌خواهیم قانون اسلامی بنویسیم، از غرب بیایند نظر بدهند؟! یا غربی‌ها بیایند نظر بدهند؟ یا غرب‌زده‌ها بیایند نظر بدهند؟ حقوقدان اسلامی ما می‌خواهیم، و این حقوقدان‌ها، اسلام را نمی‌دانند یعنی چه!...

من با آن غرب‌زده‌ها صحبت دارم. با آن‌هایی که تحت تأثیر غرب‌زده‌ها واقع می‌شوند صحبت دارم. باید قانون اسلامی ما را از غرب بگیریم؟! از غرب‌زده‌ها بگیریم؟ باید دیدکی صلاحیت دارد، چه حقوقدانی صلاحیت دارد، که در قانون اساسی ما نظر بدهد. ما که می‌خواهیم جمهوری اسلامی تحقق پیدا بکند و قانون اساسی جمهوری اسلامی می‌خواهیم تدوین کنیم، ما باید دنبال آن‌هایی [باشیم] که حقوقدان غربی هستند؟! - اگر باشند - روشنفکرانی که از اسلام بی‌اطلاع هستند و نمی‌دانند اسلام چیست، هر وقت ما خواستیم قانون اساسی جمهوری یا جمهوری دمکراتیک را تدوین کنیم، شما آقایانی که حقوقدان هستید، شما آقایان روشنفکر

۱- روزنامه‌ی اطلاعات، شنبه ۱۲ خرداد ۱۳۵۸، ص ۲.
۲- روزنامه‌ی اطلاعات، دوشنبه ۱۴ خرداد ۱۳۵۸، ص ۸.

غربی، صلاحیت دارید که نظر بدهید. لکن ما هر وقت خواستیم قانون اسلامی بنویسیم، خواستیم مسائل اسلام را طرح بکنیم، شما صلاحیت ندارید. شما از اسلام اطلاعی ندارید. شما اسلام را می‌گویید برای این زمان نیست! برای این که اسلام را نمی‌دانید؛ برای این که اعتقاد ندارید که آن که قانون اسلام را آورده است خداست. خداست که محیط بر همه چیزهاست؛ بر همه اعصار است. قرآن است که کتاب همه اعصار است. دستورات رسول‌الله است که برای همه اعصار است. شما اطلاعی نه از قرآن دارید، و نه از سنت دارید، و نه از اسلام. و ما به شما اجازه نمی‌دهیم که دخالت در معقولات کنید. بله، در بعض مسائل اداری، در بعض مسائل اجرایی، شما هم حق نظر دارید. لکن عمده این است که شما نمی‌خواهید یک قانون اساسی اسلامی باشد. شماها از اسلام وحشت دارید. حق هم دارید؛ برای این که اسلام در استفاده‌های شما را بست! اسلام دوستان شما را از ایران بیرون کرد. اسلام، جنایتکارها [را] که رفقای بعض از شما بودند به درک فرستاد! شما وحشت دارید از اسلام و حق دارید وحشت داشته باشید. ولی ملت اسلام، ملت ایران، نمی‌تواند تابع هوای نفس شما باشد؛ نمی‌تواند قرآن را کنار بگذارد و قانون اساسی غربی را قبول کند؛ به شما اجازه نمی‌دهد که در امری که بی‌اطلاع هستید و جاهل هستید دخالت کنید. شما اطلاعات تان در حدود مسائل غربی است. قوانین غرب را می‌دانید. شما تاکنون قرآن را مطالعه نکرده‌اید. عرض می‌کنم که من به همه اقرار نمی‌گویم؛ در بین این‌ها اشخاص اسلامی، اشخاص مطالعه‌دار هست؛ من آن‌ها را می‌گویم که می‌گویند اسلام دیگر فایده ندارد. من آن‌ها را می‌گویم که می‌گویند اسلام مال چهارده قرن پیش است...

این قشرهای دانشگاهی و دانشجو و وکلا و روشنفکرها، حساب خودشان را از این چندین نفر، چند نفری که عمال غربند و عمال محمدرضا، جدا کنند. کانون وکلا که همه‌اش غرب‌زده نیست؛ کانون وکلا تویشان پیدا می‌شود؛ این غرب‌زده‌ها را کنار بگذارند. یکی شان رفت، باقی هم بروند. روشنفکرها هم، روشنفکرهای اسلامی، روشنفکرهای وارداتی را کنار بزنند. غرب‌زده‌ها را کنار بگذارند؛ عده‌شان خیلی زیاد هم نیست، اما فضولی شان زیاد است؛ عده زیاد نیست، ادعای شان زیاد است! خود قشر روشنفکر متعهد اسلامی برای خاطر خدا، برای خاطر اسلام، برای خاطر استقلال کشور، برای خاطر حفظ آزادی، این روشنفکر متعهد اسلامی، آن‌هایی را که در بی‌نشان پیدا می‌شود که نق می‌زنند و می‌خواهند نگذارند کارها پیش برود، این‌ها را کنار بزنند. التماس دعا بکنند پیش گوش‌شان، بروند به اروپا باز سر عیاشی‌ای که می‌کردند! حالا آمده‌اند. آن کانون وکلا، آن‌هایی که بر ضد اسلامند، کنار بگذارند.

همه که نیستند. بعضی از وکلا بسیار مردم صحیح و سالمی هستند، بسیارشان؛ ولی آن‌هایی که فضولی می‌کنند، آن‌ها را کنار بگذارند؛ از کانون بیرون کنند.^۱ این سخنان خمینی در حالی ایراد شد که حسن نزیه در سخنرانی خود در کنگره وکلای دادگستری به صراحت خواستار دیدار با خمینی برای رفع سوءتفاهمات شده بود. اما خمینی و بهشتی و روحانیت اسب‌شان را برای قبضه‌ی قدرت زین کرده بودند و گوش‌شان به حرف کسی بدهکار نبود.

آن‌ها می‌دانستند برای حاکم کردن شریعت و ارتجاعی‌ترین قوانین اسلامی بایستی کانون وکلا را به عنوان یک سد محکم درهم بشکنند. آن‌ها تشکیل کنگره‌ی سراسری وکلای دادگستری را خطری بالقوه می‌دیدند به ویژه که قطعنامه‌ی کنگره روی موارد مهمی در ارتباط با پیش‌نویس قانون اساسی تأکید کرده بود که هم استقلال قضایی را تأمین می‌کرد و هم حقوق مردم را.

گفتگوی مجله «امید ایران» با نزیه در اول مرداد ۱۳۵۸ تحت عنوان کاندیدای بالقوه ریاست جمهوری، مزید بر علت شد و بهشتی و اطرافیان‌ش بیش از پیش متوجه خطر شدند. بهشتی در مهرماه ۱۳۵۸ طرح خود را از طریق شهاب‌الدین اشراقی^۲ داماد خمینی که نمایندگی وی در شرکت نفت را یدک می‌کشید، دنبال کرد. مفتوح و شماری دیگر از روحانیون نیز هماهنگ با بهشتی که حمایت خمینی را پشت سر خود داشت، سخنرانی نزیه را زیر سؤال بردند و علی قدوسی پس از جافتادن در دادستانی کل انقلاب اسلامی در حالی که می‌کوشید و ابستگان نظام پهلوی و همکاران کودتای ۲۸ مرداد را از مجازات برهاند، حسن نزیه را به خاطر سخنانش در کنگره وکلای دادگستری و اهانتش به اسلام و احکام اسلامی و حیف و میل بیت‌المال به دادگاه فراخواند.

عوامل بهشتی و قدوسی به همین بسنده نکردند و مدعی شدند هنگام تجسس در منزل نزیه به مجلات پورنوگرافی و هم چنین آلت جنسی مصنوعی زیر تخت‌خواب او دست یافته‌اند. او سپس برای ضربه‌زدن به کانون وکلا و پیشبرد طرح‌های ارتجاعی‌اش به دنبال پرونده‌سازی علیه هدایت‌الله متین‌دفتری نایب رئیس کانون وکلا رفت. او و قدوسی سخنرانی متین‌دفتری در میتینگ مرداد ۱۳۵۸ جبهه دمکراتیک ملی ایران در دفاع از آزادی‌های اجتماعی و حقوق زنان را بهانه قرار داد و از همان موقع متین‌دفتری مخفی شد.

پس از حمله‌ی عناصر حزب‌الله به سخنرانی بنی‌صدر در ۱۴ اسفند ۱۳۵۹، دادگستری تهران به شکل وقیحانه‌ای مدعی عضویت متین‌دفتری در ساواک شد و ادعا کرد او

1- www.farsi.rouhollah.ir/library/sahifeh?volume=8&tid=44

۲- بنی‌صدر بی‌توجه به سابقه‌ی اشراقی او را نماینده‌ی خود در هیأت سه نفره برای رسیدگی به دعوایی که با حزب جمهوری اسلامی داشت قرار داد و او به جای نمایندگی بنی‌صدر همراه با مهدوی‌کنی و محمد یزدی و هماهنگ با جناح‌های قدرت در نظام، رأی به محکومیت بنی‌صدر داد.

شریک تجاری ارتشبد نصیری رئیس سازمان امنیت و اطلاعات رژیم شاه - ساواک - بوده است؛ تا تجربه‌ی حسن نزیه تکرار شود و او مجبور به ترک کشور گردد.

دشمنی با «کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» و حق وکالت در دادگاه‌ها

بهشتی و اطرافیان او از هیچ کوششی برای متوقف کردن فعالیت «کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» که در سال ۵۶ پایه‌گذاری شده و در شهریور ۱۳۵۷ از طرف دولت شاهنشاهی مورد تأیید قرار گرفته بود فرو گزار نکردند. هیچ کس در جمهوری اسلامی به اندازه‌ی بهشتی در مقام رئیس شورای عالی قضایی و رئیس دیوان عالی کشور در مقام تضعیف جایگاه وکلا و حذف آن‌ها از سیستم دادرسی و اخراج قضات برجسته و مستقل نکوشید. وی در دی‌ماه ۱۳۵۹ سیاست دستگاه قضایی در مورد نقش وکلا در سیستم قضایی جمهوری اسلامی را در گفتگو با روزنامه‌ی انقلاب اسلامی چنین توضیح داد:

روزنامه انقلاب اسلامی: با توجه به این که متهمینی که در دادگاه‌های انقلاب محاکمه می‌شوند آشنا به اصول و قوانین اسلامی نیستند، و در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، دخالت وکیل در دعاوی پیش‌بینی شده است، چه اقداماتی تاکنون برای شرکت وکلای با صلاحیت در این دعاوی بعمل آورده‌اید؟
بهشتی: اقدام تازه نمی‌خواهد قبلاً هم اعلام شده وکلایی که آشنا باشند به قوانین جزائی اسلام و صلاحیت آن‌ها هم از این نظر مورد تأیید دستگاه قضایی قرار بگیرند می‌توانند شرکت کنند.
روزنامه‌ی انقلاب اسلامی: ولی تاکنون چنین موردی پیش نیامده.
بهشتی: باید پرسید چرا.

انقلاب اسلامی: مثلاً در محاکمه‌ی سعادت‌ی، دکتر لاهیجی آمادگی خود را برای شرکت در آن اعلام نمود لیکن دادسرا دعوتی از وی بعمل نیاورد.
بهشتی: شاید دادسرا روش دفاعیات ایشان را متناسب با روش لازم در فقه اسلامی تشخیص نداده به هر حال مسئله اساسی این است که وکالت باید واقعاً بصورت یک خدمت بحق باشد نه بصورت خدمت به موکل دربیاید. اگر وکالت در خط خدمت به حق باشد چیز بسیار خوبی است ولی اگر وکالت در خط خدمت به موکل باشد می‌خواهد به حق باشد یا نابه‌حق خود این برخلاف موازین اسلامی است.^۱

بهشتی با خیره‌سری از طریق لاجوردی برگمارده‌اش در دادستانی انقلاب اسلامی، با طرح

ادعاهای واهی حتی مانع پذیرش وکالت امیرانتظام از سوی آیت‌الله گلزاده غفوری شد.^۱ براساس تعریف بهشتی، تا سال ۱۳۷۰ در هیچ‌یک از دادگاه‌های انقلاب اسلامی وکیل مدافع حق حضور نداشت و پس از آن نیز نقشی نمایشی یافت و بسیاری از آن‌ها به خاطر پیگیری حقوق موکلین‌شان بر اساس تعریفی که بهشتی داده بود به زندان‌های طولی‌المدت محکوم شدند چرا که به جای آن‌که در «خدمت به حق» و «موازین اسلامی» باشند در «خدمت نابه‌حق» و «موکل» خود بودند.

بزرگ‌ترین جنایات تاریخ معاصر در کشورمان در دهه‌ی ۶۰ و در دادگاه‌هایی صورت گرفت که بهشتی چهارچوب آن‌ها را تعیین کرده بود و هیچ وکیل مدافعی پایش به آن‌ها باز نمی‌شد. رفسنجانی در خاطرات روزانه‌ی انتشار یافته‌اش در مورد نگاه بهشتی به مسئله‌ی حقوق و حقوقدانان که بر اساس آن هم‌چنان وکلا مورد آزار و اذیت قرار گرفته و به بندکشیده می‌شوند می‌گوید:

سه‌شنبه اول اردیبهشت ۶۰

... آقای بهشتی از حیل‌های حقوقدانان و یک قاضی برای آزادکردن روزنامه‌ی میزان

[ارگان نهضت آزادی] از توقیف و شکست توطئه و تعقیب قاضی، صحبت کردند.^۲

وی در حالی که رئیس شورای عالی قضایی بود حاضر نشد از دبیرکلی حزب جمهوری اسلامی کنار برود و فعالیت سیاسی نکند تا بی‌طرفی دستگاه قضایی حداقل به لحاظ شکلی تضمین گردد. در زمان فعالیت او عملاً قوه‌ی قضاییه به ابزاری در خدمت اهداف حزب جمهوری اسلامی که به درستی حزب «چماق‌به‌دستان» خوانده می‌شد، بدل شده بود.

بهشتی هم‌چنین تشکل‌کارگری مستقل را یکی از موانع حاکمیت نظام اسلامی می‌دید و به منظور ممانعت از تحقق چنین امری، توسط علیرضا محجوب و علی ربیعی بخش کارگری حزب جمهوری اسلامی را راه‌اندازی کرد و با بسیج عناصر چماق‌دار و با حمایت پاسداران کمیته به «خانه کارگر» که محل تجمع کارگران برای پیگیری حقوق صنفی‌شان بود حمله و آنرا تسخیر کرد. این باند در سی و هشت سال گذشته با در اختیار گرفتن نهادهای کارگری بیش‌ترین نقش را در سرکوب کارگران و به یغما بردن دسترنج آنان به عهده داشته است.

بهشتی و فرهنگ «خودی» و «ناخودی»

بهشتی کسی بود که از همان ابتدا فرهنگ «خودی» و «ناخودی» را وارد ادبیات سیاسی ایران کرد و برای مخالفان خود کوچک‌ترین حقی قائل نبود. چنان‌چه خطاب به دولت

بازرگان گفت:

دولت انقلاب! ملت ما می‌خواهد که تو دولت این سی و چهار میلیون باشی نه دولت اون دو میلیون. کدوم دو میلیون؟ ما یه دو میلیون آدم تی تیش مامانی داریم تو این مملکت که این‌ها همیشه نق می‌زنند. می‌گن این چه انقلابی شد آخه ما درست و حسابی می‌تونستیم شب‌ها به مجالس بزم برویم، عیش و نوشی داشتیم، هرزگی‌ها داشتیم، برا خودمون روزگار خوشی داشتیم، این چه انقلابی شد، مرگ بر این انقلاب که شب‌نشینی‌های ما را بر هم زد!

او جدا از مسئله «خودی» و «ناخودی» اساساً اعتقادی به اجرای قانون نداشت. برای شناخت شخصیت قانون‌گریز بهشتی و همراهانش روایت دکتر ابراهیم یزدی بسیار مهم است او می‌گوید:

اما نکته اصلی این بود که دوستان (حزب جمهوری اسلامی) می‌گفتند که حالا مگر ما می‌خواهیم این قانون اساسی را اجرا کنیم که شما اینقدر جوش می‌زنید؟! ... در اواخر سال ۱۳۵۸ مسعود رجوی از بهشتی خواست که در یک مناظره با او شرکت کند. تیر آن در تبلیغات نشریه مجاهد این بود: دادگاه خلق: مسعود رجوی دکتر بهشتی را به مناظره زنده رادیو تلویزیونی دعوت می‌کند.

بهشتی که انجام مناظره را به نفع خود نمی‌دید، از انجام آن طفره رفت. البته مسعود رجوی هم مطلقاً به آزادی جریان اطلاعات و بحث و گفتگو اعتقادی نداشت و فریبکاری می‌کرد و به دنبال مطرح کردن خود و استفاده از تریبون عمومی تلویزیون بود که در انحصار حزب جمهوری اسلامی و نزدیکانش قرار داشت. بعدها او نه تنها حاضر نشد با هیچ کسی مناظره کند بلکه حاضر به گفتگو با رسانه‌ها و خبرنگاران مستقل هم نشد و اجازه نداد هیچ شخصیت مستقل یا حتی نیمه‌مستقل در تلویزیون وابسته به مجاهدین حضور یابد و از این بابت دست بهشتی را از پشت بست.

این درخواست رجوی در پی دیداری بود که بین این دو پس از درگذشت آیت‌الله طالقانی انجام گرفت اما هیچ‌یک از دو طرف راجع به آن دیدار توضیحی ندادند. البته در سال‌های اخیر ملوک‌السادات بهشتی دختر بهشتی و محمد پیشگاهی فرد یکی از نزدیکان او، دروغ‌های عجیب و غریبی از جمله تلاش مسعود رجوی برای گرفتن پول از بهشتی و یا پیشنهاد «بیعت» با او را مطرح کرده‌اند.

بهشتی و انقلاب فرهنگی

بهشتی یکی از سازمان‌دهندگان اصلی «انقلاب فرهنگی» بود که ضربات وسیعی به

آموزش عالی در ایران وارد کرد. وی پس از وقایع خونین انقلاب فرهنگی در حالی که چند نفر از دانشجویان جان باخته و صدها نفر به سختی مجروح شدند و دانشگاه‌ها به تعطیلی کشانده شد، مهاجمان را مردم ایران و میلیون‌ها نفری نامید که انقلاب را به ثمر رساندند.^۱ اما او با تیزی بی‌ای که داشت هنگام فتح دانشگاه تهران توسط نیروهای سپاه پاسداران و کمیته و چماق‌داران وابسته به حزب الله، خود گوشه‌ای ایستاد و ابوالحسن بنی‌صدر را که نقشی در سرکوب نداشت و با تلاش‌هایش مانع از خونریزی بیش‌تر شده بود، جلو انداخت تا نوید فتح سنگر دانشگاه و شروع «انقلاب فرهنگی» را بدهد و به این ترتیب کاسه کوزه را سر او شکست.

تهیه و تصویب قوانین ارتجاعی «شریعت» و «مجازات اسلامی»

بهشتی با اقدامات نابخردانه‌ی خود سیاه‌ترین روزها را برای جامعه‌ی حقوقی و قضایی ایران رقم زد که هم چنان جامعه از اثرات آن رنج می‌برد. مقدمات قانون «حدود و قصاص و مقررات آن» که در شهریور ۱۳۶۱ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید و چندی بعد «دیات و تعزیرات» هم به آن افزود شده و بعدها به «قانون مجازات اسلامی» تبدیل شد، توسط بهشتی و شورای عالی قضایی تحت تسلط او تهیه شد. این شورا به منظور اسلامی‌سازی نظام حقوقی و قضایی ایران لوایح متعددی بر مبنای «تحریرالوسيله» خمینی در زمینه‌های مختلف حقوقی و جزایی تدوین و برای تصویب به مجلس شورای اسلامی ارائه داد. آیت‌الله علی گلزاده غفوری که علاوه بر اجتهاد، دکترای حقوق از دانشگاه سوربن فرانسه نیز داشت در این رابطه می‌گوید:

بحث قصاص و دیات را هم تحت عنوان لایحه قصاص با آب و تاب به مجلس آوردند و پایه‌ی بدی را بنا گذاشتند و خدا جزایشان را داده و خواهد داد که با اسلام چه‌ها که نکردند و آن را چطور معرفی کردند! چه خون‌هایی ریخته شد و بر این پایه‌ها چه دعوای تمام نشدنی و آشتی‌ناپذیری در این جامعه بنا گذاشته شد و پای اسلام را هم در میان کشیدند و آبروی اسلام را بردند و هنوز هم خجالت نمی‌کشند.^۲ آیت‌الله گلزاده در مورد «قانون قصاص» که دست‌پخت بهشتی بود می‌گوید: به نظر من از ابتدای همان ماده‌ی اول قانون قصاص، تا آخر ماده، صد و نود و پنج مورد اشکال است. وی در ادامه می‌گوید:

البته خوداین‌ها بدترین رسوایی را برای خودشان در برابر ریختن آبروی اسلام به دست آوردند، که من امیدوارم خدا جامعه را از شر جهل و تعصب و غرور و

۱- روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، ۷ اردیبهشت ۱۳۵۹، ص ۱۰
۲- قضا در اسلام و نظام قضایی منسوب به اسلام، علی گلزاده غفوری، صفحه ۲۰۲

بدبختی‌هایی که گرفتار آن شده، نجات دهد.^۱

شورای عالی قضایی که ابتدا قرار بود اعضای آن با رأی قضات سراسر کشور انتخاب شوند و تضمین‌کننده‌ی استقلال دستگاه قضایی باشد، در عمل با تعیین پنج فقیه: بهشتی، عبدالله جوادی آملی، علی قنوسی، عبدالکریم موسوی اردبیلی و محمد مهدی ربانی املشی به‌نهادی برای تسلط همه‌جانبه روحانیون و پیاده کردن برنامه‌های بهشتی و حزب جمهوری اسلامی تبدیل شد. شورای عالی قضایی و در راس آن بهشتی، مقرراتی را به هیأت قانون درآورد و نظام جزایی کشور را بر آن استوار ساخت که مربوط به ده‌ها قرن قبل بود. این‌ها برخلاف وعده‌هایی بود که خمینی قبل از پیروزی انقلاب به ویژه در فرانسه داده بود. حسن نزیه در این رابطه می‌گوید:

ما مساله‌ی حقوق کیفر اسلامی را در پاریس مطرح کردیم. گفتیم آقا امروز همه جا از ما سؤال می‌کنند شما دست دزد را خواهید برید؟ گفتند شرایط مجازات در این قبیل موارد به قدری شدید است که اصلاً شاید دستی بریده نشود ولی ایجاد ترسش برای خدمت به مردم است. بنده گفتم ولی اگر در آمریکا و اروپا یا هر جای دنیا مقرراتی باشد که جایگزین آثار و نتایجی باشد که آقا انتظار دارید باز هم دست می‌برید؟ گفتند: هرگز، شما بگردید، پیدا کنید مقررات مناسب‌تر را. اجرا می‌کنیم. «
این قدر این مرد منطقی فکر می‌کند...»^۲

پاکسازی گسترده‌ی قضات شریف و مستقل از دادگستری در زمان بهشتی آغاز شد و در دوران پس از او ادامه یافت. قضات، وکلا و حقوقدانانی که بیانیه مخالفت با قانون قصاص را امضا کرده بودند یا در جریان تصفیه‌های گسترده از قصاصات کنارگذاشته شدند و با «محکومیت‌های انتظامی» و «تنزل رتبه» روبرو شده و سال‌ها از تدریس در دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی محروم شدند.

او دستگاه قضایی فاسد و تبه‌کاری را بنیان گذاشت که محمد نوری‌زاد یکی از دلدادگان سابق دستگاه ولایت فقیه در موردش به درستی می‌گوید:

دستگاه قضایی ما و خیلی جاهای دیگر این نظام هردمبیل اسلامی، از محمود سهرابی‌ها فراوان دارند. سهرابی‌هایی که رگ ضعف قاضیان و مأموران و ارکه‌های دستگاه قضایی و مسئولان غیرقضایی را نیک می‌شناسند. اینان بساطی می‌آرایند و در همان بساط از حضرات با زن و شراب و دود و دم و هدایایی از قبیل سفرهای خارجی و پرداخت پول و به نام کردن ویلا و اتومبیل پذیرایی می‌کنند. در بساط سهرابی‌ها، همواره چاقوکشانی نیز پرسه می‌زنند برای عملی کردن اراده‌های ویژه‌ی سهرابی‌ها. و اگر قاضی‌ای و مسئولی تمرد کرد و به خواسته‌ی سهرابی‌ها تمکین

۱- قضا در اسلام و نظام قضایی منسوب به اسلام، علی گلزاده غفوری، صص ۲۳۰ و ۲۳۱

نکرد، یا با همان چاقوکش‌ها تیغ‌کشش می‌کنند یا با تسلط سهرابی‌ها به دادسرای انتظامی قضات و هرکجای دیگر، وی را به دوردست‌ها تبعید می‌کنند و پرونده را از وی می‌گیرند و می‌سپرنند به قاضی و مسئولی که اهل دل باشد و دلش برای دختری باکره و زیبا و اتومبیلی شیک و ویلایی با سند منگوله‌دار بلرزد!

موضوع شکنجه در زندان‌ها

در نیمه‌ی دوم ۱۳۵۹ موضوع شکنجه در زندان‌ها بحث روز جامعه سیاسی ایران بود. بهشتی در مقام رئیس قوه‌ی قضائیه‌ی کسانی را که در مورد شکنجه در زندان‌ها افشاگری می‌کردند به محاکمه تهدید کرد و گفت:

بی‌شک در موقع خود، کسانی که شایعه شکنجه در زندان‌ها را درست کرده‌اند، تحت تعقیب قضایی قرار می‌گیرند.

این در حالی بود که بنی‌صدر ریاست جمهوری وقت در ارتباط با پی‌گیری شکایات واصله در مورد شکنجه و بدرفتاری در زندان‌ها می‌گوید:

وقتی نماینده عفو بین‌الملل آمد دفتر من، به او چهارصد عکس از انواع شکنجه‌ها را دادم تا آن‌ها را نگاه کند و گفتم: هیچ ملاحظه نکنید. فقط نگویند که این عکس‌ها را از من گرفتید. بگویند که این شکنجه‌ها هست برای این که من می‌خواهم شکنجه تعطیل شود ولو در خارج بگویند که دولت از جمله من که رئیس جمهور هستم، این مسئله‌ای نیست. مسئله این است که این بساط باید تعطیل شود. همین چهارصد تا عکس را دادم بردند برای آقای خمینی.^۱

چهره‌ی واقعی بهشتی را از خلال خاطره‌ای که ری شهری تعریف می‌کند می‌توان دید. پس از تصدی ریاست شورای عالی قضایی، روزی بهشتی برای بازدید سازمان قضایی ارتش به این نهاد می‌رود و شماری از قضات در دفتر دادستان وقت نظامی ارتش با وی دیدار می‌کنند. ری شهری می‌گوید:

یکی از حضار ضمن گزارش کار سازمان قضایی ارتش با بیانی لطیف اشاره‌ای به قاطعیت بلکه قدری تندروی دادگاه انقلاب ارتش کرد و از ایشان خواست توصیه‌کننده دادگاه انقلاب ارتش روش ملایم‌تری را از برخورد با تخلفات پیش بگیرد.... برخلاف انتظار، شهید بهشتی در پاسخ آنان لبخندی زد و گفت: عجب! من فکر می‌کردم که امروز از آقای ری شهری بخواهیم با قاطعیت بیش‌تری با تخلفات برخورد کند. کار ایشان که برخورد با توطئه‌هاست و قاطعیت بیش‌تری را می‌طلبد،

1- www.nurizad.info/blog/29152

2- www.ensani.ir/fa/content/112041/default.aspx

حالا این طور که شما می‌فرمایید معلوم می‌شود برخورد‌های ایشان خوب است! لاجوردی باکپی برداری از شیوه‌ی بهشتی برای برخورد با درخواست‌های زندانیان، هرگاه که خواسته‌ای از سوی آنان مطرح می‌شد ضمن ابراز تعجب، خواهان قاطعیت بیش‌تر در جهت عکس درخواست ارائه‌شده، یا محدود کردن امکاناتی که زندانیان از آن بهره‌مند بودند، می‌شد. آیت‌الله بهاء‌الدین محلاتی که یکی از مراجع تقلید شمرده می‌شد در بهمن ماه ۱۳۵۹ طی اطلاعیه‌ای نسبت به شکنجه و غارت حکام شرع بی‌سوادگماشته شده از سوی بهشتی اعتراض کرد و گفت:

... هم اکنون در کشور اسلامی ایران، عوام‌فریبی، بت‌پرستی، اختناق شدید و دغل و چابلوسی، تحریف افکار و اعلامیه‌ها و نوشتجات، ارتشاء و فحشاء، دروغ و تهمت به شدت رواج دارد. اوضاع فضااحت‌بار و ننگ‌آوری بر دادگاه‌های به اصطلاح اسلامی حاکم است و قضات شرع بی‌سواد و حکام شرع بی‌اطلاع از قضاء اسلامی به صدور احکامی مبادرت می‌ورزند که نه تنها خلاف شرع انور است، بلکه لک‌های سیاهی بر تاریخ داوری بشری است!

شکنجه‌ی متهمین و محکومین به نام «تعزیر» [و] غارت و چپاول اموال مردم بنام «مصادره شرعی» امروز بسیار رایج است! عدم امنیت شغلی و قضایی مردم را از فعالیت‌های تولیدی و ثمربخش بازداشته و بسیاری از امور در پشت درهای بسته می‌گذرد و مردم را از ماجراهای پشت پرده خبری نیست. بسیاری از انسان‌های بی‌گناه، به صرف اتهام، ماه‌هاست که در پشت میله‌های زندان بسر می‌برند! دانشگاه‌ها و مراکز علمی بنام انقلاب فرهنگی مورد تهاجمی وحشتناک واقع‌گشته و هم اکنون جولانگاه جاهلان شده است!۲

سازماندهی حزب‌الله و چماق‌داران

بهشتی و حزبی که رهبری آن را به عهده داشت، مؤسس دسته‌جات چماق‌داری بودند که تحت عنوان حزب‌الله به تجمعات و مراکز گروه‌های سیاسی حمله کرده و فعالان سیاسی را مورد ضرب و شتم قرار داده و به قتل می‌رساندند.

بهشتی در پاسخ به این سوال که آیا حزب‌الله تجمعات را به هم می‌زند گفت:

حزب‌الله واقعا کیست؟ حزب‌الله صدها هزار نفری هستند که در نماز جمع‌ها و مراسمات مذهبی و انقلابی شرکت کرده و شعار می‌دهند حزب فقط حزب‌الله رهبر فقط روح‌الله، این‌ها یک تشکل خاص نیستند و این که آیا کسانی که در روز کارگر تجمعات را بر هم زدند حزب‌الله هستند باید گفت که من انکار نمی‌کنم فردی

۱- خاطره‌ها، محمدی ری‌شهری، مرکز اسناد انقلاب اسلامی جلد اول ص ۹۲ و ۹۳.

ممکن است از سر غیرت نتواند اقدامات ضدانقلابی و دینی را تحمل کند و کار بی‌رویه و غیرقانونی انجام دهد ولی این در بین امت حزب‌الله رویه نیست. این‌هایی که با عنوان حزب‌الله در جامعه شناخته می‌شوند همان‌هایی هستند که در زمان رژیم طاغوت سینه در برابر گلوله‌ها سپردند و امروز در جبهه‌ها جان‌فشانی می‌کنند و نمک ناشناسی است که این نیروهای صدیق و با ایمان را مورد هجوم و حمله تبلیغاتی قرار می‌دهند.^۱

حمله و هجوم پاسداران و نیروهای مسلح به تجمعات قانونی نیز با هدایت و اطلاع او صورت می‌گرفت. مهدی فتاپور یکی از رهبران سازمان فداییان خلق «اکثریت» که در میزگرد تلویزیونی با بهشتی در خرداد ۱۳۶۰ شرکت کرده بود می‌گوید:

این جلسه چند روز بعد از اول ماه مه برگزار شد. در این روز ما میتینگ در میدان آزادی داشتیم که اجازه برگزاری آن از طرف وزارت کشور صادر شده بود. به این میتینگ ما با پرتاب نارنجک حمله شد و یک نفر کشته و تعداد زیادی مصدوم شدند. هنگام ورود به سالن بحث، من در یک آسانسور با پاسدارهایی که محافظ آقای بهشتی بودند، به طبقه بالا رفتیم. آن‌ها رو به من گفتند که نارنجک‌ها نوش جان‌تان.

این تازه اول کاره، صبرکنین بهترش از راه میرسه و از این قبیل متلک‌ها.^۲ در میزگرد مذکور که مرکب از نمایندگان حزب توده و فدائیان اکثریت و جنبش مسلمانان مبارز و حزب جمهوری اسلامی بود، بهشتی تلویحاً وعده برخورد با حزب توده و کیانوری را داد. برگزاری این میزگرد توطئه‌ی بهشتی بود که از طریق علی لاریجانی رئیس رادیو تلویزیون و برای مقابله با ابتکار بنی‌صدر صورت گرفت. مهدی فتاپور می‌گوید:

آقای لاریجانی اهداف این مباحث را توضیح داد و طرح کرد که سه سری مناظره در رابطه با پایه‌های نظری ایدئولوژیک؛ سیاسی و اقتصادی سازمان داده خواهد شد. نماینده دفتر ریاست جمهور طرح کرد که آقای رییس جمهور اعلام نموده که قصد دارد چنین مباحثی را سازمان دهد و اگر شما خواهان بحث میان نیروهای سیاسی هستید، می‌توانید آن جلسات را از تلویزیون سراسری پوشش دهید. آقای لاریجانی پاسخ داد که این جلسات به ابتکار تلویزیون سازمان داده شده و هیچ رابطه‌ای با دفتر ریاست‌جمهور ندارد. دستور کار این جلسه نیز سازماندهی این مباحث است و ما راجع به جلساتی که دفتر ریاست‌جمهور می‌خواهد برگزار کند صحبت نمی‌کنیم. نماینده‌ی جبهه ملی آقای لباسچی با لحنی دلسوزانه صحبت با احساس و مفصلی کرد و گفت که وقتی یک رییس‌جمهور پیدا شده که توانسته اعتماد آن‌هایی را که به رژیم بی‌اعتماد بودند جلب نماید چرا شما این قدر با او عناد می‌کنید. آخر چه

۱- کیهان، پنجشنبه ۱۷ اردیبهشت ۱۳۶۰، ص ۹.

ایرادی دارد که شما همان پیشنهاد آقای بنی‌صدر را پیگیری کرده و عملی کنید و مناظره‌هایی در برابر پیشنهاد او سازماندهی نکنید. برای همه آشکار بود که این بحث بی‌فایده است و اساساً این مناظره‌ها در رقابت با رییس‌جمهور سازمان داده شده است و دیگران این بحث را پی‌گیری نکردند.^۱

دو ماه بعد، لباسچی که کمک‌های مالی هنگفتی در اختیار خمینی گذاشته بود توسط دادگاه انقلاب به جوخه‌ی اعدام سپرده شد.^۲

جلسات بعدی این میزگرد که ضبط شده بود به دستور بهشتی پخش نشد و حزب جمهوری اسلامی به دنبال اجرای طرح کودتا علیه بنی‌صدر رفت. در همان روزهایی که بهشتی در میزگرد با نمایندگان گروه‌های سیاسی به طرح آزادی در اسلام و جمهوری اسلامی می‌پرداخت، نقشه‌ی بستن نشریات منتقد و مستقل را می‌کشید.

در اسفندماه ۱۳۵۹ و پس از هجوم عناصر حزب‌الله به متینگ ۱۴ اسفند در دانشگاه تهران که بنی‌صدر سخنران آن بود، او برای روشن شدن ابعاد ماجرا درخواست یک مناظره‌ی تلویزیونی با حضور بهشتی و رجایی و رفسنجانی را داد و رادیو و تلویزیون نیز میزبانی آن را پذیرفت، اما طرف‌های ماجرا هریک با بهانه‌ای از انجام آن شانه خالی کردند و عاقبت در روز ۲۶ اسفند ۱۳۵۹ روابط عمومی رادیو و تلویزیون نیز پیام خمینی را بهانه کرد و خبر از لغو مناظره داد.

در حالی که کشور به شدت در بحران فرو رفته بود و بنی‌صدر و گروه‌های سیاسی از بازرگان و نهضت آزادی گرفته تا مجاهدین بارها مسئله مراجعه به آرای عمومی و رفراندوم را مطرح می‌کردند، بهشتی همراه با خمینی و رهبران حزب جمهوری اسلامی که نتیجه‌ی رفراندوم را حدس می‌زدند به مخالفت با آن پرداخت و گفت:

طرح مسئله رفراندوم درست به منظور تضعیف جمهوری اسلامی، تضعیف قانون اساسی، مجلس و دولت است و ملت ما باید توجه داشته باشد که امروز بحمدالله اکثریت قاطع قوه مقننه، دولت و قوه‌ی قضاییه و نهادهای انقلاب این‌ها همه هم‌فکر و یک‌پارچه هستند و این نعمت بزرگی است. این که برخی از روزنامه‌ها می‌کوشند بگویند در جمهوری اسلامی امروز یک بحران است و راه حل این بحران را در رفراندوم یا چیزهای دیگر جست‌وجو می‌کنند این کارها اصلاً به منظور ایجاد بحران صورت می‌گیرد. بحرانی وجود ندارد... هر حرکت و آوازی که بخواهد این همبستگی را خدشه‌دار بکند به زیان ملت و انقلاب است و ملت باید در برابر آن هوشیارانه عمل کند و قوه‌ی قضاییه وظیفه دارد که در برابر

۱- پیشین

۲- در این جنایت «جنش مسلمان مبارز» و «اکثریتی»‌ها نیز شریک بودند. چرا که حبیب‌الله پیمان رهبر جنبش مسلمانان جنایت صورت گرفته را رسماً به مقامات رژیم تبریک گفت و «اکثریتی»‌ها آن را به فال نیک گرفتند و ابراز خوشنودی می‌کردند.

این گونه جریان‌های انحرافی و خطرناک و وظیفه‌اش را قاطعانه انجام دهد.^۱

تحمیل حجاب اجباری به زنان

ملوک‌السادات بهشتی دختر وی همراه با دیگر بخش‌های نظام می‌کوشد چهره‌ی ظاهر‌الصلاحی از پدرش به دست دهد و به دروغ مدعی می‌شود که بهشتی آن‌ها را اجبار به داشتن حجاب نمی‌کرد. و اساساً پدرش به «باید» معتقد نبود.^۲ در حالی که بهشتی در برنامه‌ی شما و مسئولان رادیو شیراز در پاسخ به سوال خانمی در مورد پاکسازی زنان می‌گوید: یک خانم شهروند و مسلمان ایجاب می‌کند که لباسی را که در اداره می‌پوشد همان لباسی نباشد که در میهمانی‌های شبانه می‌پوشد.^۳

بعد از این سخنان بهشتی بود که خمینی که شرایط را مساعد دیده بود دوباره حجاب اجباری در ادارات را مطرح کرد:

چرا این اشخاصی که در این ادارات مشغول فساد هستند چرا این‌هایی را که مشغول هستند جوان‌های ما را تباه کنند در این ادارات تصفیه نمی‌کنید. من نمی‌دانم این مملکت و وضعیت چگونه است. بیست سال است که این ملت محروم دارد زحمت می‌کشد، کشته می‌دهد، پانزده خرداد آنقدر کشته داد و بعد هم هی پانزده‌های خرداد برای ما پیش آمد این همه به شهادت رسیدند ما تا چه وقت باید مواجه با این چهره‌های افسرده باشیم؟ ملت ایران تا کی باید منتظر باشند که شماها از آن گرفتاری‌هایی که می‌گوئید دارید در ادارات بیرون بیائید؟ تا کی ملت ایران صبر کند و تا کی شما می‌خواهید اصلاح کنید امور را؟^۴

بهشتی در ۲۳ بهمن ۱۳۵۹ در دومین سالگرد پیروزی انقلاب و در بزرگداشت «شهادی هویزه» یک سخنرانی دارد تحت عنوان «حجاب و حدود آزادی در جامعه اسلامی» که به خوبی نشان می‌دهد دختر وی تا کجا حقایق را وارونه جلوه می‌دهد:

برای این که بقیه‌ی انسان‌ها حاکم بر هوای‌شان بمانند، باید بکوشیم محیط هم طبیعی باشد که از در و دیوارش انگیزه فساد نبارد. و به محض این که ما خواستیم محیط را از این آلودگی‌ها پاک کنیم خود به خود مقداری از آزادی‌ها گرفته می‌شود. اگر به آن خانم گفتند خانم شما آزادی فریاد برای آزادی هم برآوردید درست، اما خانم مسلمان در کوچه و خیابان که می‌آیی لباس و پوشش شما ساده باشد، اندام‌های بدن و موی سر شما پوشیده باشد، آن‌چه با پوشش ساده نه دلفریب و

۱- کیهان، ۷ خرداد ۱۳۶۰، صفحه ۹

2- www.humanrights-iran.ir/news-25827.aspx

۳- روزنامه‌ی کیهان، یکشنبه ۱۸ خرداد ۱۳۵۹، ص ۱.

۴- روزنامه‌ی کیهان شنبه ۸ تیر ۱۳۵۹، ص ۱۳.

سخن گفتن و نحوه برخورد با این و آن و طرز راه رفتن و همه آن‌ها هم با وقار و سنگین و متین باشد، درخور پاکدامنی بانوی والا قدر مسلمان پیوسته به خدا باشد. خوب در این جا اگر این را به او گفتند و شنید، باز هم آزادی او حفظ شده، چون خودش آزادانه شنیده اما اگر نخواست آزادانه بشنود بگوید که این چیزهایی که شما می‌گویید خوب است ولی من دلم می‌خواهد نیمه‌برهنه از خانه بیرون بیایم، با آرایش تمام عیار در خیابان ظاهر شوم، در این جا نظام اسلامی با او چه کند؟ آزادی او را حفظ و رعایت کند و به او بگوید آزادی خانم؟ ما حرف خودمان را به شما زده‌ایم، شما می‌خواهی گوش کن یا گوش نکن آزاد هستی؟ گوش کردی خوشا به سعادتت، گوش نکردی عذابش دامن خودت را می‌گیرد؟ نخیر در آن جا ما نهی از منکر می‌کنیم. در این صورت خود به خود مقداری از آزادی این خواهرها را از دستش می‌گیریم. و نه به خاطر این که دشمن آزادی او و آزادی بشریت باشیم، به خاطر این که دوست و خواستار آزادی او و آزادی بشریت هستیم. تو ای خانم! بنشین با خودت بیاندیش در درونت چه انگیزه‌ای هست که تو را وا می‌دارد به جای پوشش با کرامتی که اسلام برای تو در نظر گرفته است می‌خواهی بدون این پوشش به خیابان‌ها و کوچه‌ها بیایی؟ آیا خودآگاه یا ناخودآگاه در اعماق روح خودنمایی و میل به خودنمایی و نمایش دادن خویشتن در برابر دیدگان دیگران تو را به این گناه وا نمی‌دارد؟ و اگر تو توانستی این تمایل و یا جهل یا هر چیز را در خودت مهار کنی و دوباره خواستی این گونه بیرون بیایی باید به شما بگوئیم که جامعه ما چنین وضعی را در محیط اجتماعش تحمل نمی‌کند... چرا با پالایش جامعه مخالفت کنیم، جامعه باید پالوده شود. جامعه باید محیطش محیطی باشد پاک از مظاهر گناه و هرگز نمی‌توان به کسی گفت که چرا نهی از منکر می‌کنی، نهی از منکر شعار اسلام است. كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ قرآن می‌فرماید شما بهترین جامعه‌ای هستید که از شکم تاریخ به دست توانای خداوند و با حرکت سازنده نیرومند پیغمبر خدا بیرون کشیده شدید. ویژگی شما چیست؟ این است که امر به معروف می‌کنید و نهی از منکر. می‌گویند جامعه مسلمان جامعه فضول‌هاست. بله جامعه مسلمان‌ها جامعه فضول‌هاست. کار دارند بینند من چه کار می‌کنم... اگر پای حراست از مسائل اجتماعی و کیان انقلاب اسلام در میان باشد، ما دشمنان انقلاب را در هر سوراخی باشند پیدا می‌کنیم و به کیفرشان می‌رسانیم. بنابراین در حد مسائل شرعی و رفتارهای فردی افراد تا با خودشان هستند، کاری با آن‌ها نداریم، اما اگر در جامعه کار خلافی انجام بدهند همه مسلمانان اعتراض می‌کنند و بسیاری کار خوبی می‌کنند.^۱

در دورانی که هنوز حجاب اجباری نبود بهشتی در مورد اجباری کردن حجاب و استفاده از زور نقشه می کشید:

پوست کنده این که اول توضیح و بیدارکردن و اقناع، و در یک مقطع مناسب هم قدرت. چون انسان زندگیش بدون زور سامان پیدا نکرده. اجازه می دهید عین این مطلب را ما در رابطه با دزدی‌ها عمل کنیم؟ یعنی بگویم پاسدارها، کمیته‌ها و پاسبان‌ها شب‌ها تشریف ببرید در منزل بخوابید، ما با رادیو و تلویزیون دزدها را اقناع می کنیم که دیگر دزدی نکنند و قبل از این که اقناع کنیم هم زور به کار نمی بریم! اجازه می دهید یک چنین کاری بکنیم؟! چه فرقی می کند؟ آن دزد مال است و آن خانم خودآرایی که خودآرایی می کند، او هم دزد سلامت اخلاق مردان است.^۱

نقشه‌ی بهشتی پس از سرکوب خونین ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ اجرا شد و از آنجایی که دوران «اقناع» زنان میهن‌مان به پایان رسیده بود «زور» به میان آمد و حجاب اجباری شد.

برگزاری دادگاه امیرانتظام

به اتهام دیدار و گفتگو با مقامات آمریکایی

بهشتی، از نیمه‌ی دوم سال ۱۳۵۹ با هدف مقابله با «لیبرال‌ها»، خیمه‌شب‌بازی دادگاه عباس امیرانتظام سخنگوی دولت بازرگان را به خاطر دیدار و گفتگو با مقامات آمریکایی به صحنه برد. در حالی که اگر قرار بر پیگیری و محاکمه‌ی دیدارکنندگان با مقامات آمریکایی بود، خود او به عنوان اولین و شاخص‌ترین فرد در مظان اتهام بود.

بهشتی پیش از پیروزی انقلاب و پس از آن بدون اطلاع شورای انقلاب با ژنرال هویزر، سولیوان سفیر آمریکا و دیپلمات‌های آمریکایی دیدار و گفتگو داشت و اسناد آن به دست دانشجویان تسخیرکننده‌ی سفارت آمریکا افتاد اما به فرمان خمینی از انتشار آن‌ها جلوگیری شد. در همان حال دستگاه قضایی تحت نظارت وی به محاکمه‌ی امیرانتظام به اتهام دیدار و گفتگو با مقامات آمریکایی مشغول بود.

سابقه‌ی ارتباط بهشتی با مقامات سیاسی و جاسوسی آمریکایی به دوران ریچارد نیکسون برمی گردد. بی‌بی‌سی در این مورد گزارش می‌دهد:

دو مقام سابق دولت آمریکا (یکی دیپلمات و دیگری مامور سیا) که سابقه فعالیت در ایران را دارند می‌گویند که پیشینه‌ی آشنایی سفارت آمریکا با محمد بهشتی به دورانی بر می‌گردد که محمدرضا شاه پهلوی در اوج قدرت بود و با هرگونه ارتباط مقامات خارجی و مخالفانش به شدت برخورد می‌کرد. بنا بر اظهارات آن‌ها، یکی از کارکنان ارشد سفارت آمریکا در دوران ریاست جمهوری ریچارد نیکسون، بهشتی را می‌شناخت و با او تماس‌های محدودی داشت. یک منبع که نمی‌خواهد نامش

فاش شود از قول همکار سابقش که به دیدار محمد بهشتی می‌رفت می‌گوید: «او (بهشتی) در مورد چیزهایی که به سفارت می‌گفت بسیار محتاط بود چرا که می‌ترسید صحبت‌هایش به نحوی به شاه منتقل شود.

این دیپلمات بازنشسته می‌افزاید:

او نمی‌خواست به دردرس بیفتد. می‌خواست ما بدانیم که درباره مسائل مختلف چه نظری دارد. این کار را می‌شد خیلی ساده و عادی انجام داد ولی ابداً نمی‌خواست درگیر یک گفت‌وگوی طولانی با یک مقام سفارت آمریکا شود.

هر دو منبع به نگارنده مقاله گفته‌اند که فردی که از داخل سفارت به دیدار بهشتی می‌رفت دیپلماتی به نام استلی اسکودرو بود که بعدها سفیر آمریکا در تاجیکستان و جمهوری آذربایجان شد.

آقای اسکودرو بین سال‌های ۱۹۷۱-۱۹۷۵ میلادی در بخش سیاسی سفارت کار می‌کرد. او تا حدی به ایرانی‌ها شباهت داشت و از آن‌جا که به خوبی فارسی صحبت می‌کرد، در بازار تهران دوستانی پیدا کرده بود ولی آن‌طور که همکاران سابقش می‌گویند، به خاطر تلاش برای تماس با آقای بهشتی و چند روحانی دیگر توسط روسایش در سفارت تویخ شد.^۱ اسنادی که به تازگی در آمریکا از حالت طبقه‌بندی خارج شده است، نشان می‌دهد که سفارت آمریکا در تهران به واسطه ریچارد کاتم به نقش مهم محمد بهشتی در سازماندهی اعتراضات ضد سلطنتی پی برد و سابقه‌ی آشنایی آقایان کاتم و بهشتی به حدود پنج سال قبل از انقلاب بر می‌گردد.^۲

ابراهیم یزدی در گفت‌وگو با مرتضی کاظمیان در مورد حلقه‌ی مفقوده‌ی ارتباط با آمریکامی‌گوید: به نظر من، مهم‌ترین سند و حلقه مفقوده در ارتباط با آمریکا مذاکراتی است که مرحوم دکتر بهشتی مستقیماً با سولیوان در تهران داشته‌است. در آن زمان رهبران انقلاب از ۳ کانال با آمریکا ارتباط داشتند: یکی در فرانسه بود که مدارکش منتشر شده است؛ یک کانال در ایران توسط شورای انقلاب، مهندس بازرگان، آیت‌الله موسوی اردبیلی و دکتر سبحانی با سولیوان بود؛ کانال سوم ارتباط و مذاکرات مستقیم دکتر بهشتی با سولیوان بود. استمپل در کتابش هر دو کانال ارتباطی در تهران را شرح می‌دهد اما درباره مذاکره دکتر بهشتی با سولیوان چیزی ننوشته است. من در مناظره‌ای که در اردوی تابستانی سال ۱۳۷۸ انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه امیرکبیر با آقای مهندس عباس عبدی داشتم به او گفتم که سفارت آمریکا را گرفتید، خوب اسناد مذاکرات بهشتی با آمریکایی‌ها کجاست؟ آن‌جا آقای عبدی جواب روشنی به این پرسش نداد ولی بعدها در جای دیگری جواب داده و گفته

1- www.bbc.com/persian/iran/2014/11/141101_u01-beheshti-main

2- www.bbc.com/persian/iran/2015/02/150201_u01-revolution-cottam

است: آن چه فلانی می‌گوید درست است؛ ما اسناد مذاکرات آقای بهشتی با سولیوان را بدست آوردیم، ولی آن‌ها را به آقای خمینی ارایه دادیم. آقای خمینی به آن‌ها نگاه کرد و گفت آقای بهشتی عضو شورای انقلاب است و حالا لازم نیست آن‌ها را پخش کنید. این مهم است که ببینیم مضمون آن گفت‌وگوها چه بوده و چه چیزی در آن سندهاست. بالاخره بعد از بیست و چند سال، آقایان باید ببینند و بگویند که محتوای آن مذاکرات چه بوده است؟ ضمناً مذاکراتی که دکتر بهشتی با سولیوان داشت بدون اطلاع شورای انقلاب بود و مهندس بازرگان و آیت‌الله موسوی اردبیلی از این مذاکره اطلاعی نداشتند.^۱

بهشتی نه تنها در جریان روزهای ملتهب انقلاب دیدارهای متعدد با ویلیام سالیوان سفیر آمریکا در ایران داشت بلکه حتی پس از پیروزی انقلاب ضدسلطنتی هم به دیدارهای خود با مقامات آمریکایی ادامه داد. در حالی که بهشتی هیچ‌گاه مسئولیت این دیدارها را به عهده نگرفت. در مجموعه‌ی اسناد «لانه جاسوسی» که سال ۱۳۸۷ منتشر شد، به دیدار بهشتی با مقامات سفارت آمریکا اشاره شده است:

روز ۲۸ اسفند ۱۳۵۷ و در نخستین روزهای پس از پیروزی انقلاب، «جی. بی. لامبراکیس»، مسئول بخش سیاسی سفارت آمریکا در تهران به همراه دو عضو دیگر سفارت در منزل شهید بهشتی با وی دیدار کردند. در این دیدار راجع به مسائل مختلف انقلاب و روابط خارجی ایران پس از سقوط شاه و از جمله روابط آتی با آمریکا که دغدغه مقامات واشنگتن بود سخن به میان آمد.^۲

بهشتی یک هفته قبل از گروگانگیری هم در سفر محرمانه هنری پرکت به ایران با او دیدار و گفتگو کرده بود.^۳ این ارتباط پس از گروگانگیری هم ادامه داشته است. هنری پرکت می‌گوید:

به درخواست ما (شرکت مخابراتی) ای تی اند تی سیستم پیشرفته‌ای برای تماس با ایران نصب کرده بود. بنا بر این قادر بودیم که بدون دردسر زیاد به تهران زنگ بزنیم. او می‌افزاید:

من با بهشتی صحبت کردم و از او پرسیدم که آیا می‌تواند برای آزادی کارکنان سفارت به ما کمک کند؟ گفت، ببینم چکار می‌توانم بکنم، الان باید به جلسه شورای انقلاب بروم. او هرگز زنگ نزد.^۴

نکته‌ی قابل تأملی که از نظر پژوهشگران به دور مانده این واقعیت است که در روزهای

۱- نشریه‌ی نامه شماره‌ی ۳۰.

۲ اسناد لانه جاسوسی، تهران، مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، بهار ۱۳۸۷

3- www.bbc.com/persian/iran/2014/11/141101_u01-beheshti-main

۴- پیشین

پرتالهاب پاییز و زمستان ۱۳۵۷ با آن که آیت‌الله طالقانی از زندان آزاد شده و مورد توجه عموم مردم بود و از محبوبیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود و تظاهرات‌های تاسوعا و عاشورای تهران که کمر نظام سلطنتی را شکست به دعوت او انجام شد اما در هیچ یک از بندوبست‌ها با مقامات آمریکایی و ارتش و... شرکت نداشت و یا با خصوصیتی که در او سراغ داشتند شرکت داده نشد. اما روحانی ناشناسی چون موسوی اردبیلی که هیچ سابقه‌ی سیاسی و مبارزاتی نداشت و به سادگی توسط بهشتی اداره می‌شد، طرف‌گفتگو و معامله بود.^۱

طراحی سرکوب‌گسترده نیروهای سیاسی و کودتا علیه بنی‌صدر

بهشتی که سودای ریاست‌جمهوری داشت نمی‌توانست ببیند آرزوهای وی نقش بر آب شده و برخلاف پیش‌بینی وی بنی‌صدر رئیس‌جمهوری شده است. او از فردای انتخاب وی بنای ناسازگاری را گذاشت و تلاش کرد ریاست‌جمهوری را خوار و خفیف نشان دهد. او در یک سخنرانی در رابطه با انتخاب بنی‌صدر و موضع حزب جمهوری اسلامی گفت: این که وقتی رئیس‌جمهوری انتخاب شد چه خواهیم کرد؟ معلوم است که چه خواهیم کرد. کشور کشور ماست. این رئیس‌جمهوری هم با انتخاب این جامعه سرکار آمده. ما در رابطه با او مواضع مان خیلی روشن است. تاجایی که در خط انقلاب اسلامی با حفظ هویت اسلامیش باشد، مورد تأیید ماست. هر جا از این منحرف شد، تذکر می‌دهیم. انتقاد می‌کنیم. اگر پافشاری کرد، جلوی می‌ایستیم. تکلیف ما را اسلام روشن کرده. تازه رئیس‌جمهوری کارهای نیست. مسئولیت‌ها به عهده دولت و مجلس شورا است.^۲

بهشتی که به درستی از سوی مردم لقب «آیت‌الله راسپوتین» گرفته بود علاوه بر هدایت پروژهی ضد‌مردمی «انقلاب فرهنگی»، نقش تعیین‌کننده‌ای در تحولاتی که منجر به بستن مطبوعات و کودتا علیه اولین رئیس‌جمهوری اسلامی شد داشت. او از اسفند ۱۳۵۹ می‌کوشید با طرح اتهاماتی علیه بنی‌صدر او را به محاکمه کشیده و از طریق دیوان عالی

۱- آیت‌الله طالقانی در آبان‌ماه ۱۳۵۷ از زندان آزاد شد. خمینی، بهشتی و روحانیت به خاطر نظرگاه‌های سیاسی و مردمی وی مطلقاً نظر مثبتی روی او نداشتند و هریک به گونه‌ای دشمن او محسوب می‌شدند و سعی می‌کردند او را از کانون تصمیم‌گیری‌ها دورکنند. خمینی در دی‌ماه ۱۳۵۷ شورای انقلاب را تشکیل داد؛ بازرگان و سبحانی در آن عضو بودند اما آیت‌الله طالقانی را دور زده بودند و حتی این دو موضوع را با ایشان در میان نگذاشته بودند! خمینی پس از آن که متوجه شد آیت‌الله طالقانی درصدد تشکیل شورای انقلاب به دبیری دکتر سامی است مجبور به دعوت از ایشان شد تا شورای انقلاب وی را نگیرد و رقیبی به وجود نیاید.

۲- روزنامه‌ی بامداد؛ ۱۰ بهمن ۱۳۵۸.

کشور به برکناری او اقدام کند! اما از آنجایی که هنوز قادر به تصفیه‌ی کامل قضات دیوان عالی کشور نشده بود، امکان عملی آن فراهم نمی‌شد.

بالاخره در خردادماه ۱۳۶۷ بهشتی با چراغ سبز خمینی راه سریع‌تر و کم‌هزینه‌تر مجلس شورای اسلامی را پیش گرفت و سناریوی «عدم کفایت سیاسی» بنی‌صدر در مجلس کلید خورد. بهشتی در بهار ۱۳۶۰ قدم به قدم توطئه‌ی سرکوب گروه‌های سیاسی و قبضه‌ی کامل قدرت را برنامه‌ریزی می‌کند.

یک‌شنبه ۲۰ اردیبهشت ۱۳۶۰

شب، آقایان رضایی و محمدزاده آمدند و درباره تصمیمات اخیر دولت و شورای عالی قضایی در خصوص برخورد با گروه‌های ضدانقلاب بحثی داشتند. سپاه معتقد است که نباید به آن‌ها مشروعیت سیاسی بدهیم و با توجه به وجود جنگ و کارشکنی‌ها، با آن‌ها برخورد قاطع بشود و سرکوب شوند.^۲

سه‌شنبه ۲۲ اردیبهشت ۱۳۶۰

... شب در نخست وزیری با آقایان رجایی، بهشتی، باهنر، خامنه‌ای و نبوی جلسه داشتیم. از سپاه آمدند و راجع به برخورد با گروه‌های محارب مذاکراتی شد.^۳ متعاقب جلساتی که اداره‌ی آن‌ها با بهشتی بود تصمیم به کودتا با پوشش قانونی علیه بنی‌صدر اتخاذ می‌شود و تلاش برای گرفتن تأیید خمینی و برداشتن قدم آخر شروع می‌شود.

سه‌شنبه ۲۹ اردیبهشت ۶۰

جلسه علنی داشتیم. دستور جلسه لایحه‌ی حذف عنوان فرمان همایونی بود. [فرمان همایونی بخشی از اختیارات شاه مانند تعیین رئیس بانک مرکزی و... بود که شورای انقلاب آن را به رئیس جمهور منتقل کرده بود] پیش از شروع کار، آقای محمدجواد حجتی کرمانی به من اطلاع داد که امام در ملاقاتی با سه نفر از نمایندگان سمپات لیبرال‌ها از لایحه اظهار نارضایتی کرده‌اند و آن را تشنج‌زا خوانده‌اند. (البته دو سه روز پیش آقای صانعی هم به من گفته بودند که امام مایلند از این طریق، تشنجی ایجاد نشود).

... هنگام تنفس، مطلب را با آقای رجایی در میان گذاشتم. ایشان با آقایان خزعلی، جنتی و نبوی برای کسب تکلیف خدمت امام رفتند.^۴

پنج‌شنبه ۳۱ اردیبهشت ۶۰

۱- جمهوری اسلامی، ۲۱ اسفند ۱۳۵۹، صفحه ۱۲.

۲- عبور از بحران - کارنامه و خاطرات، ۱۳۶۰ ص ۱۰۵.

۳- عبور از بحران - کارنامه و خاطرات، ۱۳۶۰ ص ۱۰۷.

۴- عبور از بحران - کارنامه و خاطرات، ۱۳۶۰ ص ۱۱۷.

در جلسه علنی، ادامه بحث لایحه فرمان همایونی را داشتیم. قسمت اساسی پیشنهادهای مورد نظر دولت تصویب شد. بعضی‌ها [طیف نهضت آزادی و لیبرال‌ها] با بیرون رفتن از جلسه، مخالفت جدی خودشان را آشکار کردند.

... عصر طبق قرار قبلی، جلسه هیأت رئیسه در دماوند در منزل آقای الویری بود. بعد از تنظیم برنامه‌ی هفته، درباره مسائل روز بحث کردیم. توطئه‌ی ایجاد تشنج توسط لیبرال‌ها و ضدانقلاب با استفاده از جو مربوط به لایحه حذف فرمان همایونی که آن را لایحه‌ی حذف بنی‌صدر نامیده‌اند. برای مواجه شدن با این توطئه بحث‌هایی شد و تصمیم‌هایی اتخاذ گردید.^۱

رفسنجانی با وجودی که در خاطراتش سعی می‌کند شسته و رفته حرف بزند روی نقش شورای عالی قضایی در تعطیلی روزنامه‌ها و زمینه‌سازی برای اجرای کودتا تأکید کرده و می‌نویسد:

چهارشنبه ۶ خرداد ۱۳۶۰

... قبل از شروع ملاقات ما، اعضای شورای عالی قضایی، خدمت امام بودند به جز آقای ربانی شیرازی، احمدآقا هم بود. من هم در قسمتی از جلسه‌ی شان رسیدم، بحث بر سر موضع ما با مخالفان و لیبرال‌ها بود، مطالب خوبی گفته شد و تصمیمات خوبی گرفته شد. قرار شد هیأت سه نفری، صریحاً تخلفات شان را بگویند. دادگاه‌ها هم قویاً عمل کنند و حتی در مورد تعطیل روزنامه‌های ضدانقلاب.^۲

در پی این دیدار و برنامه‌ی ریزی قبلی بهشتی بود که خمینی در دیدار با نمایندگان مجلس شورای اسلامی کلید سناریوی حذف بنی‌صدر را زد و گفت:

... نمی‌شود از شما پذیرفت که ما قانون را قبول نداریم. غلط می‌کنی قانون را قبول نداری. قانون تو را قبول ندارد... بعد از این که چیزی قانونی شد دیگر نق زدن در او اگر بخواهد مردم را تحریک بکند، مفسد فی الارض است و باید دادگاه‌ها عمل مفسد فی الارض را بکنند...^۳

بهشتی خود را پشت لاجوردی و دادستانی انقلاب اسلامی مرکز پنهان می‌کرد و از طریق وی خط سرکوب و تحدید آزادی بیان و بستن روزنامه‌ها را پیش می‌برد.

رفسنجانی روی نقش بهشتی در بستن روزنامه‌ها و تأیید آن توسط حزب جمهوری اسلامی به عنوان حزب حاکم تأکید کرده و می‌نویسد:

یک‌شنبه ۱۷ خرداد ۶۰

... ظهر، خبر تعطیل موقت روزنامه‌های انقلاب اسلامی، میزان، آرمان ملت، مردم

۱- عبور از بحران - کارنامه و خاطرات ۱۳۶۰ ص ۱۱۹

۲- عبور از بحران - کارنامه و خاطرات ۱۳۶۰ ص ۱۳۰

۳- عبور از بحران - کارنامه و خاطرات ۱۳۶۰ ص ۱۰۷

و جبهه‌ملی از طرف دادستان انقلاب اسلامی تهران، پخش شد. اقدام جسورانه‌ای است. قرار نبود تعطیل شوند، مخصوصاً در آستانه‌ی انتخابات. تحقیق کردم معلوم شد شورای عالی قضایی هم تصویب کرده است.

عصر در جلسه‌ی شورای مرکزی حزب شرکت کردم. بحث در مورد تعطیل روزنامه‌ها بود. اکثریت موافق بودند و چند نفری مخالف؛ منجمله من.

... شب، در جلسه مشترک نمایندگان و مجریان هوادار حزب، شرکت کردم. مقداری درباره علل گرانی بحث شد. سپس درباره‌ی تعطیل روزنامه‌ها؛ آقای بهشتی عمل را توجیه کردند و سه نفر آقایان الویری، انصاری، زرنندی و دکتر روحانی مخالفت کردند. آقای لاجوردی دادستان انقلاب، دفاع کرد و اکثریت حضار، ایشان را تأیید کردند و قرار شد عقب‌نشینی نشود!

نقش بهشتی در فجایع به بار آمده آنقدر پررنگ است که مورد اعتراض سپاه پاسداران و حتی قدوسی قرار می‌گیرد:

شنبه ۲۳ خرداد ۱۳۶۰

... ظهر به خواست آقای قدوسی [دادستان کل انقلاب]، با ایشان و آقای خامنه‌ای در اتاق من جلسه‌ای داشتیم. آقای قدوسی می‌گفتند: دوستان اجرایی در سپاه و در جاهای دیگر از این که تصمیمات توسط حزب یا شخص آقای بهشتی، گرفته می‌شود و آن‌ها در جریان نیستند، گله دارند؛ ولی واقعاً این نیست. اشتباه کرده‌اند. اصل مسئله، همین توقیف روزنامه‌هاست که شورای عالی قضایی، بدون مشورت و بلکه برخلاف نظران دیگران، [اقدام] کرده است.^۲

بهشتی نقشه‌دستگیری و اعدام سران گروه‌های مخالف را به عنوان «محارب» می‌کشید. در اردیبهشت همان سال محمد منتظری موضوع را در نطق علنی‌اش در مجلس مطرح کرده بود.

دوشنبه ۲۵ خرداد ۱۳۶۰

جلسه‌ی هیأت رئیسه داشتیم؛ در مورد کیفیت طرح سلب کفایت سیاسی بنی صدر. شب، در دادگستری، جلسه مشورتی قوای سه‌گانه با سپاه و... بود که در کیفیت حرکت سیاسی و تبلیغات و دستگیری سران مخالفان محارب و مسائل روز تصمیم‌گیری‌هایی شد.^۳

۲۵ خرداد روزی است که جبهه‌ی ملی از عموم مردم خواسته بود برای مخالفت با «لایحه قصاص» به خیابان‌ها بیایند. با آن که از ۱۹ خردادماه هواداران مجاهدین با راه‌اندازی «تظاهرات‌های موضعی» به مقابله با نیروهای سرکوب می‌پرداختند،

۲- عبور از بحران - کارنامه و خاطرات ۱۳۶۰، صص ۱۴۰ و ۱۴۴

۲- عبور از بحران - کارنامه و خاطرات ۱۳۶۰ صص ۱۵۲.

۳- عبور از بحران - کارنامه و خاطرات ۱۳۶۰ صص ۱۵۷.

متأسفانه رهبری انحصارطلب سازمان و شخص مسعود رجوی مانع شرکت هواداران این سازمان در تظاهرات فوق‌شد و زمینه‌ی شکست آن و یکه‌تازی نیروهای ارتجاع را فراهم ساخت.

قدم به قدم تا مرگ

و فرورفتن در آتشی که خود افروخته بود

بهشتی توجهی نداشت که اقدامات او قطعاً با پاسخ روبرو خواهد شد. به ویژه در کشوری که از یک انقلاب بیرون آمده بود. هدف اصلی تظاهرات ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ که توسط سازمان مجاهدین خلق برگزار شد، بهشتی، رجایی و حزب جمهوری اسلامی بودند. شعار اصلی این تظاهرات بهشتی، رجایی، خلق آمده کجایی و ما کشته ندادیم که حزبی بشویم آلت دست بهشتی بشویم و حزب چماق به‌دستان باید بره گورستان بود. این تظاهرات به دستور خمینی توسط پاسداران کمیته در میدان فردوسی به رگبارگلوله بسته شد و تعداد زیادی کشته و زخمی شدند. متعاقب آن دستگیری‌های گسترده آغاز شد.

بهشتی به منظور حاکم کردن محیط رعب و وحشت پس از کودتا و سرکوب خونین تظاهرات ۳۰ خرداد، اعدام‌های گسترده را در دستور کار قرار داد و در اولین قدم ده‌ها نفر در روزهای ۳۱ خرداد و اول تیرماه ۱۳۶۰ در اوین به جوخه‌ی اعدام سپرده شدند و با الگو قرار دادن آن‌چه تحت نظر بهشتی در تهران جریان داشت در شهرستان‌ها نیز جوخه‌های اعدام به کار افتادند. تعدادی از اعدام‌شدگان که دختران جوان بودند بنا به اعلام رسمی دادستانی انقلاب اسلامی و محمدی گیلانی بدون احراز هویت، مقابل جوخه‌ی اعدام قرار گرفتند و... در میان اعدام‌شدگان چهره‌های مشهوری هم چون سعید سلطان‌پور شاعر و کارگردان معروف تئاتر ایران دیده می‌شدند که از سر سفره‌ی عقد به قربانگاه برده شد. عزت شاهی سرباز جو و یکی از گردانندگان «کمیته مرکزی انقلاب اسلامی» درباره‌ی مجریان سرکوب پس از ۳۰ خرداد می‌گوید:

از این زمان به بعد دیگر من به تنهایی نبودم، من به عنوان کمیته و انتظامات شهر و لاجوردی و بهشتی و قدوسی به عنوان دادستان هم بودند.^۱
یکی از خبرنگاران دست‌چین شده رژیم در ارتباط با اعدام سعید سلطان‌پور و دروغ‌های عجیب و غریبی تولید کرده و از بهشتی در مورد آن سوال می‌کند:

سعید سلطان‌پور که از رهبران چریک‌های فدایی اقلیت بود کسی بود که به همراه قاسم‌لو پاسداران را در کردستان محاکمه می‌کرده و دستور تیرباران می‌داده. این فرد دستش به خون پاسداران و مردم بی‌گناه آلوده بوده چرا دادستان انقلاب در اطلاعیه

خود این جرائم را ذکر نکرده؟

بهشتی با حقه‌بازی ضمن تأیید ضمنی دروغ‌های خبرنگار «خودی» مدعی اشکال در اطلاعیه‌ی دادستانی می‌شود:

در اطلاعیه‌های دادستانی دو نقص به چشم می‌خورد یکی این که جرائم اساسی و اصلی محکومان با صراحت و روشنی ذکر نشده، دوم این که در کنار جرائم اساسی گاهی یک جرم جزئی را مطرح کردند که به جا است این‌ها مطرح نشوند مثلاً برخی بر اساس این اطلاعیه‌ها فکر می‌کنند کسی را به جرم پخش اعلامیه اعدام کرده‌اند که این گونه نیست!

بهشتی هیچ حرمتی برای قانون قائل نبود. دادگاه‌هایی که زیر نظر او تشکیل و به اعدام‌های دسته‌جمعی لجام‌گسخته دست زد، با موازینی که خود او یکی از تهیه‌کنندگان در شورای انقلاب بود نیز در تضاد بود.

ماده‌ی ۴ قانون طرز تشکیل دادگاه انقلاب اسلامی مصوب ۲۷ خرداد ۱۳۵۸ شورای انقلاب اسلامی مقرر می‌داشت که این دادگاه بایستی «مرکب از سه عضو اصلی و دو عضو علی‌البدل» می‌بود. یعنی یک نفر قاضی شرع منتخب شورای انقلاب که بعداً به شورای قضات برگزیده توسط آیت‌الله منتظری و مشکینی محول شد، یک نفر قاضی دادگستری به انتخاب حاکم شرع، یک نفر معتمد محل به انتخاب حاکم شرع و دو عضو علی‌البدل با شرایط مندرج در قانون یادشده و هیچ‌یک از اعضا دادگاه نباید کم‌تر از سی سال داشته باشند.

طبق مواد شش و هفت و هشت و تبصره‌ی ماده هشت قانون طرز تشکیل دادگاه‌های انقلاب: کیفرخواست باید حداقل سه روز قبل از تشکیل دادگاه به متهم یا وکیل او کتباً ابلاغ شود. هر متهم حق تعیین یک وکیل ایرانی را خواهد داشت مدت دادگاه حداکثر یک هفته خواهد بود. دادگاه باید به متهم یا وکیل او حداقل پانزده ساعت حق دفاع بدهد.

هیچ‌یک از این امور در دادگاه‌های برگزار شده زیر نظر بهشتی اجرا نشد و جوانان دستگیر شده بدون برخورداری از کوچک‌ترین حقوق خود در کم‌تر از بیست و چهار ساعت مقابل جوخه‌ی اعدام قرار گرفتند. اکثریت غالب کسانی که توسط بهشتی و قدوسی به سیستم قضایی تزریق شدند و به عنوان قاضی و حاکم شرع اختیار جان و مال افراد را به عهده گرفتند زیر سی سال بودند. ابراهیم رئیسی و مصطفی پورمحمدی بعد از نزدیک به یک دهه جنایت و در اختیار داشتن بالاترین مناسب متعدد قضایی، در جریان کشتار ۶۷، هنوز سی سال سن نداشتند.

بهشتی در بهار ۱۳۶۰ به منفورترین چهره‌ی نظام تبدیل شده بود وی حتی در میان روحانیون نیز دشمنانی داشت. محمد منتظری و شیخ علی تهرانی از دشمنان سرسخت بهشتی در میان روحانیت بودند. محمد منتظری او را عنصری آمریکایی معرفی می‌کرد که سعی در انحراف انقلاب دارد. تیترو مقالات نشریه «پیام شهید» که توسط منتظری انتشار می‌یافت به تبیین همین نظر اختصاص داشت. اعلامیه‌های «ساتجا» (سازمان توده‌های جمهوری اسلامی) گروهی که او تشکیل داده بود نیز بر علیه بهشتی بود. وی نیز در زمره‌ی کسانی بود که بهشتی را «راسپوتین» می‌نامید. پس از سرکوب ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ محمد منتظری با حضور در حزب جمهوری اسلامی از بهشتی عذرخواهی کرد اما وصلتش با بهشتی به سرانجام نرسید. بهشتی در ۲ تیر ماه ۱۳۶۰، پس از برکناری بنی‌صدر به همراه محمدعلی رجایی و هاشمی رفسنجانی به عضویت شورای موقت ریاست جمهوری درآمد و در روزهایی که خود را یکه‌تاز میدان سیاست ایران می‌دید و برای جانشینی خمینی آماده می‌شد در هفتم تیرماه در انفجار حزب جمهوری اسلامی که توسط محمدرضا کلاهی یکی از نفوذی‌های مجاهدین تدارک دیده شده بود به همراه محمد منتظری و ده‌ها تن دیگر به قتل رسید و پیش از آن که نقشه‌ی دستگیری و اعدام رهبران گروه‌های سیاسی را عملی کنند خود قربانی سیاست‌های‌شان شدند.

محمدرضا کلاهی یکی از هواداران مجاهدین در دانشگاه علم و صنعت و انجمن دانشجویان مسلمان این دانشگاه بود که با برنامه‌ریزی مجاهدین به بهشتی نزدیک شد و ضمن اقرار به اشتباهاتش، از او حلالیت‌طلبی کرد و به عنوان یکی از اعضای حزب جمهوری اسلامی به فعالیت پرداخت. بهشتی در سال ۱۳۵۹ که زیر فشار افکار عمومی قرار داشت بارها بدون نام بردن از کلاهی عنوان می‌کرد جوانانی هستند که به ما رجوع می‌کنند و ضمن اقرار به اشتباهات‌شان در مورد ما، حلالیت می‌طلبند. او نمی‌دانست کسی که به او نزدیک شده در صدد اجرای چه نقشه‌ای است. کلاهی مورد اعتماد ویژه‌ی بهشتی بود. اسدالله جولایی معاون لاجوردی می‌گوید:

در جلسه‌ای مشترک با آیت‌الله علم‌الهدی نماینده‌ی ولی فقیه و امام‌جمعه مشهد که سال گذشته انجام شد در مورد حادثه هفت‌تیر و شهید بهشتی ایشان این‌طور مطرح کرد که در زمانی شهید بهشتی جلسه‌ای را با حضور چهل روحانی ترتیب می‌دهند و تأکید می‌کنند غیرروحانی حضور نداشته باشد، لیکن در آن جلسه جوان منافق نفوذی نیز رفت‌وآمد داشت و در مورد این حضور و این که این فرد روحانی نیست سؤال کردم و پاسخ شهید بهشتی این بود که حضور این جوان امری جداگانه است و این بیانگر نفوذ منافقان در چهره افراد متدین ظاهر می‌شدند و شهید بهشتی با این زمینه به قاتل خود اعتماد داشتند.^۱

این عملیات به فرمان مسعود رجوی تحت نام «الله اکبر» و بر اساس آیات بیست و پنج و بیست و شش سوره نحل که وی از آن‌ها به عنوان «رهنمود قرآنی در بعد از ظهر یک شبه ۷ تیر ۱۳۶۰» نام می‌برد، صورت گرفت. در این آیات به وضوح از فرود آمدن «سقف بر ایشان» صحبت شده است.

همانا که مکر ورزیدند آنان که پیش از ایشان بودند. پس خدا بنیاد ایشان را از پایه (و ریشه) برانداخت، پس فرود آمد سقف بر ایشان، از فراز سرشان و بیامدشان عذاب از جایی که نمی‌دانستند (و گمان نمی‌بردند)...

بمب‌گذاری در حزب جمهوری اسلامی برخلاف ادعاهایی که بنی صدر و... مطرح می‌کنند، بسیار ساده بود و پیچیدگی خاصی نداشت. یک بمب، ویژه بهشتی در زیر تریبون تعبیه شده بود و بمب دیگر کنار ستون اصلی سالن قرار داده شده بود که با تخریب آن، سقف سالن روی سر حاضران خراب شد و تلفات بالا ناشی از آن بود. کلاهی به خاطر تسلط در کار برق، مسئولیت سالن مزبور را نیز به عهده داشت و همین کار گذاشتن بمب را ساده می‌کرد. بنا به ادعای مسعود رجوی انجام این عملیات برای بی‌آینده کردن و قطع سر نظام ضروری بود و گرنه رژیم تثبیت می‌شد و یک مرحله‌ی دیگر به عمرش اضافه می‌گردید. مسعود رجوی در «جمع‌بندی یک ساله‌ی مقاومت مسلحانه» در توجیه «انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی» در ۷ تیر ۱۳۶۰ می‌گوید:

... برخلاف نمونه‌های کلاسیک، ما در فاز نخستین تهاجم مان، با عمل بزرگ شروع کردیم (و در رأس همه، عملیات تاریخی «الله اکبر» که این اسم هم پیشاپیش، برایش گذاشته شده بود) جای موسی خالی... آن چه می‌خواهم تأکید بکنم، این است که: «نه الله اکبر» و نه نخستین فاز تهاجم، هیچ کدام تردید بر نمی‌دارند... اصولاً ما در همین رابطه بود که یک مرحله جلو افتادیم. یک مرحله را پیش بردیم. کدام مرحله؟ مرحله‌ی بی‌آینده کردن رژیم و سلب ثبات از آن و تثبیت نظامی سازمان. ملاحظه می‌کنید که کار مجاهدین در آن مقطع، یک کار کلاسیک چریکی نبود که از جانب بعضی از نیروهای اپورتونیست بتواند مارک تروریستی بخورد... از سوی دیگر چنین نحوه‌ی شروعی، از موقعیت خود مجاهدین نشأت می‌گرفت. یعنی کسی می‌تواند اینطوری شروع بکند که در حد آلت‌ناتیو باشد، یعنی قد و قواره‌ای داشته باشد که با یک تنه زدن به دشمن اش، چنین نتیجه‌ای حاصل کند... خلاصه

۱- مسعود رجوی که در صدد فرار از کشور بود، به منظور جا انداختن اهمیت این عملیات و راضی کردن دیگر مسئولان مجاهدین، با نیرنگ و فریب عنوان کرد که حاضر است خود شخصاً در یک عملیات انتحاری، بهشتی را به قتل برساند! اعضای کادر مرکزی مجاهدین که مرکب از پنج نفر بود و بعدها دفتر سیاسی خوانده شد، بدون آن که پرسشی در مورد چگونگی روبرو شدن مسعود رجوی با بهشتی و محافظانش و انجام موفقیت‌آمیز «عملیات انتحاری» کنند، ضمن تأیید وارستگی و از خودگذشتگی وی موافقت خود را با انجام عملیات اعلام کردند.

کنم این نحوه ورود و شروع مبارزه‌ی مسلحانه، خاص مجاهدین بود، مجاهدین با همین ایدئولوژی‌شان، با همین سازمان‌شان، با همین محبوبیت اجتماعی‌شان، با همین سوابق‌شان و با همین پاک‌باختگی و جسارت عملی‌شان. یعنی خلاصه در یک کلام: کارکسی جز مجاهدین نبود. آن‌هم در برابر ارتجاعی که قبل از هر چیز، خدا و قرآن و اسلام و انبیاء و ائمه را ابزار تجارت خودش کرده و در هر لحظه - بارها بیش از شاه - خشم خدا را موجب گردیده است... تصریح کنیم: برای رساندن خلق و انقلاب به نقطه‌ای که امروز از نظر سیاسی و اجتماعی و تشکیلاتی و نظامی در آن نقطه قرار داریم، اگر هم به ترتیبی که آغاز کردیم، میسر نبود، باید به هر صورت و به هر ترتیب دیگری شده، ضربه‌ی معادلی به رژیم وارد می‌کردیم تا جنبش را از نظر نظامی تثبیت و دشمن خدا و خلق را بی‌آینده و بی‌ثبات کنیم.^۱

خمینی پس از انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی در مقابل مجاهدین که به «عاشورا» تمسک می‌جستند، از عاشورا و «سیدالشهدا» مدد گرفت و بهشتی را که مورد نفرت عمومی بود «شهید مظلوم» و «یک ملت» خواند^۲ و مسئولان رژیم برای تکمیل پروژه و بهره‌برداری از آن، تعداد کشته‌شدگان در انفجار را به عدد «هفتاد و دو تن» تقلیل دادند. سی و هفت سال از انفجار حزب جمهوری اسلامی و کشته‌شدن بهشتی و همراهانش می‌گذرد، با نگاهی به گذشته می‌توان ادعاهای مسعود رجوی مبنی بر «بی‌آینده کردن رژیم و سلب ثبات از آن و تثبیت نظامی سازمان» را محک زد. بنا به پیش‌بینی مسعود رجوی و وعده و وعیدهایی که داده بود، رژیم بایستی در عرض شش ماه و بعدها سه تا پنج سال سقوط می‌کرد.

مسعود رجوی پس از برافروختن آتش، جزو اولین کسانی بود که جان خود را از مهلکه نجات داد و گریخت، بدون آن که پاسخی به عدم تحقق وعده‌هایش بدهد، هم‌چنان شعارهای قبلی را که بطلان‌شان در عمل بارها ثابت شده بود سرداد و عاقبت خبر مرگش را ترکی الفیصل رئیس سابق سرویس امنیتی عربستان و یکی از شاهزادگان سعودی در مراسم رسمی مجاهدین داد.

۱- نشریه‌ی مجاهد شماره‌ی ۱۵۸ صفحه‌ی ۲ مقاله‌ی «آغاز مبارزه‌ی مسلحانه با عملیات بزرگ و با پذیرش چشم‌انداز عاشورا».

۲- در تظاهرات‌های موضعی مجاهدین در خرداد ۱۳۶۰ در تهران، من یکی از مسئولان شعار بودم. در جریان تظاهرات خیابان نظام‌آباد هنگامی که صدای تظاهرکنندگان پایین می‌آمد و متوجه می‌شدم شعارها را کوبنده سرنمی‌دهند، شعار «ما کشته ندادیم که حزبی بشویم، آلت دست بهشتی بشویم» را می‌دادم، به یک‌باره تظاهرات شور و حال دیگری می‌یافت، پاها به زمین کوبیده می‌شد و تظاهرکنندگان از عمق جان این شعار را می‌دادند. در همین حال ماشین‌هایی که از روبرو می‌آمدند چراغ‌های‌شان را روشن کرده، بوق می‌زدند. نظام‌آباد محله‌ی شلوغی است، عصرها زنان و مردان زیادی در خیابان و سرک‌وچه‌ها هستند، زن‌های چادری که در تظاهرات شرکت نداشتند، دست‌هایشان را از زیر چادر بیرون آورده و با مشت‌گره کرده این شعار را تکرار می‌کردند.

در این مدت ده‌ها هزار نفر از هواداران مجاهدین و دیگر گروه‌های سیاسی به کام مرگ رفتند، تعداد بسیار بیش‌تری روانه‌ی زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌ها شدند و صدها هزار نفر قربانی سیاست‌های بی‌سرانجام وی شدند اما او هم‌چنان در اوهام خود هم‌چون بهشتی در خیال تصدی رهبری کشور بود تا آن‌که مرگ او را ربود و میراث‌دارانش حتی از اعلام آن نیز خودداری می‌کنند. یا باید تصور کرد او خود را به «مرگ» زده است تا از پاسخگویی فرارکننده در واقع از «مرگ» بدتر است.

یکی از نکات عبرت‌آموز آن‌که سه دهه بعد از مرگ بهشتی، در جریان «کودتای انتخاباتی» خامنه‌ای و احمدی‌نژاد و سپاه پاسداران که منجر به اعتراضات گسترده‌ی مردم شد، به دستور خامنه‌ای سرکوب شدیدی اعمال شد و علیرضا پسر دوم بهشتی نیز در امان نماند. او را با لباس زندان و با دم‌پایی و غُل و زنجیر به دادگستری جمهوری اسلامی آورده و زیر عکس پدرش محاکمه کردند. علیرضا بهشتی در زندان دچار حمله‌ی قلبی شد و پس از اعتراضات گسترده در درون رژیم و پرخاشگری رفسنجانی به خامنه‌ای به اشاره‌ی ولی‌فقیه آزاد شد.



علی قدوسی

علی قدوسی در مرداد ۱۳۰۶ در خانواده‌ای روحانی در نهاوند به دنیا آمد. وی تحصیلات ابتدایی را در مدارس نهاوند به اتمام رساند و در سال ۱۳۲۱ وارد حوزه علمیه قم شد. قدوسی به همراه بهشتی و مطهری در زمره‌ی شاگردان علامه طباطبایی بود و سپس داماد وی و با جناب محمدجواد نوایی مناقبی^۱ واعظ مشهور و استاد ممتاز دانشگاه تهران شد. وی از زمانی که دختر آیت‌الله طباطبایی^۲ نه ساله بود در صدد ازدواج با وی بود و عاقبت در دوازده سالگی او را عقد و در چهارده سالگی با وی ازدواج کرد و صاحب چهار پسر و دو دختر شد. فرزند بزرگ او محمدحسن در جبهه‌های جنگ در منطقه هویزه کشته شد. در خاطرات منتشر شده‌ی زندانیان سیاسی و تبلیغات گروه‌های سیاسی از جمله مجاهدین، مجید قدوسی یکی از مسئولان بدنام زندان اوین به غلط پسر او معرفی می‌شد در حالی که وی پسری به این نام نداشت و مجید قدوسی نام مستعار مجید ملاجعفر است.

حجت‌الاسلام فتح‌الله امین‌نصف‌آبادی حاکم شرع اصفهان که قدوسی را از نزدیک می‌شناخت در مورد سوابق وی می‌گوید:

اگر سوابق گذشته آقای قدوسی را ببینید متوجه خواهید شد که ایشان حتی سابقه یک روز زندان را ندارد. اصلاً ایشان اهل مبارزه نبود و فعالیت‌های انقلابی نداشته...

۱- وی یکی از باهوش‌ترین روحانیون ایرانی بود که هم‌زمان در دانشگاه تهران به تحصیل پرداخت و در همه‌ی سطوح تحصیلی شاگرد اول بود و به عنوان استاد ممتاز دانشگاه تهران سال‌ها به تدریس پرداخت. او که در زمره‌ی شاگردان ویژه‌ی آیت‌الله بروجردی و علامه طباطبایی بود جزو روحانیونی بود که از محمد رضا شاه حمایت می‌کرد و به آیت‌الله شریعتمداری نزدیک بود. مناقبی در جریان موسوم به کودتای قطب‌زاده مدتی بازداشت و در اوین مورد آزار و اذیت قرار گرفت و خلع لباس شد. وی در سال ۱۳۸۰ در هفتاد سالگی درگذشت.

در مورد معرفی آقای قدوسی باید بگویم ایشان را آقای بهشتی به امام معرفی کرد و همین آقای بهشتی است که از آقای قدوسی حمایت می‌کند.^۱

قدوسی و مدرسه‌ی حقانی

قدوسی در فروردین ۱۳۴۵ همراه با عده‌ای از روحانیون برای مدت کوتاهی بازداشت و به زندان قزل‌قلعه برده شد. پس از آزادی از زندان و عزیمت به قم، با همکاری بهشتی اقدام به تأسیس مدرسه‌ی حقانی^۲ کرد. وی که در دوران زندگی خود فعالیت سیاسی بر علیه رژیم شاهنشاهی نداشت، می‌کوشید طلبه‌های مدرسه‌ی تحت ریاستش نیز به فعالیت سیاسی نپردازند. در اسناد ساواک به نقل از رئیس ساواک قم آمده است:

شاگردان مدرسه مذکور پس از ثبت‌نام نیز اگر مبادرت به فعالیت سیاسی بنمایند، قدوسی به هر کیفیتی که از ماجرا اطلاع یابد، آن‌ها را از مدرسه اخراج می‌کند و علی عرفا نیز از این‌گونه افراد است، زیرا اولین دفعه‌ای که عرفا دستگیر و زندانی گردید، پس از آزادی از زندان از مدرسه مذکور اخراج شد و در مدرسه حجتیه سکونت داشت.^۳ وی حتی شاگردانش را تشویق می‌کرد در صورت دستگیری توسط ساواک با استفاده از «تقیه» توبه‌نامه نوشته و آزاد شوند.

مبارزه با رژیم پهلوی

قدوسی از سال ۱۳۵۷ با شعله‌ور شدن احساسات ضدسلطنتی و در چشم‌انداز قرارگرفتن سقوط رژیم پهلوی و انتشار پیام خمینی مبنی بر این که فعالیت علیه رژیم سلطنتی بهای چندانی نمی‌طلبد و سیاست رژیم تغییر کرده، به فعالیت سیاسی روی آورد و هم‌چون بسیاری از روحانیون به فعالیت دامنه‌دار علیه شاه دست زد.

وی در آستانه‌ی ورود خمینی به ایران، از اعضای فعال کمیته استقبال بود و در اولین روزهای پیروزی انقلاب ضدسلطنتی و تا پیش از عزیمت خمینی به قم، در مدرسه علوی و رفا، اداره‌ی زندان و دستگیرشدگان را به عهده داشت اما به خاطر مخالفت‌هایی که با اقدامات او صورت می‌گرفت استعفا داد و به قم بازگشت و به فعالیت در جامعه‌ی مدرسین ادامه داد. اما دیری نگذشت که با حکم خمینی متصدی قضاوت در دادگاه انقلاب اسلامی قم شد و سپس با حکم جدیدی «مأمور اداره امور دادستانی و دادگاه‌ها و رسیدگی به امور زندان قم» شد. وی هم‌چنین به همراه جنتی حاکم شرع اصفهان بود.

۱- روزنامه‌ی اطلاعات سه‌شنبه ۷ اسفند ۱۳۵۸.

۲- محمدتقی مصباح‌یزدی، احمد جنتی، محمد محمدی گیلانی، محمد مؤمن، فاضل هرندی، محی‌الدین حائری شیرازی، ابوالقاسم خزعلی و ... از جمله اساتید این مدرسه بودند.

بسیاری از احکام اعدام و مصادره اموال در اصفهان به حکم این دو نفر اجرا شد. خمینی که در یک شرایط اضطراری در اسفند ۱۳۵۷ مهدی هادوی را به دادستانی کل انقلاب اسلامی منصوب کرده بود در مرداد ماه ۱۳۵۸ حکم به برکناری وی داد چراکه وی به غیر از روحانیون، کسی را واجد شرایط قضاوت و به دست گرفتن سکان این قوه نمی‌دانست.

حکم عزل آقای هادوی

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقای هادوی دادستان کل انقلاب اسلامی

ضمن تشکر و قدردانی از زحماتی که در طول این چند ماهه جنابعالی در مقام دادستانی متحمل شدید، قرار شد از این تاریخ جناب حاجت‌الاسلام آقای حاج شیخ علی قدوسی - دامت افاضاته - متصدی مقام دادستانی شده و بدین مقام منصوب گردند. مراتب جهت اطلاع آن جناب بدین وسیله ارسال شد. از خدای تعالی موفقیت جنابعالی را خواستارم. والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

روح الله الموسوی الخمينی - ۱۵/۵/۵۸

به این ترتیب قدوسی که پیش‌تر مأموریت پیدا کرده بود تا در دادگاه‌های انقلاب تهران حاضر شده و متصدی مقام قضاوت شود، در تاریخ ۱۸ مرداد همان سال رسماً دادستان کل انقلاب اسلامی شد. وی در تاریخ ۲۶ شهریور ۱۳۵۸ دادستانی انقلاب اسلامی مرکز را نیز که توسط احمد آذری قمی اداره می‌شد، عهده‌دار گردید.

قدوسی در حالی به دادستانی کل انقلاب رسید که خمینی در ملاقات با دانشجویان و پاسداران در ۷ تیرماه هشدار داده بود: اگر گروه‌گروه شویم، رژیم می‌آید که دمکراتیک است اما نوکر آمریکا است.^۲ او با اداره‌ی دستگاه قضایی بایستی مانع این امر می‌شد. خمینی هم چنین عزمش را برای تحکیم پایه‌های «شریعت» جزم کرده بود و در دوم مرداد ماه فرمان ممنوعیت پخش موسیقی از رادیو را نیز اعلام کرده بود. قدوسی برای تحقق این امر نیز گزینه مناسبی بود.

چند روز قبل از آن که قدوسی مشغول کار شود، کیهان ۱۱ مرداد ۱۳۵۸ خبر داد که دادگاه انقلاب اسلامی به شهر نرگس جباری را به جرم «زناي محصنه» به اعدام و حاجی بابا سابق را به یک‌صد ضربه شلاق اعدام کرد. این اولین اجرای حکم اعدام به اتهام «زناي محصنه» بود و راه تسلط قوانین شریعت را باز می‌کرد. احمد توکل‌ی این جنایت را پیگیری و اجرا کرد. وی پس از انقلاب، ابتدا رئیس شهرداری و سپس رئیس کمیته انقلاب اسلامی و دادیار و دادستان انقلاب به شهر بود.^۳

۱- حکم عزل آقای هادوی از دادستانی انقلاب، صحیفه نور، ج ۸، ص ۲۲۶
۲- روزنامه‌ی اطلاعات، پنج‌شنبه ۷ تیرماه ۱۳۵۸، ص ۱ و ۱۱.

وی از موضع دادیاری و دادستانی انقلاب، دست به هر جنایتی می‌زد و اموال زیادی را مصادره و حیف و میل کرد. در این میان بستگان نزدیک وی نیز بی‌نصیب نماندند. وی شخصاً از آن دوران به افتخار یاد می‌کند. در زندگی نامه‌اش آمده است:

آن موقع بهشهر خیلی معروف بود، زیرا اجرای دقیق حکم قصاص مثل، قطع دست دزد و جاری شدن حد زنا، بهشهر را معروف کرده بود.^۱

نرگس جباری به علت سقوط از بلندی دچار ضایعه‌ی مغزی و حواس پرتی بود. هنگام اجرای «عدالت»، به علت حامله بودن به تهیگاه او شلیک کردند و زجرکش شد.^۲

خمینی در تاریخ ۲ شهریور ۱۳۵۸ با صدور فرمانی که «اصل برائت» را به روشنی زیر سؤال می‌برد، خواستار تشکیل دادگاه ویژه در دادگستری و محاکمه‌ی کلیه‌ی رؤسای اداری کشوری و امنیتی و نظامی سابق شد. در فرمان مزبور آمده بود:

با توجه به این که رؤسای ادارات کشوری و امنیتی و نظامی، جنایاتی علیه ملت ایران بر طبق شواهد و دلایل متقن و مستند انجام داده اند که قانوناً و شرعاً مستحق مجازات‌اند، بنابراین در اسرع وقت از طریق دادگستری، با تشکیل یک دادگاه انقلابی، بر طبق مقررات اسلامی محاکمه، و به کیفر اعمال جنایت‌آمیزشان برسانید تا روح شهدای راه آزادی و استقلال، که در انتظار کیفر دژخیمان این قرن می‌باشد، تا حدی شاد گردد. باید حداکثر محاکمه‌این‌ها دو روز باشد. این‌ها محکوم هستند. لکن محاکمه در پیش خبرنگاران خارجی و داخلی شوند.

روح‌الله الموسوی‌الخمینی - اسناد منتشر نشده - ۲/۶/۵۸^۳

دولت بازرگان در آبان‌ماه استعفا داد معلوم نشد چرا خمینی و قدوسی پیگیر تشکیل این «دادگاه انقلابی» دو روزه نشدند.

تسلط مؤتلفه بر دستگاه قضایی

قدوسی پس از انتصاب به دادستانی کل انقلاب، در هماهنگی کامل با بهشتی عمل می‌کرد. برای این که این هماهنگی دقیق‌تر صورت گیرد، محمدعلی نظران رئیس دفتر بهشتی در حزب جمهوری اسلامی را به ریاست دفتر قدوسی رساندند. اسدالله جولایی حضور خود و دیگر افراد مؤتلفه در مسئولیت‌های دادستانی کل را این گونه توجیه می‌کند: چون در زمان دادستان کل انقلاب قبلی، جناب‌آقای هادوی، گروهی که نباید رخنه کنند، در آن جارخنه کرده بودند و لذا ایشان گفتند که ما برویم به یاری ایشان.^۴

1- ww.irdc.ir/fa/content/4938/default.aspx

2- <http://pezhvakeiran.com/maghaleh-14925.html>

۳- تارنمای سازمان قضایی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران

4- www.farsnews.com/printable.php?nn=13950614000881

مبتکر نابودی «عدالت‌خانه»

با همراهی دانش‌آموختگان مدرسه‌ی حقانی

قدوسی پس از تصدی دادستانی انقلاب اسلامی به منظور قبضه‌ی قدرت قضایی دانش‌آموختگان مدرسه حقانی از جمله علی رازینی، حسینعلی نیری، سیداحمد زرگر، ناظمی، غلامحسین محسنی اژه‌ای، علی فلاحیان، روح‌الله حسینیان، سیدعلی اصغر حجازی، سیدابراهیم رئیسی، مصطفی پورمحمدی، قربانعلی دری نجف‌آبادی، علی یونسی، غلامحسین رهبرپور، عباسعلی علیزاده، ابوالقاسم رامندی، مرتضی آقاجانی، کاظم صدیقی، علی مبشری، محمود شریفی، محمود مهدی‌پور، محمدکاظم بهرامی، کمال‌الدین خدای، محمد سلیمی، محمد رامیزی، سیداحمد طباطبایی، علی اکبریان، پورقناد و... وارد دستگاه قضایی کرد. این افراد در دهه‌ی ۶۰ تبدیل به مخوف‌ترین چهره‌های امنیتی و قضایی نظام اسلامی شدند و هم‌چنان اهرم‌های قضایی و امنیتی را در دست دارند. برخی دانشجویان «پیرو خط امام» شاگرد مدرسه‌ی حقانی هم بودند. یکی از این دانشجویان رضا سیف‌اللهی بود که بعدها مسئول اطلاعات سپاه شد و سپس رئیس نیروی انتظامی شد و در حال حاضر هم مسئولیت‌های مهم برون مرزی دارد. عبدالکریم موسوی‌اردبیلی مسئول دستگاه قضایی دوران خمینی در گفت‌وگویی با روزنامه‌ی کیهان در ۱۳ شهریور ۱۳۶۲ در این باره گفت:

شهید قدوسی برای اصلاح ترکیب نیروهای دادستانی و دادگاه‌های شهرستان‌ها در حجم گسترده‌ای، از طلاب و فارغ‌التحصیلان مدرسه‌ی حقانی بهره‌گرفت و طلبه‌های مدرسه‌ی حقانی پست‌های کلیدی دادستانی و دادگاه‌های انقلاب را در اختیار گرفتند و این به لحاظ اعتمادی بود که ایشان به توانایی‌ها و ایمان و تعهد این نیروها داشت و البته در سایه‌ی تکیه به این نیروها توانست اصلاحات مورد نظرش را به اجرا گذارد. روح‌الله حسینیان می‌گوید:

شخص شهید بهشتی، شخص آیت‌الله قدوسی و شخص آیت‌الله جنتی مورد اطمینان امام بودند. طلبه‌های مدرسه‌ی حقانی هم وابسته به این سه بزرگوار بودند و لذا این نکته را نباید نادیده بگیریم که شاید اگر این سه بزرگوار در حکومت نمی‌آمدند و مورد اعتقاد و اطمینان امام نبودند، کسی طلاب مدرسه‌ی حقانی را به خاطر آن درس‌هایی که خوانده و یا نظم و انضباطی که با آن پرورش یافته بودند دعوت به کار نمی‌کرد و شاید اصلاً کسی توجهی هم به آن‌ها نمی‌کرد و این‌ها فراموش می‌شدند و چندان جایگاهی پیدا نمی‌کردند.^۱

پیش از انتصاب لاجوردی به دادستانی انقلاب اسلامی مرکز، قدوسی خود شخصاً

اداره‌ی دادستانی انقلاب تهران را به عهده داشت و غفارپور معاون او بود و لاجوردی مسئول حفاظت دادستانی انقلاب بود و در چندین پرونده‌ی نمایندگی دادستان را به عهده داشت.^۱ اهرم‌های دادستانی انقلاب اسلامی در دوران او به دست اعضای مؤتلفه افتاد که بعدها جنایات بسیاری را در دهه‌ی ۶۰ مرتکب شدند. معاون اجرایی او حاج احمد قدیریان بود که تنها شش کلاس سواد داشت. وی مسئولیت جوخه‌های اعدام را در دست داشت و نقش مهمی بعدها در قتل‌های زنجیره‌ای به عهده گرفت.

قدوسی به همراه بهشتی نقش تعیین‌کننده‌ای در نابودی عدالتخانه و سیستم قضایی مدرن داشت. آیین‌نامه‌ی دادگاه‌های انقلاب توسط وی تهیه شد و تغییرات اصولی و زیربنایی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی با پیشنهادهای او صورت گرفت. تلاش او بر این پایه استوار بود که مقررات و قوانین ارتجاعی اسلامی برپایه‌ی فقه و فتوای روحانیون را جایگزین قوانین عرفی و مترقی کند. او پس از تصدی دادستانی کل انقلاب اسلامی به همراه بهشتی با پرونده‌سازی برای حسن نزیه رئیس کانون وکلا و هدایت‌الله متین‌دفتری نایب‌رئیس کانون وکلا توطئه‌ی خود برای تضعیف یکی از ارکان مهم دفاع از حقوق مردم را آغاز کرد. او و بهشتی از ابتدا به دنبال بهانه‌ای برای دستگیری حسن نزیه بودند. وی ضمن تهدید نزیه و رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای از آن‌ها خواست ظرف بیست و چهار ساعت خود را به دادستانی انقلاب معرفی کنند.^۲ دو روز بعد هم اعلام شد که بر اساس حکم شعبه‌ی اول دادگاه انقلاب اسلامی مرکز اموال حسن نزیه مصادره شد. قدوسی ضمن پاپوش‌دوزی علیه نزیه او را متهم کرد که به اسرائیل نفت فروخته و پولش را دریافت نکرده و همراه حقوقی شصت و شش هزار تومانی دریافت کرده است، در حالی که طبق مصوبه‌ی دولت حقوق کارمندان نایب‌ستی بیش از بیست هزار تومان باشد.^۳ حسن نزیه در پاسخ پرونده‌سازی او گفت:

من علاوه بر این که شخصاً حقوقی از شرکت نفت برنداشتم بلکه دستور داده بودم پرداختی‌های متفرقه را در حساب بدهی‌ام منظور کنند. خودداری از کاهش حقوق کارکنان شرکت به بیست هزار تومان نیز با اطلاع و با اجازه‌ی مهندس بازرگان و تصویب هیأت مدیره به منظور جلوگیری از استعفای مدیران و تعطیل صنعت نفت انجام شد. علاوه بر این طی مدت اشتغال در شرکت نفت وکالت نمی‌کردم. در مورد فروش نفت به اسرائیل نیز باید گفت من از فروش حتی یک قطره نفت به این کشور و آفریقای جنوبی جلوگیری کردم و بدهی اسرائیل به شرکت نفت مربوط به رژیم

۱- خاطرات حاج احمد قدیریان، صفحه‌ی ۱۴۹-۱۵۱، تدوین: سیدحسین نبوی، محمدرضا سرابندی، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول

۲- روزنامه‌ی اطلاعات، پنجشنبه ۲۹ آذر ۱۳۵۸، ص ۱.

۳- روزنامه‌ی اطلاعات، شنبه ۱ دی ۱۳۵۸، ص ۱ و ۲.

گذشته بوده است که اقدامات من در زمینه‌ی وصول آن با برکناری ام ناتمام ماند. من مصراً از مقامات مملکت خاصه از شخص آیت‌الله خمینی و شورای انقلاب خواستارم و چند نفر از حقوقدانان سرشناس مملکت به اتفاق رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور و یک یا دو نفر از مراجع عالیقدر یا اعضای بلندپایه‌ی روحانیت به شرکت نفت مراجعه و در باره‌ی آن چه که ضمن اطلاعیه‌ی آقای دادستان انقلاب دیروز در روزنامه‌ی اطلاعات منتشر شده دقیقاً رسیدگی نمایند تا روشن شود هیچ کدام از اتهامات مقرون به واقع نیست. اما بر فرض محال که من مرتکب یک یا تمام اتهامات موضوع اطلاعیه شده بودم موضوع اولاً در صلاحیت دادسرا و دادگاه انقلاب نبوده و بر فرض این که در صلاحیت مراجع مذکور قرار داشت هرگز مستوجب اموال من همسر و چهار فرزندم نبوده است.^۱

شروع سرکوب مطبوعات

هادوی روزی ۱۵ مرداد برکنار شده و قدوسی منصوب شده بود اما رسماً اعلام نشده بود. در تاریخ ۱۶ مرداد ۱۳۵۸ به حکم دادستان کل انقلاب مأموران چاپخانه‌ی روزنامه‌ی آیندگان را مهروموم کردند و سیزده از کارکنان و نویسندگان آیندگان دستگیر شدند. قدوسی با صدور اطلاعیه‌ای اتهامات عجیب و غریبی را مطرح کرده و مدعی شد که این روزنامه با همکاری و کمک سرمایه عمده‌ی اسرائیل تأسیس شده که در مقابل آن روزنامه موظف بوده از اسرائیل غاصب و ستمگر علیه اعراب حمایت کند و در مراحل پس از تأسیس از حمایت مستقیم دولت و رییس ساواک و حمایت غیر مستقیم شاه مخلوع برخوردار بوده است.^۲ اتهامات شریانه‌ی این مقام قضایی در حالی بیان می‌شد که تیتراول و بزرگ روزنامه‌ی آیندگان در هشتم مرداد ۱۳۵۴ به سخنان شاه اختصاص داشت: «اسرائیل در جنگ نهایی بازنده است»، «شاه تا کیلکرده بوده که اسرائیل می‌بایستی هر چه زودتر سرزمین‌های اشغالی را پس دهد. در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ پس از سخنرانی خمینی علیه مطبوعات و گروه‌های سیاسی و وعده‌ی برپایی چوبه‌های دار در میادین، قدوسی با انتشار اعلامیه‌ای به کلیه‌ی نویسندگان و مدیران و سردبیران مطبوعات اخطار کرد:

... از آن جا که عناصر ضدانقلاب و بقایای رژیم فاسد نتوانستند گذشت و اغماض رهبر عالیقدر نهضت را به معنای وسیع و همه‌جانبه آن درک کنند و مانند همه‌ی فرصت‌طلبان به جای آن که به صف ملت بیبوندند از این گذشت بهره‌گیری غلط نموده و در هر روز و هر گوشه از مملکت به بهانه‌ای توطئه‌ای را تدارک دیدند، لذا بدینوسیله به عموم نویسندگان، سردبیران و مدیران مطبوعات و تمام کسانی که به

۱- روزنامه‌ی اطلاعات، دوشنبه ۳ دی ماه ۱۳۵۸.

۲- روزنامه‌ی اطلاعات، چهارشنبه ۱۷ مرداد ۱۳۵۸، ص ۲.

عناوین مختلف حزبی و غیره علیه انقلاب اسلامی ایران قدمی بردارند و یا مقاله‌ای منتشرکنند، ابلاغ می‌شود که هرگونه توطئه با عکس‌العمل شدید دادگاه‌های انقلاب روبرو خواهند شد...^۱

روز بعد به دستور احمد آذرقمی که دادستانی انقلاب اسلامی تهران را اداره می‌کرد نوزده مجله و روزنامه توقیف شد. وی با صدور اطلاعیه‌ای خطاب به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ضمن اعلام اسامی روزنامه‌ها اظهار داشت:

به شما مأموریت داده می‌شود که با مراجعه به محل و مؤسسات چاپ، آن‌ها را توقیف و مکان پخش را بسته و کلیه‌ی کارکنان را اخراج و نتیجه را گزارش نمایید. در صورت مقاومت، کس یا کسانی را طبق مقررات جلب و مشارالیه را تحویل دادسرای انقلاب دهید.^۲

یک روز بعد دوباره با صدور اطلاعیه‌ای اعلام کرد که در پی توقیف بیست و دو نشریه، دادستانی انقلاب اسلامی یازده نشریه دیگر نیز توقیف می‌شوند.

نشریات توقیف شده عبارتند از آزاد، آزادی (نشریه‌ی جبهه دمکراتیک ملی ایران)، مش حسن، جوشن، تهران مصور، آهنگر، پیکار (ارگان سازمان پیکار در راه آزادی طبقه‌ی کارگر)، کار (ارگان سازمان چریک‌های فدایی خلق)، مردم (ارگان حزب توده ایران)، کارگر (ارگان حزب کارگران سوسیالیست)، جوانان، جوان، حاجی بابا، امید ایران، ایران، آرمان، یولداش، آذربایجان، چه باید کرد (نشریه حزب کارگران سوسیالیست)، تهران، گزارش روز، خلق (ارگان سازمان اتحاد مبارزه برای ایجاد حزب طبقه کارگر) و صدای ملیون. و در مورد نشریات زیر گفته شد که تحت بررسی هستند تا تصمیم نهایی در مورد آن‌ها اتخاذ شود.

مهر ایران، رنجبر (ارگان سازمان انقلابی و حزب رنجبران)، توفان (ارگان حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران)، توفان (ارگان گروه مارکسیست لنینیست توفان)، سپیده سرخ (ارگان اتحادیه انقلابی زنان مبارز)، شنبه سرخ (ارگان اتحادیه انقلابی دانش‌آموزان)، برابری (ارگان اتحاد ملی زنان)، زحمت (نشریه‌ی دیگری از سازمان انقلابی)، عدالت (ارگان جمعیت عدالت)، هفته‌نامه‌ی رهایی (ارگان سازمان وحدت کمونیستی ایران)، ستارخان یا باغی.^۳

تشکیل دادگاه‌های غیرقانونی در کشور

سیدابوالفضل میرشمس شهشهانی دادستان تهران در مهرماه ۱۳۵۸ در گفتگوی اختصاصی با روزنامه‌ی کیهان با همه‌ی محدودیت‌هایی که داشت نابودی دستگاه قضایی توسط قدوسی و حاکمان جدید را تشریح کرده و می‌گوید:

- ۱- روزنامه‌ی اطلاعات، یکشنبه ۲۸ مرداد ۱۳۵۸، ص ۲.
- ۲- روزنامه‌ی اطلاعات، دوشنبه ۲۹ مرداد ۱۳۵۸، ص ۱.
- ۳- روزنامه‌ی اطلاعات، سه‌شنبه ۳۰ مرداد ۱۳۵۸، ص ۱۰.

برای مثال طبق آئین‌نامه و قانون مربوطه، غیر از جرائم مربوط به انقلاب، فقط هتک ناموس به عنف را در صلاحیت این دادگاه قرار داده‌اند، که البته این را هم نمی‌دانم چرا. اما روزی نیست که شما خبر شلاق زدن، حبس و یا اعدام افرادی اعم از زن یا مرد را به اتهام «زنا» که همان رابطه‌ی نامشروع است و جرائمی در این حدود را در جرایم نخوانید و یا تعقیب اشخاص را تحت عنوان جرمی که در صلاحیت دادسرای انقلاب نیست نشنویید. مهم‌تر از این گاهی این مراجع به پرونده‌های ترک انفاق و قاچاق ارز و امثال آن نیز رسیدگی می‌کنند.

با توجه به این شرایط، اصولاً این روزها برخی از دادسراها و دادگاه‌های انقلاب حد و مرز قانونی برای خود قائل نیستند، غافل از این که ادامه‌ی این وضع چه آثار زیان‌بار و غیرقابل‌جبرانی از همه جهات بویژه از جهت بین‌المللی برای مملکت به بار خواهد آورد. وی سپس در مورد نتایج یکی از احکام صادره در دادگاه‌های انقلاب توضیح داده و می‌پرسد:

آخر وقتی شما می‌شنوید که زنی را به اتهام زنا اعدام کرده‌اند و فرزند یازده ساله او از فرط ناراحتی خود را در یکی از شهرهای شمال زیر اتومبیل می‌اندازد و کشته می‌شود چه فکر می‌کنید؟

داستان تهران در مورد دادگاه‌هایی غیر از دادگاه‌های دادگستری و دادگاه‌های انقلابی که در دوران قدوسی رشد بی‌سابقه‌ای یافتند می‌گوید:

متأسفانه از این گونه دادگاه‌ها کمابیش در گوشه و کنار مملکت تشکیل می‌شود، از قبیل دادگاه مبارزه با رباخواری، دادگاه امور صنفی و امثالهم. اولین دادگاهی که چندی قبل در تهران تشکیل شد بنا بر وظیفه‌ای که به مناسبت مقام دادستانی دارم و نظارت بر حفظ و اجرای قوانین قانوناً بر عهده من گذاشته شده است، نظرم را اعلام کردم و گفتم اگر اقدامی برای جلوگیری از گسترش این گونه دادگاه‌ها نشود به تدریج در سرتاسر مملکت تشکیل خواهد گردید. حالا هم عرض می‌کنم که نه تنها در قوانین ایران، بلکه در قوانین هیچ کجای دنیا و حتی هیچ‌یک از کشورهای اسلامی اجازه داده نشده که هر شخصی بنا به اراده‌ی خود دادگاه تشکیل دهد و به میل خود مردم را به محاکمه بکشد، هر چند عادلانه‌ترین احکام از آن دادگاه صادر گردد... ولی این که هرکس چند نفری را دور خود جمع کند، بتواند به هر عنوان دادگاهی راه بیندازد و مردم را مطابق میل و سلیقه‌ی خود زیر عنوان «شرع» مجازات نماید، چیزی است که نهایتاً تبدیل به هرج و مرج قضایی و نا امنی برای کشور می‌شود... من معتقدم اگر دادگستری را به شکل و صورتی که وجود دارد قبول ندارند و نمی‌خواهند، بهتر است آن را با تصویب یک ماده‌ی واحده از شورای

محترم انقلاب اسلامی منحل کنند و وظائف آن را به عهده‌ی کسانی که مقتضی می‌دانند محول فرمایند. ولی اجازه ندهند که در هر گوشه و کنار مملکت، دادگاه‌هایی خارج از ضوابط و معیارهای قانونی به میل و اراده‌ی افراد تشکیل گردد.^۱

در همان روز سازمان مجاهدین خلق با صدور یک پیام منع اجرای برخی حدود شرعی را به قدوسی تهنیت و تبریک گفتند:

حضرت آیت‌الله قدوسی دادستان محترم انقلاب، مجاهدین خلق ایران در نهایت مسرت و به دنبال منع اجرای برخی حدود شرعی تا آماده شدن زمینه‌های اجتماعی لازم از جانب امام خمینی، خبر انحلال دادگاه ویژه‌ی معممین را دریافت نمودند. اقدام به غایت شایسته و به جا و در خور تهنیت به امام و خود جنابعالی دقیقاً در جهت حفظ حرمت جهانی و بدون تبعیض اسلام می‌باشد.^۲

پس از اعتراض شهشهرانی به وجود دادگاه‌های غیرقانونی هنگامی که وی به قصد تمدیدگذرنامه به نخست‌وزیری مراجعه کرد به او گفته شد که ممنوع الخروج است. در دیدار با مهدی چمران وی علت را جوینا شد، چمران در پاسخ گفت که نام او در لیست ساواکی‌ها در آمده است. شهشهرانی در تاریخ هشتم آبان ۱۳۵۸ در نامه‌ی شدیدالحنی به بازرگان، به وی ده روز فرصت داد تا مدارک ساواکی بودن او را انتشار دهد. وی خبر داد که بنا به ادعای مقامات نخست‌وزیری نام دکتر مصطفی رحیمی یکی از قضات شرافتمند و اسدالله مبشری وزیر دادگستری دولت بازرگان نیز جزو ساواکی‌ها در آمده است. کاملاً مشخص بود که موضوع از کجا آب می‌خورد. سرانجام احمد صدرحاج سیدجوادى وزیر دادگستری دولت بازرگان حکم برکناری شهشهرانی را به خاطر بازداشت محمد منتظری و رسیدگی به پرونده‌ی وی صادر کرد و محمد منتظری را به جای زندان به دفتر خود برد.^۳

ضدیت باملی‌گرایان

و همراهی با عوامل کودتای ۲۸ مرداد

قدوسی در دوران ملی شدن نفت به فدائیان اسلام گرایش داشت و به همین دلیل یکی از دشمنان قسم خورده‌ی مصدق بود. وی که یکی از حامیان کودتای بیست ۲۸ مرداد به شمار می‌رفت در مقام دادستان کل انقلاب اسلامی تلاش بسیاری برای جلوگیری از اعدام مهدی میراشرافی یکی از عوامل این کودتا به خرج داد. سیدمهدی میراشرافی افسر ارتش، نماینده مجلس، سناتور، سرمایه‌دار و مدیر روزنامه‌ی دست راستی تندرو «آتش» بود. پس از سقوط مرکز رادیو در ۲۸ مرداد او نخستین کسی بود که پشت میکروفن رفته و خبر

۱- روزنامه‌ی کیهان، یکشنبه ۲۲ مهر ۱۳۵۸.

۲- روزنامه‌ی کیهان، یکشنبه ۲۲ مهر ۱۳۵۸.

۳- روزنامه‌ی اطلاعات، شنبه ۱۲ آبان ۱۳۵۸ ص ۱ و ۲.

سرنگونی مصدق را اعلام کرد و گفت:

الوالو! این‌جا تهران! الوالو! این‌جا تهران! مردم خبربشارت‌آمیز! خبربشارت‌آمیز! چند دقیقه‌ی دیگر سرلشگر زاهدی نخست‌وزیر پیام شاهنشاه را برای شما قرائت می‌کند. مردم شهرستان‌های ایران بیدار و هشیار باشید. مصدق خائن فرار کرده است! هزاران نفر را در تهران، امروز مصدق خائن به مسلسل بسته است! مردم شهرستان‌ها من که با شما سخن می‌گویم میراشرافی نماینده‌ی مجلس شورای ملی هستم. مردم! امروز در تهران ملت قیام کرده و خانه‌ی مصدق، روزنامه‌ی اطلاعات، روزنامه‌ی کیهان،

روزنامه‌ی باخترا آتش زده‌اند. مردم حسین فاطمی را قطعه قطعه کردند!

در اولین ماه‌های پیروزی انقلاب، میراشرافی و پسرش در اصفهان دستگیر شد. با توجه به نفوذی که قدوسی به عنوان حاکم شرع اصفهان داشت آن‌ها پس از مصادره‌ی اموال‌شان با تعهد آزاد شدند. میراشرافی که سابقه‌ی دوستی با خمینی و قدوسی داشت به منظور برخورداری از حاشیه‌ی امنیت به قم رفت اما با حکم حجت‌الاسلام فتح‌الله امیندجف آبادی یکی از نزدیکان آیت‌الله منتظری دستگیر و به اصفهان برده شد. وی در دادگاهی علنی و با حضور صدها شاکی خصوصی، به ویژه تعدادی از کارگران معلول، محاکمه و به اعدام محکوم شد.^۲

خمینی که در جریان محاکمه قرار گرفته بود از طریق قدوسی و محمد مؤمن و بهشتی خواستار آزادی او شد اما امیندجف آبادی مدعی شد پیش از آن که حکم خمینی به اطلاع او برسد پاسداران مهدی میراشرافی را اعدام کرده بودند. پسر وی ابوالحسن میراشرافی معروف به کیوان، پس از ابلاغ کیفرخواست و قبل از اجرای حکم، اقدام به خودکشی کرد که به بیمارستان منتقل و تحت درمان قرار گرفت.^۳

اداره‌ی کل نهم ساواک (تحقیق) نیز دلخوشی از این پدر و پسر نداشت. این اداره در نامه مورخ ۱۳۵۷/۱۰/۵ به اداره کل سوم ساواک، ارزیابی خود را از میراشرافی چنین بیان می‌دارد: آقای سیدمهدی میراشرافی... نماینده‌ی اسبق مجلس شورای ملی و مدیرکارخانه‌ی تاج اصفهان از حسن شهرت خصوصاً در مورد مادیات برخوردار نمی‌باشند. کینه‌توز و سوء استفاده‌طلب، در دوستی ناپایدار ولی متظاهر به رفیق دوستی، از لحاظ خانوادگی چندان خوشنام نیست و پسرش نیز به نام کیوان، فردی عیاش بوده و به اتهام دو فقره قتل مورد تعقیب قرار گرفته است.^۴

1-<http://melliun.org/iran/25744>

۲- سینائی، وحید؛ دولت مطلقه، نظامیان و سیاست در ایران، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۸۴، چاپ اول ص ۵۰۸

۳- روزنامه‌ی کیهان ۲۶ آذر ۱۳۵۸

۴- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (جستارهایی از تاریخ معاصر ایران)، ج ۲، صص ۵۰۷-۵۰۸، تهران، ۱۳۷۳، چاپ ششم.

پس از اعدام میراشرافی جنازه وی به قم منتقل شد و آیت‌الله سیدمرتضی پسندیده برادر خمینی بر آن نمازگزارد و در قبرستان ابو‌حسین به خاک سپرده شد و امیدنجف‌آبادی به خاطر سرپیچی از حکم خمینی از قضاوت برکنار شد و عاقبت در پاییز ۶۷ به اتهام لواط اعدام شد. قدوسی به خاطر ضدیت هیستریکی که با جبهه ملی و مصدق داشت در سال ۵۷ حتی اجازه نمی‌داد اطلاعاتی‌های جبهه ملی را در مدارس تحت نظرش پخش کنند. او به خاطر همین ویژگی‌اش بود که «به آقای یزدی و بازرگان و کلاً حتی به نیروهای مذهبی وابسته به جبهه ملی که نوعی ملی‌گرایی داشتند، همواره حساسیت داشت، حتی نسبت به مهندس بازرگان»^۱.

وی پس از انتخاب خسرو قشقایی و دریادار احمد مدنی و ابوالفضل قاسمی به نمایندگی مجلس شورای ملی به منظور جلوگیری از حضور آنان در مجلس با خدعه و نیرنگ برای آن‌ها پرونده‌سازی کرد و دستور دستگیری‌شان را صادر کرد. مدنی به خارج از کشور گریخت. قشقایی سال بعد دستگیر و اعدام شد. ابوالفضل قاسمی دستگیر ابتدا به اعدام محکوم شد و سپس با تخفیف مجازات دوران سختی را در زندان گذراند تا در سال ۱۳۶۵ آزاد شد.

پرونده‌سازی برای امیرانتظام و قطب‌زاده

وی یکی از حامیان پروژه‌ی گروگانگیری کارمندان سفارت آمریکا بود چراکه از این طریق می‌توانست رقبا را از صحنه حذف کند. رضا سیف‌اللهی یکی از «دانشجویان پیروخط امام» و گروگان‌گیران جزو شاگردان وی بود و بطور مرتب گزارش‌هایی را برای او می‌برد. ضدیت او با نیروهای ملی‌گرا تا آن‌جا بود که شخصاً برای دستگیری مقدم‌مراغه‌ای و امیرانتظام مداخله کرد و نیروهای تحت‌امرش از جمله روح‌الله حسینیان، مصطفی پورمحمدی و علی اکبریان را که جملگی طلبه‌های مدرسه‌ی حقانی بودند توجیه کرد.^۲ ضدیت شدید قدوسی با امیرانتظام بر سر موضوع جاسوسی برای آمریکا نبود. او بعد از دستگیری امیرانتظام به دست‌خط وی دست‌یافته بود که در آن طرح انحلال مجلس خبرگان را پیشنهاد کرده بود. این طرح از طریق پرویز خزایی^۳ یکی از کارمندان سفارت در استکهلم که پس از دستگیری امیرانتظام به صندوق محرمانه‌ی سفارت، دسترسی پیدا کرده بود، به دست قدوسی رسیده بود. خزایی پس از این خوش‌رقصی، کاردار سفارت ایران در استکهلم شد. قدوسی در کنفرانس مطبوعاتی نهم تیرماه ۱۳۵۹ خود به این نامه

1-www.parsine.com/fa/news/47318

2-www.parsine.com/fa/news/47318

۳- او بعدها به شورای ملی مقاومت پیوست و به منظور گذران زندگی از انجام هیچ سیاه‌کاری‌ای فروگذار نکرد.

که مبنای اصلی محکومیت امیرانتظام شده اشاره کرد و گفت:

ما یکی از نامه‌های ایشان را که به خط خود ایشان هست برای شما قرائت می‌کنیم البته این نامه‌ای است که غیر از نامه‌هایی که از لانه‌ی جاسوسی بیرون آمده است. چند جمله‌ای از این نامه را برای شما می‌خوانم تا وقتی منعکس گردید خودتان ببینید مردم ایران چطور خواهند کرد.

سپس دادستان انقلاب از روی یک نامه که بنا بر اظهار دادستان به خط خود امیرانتظام نوشته شده بود شروع به خواندن قسمتی از آن کرد. دادستان انقلاب گفت نامه نوشته شده است که ایشان به اتفاق چند تن دیگر که در متن نامه آمده است تصمیم گرفته بودند که مجلس [خبرنگان قانون اساسی] را منحل کنند. ایشان در این نامه نوشته‌اند که قرار گذاشته بودیم بلافاصله پس از تصویب انحلال مجلس تصویب آن را از طریق جراید و رادیو، تلویزیون به اطلاع مردم برسانیم، به همین دلیل بود که جلسه تا ساعت شب به درازا کشید ما حتی روزنامه‌ها را آماده گذاشته بودیم که در همان ساعت شب بتوانند مصوبه را بصورت فوق‌العاده چاپ کنند... علی قدوسی اضافه کرد تصریحاً می‌گویند که به اتفاق افرادی برنامه داشتند مجلس خبرگان را تعطیل کنند، در جایی از نامه‌ی مزبور ایشان نوشته‌اند فردا بازرگان و عده‌ای هیأت دولت به دیدن امام رفتند و طرح را مطرح کردند. پر واضح بود که امام آن را رد خواهد کرد، در حالی که اگر قبلاً اعلام شده بود شانس رد کردن آن ده درصد بود ولی در عوض سی و شش میلیون مردم که به دلیل خاص زمان فکر می‌کنند بجای پیاده شدن قانون اسلام، آخوندیسم بر مملکت حکومت خواهد کرد، به پا می‌خواستند و تحت رهبری امام بازگشت بازرگان را از ایشان می‌خواستند... ایشان با صراحت معتقد است که چرا این کار را نکردیم تا سی و شش میلیون مردم را به حرکت درآوریم و یک سروصدای تازه توی مملکت راه اندازیم به خاطر این که چرا آن قانونی که ما نوشته بودیم، فرق کرده است... در صورتی که اگر کیفرخواست فقط روی همین نامه بگذارم که ایشان تصمیم داشته علیه جمهوری اسلامی و حکومت اسلامی قیام کند، حداقل باید پانزده سال زندانی بکشد... ایشان در داخل همین زندان برخی از نامه‌ها را با کردن در جلد کتاب‌ها می‌خواستند است به بیرون از زندان بفرستند که مأموران و پاسداران متوجه این مسئله شدند آیا این کاری جز جاسوسی نیست؟!

در متن نامه‌ی امیرانتظام که قدوسی در اختیار مطبوعات گذاشت آمده است که نویسنده‌ی نامه‌ی مزبور احمد صدرحاج سیدجوادی بوده است؛ اما قاضی القضاات نظام به اوکاری نداشت و برای امیرانتظام تقاضای پانزده سال محکومیت قطعی می‌کرد. جدای از آن قدوسی توضیح نمی‌داد که یکی از امضاءکنندگان نامه حسن حبیبی بود که کاندیدای

حوزه‌ی علمیه قم و حزب جمهوری اسلامی در اولین دوره‌ی ریاست جمهوری بود و خمینی تلویحاً گفت به او رأی داده بود. دیگر امضاءکننده‌ی نامه محمدعلی رجایی بود که چند ماه بعد لقب نخست‌وزیر مکتبی گرفت. بعید می‌دانم در هیچ کجای دنیا تلاش برای ارسال مخفیانه‌ی نامه به بیرون از زندان را «جاسوسی» بنامند. او هم چنین با دستگیری قطب‌زاده در آبان ۱۳۵۹ بحران بزرگی را ایجاد کرد که با دستور خمینی مبنی بر آزادی وی، موضوع فروکش کرد. بهانه‌ی قدوسی برای دستگیری قطب‌زاده، مناظره تلویزیونی او در شبکه دوم سیمای جمهوری اسلامی بود. او به همراه محمد مبلغی اسلامی در این گفتگو شرکت داشتند و به انتقاد از «نهادهای انقلابی» و دانشجویان پیروخط امام و وضعیت رادیو و تلویزیون پرداختند. هرچند پس از آزادی قطب‌زاده، قدوسی و لاجوردی کوشیدند موضوع را به پذیرش کفالت قطب‌زاده از سوی برادرش ربط داده و پیرونده را هم چنان باز جلوه دهند، اما سخنرانی قطب‌زاده و شهاب‌الدین اشراقی داماد خمینی در بازار تهران^۱ به وضوح نقش خمینی در آزادی قطب‌زاده را نشان می‌داد.

راه‌اندازی دایره‌ی «مبارزه با منکرات»

مأموریت اصلی قدوسی پس از تصدی دادستانی کل انقلاب اسلامی، حاکم کردن قوانین شریعت در جامعه بود. به همین منظور وی «دایره‌ی مبارزه با منکرات» را راه‌اندازی کرد. شیخ حسین انصاریان در این رابطه می‌گوید:

روزی آقای قدوسی، دادستان انقلاب، که از فعالیت من در این زمینه آگاهی داشت، مرا دعوت کرد و گفت: «برای براندازی این مجموعه (شهرنو) چه کاری توانی انجام بدهی؟ من گفتم: «فقط پول و جا و مکان مناسب می‌خواهد.» او چکی به مبلغ سیصد هزار تومان برایم نوشت و نیز آقای گیلانی، که بیش‌ترین کمک مالی را در این زمینه کرد، سه میلیون تومان در اختیار ما گذاشت. سپس حکمی برایم صادر شد و مرکزی به نام دایره‌ی مبارزه با منکرات - وابسته به دادستانی انقلاب - تأسیس گردید. هم‌چنین مرکز بزرگی را در شمیران، برای اسکان زنان در اختیار ما قرار دادند.

من دوستان قبل از انقلاب را جمع کردم و پس از سر و سامان دادن محل کارمان، آن‌ها را برای آمارگیری به مرکز فحشا فرستادم. هزار و صدویست خانگی یک طبقه و دو طبقه و در مسافتی برابر با هشتاد هزار متر مربع در آن‌جا وجود داشت. خانه‌ها همه کلنگی بود و مالک شخصی داشت... پس از آن، موقعی که دیگر تمام خانه‌ها در اختیار ما قرار گرفته بود، با اعلامیه‌ای همه زنان آن‌جا را فراخواندیم... بدین ترتیب کل منطقه از فحشا و منکر و مواد مخدر پاکسازی شد. فوراً با چند بلدوزر،

۱- روزنامه‌ی اطلاعات، یک‌شنبه ۲۵ آبان ۱۳۵۹، ص ۲.

منطقه را با خاک یک‌سان کردیم؛ بخشی به بیمارستان فارابی واگذار شد و بخش اعظم دیگر برای احداث پارک و مرکز تفریحی برای همشه‌ریان اختصاص یافت... کار دیگر دایره‌ی مبارزه با منکرات، تعطیلی کاباره‌ها بود. بعد از پیروزی انقلاب، برنامه‌های آن مراکز هم چنان ادامه داشت و مجالس رقص و آواز و عیش و نوش برپا بود. همه‌ی صاحبان کاباره‌ها را احضار کردیم و دستور دادیم آن شغل را ترک کرده، به شغل دیگری روی آورند و به زودی در آن مراکز، کارهای مفید اجتماعی راه‌اندازی شد. روزی خبر رسید که یک کامیون فیلم مفتضح^۱ در لاله‌زار وجود دارد. افرادی را فرستادیم که آن‌ها را کشف و ضبط کردند. با بچه‌های اداره آتش روشن کردیم و همه‌ی فیلم‌ها را سوزاندیم. هم‌چنین کارهای دیگری از این قبیل در طول نُه ماه فعالیت در دایره‌ی مبارزه با منکرات انجام شد. من از طرف آیت‌الله گیلانی وکالت تام داشتم و مورد اطمینان و اعتماد ایشان بودم. با این وجود، برای انجام هرکاری با ارسال نامه‌ای با ایشان هماهنگی می‌کردم.^۲

اداره‌ی دایره‌ی «مبارزه با منکرات» و دادسرای مبارزه با مواد مخدر به عهده‌ی حاج احمد قدیریان معاونت اجرایی قدوسی گذاشته شد و این دادسرا در یکی از باغ‌های مصادره شده‌ی پل رومی مستقر شد. در تابستان و مهر ۱۳۶۰ از این محل به عنوان شکنجه‌گاه و یکی از بازداشتگاه‌های دادستانی انقلاب اسلامی مرکز استفاده می‌شد. دایره‌ی مبارزه با منکرات وابسته به دادستانی انقلاب اسلامی از همان ابتدای تشکیل نقش تعیین‌کننده‌ی در مقابله با شادی و نشاط جامعه داشت. سخنگوی این «دایره» در فروردین ۱۳۵۹ در گفتگو با روزنامه اطلاعات گفت:

به مسئولان مجالس عروسی و تئاترهای لاله‌زار، هتل‌ها و رستوران‌ها برای آخرین بار اخطار داده می‌شود که از تخریب شرف انسانی و اخلاق اجتماعی دست بردارند و فعالیت‌های خود را با موازین اسلامی منطبق نمایند، والا این مراکز که جز ضرر اخلاقی و اقتصادی برای مملکت ندارند، بسته و مسئولان آن به دادگاه انقلاب اسلامی معرفی خواهند شد.^۳

روز بعد دایره‌ی مبارزه با منکرات اعلام کرد که «مجالس عروسی زنانه و مردانه باید جدا از هم باشند». هم‌چنین به مسئولان آرایشگاه‌های مردانه و باشگاه‌های تفریحات سالم اخطار کرد که از تخریب اخلاق اجتماعی و اشاعه‌ی فساد دست بردارند.^۴ فضاقت دایره‌ی منکرات تا آن‌جا بالا گرفت که بالاخره در دی‌ماه ۱۳۵۹ موسوی اردبیلی

۱- منظور از «فیلم‌های مفتضح»، آثار سینمای ایران و فیلم‌های مربوط به خوانندگان و ... است.

2-www.mashreghnews.ir/fa/news/428628

۳- روزنامه‌ی اطلاعات، دوشنبه ۱۸ فروردین ۱۳۵۹، ص ۱۱.

۴- روزنامه‌ی اطلاعات، چهارشنبه ۲۰ فروردین ۱۳۵۹، ص ۲.

دادستان کل کشور آن را منحل کرد. وی در مورد علت انحلال این مرکز گفت: دایره‌ی مبارزه با منکرات به علت ندانم کاری و سهل انگاری و مسامحه کاری و هم چنین خودسرانه عمل کردن و کم توجهی به موازین شرعی منحل شد. به عبارت دیگر دایره‌ی مبارزه با منکرات به جای آن که در انجام کارها تسهیلاتی فراهم کند اختلال بیش تری به وجود می آورد. پس از تحقیق کافی و بررسی کیفیت عملکرد دایره‌ی مبارزه با منکرات، وجود این دایره‌ی زائد تشخیص داده شد و به همین جهت منحل گردید. پرسنل و مأموران دایره‌ی مبارزه با منکرات چون آموزش لازم ندیده و آگاهی کافی نداشتند و با آیین نامه‌ی دادگاه‌های انقلاب و موازین شرعی آشنا نبودند خودسرانه افراد را متهم و دستگیر و مجازات می کردند و یا مجازات محکومین را کم و زیاد اجرا می نمودند و این امر باعث نگرانی عمومی شده بود.^۱

تحلیل حجاب اجباری به زنان

و «ارشاد اسلامی»

در راستای تحقق شعار مبارزه با فساد و پیشرفت «دین مبین اسلام» و ایجاد جامعه‌ی اسلامی، روز ۲۳ فروردین ۱۳۵۹ قدوسی دستور ضبط کلیه‌ی سینماهای کشور را صادر کرد: دادستانی کل انقلاب جمهوری اسلامی ایران در صدد رفع فساد و فحشاء در کلیه‌ی سطوح است و اماکن فرهنگی قابل استفاده عموم باید در اختیار ارگان قابل اعتمادی باشد تا جنبه‌ی پیشرفت دین مبین اسلام تقویت گردد و در ضمن منافع حاصل از این اماکن در اختیار بهبود فرهنگ یا شرایط زیستن مستضعفین قرار گیرد. در اجرای این منظور، به بنیاد مستضعفین اجازه داده می شود که به تشخیص آن بنیاد با رعایت کامل موازین شرعیه نسبت به در اختیار گرفتن سینماهای کشور اقدام لازم به عمل آید.^۲ در تاریخ ۱۶ تیر ماه ۱۳۵۹، شورای انقلاب با صدور اطلاعیه‌ای اعلام کرد که «خانم‌ها بدون پوشش اسلامی حق ورود به ادارات را ندارند». به دنبال این مصوبه قدوسی دادستان کل انقلاب اسلامی هشدار داد:

بدین وسیله به تمام وزارت خانه‌ها و مؤسسات و ادارات تابعه شدیداً اخطار می شود چنانچه اثری از آن چه مورد تأکید حضرت امام و خواست ملت ایران است دیده شود یا بانوی کارمندی بدون پوشش اسلامی در محل کار حضور یابد، بلا درنگ حقوق و مزایای او قطع خواهد شد.^۳ او هم چنین وعده داد که به زودی لباس کار اسلامی بانوان ارائه و برای همه‌ی زنان کارمند

۱- روزنامه‌ی اطلاعات، سه شنبه دوم دی ۱۳۵۹، ص ۲.

۲- روزنامه‌ی اطلاعات، یکشنبه ۲۴ فروردین ۱۳۵۹، ص ۲.

۳- روزنامه‌ی کیهان، دوشنبه ۱۶ تیر ۱۳۵۹، ص ۱۳.

اجباری خواهد شد. در این میان ابراهیم یزدی که از طرف خمینی سرپرستی روزنامه‌ی کیهان را به عهده داشت، جاده‌صاف‌کن قدوسی و دستگاه قضایی و گروه‌های فشار شده و این روزنامه را به ابزار رسانه‌ای دفاع از حجاب اجباری تبدیل کرد. وی در سرمقاله‌ی یک‌شنبه ۱۵ تیر ۱۳۵۹ با اعلام این که سه هفته پیش از فرمان آیت‌الله خمینی، به دستور او حجاب در موسسه‌ی کیهان اجباری شده، بی‌حجابی را نشانه‌ی غربزدگی نامید. او حجاب را امری زیربنایی خوانده و اجباری شدن آن را نشانه‌ی مهمی از مخالفت با «وزش بادهای مسموم تمدن غرب» توصیف کرد. تغییرات اصولی و زیربنایی در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نیز با پیشنهادهای قدوسی صورت گرفت.

تهدید پدران و مادران برای مقابله با فرزندان

قدوسی با تهدید پدران و مادران از آن‌ها می‌خواست که مانع فعالیت سیاسی فرزندان‌شان شوند. او در حالی که آن‌ها را «فرزندان معصوم» می‌خواند وعده‌ی دستگیری و زندان‌شان را می‌داد. در اطلاعیه‌ای تهدیدآمیز او آمده بود:

هم میهنان عزیز، خواهران و برادران، به دنبال توقیف نشریات غیرقانونی و وابسته به گروه‌های امپریالیستی از طرف دادستان انقلاب اخیراً مشاهده می‌شود برای پخش نشریات فوق از فرزندان معصوم استفاده می‌کنند، بدینوسیله به تمام هموطنان گرامی و پدران و مادرانی که فرزندان‌شان اسیر اهداف این گروه‌ها شده‌اند هشدار می‌دهیم چنانچه فرزندان‌شان در رابطه با فروش یا همکاری با این گونه نشریات دستگیر شوند از سه ماه تا شش ماه محکوم به حبس تأدیبی می‌گردند و به هیچ عنوان به مراجعه اولیاء مزبور ترتیب اثر داده نخواهد شد. ضمناً تمام پاسداران کمیته‌های انقلاب موظفند با مشاهده این عمل غیرقانونی فروشندگان نشریات توقیف شده را دستگیر و تحویل دادستانی کل انقلاب واقع در چهارراه قصر دهند!

قدوسی پس از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ صدها تن از این «فرزندان معصوم» را با بی‌رحمی غیرقابل تصویری در مقابل جوخه‌ی اعدام قرار داد.

رشد آمار اعدام در دوران دادستانی قدوسی

علیرغم این که قدوسی در مرداد ۱۳۵۸ به دادستانی انقلاب اسلامی رسید و ماه‌های پرتلاش سقوط نظام سلطنتی پشت سر گذاشته شده بود، اما ماشین اعدام فعال‌تر از قبل به کار خود ادامه می‌داد. در سال ۱۳۵۹ قاچاقچیان مواد مخدر، کودتاچیان، اقلیت‌های مذهبی از جمله بهایی نیز در زمره‌ی قربانیان نظام اسلامی قرار گرفتند و به بهانه‌های مختلف از جمله جاسوسی به جوخه‌ی اعدام سپرده شدند.

برای مثال در شش‌هزیور ۱۳۵۹ روزنامه‌ی اطلاعات خبر از تیرباران هفت جاسوس در یزد داد. در ارتباط با جرائم این هفت تن آمده بود:

دادگاه انقلاب اسلامی یزد، هفت تن را به جرم جاسوسی علیه حکومت جمهوری اسلامی ایران محکوم به اعدام کرد. این رأی با توجه به نظر مرکز اسناد ملی در مورد تجمع این گروه در یک ارگان جاسوسی، اتخاذ شد و رأی صادره سحرگاه دیروز به اجرا درآمد.^۱

این عده با اسناد به اسناد جعلی دایره‌ی اسقفی اصفهان، مبنی بر این که دولت آمریکا چهار میلیون دلار برای بهایان ایران ارسال کرده تا حکومت جمهوری اسلامی را ساقط کنند، اعدام شدند و اموالشان مصادره شد. دو ماه بعد جعلی بودن این اسناد از طرف قدوسی اعلام شد. اما وی مسبین این جنایت را که وابستگان محمد صدوقی^۲ امام جمعه یزد بودند مورد پیگرد قرار نداد.

ضدیت هیستریک قدوسی

با مجاهدین، بنی صدر و چپ‌ها

هرچقدر او نسبت به نیروهای ملی، ملی مذهبی، مجاهدین، و چپ سخت‌گیر بود نسبت به وابستگان نظام سلطنتی با تسامح برخورد می‌کرد. همین ویژگی با توجه به جو ضدسلطنتی باعث بروز مخالفت‌های زیادی با او در دادستانی انقلاب اسلامی مرکز شده بود. روح‌الله حسینیان در مورد مخالفت‌هایی که در دادستانی انقلاب با قدوسی می‌شد می‌گوید:

اتفاقاً من روزی به عنوان مسئول روابط عمومی و بررسی مطبوعات منصوب شدم که کارمندان دادستانی کل در اعتراض به مخالفت آقای قدوسی با مصادره‌ی اموال یک نفر، تحصن کرده بودند... یک بار بحث سپهبدکاتوزیان بود که از زندان با ضمانت ایشان آزاد شد و کارمندان اوین، به قول خودشان، در اعتراض به عدم قاطعیت آقای قدوسی نسبت به مصادره‌ی اموال طاغوتی‌ها و آزادی کاتوزیان دست به اعتصاب زدند.^۳

مخالفت اعضا و کارکنان دادستانی انقلاب اسلامی با قدوسی تا آن جا جدی بود که حتی

۱- روزنامه‌ی اطلاعات، سه‌شنبه ۱۸ شهریور ۱۳۵۹، ص ۲.

۲- محمد صدوقی یکی از مرتجع‌ترین امامان جمعه بود که در ۱۱ تیرماه ۱۳۶۱ طی یک عملیات انتحاری توسط رضا ابراهیم‌زاده، از هواداران مجاهدین در نماز جمعه یزد به قتل رسید. بعد از اعدام این هفت نفر، به حکم صدوقی موج مصادره اموال بهایان یزد آغاز شد. در بعضی موارد علاوه بر افراد زنده، بهایی‌هایی که سال‌ها از فوت‌شان گذشته بود را به صورت تصنعی به دادگاه احضار کرده و به جرم فراری بودن، حکم به مصادره‌ی اموال‌شان می‌دادند و در اکثر موارد علاوه بر مصادره‌ی اموال شخص محکوم (اعم از زنده یا مرده)، به مصادره‌ی اموال همسر و فرزندان آن شخص نیز می‌پرداختند.

نزدیکان وی نیز به آن اشاره می‌کنند. علی‌مبشری یکی از حکام شرع اوین در این باره می‌گوید: نه حفاظت اطلاعاتی بود و نه تصفیه‌ای و علیه آقای قدوسی سم‌پاشی می‌کردند و

شعار می‌نوشتند و گاهی هتک حرمت می‌کردند.^۱

در بهمن ۱۳۵۸ مخالفت با قدوسی در دادستانی کل انقلاب بالا گرفت و کارکنان دادستانی دست به اعتصاب و تحصن زدند و دلایل خود را چنین معرفی کردند:

- ممانعت از اجرای احکام صادره که غالباً موجب گریزگاهی برای مفسدین فراهم آورده است.

- تأثیر و نفوذ صاحبان قدرت در تصمیمات دادستانی.

- سستی و اهمال در تعقیب و مجازات ضدانقلابیون و مفسدین.

- اخراج بی‌دلیل عناصر مؤمن و انقلابی و تحکیم موقعیت عناصر فرصت‌طلب و دست‌نشانده.

- نقض احکام دادگاه و رفع مصادره‌ی اموال طاغوتیان.

هم‌چنین کارکنان در کنفرانس مطبوعاتی خود در ۲۹ بهمن می‌گویند:

... دادستان کل انقلاب از یک سپهبدکه وزیر کار کابینه‌ی ازهارى بوده است حمایت کرده‌اند و دلیل این کار خود را حفظ روحیه‌ی پرسنل ارتش قلمداد کرده‌اند. آیا حمایت ایشان... از یک سرباز بوده است؟... آیا حمایت از کاتوزیان‌ها برای تقویت روحیه‌ی پرسنل ارتش بوده است یا تضعیف روحیه‌ی ارتشی‌ها؟^۲

این‌عده که در سالن شعبه‌ی اول دادگاه انقلاب متحصن شده بودند در اطلاعیه‌ی خود می‌گویند: ما هیچ‌کدام خواستار مسائل رفاهی نبوده و نیستیم بلکه خواستار بازسازی این ارگان انقلابی در خط شخص رهبر انقلاب امام خمینی و ملت مبارز ایران هستیم. انحرافات موجود در دادستانی را در چند بند عنوان کرده‌ایم که تماماً با مدارک مستدل در اولین فرصت با حضور نماینده‌ی متحرم امام امت‌مان برای ملت مبارز ایران افشا خواهیم کرد.^۳

قدوسی در پاسخ به ادعاهای آنان در حالی که از سوی کوچوبی رئیس زندان اوین همراهی می‌شد، گفت: می‌مانم و دادستانی انقلاب را تصفیه می‌کنم.^۴ وی یک‌ماه بعد طی اطلاعیه‌ای اعلام کرد:

خواهران و برادران مبارز چون این‌جانب پنج‌شنبه ۲۳ اسفند ۱۳۵۸ در محضر مبارک امام مدظله‌العالی شرفیاب شده و استعفای خود را تقدیم داشته و فعلاً به انتظار

1- www.shahedmag.com/official/shahed/showpdf.asp?no=589004

۲- نشریه‌ی مجاهد شماره‌ی ۳۴، ۱۸ فروردین ۱۳۵۹.

۳- روزنامه‌ی اطلاعات، دوشنبه ۲۹ بهمن ۱۳۵۸، ص ۲.

۴- روزنامه‌ی اطلاعات، دوشنبه ۲۹ بهمن ۱۳۵۸، ص ۲.

عنایت خاص معظم‌له برای قبول آن هستم تقاضا دارم تا ابلاغ او امر حضرت‌شان از مراجعه به این جانب خودداری فرمایید.^۱

با توجه به وعده‌ای که برای ماندن و تصفیه‌ی دادستانی انقلاب داده بود، به نظرمی‌رسد استعفای او صوری بوده تا با تأیید دوباره خمینی به قلع و قمع نیروهای مخالف و منتقد خود بپردازد. وی سپس لاجوردی را به حفاظت اطلاعات دادستانی گمارد تا در زمینه‌ی تصفیه‌ی نیروها و... به او یاری رساند.

اسدالله جولایی معاون اداری و مالی قدوسی می‌گوید اعضای سپاه پاسداران در اوین روی قفسه‌ها و... شعار علیه قدوسی می‌نوشتند:

قبلاً نیز خبر رسیده بود که در آسایشگاه سربازان سپاه، روی قفسه‌ها شعار ضد قدوسی نوشته‌اند. من رفتم و دیدم خبر درست است و به آقای لاجوردی گفتم. ایشان با شهید بهشتی که رئیس شورای انقلاب بودند صحبت کردند. بعد ایشان جلسه‌ای را ترتیب دادند. من و آقای قدیریان نیز رفتیم و مقام معظم رهبری، نماینده‌ی امام در شورای عالی دفاع، نیز تشریف آوردند. آقای محسن رضایی نیز آمدند و من و آقای قدیریان قضیه را توضیح دادیم و گفتیم باید تدبیری اندیشه شود که البته با شهید بهشتی و مقام معظم رهبری تدبیر شده بود و آن‌ها به عنوان رئیس شورای انقلاب و نماینده‌ی امام در شورای عالی دفاع به آقای رضایی امر کردند که سپاه باید از اوین خارج شود. من و آقای قدیریان ایستاده بودیم و سپاهیان از مکانی که منبع آب است، چهارنفر، چهارنفر رژه رفتند و باز هم دیدیم به فقیه و عالم بزرگ شهید قدوسی توهین کردند و از در بیرون رفتند. مدت‌ها بود که ما خودمان پنج شش نفری اوین را اداره می‌کردیم. آقای کچویی، آقای لاجوردی، بنده و آقای قدیریان و آقای حسین همدانی و برخی دیگر از دوستان کمک می‌کردند.^۲

قدوسی در بهار ۱۳۵۹ به منظور مقابله با انتشار اخبار تحصن کارمندان دادستانی علیه وی، در یک گفتگوی مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی شرکت کرد و به اتهاماتی که متوجه او بود پاسخ داد و به منظور انحراف افکار عمومی مدعی شد که توطئه‌ای را که بر علیه دادستانی و نخست‌وزیر رادیو و تلویزیون و محاصره‌ی بیمارستان قلب و ستاد ارتش قرار بوده انجام پذیرد خنثی کرده‌اند. او به طور تلویحی با یک سناریوی نخ‌نما مجاهدین را متهم به توطئه برای کودتا کرد اما خیلی زود موضوع به دست فراموشی سپرده شد و دیگر کسی دنبال ماجرا را نگرفت. چراکه هیچ عقل سلیمی آن‌چه قدوسی ادعا می‌کرد را نمی‌پذیرفت. در به اصطلاح افشاگری قدوسی آمده بود:

ببینید اما ما دفعتاً با یک پرونده برخورد کردیم که به نحو تصادفی این پرونده دست

۱- روزنامه‌ی اطلاعات، یکشنبه ۲۶ اسفند ۱۳۵۸، ص ۱ و ۱۱.

ما آمد، این پرونده خیلی مسائل را برای ما نشان می‌دهد و در این پرونده برنامه‌هایی برای گروه خاصی ترتیب داده شده که این‌ها بایستی با چه شکل با مردم رفتار کنند... به نام خدا و بنام خلق قهرمان ایران

عملیات بزرگ، هر لحظه که بچه‌ها آمادگی و بسیج لازم را داشتند درنگ جایز نیست. رادیو و تلویزیون، نخست‌وزیری و زندان اوین باید به طور هم‌زمان با تسخیر نیروهای انقلابی مسلمان در بیاید بیمارستان مهدی رضایی نیز به منظور جلوگیری از هرگونه صدمه احتمالی به امام - البته آن‌ها نامؤدبانه تعبیر کرده‌اند و من می‌گویم امام - باید به محاصره کامل نیروهای انقلابی در آید. در لحظه‌ی شروع عملیات و واحد تسخیرکننده‌ی نخست‌وزیری مراهم همراه خودش بردارد، که یک اصطلاح رمزی است. همین امروز چطور است. ستاد ارتش نیز بوسیله‌ی نظامیان انقلابی باید تسخیر شود. این تصادفاً یک جائی پیگیری شده و به دست آمده و مطالب بسیار جالب و تکان‌دهنده‌ای دارد که ما چون مشغول پیگیری هستیم و اصولاً می‌خواهیم همه‌ی مطالب قبل از فاش شدن روشن شود، لذا از اشاعه و افشای بقیه‌ی مطالب خودداری می‌کنم.^۱

قدوسی برای مقابله با جو به وجود آمده علیه او، تعدادی پاسدار اهل «قهرود» کاشان را به اوین آورد که تبدیل به بازجویان و نگهبانان بسیار خشنی در زندان شدند. جولایی در مورد استخدام تعدادی از اهالی روستای قهرود می‌گوید:

... بعد که ما به این نتیجه رسیدیم که باید گزینش انجام شود، بچه‌های خوب و متدینی را پیدا کردیم. خدا رحمت کند آقای حسن دوست را که ایشان در گروه تحقیق قسمت اقتصادی از مبارزین بودند و با آقای حاج عباس ناطق که شاگرد ایشان بودند کار می‌کردند. خدا توفیق داد و فرزندان خوب تربیت شده روستای قهرود را به ما معرفی کردند و این عزیزان را در گزینش، کارگزینی، تدارکات و قسمت‌های حساس دادستانی به کارگماردیم و از آن‌ها برای انجام سریع کارهای مردم بهره گرفته شد.^۲ وی در زمانی که تلاش بسیاری برای جلوگیری از مصادره‌ی اموال و ابستگان نظام سلطنتی و تیره‌ی آن‌ها داشت و دائم به «فرمان عفو امام» اشاره می‌کرد در صدد کشتار فعالان سیاسی و اعمال سرکوب همه‌جانبه بود. در زندگی نامه‌ی او آمده است:

آیت‌الله قدوسی با توجه به شناختی که از مردم و رهبران سازمان منافقین داشت و شناسایی‌هایی که در باره‌ی فعالیت‌های سازمان انجام شده بود، همواره به مقامات عالی‌رتبه پیشنهاد می‌کرد که در یک اقدام قاطع و همه‌جانبه رهبران و اعضای سازمان را دستگیر کنند و سازمان را متلاشی کنند.^۳

1- www.library.tebyan.net/fa/Viewer/Text/90049/13#18

2- www.farsnews.com/printable.php?nn=13950614000881

۳- زندگینامه‌ی شهید آیت‌الله علی قدوسی، مرکز نشر اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۴، صفحه‌ی ۱۲۲.

او هم چنین در گفتگوهای مطبوعاتی قبل از ۳۰ خرداد، جهت گیری خود را نشان می داد و برنامه ریزی های صورت گرفته برای سرکوب نیروهای سیاسی اشاره می کرد. او در پاسخ این سؤال که دادستانی انقلاب اسلامی در مورد حوادث اخیر چه تصمیماتی گرفته است، گفت:

ما تصمیمات جدی در این باره گرفته ایم، مردم مرتباً این روزها به وسیله ی تلفن و نامه و با عصبانیت می گویند چرا می خواهید مملکت را در اختیار یک عده افراد خاص بگذارید با این که اکثریت قاطع مردم در مقابل این قبیل مسائل ایستاده اند؟ حتی یک کسی می گفت که آیا پدر و مادرهای این بچه های شانزده و هفده ساله به ویژه دخترها که در خیابان ها هستند، نمی خواهند خودشان را با آن مادرهایی که فرزندان شان در میدان های جنگ کشته می شوند و با کمال اشتیاق علاقمندند که فرزند دیگری داشته باشند و بفرستند به جبهه، مقایسه کنند؟ آیا دولت قصد ندارد در این باره تصمیم جدی بگیرد؟ که ما در جواب گفتیم طبق همان اطلاعی که ده ماده ای خیلی جدی و قاطع مسئله را تعقیب می کنیم، منتهی ما می خواستیم قبلاً تمام حجت ها تمام شده باشد که بعداً گروهک ها نگویند آزادی در این مملکت نیست! حسینیان در مورد رویکرد قدوسی به مسئله ی بنی صدر می گوید:

وقتی جریان بنی صدر پیش آمد، چندتا از دوستان هم بودند که ایشان فرمودند: من تصمیم دارم یک شب بنی صدر را دستگیر کنم و اعدامش کنم و صبح اول وقت هم در رادیو اعلام کنم که بله من دیشب بنی صدر را دستگیر و اعدام کردم و اکنون هم در مقابل امام، انقلاب و شورای انقلاب خاضع هستم. هر تصمیمی که در مورد من می خواهند، بگیرند. ایشان معتقد بودند که بنی صدر با کارهایش دارد اساس نظام را به هم می زند و بنابراین باید اعدام شود.^۲

قدوسی بلافاصله پس از اعلام عدم کفایت سیاسی بنی صدر و برکناری او از ریاست جمهوری توسط خمینی، حکم دستگیری وی را صادر کرد و اعلام نمود:

بنی صدر در رابطه با مسائل متعددی از جمله تحریک گروه ها و مقاومت و ایستادگی در برابر نهادهای قانونی و نظام جمهوری اسلامی و تشویق زندانیان به اعتصاب غذا، تحت تعقیب قانونی است و برخلاف ادعای واهی خود به مقاومت و ایستادگی برای فرار از کیفر متواری است... از همه ی ملت قهرمان تقاضا می شود که هر جا ایشان را ببابند، دستگیر و به کمیته ها و یا مراکز سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تحویل دهند. وی سپس به تهدید مردم پرداخته و اعلام کرد:

۱- پناه دادن به ایشان و همکاری برای هرگونه فعالیت تحریک آمیز جرم محسوب

شده و عامل به عنوان شریک جرم ایشان مورد تعقیب قرار می‌گیرند.

۲- کمک به خروج نامبرده از مرزهای زمینی یا هوایی یا دریایی از هرکس و هر مقام،

موجب تعقیب و پیگرد شدید قانونی است.^۱

او از همان ابتدا در صدد خاموش کردن صدای مخالفان بود. به همین دلیل نه تنها نشریات گروه‌های سیاسی را ممنوع اعلام کرد بلکه عده‌ای از صاحبان چاپخانه‌ها که اقدام به چاپ نشریات غیرقانونی کرده بودند نیز توسط دادستانی کل انقلاب دستگیر و چاپخانه آن‌ها مهر و موم شد. قدوسی هم‌چنین با انتشار اطلاعیه‌ای اخطار داد اگر موارد مشابهی مشاهده شود. شدیداً تحت تعقیب قانونی قرار خواهند گرفت.^۲ وی دوباره در پاییز ۱۳۵۹ به تهدید نشریات پرداخت و گفت:

هرکدام از این مجلات و این احزاب، از آن مسیر صحیح مبارزات مردم که شکی ندارد مبارزات مردم، یک مبارزات اسلامی است و به خاطر اسلام و به خاطر رسیدن به آن حقایق و معارف اسلام بوده است، هرکدام از این‌ها بنا باشد از آن مسیر

منحرف بشوند، به فرمان امام قطعاً با شدت عمل مواجه خواهند شد!^۳

قدوسی در ۲۰ تیرماه ۱۳۶۰ شرایط را مغتنم شمرده و اطلاعیه تهدیدآمیز دیگری صادر کرد. او در این اطلاعیه در مورد کلیه‌ی گروه‌هایی که نام‌شان در «اطلاعیه‌ی ده ماده‌ای دادستانی و اطلاعیه‌ی شماره‌ی ۲» آمده بود، اعلام می‌کند که:

گروه‌های فوق‌الذکر محارب، مفسد و باغی شناخته شده و با اعضا و هواداران آن‌ها که این شرایط را داشته باشند طبق حکم قرآن کریم عمل خواهد شد:

۱- کلیه اعضا و هواداران فعال

۲- کسانی که در رابطه با گروه‌های مذکور مستقیم یا غیرمستقیم دست به ایجاد بلوا و آشوب زده و با ارباب سبب به هم زدن آرامش و نظم عمومی شوند.

۳- کسانی تظاهرات مسلحانه تدارک دیده‌ویا مسلحانه در چنین تظاهراتی شرکت کنند.

۴- کسانی که برای گروه‌های مذکور اسلحه و مهمات جنگی مخفی نمایند.

۵- کسانی که منزل پول و سایر امکانات در اختیار گروه‌های مذکور قرار دهند.

و در خاتمه اطلاعیه آمده است:

با توجه به شرایط جنگی و اوضاع داخلی، هرگونه تظاهرات غیرمجاز، اعتصاب، خرم سوزی، تحصن، پخش اعلامیه و نشریات ممنوعه عمل ضدانقلابی محسوب شده عاملین و آمرین تحت پیگرد قرار خواهند گرفت و به اشد مجازات خواهند رسید.^۴

۱- اطلاعات دوشنبه ۱ تیرماه ۱۳۶۰.

۲- بامداد، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۹، صفحه ۱۲

۳- <http://library.tebyan.net/fa/Viewer/Text/90049/13#1>

۴- روزنامه‌ی اطلاعات یک‌شنبه ۲۱ تیرماه ۱۳۶۰

رابطه‌ی قدوسی با حزب توده

قدوسی حزب توده را جز مخالفان محسوب نمی‌کرد و به همکاری با آن‌ها حتی در حد دستگیری و بازجویی از متهمان توسط این حزب نیز می‌پرداخت. مهدی پرتوی مسئول شبکه‌ی مخفی این حزب می‌گوید:

اواخر مرداد سال ۵۹ در یکی از جلسات هفتگی باکیانوری، خدایی و هاتفی، کیانوری به من گفت یک مأموریت برای تو دارم. گفت یکی از افراد ساواکی متعلق به جریان ضدانقلاب هست که این‌ها می‌خواهند در نماز جمعه بمب‌گذاری کنند. حُب قبلاً هم حزب به این قبیل جریان‌ات تفوذ می‌کرد و به دادستانی خبر می‌داد، مثل جریان قطب‌زاده. کیانوری در این جلسه گفت من با آقای قدوسی که در آن زمان دادستان انقلاب تهران بود صحبت کردم و به او گفتم ما این افراد را پیدا می‌کنیم و به شما می‌دهیم منتها چون شما درست بازجویی نمی‌کنید سرنخ‌شان گم می‌شود و بقیه‌ی افراد آن‌ها دوباره شروع به سازماندهی و فعالیت می‌کنند. آن‌ها (قدوسی) گفتند مقدرات ما همین است چون ما نمی‌توانیم شکنجه‌کنیم و شکنجه از نظر قانون اسلام ممنوع است. کیانوری به قدوسی می‌گوید این مورد را تحویل ما دهید تا ما برای شما اطلاعات بگیریم. در این مورد خاص آقای قدوسی مخالفت نمی‌کند. سازمان هم این وظیفه را به گردن تشکیلات مخفی انداخت. ... زیرزمین منزل یکی از دانشجویان پزشکی که خودش و همسرش عضو حزب بودند را در نظر گرفتیم که دیوارهای آکوستیک داشت. از آن طرف هم به تیم تعقیب و مراقبت خبر دادیم بروند روبروی خانه آن فرد که تا صبح فرار نکنند. یک نفر را هم همراه ما کردند که کاراته کار بود و گفتند وقتی ضربه می‌زند، جایش نمی‌ماند. قرار بود او مسئول بازجویی باشد. ...

داستان عجیب و غریبی است. کیانوری با من در خیابان قرار گذاشته بود در حالی که در ماشین دادستانی به همراه یکی از معاونین دادستان نشسته بود. مثلاً من مسئول تشکیلات مخفی بودم... به هر حال ما با دو نفر از بچه‌های عضو تشکیلات و سه نفر از پاسداران دادستانی به خانه آن متهم رفتیم و او را دستگیر کردیم!

چگونگی اداره‌ی دستگاه قضایی

آیت‌الله منتظری در مورد دستگاه قضایی که قدوسی اداره می‌کرد و نحوه‌ی صدور حکم توسط حکام شرعی که غالباً نزدیکان قدوسی بودند می‌گوید:

بعد از مدتی مرحوم آقای قدوسی را به عنوان دادستان انقلاب معین فرمودند، ایشان هم رفته بود بعضی از مسائل را به صورت کلی از امام پرسیده بود، یک نمونه از آن‌ها من دیدم یازده مسئله بود در ارتباط با بعضی از جرم‌های قضایی که حکم فلان

جرم چیست و امام به طور کلی به آن جواب داده بودند و بعد آقای قدوسی همان صفحه کاغذ را کپی گرفته بود و به دست قضات داده بودند که طبق آن عمل کنند، این پرسش و پاسخ‌ها خیلی کلی و متشابه بود، هر قاضی طبق برداشت و نظر خود به یک شکل حکم می‌کرد، قضات بسیار بی‌تجربه بودند، مثلاً یک پرونده را پیش من آوردند که قاضی! زیر آن نوشته بود «بسم‌الله الرحمن الرحیم، اعدام» حالا برای چی اعدام! چه کسی اعدام؟! این که علت و دلیل حکم را بنویسد به جای خود، حتی اسم متهم را ننوشته بود، فقط خودش زیر آن امضا کرده بود، خوب با این حکم می‌شود هر کس را گرفت اعدام کرد! خلاصه وضع قضایی به این شکل بود، افراد را تند تند می‌گرفتند و هر کسی را که می‌گرفتند بعضی افراد و جریان‌ها تظاهرات و سرو صدا می‌کردند که اعدام باید گردد! آقای حاج سیدجعفر کریمی به من می‌گفت من یک پرونده را دیدم که یک قاضی به او شش ماه زندان داده بود و پرونده مشابه آن را دیدم که قاضی دیگر آن را به اعدام محکوم کرده بود، ناهماهنگی تا این حد بود! آیت‌الله سیدابوالفضل موسوی‌زنجانی، مجتهد بزرگ تهران طی اعلامیه‌ای که در ۱۲ شهریور سال ۱۳۵۹ منتشر شد ضمن حمله‌ی شدید به رژیم تازه تأسیس، در مورد قدوسی و حکام شرعی که بر جان و مال مردم حاکم کرده بود نوشت:

عده‌ای از فیضیه‌نشینان را که بیش ترشان فاقد علم و تقوا بوده و شایستگی قضاوت نداشتند، به نام حاکم شرع و یکی دیگر از ندانم‌کاران را به نام دادستان انقلاب بر جان و مال و ناموس مردم مسلط نمودند. در میان این حکام شرع کم نبودند افراد عقده‌ای که حس انتقام‌جویی را تا مرز سادیسم می‌رساندند، در صورتی یکی از شرایط صلاحیت قاضی این است که نسبت به هیچ کدام از طرف دعوی سابقه‌ی خصومت و پیش داوری نداشته باشد. متهمان را عجلولانه بی‌آن که فرصت کافی دفاع و انتخاب وکیل مدافع به آنان داده و یا تقاضای تجدیدنظر پذیرفته شود، برخلاف ما انزل‌الله به مجازات‌های دلخواه محکوم نمودند.^۲

وی هم چنین اضافه کرد:

مکرراً در روزنامه‌ها خواندیم که چند نفر زن را به تهمت قیادت که در صورت ثبوت شرعی مجازاتش هفتاد و پنج ضربه تازیانه است، به جوخه‌ی اعدام سپردند. آقایان قضات! اگر در روز جزا در محکمه‌ی عدل الهی زنانی که بدین تهمت اعدام شدند، به دادخواهی برخاسته و بگویند: «خدایا! به فرض این که ما به جرم انتسابی مرتکب شده بودیم، به قانون اسلام مجازات ما را هفتاد و پنج ضربه معین کرده بودی، از این

حکام و دادستانان بپرس ما را به چه مجوزی اعدام کردند؟» چه جوابی خواهید داد؟ مسلماً هیچ! خون یکی از این زنان برای محکومیت همهی شما از قاضی و دادستان و آنان که شما قاضیان جور را برگردده مردم سوار کرده اند کافی است، و دامنگیر همه تان خواهد بود.^۱

نگاه قدوسی به مسئله‌ی شکنجه و اعدام

قدوسی در بهار ۱۳۵۹ در حالی که کشور دومین «بهار آزادی» را طی نکرده بود، مانند آب خوردن حکم اعدام صادر می کرد. او بر اساس شنیده هایش یکی از وحشیانه ترین احکام را صادر کرد:

از قرار مسموع عوامل فریب خورده و ایادی امپریالیسم که از همه جا دست خود را کوتاه و شکست ضدانقلاب را قطعی دیده اند، تلاش گسترده ای را برای آتش زدن خرمن ها شروع نموده اند، لذا بدین وسیله به تمام دادگاه های انقلاب ابلاغ می شود با لزوم دقت و پیگیری برای شناخت عوامل این توطئه، چون این گونه افراد از مصداق مفسد می باشند اجراء حکم محکومین به اعدام در این مورد نیازی به تأیید مرکز و ارسال پرونده به تهران ندارد، و دادستان ها موظفند احکام شرعی ای دادگاه ها را بلافاصله اجرا و به اطلاع همگان برسانند.^۲

در آذرماه ۱۳۵۹ زمزمه ی شکنجه در زندان ها بالا گرفت. ابتدا شورای سرپرستی زندان ها به صحنه فرستاده شد. اعضای این شورا در مصاحبه ی مطبوعاتی اعلام کردند:

در مورد قاچاقچیان مواد مخدر دادگاه ویژه و آن قاطعیتی که حجت الاسلام خلیجی در کارهای شان دارند این قاچاقچیان حاضر نیستند که به سادگی دست از کارشان بکشند قطعاً بایستی خشونت اعمال بشود این را نمی شود اسمش را شکنجه بگذاریم. این ها را بایستی با قاطعیت عمل کنیم و اگر کسانی پیدا می شوند و اسم این را شکنجه بگذارند فکر می کنم با تجاهل می کنند یا در این زمینه کم لطفی می کنند. اصولاً این مأمورین و مسئولین زندان هستند که مظلوم واقع می شوند و به لحاظ روحی شکنجه می بینند نه زندانیان... کسی نمی تواند تنبیهات داخلی را شکنجه تلقی بکند.^۳ در بهمن ۱۳۵۹ وقتی که اخبار مربوط به اعمال شکنجه در زندان ها به بحث روز کشور تبدیل شده بود، وی در پاسخ به سؤالی در مورد شکنجه گفت:

مسئله ی شکنجه به دو معناست یکی به معنایی است که سرو صدای زیادی نیز داشته و در این رابطه عکس هایی را نیز منتشر کرده اند که از آن نیز بدست خود من رسیده

است، مسئله‌ی حد شرعی در اسلام است... این یک مسئله‌ی طبیعی است که اگر بدن انسان هشتاد تازیانہ بخورد حتی اگر این تازیانہ‌ها سبک باشد آثاری از زخم و ضربه در بدن مشاهده می‌شود پس اگر شکنجه به این معنا است بله وجود دارد ولی معنای دوم شکنجه که مورد نظر ما بوده است از طرف کمیته صلیب سرخ بین‌المللی اعلام خواهد شد ولی همان قدر می‌توانم بگویم که شکنجه در اصطلاح مسائل سیاسی حتی یک مورد نیز دیده نشده است.^۱

داستان سرایی در مورد انفجار دادستانی انقلاب

قدوسی پس از سی خرداد نه تنها به شدت عمل معتقد بود بلکه به توجیه نیروهای تحت امرش نیز می‌پرداخت. روح‌الله حسینیان در این مورد می‌گوید:

بعد از شروع فاز نظامی، در سپاه پاسداران برای رؤسای دادگاه و دادسراهای انقلاب، سمیناری را ترتیب دادند و ایشان سخنرانی و تأکید کردند که این‌ها محارب هستند و باید به عنوان محارب با آن‌ها برخورد کنیم. ایشان در برابر هر اقدامی که خطر براندازی نظام را در برداشت، شدت عمل به خرج می‌دادند.^۲

در ۱۴ شهریور ۱۳۶۰ قدوسی که نقش مهمی در اعدام‌های پس از ۳۰ خرداد داشت توسط بمبی که از سوی مجاهدین تهیه شده بود به قتل رسید. محمد فخارزاده کرمانی یکی از هواداران نفوذی مجاهدین که از کارمندان دادستانی انقلاب اسلامی بود زیر اتاق وی بمبی تعبیه نموده و از دادستانی خارج می‌شود. انفجار بمب دیوار پشت سر قدوسی را خراب کرده و او از اتاقش در طبقه دوم، به کف حیاط پرتاب می‌شود و در اثر ضربه خونریزی مغزی کشته می‌شود.

اسدالله جولایی معاون مالی قدوسی می‌گوید:

انتخاب افراد مهم بود که کلاهی ملعون آن طور رخنه کرده بود و بعد منافقی که روبروی اتاق آقای قدوسی بود. صبح چهارشنبه آخر عمر بابرکت ظاهری ایشان بود که با آقای لاجوردی خدمت‌شان رفتیم تا گزارش کارها را بدهیم. آقای لاجوردی از عزیزی که در آن‌جا بودند پرسیدند که اگر از این فرد چیزی می‌دانید بگویید که همین الان از این‌جا ببریمش. آن فرد گفت: چشم خدمت‌تان می‌گویم، ولی این کار انجام نشد و جمعه این منافق مواد منفجره را گذاشت زیر میز آقای قدوسی.^۳

مسئولان قضایی و امنیتی رژیم می‌کوشند با دروغ‌پردازی به گونه‌ای جلوه دهند که گویا قدوسی

1-<http://library.tebyan.net/fa/Viewer/Text/90049/13#7>

2-www.parsine.com/fa/news/47318

3-www.farsnews.com/printable.php?nn=13950614000881

از نقش دو گانه‌ی فخارزاده‌باخبر بود اما به خاطر رأفت اسلامی اقدامی علیه او انجام نمی‌داد. روح‌الله حسینیان در این مورد می‌گوید:

کسی که آقای قدوسی را ترور کرد، جداً متهم بود که وابسته به سازمان هست. یادم هست که حدود یک هفته یا ده روز قبل از شهادت ایشان خدمت‌شان رسیدم و گفتم: آقای قدوسی! ما احتمال قوی می‌دهیم که آقای فخار از منافقین است و باید اخراجش کنید. آقای قدوسی فرمودند: شما در مورد این موضوع مطمئن هستید؟ گفتم: مطمئن که نیستیم، ولی از شواهد و قرائن بر می‌آید که باید دستگیر و تهدید شود تا بالاخره معلوم شود که وابسته هست یا نیست. ایشان فرمودند: آقای حسینیان! آقای فخار تازه از دواج کرده. کاری را که به صحت آن یقین نداریم، نباید انجام بدهیم! احمد قدیریان معاون اجرایی قدوسی داستان دیگری سرهم می‌کند و می‌گوید:

شهادت شهید قدوسی بسیار عجیب بود. آقای قدوسی به آقای فخار مشکوک شده بود. بعداً دیدیم که با مسعود رجوی عکس داشت. فخار در دادستانی نفوذ کرده بود. آقای قدوسی چندین بار به مسئولین پرسنلی تذکر داده بود که مراقب او باشید. من نسبت به این شخص مشکوکم. روز سه‌شنبه یا چهارشنبه صحبت شده بود که آقای فخار به‌گزینش برود تا با او صحبت کنند. ایشان به آن قسمت آمده بود و با او صحبت کردند و یک برگه‌ی تسویه‌ی حساب به او داده بودند و قرار نبود از شنبه، یک‌شنبه بیاید. ایشان پنج‌شنبه و جمعه وارد دادستانی شد و زیر میز شهید بزرگوار آقای قدوسی، به سقف مواد را کار گذاشتند. آن‌ها به محض این که آقای قدوسی وارد دادستانی شد و پشت میز قرار گرفت مواد را از بیرون هدایت کردند و انفجار رخ داد. دیوار خراب شد و آقای قدوسی از دیوار به پایین پرت شد. کنار آقای قدوسی هم تعدادی از دوستان و برادران مجروح شدند.^۲

آخوندها ۱۴۰۰ سال است که همین دروغ‌ها را در داستان ضربت خوردن علی ابن‌طالب از ابن‌ملجم مرادی تکرار می‌کنند. آن‌ها ادعا می‌کنند که امام اول شیعیان هنگام ورود به مسجد با آن که می‌دانست ابن‌ملجم قصد کشتن وی را دارد او را از خواب بیدار کرد تا مأموریتش را انجام دهد!



سید عبدالکریم موسوی اردبیلی

میرکریم موسوی کریمی معروف به سید عبدالکریم موسوی اردبیلی ۸ بهمن ۱۳۰۴ در اردبیل در خانواده‌ای روحانی به دنیا آمد. وی تحصیلات خود را در مکتب‌خانه آغاز کرد و بین سال‌های ۱۳۱۹ تا ۱۳۳۹ در شهرهای اردبیل، قم و نجف به تحصیل حوزوی پرداخت و در سال ۱۳۴۷ به تهران عزیمت کرد و پیش‌نماز مسجد امیر در خیابان امیرآباد شد. وی دارای ده فرزند شامل شش پسر و چهار دختر بود.

موسوی اردبیلی در طول دوران زندگی‌اش تا مقطع انقلاب ضدسلطنتی، مطلقاً فعالیت سیاسی نداشت و یکی از زمینه‌هایی که در آن فعال بود ردیه‌نویسی بر آثار بهائیت بود. کتاب «جمال ابهی» یکی از آثار موسوی اردبیلی است که در پاسخ به اظهارات بهائیان نوشته شده است. پسرش ادعا می‌کند پیش‌نمازی مسجد امیرالمؤمنین را به این دلیل انتخاب کرد که در محله‌ی امیرآباد، بهائیان ساکن بودند.

موسوی اردبیلی با این سابقه و در حالی که در عمرش حتی یک‌روز نیز بازداشت نشده بود و در هیچ‌کجا نامی از وی در میان نبود، در میان تعجب فعالان سیاسی در جریان انقلاب به عنوان یکی از اعضای شاخص «روحانیت مبارز» از سوی خمینی به عضویت شورای انقلاب در آمد و همراه با مهندس بازرگان مأمور مذاکره با سولیان سفیر آمریکا در ایران شد. این در حالی بود که خمینی حاضر نشده بود آیت‌الله طالقانی را عضو شورای انقلاب کند و مهندس بازرگان و دکتر سحابی نیز موضوع تشکیل شورای انقلاب را با او در میان نگذاشته بودند. خمینی وقتی فهمید آیت‌الله طالقانی در

صدد تشکیل شورای انقلاب است، وی را نیز به عضویت شورای انقلاب درآورد تا مانع ابتکار مستقل وی شود. موسوی اردبیلی پس از انقلاب از طریق ازدواج فرزنداناش با حلقه‌ی قدرت و روحانیت، کوشید پیوندهای خانوادگی‌اش را تحکیم بخشد. سیدعلی اردبیلی یکی از فرزندان وی، داماد سیدجواد شهرستانی داماد و نماینده‌ی آیت‌الله سیستانی در ایران است و از این طریق موسوی اردبیلی با خاندان خمینی، خوبی و سیدمحمد روحانی وصلت کرد چراکه نوه‌های آنان نیز دامادهای شهرستانی هستند. موسوی اردبیلی پس از پیروزی انقلاب به همراه بهشتی و رفسنجانی و خامنه‌ای و باهنر در اسفندماه ۱۳۵۷ به منظور قبضه‌ی قدرت حزب جمهوری اسلامی را بنیان گذاشتند. از دیگر مشاغل و مسئولیت‌های او پس از انقلاب می‌توان به عضویت در مجلس خبرگان قانون اساسی، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری، دادستانی کل کشور، ریاست دیوان عالی کشور و ریاست شورای عالی قضایی، عضویت در شورای بازنگری قانون اساسی و مسئولیت اجرای فرمان هشت ماده‌ای خمینی در سال ۱۳۶۱ اشاره کرد.

حضور در بالاترین سطح قوه‌ی قضاییه

موسوی اردبیلی در اسفند ۱۳۵۸ در حالی که هنوز شورای نگهبان تشکیل نشده بود و او یکی از بنیانگذاران حزب جمهوری اسلامی به شمار می‌رفت، به حکم خمینی دادستان کل کشور شد تا زمینه‌ی تسلط تام و تمام روحانیت بر مقدرات کشور را فراهم کند. پورفسور محمود آخوندی یکی از حقوقدانان برجسته‌ی کشور در مورد چگونگی حضور موسوی اردبیلی در دادگستری پس از انتصاب از سوی خمینی می‌گوید:

شادروان فتح‌الله بنی‌صدر دادیار و مأمور خدمت در اداره‌ی حقوقی دادگستری بود. دفترکار او درست مقابل دفترکار من قرار داشت. به این اعتبار هر روز او را می‌دیدم. همکار بسیار خوب و ارزنده‌ای به شمار می‌رفت. چهره‌ی بسیار اندیشمندانه‌ای داشت. خیلی باذوق و مطلع بود. در انشای متون حقوقی هم‌تا نداشت. به جرأت می‌توانم بگویم که در بین کسانی که از چهل سال گذشته به این طرف در دادگستری خدمت قضایی کرده‌اند و من افتخار آشنایی با آنان را دارم، کم‌مانند بود و کسی را به درایت و هوشمندی و خردمندی ایشان ندیدم.

من و بنی‌صدر (برادر ابوالحسن بنی‌صدر) علاوه بر همکاری اداری، با هم دوستی صمیمانه‌ای هم داشتیم. به این اعتبار روزی به من تلفن زدند و خبر دادند که دو نفر از آقایان روحانی؛ یکی شادروان آیت‌الله بهشتی و دیگری آیت‌الله موسوی اردبیلی، اولی به سمت ریاست دیوان عالی کشور و دومی به سمت دادستانی کل کشور منصوب شده‌اند و به سوی دادگستری حرکت می‌کنند. آن‌گاه به من سفارش کردند تا جریان را به اطلاع آقای فتح‌الله بنی‌صدر برسانم تا میز دادستانی کل کشور را ترک کنند و

به خانه‌ی خود برگردند. مبدا از سوی کسی یا کسانی با بی‌احترامی روبرو شوند. با شتاب تمام، خودم را به دفتر آقای بنی صدر رساندم. برایم خیلی سخت بود که این خبر را که برای آقای بنی صدر ناخوشایند بود، به ایشان برسانم، ولی چاره‌ای نداشتم. بالاخره به طریقی جریان را گفتم. ایشان پس از شنیدن خبر با ناباوری خاص و در حالی که تعجب از نگاه‌شان موج می‌زد خبر را تکذیب کردند و اعلام داشتند چنین چیزی امکان‌پذیر نیست؛ زیرا هنوز شورای نگهبان قانون‌اساسی تشکیل نشده است. اگر چنین جریانی وجود داشت بی‌تردید برادرم ابوالحسن آن را به من اطلاع می‌داد تا غافلگیر نشوم. آن‌گاه اضافه کرده که امکان ندارد که رئیس‌جمهور از چنین جریان مهمی بی‌خبر باشند. سپس کمی در فکر فرو رفتم. من بازگشتم زیرا وظیفه‌ام را انجام داده بودم. ساعتی بعد که در دفترم مشغول بودم شنیدم الله‌اکبرگویان او را با صندلی‌اش از دفتر دادستانی بیرون می‌کشند.^۱

موسوی‌اردبیلی و بهشتی در حالی رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور شدند که به تصدیق موسوی‌اردبیلی بر اساس قوانین موجود مقامات دادگستری نباید داخل احزاب و گروه‌های سیاسی می‌بودند. و او خود اذعان داشت که ما در نظر داریم اصل مسئله را تجدیدنظر بکنیم^۲ و به این ترتیب انتخاب این دو نفر از اساس غیرقانونی بود و آن‌ها می‌کوشیدند به آن جنبه‌ی قانونی بیخشنده. او به عنوان دادستان کل کشور از همان ابتدا در امری دخالت می‌کرد که مطلقاً ارتباطی با وی نداشت و به منظور محدود کردن بنی صدر و کاستن از اختیارات او صورت می‌گرفت. در آبان ۱۳۵۹ طی حکمی عبدالله نوری و علی‌اکبر محتشمی را به سرپرستی صدا و سیمای جمهوری اسلامی انتخاب کرد که باعث بروز مخالفت‌های بسیاری در جامعه شد.^۳

جان به در بردن از طرح ترور

روز دوم دی‌ماه ۱۳۵۹ یک بمب قوی که زیر پل تقاطع خیابان‌های ۱۶ آذر و پروفیسور براون کار گذاشته شده بود در ساعت هفت و پانزده دقیقه صبح منفجر شد و بر اثر انفجار شدید این بمب چندین مغازه و فروشگاه در آن حوالی دچار خسارت گردیدند. بمب توسط گروه فرقان و به منظور ترور موسوی‌اردبیلی کار گذاشته شده بود. اعضای گروه فرقان پس از نصب بمب در زیر پل دو رشته سیم به طول پنجاه/شصت متر از محل بمب‌گذاری به سمت دیگر خیابان کشیده و با اتصال این دو رشته سیم بمب مزبور را منفجر کردند. اتوموبیل موسوی‌اردبیلی چند متر مانده به محل انفجار توقف کوتاهی کرده

۱- خاطرات محمود آخوندی صفحه ۱۸۶

۲- روزنامه‌ی اطلاعات، چهارشنبه ۶ فروردین ۱۳۵۹ ص ۹.

۳- روزنامه‌ی اطلاعات، دوشنبه ۱۹ آبان ۱۳۵۹ ص ۲.

و در همین اثنا بمب منفجر شده بود. افرادی که بمب مزبور را کار گذاشته بودند در ۶ تیرماه ۱۳۶۰ بمبی را در یک ضبط صوت کار گذاشته و تلاش کردند خامنه‌ای را به قتل برسانند.

حمایت از چماق‌داران

در سال‌های ۵۹ و ۶۰ با تشدید فعالیت چماق‌داران که تحت عنوان «امت حزب‌الله» و با هدایت دادستانی انقلاب اسلامی، حزب جمهوری اسلامی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، کمیته انقلاب اسلامی و سپاه پاسداران صورت می‌گرفت هر هفته صدها حمله به مخالفان صورت می‌گرفت و ده‌ها دختر و پسر جوان در کوچه و خیابان به قتل رسیدند با این حال حتی یک نفر دستگیر و محاکمه نگردید.

موسوی اردبیلی به همراه بهشتی و حزب جمهوری اسلامی در غانله‌ی ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ که طی آن چماق‌داران حزب جمهوری اسلامی در معیت پاسداران کمیته و سپاه پاسداران به سخنرانی رئیس جمهوری در دانشگاه تهران حمله کردند چنان‌چه انتظار می‌رفت جانب چماق‌داران و اجامر و اوپاش وابسته به حزب جمهوری اسلامی را گرفت و به زعم خود پرونده‌ی قطوری علیه بنی صدر تهیه کرد که تنها پس از تعلل نیروهای انتظامی در برخورد با چماق‌داران دستور داده بود مهاجمین را دستگیر و تحویل دستگاه‌های ذیربط بدهند. موسوی اردبیلی سال بعد در روز ۱۷ اسفند ۱۳۶۰ و در مقام رئیس دیوان عالی وقت کشور در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی به ماجرای ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ اشاره کرده و در اظهار نظری غیرحقوقی که نشان‌دهنده‌ی عدم آگاهی او از ابتدایی‌ترین موازین حقوقی و قضایی بود گفت:

موضوع در قوه‌ی قضاییه بررسی شد و برای رئیس جمهور پرونده‌ی جنایی تشکیل گردید، حکم رئیس جمهور وقت به خاطر اقدام علیه نظام اعدام بود...^۲
فرزند موسوی اردبیلی یکی از کسانی بود که هنگام حمله به سخنرانی بنی صدر توسط مردم دستگیر شد. اما پدر به جای رسیدگی حقوقی به پرونده، به دفاع از فرزند پرداخت و یک هفته بعد در گفتگو با روزنامه‌ی جمهوری اسلامی ارگان حزب جمهوری اسلامی گفت:

دستگیری یک فرد در جریان ۱۴ اسفند دلیل چماق‌دار بودن او نیست در این روزها اول عکس پسر مرا انداخته بودند ولی اسمش را ننوشته بودند بعد کسی به من نشان داد گفتم شاید او هم بوده بعد از او پرسیدم گفت بله من ایستاده بودم یک نفر از این مجاهدین هم کوچه مرا دید و رفت و گفت: پسر موسوی اردبیلی این جا است و آمدند و ریختند به سر من و مرا کتک زدند و بعد هم بردند همان جایی که می‌بردند افراد را تحویل دادند یکی از افراد دفتر آقای بنی صدر مرا شناخت و سوار ماشینش

۱- روزنامه‌ی اطلاعات، چهارشنبه سوم دی‌ماه ۱۳۵۹، ص ۱۲.

کرد و مرا به خانه آورد.^۱

نکته‌ی حائز اهمیت در داستانی که موسوی اردبیلی سرهم کرده این است که پسر وی با این که مورد ظلم و تعدی قرار گرفته اما گزارش آن را به پدرش که دادستان کل کشور است نمی‌دهد تا پدر با دیدن عکس وی در مورد موضوع سؤال کند! از همه مهم‌تر همه‌ی اشخاص مجهول‌الهویه هستند.

موسوی اردبیلی در مقام دادستان کل مسئول رسیدگی و تشکیل پرونده برای غائله ۱۴ اسفند شد. نتیجه‌ی «تحقیقات» وی در یک‌هزار صفحه منتشر شد. در گزارش مزبور وی علناً از چماق‌داران تجلیل به عمل آورد و از حمله به دفتر بنی‌صدر و دفاتر همکاری مردم با رئیس‌جمهور در سراسر کشور استقبال کرد.

کودتای علیه بنی‌صدر و اشاعه‌ی سرکوب و کشتار

موسوی اردبیلی یکی از مسئولان کودتا علیه بنی‌صدر اولین رئیس‌جمهوری اسلامی و فجاجی به بار آمده بعد از آن بود. وی در گزارش رسمی خود تلویحاً آن را تأیید کرد و گفت:

حکم امام (عزل کردن بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا) کافی بود که بنی‌صدر را به اختفای کامل ببرد و از لحظه و انتشار حکم عملاً بنی‌صدر از کلیه‌ی اقتدار خویش منعزل گردید و محل سکونت و محل کار وی به تصرف سپاه و کمته در آمد.^۲

وی در مقام دادستان کل کشور و عضو شورای عالی قضایی در اعدام‌های بی‌رویه و دسته‌جمعی پس از ۳۰ خرداد ۶۰ مسئولیت مستقیم داشت. پس از قتل بهشتی در ۷ تیرماه ۱۳۶۰ او با حکم خمینی به ریاست شورای عالی قضایی و دیوان عالی کشور رسید و مسئولیتی مضاعف در سرکوب و کشتار دهه‌ی ۶۰ یافت و به عنوان مسئول ارشد نظام در کلیه‌ی جلسات سران نظام و تصمیم‌گیری‌های دهه‌ی سیاه ۶۰ شرکت داشت.

موسوی اردبیلی مانند همه‌ی مسئولان نظام تنها زبانی که به کار می‌بردند زور بود و تهدید. وی در سمینار ائمه‌جمعه و روحانیون استان آذربایجان شرقی که در شهرستان اردبیل برگزار شد با اخطار به کسانی که در مقابل انقلاب کارشکنی می‌کنند گفت: با این افراد به عنوان محارب رفتار خواهد شد.^۳

وی به عنوان رئیس دستگاه قضایی کشور وظیفه‌ی تدوین قوانین کیفری، جزایی و حقوقی دادگستری و انطباق آن‌ها با موازین شرع و فقه اسلامی را داشت و سیستم قضایی مبتنی بر شریعت و فقه را پایه‌گذاری کرد که بیش از سه دهه آثار و خامت بار آن گریبانگیر مردم ایران

۱- جمهوری اسلامی، ۲۳ اسفند ۱۳۵۹، صفحه ۹.

۲- عائله چهاردهم اسفند ۱۳۵۹ زیر نظر سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی رئیس شورای عالی قضایی، تهران، انتشارات نجات، چاپ دوم، ۱۳۶۴، ص ۶۸۶

۳- روزنامه‌ی اطلاعات ۲۵ خرداد ۱۳۶۱.

است. در دوران هشت ساله‌ی هدایت شورای عالی قضایی و دیوان عالی کشور و دوران یک ساله مسئولیت دادستانی کل کشور، حتی یک بار نشده که موسوی اردبیلی نسبت به جنایات صورت گرفته در زندان‌ها اعتراض مشخصی بکند. آیت الله منتظری در ۵ مهرماه ۱۳۶۰ با نگرارش نامه‌ای به خمینی نسبت به اعمال او و شورای عالی قضایی اعتراض کرد.

محضر مبارک آیت الله العظمی امام خمینی مدظله العالی

پس از سلام، با این که مدتی است موفق به زیارت حضرت تعالی نشده‌ام و تصمیم داشتم برای امور جاریه کشور که طبعاً هر کدام مسئولی دارد مزاحم اوقات شریف نشوم، ولی بر حسب احساس و وظیفه شرعی لازم دانستم به نحو اجمال خاطر حضرت تعالی را به جریاناتی که در مهم‌ترین ارگان‌های ضامن بقاء انقلاب و کشور می‌گذرد جلب کنم:

۱- ضعف شورای عالی قضایی و بالنتیجه دادگاه‌های انقلاب به حدی است که افراد صادق و متعهدی که خود در متن آن‌ها هستند می‌گویند اوضاع جاری زندان اوین و بسیاری از زندان‌های شهرستان‌ها از قبیل اعدام‌های بی‌رویه و احیاناً بدون حکم قضات شرع یا بدون اطلاع آن‌ها و گاهی به رغم مخالفت با آن‌ها و ناهماهنگی بین دادگاه‌ها و احکام صادره و تأثیر جوّها و احساسات و عصبانیت‌ها در احکام صادره و حتی اعدام دختران سیزده چهارده ساله به صرف تندزبانی بدون این که اسلحه در دست گرفته یا در تظاهرات شرکت کرده باشند کاملاً ناراحت کننده و وحشتناک است، فشارها و تعزیرات و شکنجه‌های طاقت فرسا رو به افزایش است.

آمار زندانیان به حدی است که بسا در یک سلول انفرادی پنج نفر باید با وضع غیر انسانی بمانند؛ حتی به آن‌ها نوعاً امکانات نماز خواندن هم داده نمی‌شود؛ و به تعبیر یکی از قضات شرع، هرج و مرج و خودمختاری مسئولین بازجویی و بازپرسی سخت نگران کننده است. اعدام‌های اخیر معمولاً از مهره‌های رده سوم و چهارم و سمپات‌ها می‌باشد و مهره‌های اصلی کاملاً به کار مشغولند و از اعدام‌شدگان قهرمان‌سازی کرده و افراد دیگری را به دام انداخته و به میدان می‌فرستند. اگر مهره‌های اصلی و مؤثر اعدام می‌شدند و کار توجیهی روی اغفال‌شدگان انجام می‌شد نظیر آن‌چه با گروه فرقان انجام شده امید بود که ریشه‌ی این گروه‌ها و فکر آن‌ها کننده شود، ولی با زیاد شدن آمار معدومین ممکن است در کوتاه مدت جریان ترور ضعیف گردد؛ ولی بالاخره با شکل و تجربیات پیچیده‌تری جوانه می‌زند و مشکل هم چنان باقی است. زمزمه‌هایی حتی از خانواده‌های متعبد و مذهبی شروع شده که معلوم نیست گسترش نیابد، چون خون، طبعاً تحریک کننده عواطف و احساسات است، و بالاخره اموری در زندان‌ها می‌گذرد که اگر حضرت تعالی اطلاع

داشتید قطعاً به آن‌ها رضایت نمی‌دادید. البته این مطالب را کسی به حضرت‌عالی می‌نگارد که از اول مخالف گروه‌ها بوده و از آن‌ها هم ضربه خورده و سعی دارد عقل و فکر را حکم قرار دهد و تحت تأثیر احساسات آنی واقع نشود...^۱

در تمام دورانی که موسوی‌اردبیلی هدایت قوه‌ی قضاییه را به عهده داشت حتی یک دادگاه انقلاب با حضور وکیل مدافع برگزار نشد. او مانند دیگر مسئولان قضایی نظام تعریف عجیب و غریبی از وکیل مدافع به دست داده و ادعا می‌کرد:

وکیل در دو مرحله به درد موکل می‌خورد. یک در این که موکل نمی‌داند یا وقت ندارد که برود مقدمات کار را فراهم کند. وکیل این کارها را می‌کند. مسئله‌ی دوم دفاع است و طبعاً باید این وکیل حقوق‌دان باشد و چون این حقوق بر طبق موازین اسلامی تنظیم شده، اگر وکیل آگاهی به این مسائل نداشته باشد، نمی‌تواند دفاع کند. منتهی وکالت در زمان گذشته به شکل بدی بود. وکیل می‌رفت حق یا باطل، از موکل خود دفاع می‌کرد، ولو با هزار کلک حق طرف دیگر را از بین ببرد. این‌ها وکیل نبودند.^۲

وخامت وضعیت حقوق بشر

پس از در اختیار گرفتن قوه‌ی قضاییه توسط حزب جمهوری اسلامی، وضعیت حقوق بشر در کشور رو به وخامت گذاشت و شکنجه که پس از فروپاشی رژیم سلطنتی برای مدت کوتاهی از زندان‌ها رخت بریسته بود دوباره اعمال شد.

بنی صدر اولین رئیس جمهوری اسلامی در ارتباط با پی‌گیری شکایات واصله در مورد شکنجه و بدرفتاری در زندان‌ها می‌گوید:

وقتی فهرست شکایات واصله از سپاه را طی دو ماه برای آقای موسوی‌اردبیلی فرستادم، کم‌ترین عملی از سوی دستگاه قضایی که باید عدل اسلامی را برقرار سازد مشاهده نشد. آنچه از این فهرست به یادم مانده، دوست و پنجاه مورد شکنجه، سی و یک مورد قتل و بسیاری موارد توقیف و مصادره بود، با آقای خمینی هم در این باره صحبت کردم. اما هیچ جوابی نداد.^۳

از آن جایی که روحانیت و به ویژه موسوی‌اردبیلی که یکی از دشمنان شناخته شده‌ی بهائیت به شمار می‌رفت وضعیت پیروان این آیین رو به وخامت گذاشت و سرکوب شدید آن‌ها در دستور کار قرار گرفت.

به گزارش جامعه‌ی جهانی بهایی سی و هفت شهروند بهایی در طی سال ۱۳۵۹ خورشیدی در ایران به قتل رسیدند. بیست و یک نفر از این افراد به حکم

1- www.amontazeri.com/book/khaterat/volume-2/1065

۲- روزنامه‌ی اطلاعات، سه‌شنبه ۱۳ خرداد ۱۳۶۱، ص ۱۳.

3- www.ensani.ir/fa/content/112041/default.aspx

دادگاه‌های انقلاب در ایران اعدام شده‌اند، اما بقیه‌ی این اسامی از قربانیان ترورهای حکومتی یا غیرحکومتی هستند.^۱

اعضای شورای نه نفری مدیران منتخب جامعه‌ی بهایی ایران، که به نام محفل ملی بهاییان ایران شناخته می‌شد به همراه دو مشاور در تاریخ ۳۰ مرداد ۱۳۵۹ توسط گروهی، که خود را مأمور معرفی می‌کردند، دستگیر و همان موقع سر به نیست شدند. از همان ابتدا بهشتی و اردبیلی با وجود اطلاع از منشاء قتل‌ها مسئولیت آن‌ها را به عهده نگرفته و ضمن اظهار بی‌اطلاعی این قتل‌ها را به گروه‌های خودسر نسبت دادند. در شهریور ۱۳۵۹، هفت نفر از بهایی‌های یزد به تحریک محمد صدوقی امام‌جمعه این شهر تیرباران شدند.

هشت نفر از اعضای شورای مدیریتی جامعه بهایی ایران موسوم به محفل روحانی ملی بهاییان ایران در شامگاه ۲۲ آذرماه ۱۳۶۰ خورشیدی، بازداشت و پس از دو هفته در سحرگاه ششم دی ماه به جوخه اعدام سپرده شدند. موسوی اردبیلی، دادستان کل انقلاب ابتدا منکر اعدام این هشت شهروند بهایی شد، ولی پس از انتشارگسترده خبر مزبور، اعلام کرد که هیچ انگیزه‌ی مذهبی در اعدام‌ها دخالت نداشته است و این هشت نفر به اتهام جاسوسی برای قدرت‌های خارجی اعدام شده‌اند.^۲

در سال‌های بعد و تحت مدیریت موسوی اردبیلی بی‌رحمی در مورد بهاییان تشدید شد و براساس گزارش جامعه‌ی جهانی بهایی صد و پنجاه و هفت شهروند بهایی طی این دوره اعدام یا به قتل رسیدند که نوزده نفر از این تعداد را زنان بهایی تشکیل می‌دهند.^۳ در سال ۱۳۶۲ سرکوب بهایی‌ها تشدید شد و شعبه‌ی هشت اوین به بازجویی و شکنجه‌ی بهایی‌ها اختصاص یافت. موج مصادره‌ی اموال بهایی‌ها سراسر ایران را در بر گرفت. در زمستان سال ۱۳۶۲ رادیو یزد با انتشار اطلاعیه دادستانی انقلاب خبر از توقیف اموال منقول و غیرمنقول بهایی‌های یزد و ممنوع‌المعامله شدن آنان داد.

بر اساس این اطلاعیه اموال بیش از پنج‌هزار بهایی یزدی اعم از مقیم یا غیرمقیم در یزد، زنده یا متوفی، توقیف و در آستانه‌ی مصادره شدن قرار گرفت. تا پایان سال ۱۳۶۳ بیش از نود درصد اموال بهایی‌های یزد اعم از منازل مسکونی، مغازه‌ها، املاک زراعی، زمین‌های شهری و زمین‌های خارج از شهر، وجوه بانکی، ماشین‌های سواری، اسباب اثاثیه‌ی منزل و محل کار، مصادره شد. برخی از مقامات قضایی شهر یزد، در سود حاصل از فروش این اموال سهم داشتند و مقادیر زیادی از این اموال توسط دست‌نشانندگان آنان مانند محمدجواد کشمیری (نماینده تام‌الاختیار محمد صدوقی امام‌جمعه یزد و موسوی دادستان دادگاه انقلاب یزد و

۱- خاطرات محمود آخوندی صفحه ۱۸۶.

۲- پیشین.

۳- پیشین.

ناصری حاکم شرع) فروخته شد.^۱

پس از نامه‌ی تندآیت‌الله سیدابوالفضل موسوی زنجانی، مجتهد ارشد تهران علیه خمینی و نظام تازه تأسیس، موسوی اردبیلی که در برابر وی آخوند دون‌پایه‌ای به شمار می‌رفت به تحریک احمد خمینی خواهان برخورد با ایشان بود که به دستور خمینی از انجام این کار خودداری کرد.^۲

بعد از دستگیری سران و اعضای حزب توده وی در گفتگوی مطبوعاتی گفت:
 آن‌ها نمی‌دانند این‌ها چه ضربه‌ای خورده‌اند و ما امیدواریم که انشاءالله برای همیشه امت ما از شر حزب خائن و منحلّه توده راحت شود... از نظر جرم قضایی، این افراد بر اساس اعترافات‌شان و مدارک موجود بدترین جرم‌ها را مرتکب شده‌اند و مجازات آن‌ها جزء شدیدترین مجازات‌هاست.^۳

دورریختن قوانین ضداسلامی و اجرای قوانین اسلامی

موسوی اردبیلی در پیامی که به مناسبت نوروز ۱۳۶۲ صادر کرد مدعی شد:
 الان با پایان سال ۶۱، این مژده را به همه‌ی هموطنان عزیز عرض می‌کنم دیگر از اول سال ۶۲ در نتیجه‌ی تلاش پیگیر و شبانه‌روزی برادران عزیز، کار به جایی رسیده که بحمدالله حتی یک حکم غیراسلامی در سراسر ایران داده نخواهد شد. همه‌ی احکام، اسلامی شده، دادگستری اسلامی شده، مگر در یک‌جا خطایی اشتباهی شده باشد و اما راجع به روابط به کلی برچیده شد. دیگر روابطی در قوه قضایی وجود ندارد.^۴
 وی اعتقادی به اجرای قانون نداشت برای همین به مسئولان قضایی رهنمود می‌داد که قانون جهت‌دار را دور بریزید:

بعضی جاها قوانین به روشنی ضداسلام است. و بعضی‌ها مخالفت آشکار با اسلام ندارد و جهت‌دار است. ما داد می‌زنیم این قوانین بر علیه مستضعفین است. این قانون می‌خواهد مستضعف سرپناه نداشته باشد. وزیر برف و باران با دختر شانزده/ هفده ساله، یا مادر پیر با زنی حامله در کنار خیابان بخوابد. سه روز بگذرد نه دختر، دختر او باشد و نه پسر، پسر او. اما قانون مالک و مستاجر اگر ببیند هیچ جای آن مخالف اسلام نیست، قوانین جهت‌دار را باید دور ریخت. ولی به این آسانی نیست. اگر ما بخواهیم جمع را به نفع مستضعفین بکنیم باید تمام قوانینی که در دوران پهلوی تصویب شده چون جهت‌دار بوده است دور بریزیم. این را باید حوزه‌ی علمیه

1- www.tribunezamaneh.com/archives/38945

۲- گفتگوی روزنامه‌ی جمهوری اسلامی با آیت‌الله موسوی اردبیلی، ۱۰ خرداد ۱۳۹۰.

۳- روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، یکشنبه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۶۲، ص ۱۲.

۴- روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، شنبه ششم فروردین ۱۳۶۲ ص ۱۰.

تشخیص بدهد. این نظام نیاز به تغذیه فکر دارد و این به جز حوزه‌ی علمیه قم از جای دیگر تغذیه نخواهد شد. منبع فکری نظام اسلامی حوزه‌ی علمیه است. این حوزه‌ی علمیه است که باید خط اقتصادی را در مملکت پیاده کند.^۱

قوانین اسلامی مدنظر وی مجازات‌های بی‌رحمانه و غیرانسانی بود. او در ارتباط با حل معضل اعتیاد و مواد مخدر بر اساس قوانین اسلامی گفت:

شورای عالی قضایی تصمیم گرفت این مسئله را با یک حرکت ضربتی حل کند و تصویب شد که محاکم سیار در شهر راه بیافتند و در مراکز آن‌ها قاضی حکم کند. چون جرم مشهود است و همان‌جا هم تنبیه بدنی بشود یعنی شلاق بخورد و از همان ساعت هم اگر مأمورین دولت آماده تحویل گرفتن بودند بعد از این که آن‌ها مجازات‌شان را دیدند تحویل دولت بدهند تا به اردوگاه ببرند و اگر آن‌ها آماده نبودند حداقل این که قوه قضایی کار خودش را باید انجام بدهد. تنبیه بکند البته این تنبیه به دو صورت خواهد بود یکی در آن مراکز این‌ها را شلاق می‌زنند و به صلاح‌دید قاضی بعضی را به دادگستری می‌آورند و در دادگستری شلاق می‌زنند... دو نفر حاکم شرع و سه دادرس علی‌البدل با تعدادی از گشتی‌ها که این‌ها از فردا در تهران شروع به کار می‌کنند.

وی در مورد قاچاق چیان مواد مخدر گفت:

اکثر این‌ها مفسد فی الارض هستند مگر در مواردی استثنایی که قاضی شک داشته باشد که این شخص مفسد هست یا نه. والا اکثرشان مفسده و حکم‌شان هم در قرآن است. آسان‌ترینش هم شاید در یک جهت اعدام باشد والا حکم دیگری دارد که دست راست و چپش را باید ببرند و لاش کنند تا بمیرد.^۲

در پی همین اظهار نظر بود که دادگاه‌های سیار تشکیل شده و با حضور در میادین پرجمعیت شهر، به صدور حکم شلاق در ملاء عام پرداختند:

صبح و ظهر دیروز سه واحد از دادگاه سیار مبارزه با مواد مخدر که از سوی آیت‌الله موسوی اردبیلی تشکیل شده است در محل خیابان جمشید، میدان رباط کریم و خیابان جوادیه حضور یافت و پس از بررسی‌های لازم یک صد نفر را به پانزده الی هفتاد و پنج ضربه شلاق محکوم و حکم صادره در ملاء عام اجرا شد.^۳

او در دیدار با اعضای بسیج سپاه پاسداران اسلام شهر گفت:

در رژیم منحط پهلوی جامعه ما به طرف فساد حرکت می‌کرد و یک میلیون معتاد تنها نمونه‌ای از آن است... اگر انقلاب ما هیچ کار نکرده باشد همین بس که شرکت در

۱- سمینار اسلام و مستضعفان، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۶۵، نقل از نشریه‌ی رویدادها و تحلیل سپاه پاسداران ش. ۸.

۲- روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، سه‌شنبه ۲۳ فروردین ۱۳۶۲، ص ۱۲.

۳- روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، سه‌شنبه ۲۳ فروردین ۱۳۶۲، ص ۲.

بسیج از فساد نونهالان جامعه جلوگیری می‌کند. قبلاً والدین همیشه نگران اولاد خود بودند که مبادا چنین و چنان شود اما در حال حاضر پدران و مادران ما از این جهت که در جامعه فسادزایی فرزندان آنان را تهدید نمی‌کند نگران آینده فرزندان شان نیستند.^۱ وی در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۶۲ در جلسه توجیهی حاکم شرع دادگاه‌های کیفری یک و دو و علی‌البدل‌ها و مشاوران دادگستری تهران در ارتباط با فرق بین قوانین و نحوه رسیدگی و افراد و نظام فعلی قضایی و سابق گفت:

ما مدعی هستیم که می‌خواهیم قوانین اسلامی را پیاده کنیم و من حاضریم در مورد جزای اسلامی به سازمان‌های بین‌المللی بروم و بحث کنم. و سپس اضافه نمود:

امروز ما دور هم جمع شده‌ایم تا مسائل را بحث کنیم و نتیجه بگیریم. اولین مسئله‌ی نوارها و ویدئوهاست که باید با شدت عمل با کسانی که وسیله‌ی جریحه‌دار نمودن عفت عمومی هستند برخورد شود. من پیشنهاد می‌کنم مثلاً کسی که نوار مبتذل می‌فروشد، باید با شدت عمل با وی برخورد کرد. نوارش را بگیریم، بلندگو و ضبط صوت و ویدئو را به عنوان آلت جرم بگیریم و دکانش را به عنوان محل کسب گناهان و معصیت بگیریم. فروختن نوارهای موسیقی حرام شرعی است و فروشنده قابل تعقیب است و ضابطین دادگستری باید آن‌ها را جمع کنند و به دادگستری بیاورند.^۲

هوایماریایی و کشتار آمریکایی‌ها

در تاریخ دوم دسامبر ۱۹۸۴ مصادف با سیزدهم آذر ۱۳۶۳ یک هوایماریایی ایراس خطوط هوایی کویت که با صدو شصت و یک سرنشین راهی کراچی بود، توسط چهار نفر در فرودگاه تهران ربوده شد. هوایماریایان خواستار آزادی هفده زندانی در کویت بودند. ورود این هوایماریا به مهرآباد تهران طولانی‌ترین ماجرای هوایماریایی در جهان را تا آن موقع رقم زد. هر چند منابع رسمی خبری از ملیت هوایماریاها اعلام نکردند؛ اما برخی منابع کویتی مدعی شدند که هوایماریاها ایرانی و فلسطینی هستند. در این هوایماریا سه نفر از مقامات بلندپایه‌ی کویت و سه دیپلمات آمریکایی نیز حضور داشتند که این سه دیپلمات آمریکایی به دست هوایماریاها کشته شدند. پس از کشته شدن این سه نفر و وخیم شدن ماجرا، این هوایماریایی پس از یک هفته در حالی که تنها هفت مسافرگروگان باقی مانده بودند، ظاهراً با عملیات ضربتی نیروهای ویژه‌ی ایران پایان یافت. از همان ابتدا گفته می‌شد که مسلسل هوایماریایان در تهران به آن‌ها داده شده و این هوایماریایی با مشارکت نظام اسلامی صورت گرفته است.

۱- روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، چهارشنبه ۳۱ فروردین ۱۳۶۲.
۲- روزنامه‌ی اطلاعات، یکشنبه ۱۱ اردیبهشت ۱۳۶۲، ص ۲.

موسوی اردبیلی ماه بعد در کنفرانس مطبوعاتی خود به منظور فریب افکار عمومی و منحرف کردن انگشت اتهام از روی نظام اسلامی گفت:

مجازات ربایندگان هواپیمای کویتی در قبال این عمل به تنهایی سه تا پانزده سال زندان به همراه دارد و دیگر اعمال مجرمانه آنان خود بطور جداگانه ای کیفر خواهد داشت.^۱

هواپیماریان نه تنها محاکمه نشدند، بلکه هویت شان نیز مشخص نشد و به سرعت توسط نظام اسلامی آزاد شدند.

اعتماد به نفس در دروغ گویی

به مناسبت ۲۲ بهمن ۱۳۶۴ اعضای شورای عالی قضایی به اتفاق حسن حبیبی وزیر دادگستری در جمع میهمانان خارجی دهه ی فجر که جزو هواداران دست چین شده ی نظام اسلامی بودند به سوالات آن ها در رابطه با قوانین اسلامی و اجرای آن ها پاسخ دادند. موسوی اردبیلی، به عنوان رئیس شورای عالی قضایی و رئیس دیوان عالی کشور ضمن خیر مقدم در حالی که کشور متجاوز از پنج سال درگیر جنگ و ویرانی بود، ده ها هزار نفر در زندان ها به زیر شکنجه کشیده شده بودند، هزاران تن زن و مرد، پیر و جوان، کودک و نوجوان به جوخه های اعدام سپرده شده بودند و کشور در ماتم و عزا به سر می برد و کاروان های جنازه در شهرها و روستاها به راه می افتادند و نشاط و سرور از جامعه رخت بر بسته بود و میلیون ها آواره در داخل و خارج از کشور سرگردان بودند، گفت:

در ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی ما گمان نمی کردیم که این انقلاب این قدر پربرکت باشد ولی اکنون آنچه که در کتاب ها خوانده بودیم تحقق پیدا کرده، ما از این انقلاب کوچک ترین ناراحتی نداریم و آن را بزرگ ترین نعمت خدا می دانیم. ما این انقلاب را در حد یک معجزه می دانیم و همیشه آرزو کرده ایم ای کاش این انقلاب سال ها پیش از این نصیب ما می شد. شما به کشوری آمده اید که سرنوشتش به معنای حقیقی در دست خودش است. هر روز این انقلاب بهتر از روز قبل می شود و ما آینده بسیار خوبی را برای انقلاب اسلامی ایران پیش بینی می کنیم.

وی که در دروغ گویی هیچ حد و مرزی نمی شناخت در حالی که ایران پیش از انقلاب دارای یکی از بالاترین نرخ های رشد اقتصادی دنیا بود گفت:

اگر وضع اقتصادی کشاورزی و تمام امور ما را قبل از انقلاب یا بعد از انقلاب مقایسه کنید خواهید دید که ما در بدترین وضع ممکن در قیل بوده ایم و اکنون در وضع بسیار خوبی هستیم.^۲

۱- روزنامه ی اطلاعات، یکشنبه ۹ دی ۱۳۶۳، ص ۱.
 ۲- روزنامه ی اطلاعات، یکشنبه ۲۰ بهمن ۱۳۶۴، ص ۲.

مشارکت در کشتار بی‌رحمانه ۱۳۶۷

موسوی اردبیلی در جریان کشتار ۶۷ به عنوان رئیس شورای عالی قضایی نقش مهمی داشت. وی به منظور زمینه‌سازی برای کشتار بزرگ می‌گوید:

این‌ها آمدند. این‌ها نمی‌دانند که مردم این‌ها را از حیوان پست تر می‌دانند. مردم علیه این‌ها چنان آتشی هستند. قوه‌ی قضاییه در فشار بسیار سخت افکار عمومی که چرا این‌ها اعدام نمی‌شوند، یک دسته‌شان زندانی می‌شوند... مردم می‌گویند: آقا باید از دم اعدام شوند، قاضی از آن طرف گرفتار یک سلسله مسائل... از این طرف فشار افکار عمومی، از همه بیش تر من باید از این بدبخت تشکر کنم که کار ما را آسان کرد. ما ده تاده تا، بیست تا بیست تا محاکمه می‌کنیم. پرونده بیار، پرونده ببر. متأسفم می‌گویند خممش از بین رفته، ای کاش همه‌اش از بین بروند یک مرتبه مسئله تمام شود. وی هم چنین در نامه‌ای به خمینی خواهان چگونگی اجرای فرمان قتل عام زندانیان سیاسی در سراسر کشور می‌شود. احمد خمینی در نامه‌ای به پدرش می‌نویسد:

پدر بزرگوار حضرت امام مدظله العالی

پس از عرض سلام، آیت‌الله موسوی اردبیلی در مورد حکم اخیر حضرتعالی درباره منافقین ابهاماتی داشته اند که تلفنی در سه سؤال مطرح کردند:

۱- آیا این حکم مربوط به آن‌هاست که در زندان‌ها بوده‌اند و محاکمه شده‌اند و محکوم به اعدام گشته‌اند ولی تغییر موضع نداده‌اند و هنوز هم حکم در مورد آن‌ها اجرا نشده است، یا آن‌هایی که حتی محاکمه هم نشده‌اند محکوم به اعدامند؟

۲- آیا منافقین که محکوم به زندان محدود شده‌اند و مقداری از زندان‌شان را هم کشیده‌اند ولی بر سر موضع نفاق می‌باشند محکوم به اعدام می‌باشند؟

۳- در مورد رسیدگی به وضع منافقین آیا پرونده‌های منافقینی که در شهرستان‌هایی که خود استقلال قضایی دارند و تابع مرکز استان نیستند باید به مرکز استان ارسال گردد یا خود می‌توانند مستقلاً عمل آنند؟

فرزند شما، احمد

و خمینی در زیر نامه پاسخ داده است:

بسمه تعالی

در تمام موارد فوق هرکس در هر مرحله اگر بر سر نفاق باشد حکمش اعدام است، سریعاً دشمنان اسلام را نابود کنید، در مورد رسیدگی به وضع پرونده‌ها در هر صورت که حکم سریع‌تر انجام گردد همان مورد نظر است.

روح‌الله الموسوی الخمینی

موسوی اردبیلی پس از گرفتن چنین دستورالعملی و در هماهنگی با رفسنجانی سخنان شدیدالحن و بی سابقه‌ای در نماز جمعه ۱۴ مرداد ۱۳۶۷ ایراد کرد که تیغ نیری و هیأت کشتار ۶۷ را تیز کرد:

مسئله‌ی منافقین برای ما مشکل بزرگی بود. تعداد زیادی از آن‌ها از ایران رفتند و در عراق برای خودشان بساط و دستگاه سازمان درست کرده‌اند. جمعی از آن‌ها هم در ایران در زندان‌ها هستند. ما اگر جنگ را تمام می‌کردیم تازه گرفتار مشکل منافقین بودیم. برای ما حل مشکل منافقین به آسانی ممکن نبود و هزینه‌های فراوانی داشت، اما پیش از قبول قطع‌نامه، خداوند این مشکل را مثل آب خوردن حل کرد. (تکبیر نمازگزاران)

وی در ادامه از زبان مردم خواهان اعدام بدون محاکمه مجاهدین شد:

... خاک بر سر منافقین با آن سیاست و تحلیل‌شان!... این‌ها نمی‌دانند که مردم ایران، منافقین را از هر حیوانی بدتر می‌دانند. (تکبیر نمازگزاران) مردم ایران چنان از دست منافقین خشمگین هستند که قوه‌ی قضاییه از سوی افکار عمومی تحت فشار بسیار زیاد است. مردم می‌گویند چرا منافقین را محاکمه می‌کنید؟ این‌ها که محاکمه ندارند. حکمش معلوم است، موضوعش هم معلوم است، جزایش هم معلوم است. قوه‌ی قضاییه در فشار است که این‌ها چرا محاکمه می‌شوند؟ چرا همه این‌ها را اعدام نمی‌کنید؟ چرا بعضی از آن‌ها زندانی می‌شوند؟ (شعار نمازگزاران: منافق زندانی، اعدام باید گردد)^۲

وی هم چنین موافقت خود را با اعمال حداکثر بی‌رحمی اعلام کرد و گفت:

... قاضی از یک طرف باید رعایت ضوابط محاکمه را بکند و از طرف دیگر در فشار افکار عمومی است... مردم آن قدر برای نابود کردن منافقین به قوه‌ی قضاییه فشار می‌آورند که حتی از قوه‌ی قضاییه انتظاراتی بیش‌تر از اختیاراتش دارند... من با شما هماهنگ هستم و به شما حق می‌دهم و می‌گویم این‌ها نباید عفو بشوند. (تکبیر نمازگزاران) من این حرف را تحت تاثیر جو بر زبان نمی‌آورم، بلکه به دلیل اطلاع از شدت لجاجت آن‌ها این حرف را می‌زنم.^۳

تلاش موسوی اردبیلی برای پیوند زدن قتل عام زندانیان به خواست مردم دروغ و قیحانه‌ای بوده که او تولید کرد چرا که مردم روح‌شان هم خبر نداشت که از هشت روز پیش جوخه‌های

۱- خطبه‌های نماز جمعه حضرت آیت‌الله العظمی موسوی اردبیلی، گردآوری و تدوین سید محمدباقر نجفی کازرونی، موسسه‌ی انتشارات دانشگاه مفید، قم، بهار ۱۳۸۵، ص ۳۸۵

۲- خطبه‌های نماز جمعه حضرت آیت‌الله العظمی موسوی اردبیلی، گردآوری و تدوین سید محمدباقر نجفی کازرونی، موسسه‌ی انتشارات دانشگاه مفید، قم، بهار ۱۳۸۵، ص ۳۸۶

۳- خطبه‌های نماز جمعه حضرت آیت‌الله العظمی موسوی اردبیلی، گردآوری و تدوین سید محمدباقر نجفی کازرونی، موسسه‌ی انتشارات دانشگاه مفید، قم، بهار ۱۳۸۵، ص ۳۸۷

اعدام دسته دسته زندانیان را به کام مرگ می‌فرستند.
آیت‌الله منتظری در دیدار با اعضای هیأت کشتار ۶۷ در مورد نقش موسوی اردبیلی در کشتار ۶۷ می‌گویند:

متأسفانه بدبختی ما این است که دستگاه قضایی ما در رأسش شخصی (عبدالکریم موسوی اردبیلی) قرار گرفته که خودش با این چیزها مخالف است، اونوقت می‌آید تو نماز جمعه اون جور شعار می‌ده و وقتی هم می‌خواهد از امام سؤال بکنه، به جای این که برنند پیش امام و بگند آقا به این وسعت مصلحت نیست، ضرر داره، می‌نویسد آیا حالا استفتاء کنیم آیا حالا تو مثلاً فرض کنیم تو استان‌ها اعدام کنیم یا تو شهرستان اعدام کنیم؛ این سؤال را از امام می‌کنه، اینم بدبختی ما است که در دستگاه قضایی ما در رأسش، همچین شخصی قرار داره، بی‌رودر بایستی، من این واقعیت رو دارم می‌گم گوش میدین که...

و در ادامه، آیت‌الله منتظری در مورد اردبیلی می‌گویند:

این مسئله که آقای موسوی اردبیلی که من می‌دونم خودش از همه لیبرال‌تره، تو نماز جمعه می‌گه که این همه بایستی این‌ها باید اعدام بشن، اصلاً من مخالف با عفو بودم خودش بیش از همه (مخالف‌تره) جو و این‌ها حالا این‌جور میگه؟ و بعدم تو نماز جمعه شعار میدن زندانی منافق اعدام باید بشه. آخه ما که می‌فهمیم این‌ها دارن جو دارن درست می‌کننکه دیگه. این جو است که داره می‌کنه حتی منم بعضی از اینا میان میگن آی این یارو داره از منافقین حمایت می‌کنه بر پدرشون [لعنت] اما آخه این می‌شد؟ و در خاتمه آیت‌الله منتظری راجع به شورای عالی قضایی که در رأس آن موسوی اردبیلی است، می‌گویند: برین شورای عالی قضایی معرکه بگیرین. مرده شورشون بیره. موسوی اردبیلی و شورای عالی قضایی برای این که هیأت کشتار ۶۷ بدون دردسر به جنایات خود ادامه دهند، در طول دوران کشتار از تشکیل جلسه خودداری کردند تا مبادا مجبور به موضع‌گیری شوند و بعد از تشکیل جلسه در شهریورماه و روزهای پایانی کشتار خواهان تداوم بی‌رحمی‌ها شدند.

موسوی اردبیلی در ۱۹ آذرماه ۶۷ به صحنه آمد و به دروغ مدعی شد که تنها زندانیانی اعدام شده‌اند که از سال‌ها پیش حکم اعدام گرفته بودند و حاضر به توبه نشده بودند: افراد زیادی از آن‌ها محاکمه شده بودند و حکم‌شان تأیید شده بود اما به خاطر روال عادی و این که تا آخرین مرحله فرصت توبه و بازگشت به آن‌ها داده می‌شود اجرای حکم به تعویق می‌افتاد. اما متأسفانه این افراد نه تنها اصلاح نشدند بلکه از طرق مختلف در زندان دست به تحریکاتی زدند که این تحریکات پس از عملیات

مرصاد به اوج خود رسید و به این ترتیب عناد خود را با نظام به اثبات رساندند و آدم محکومی که حکم محکومیتش تأیید شده و به او نیز فرصتی برای اصلاح شدن داده‌اند تازه در زندان مأمور زندان را کتک می‌زنند.^۱

بنا به دستور خمینی در بهمن ۱۳۶۷ در جلسه‌ی فوق‌العاده رؤسای سه قوه با حضور اعضای شورای عالی قضایی، کلیه‌ی امور مربوط به شعب دیوان عالی کشور، دادگاه عالی قم، دادرها و دادگاه‌های انقلاب، دادگاه انتظامی قضات (بخش مربوط به محاکم انقلاب)، بازرسی کل کشور، پلیس قضایی، سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی و رفع مشکلات قضایی و اداری آن‌ها در حوزه‌ی مسئولیت موسوی اردبیلی قرار گرفت.^۲

دلیل ماندگاری موسوی اردبیلی در قدرت و هدایت دستگاه قضایی در دهه‌ی سیاه ۶۰ فرمانبرداری مطلق او از خمینی و سکوت در مقابل جنایات بود.

موسوی اردبیلی بهتر از هرکس به نقش خود در کشتار ۶۷ و آن جنایت بزرگ واقف بود؛ به همین دلیل پس از انتشار فایل صوتی دیدار آیت‌الله منتظری با اعضای هیأت کشتار ۶۷ تا دم مرگ ترجیح داد سکوت کند و این پرونده‌ی ننگین را باز نکند. بود و نبود او در صحنه‌ی سیاسی کشور هیچ تأثیری ندارد. اما با مرگ وی، رازهای بسیاری به خاک رفت و بخش‌های ناگفته‌ای از تاریخ میهن مان هم‌چنان در پرده ماند.

دور زدن شورای عالی قضایی و موسوی اردبیلی توسط خمینی

خمینی که کشتار ۶۷ به دهانش مزه کرده بود در ۱۱ دی ماه ۶۷ به دنبال کنار زدن «پیچ و خم‌های اداری» بود، با دور زدن اردبیلی و شورای عالی قضایی، نیری و رئیسی را انتخاب نمود تا به منظور اشاعه‌ی جو سرکوب و اختناق به پرونده‌های ویژه رسیدگی کنند. خمینی دو هفته بعد ضمن ابراز تعجب از کم‌کاری مقامات قضایی خواستار سرعت بخشیدن به صدور احکام و حشیا نه شد. دو هفته پس از صدور این حکم، خمینی قساوت و درنده‌خویی رایج در دستگاه قضایی رژیم را که به تازگی از کشتار زندانیان سیاسی فارغ شده بود کافی ندانسته و ضمن ابراز تعجب از کم‌کاری و عدم حساسیت مقامات قضایی، نیری و رئیسی را مأمور کرد تا به صدور احکام و حشیا نه سرعت بخشند.

موسوی اردبیلی در نماز جمعه ۳۰ دی ماه ۱۳۶۷ به منظور حفظ موقعیت خود و نشان دادن سرسپردگی‌اش به خمینی، ضمن آن که خشم وی را «عتاب پدران» نامید ابتدا به برتری حکومت الهی بر حکومت بشری اشاره کرد و گفت:

در حکومت‌های بشری که کلیه‌ی قوانین و مقررات آن از سوی افراد تنظیم و تدوین

می‌شود، در عمل بسیاری از موارد به بن بست می‌رسد و حاکمان به ناچار برای رفع آن به استبداد روی می‌آورند. در حالی که در حکومت الهی چارچوب و اصل قوانین از سوی خداوند تعیین شده و با ایجاد هر مشکل مقطعی، ولی فقیه می‌تواند با ولایت و درایت خود و موازین الهی که در اختیار دارد مشکل را فوراً حل کند... حکومت اسلامی در ده سال گذشته با مسائل و مشکلات عدیده‌ای از سوی دشمنان داخلی و خارجی و هم‌چنین توطئه‌های بسیار مواجه بوده است که در تمام این موارد حضرت امام با اختیارات ولایت فقیه خود به نحو بسیار شایسته‌ای راهگشا شدند!^۱

و سپس به یکی از مشکلاتی که خمینی حل کرده اشاره کرد و گفت:

مشکلات دست و پاگیر سیستم قضایی مانع صدور احکام بود و اخیراً به حضرت امام اطلاع داده شد که صدور احکام به علت مشکلات دست و پاگیر به طول می‌انجامد. ایشان بذل توجه و عنایت فرمودند و با ارسال نامه‌ای تأکید کردند نباید اجرای احکام خدا به تأخیر بیافتد.

و اضافه کرد:

تا امام این را فرمودند و ما احساس کردیم این اجازه را از طرف امام داریم... در عرض بیست و چهار ساعت حکم داده شد: چهار نفر اعدام شدند، دو تا دست بریده شد، سه نفر به زندان رفت.

موسوی اردبیلی هم چنین خبر داد: دفتر پیگیری شب و روز حاضر است و موضوعات را می‌توان با یک تلفن به اطلاع آن‌ها رساند.

و در ادامه، تصریح کرد:

فقط بگویید یک چنین قضیه‌ای اتفاق افتاده ما با استفاده از امر امام با ایجاد محاکم فوق‌العاده فوری در عرض سه روز چهار روز پنج روز مسئله را خاتمه می‌دهیم.

موسوی در خطبه‌های همین نماز جمعه، در ارتباط با نقش خود در صدور احکام اعدام گفت:

در مورد جنایت سبزوار نیز امروز به من خبر رسید که هیأتی که از مشهد به این منظور به سبزوار رفته بود، مجرمین را مفسد و محارب اعلام کرده‌اند که من گفتم برای آن‌ها به خاطر قتل و محارب بودن دو بار حکم اعدام صادر شود تا اگر جهت قصاص رضایت شاکی را گرفتند برای محارب بودن اعدام شوند.^۲

سنگسار زنی با طفل شیرخوار

رای صادره از سوی دادگاه انتظامی قضات در تاریخ ۱۹ مرداد ۱۳۶۴ در ارتباط با سنگسار

۱- روزنامه‌ی اطلاعات، ۱ بهمن ۱۳۶۷

۲- پیشین

مادری که طفل شیرخوار داشته، بیانگر یکی از هزاران مورد بی رحمی‌های صورت گرفته در دادگاه‌های انقلاب و عادی رژیم در دوران ریاست موسوی اردبیلی بر شورای عالی قضایی و دیوان عالی کشور و محسنات «حکومت الهی» است.

...سازمان بازرسی کل کشور گزارش داده است که پرونده رجم را حین بازرسی هیأت اعزامی مطالعه نموده و متوجه شده‌اند که شرایط زناي محصنه جمع نبوده و متهمه استحقاق رجم نداشته، زیرا وی متعاقب اختلاف با شوهرش از او جدا و در سفر بوده و مضافاً زناي در حال نشوز و جدایی، محصنه نیست. مراتب تذکر داده شده، ولی حاکم شرع دادگاه انقلاب استان، کتباً اعلام نمود که دخالت هیأت در امور قضایی، جلوگیری از حدود الهی است و دخالت نشود.

بهر تقدیر حکم سنگسار پس از وضع حمل و سپردن طفل شیرخوار به شیرخوارگاه، با حضور حاکم شرع اجرا شد. التفات به مفاد مسئله‌ی ۴۵۷ و مسئله‌ی ده صفحه‌ی ۴۵۸ و مسئله‌ی شش صفحه‌ی ۴۶۰ جلد دو تحریرالوسیله و مفاد ماده‌ی ۸۹ و تبصره‌ی دو ماده صد قانون حدود و قصاص مصوب آبان ۱۳۶۱ و با توجه به این که تذکر قانونی سرپرست هیأت بازرسی عمل خلاف نبوده تا موجب استحقاق اخطار و تهدید باشد و این که اخذ دستور از دادستان کل کشور یا ریاست دیوان عالی کشور در باره نحوه‌ی اجرای حکم یا دعوت مقامات رسمی و مردم جهت حضور در صحنه، مجوز شرعی و قانونی اجرای حکم مغایر با شرع و قانون نیست. و با دقت و ملاحظه‌ی اجمالی در قانون حدود و قصاص و محتویات پرونده، برای دادستان انقلاب و حاکم شرع یقین حاصل می‌شد که حکم رجم صادره منطبق با ضوابط شرعی و قانونی نیست، تخلف رئیس دادگاه در خروج از صلاحیت دادگاه انقلاب و در دستور اجرای آن و در نحوه برخورد با تذکر قانونی بازرس، و در صدور حکم مذکور محرز است. تخلف دادستان انقلاب نیز در مبادرت به صدور دستور اجرای حکم غیرقانونی و غیرشرعی رجم و بی‌توجهی به مفاد وصیت‌نامه‌ی نام‌برده و تقصیر در عدم رعایت مفاد آئین‌نامه اجرای حکم اعدام محرز است. نسبت به حق خاص اولیاء دم متهمه که به استناد حکم غیرشرعی و غیرقانونی رجم، به قتل رسیده در صورت تمایل می‌توانند علیه قضات مزبور در مرجع ذیصلاح قضایی طرح دعوی نمایند.^۱

نکته‌ی حائز اهمیت آن که موسوی اردبیلی و شورای عالی قضایی در این رابطه که دادگاه انتظامی قضات آن را «قتل» تشخیص داده، اقدامی به عمل نیاورده و «قاتل» را که حاکم شرع و دادستان هستند مجازات نمی‌کنند.

در تیرماه ۱۳۵۹ چهار زن در کرمان به حکم مرتضی فهمیم کرمانی سنگسار شدند. در سال ۱۳۶۴ دو نفر سنگسار شدند. ثریا منوچهری در پی یک نزاع خانوادگی در سال ۱۳۶۵

هجری شمسی (۱۹۸۶ میلادی) به زنا محکوم و سنگسار شد. او هنگام سنگسار سی و پنج ساله و مادر هفت فرزند بود. بعدها از روی زندگی او فیلم تکان‌دهنده‌ای به نام «ثریا» تولید شد. در سال ۱۳۶۵ شش مرد و دو زن و در ماه آوریل یک زن در قم پس از ضربات شلاق در ملاعام سنگسار شد. بنا به گزارش روزنامه کیهان در ۴ اکتبر زنی به نام نصرت در قم سنگسار می‌شود که پس از یک ساعت سنگ‌باران، جان می‌دهد. عفو بین‌الملل گزارش می‌دهد که:

در ۱۹۸۶، دست کم هشت نفر به وسیله‌ی سنگسار کشته شدند. در بین آنان، زنی بود که برای قتل و زنا مجرم شناخته شده بود و در ماه آوریل در شهر قم ابتدا به او صد ضربه شلاق زدند و سپس او را سنگسار کردند.

در سال ۱۳۶۶ یک نفر سنگسار می‌شود، در همان دوران یک زن که توانسته بود از گودال فرار کند با کوبیدن بلوک سیمانی به سرش کشته شد.

عفو بین‌الملل گزارش یک شاهد عینی راجع به سنگسار دو زن را در سال ۱۹۸۷ منتشر کرد:

یک کامیون تعداد زیادی سنگ و سنگریزه در کنار زمین بایر ریخت، و سپس دو زن را که سفید پوشیده بودند و گونی بر سر آنان کشیده بودند به محل آوردند... باران سنگ بر سر آنان باریدن گرفت و آنان را به دو کیسه قرمز تبدیل کرد... زنان زخم‌خورده به زمین افتادند و پاسداران انقلاب با بیل بر سر آنان کوبیدند تا مطمئن شوند آنان مرده‌اند.

در سال ۱۳۶۸ و پیش از پایان دوره‌ی موسوی اردبیلی، ده‌ها زن و مرد در شهرهای مختلف در ملاءعام اعدام (دار، سنگسار و گردن زدن) شده بودند. بیش‌ترین آمار اعدام زندانیان عادی (به‌ویژه در ملاءعام) در پس از انقلاب به سال‌های ۶۷ و ۶۸ تعلق داشت و دارد. هم‌چنین تعداد زنانی که به جرم قاچاق مواد مخدر و «فحشا» و... در این سال اعدام شدند نیز بیش از سال‌های دیگر بوده است. تعداد کسانی که در سال ۶۸ سنگسار شدند نیز در صدر آمار سنگسار در سال‌های پس از انقلاب بود.

در اردیبهشت ۱۳۶۸، پانزده نفر به اتهام فساد و فحشا در بوشهر در ملاءعام رجم (سنگسار) و حلق‌آویز شدند. در این میان دو نفر زن حلق‌آویز و ده نفر دیگر را سنگسار نمودند. یکی از مردان نیز سنگسار شد.^۱ در اردیبهشت ۱۳۶۸ یک زن در ممد را پس از نماز جمعه در استادیوم تختی نیشابور سنگسار کردند.^۲ در مردادماه ۱۳۶۸ شش زن در کرمانشاه به اتهام زنا در ملاءعام سنگسار شدند.^۳ ۲ مرداد ۱۳۶۸ به نقل از منابع دولتی، شانزده زن سنگسار و در کرج نیز نه زن به جرم فحشا به دار آویخته شدند.^۴

بنا به دستور خمینی در بهمن ۱۳۶۷ در جلسه‌ی فوق‌العاده رؤسای سه قوه با حضور اعضای

۱- جمهوری اسلامی، ۴ اردیبهشت ۱۳۶۸.

۲- کیهان ۲۳ اردیبهشت ۱۳۶۸.

۳- کیهان ۱۰ مرداد ۱۳۶۸.

۴- رادیو رژیم ۲ مرداد، با ذکر اسامی قربانیان به اعلام خبر پرداخت.

شورای عالی قضایی، کلیه‌ی امور مربوط به شعب دیوان عالی کشور، دادگاه عالی قم، دادسراها و دادگاه‌های انقلاب، دادگاه انتظامی قضات (بخش مربوط به محاکم انقلاب)، بازرسی کل کشور، پلیس قضایی، سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی و رفع مشکلات قضایی و اداری آن‌ها در حوزه‌ی مسئولیت موسوی اردبیلی قرار گرفت.^۱

شکنجه در زندان‌ها

به‌روایت نماینده‌ی آیت‌الله منتظری

حجت‌الاسلام محمود محمدی یزدی از نمایندگان آیت‌الله منتظری در زندان‌ها که در حال حاضر به سمت خامنه‌ای میل کرده و از اعضای دفتر وی در قم است، در سال ۶۶ نامه‌ای به خمینی نوشته و در آن به گوشه‌ای از آن‌چه در زندان‌ها می‌گذشت اشاره می‌کند. در تاریخ ۲۷/۱/۶۶ حقیر با بعضی از آقایان مورداعتماد ایشان به زندان‌ها و بازداشتگاه‌های مرکز استان یزد، شهر بابک، سیرجان، بندرعباس، جیرفت و بالاخره زندان شهرستان بیرجند سرکشی کردیم... با توجه به این‌که به زندانیان تذکر داده می‌شد که خدای ناکرده خلاف دیگری مرتکب نشوید، آن‌چه می‌گوئید نسبت به مسئولین محترم خلاف واقع و دروغ نباشد که در این صورت خود تعزیر دارد، در عین حال تعدادی از زندانیان ایرانی و غیرایرانی که به اندازه‌ی کف دست موی سرشان ریخته و دست و پا و انگشت شکسته و دندان‌کنده و کسانیه که آثاری بر بدن آن‌ها بود دیده می‌شد، و زنی که اهل مشهد بود می‌گفت در ماه رمضان امسال دستگیر شده و او را زدند تا سقط کرده و دو مورد هم ادعا می‌کردند که آنان را زدند تا فوت کردند، و این‌ها در بین زندانیان عادی بندرعباس، سیرجان و غیره دیده می‌شد که می‌گفتند آثار باقی مانده بر اثر زدن با کابل برق و لگد و سوزاندن با فندک و به ماشین بستن و سوزاندن با نفت و گازوئیل است و یکی از زندانیان می‌گفت با چوب گازوئیلی عورتش را سوزاندند. ضمناً بعضی ادعا می‌کردند مدارک تایید شده پزشکی جزو پرونده است و بعضی هم برای اثبات و پیگیری آن مشخصات خود را ذکر نمودند.^۲

وقتی با متهمان عادی این‌گونه رفتار می‌شود می‌توان تصور کرد چه بر سر زندانیان سیاسی و آن‌ها که در صدد سرنگونی حاکمیت بوده‌اند آمده است. هیچ‌یک از این جنایات مورد رسیدگی قرار نگرفت. دلیل ماندگاری موسوی اردبیلی در قدرت و هدایت دستگاه قضایی در دهه‌ی سیاه ۶۰ فرمانبرداری مطلق او از خمینی و سکوت در مقابل جنایات بود.

مرگ خمینی

و به حاشیه رفتن موسوی اردبیلی

موسوی اردبیلی پس از مرگ خمینی یکی از کاندیداهای مدل‌های مختلف شورای رهبری محسوب می‌شد اما با خیمه‌شب‌بازی رفسنجانی و جعل خاطره از خمینی در دیدار سران و تأیید آن به شکل دیگری از سوی احمد خمینی، زمینه را برای انتخاب خامنه‌ای فراهم کرد. اردبیلی که انتظار چنین معرکه‌گیری و دروغ‌پردازی از سوی رفسنجانی و احمد خمینی و یارانش را نداشت، به شدت رنجیده شد. به ویژه که متوجه شد از آن جایی که رقیب خامنه‌ای بود، او چشم دیدنش را ندارد.

رفسنجانی در خاطره‌ی ۲۹ مرداد سال ۱۳۶۸ می‌نویسد:

ساعت هشت صبح آقای موسوی اردبیلی آمدند. از برخورد رهبری در خصوص عزل ایشان از ریاست قوه‌ی قضاییه و نصب آقای [محمد] یزدی ناراحت‌اند. گفتم تقصیر خودتان است که پیشنهادکناره‌گیری دادید و گرنه شاید آقای خامنه‌ای پیش قدم نمی‌شدند. ایشان گفتند که در مراحل آخر مذاکره، اعلان آمادگی برای خدمت یک دوره پنج‌ساله نمودم. گفتم شرط‌هایی داشتید. لازم نبود شرط می‌کردید... پیشنهاد عضویت در شورای نگهبان را به شرط این که در آنجا بتوانند تحول ایجادکنند، با افراد جدید قبول می‌کنند، که معلوم نیست آقای خامنه‌ای قبول کنند. پیشنهاد شده که رهبری، ایشان را به عضویت شورای مدیریت حوزه [علمیه] قم منصوب کنند و در نماز جمعه تهران، نقش اصلی به ایشان داده شود. شب با آیت‌الله خامنه‌ای جلسه داشتیم. خواسته‌های آقای [موسوی] اردبیلی مطرح شد. در مورد نماز جمعه تا حدودی موافقت. در مورد شورای مدیریت [حوزه علمیه قم] نیاز به بررسی دارد و در مورد شورای نگهبان با اصل عضویت موافقت.

البته در عمل خامنه‌ای که سرمست از پیروزی بود و مشق ولایت فقیه می‌کرد با هیچ‌یک از پیشنهادات موافقت نکرد و او برای همیشه از صحنه‌ی سیاسی حذف شد و در شهریور ۱۳۶۸ به قم رفت و با تأسیس دانشگاه «دارالعلم»، مفید و انتشار رساله‌ی عملیه ادعای مرجعیت کرد. مرجعیتی که هیچ‌گاه توسط جامعه مدرسین حوزه علمیه قم به رسمیت شناخته نشد. اگر چه وی همیشه شخصیتی مردود و متزلزل داشت اما ضربه‌ای که در سال ۱۳۶۸ خورد باعث سرخوردگی شدیدش شد و دیگرگرد مسائل سیاسی نگشت.

وی در سال ۱۳۷۱ دچار سکته‌ی مغزی شد و نیمی از بدنش فلج شد اما با رسیدگی‌های صورت گرفته بطور نسبی سلامت‌ش را بازیافت. بیماری او مزید بر علت شد و به گوشه‌نشینی و انزوای بیش‌تر او منجر گردید. وی تنها هنگام حمله به منزل آیت‌الله منتظری که مهاجمان نقشه‌ی قتل وی را داشتند لب به اعتراض غیرعلنی گشود و در جریان سرکوب جنبش ۸۸

ضمن دیدار با موسوی لب به اعتراض گشود که با حمله‌ی حسین شریعتمداری روبرو شد.^۱ احمد قدیریان معاون اجرایی لاجوردی و قدوسی و یکی از نزدیکان خامنه‌ای در مورد دیدار خامنه‌ای و موسوی اردبیلی می‌گوید:

آقای موسوی اردبیلی یک روز جمعه‌ای (در جریان فتنه ۸۸) آمدکنار آقا، صبحانه‌ای خورد و شروع کرد مطالبی را گفتن. بعد آقا فرمودند: اجازه می‌دهید برای شما توضیح بدهم؟ آقا شروع کردند جریان فتنه را از ابتدا توضیح دادن. ایشان گفتند: خدا می‌داند من نمی‌دانستم. من خبر نداشتم. این‌ها با من صحبت کردند که من بیایم با شما صحبت کنم و آشتی کنانی انجام شود. گفتند: نمی‌دانستم، من به آن‌ها گفتم مشابه آقا برای رهبری نیست. نمره ایشان ۲۰ است. ما ۱۸ نداریم، ۱۶ نداریم، آمد پایین. تا ۲۱ هم نداریم و بعد منقلب شد. آقای موسوی اردبیلی خیلی زحمت کشید. الان کنار کشیده است. منقلب شد، گفت: آقا! کار شما خیلی سخت است. همه این‌هایی که با امام بودند امروز با توجه به منافع‌شان و رابطه‌های گوناگون همه در مقابل شما ایستادند». آقا فرمودند: بله، این جور است، ولی ما تکلیف داریم.^۲ تردیدی نیست که قدیریان در ملاقات خصوصی خامنه‌ای و موسوی اردبیلی نبوده است و داستان سرایی می‌کند اما در این که اردبیلی شخصیت مترزلی داشت و نمی‌توانست قاطعانه برخورد کند هم شکی نیست.

موسوی اردبیلی با توجه به شخصیتی که داشت صلاح ندید پاسخی به قدیریان دهد.

1- www.asriran.com/fa/news/93553

2- www.mashregnews.ir/news/140452



سیدحسین موسوی تبریزی

سیدحسین پورمیرغفاری معروف به سیدحسین موسوی تبریزی در سال ۱۳۲۵ در محله‌ی شتربان تبریز به دنیا آمد. پدرش ضمن آن‌که روحانی بود در بازار تبریز مغازه‌ی عطاری داشت. وی مدتی در تبریز شاگرد قناد بود. دو برادر کوچک‌تر وی نام‌های سیدمحسن متولد ۱۳۲۹ و سیدحسن متولد ۱۳۳۳ هر دو روحانی هستند.

سیدمحسن و سیدحسن موسوی تبریزی نیزکه هر دو آخوند هستند هم‌چون برادر بزرگ‌تر در دوره‌ی اول مجلس شورای اسلامی نماینده بودند و در ابتدا نقش سه تفنگدار را بازی می‌کردند. سیدمحسن نمایندگی مجلس خبرگان را نیز به عهده داشت. هر دو نیز هم‌چون برادر بزرگ‌تر در سرکوب و جنایت دست داشتند. سیدمحسن از مسئولیت کمیته‌های انقلاب تبریز شروع کرد و سپس مسئولیت کمیته‌های انقلاب استان خراسان را به عهده گرفت و هم‌چنین حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب استان خوزستان و شهرهای ارومیه، اردبیل، گنبد، خمین، ملایر و نهاوند بود. سیدحسن علاوه بر نمایندگی مجلس از هشتپر در دادگاه انقلاب تبریز فعال بود. هم‌اکنون هر دو برادر در مجمع محققین و مدرسین حوزه قم که اخوی بزرگ‌تر تشکیل داده، فعالند.

اعتبارنامه‌ی سیدحسن در مجلس شورای اسلامی به خاطر ارتباط با مجاهدین خلق در قبل از انقلاب و رفت‌وآمد به دفتر این سازمان بعد از انقلاب مورد اعتراض حسن حسن‌زاده نماینده‌ی کاشمر قرار گرفت. او در پاسخ گفت:

حتی خود مجاهدین هم نمی‌توانند ادعاکننده در داخل یا خارج از زندان یک کار

به نفع آن‌ها کرده باشم. بعد از زندان هم دو سال در دادگاه‌های انقلاب خدمت کردم. افرادی که من از مجاهدین دستگیر کردم، برادرم اعدام کرد. من اوایل سال ۵۸ دو سه بار به دفتر طرفداران مجاهدین خلق مراجعه کردم. من آقای حسن زاده را یک بار آن‌جا دیدم گفتم این‌جا چه کار می‌کنی گفت آدمم ببینم این‌جا چه خبر است. حتی یکی از افرادی که مرا به آن‌جا برد را دستگیر کردم.^۱

سیدحسین در سال ۱۳۴۱ برای فراگرفتن علوم حوزوی به حوزه‌ی علمیه قم و سپس در سال ۱۳۴۵ برای ادامه‌ی تحصیل حوزوی به نجف رفت و در کلاس‌های درس خمینی و خویی که هیچ قرابتی با هم نداشتند حاضر شد. وی که در دوران تحصیل طلبگی به بدنامی اشتهار داشت و داستان‌های زیادی از وی سر زبان‌ها بود در سال ۴۷ به ایران بازگشت و با دختر آیت‌الله حسین نوری همدانی که این روزها از مراجع تقلید مورد حمایت بیت خامنه‌ای است ازدواج کرد و همین امر بعدها در مقاطعی برای او حاشیه‌ی امنیت ایجاد کرد.

ریاست دادگاه‌های انقلاب آذربایجان شرقی و غربی

پس از پیروزی انقلاب، وی به حکم آیت‌الله منتظری و مشکینی که در آن دوران احکام قضات شرع را صادر می‌کردند به دزفول و اندیمشک و همدان رفت و احکام اعدام و مصادره‌ی اموال بی‌شماری را صادر کرد و به یکی از چهره‌های مورد اعتماد رژیم و دستگاه قضایی تبدیل شده احکامش نیاز به تأیید دادگاه عالی قم را نداشت.

خمینی پس از مشاهده‌ی قابلیت‌های موسوی تبریزی جوان در سرکوب و کشتار، وی را به ریاست دادگاه‌های انقلاب اسلامی استان آذربایجان شرقی و غربی که از حساسیت زیادی برخوردار بودند، منصوب کرد. پایگاه وسیع آیت‌الله شریعتمداری از یک سو و احزاب کرد و به ویژه حزب دمکرات کردستان در آذربایجان غربی از سوی دیگر، کسی را می‌طلبید که بتواند با سیاست سرکوب و کشتار هماهنگ باشد و آن را پیش ببرد. وی یکی از اولین حکام شرعی بود که در «بهار آزادی» شلاق‌زدن در ملاءعام را باب کرد:

دادگاه انقلاب اسلامی تبریز شش تن از افراد شرور این شهر را به اتهام خوردن مشروبات الکلی محاکمه و هر یک از آنان را به هشتاد ضربه شلاق محکوم کرد.

حکم زدن شلاق در استادایوم «جهان پهلوان تختی» در برابر گروهی از مردم اجرا شد.^۲ سرکوب خونین «حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان» در پاییز و زمستان ۱۳۵۸ فرصت گرانبهایی را برای موسوی تبریزی به وجود آورد تا تبدیل به سوگلی دستگاه قضایی شود. او خود در این رابطه می‌گوید:

...اعضای خلق مسلمان در یک ساختمان دولتی که زمان شاه محل حزب رستاخیر بود...

۱- روزنامه‌ی اطلاعات، سه‌شنبه ۲۸ مهر ۱۳۶۰.

۲- روزنامه‌ی اطلاعات ۵ تیر ۱۳۵۸.

جمع بودند، دستگیر شدند و حدود دوازده نفر که سابقه‌ی قتل و شرارت نیز داشته‌اند و تیراندازی کرده بودند، اعدام شدند. البته چند نفر هم از قبل سابقه‌ی فساد و فرار از زندان داشتند و چند نفر از کردستان آمده بودند که تصمیم گرفته شد با هم اعدام شوند و هم چنین اعلام شده که دوازده نفر اعدام شده‌اند که اوضاع امنیت شهر درست شود.^۱ او امروز که خود را «اصلاح طلب» و «ضد خشونت» معرفی می‌کند اعدام «تنها» دوازده نفر و خوابانیدن «غائله»ی حزب خلق مسلمان را در شرایطی که هنوز یک سال از انقلاب نگذشته بود و دست قاتلان و جنایتکاران برای کشتار وسیع بسته بود، نشان‌دهنده‌ی وسعت نظر و بردباری و عدم خشونت خود معرفی می‌کند!

ایین ادعاها در حالی صورت می‌گیرد که در ایام فوق‌روزی نبود که وی با مصاحبه و صدور اطلاعیه برای مردم آذربایجان شاخ و شانه نکشد.

او پس از سرکوب مردم تبریز در گفتگوی مطبوعاتی به دروغ عنوان کرد: علاوه بر سرمایه‌داران فراماسونرها هم در حوادث تبریز نقش عمده‌ای داشته‌اند. او هم چنین به عنوان یکی از دشمنان اصلی روش اعتدالی دولت بازرگان گفت: متأسفانه دولت بازرگان با مشی خاص خود زمینه را برای فعالیت این گروه‌ها آماده می‌کرد، این افراد متأسفانه در دولت بازرگان نقش مهمی داشتند. و در ادامه اظهار داشت: برای نمونه ما با تعدادی از کارخانجات در آذربایجان مواجه بودیم که در تولید اشکال‌تراشی می‌کردند، بالاخره تصمیم گرفتیم آن‌ها را ملی کنیم ولی دیدیم که دولت بازرگان در پشت پرده از این‌ها حمایت می‌کند و یا در مورد رباخواران هم وضع همین‌طور بود.^۲

او هم چنین با صدور اطلاعیه‌ای تحت عنوان دادسرای انقلاب اسلامی تبریز به تهدید کسبه و بازاریان پرداخت و اخطار داد: سرمایه‌دارانی که علیه حکومت اسلامی اقدام کنند دستگیر خواهند شد.^۳ نیروهای تحت امر او در همان ایام مبادرت به دستگیری گسترده‌ی کودکان و نوجوانان کردند منتهی تحت فشار افکار عمومی و جو غالب مجبور به آزادی آن‌ها شدند. موسوی تبریزی در گفتگو با خبرنگاری پارس به آزادی حدود ده نفر از دستگیر شده‌های حوادث تبریز که زیر شانزده سال سن داشتند اشاره کرد.^۴

در دوران یادشده، او همه‌کاره‌ی استان آذربایجان شرقی و به ویژه تبریز بود. وی در گفتگو با «عبرت نیوز» اعتراف می‌کنند: در تبریز، سپاه و هم‌چنین کمیته و دادستانی، همه با من بودند، هیچ کدام منحصر‌آکار نمی‌کردند و فرماندهی آن‌ها نیز توسط وی معرفی و انتخاب می‌شدند.^۵

1-www.imam-khomeini.ir/fa/NewsPrint.aspx?ID=14104

۲-روزنامه‌ی کیهان، ۲۵ دی‌ماه ۱۳۵۸ صفحه‌ی ۱

۳-روزنامه‌ی اطلاعات، ۲۵ دی‌ماه ۱۳۵۸ صفحه‌ی ۱ و ۲

۴-روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، ۲۵ دی‌ماه ۱۳۵۸ صفحه‌ی ۱

5-http://sharghdaily.ir/News/73301

وی پس از موفقیت در سرکوب حزب جمهوری خلق مسلمان، همه‌ی تلاش خود را برای سرکوب نیروهای وابسته به مجاهدین و چپ‌گذاشت و در این راه از هیچ جنایتی فروگذار نکرد. ربودن، شکنجه، قتل و دستگیری گسترده‌ی نیروهای وابسته به جریان‌های سیاسی و هم‌چنین بسیج چماق‌دار و حمله به دفاتر و مراکز آن‌ها از جمله اقدامات موسوی تبریزی در دوران پیش از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ برای مقابله با جریان‌های سیاسی بود.

موسوی تبریزی که پیش از خطبه‌های نماز جمعه تهران سخن می‌گفت به منظور پاپوش‌دوزی برای چریک‌های فدایی خلق در مورد نقش آنان در حوادث تبریز دروغ‌های حیرت‌انگیزی را بر زبان راند:

حوادث آذربایجان بزرگ‌ترین توطئه‌ای بود که رخ داد و اگر توطئه‌گران موفق می‌شدند مسئله‌ی آذربایجان مطرح نبود بلکه مسئله‌ی تمام کشور ایران بود... وقتی چند تن از سران چریک‌های فدایی خلق در آن‌جا دستگیر می‌شوند مدارکی از جیب‌های شان به دست آمد مبنی بر این که اول صبح به خیابان که رفتید هر یک مسئول صحبت کردن با چند نفر بشود ابتدا شروع کند از فلان مرجع تعریف کردن و بعد شروع به انتقاد از امام و تحریک عواطف و تحریک حس ناسیونالیستی، آن‌گاه دو گروه شوند، گروه اندکی بگویند درود بر امام امت و گروه دیگری که تعدادشان هم زیاد است به طرفداری از حزب خلق مسلمان شعار دهند و بعد به جان هم بیفتند!

خیمه شب‌بازی دادگاه سینما رکس آبادان

بهشتی و قدوسی که یکه‌تاز دستگاه قضایی شده بودند چهار پرونده‌ای را که دارای اهمیت ویژه‌ای برای آن‌ها بود خارج از روال معمول دستگاه قضایی و دادگاه انقلاب اسلامی تهران و خوزستان به عوامل نزدیک و مورد اعتماد خود سپردند. این چهار پرونده عبارت بودند از پرونده‌ی گروه فرقان که توسط علی‌اکبر ناطق‌نوری و عبدالمجید معادیخواه رسیدگی شد، پرونده‌ی تقی شهرام که به معادیخواه رسید و پرونده سینما رکس آبادان و محمدرضا سعادت‌ی که هر دو در اختیار موسوی تبریزی قرار گرفت.

در واقع بر اساس «عدل» ادعایی حضرات، پرونده‌ی تقی شهرام و محمدرضا سعادت‌ی به دست دو نفر از دشمنان اصلی مجاهدین و رقبای آن‌ها در حزب جمهوری اسلامی سپرده شد تا آن‌جا که می‌توانند کینه‌جویی و انتقام‌کشی کنند.

از آن‌جایی که پای روحانیت و حوزه علمیه قم و نهادهای مذهبی در به‌آتش کشیدن سینما رکس آبادان در میان بود پرونده‌ی این فاجعه نسبت به پرونده‌های دیگر از اهمیت و حساسیت بیش‌تری برخوردار بود و جمع و جور کردن آن کار هرکسی نبود. بهشتی و قدوسی پس از رایزنی‌های بسیار، موسوی تبریزی را که کارآزموده و امتحان پس‌داده بود از

تبریز به آبادان گسیل داشتند تا بلکه با سرهم آوردن پرونده، عده‌ای بی‌گناه را اعدام کرده و قال قضیه را بکنند. این انتخاب به دلایل گوناگون انجام شد.

حساسیت عمومی در کل کشور و اقدامات اعتراضی خانوادگی قربانیان سینما رکس، سیاست نظام مبنی بر عدم رسیدگی به این پرونده‌ی ملی را با چالش‌های جدی روبرو کرده بود. از اولین روزهای پیروزی انقلاب، پس از آن که مردم و به ویژه خانوادگی قربانیان مشاهده کردند حسین تکبعلی‌زاده تنها متهم پرونده به فرمان غلامحسین جمی نماینده‌ی خمینی و امام جمعه و سیدمحمد کاظم دهدشتی مؤسس حوزه‌ی علمیه آبادان از زندان آزاد شده و اراده‌ای برای پیگیری پرونده نیست متوجه‌ی سمت و سوی قضایا شده و حرکات اعتراضی خود را سامان دادند. در نتیجه‌ی فشار مردم آبادان و خانواده‌های قربانیان خیمه‌شب‌بازی دادگاه با هدف خواباندن اعتراضات و برطرف کردن زمینه‌ی شورش عمومی، در دوم شهریور ماه ۵۹ آغاز به کار کرد. موسوی‌تبریزی مورد چگونگی پذیرش ریاست این دادگاه و دادگاه سعادت‌ی که اتفاقاً برخلاف قانون اساسی هم بود می‌گوید:

از سال ۵۸ دو پرونده‌ی پر سر و صدا در دستگاه قضایی مطرح بود؛ یکی پرونده‌ی جاسوسی محمدرضا سعادت‌ی از اعضای سازمان مجاهدین خلق و دیگری دادگاه عاملان آتش‌سوزی سینما رکس... آن زمان آقایان شهید دکتر بهشتی رئیس دیوان عالی کشور، قدوسی دادستان کل انقلاب و موسوی اردبیلی دادستان کل کشور بودند. آن‌ها یا نتوانسته بودند قاضی مناسبی برای این دو پرونده پیدا کنند یا مسائلی پیش آمده که این دو پرونده در دست دستگاه قضایی مانده بود. من آن موقع (شهریور ۵۹) نماینده‌ی مردم تبریز در مجلس بودم. پیش از آن یکی از قضات معروف انقلابی بودم. امام به سه نفر بیش‌تر حکم قضاوت ندادند که یکی از آن‌ها من بودم. اول آقای قدوسی و بعد شهید بهشتی آمدند و گفتند که چنین پرونده‌هایی داریم. بهشتی بر پرونده‌ی سینما رکس تأکید داشت و قدوسی بر پرونده سعادت‌ی، گرچه می‌خواست پرونده‌ی رکس هم به من واگذار شود. می‌گفتند قاضی معتبری نمی‌توانیم پیدا کنیم، قضات دیگر جوان‌تر از من بودند. من گفتم نماینده‌ی مجلس هستیم و نمی‌توانم قضاوت کنم، مگر این که راه حلی پیدا کنید. آن‌ها پیش امام رفتند و حکم گرفتند که من می‌توانم قضاوت کنم. امام گفته بود گرچه من نماینده‌ی مجلس هستم اما می‌توانم هفته‌ای دو روز در دادگاه‌ها نظارت داشته باشم. بنابراین در هفته یک‌روز به مجلس نمی‌رفتم، آقای هاشمی رفسنجانی، رئیس مجلس هم در جریان بود و من غائب محسوب نمی‌شدم. سازمان مجاهدین خلق اعتراض کرد که نماینده‌ی قوه مقننه نمی‌تواند در قوه‌ی قضاییه دخالت کند. این موضوع در شورای نگهبان مطرح و این‌طور تفسیر شد که شخصی که در استخدام قوه‌ای نیست و صرفاً

نماینده‌ی مجلس است می‌تواند قضاوت کند. استخدام هم‌زمان در دو جا است که ایجاد مشکل می‌کند. بنابراین من هر دو پرونده را قبول کردم. تا نیمه‌ی سال ۵۹ درگیر دادگاه سینما رکس بودم و بلافاصله پس از آن دادگاه سعادت‌ی برگزار شد.^۱ این در حالی است که معادیلخواه در تیرماه ۱۳۵۸ پیش از برگزاری چهارمین جلسه دادگاه تقی‌شهرام، اعلام کرد که به دلیل رسمیت یافتن مجلس شورای اسلامی و این که او نماینده‌ی مجلس شده است و طبق قانون اساسی دخالت قوه مقننه در کار قوه‌ی قضاییه ممنوع است از ریاست دادگاه ویژه استعفا می‌دهد.

موسوی تبریزی مانند دیگر آخوندها در سفسطه و دروغ‌گویی استاد است. ایرادی که مجاهدین گرفته بودند ربطی به استخدام وی در دو جا نداشت بلکه بر اساس قانون اساسی مورد ادعای رژیم، روی استقلال قوای مقننه و قضاییه تأکید کرده بودند. روحانیت در طول هزار و چهارصد سال گذشته آموخته است که همه‌ی مشکلات شرعی را با کلاه شرعی حل کند. در ضمن شیخ علی‌تهرانی نه تنها استاد وی بلکه استاد خامنه‌ای هم محسوب می‌شد و آمادگی خود را برای رسیدگی به این پرونده اعلام کرده بود و در آن روزها رابطه‌ی بهشتی با او مثل «جن و بسم‌الله» بود و او نمی‌خواست راز آتش‌سوزی سینما رکس آبادان توسط شیخ علی‌تهرانی برملا شود.

دلیل دیگر انتخاب موسوی تبریزی به ریاست دادگاه سینما رکس آبادان مشارکت وی و نوری‌همدانی پدر زنش که امروز مرجع تقلید نزدیک به بیت خامنه‌ای است، در آتش زدن سینما رکس بود. وی شخصاً نقش دادستان را نیز به عهده گرفت چرا که دادستان و مأموران قبلی پرونده در نتیجه‌ی فشارهای رژیم و اعتراضات مردم استعفا داده بودند. محمد نوری‌زاد از قول شیخ علی‌تهرانی می‌گوید:

هفته‌ی پیش رفتم به دیدن شیخ علی‌تهرانی... او گفت: قبل از پیروزی انقلاب، روزی که خبر رسید سینما رکس آبادان را به آتش کشیده‌اند و ده‌ها نفر یک‌جا سوخته و ذغال شده‌اند، من و نوری‌همدانی و جمعی دیگر در محفلی نشستیم. زهر این خبر که به جان مجلس نشست، نوری‌همدانی سرش را به من نزدیک کرد و دم گوشم گفت: این کار ما بوده. پرسیدم: چرا؟ گفت: چون به ما خبر رسیده بود که خوزستان ساکت است و با انقلاب همراه نیست و کارکنان صنعت نفت نیز به اعتصابیون نیپوسته‌اند. ما باید هم مردم را و هم کارکنان شرکت نفت را تحریک می‌کردیم...^۲

هم‌چنین سیدحسین موسوی تبریزی قبل و بعد از آتش‌سوزی سینما رکس آبادان در این شهر حضور داشت و احتمالاً نوری‌همدانی از طریق دامادش در جریان این فاجعه قرار گرفته بود. او می‌گوید:

1- www.tarikhirani.ir/fa/files/52/bodyView/544

2- www.melliun.org/iran/30974

روز ۱۳ یا ۱۴ رمضان بود که سوار قطار شدم و به قم آمدم و آتش‌سوزی سینما رکس هم چند روز پس از آن رخ داد. در تهران در مسجد جلیلی در خیابان ایرانشهر سخنرانی می‌کردم که آیت‌الله مهدوی کنی هم آن‌جا بودند. همان‌جا در سخنرانی‌ام در شب قدر، به آتش زدن سینما رکس اشاره کردم.

محمد جعفری مدیر روزنامه‌ی انقلاب اسلامی و از نزدیکان بنی‌صدر که بین سال‌های ۶۰ تا ۶۵ زندان بود می‌گوید:

در آن شبی که در اخبار رادیو و تلویزیون اعلان شد که حجت‌الاسلام موسوی تبریزی، دادستان کل انقلاب شده است، یکی از زندانیان اطاق یک، بند شش، تعریف کرد که در آن لحظه پیش تیمسار سجده‌ای [رئیس کمیته مشترک] در اطاق با هم نشسته بودیم. وقتی این خبر اعلان شد تیمسار سجده‌ای گفت: انالله و انا الیه راجعون. پرسیدم یعنی چه تیمسار؟ وی در جواب گفت: دیگرکار من تمام است و با آمدن این شخص مرا اعدام خواهند کرد. گفتم چرا؟ پاسخ داد: برای این که ما عاملین آتش زدن سینما رکس آبادان را شناسایی کردیم و معلوم شد که دست چه کسانی در کار بوده است و من در جریان کامل و کم و کیف آن هستم و عاملین آن‌را می‌شناسم و تمام این‌ها در پرونده‌ام مندرج است و چون او هم در این کار دست داشته است برای از بین بردن منبع خبر و درز پیدا نکردن به بیرون، مرا خواهند زد و همین هم شد. چند روز بعد وی را صدا زدند و بردند و بعد هم او را تیرباران کردند.^۱

دادگاه سینما رکس آبادان عاقبت در روز ۱۳ شهریور ۱۳۵۹ به ریاست موسوی تبریزی با صدور حکم اعدام برای حسین تکبعلی‌زاده و پنج نفر دیگر به نام‌های منوچهر بهمنی، علی نادری، اسفندیار رضانی‌دهاقانی، فرج‌الله مجتهدی و سیاوش امینی‌آل‌آقا، و صدور احکام اعدام غیابی برای عده‌ای بی‌گناه دیگر به کار خود پایان داد. در حالی که عاملان اصلی نازشت گرفته و به کرسی مجلس چسبیده بودند.

حسین تکبعلی‌زاده تنها عامل زنده مانده‌ی این فاجعه در دادگاه به نقش‌کیاوش^۲، رشیدیان^۳، لرقبا و ابوالپور به عنوان آمران این جنایت اعتراف کرده بود. کیاوش به فرمانداری آبادان و ۱-اوین: جامعه‌شناسی زندانی و زندانبان، جلد دوم، محمد جعفری، انتشارات برزاونده، چاپ اول، ۱۳۸۰، ص ۱۳۶

۲- سید محمد کیاوش یکی از ابن‌الوقت‌های روزگار است. او پس از کودتای ۲۸ مرداد نامش را از عربی به کیاوش (مثل شاه) تغییر داد. در جریان انفجار حزب جمهوری اسلامی به شدت زخمی شد و سپس برای نشان دادن ارادت خود به خاندان «علی» نامش را به علوی تبار تغییر داد. وی در مجلس خبرگان قانون اساسی نخستین فردی بود که اصل ولایت‌فقیه را مطرح کرد.

لیست بخشی از کسانی که توسط موسوی تبریزی و افراد مورد اعتماد وی در تبریز اعدام شدند:

www.iranglobal.info/node/29155

۳- سایت جماران که به بازماندگان خمینی و مؤسسه‌ی نشر آثار خمینی نزدیک است تلاش بسیاری کرد تا رشیدیان را تبرئه کند. وی که یکی از فعال‌ترین عناصر مجلس خبرگان قانون اساسی بود در تیرماه ۹۲ فوت کرد و رفسنجانی درگذشت او را تسلیت گفت.

مدیرکلی آموزش و پرورش خوزستان رسید و سپس به مجلس خبرگان قانون اساسی و مجلس شورای اسلامی راه یافت. محمد رشیدیان به هم نمایندگی مجلس خبرگان رهبری و مجلس شورای اسلامی و ریاست کمیته رسید و محمود ابوالپور رئیس آموزش و پرورش آبادان شد و لرقباکه بنزین هواپیما در اختیار آن‌ها قرار داده بود نیز در پست‌های آموزشی به کارگرفته شد. به جای آمران و مباحشران جنایت سینما رکس آبادان، ستوان منوچهر بهمنی با این که در هنگام آتش زدن سینما در مرخصی به سر می‌برد و برای یاری رساندن به قربانیان خود را به سینما رسانیده بود از آن جایی که در همان ایام به موسوی تبریزی یک سیلی زده بود به اعدام محکوم شد. موسوی تبریزی پس از فاجعه‌ی سینما رکس آبادان در حسینیه اصفهانی‌های آبادان که گردانندگان آن از مسئولان اصلی آتش زدن سینما بودند منبر می‌رفت. وی در موقع خروج سوار بر موتور، راهی خرمشهر می‌شود. در راه ستوان بهمنی افسر شهربانی آبادان به وی دستور توقف می‌دهد، اما وی اعتنایی نمی‌کند، بالاخره بهمنی تیر هوایی شلیک می‌کند و پس از تعقیب و گریز او را مجبور به توقف کرده یک سیلی به وی می‌زند. موسوی تبریزی وی را به اتهام شلیک به مردمی که در حال فرار از سینما رکس آبادان بودند اعدام کرد! علی نادری صاحب سینما رکس آبادان بیش از پانزده سال بود که سینما را به شخص دیگری اجاره داده و خود در تهران زندگی می‌کرد و در روز آتش‌سوزی نیز سوار قطار به سمت خرمشهر می‌رفت یکی دیگر از کسانی بود که اسیر تیغ عدالت موسوی تبریزی شد. وی در توجیه اعدام او در دورانی که به «اصلاح طلب» و ضد خشونت شده در پاسخ به پرسشگر که پرسیده بود:

علی نادری، صاحب سینما رکس چرا اعدام شد؟ وقتی سینما آتش گرفت نادری در قطار تهران/خرمشهر بود و به سوی آبادان می‌رفت. اصلاً از داستان مطلع نبود و فردای روز آتش‌سوزی گفت: سینما رکس دارای آخرین تجهیزات ایمنی بود و از سوی مقامات مسوول پروانه ایمنی نیز داشت و از این نظر نیز مرتباً بازدید می‌شد ولی وسعت خرابکاری به حدی بود که این تجهیزات را نیز به کلی از بین برد.
پاسخ داد:

سینما رکس از ایمنی پایینی برخوردار بود و حتی راه فرار را با ظروف نوشابه بسته بودند. شهرداری از یک هفته پیش از آتش‌سوزی اخطار کرده بود که تانکر آتش‌نشانی خالی است، اما به این توصیه عمل نشده بود. شهرداری علیه مدیر سینما رکس شهادت داد که صاحب سینما رکس اخطارهایش را نادیده گرفته است. می‌گفتند آتش‌نشانی شرکت نفت، بهترین آتش‌نشانی خاورمیانه است اما طبق تحقیقاتی که شد، دستور داشته که با تأخیر به محل بیاید. مسوول آتش‌نشانی و شهربانی را محاکمه

کردیم؛ البته رزمی فرار کرده بود اما بهمنی اعدام شد.^۱

اسفندیار رضائی دهاقانی، مدیر سینما رکس به سبب کمبود ایمنی در سینما رکس و استخدام افراد ناآزموده، اعدام گردید.

آیا سیدحسین موسوی تبریزی حاضر است حکم اعدام قالیباف و مسئولان بنیاد مستضعفان را به علت ایمنی پایین ساختمان پلاسکو بدهد؟

فرج‌الله مجتهدی، کارمند ساده‌ی ساواک پیش از آتش‌زدن سینما رکس به آبادان منتقل شده بود. موسوی تبریزی این جا به جایی را برای فراهم نمودن زمینه‌ی آتش‌زدن سینما خواند.

سررهنگ سیاوش امینی‌آل‌آقا، رییس اداره‌ی اطلاعات شهربانی آبادان که متخصص ضدخرابکاری بود و دادگاه نتوانست کوچک‌ترین پیوندی میان وی و آتش‌زدن سینما برقرار کند نیز به اعدام محکوم شد. در سال‌های بعد سنگ قبر قربانیان فاجعه‌ی آتش‌سوزی سینما رکس آبادان نیز از خشم «امت خداجو» و «در صحنه» در امان نماند.

موسوی تبریزی در مورد آن‌ها گفته است: کشته‌شدگان هم اکثراً جوان و از افراد انقلابی چپ بودند، اکثریت حتی مذهبی هم نبودند.^۱

در طول چهار دهه‌ی گذشته به شکل معناداری هیچ‌گاه یادبود یا برنامه‌ای برای قربانیان این فاجعه از سوی جمهوری اسلامی و افشای «جنایات شاه» و «ساواک» برگزار نشده است. متأسفانه گروه‌های سیاسی نه تنها هیچ کوششی برای کشف حقیقت به خرج ندادند بلکه تا سال‌ها هم چنان شاه و ساواک و امپریالیسم آمریکا و... را عامل این جنایت معرفی می‌کردند و همین دست موسوی تبریزی را برای سرهم‌بندی کردن دادگاه بازگذاشت.

نظام سلطنتی هم بی‌تقصیر نبود. آن‌ها اطلاعات نسبتاً دقیقی راجع به موضوع داشتند. متهم اصلی دستگیر شده و به جرائم خود اعتراف کرده بود؛ از ارتباط عوامل آتش‌سوزی با جریان‌های مذهبی شهر باخبر بودند و چنان‌چه اراده‌ای برای پیگیری قضایی داشتند، کشف حقیقت امکان‌پذیر بود. اما سیر حوادث و سرعت فعل و انفعالات چنین امکانی را به وجود نیاورد. ساواک نیز در آن شرایط بحرانی با پیگیری پرونده مخالفت می‌کرد و «سپهبد مقدم» رئیس ساواک با انتشار اسنادی که از شرکت مخالفان مذهبی در این جنایت بدست آمده بود، مخالفت می‌کرد. دولت «آشتی ملی» شریف‌امامی نیز می‌کوشید روحانیت را از خود نرنجاند و با منتشر کردن اطلاعات بدست آمده مخالفت می‌کرد. آن‌ها معتقد بودند برگرداندن اتهام به سمت روحانیت اوضاع را بدتر می‌کند. چرا که مردم باور نمی‌کردند که روحانیت دستور آتش‌زدن صدها بی‌گناه را داده باشد.

تلاش برای سرکوب نیروهای سیاسی

موسوی تبریزی از همان فردای پیروزی انقلاب ضدسلطنتی یکی از پیگیران اصلی سرکوب نیروهای سیاسی بود و کوچک‌ترین لغزشی در این رابطه را بر نمی‌تابید. وی سخنگوی

جمعی بود که به دیدار خمینی با مسعود رجوی و موسی خیابانی در بهار ۱۳۵۸ اعتراض داشت. دیداری که به نوبه‌ی خود می‌توانست از سطح درگیری‌ها بکاهد. خود او در این زمینه در گفتگو با نشریه «یادآور» مورخ ۱۳۸۷ اعتراف کرده و می‌گوید:

در اردیبهشت یا خرداد ۵۸ بود که امام «رحمة‌الله» به مسعود رجوی و موسی خیابانی، اجازه ملاقات دادند. من به ایشان اعتراض کردم. در جلسه‌ای دوستانه بودیم؛ من، آقای ری شهری، آقای فاکر و گمانم آقای معادیخواه و چند نفر دیگر [فهمی کرمانی، محمدجعفری گیلانی، غلامحسین حقانی، محمدعباسی خراسانی] بودند. دوستانی که از زندان درآمده بودند، مثل آقای فاکر و آقای معادیخواه از ما تندتر بودند که چرا امام به این‌ها اجازه ملاقات داده‌اند. من این مسئله را به حاج‌احمد آقا منتقل کردم، گفت ببینید خودتان با امام صحبت کنید. در همان تاریخ، شاید یک هفته بعد از ملاقاتی که احمد آقا به آن‌ها داده بود، برای ما ملاقات گذاشت و به دیدن امام رفتیم. امام در گوش دادن به حرف‌ها خیلی بی‌تکلف بودند. بعد از انقلاب هم این تشریفات و تعارفات کنایی حالا نبود. واقعاً ما به عنوان یک طلبه جوان بیست و هفت، بیست و هشت ساله خیلی راحت با امام می‌نشستیم و صحبت می‌کردیم. سخنگوی آن دوستان هم من بودم. افراد فوق‌جملگی حکام شرع منتخب خمینی، منتظری، بهشتی و قدوسی بودند که نقش اساسی در سرکوب و شکنجه و نقض حقوق بشر داشتند. موسوی اردبیلی در مورد تلاش موسوی تبریزی برای پرونده‌سازی علیه قضات دادگستری نزد خمینی می‌گوید:

مثلاً یک روز خدمت امام بودم و آقای موسوی تبریزی هم حضور داشت، به امام گفت قضات دادگستری ریش‌شان را دوتیغه، سه تیغه می‌کنند فاسقند و قضاوت‌شان درست نیست، ما هر چه به آقای موسوی اردبیلی می‌گوییم دادگستری را منحل کنند، ایشان می‌گویند صلاح نیست. امام به شدت با موسوی تبریزی برخورد کردند و گفتند چرا مواظب حرف خودت نیستی؛ از کجا می‌دانی که این‌ها فاسقند؟! گفت ریش می‌تراشند...^۱

از مسئولان اصلی سرکوب و کشتار دهه‌ی ۶۰

پس از سی خرداد ۶۰، تبریز و آذربایجان که یکی از کانون‌های اصلی تشکیلات مجاهدین بود، مورد تاخت و تاز موسوی تبریزی و نیروهای تحت امرش قرار گرفت. خمینی سال ۶۰ را سال «قانون» معرفی کرده بود! و موسوی تبریزی هم نماینده‌ی مجلس از تبریز بود و هم رئیس دادگاه‌های انقلاب اسلامی آذربایجان شرقی و غربی که در تضاد با قانون اساسی و اصل تفکیک قوا بود. درنده‌خویی و وحشی‌گری او تا آن‌جا برای خمینی مهم بود که حتی حاضر نبود به لحاظ شکلی هم که شده قانون اساسی نظام اسلامی را رعایت کند.

او حاکم مطلق العنان آذربایجان شرقی بود. خودش می‌گوید:

در تبریز هم سپاه داشتیم و سپاه قوی‌ای هم داشتیم. مثلاً آقای حسین علایی که فرمانده نیروی دریایی شد و الان هم [مدیرعامل شرکت هواپیمایی] «آسمان» است، من ایشان را به عنوان فرمانده سپاه تبریز معرفی کردم. در تبریز، سپاه و هم‌چنین کمیته و دادستانی، همه با من بودند، هیچ کدام منحصرأ کار نمی‌کردند، اگر هم کار می‌کردند، من جلوی شان می‌ایستادم و انصافاً هم هماهنگ بودند. آخرین فرمانده سپاه تبریز در آن زمان هم آقای چیت‌چیان، وزیر نیروی فعلی، بود.^۱

موسوی‌تبریزی تنها به صدور حکم اعدام و زندان‌های طویل‌المدت اکتفا نمی‌کرد بلکه خود شخصاً در بازجویی و شکنجه‌ی زندانیان شرکت می‌کرد، کابل به دست می‌گرفت و گاه در مراسم اعدام آن‌ها نیز حضور می‌یافت و از این بابت در کشور زبانزد بود. شقاوت‌بارترین شکنجه‌ها و کشتارها در حضور او و به دستور او صورت می‌گرفت. چنان‌چه گفته می‌شود یک نمونه‌ی آن دستور شلیک رگبارگلوله به گلوی اکبر چوپانی است که منجر به قطع سر وی شد. و یا شخصاً در یک مورد به ادعای خود برای بیرون آوردن اطلاعات از دهان یک زندانی، با دست انداختن در دهان وی، فک بالا و پایین او را با شدت هرچه تمام‌تر به دو سمت مخالف کشیده و باعث در رفتن فک وی شده بود. او تا لحظه‌ی اعدام از دردی جانکاه رنج می‌برد.

موسوی‌تبریزی در مصاحبه‌ی مطبوعاتی خود در دوم شهریور ۱۳۶۰ ضمن اعلام دستگیری «چهارصد و شصت تن از اعضای سازمان منافقین، راه‌کارگر، اقلیت، پیکار، کومله و اتحادی کمونیست و سایر گروهک‌های دیگر»، طی چند روز اعلام کرد که: تعدادی از این زندانیان در دادگاه محاکمه و به اعدام محکوم شدند و پرونده‌ی بقیه تحت بررسی است. وی هم‌چنین به سرمایه‌داران و کسانی که خانه و یا مکانی در اختیار گروهک‌ها قرار می‌دهند اخطار کرد که چنان‌چه مشاهده شود کسی مکانی برای فعالیت گروه‌ها در اختیار آنان قرار دهد، در دادگاه‌های انقلاب به عنوان محارب و باغی و مفسد محاکمه و به اعدام محکوم خواهد شد.^۲

دادستانی کل انقلاب اسلامی

بی‌رحمی و شقاوت او و شهرتی که به هم زده بود موجب شد تا خمینی پس از کشته شدن قدوسی در انفجار ۱۴ شهریور ۱۳۶۰ دادستانی کل انقلاب، او را به تهران فرا بخواند و پست دادستانی کل انقلاب را با اختیارات ویژه به او بدهد.

خمینی این میزان از اعتماد را بی‌خود نثار او نمی‌کرد، با توجه به ویژگی‌های او را برای

این سمت انتخاب کرده بود و درکنار منزل خود در جماران به او خانه داده بود. موسوی تبریزی در مورد نقش خود در سرکوب نیروهای سیاسی و به ویژه مجاهدین می گوید: روز دومی که من دادستان شده بودم، در نخست‌وزیری جلسه داشتیم. نخست‌وزیر هم آقای مهدوی کنی بود و رئیس‌جمهور هم نداشتیم؛ آقای رجایی شهید شده بود... آقای هاشمی رفسنجانی هم آن روزها در خارج از کشور شاید کره بود. در آن جلسه آقایان موسوی اردبیلی، مهدوی کنی، محسن رضایی به عنوان فرمانده سپاه، بهزاد نبوی به عنوان وزیر مشاور، من به عنوان دادستان و چند نفر دیگر حضور داشتند. آقای مهدوی کنی گفت: حالا ما دیگر مشکل می‌توانیم با این‌ها (مجاهدین) برخورد کنیم. ایشان پیشنهاد کرد: به واسطه‌ی آقای طاهر احمدزاده با آقای رجوی صحبت بشود، بلکه راضی بشوند تا مذاکره و گفت‌وگو کنیم، حتی این‌ها در بعضی پست‌ها قرار داده بشوند تا این غائله ختم بشود...

من هم گفتم: با این وضع نمی‌توانیم این مجوز را بدهیم. من پس از جلسه چون هنوز در تهران منزلی نداشتیم، شب‌ها در بیت امام می‌خوابیدم، رفتم آن‌جا و خدا رحمت کند آیت‌الله صدوقی رضوان‌الله تعالی علیه آن‌جا بود و دید که من کمی گرفته و ناراحتم. گفت: جریان چیست؟ گفتم:

جریان این است و وضع این گونه است. وزرا غالباً به وزارت‌خانه نمی‌آیند و در خانه کارهای‌شان را انجام می‌دهند. ترور همه‌جا را گرفته و تهران به هم ریخته است. حتی دو، سه نفر از روحانیونی که مخالف انقلاب بودند ترور شده‌اند. همین که عمامه به سر می‌بینند می‌زنند. یک آقای خلیلی در قم بود که چندان با انقلاب و نظام کاری نداشت، آمده بود تهران کار داشت، او را جلوی ترمینال اتوبوس‌های شمس‌العماره زدند. وضع به این خرابی است، از آن طرف آقای مهدوی این گونه پیشنهاد می‌کند. آقای صدوقی گفت که این موضوع را باید با امام مطرح کنیم. ساعت ده شب بود که ایشان اصرار کرد تا حاج احمدآقا برود و به امام بگوید. ما شبانه رفتیم و این مسائل را با امام مطرح کردیم.

امام فرمود: پیشنهاد شما چیست؟ من گفتم: اگر دولت دخالت نکند، ما مسئله را حل می‌کنیم. همه چیز درست می‌شود و امنیت به دست می‌آید... سرانجام امام به حاج احمدآقا گفت که جلسه‌ی فردا با حضور نخست‌وزیر و قوه‌ی قضاییه تشکیل بشود. جلسه‌ی دوم در منزل آیت‌الله موسوی اردبیلی که در مکان فعلی شورای نگهبان بود، تشکیل شد. آیت‌الله مهدوی کنی هم آمد. اعضای شورای عالی قضایی هم بودند، بنده هم حاضر بودم. احمدآقا آن‌جا گفت که نظر امام در مورد مسائل این است که

فلانی (یعنی بنده) دادستان کل انقلاب است، سیاست برخورد با این‌ها، رفتار و کیفیت کار را ایشان مشخص کند. دولت و شورای عالی قضایی هم کمک کنند و دخالتی در امور نکنند. آن‌ها هم گفتند باشد. این بود که ما به دنبال برنامه‌ریزی رفتیم.^۱ به این ترتیب خمینی ریش و قیچی سرکوب و کشتار بی‌رحمانه را به دست او می‌دهد و موسوی تبریزی تا می‌توانست بی‌رحمی به خرج داد و خون ریخت. او در جای دیگری می‌گوید:

خدمت حضرت امام (س) رسیدم. ایشان با یک حالت تأثری فرمودند: یک کاری کنید لااقل آقای خامنه‌ای پنج شش ماه در ریاست جمهوری بماند. من هم با حالت شوخی عرض کردم: آقا! داریم ریشه‌های خشکانیم. انشاءالله دیگر کاری نمی‌تواند انجام دهند.^۲ برنامه‌ی مورد نظر او چیزی نبود جز تهدید و کشتار و به کارگیری سیاست «النصر بالرعب». او که حمایت خمینی و شورای عالی قضایی و دولت و مجلس را داشت در مصاحبه رادیو و تلویزیونی ۲۷ شهریور ۱۳۶۰ که در روزنامه‌ی جمهوری اسلامی ۳۰ شهریور همان سال انعکاس یافت به صراحت گفت:

باید حکومت، حکومت الله اکبر باشد. مردم از ما می‌خواهند، ما که نمی‌خواهیم یک عنوان داشته باشیم. ما در برابر این خرابکاری‌ها که مسلحانه و یا با کوکتل و سه‌راهی بیابند بیرون یا عده‌ای این کار را بکنند و عده‌ای هم کارچاق کن آن‌ها باشند ما نمی‌توانیم در برابر آن‌ها دست روی دست بگذاریم... اگر این‌ها را دستگیر کردند دیگر معطل این نخواهند شد که چندین ماه این‌ها بخورند و بخوابند و بیت‌المال مصرف کنند. این‌ها محاکمه‌شان توی خیابان است.

هرکس کوکتل به دست گرفت و در برابر نظام جمهوری اسلامی ایستاد، همان‌جا محاکمه شد. وقتی دستگیر و به دادستانی رسیدند محاکمه شده‌اند و حکم‌شان اعدام است. این‌ها یاغی و شاهر بالسیف و رعب و وحشت ایجاد می‌کنند. به نظام جمهوری اسلامی حمله می‌کنند خون هزاران شهید را پایمال می‌کنند، بیت‌المال مسلمین را حیف و میل می‌کنند کشتن این‌ها واجب است نه جایز. هرکس را در خیابان در درگیری و تظاهرات مسلحانه و آن‌ها که پشت این اشرار مسلح قایم می‌شوند این‌ها را تقویت و راهنمایی می‌کنند، موتور می‌دهند و یا می‌خواهند ماشین بدهند و دستگیر می‌شوند بدون معطلی و همان شب که دو نفر پاسدار و یا مردم شهادت دهند که آن‌ها در درگیری بودند و مسلحانه یا پشت سرفراد مسلح و علیه نظام جمهوری اسلامی قیام کرده‌اند، کافی است و همان شب اعدام خواهند شد.

۱- نشریه‌ی چشم‌انداز، سی خرداد ۶۰؛ گفت‌وگو با آیت‌الله سیدحسین موسوی تبریزی ۱۳ شهریور ۱۳۸۲.
2- www.imam-khomeini.ir/fa/c803_21487

و دیگر پدر و مادرهای این منافقین توقع نداشته باشند که ما عفو بدهیم. ما نمی‌توانیم در برابر این همه مردم عفو و اغماض کنیم. من به تمام دادستان‌های شهرستان‌ها هم اعلام می‌کنم که حتم این چنین باشند و اگر نباشند خودشان مجازات خواهند شد... ما نظام جمهوری اسلامی می‌خواهیم تنها که نماز و روزه نیست یکی از احکام جمهوری اسلامی این است که هرکس در برابر این نظام و امام عادل مسلمین بایستد کشتن او واجب است. اسپرش را بایدکشت و زخمی‌اش را زخمی‌تر کرد که کشته شود. کتاب نهایی شیخ از هزار سال پیش و معتبر علامه از ششصد سال پیش و... این حکم اسلام است چیزی نیست که ما تازه آورده باشیم الان هم حکم مراجع همین است. هرکس از اطاعت امام عادل خارج شود و در برابر نظام بایستد حکم‌شان اعدام است. پدر مادرها در درجه اول دست بچه‌های‌شان را بگیرند و این‌ها را از پرتگاه سقوط نجات دهند اگر نیامدند بگویند که آن‌ها فرزندشان نیستند و توی دل‌شان از نظام ناراحت نباشند و توقع عفو هم نداشته باشند امام تا حال هرچه امکان داشت درباره عفوگفته‌اند و ارشاد کرده‌اند و مهلت داده‌اند حالا هم قبل از دستگیری مهلت دارند. با این حکم بود که به زخمی‌ها هم رحم نکردند و آن‌ها را از بیمارستان‌ها مستقیماً به شکنجه‌گاه‌ها گسیل می‌داشتند تا در زیر شکنجه به قتل برسند. در آن دوران بهداری اوین که در مجاورت بند ۲۰۹، یکی از شکنجه‌گاه‌های اصلی اوین قرار داشت خود قتلگاہی ویژه بود که در آن «نیم‌کش‌ها را تمام‌کش» می‌کردند.

موسوی تبریزی در سخنرانی خود در نماز جمعه‌ی تبریز، ضمن ردّ ادعای اعدام کودکان دوازده ساله از جانب مخالفان نظام، می‌گوید:

اولاً در بین اعدام‌شدگان، کسی کم‌تر از شانزده سال نبوده، در ثانی این حرف‌های آن‌ها، مطلقاً در قاطعیت ما تأثیری نخواهد گذاشت.^۱

او می‌پذیرد که نوجوان شانزده ساله را اعدام کرده‌اند. اما در همین رابطه هم دروغ می‌گوید. اسناد و شواهد زیادی از اعدام کودکان کم‌سن و سال‌تر وجود دارد. آیت‌الله منتظری در نامه‌ی ۵ مهر ۱۳۶۰ خود به خمینی روی اعدام دختران سیزده، چهارده ساله تأکید می‌کنند. وی در همین سخنرانی در مورد قاطعیت اسلامی می‌گوید:

ملت ایران اگر در جنگ با رژیم منحوس پهلوی، شصت هزار نفر شهید داده، اکنون حاضر است که ششصد هزار نفر و یا شش میلیون نفر شهید بدهد تا دیگر آمریکا و طرفداران آمریکا، نتوانند به داخل این کشور، راه پیدا کنند... امیدوارم با قاطعیتی که در برابر منافقین به کارگرفته می‌شود، هرچه زودتر، منافقین ریشه‌کن بشوند.

بماند که شصت هزار شهید در دوران انقلاب دروغی بیش نیست که مقدمه‌ی قانون‌اساسی

هم روی آن مانور داده شده اما تأکید روی آمادگی برای دادن «شش میلیون شهید»، بیانگر نگاه موسوی تبریزی است. او چنان‌چه لازم می‌دید و یا قدرتش را داشت برای حفظ «اسلام»، حاضر بود به مراتب بیش از این، قربانی از دشمنان اسلام بگیرد.

موسوی تبریزی در ادامه‌ی سیاست وحشت‌آفرینی و ترس در تاریخ ۶ مهرماه ۱۳۶۰ یک هفته پیش از برگزاری سومین انتخابات ریاست‌جمهوری با هشدار نسبت به «آشوبگران و اغتشاشگران»، روز انتخابات، به اعلام موضع دادستانی در این زمینه پرداخت. وی، هرگونه «آشوب‌طلبی» را با اشد مجازات همراه دانسته و با بیان این که موضع دادستانی انقلاب، یک موضع کاملاً انقلابی است، گفت:

چون در این کشور جمهوری اسلامی حکم فرماست و اکثر مردم از این جمهوری اسلامی پشتیبانی می‌کنند و خواهان این جمهوری هستند، در نتیجه ما باید خواسته‌ی مردم و خواسته‌ی اسلام را در نظر بگیریم و لذا نمی‌توانیم در برابر این گونه مسایل بی‌تفاوت باشیم.

موسوی تبریزی هم‌چنین به دوستان نفر از «آشوبگرانی» که در تظاهرات‌های خیابانی شهریور و مهر ۱۳۶۰ دستگیر شده بودند اشاره کرد و قضاتی را هم که در محاکمه‌ی فتنه‌گران سهل‌انگاری و کوتاهی کنند، به محاکمه تهدید کرد و هشدار داد هیچ سهل‌انگاری در محاکمه‌ی محاربان با خدا و رسول پذیرفته نیست. بر اساس همین تهدیدها و رهنمودها بوده که اکثریت قریب به اتفاق افراد مزبور در کشتارهای دسته‌جمعی مقابل جوخه‌ی اعدام قرار گرفتند. او در همین مصاحبه تأکید کرد:

کسانی که در روز انتخابات، قصد ایجاد اغتشاش و رعب و وحشت داشته باشند، توسط پاسداران و مأموران انتظامی دستگیر و بلافاصله در دادگاه‌های انقلاب محاکمه و اعدام خواهند شد، چون برای این گونه افراد محارب در زندان‌ها جایی نیست و نگه داشتن این اشخاص محارب باعث اتلاف وقت است.^۱

او در مصاحبه‌های تلویزیونی حتی کسانی را که به هواداران مجاهدین و «ضدانقلاب» جا و امکانات می‌دادند به اعدام تهدید می‌کرد.

موسوی تبریزی به همراه لاجوردی دادستان انقلاب اسلامی مرکز و حکام شرع اوین که رهنمودهای آن‌ها را اجرا می‌کردند، مشکل کمبود جا در زندان‌ها را با جوخه‌های اعدام حل می‌کردند. وی با انجام این مصاحبه‌ها دست لاجوردی و بی‌رحم‌ترین بازجویان و شکنجه‌گران را برای اعمال وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها باز می‌کرد و در عین حال فضای لازم برای صدور احکام اعدام را ایجاد می‌کرد.

در گفتگو با روزنامه‌ی اطلاعات در مورد مرتد و محارب می‌گوید:

عمده این است که حکم مرتد روشن است. در عرض دو دقیقه می شود به یک جوان، به یک فرد فهماند که مرتد چیست، عمده چیزی است که قاضی باید انجام دهد، و آن تطبیق و تشخیص مصداق است که آیا این مرتد است یا نیست. حکم محارب روشن است. آیه صریح قرآن است. عمده تطبیق این است که این شخص را که من دارم محاکمه می کنم، آیا محارب هست یا نیست، مفسد هم همین طور، سارق هم همین طور، جانی هم همین طور، بالاخره آن چه که مسلم است در قاضی، عارف بودن به مصداق اسلام و تطبیق احکام با آن مصداق است.

وی در همین گفتگو در ادامه در مورد باغی می گوید:

باغی کسی است که «خرج عن طاعة الامام العادل» خروج کند علیه امام و خارج بشود از طاعت امام، امام عادل، امامی که مبسوط‌الید است و در رأس حکومت اسلامی قرار دارد... اگر کسی علیه آن امام خروج کند قیام کند آن آدم باغی است... مثل جنگ محاربین و منافقین و یا معاندین اقلیت و بیکار و امثال این ها با حکومت البته اگر این گروه‌هایی که افرادشان خروج کرده‌اند علیه حکومت اسلامی یا علیه رهبری امام عادل خروج کرده‌اند، چنانچه مسلمان باشند، به آن‌ها می گویند باغی، اگر غیرمسلمان باشند به آن‌ها می گویند محارب... حکم شان این است که اگر آن‌ها اسیر شدند کشته می شوند، بیمارشان و زخمی شان هم اعدام می شود. در صورتی که مرکزیت گروه‌شان باقی باشد. اما اگر حکومت اسلامی توانست مرکزیت گروه‌شان را دستگیر کند بکشد، و آن‌ها را از هم دیگر بپاشد، آن وقت اسرار را می توانند عفو کنند و نکشند.^۱ او در همین گفتگو دامنه‌ی محارب را تا قبل از تشکیل حکومت اسلامی بسط می دهد. موسوی تبریزی در گفتگویی که با خبرنگار روزنامه اطلاعات داشت گفت:

موضع دادستانی یک موضع قاطع اسلامی است. چون در این کشور جمهوری اسلامی حکم فرماست و اکثر مردم ایران از این جمهوری اسلامی پشتیبانی می کنند... لذا نمی توانیم در برابر مسائل و حوادث روز بی تفاوت باشیم. موضع ما یک موضع قاطع و اسلامی است.^۲

او در سخنان پیش از خطبه‌های نماز جمعه ۲۲ آبان ۱۳۶۰ در مورد ضرورت مقابله با عوامل منافق و تروریست و هم چنین قاطعیت بیش تر دادگاه‌های انقلاب گفت:

ما قیام کردن در برابر چنین کشور و چنین رهبر و چنین ملتی را کفر و الحاد و محارب با اسلام و قرآن می دانیم و خون آن هدر است و نه تنها جایز بلکه واجب است و این اسلام است و این قرآن است این فتوای فقهای شیعه است. اگر ما امامت را به عنوان یک مکتب قبول داریم، ایستادن در مقابل یک مکتب، قیام کردن یک قیام

۱- روزنامه‌ی اطلاعات ۵ شنبه ۱۶ مهر ۱۳۶۰.
۲- روزنامه‌ی اطلاعات یکشنبه، ۲۶ مهر ۱۳۶۰.

سیاسی محسوب نمی‌شود بلکه یک قیام در مقابل مکتب محسوب شده و محارب با اسلام و قرآن است. اگر کسی با قاطعیت در برابرین‌ها نایستد، مجرم است و از کمک‌کنندگان همان محاربین می‌باشد.

وی سپس با اشاره به رفتار برخی از مردم بی‌تفاوت که خواسته یا ناخواسته به اهداف ضدانقلاب کمک می‌کنند گفت:

آن‌هایی که بی‌تفاوت هستند و انقلاب و اسلام را درک نکرده‌اند و یا ضدانقلاب و اسلام هستند... این‌ها باید بدانند این ملت شهید داده است این ملت سال‌های سال با آرزوی حکومت اسلامی مبارزه کرده است. امروز این حکومت اسلامی را ارج می‌دهد و هرگز اجازه نمی‌دهد تا مسئولین کشور در برابر شرارت‌ها بی‌تفاوت باشند و حتی سکوت اختیارکنند. افرادی که امروز تحت تأثیر رادیوهای اجانب قرار گرفته در خانه‌های راحت خود فریادهای ضدبشر به اصطلاح مدافعین حقوق بشر را می‌شنوند و به عنوان مدافع صحبت از عفو و بخشش به میان می‌آورند و می‌گویند حالا دیگر موقع عفو و رحمت است باید آمارها را نگاه کنند و بعد قضاوت کنند! موسوی تبریزی در مصاحبه‌ی مطبوعاتی ۲۵ آبان ۱۳۶۰ خود ضمن انکار شکنجه و اعدام زنان باردار، آمار زندانیان سیاسی را تقریباً هفت هزار نفر اعلام کرد. و در مورد شایعه‌ای که در شمال کشور به خانواده‌ها حق اجازه‌ی دفن بچه‌هایش خود را در قبرستان نداده‌اند، گفت: این یک شایعه‌ی بی‌اساس است ولی از نظر مسئله‌ی شرعی و فقهی در اسلام در قبرستان مسلمین دفن افراد غیر مسلمان جایز نیست.^۲

تردید نیست که موسوی تبریزی دروغ می‌گوید. اسناد و شواهد متعددی از دفن اعدام‌شدگان در خانه‌ی شخصی و باغ والدین و جنگل در دست است. از این گذشته زنان باردار متعددی در سال ۶۰ اعدام شدند و یا به خاطر اعمال شکنجه دچار سقط‌جنین شدند. وی در اول آذرماه ۱۳۶۰ در مصاحبه با نشریه‌ی پیام انقلاب گفت:

مثلاً ما می‌گوییم افرادی که مسلحانه علیه انقلاب اسلامی قیام نکنند، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را قبول دارند و در چهارچوب قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی عمل کنند با آن‌ها کاری نداریم. اما اگر مثلاً یکی از فداییان اکثریت بیاید و در سپاه یا جهاد خودش را به عنوان مسلمان جا بزند و نفوذ کند ما چنین کسی را دستگیر کرده و اعدام می‌کنیم برای این که یک توطئه است. باید بگویید که من اکثریتی هستم و اگر هر اداره که برود بگوید من مسلمان هستم و سر مسئولین کلاه بگذارد و بعداً معلوم شود که توده‌ای یا اکثریتی است، او به عنوان توطئه و نفوذ در

۱- روزنامه‌ی اطلاعات شنبه ۲۳ آبان ۱۳۶۰.

۲- روزنامه اطلاعات دوشنبه ۲۵ آبان ۱۳۶۰.

نهادهای اسلامی به منظور تخریب حساب می‌شود.^۱

موسوی تبریزی در مصاحبه‌ی مطبوعاتی و رادیوتلوویزیونی خود در تاریخ ۲۳ آذر ۱۳۶۰ منکر وجود زندانی سیاسی در کشور شد و گفت:

... ما مجرمین سیاسی نداریم. این‌ها تروریست‌اند و توطئه‌گرند و خیانتکار و وحشی‌اند. این افراد محاکمه می‌شوند در دادگاه اسلامی و محاکمه‌شان هم با مجرمین دیگر فرق ندارد و طبق احکام اسلام با آن‌ها رفتار می‌شود و مجازات می‌شوند.^۲

فضای آن روزهای بازجویی و شکنجه در اوین و کمیته‌ی مشترک را می‌توان از خلال یادداشت‌های هاشمی‌رفسنجانی ترسیم کرد. او در مورد شکنجه‌های اعمال شده بر روی رهبران حزب توده و اقدام به خودکشی آن‌ها یک ماه پس از دستگیری خبر می‌دهد:

۲۰ اسفند سال ۱۳۶۱... پیش از ظهر آقای [سیدحسین] موسوی [تبریزی] دادستان کل انقلاب به منزل آمد و راجع به کیفیت برخورد با سران حزب توده بازداشتی که حرف نمی‌زنند و چند نفرشان تاکنون اقدام به انتحار کرده‌اند و موفق نشده‌اند، مشورت کرد. قرار شد جلسه‌ای داشته باشیم.

پس از انتقال موسوی تبریزی به تهران هم چنان احکام اعدامی که در آذربایجان شرقی و به ویژه تبریز صادر می‌شد با هماهنگی وی بود. علی شجاعی و خلیل عابدی،^۳ علی اصغر هوشیارزرنقی،^۴ میرزاجعفر آقازاده^۵ حکام شرع تبریز از کارگزاران او بودند.

به گفته‌ی شاهدان عینی سیدحسین موسوی تبریزی پس از تصدی پست دادستانی کل انقلاب اسلامی هر از چندی در زمان اقامت چند روزه‌اش در تبریز، اقدام به صدور حکم محکومیت برای متهمان سیاسی می‌کرد.

غلامرضا حسنی نماینده‌ی خمینی و خامنه‌ای و امام‌جمعه ارومیه در مورد نقش موسوی تبریزی در اعدام فرزندش رشید حسنی می‌گوید:

۱- روزنامه‌ی اطلاعات یکشنبه ۱ آذر ۱۳۶۰.

۲- روزنامه‌ی جمهوری اسلامی ۲۴ آذر ۱۳۶۰.

۳- حجت‌الاسلام خلیل عابدی نخست‌رئیس دادگاه انقلاب اسلامی در تبریز بود و هزاران تن را به زندان و اعدام محکوم کرد، سپس رئیس دادگاه شعبه‌ی هفدهم کیفری یک تبریز شد و در آن‌جا نیز صدها تن را به زندان و اعدام محکوم کرد. در جریان کشتار ۶۷ وی یکی از حکام شرع تبریز بود. او که مانند بسیاری از حکام شرع به مواد مخدر معتاد است هم اکنون بازنشسته شده و هم چون بسیاری از صاحب‌منصبان قضایی به خاطر ارتباطاتی که دارد به شغل پردرآمد و کالت دادگستری و کارچاق‌کنی مشغول است.

۴- حجت‌الاسلام علی اصغر هوشیارزرنقی نخست‌رئیس دادگاه کیفری دو در تبریز بود و در ظاهر به پرونده‌هایی مانند چک بی‌محل و مزاحمت تلفنی و... رسیدگی می‌کرد اما پنهانی و غیررسمی در دادگاه انقلاب اسلامی تبریز هم کار می‌کرد! سپس با یک جهش در دادگاه انقلاب اسلامی تبریز به ریاست رسید و هزاران تن از متهمان مواد مخدر گرفته تا متهمان سیاسی را به زندان و اعدام محکوم کرد و سپس با جهشی دیگر رئیس دادگستری آذربایجان شرقی شده و جانشین اسحاق فروتن‌سرایبی شد و هم‌اکنون در پست‌های بالای قضایی در دادگستری آذربایجان شرقی کار می‌کند!

۵- حجت‌الاسلام میرزاجعفر آقازاده در جریان قتل عام ۶۷ حاکم شرع تبریز بود و مسئولیت مستقیم در کشتار زندانیان داشت. وی سپس حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب و مدیرکل دادگستری آذربایجان شرقی شد و پس از بازنشستگی ریاست دفتر مکارم‌شیرازی در آذربایجان شرقی را به عهده دارد.

آن‌وقت نماینده‌ی مجلس و در تهران بودم. یک روز رشید به تهران آمده بود. جایش را شناسایی کردیم. در کمیته‌ی انقلاب تهران با آیت‌الله مهدوی کنی تماس گرفتیم و گفتیم یک موردی هست، چند نفر مسلح بفرستد. نگفتم پسرم هست. یکی از محافظان خودم به نام آقای جلیل حسنی را نیز همراه آن‌ها کردم. او از بچه‌های کمیته‌ی ارومیه بود و الان به تجارت مشغول است. گفتیم اگر مقاومت یا فرار کرد بزنید نگذارید فرار کند و اگر هم تسلیم شد، دستگیر کنید و به کمیته تحویل بدهید. آن‌ها رفتند و او را دستگیر کردند. رشید چند روزی در کمیته‌ی تهران بود. بعد برای بازجویی و محاکمه به تبریز انتقال دادند. او چون محل فعالیت‌هایش، استان آذربایجان بود در این شهر محاکمه و به اعدام محکوم شد و بلافاصله حکم اجرا گردید. در مرحله‌ی اول، رشید را به دادستان وقت، حضرت حجت‌الاسلام سیدحسین موسوی تبریزی تحویل داده بودند، او نیز وی را به یکی از دامادهایش که او هم قاضی بود، سپرد و حکم اعدام رشید را او صادر کرده بود. حتی بعد از اعدام جنازه‌اش را هم به ما تحویل ندادند.^۱

زندانیان دهه‌ی ۶۰، تبریز، چهار تن از نزدیکان موسوی تبریزی به نام‌های زین‌العابدین تقوی فردود^۲، حسن مهاجر میلانی، اکبر غفاری و قاسم روستایی، را به عنوان مسئولان اصلی بازجویی، شکنجه، قتل و تجاوز معرفی می‌کنند. لیست بخشی از کسانی که توسط موسوی تبریزی و افراد مورد اعتماد وی در تبریز اعدام شدند در آدرس زیر آمده است.^۳

یوسف صانعی دادستان کل کشور در جلسه‌ی تودیع موسوی تبریزی گفت:

چه بسا که دو سال پیش نه من و نه هیچ کس مانند آقای موسوی تبریزی توان آن را نداشتیم که دادستانی انقلاب اسلامی را آن‌گونه اداره کنیم که کمر ضداقلاب را بشکند.^۴

طفره رفتن از اعلام آمار اعدام‌شدگان

او در دورانی که خود را «معتدل» و «ضدخسونت» معرفی می‌کرد در مصاحبه‌ای با

۱- سایت تاریخ ایرانی یکشنبه ۱۷ دی ماه ۱۳۹۲

۲- قاضی زین‌العابدین تقوی فردود در سال ۱۳۶۰ دادیار و در واقع همه‌کاره‌ی دادرسی انقلاب اسلامی در تبریز بود. وی سپس بازجوی اداره‌ی اطلاعات (شعبه‌ی ۲ دادیاری) شد و پس از سال‌ها کار در دادرسی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۷۱ مدت کوتاهی بازپرس شعبه یکم دادرسی عمومی تبریز شد، سپس اندک‌زمانی هم رئیس شعبه چهارم دادگاه انقلاب اسلامی تبریز شد و در سال ۱۳۷۲ و هنگامی که اسحاق فروتن سرایی به جای میرزاجعفر آقازاده رئیس کل دادگستری استان آذربایجان شرقی شده بود با یک جهش معاون دادگستری استان آذربایجان شرقی شد! سپس به تهران رفت و در دیوان عدالت اداری رئیس یکی از شعبه‌ها شد و هم اکنون به ریاست هیأت تخصصی اقتصادی، مالی و اصناف دیوان عدالت اداری رسیده است!

3- www.iranglobal.info/node/29155

۴- روزنامه‌ی اطلاعات، یکشنبه ۹ بهمن ۱۳۶۲، ص ۲.

«تبریز نیوز» تلاش کرد نقش خود در کشتارهای دهه‌ی ۶۰ را کم‌رنگ جلوه دهد و گفت: بعد از آن که منافقین دست به مبارزه‌ی مسلحانه زدند من در آغاز اعدام‌های سال ۶۰ به عنوان دادستان کل انقلاب به تهران رفتم. دادستان کل کشور هیچ وقت حکم اعدام صادر نمی‌کند. احکام اعدام را قضات در سال‌های ۶۰ تا ۶۲ صادر می‌کردند... از لحاظ قوانین، آن‌هایی که حرکات مسلحانه کردند اعدام‌شان حق است ولی گاهی ممکن است از قاضی اشتباهی رخ داده است که از آن بی‌اطلاعم. از آمار اعدام‌شدگان واقعا بی‌خبرم. ما در آن زمان نیز معتقد بودیم اعدام‌ها به هر

تعداد هم که باشد از تعداد ترورهای مسلحانه بیش‌تر نیست!

موسوی تبریزی در مورد آمار اعدام‌ها و این که کم‌تر از آمار ترورهاست دروغ می‌گوید. سازمان مجاهدین فهرست اسامی یک‌هزار و صد و چهل و دو نفر از کسانی را که در مهر ۱۳۶۰ کشته شده بودند انتشار داده است. او هم‌چنین در مورد این که اطلاعی از آمار اعدام‌ها ندارد قطعاً دروغ می‌گوید. تا پیش از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ مسئولان قضایی به دقت و با جزئیات آمار اعدامی‌ها و پرونده‌های تشکیل شده را اعلام می‌کردند. در حالی که در سی و هفت سال گذشته هیچ‌گاه حاضر نشده‌اند آمار رسمی اعدام‌ها را که می‌گویند مایه‌ی فخر و مباهات اسلام است اعلام کنند.

قدوسی در مصاحبه‌ای که در بهمن ۱۳۵۹ به مناسبت دومین سالگرد پیروزی انقلاب داشت گفت:

دادگاه‌ها در مدت این دو سال در تهران تعداد دوهزار و شش محکوم داشته است که از این تعداد چهارصد و شش نفر اعدام شده‌اند هم چنین پرونده‌هایی که در طول این مدت در جریان بوده و به آن رسیدگی شده یازده‌هزار و پانصد و شصت و پنج پرونده بوده است.^۲

یا در جای دیگری دوباره قدوسی آمار دقیقی داده و می‌گوید:

مجموعاً ما از اول انقلاب تا به حال هفت‌هزار و دو‌یست و دوازده پرونده بررسی کردیم، با این که می‌دانید که هنوز در حدود بیست روز اوایل انقلاب نگذشته بود ماه‌های متعدد دادگاهی با یک قاضی و یک شعبه اداره می‌شد، معذالک هفتصد و هفت‌هزار و دو‌یست و دوازده پرونده رسیدگی شده که اگر شما به دوازده تقسیم کنید می‌بینید ما ماهانه ششصد و یک پرونده، یعنی به نحو متوسط روزی بیست پرونده رسیدگی کردیم، با این که پرونده‌ای بوده که گاهی ماه‌ها روی آن کار شده، البته پرونده‌ای هم بود، که خیلی زود رسیدگی شده و رد شده، مجموعاً پانصد و هشتاد و یک مورد، ما توقیف اموال داشتیم، سیصد و پنجاه و چهار مورد مصادره

۱- «یادآور، کتاب ماه فرهنگی - تاریخی»، «موسسه‌ی مطالعات تاریخ معاصر ایران».

اموال داشتیم، که این اموال به نفع مستضعفین مصادره شده و در اختیار بنیاد قرار گرفت، دوهزار و نود و سه نفر در غیر آن رابطه با مسئله شرکت‌ها ممنوع‌المعامله شده‌اند، سه‌هزار و چهارصد و ده نفر باز، در غیر رابطه با شرکت‌ها، ممنوع‌الخروج کردیم تا به وضع آن‌ها رسیدگی شود مجموعاً در خود تهران صد و هشتاد نفر اعدام شدند و زندانی‌های ما که اکثراً تلاش می‌کنیم با سرعت کارهای‌شان انجام بگیرد! موسوی تبریزی و دیگر جانین نمی‌توانستند آمار اعدام‌شدگان را بیرون دهند؛ چراکه مورد این پرسش قرار می‌گرفتند این همه راجع به «طاغوت» و «ساواک» و «نظام منحط شاهنشاهی» و هفتاد هزار شهید و... می‌گویید، در عرض دو سال در تهران چهارصد و شش نفر را اعدام کرده‌اید و در عوض تنها در مهرماه ۱۳۶۰ بیش از هزار نفر را مقابل جوخه‌ی اعدام قرار داده‌اید که اکثریت‌شان جوانان و نوجوانان دانشجو و دانش‌آموز بوده‌اند. موسوی تبریزی در مهرماه ۱۳۶۰ راست یا دروغ ادعا می‌کند که در یک ماه گذشته شهریور و مهر ۱۳۶۰ که دوران اوج ترورهای مجاهدین است، سیصد و هفتاد نفر ترور شده‌اند و در آبان‌ماه همان سال بیست و نه نفر. همان موقع تمامی سران نظام اسلامی و از جمله موسوی تبریزی، متفق‌القول ادعا می‌کردند که بیش از هشتاد و پنج تا نود درصد تشکیلات مجاهدین را از بین برده‌اند. از دی‌ماه ۱۳۶۰ به بعد سطح عملیات مسلحانه‌ی مجاهدین به شدت فروکش کرد و از ابتدای سال ۶۱ کم‌تر شاهد عملیات مسلحانه بودیم؛ اگرچه این‌جا و آن‌جا عملیات ترور که از آن به عنوان «زدن سرانگشتان» رژیم یاد می‌شد صورت می‌گیرد. سازمان مجاهدین تقریباً در نیمه‌ی دوم سال ۱۳۶۱ دیگر تشکیلاتی در ایران نداشت و کلیه‌ی اعضای خود را که می‌توانست از ایران خارج کرده بود. هسته‌های خودجوش که مرکب از هواداران مجاهدین بودند به تعداد بسیار اندک هم‌چنان باقی مانده بودند. آمار ترورهای مجاهدین به طور قطع و یقین از صدها نفر تجاوز نمی‌کرد. هزاران نفر بدون آن که در ترور و یا حتی اقدام مسلحانه‌ای شرکت کرده باشند به جوخه‌ی اعدام سپرده شدند.

در این دوران افراد زیادی به جرم داشتن کوکتل مولوتف و یا فشنگ در خانه به اتهام تلاش برای اقدام مسلحانه علیه نظام و محاربه با خدا اعدام شدند. ریختن چسب در قفل مغازه‌ی یک حزب‌اللهی، محاربه با خدا تلقی می‌شد. نفس مخالفت با خمینی «بغی» و «طغیان» علیه «امام» تلقی شده و فرد خاطی تحت عنوان «باغی»، «طاغی» و... به اعدام محکوم می‌شد.

موسوی تبریزی در مصاحبه‌ی مطبوعاتی خود در آبان ۱۳۶۱ می‌گوید:

از ۲۲ شهریورماه تا ۲۴ آبان جلوی ترور گرفته شده و ما در عرض این دو ماه بیش‌تر

از سه‌الی چهار ترور نداشته‌ایم.^۱

وی در گفتگو با روزنامه اطلاعات در تاریخ ۱۹ دی ۱۳۶۱ به صراحت گفت:

... ما با سرعت ریشه‌ی این‌ها را کندیم. مملکت امن شد. الان ما ترور نداریم و یا اگر داریم، بسیار ناچیز است.

در سال‌های اخیر دستگاه تبلیغاتی نظام اسلامی به دروغ ابتدا مدعی دوازده‌هزار ترور شد و بعدها این آمار را به پانزده و سپس هفده و سرانجام به بیست‌هزار نفر هم رساند تا در اذهان این‌گونه جا بیندازد که تعداد ترورها و اعدام‌های دهه‌ی ۶۰ یک‌سان بوده است.

لاجوردی در گفتگو با خبرنگاران خارجی در ۱۵ آبان ۱۳۶۱ ادعا می‌کرد از اول انقلاب تا آن تاریخ تنها دوهزار نفر اعدام شده‌اند! هم‌چنین مسئولان قضایی اصرار داشتند که تعداد اعدام‌ها متناسب با ترورها بوده است! آن‌ها هم‌چنین تأکید داشتند که در پاییز ۱۳۶۰، نود درصد تشکیلات مجاهدین از بین رفته است. این تعداد ترور را چه کسی بعد از نابودی تشکیلات مجاهدین انجام داده است؟

هم‌چنین در حالی که در عملیات «فروغ جاویدان» مجاهدین صدها تن از نیروهای بسیجی و سپاه کشته شده بودند، نمایندگان رژیم در سازمان ملل متحد برای مقابله با آثار ابعاد عظیم قتل عام‌شدگان تابستان ۶۷ در سطح بین‌المللی، به آمار جعلی فرقه‌ی رجوی مبنی بر کشتار پنجاه و پنج‌هزار نفر از نیروهای رژیم در عملیات مزبور اشاره کرده و به مظلوم‌نمایی می‌پرداختند. و قتل عام‌شدگان را نیز، تلفات مجاهدین در عملیات مزبور جا می‌زدند.^۲

آمار ارائه‌شده از سوی مرکز اسناد انقلاب اسلامی از تلفات هر دو طرف به شرح زیر است:

درباره‌ی اسرا و تعداد آن‌ها آمار دقیقی در دست نیست گرچه احتمال تا پانصد نفر داده شده؛ اما بر اساس برخی شواهد و گزارشات، قریب به اتفاق آنان با حکم امام خمینی به آقای رازینی اعدام صحرائی شدند و ظاهراً جز تعداد اندکی کسی باقی نماند. در مجموع بر اساس گزارش مقامات ایران، سازمان مجاهدین تا چهارهزار و هشتصدکشته، اسیر و مجروح به جای گذاشت. بر اساس برخی گزارشات دویست و سی و شش نفر از مردم و نظامیان خودی به شهادت رسیدند، سی و پنج خودروی نظامی و شخصی منهدم شد و علاوه بر خسارت وارد شدن به یک هلی‌کوپتر هواپیروز، به تعدادی از ساختمان‌های اداری و مسکونی شهرهای کرد و اسلام‌آباد نیز خساراتی وارد شد. بر اساس برخی گزارشات تعدادی از اسرای ایرانی جنگ با عراق، در میان نیروهای مجاهدین خلق بودند که به هر دلیلی به این گروه پیوسته

۱- روزنامه‌ی اطلاعات، سه‌شنبه ۲۵ آبان ۱۳۶۱، ص ۱۵.

۲- جفری رابرتسون قاضی مستقل سازمان ملل متحد و قاضی سابق دادگاه جنایت علیه بشریت سیرائون که در مورد کشتار ۶۷ تحقیق مستقلی داشته، محمدجعفر محلاتی سفیر جمهوری اسلامی در سازمان ملل متحد را به خاطر ارائه‌ی اطلاعات غیرواقعی و گمراه‌کننده به مراجع بین‌المللی راجع به کشتار ۶۷ را شریک در قتل عام و شایسته پیگرد جنایی معرفی کرده است.

بودند و در این عملیات شرکت کردند.^۱

از آن جایی که فرقه‌ی رجوی و مسئولان نظام اسلامی از یک آبشخور تغذیه می‌کنند لاجرم هر چه که می‌گذرد سیاست‌های شان به هم شیه می‌شود. وقتی این پدیده در عرصه‌ی تبلیغاتی مورد بررسی قرار می‌گیرد، گویی از روی دست هم کپی کرده‌اند. هر دو هم چون گوبلز معتقدند سیاستمدار نباید از گفتن دروغ ابایی داشته باشد و بایستی بدانند که هر دروغی اگر تکرار شود، به حقیقت تبدیل خواهد شد.

این همان سیاستی است که فرقه‌ی رجوی در ارتباط با آمار قتل عام‌شدگان ۶۷ به کار می‌گیرد. پس از آن که مسعود رجوی به خاطر توجیه شکست‌های پی‌درپی اش آمار قتل عام‌شدگان را به دروغ به سی هزار تن افزایش داد، تمام بخش‌های این فرقه به کار افتادند تا با مطرح کردن ادعاهای جعلی و دروغ، پای این آمار را سفت کنند. در نقطه‌ی مقابل نظام اسلامی می‌کوشد آمار ترورها را به دروغ هفده هزار تن اعلام کند.

مخالفت با دیدار عفو بین‌الملل از زندان‌ها

وقتی در مهرماه ۱۳۶۰ سازمان عفو بین‌الملل نسبت به اعدام‌های لجام‌گسیخته و سرکوب بی‌امان نظام اسلامی هشدار داد ابتدا خمینی به میدان آمد و در مورد این سازمان گفت: بدانند که همه قدرت‌های شیطانی، همه وابستگان به قدرت‌های شیطانی مثل سازمان عفو بین‌المللی و دیگر سازمان‌ها همه دست به هم داده‌اند که این جمهوری اسلامی را در این جا خفه کنند و نگذارند شکوفا بشود و خوف این را دارند که این انقلاب به جاهای دیگری که منافع آن‌ها در آن جاهاست صادر بشود.

بالفاصله بعد از خمینی، موسوی تبریزی به میدان آمد و در مورد عفو بین‌الملل گفت: سازمان عفو بین‌المللی با اجازه‌ی ابرقدرت‌ها کار می‌کند و با اشاره آن‌ها نیز سکوت اختیار می‌کند. چطور این سازمان وقتی آیت‌الله صدر و خواهر بزرگوارش در زندان زیر شکنجه شهید شدند و هم‌اکنون که زندان‌های عراق پر از مبارزین می‌باشد اظهار نظری نکردند و یا در زندان‌های انگلیس که چریک‌های ایرلندی اعتصاب غذا کردند و جان سپردند. سازمان عفو بین‌الملل به آن‌جا نرفت و در مورد این سخن نگفت. و این سازمان جنایات منافقین را محکوم نکرد و در حادثه‌ی بمب در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی که بهترین فرزندان قرآن و اسلام شهید شدند، مطلبی نگفت و چطور وقتی که در مصر و سودان رسماً اعلام می‌کنند که مخالفین را می‌کشند و ریگان پشتیبانی می‌کند، این سازمان اظهار نظری نمی‌کند...^۲

تردید نبوده همه‌ی آن‌چه موسوی تبریزی در مورد اقدامات عفو بین‌الملل می‌گوید

۱- عملیات مرصاد و سرنوشت منافقین، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۲، ص ۳۴۸-۳۴۹.
۲- روزنامه‌ی اطلاعات چهارشنبه ۲۹ مهر ۱۳۶۰.

غیرواقعی است و تنها به خاطر اجازه ندادن به این سازمان برای سفر به ایران است. در همین شرایط بود که وزارت امور خارجه که میرحسین موسوی وزیر آن بود شرایط ابلهانه‌ای را برای ورود عفو بین‌الملل به کشور تعیین کرد که نمونه‌ی آن را در تاریخ هیچ‌یک از دیکتاتوری‌های عالم مشاهده نمی‌کنید. عفو بین‌الملل چاره‌ای جز رد این پیشنهادات ابلهانه نداشت. یونایتد پرسی در مورد واکنش عفو بین‌الملل گزارش داد:

سازمان عفو بین‌المللی شرایط پیشنهادی ایران را برای بازدید نمایندگان از زندان‌های ایران نپذیرفت. این سازمان اطلاع داده است شرایط ایران با ماهیت عملکرد این سازمان مغایرت دارد و این سازمان هیچ‌گونه شرط از قبل تعیین شده‌ای را نخواهد پذیرفت. سازمان عفو بین‌المللی مدعی شده است که قبول این شرایط تمامی اعتبارها را از بین خواهد برد.^۱

موسوی تبریزی به منظور ممانعت از برملا شدن جنایات صورت گرفته در زندان‌های نظام اسلامی به عفو بین‌الملل حمله می‌کرد چرا که پیش از شروع سرکوب گسترده‌ی نیروهای سیاسی در ۳۰ خرداد ۶۰، «صلیب سرخ جهانی» از زندان اوین دیدار به عمل آورده بود. محمد کچوبی رئیس زندان اوین در مصاحبه‌ی مطبوعاتی خود در آذر ۱۳۵۹ می‌گوید: شما کافی ست رجوع کنید به گزارشات صلیب سرخ که سه بار از زندان‌های ما بازدید کرده است و در این سه باری که از این جا بازدید کرده‌اند و همین امروز هم بازدیدید داشته‌اند و با تک تک زندانی‌ها صحبت می‌کنند و بعد گزارشات خود را می‌نویسند. حال شما توجه کنید که اجنبی می‌آید و از ما تعریف می‌کند و خودی...؟!^۲

تحمیل حجاب اجباری به زنان

موسوی تبریزی به اتفاق لاجوردی نقش مهمی در اعمال حجاب اجباری داشتند. هرچند او امروز مدعی می‌شود این کار را «بدون زور و اجبار عملیاتی» کرده است:

اواخر سال ۱۳۶۰ که بنده دادستان کل انقلاب بودم صحبتی در میان مسئولین شد؛ در جلسه‌ای که آیت‌الله هاشمی، مهندس میرحسین موسوی و بنده و سایر مسئولین سپاه بودند پیشنهادی در مورد مسئله‌ی حجاب مورد بررسی قرار گرفت؛ به طور مثال قرار شد آیت‌الله هاشمی در خطبه‌های نماز جمعه در خصوص حجاب برای مردم صحبت کند و بنده هم اطلاعیه‌ی ای بدهم؛ بر این مبنا که چون بی‌حجابی مظهري از رضاشاه بوده افراد بیابند به احترام انقلاب حجاب خود را رعایت کنند. البته در آن زمان آقای لاجوردی داستان انقلاب تهران بود و یک گشت مبارزه با منکرات

۱- روزنامه‌ی اطلاعات پنجشنبه ۳۰ مهر ۱۳۶۰.
۲- جمهوری اسلامی، ۵ آذر ۱۳۵۹، صفحه ۶.

راه انداخت که موقتی بود و تنها به تذکر ختم می‌شد و در آن زندان و شلاق وجود نداشت... حفظ حجاب زنان بالاخره در سال ۶۱ با گفتار آیت‌الله هاشمی و بنده و سایر دوستان بدون زور و اجبار عملیاتی شد. حتی به نظر من وضعیت حجاب از امروز هم بهتر شد، چون مردم، انقلاب و روحانیون را باور داشتند.^۱

اگر تا اواخر سال ۱۳۶۰ با موضوع حجاب اجباری در جامعه مباحثات می‌کردند به دلیل حضور قوی گروه‌های سیاسی در جامعه و پتانسیل عظیم نهفته در نسل برآمده از انقلاب ضدسلطنتی بود که دست آن‌ها را می‌بست. بعد از سرکوب گسترده‌ی تابستان ۶۰ و دستگیری ده‌ها هزار نفر و جوخه‌های اعدامی که از کار باز نمی‌ایستادند به واسطه‌ی وحشتی که در جامعه ایجاد کرده بودند و هراس و دلهره‌ای که در دل‌ها افکنده بودند شروع به تحمیل حجاب اجباری و دیگر قوانین ارتجاعی شریعت کردند. رفسنجانی در تیرماه ۱۳۵۹ در مورد حجاب اجباری گفته بود:

این پوشش باید اسلامی باشد و من در این مورد خیلی جدی هستم و باید انصاف داد وقتی دولت، اسلامی است و رهبر آن اسلامی است مردم هم باید در ادارات ضوابط اسلامی را رعایت کنند و ما در مورد حجاب هیچ تردیدی نداریم که واجب است. زن‌ها باید روسری داشته باشند به اندازه‌ای که موهای شان را بپوشاند، لباس آستین‌بلند بپوشند، جوراب کلفت یا شلوار پای‌شان کنند و فقط دست‌ها آن‌ها از مچ به پایین و صورت این‌ها اشکالی ندارد دیده شود و لباس هم باید زیاد رنگارنگ و زننده و تنگ نباشد، لباس ساده، این مقدار از پوشش کافی است.^۲

در همین گفت‌وگو موسوی تبریزی تا آن‌جا پیش می‌رود که مدعی می‌شود: ما حتی یک بار هم نمی‌بینیم که امام در مورد زنان گفته باشد که باید حتماً حجاب داشته باشند. در حالی که خمینی در اسفند ۱۳۵۷ کم‌تر از یک ماه پس از به قدرت رسیدن گفت:

الآن وزارتخانه‌ها، این‌را می‌گویم که به دولت برسند، آن‌طوری که برای من نقل می‌کنند باز همان صورت زمان طاغوت را دارد. وزارتخانه‌ی اسلامی نباید در آن معصیت بشود. در وزارتخانه‌های اسلامی نباید زن‌های لخت بیایند؛ زن‌ها بروند اما با حجاب باشند. مانعی ندارد بروند؛ اما کار نکنند، لکن با حجاب شرعی باشند، با حفظ جهات شرعی باشند.^۳

این سخنان بود که منجر به تظاهرات گسترده‌ی زنان در ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ (۸ مارس) علیه دستور وی شد.

موسوی تبریزی به اتفاق لاجوردی نقش مهمی در اعمال حجاب اجباری داشتند. هرچند او

۱- ایلنا ۱۶ شهریور ۱۳۹۳.

۲- روزنامه‌ی اطلاعات، دوشنبه ۲۳ تیر ۱۳۵۹، صفحه‌ی ۲.

۳- صحیفه‌ی نور ج ۶ ص ۳۲۹.

امروز مدعی می‌شود این کار را «بدون زور و اجبار عملیاتی» کرده است و برخلاف آنچه امروز ادعا می‌کند وی یکی از اولین مقامات نظام اسلامی بود که طرح حجاب اجباری را دنبال کرد. او در یک گفتگوی اختصاصی با روزنامه‌ی اطلاعات در فروردین ۱۳۶۱ گفت: بسیاری از خانم‌های فهمیده که درد مردم را درک کرده و خون شهدا را دیده و خانواده‌های‌شان را درک کرده‌اند، خودشان را با جامعه‌ی اسلامی تطبیق داده‌اند. ولی عده‌ای نیز هستند که جامعه را درک نمی‌کنند و با همان وضع زنده‌زمان پهلوی بیرون می‌آیند که اینان باید در جامعه مطرود بشوند و افراد حزب‌اللهی باید این‌ها را مطرود بکنند. باید تا کسی‌ها آنان را راه ندهند. شرکت‌های واحدین‌ها را راه ندهند و مردم انقلابی در مغازه‌های خودشان به اینان جنس نفروشند. شرکت‌های تعاونی این‌ها را راه ندهند. و مردم باین‌ها رفت و آمد نکنند و اینان را به میهمانی دعوت نکنند تا بالأخره در جامعه مطرود بشوند. البته این قبیل افراد از ادارات هم پاک‌سازی خواهند شد و حتی کسانی که در اداره رعایت حجاب را بکنند ولی در بیرون نکنند، قانون پاک‌سازی این اجازه را می‌دهد که اینان پاک‌سازی بشوند و مسلماً نیز خواهند شد و باید این قبیل افراد بدانند که با نام جامعه‌ی اسلامی بازی می‌کنند و روزی خشم این ملت آن‌ها را خواهد گرفت. و اینان نه تنها از ادارات بلکه از جامعه مطرود خواهند شد.^۱

او هم چنین در اردیبهشت ۱۳۶۱ در گفتگوی اختصاصی با روزنامه‌ی اطلاعات گفت: خانم‌های بی‌حجاب باید خودشان را با فرهنگ انقلاب سازش دهند. اکنون که قریب چهار سال از انقلاب شکوهمندمان می‌گذرد باز هم بعضی از خانم‌ها با رنگ و روغن بیرون می‌آیند که این عمل‌شان خلاف شرع است و زیرپا گذاشتن دستورات قرآن و گناه است و این کار مجازات دارد. بی‌حجابی فرهنگ پهلوی است که رضاخان با زور به جامعه تحمیل کرد. وقتی که ما طاغوت‌زدایی می‌کنیم، یعنی این که هرچه از علائم طاغوت است باید از بین برود و بی‌حجابی هم از علامات طاغوت است.^۲ اسدالله لاجوردی دادستان انقلاب اسلامی مرکز که در اسفند ۶۱ با صدور اطلاعیه‌ای در مورد بی‌حجابی و تظاهر به فسق و گناه هشدار داد:

بسم الله المتتم الجبار

در لحظاتی که برای جلوگیری از هجوم غیرانسانی امپریالیسم و عواملش به میهن اسلامی مان، فرزندان رشید اسلام در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل خون پاک‌شان را تقدیم امام زمان‌شان می‌کنند، عده‌ای دانسته و برخی ندانسته در برابر حرکت انقلاب اسلامی مان ایستاده‌اند و با تظاهر به گناه و فسق در معابر عمومی در

۱- روزنامه‌ی اطلاعات، شنبه بیست‌وهشتم فروردین ۱۳۶۱، ص ۴.
۲- روزنامه‌ی اطلاعات، پنجشنبه ۳۰ اردیبهشت ۱۳۶۱، ص ۱۸.

خیال‌خام‌شان انحراف و نابودی این حرکت‌ خدایی را می‌پروراندند... دادستانی انقلاب اسلامی مرکز صریحاً اعلام می‌دارد: فسق و فجور علنی را در معابر و اماکن عمومی حرکتی ضداسلامی و ضدانقلابی و در خط امپریالیسم و مغل مبانی جمهوری اسلامی دانسته و تحمل چنین اعمالی را برای جمهوری اسلامی غیرممکن می‌داند. لذا از آن عده‌ی اندک که تعهدی در برابر انقلاب اسلامی احساس نمی‌کنند، قاطعانه می‌خواهد از لحظه صدور این اطلاعیه به هر نوع تظاهر به گناه خاتمه داده و به پاس احترام خون شهیدان و رعایت قوانین اسلام، دست از اعمال غیراسلامی و ضدانقلابی بردارند و گرنه مأموران انتظامی و مأموران جان‌برکف کمیته‌ها و سپاه پاسداران بنا بر وظیفه قانونی‌شان آنان را به دادستانی انقلاب اسلامی هدایت و مطابق قوانین دادگاه‌های انقلاب اسلامی کیفر خواهند دید.^۱

در تاریخ ۵ اردیبهشت ۱۳۶۲ شورای عالی قضایی با صدور بخشنامه و دستورالعمل در مورد حجاب، فروش نوار و معتادان و لگردد موارد زیر را مطرح کرد:

دادگاه‌های کیفری دو و در مواردی که دادگاه کیفری یک به جانشینی دادگاه کیفری دو انجام وظیفه می‌کند، این دادگاه‌ها می‌توانند به جرائم خلاف عفت و اخلاق عمومی، مندرج در ماده ۲۱۳ مکرر قانون مجازات عمومی از قبیل «عدم رعایت پوشش اسلامی در معابر و خیابان‌ها، ظهور هیأتی که اخلاق عمومی را جریحه‌دار می‌نمایند و یا خرید و فروش تصاویر کسی و نوارهای مبتذل، بدون کیفرخواست و تحقیقات مقدماتی در دادسرا مورد رسیدگی قرار داده اتخاذ تصمیم نمایند. مگر آن‌که نیاز به تحقیقاتی ضروری تشخیص داده شود که در این صورت دادگاه باید موارد آن‌را مشخص و تحقیقات لازمه را از دادسرا یا مأمورین انتظامی مربوط بخواهد. مدت مجازات حبس تعزیری مرتکبین اعمال مذکور به موجب ماده ۲۱۳ مکرر، از یک ماه تا یک سال حبس خواهد بود.^۲

پس از برداشته شدن قدم‌های اولیه‌ای که موسوی تبریزی مبتکرش بود، حجاب اجباری جنبه‌ی قانونی به خود گرفت. به موجب ماده ۱۰۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۶۲/۸/۱۱:

هرکس علناً در انظار و اماکن عمومی و معابر تظاهر به عمل حرامی نماید، علاوه بر کیفر عمل تا هفتاد و چهار ضربه شلاق محکوم می‌گردد و در صورتی که مرتکب عملی شود که نفس عمل دارای کیفر نمی‌باشد ولی عفت عمومی را جریحه‌دار نماید، فقط تا هفتاد و چهار ضربه شلاق محکوم می‌گردد.
تبصره: زنانی که بدون حجاب شرعی در معابر و انظار عمومی ظاهر شوند، به تعزیر

۱- روزنامه‌ی اطلاعات، چهارشنبه ۱۸ اسفند ۱۳۶۱.

۲- روزنامه‌ی اطلاعات دوشنبه ۵ اردیبهشت ۱۳۹۶، ص ۲.

تا هفتاد و چهار ضربه شلاق محکوم خواهند شد.

این مجازات‌ها جدا از حملات دسته‌های اسیدپاش و تیغ‌زن و پونزچسبان حزب‌الله و «گشت القارعه» سپاه پاسداران است. ناطق‌نوری در مورد نحوه‌ی عملکرد این گشت می‌گوید: «آن روزها توی خیابان ولیعصر عده‌ای بدحجاب و با آرایش بیرون می‌آمدند. یک عده هم می‌خواستند با این افراد برخورد کنند، درحالی که مسئولیت برخورد با آن اشخاص بر عهده‌شان نبود، اما به عنوان نیروهای انقلابی و اسلامی و خودسر می‌آمدند و می‌ریختند توی خیابان ولیعصر و مثلاً یک پرسی را که موهایش بلند بود می‌گرفتند و بغل‌جوب می‌خواباندند که با ماشین سرش را بتراشند و گاه پوستش را هم می‌کنند. یا امثال آن.^۱»

در تاریخ ۶ اردیبهشت ۱۳۶۲ حکام شرع دادگاه‌های کیفری دادگستری آذربایجان شرقی و داسرای تبریز طی اطلاعیه‌ای اعلام کردند:

پیرو بخشنامه شورای عالی قضایی... به متخلفین و مرتکبین جرائم منافی عفت اخطار می‌شود خودشان را با قوانین عالی‌ی اسلام وفق داده و از اعمال خلاف جداً اجتناب نمایند و الا طبق موازین اسلامی شدیداً مجازات خواهند شد. ضمناً به کلیه‌ی ضابطین دادگستری ابلاغ می‌شود که مرتکبین جرائم ذیل را دستگیر و مستقیماً به شعبات کیفری یک و دو معرفی نمایند... ۳- پخش نوارهای مبتذل موسیقی ۴- پخش فیلم‌های غیراسلامی و عکس‌های خلاف عفت ۵- بی‌حجابی و عدم رعایت پوشش اسلامی در معابر و امکان...^۲

در تاریخ ۷ اردیبهشت ۱۳۶۲ موسوی تبریزی در یک گفتگو با خبرنگار روزنامه‌ی اطلاعات در مورد حجاب گفت:

آن خانم بی‌حجاب که با وضع بدی بیرون می‌آید عملاً مانند یک تابلویی است که یک کسی بردارد و روی آن بنویسد «مرگ بر انقلاب اسلامی»، یعنی آن خانم بی‌حجاب و موهای سرش عین «مرگ بر انقلاب اسلامی» است. امت حزب‌الله هم این را قبول نمی‌کند. مردم جوابش را می‌دهند و اگر یک روز، یک ماه، دو ماه تحمل کردند، دیگر تحمل نخواهند کرد. این‌ها نمی‌خواهند خیابان‌های‌شان دوباره مثل زمان شاه بشود.^۳

در همان دوران طلایی امام، داستان چنان بالاگرفت که میرحسین موسوی بخشنامه‌ی حجاب صادر کرد و مقررات ویژه‌ای برای رفت‌وآمد کارمندان مرد و زن ادارات ابلاغ کرد: پوشش کامل اسلامی جهت استفاده‌ی خواهران کارمند به شرح ذیل می‌باشد (در

1-www.parsine.com/fa/news/70546

۲- روزنامه‌ی اطلاعات، سه‌شنبه ۶ اردیبهشت ۱۳۶۲، ص ۹.

۳- روزنامه‌ی اطلاعات دوشنبه ۸ فروردین ۱۳۶۲، ص ۹.

اصل بخشنامه‌ی صادر شده، شکل کامل یک زن با حجاب تصویر شده است.

الف: مانتو و شلوار مدل ساده، گشاد و بلند از پارچه ضخیم و از یک‌رنگ.

ب: مانتو شلوار مورد استفاده از رنگ‌های سنگین انتخاب گردد. رنگ‌های سرمه‌ای، قهوه‌ای، طوسی، و مشکی ارجح است.

ج: از مقنعه جلو بسته و مدل ساده و یک‌رنگ و بدون هرگونه تزیین، در رنگ‌هایی که جلب توجه نکند و تقلیدی از فرهنگ غرب نباشد استفاده شود.

د: کفش از مدل ساده با پاشنه معمولی مناسب جهت محل کار با رنگ‌های مناسب.

ه: جوراب به رنگ‌های سنگین.

و: عدم استفاده از زیورآلاتی که در شأن خانم‌های کارمند نیست و نیز عدم استفاده از هرگونه لوازم آرایش.

پوشش برادران کارمند نیز ساده و معمولی و آستین بلند و آزاد باشد. به طوری که تقلید از فرهنگ غرب نبوده و در شأن آقایان کارمند باشد.

موسوی تبریزی در اردیبهشت ۶۱ بیش‌تر قوانین دادگستری را «ضداسلام» خواند و گفت: بیش‌تر قوانین دادگستری، به خصوص قوانین جزایی ضداسلام است. خلاف اسلام است. آیین دادرسی برای مردم ناراحت‌کننده است. شرایط قضایی که اکنون در دادگستری هست، منطبق با شرایط قاضی در اسلام نیست، در فقه اسلام نیست. و بسیاری از مشکلات دیگری که مردم ما همیشه دچار بوده‌اند و دچار هستند و تا به امروز این مشکل شان حل نشده، واقعا من خودم به عنوان یک نفر مسلمان که دوستدار انقلابم شرمندهام از این که تا به امروز هم قوانین طاغوتی و ضداسلامی است.^۱

او به دنبال حاکم کردن قوانین ارتجاعی شریعت به جای قوانین مدنی و مدرن بود و می‌کوشید به جای قضات شرافتمند حکام شرع بی‌سواد را در دادگستری حاکم کند. با این حال امروز او و دیگر مدعیان دروغین «اصلاح طلبی» می‌کوشند چهره‌ی متفاوتی از خود و اعمال‌شان در دهه‌ی ۶۰ و هنگامی که اهرم‌های قضایی و امنیتی و اجرایی را در دست داشتند ارائه دهند. ارائه‌ی چهره‌ی دروغین از خود حتی صدای وابستگان نظام اسلامی را نیز در آورده است. رامین گودرزی یکی از مستندسازان نظام که فیلم مستندی نیز در توجیه‌کشتار ۶۷ ساخته، می‌گوید:

علی‌رغم این که اعدام‌ها و برخورد نظام در آن مقطع، کاملاً درست بوده است، متأسفانه مسئولان این اتفاق، امروز چون در لباس دیگری هستند، گذشته‌ی خود را انکار می‌کنند و با توجه به عدم دسترسی به اطلاعات مربوط به اعدام‌ها، خود را پنهان و با شمایل دیگری جلوه می‌دهند.^۲

لاجوردی خشن، لاجوردی بسیار رئوف

به هیچ روایتی از جانان نباید اعتماد کرد. آن‌ها بسته به مقتضای روز و منافع‌شان تاریخ را روایت می‌کنند.

موسوی تبریزی در مصاحبه با چشم‌انداز شماره ۲۲، برای فرار از زیر بار مسئولیت یک دهه جنایت و کشتار هولناک، لاجوردی را که به قتل رسیده بود، عامل خشونت و بی‌قانونی در اوین معرفی می‌کند و مدعی می‌شود که مرتضی فهمیم کرمانی را برای کنترل لاجوردی در اوین گمارده بود که خود کلکسیونری از اعمال جنایتکارانه را در پرونده داشت.

موسوی تبریزی در مصاحبه‌ی مزبور از تلاش‌های خود برای برکناری لاجوردی از پست دادستانی انقلاب در سال ۶۱ می‌گوید اما از بیان دلایل اصلی این تلاش‌ها صحبتی نمی‌کند و بنا به «مد» روز صحبت از مخالفت با اعمال «خشونت» لاجوردی و دفاع از «قانون‌گرایی» می‌کند.

من خودم از برخوردهایی که در بازجویی‌ها در دادستانی اوین شده بود ناراحت بودم و پیش از این هم به شورای عالی قضایی گفته بودیم که اگر بشود آقای لاجوردی را عوض کنند... جریانات پشت سر هم اتفاق می‌افتاد تا این که گزارش این هیأت به امام رسید. امام به من فرمودند: حتماً آقای لاجوردی را بردارید، همین امروز بروید بگویید که آقای لاجوردی برود. من گفتم اجازه بدهید من یک جوری با آقای لاجوردی صحبت کنم که خودش استعفا کند. گفتند: باشد، هر چه زودتر، خیلی سریع. من رفتم با آقای لاجوردی خصوصی صحبت کردم، فکر کنم روز دوشنبه‌ای بود در سال ۱۳۶۱. انصافاً آدم هواپرستی نبود، اصلاً قدرت، پول و این چیزها را نمی‌خواست. خیلی راحت گفت: چشم، اگر امام راضی نباشد، من یک ساعت هم این‌جا نمی‌مانم. گفتم: جوری هم باشد که دوستان شما ناراحت نشوند، خودت مطرح کن.» دوستانش را دعوت کرد و مطرح کرد و قرار شد که روز چهارشنبه جلسه‌ی تودیع بگذاریم.

آن روزها خانه‌ام جماران بود، دیوار به دیوار منزل حاج احمدآقا. من اگر می‌خواستم بیرون بیایم، هرکسی از ورودی بیت امام می‌گذشت می‌دیدم. صبح روز چهارشنبه برای انجام کاری به قم می‌رفتم، دیدم که آقای امانی خدا رحمتش کند آقای حیدری، آقای عسکراولادی و چند نفر دیگر از مؤتلفه به دفتر امام می‌روند. من آن‌جا به همراهانم گفتم: کار آقای لاجوردی درست شد. آن‌ها نفهمیدند که من چه می‌گویم، چون نمی‌دانستند موضوع از چه قرار است. رفتم قم و برگشتم. عصر، احمدآقا آمد و در حیاط نشستیم و با زرنگی خاص خودش گفت: نظر امام این نبود که لاجوردی عوض بشود، بلکه می‌خواستند تذکر داده بشود و اصلاح شود. گفتم: احمدآقا! اگر

این جور بگویی نمی‌شود، معنای این حرف شما این است که من همه‌ی این‌ها را از خودم گفته‌ام. خوب بگویید نظر امام عوض شده است، نه این که بگویید نظر امام اصلاً از اول این نبود. گفت: یک‌طوری قضیه را جمع و جور کنید، نزد امام آمده‌اند و گفته‌اند که اگر آقای لاجوردی عوض بشود، خیلی از انقلابیون، جبهه‌ای‌ها و رزمندگان دلسرد می‌شوند و منافقین خوشحال می‌شوند و دوباره امنیت کشور مختل می‌شود.^۱ موسوی تبریزی در جای دیگری با حقه‌بازی نظرکاملاً متفاوتی در مورد لاجوردی مطرح کرده و می‌گوید:

شاید عده‌ای قاطعیت وی را نشانه‌ی خشونت تلقی می‌کردند. تجسم خوبی از معنای اشداء علی الکفار و رحماء بینهم بود. در برابر دشمن، قاطع و در میان خودی‌ها بسیار متواضع و مهربان بود. در برابر جوان‌هایی که فریب گروهک‌هایی چون فرقان و منافقین و... را خورده و دستگیر شده بودند، بسیار رئوف بود.^۲ و در ادامه منکر آن‌چه خود پیش‌تر راجع به لاجوردی گفته بود شده و می‌گوید:

آن روزها شایعاتی در باره‌ی وضعیت زندان پخش می‌شد و آیت‌الله خامنه‌ای که آن روزها رئیس جمهور بودند، دو سه بار خود مرا خواستند و فرمودند که به وضع زندان‌ها رسیدگی بیش‌تری بشود. انصافاً همه سعی خودشان را می‌کردند، ولی با توجه به حجم عظیم دستگیرشدگان، امکانات مان محدود بود. از همه طرف هم که فشار روی ما بود. آقای لاجوردی یک وقت‌ها عصبانی می‌شد و می‌گفت، آقایان در جای گرم خودشان می‌نشینند و تصور می‌کنند که مثلاً خانه تیمی را می‌شود به این سادگی کشف و یا با گروه‌های چریکی مخفی می‌شود به این راحتی مبارزه کرد. گاهی نسبت به بعضی از برخوردها اعتراض داشت، اما به هر حال خود را مقید به رعایت چهارچوب‌ها می‌دانست.^۳

از آن جایی که لاجوردی برای خود قطعی بود و به هیچ وجه زیر بار ریاست امثال موسوی تبریزی نمی‌رفت، او تلاش می‌کرد لاجوردی را برکنار کرده و به جایش دوست و همراه خود علی فلاحیان را که نماینده‌ی کمیته‌ی مرکزی در دادستانی انقلاب بود بنشانند. موسوی تبریزی در این مورد می‌گوید:

من تجربه‌ی تبریز را داشتم، وقتی به تهران آمدم اطلاع داشتم که آقای لاجوردی زیر بار کسی نمی‌رود. در سپاه هم آقای محسن رضایی بود و با هم اختلافاتی داشتند. حتی در زندان اوین، بند ۲۰۹ مخصوص سپاه شده بود و دیگر، لاجوردی در آن دخالت نمی‌کرد. ما دیدیم نمی‌توانیم کار را این‌گونه ادامه دهیم. جلسه‌ای گذاشتیم و آن‌ها را

1-www.meisami.net/no-22/22-3.htm

2-<http://defapress.ir/fa/news/28592>

3-<http://defapress.ir/fa/news/28592>

هماهنگ کردیم. قرار شد هر اطلاعاتی که به دست می‌آید در گروهی که تشکیل شده بود مطرح شود، در این گروه یک نماینده از سپاه، یک نماینده از کمیته و یک نماینده از طرف دادستانی تهران، آقای لاجوردی باشد و من هم به عنوان دادستان کل نماینده داشتم که آقای فلاحیان که بعداً وزیر اطلاعات شد، نماینده من بود.^۱

موسوی تبریزی در مورد نتیجه‌ی تشکیل این کمیته که مرکب از تیم‌های تعقیب و مراقبت ساواک، تکاوران شهربانی، اطلاعات و امنیت نخست‌وزیری، نیروهای سپاه، کمیته و دادستانی بود می‌گوید:

بعد کاری که ما کردیم، همه‌ی این‌ها را جمع کردیم، از سپاه و کمیته و نخست‌وزیری و دادسرای انقلاب تهران و آقای فلاحیان را مسئول هماهنگی این‌ها قرار دادم و دو سه ماه که با هم هماهنگ شدند، کارها خیلی خوب پیش رفت و بیش از هشتاد خانه‌ی تیمی مجاهدین خلق را کشف کردند و همان‌جا بود که محل اختفای موسی خیابانی و سران‌شان کشف شد...^۲

موضوع رفاقت و هماهنگی او با فلاحیان هم بر می‌گشت به دوران برگزاری دادگاه سینما رکس آبادان. فلاحیان در آن دوران رئیس کمیته‌ی آبادان بود و تلاش زیادی برای سرکوب مردم و هدایت جریان دادگاه به خرج داد. تعویض لاجوردی و فلاحیان چنان‌چه بعدها نشان داده شد، مصداق ضرب‌المثل ایرانی «کله‌پز برخاسته سگ جایش نشست»، است. باید فرهنگ گفتاری و شخصیت جنایتکاران دهه‌ی ۶۰ را شناخت تا فریب ادعاهای امروزی آن‌ها را نخوریم. در نگاه موسوی تبریزی، علی فلاحیان و مرتضی فهمیم کرمانی اهل قانون و مخالف خشونت هستند.

پروژه‌ی حذف آیت‌الله شریعتمداری و مصادره‌ی اموال وی

موسوی تبریزی که از مخالفت آیت‌الله شریعتمداری با خودش آگاه بود، کینه‌ی عمیقی نسبت به وی داشت و به همین دلیل یکی از معرکه‌گردانان اصلی خلع مرجعیت و بازداشت خانگی وی بود.

وی پس از دستگیری قطب‌زاده و اعلامیه‌ی جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه قم در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی از روابط آیت‌الله شریعتمداری با شاه، امینی، سپهبد مقدم و لیبرال‌ها سخن گفت. وی در بخشی از مصاحبه‌ی خود در باره‌ی نظر جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم با سفسطه‌ی آخوندی اظهار داشت:

به فرموده‌ی امام بعد از پیروزی انقلاب کارتر و ریگان اسلام‌شناس شدند، من باید این

مسئله را در این جا عرض کنم که: مدرسین بزرگوار حوزه‌ی علمیه قم ایشان را از مرجعیت خلع نکردند چون ایشان مرجع نبودند تا خلع شوند، بلکه مدرسین قم فقط اعلام کردند که ایشان صلاحیت مرجعیت را ندارند و این چیزی است که آن‌ها هم از خیلی وقت پیش می‌دانستند اصولاً مرجعیت یک مقام یا منصب نیست که به آدم بدهند و بعد از او بگیرند، مرجعیت بر پایه‌ی یک سری از ارزش‌های واقعی استوار است و اگر کسی آن ارزش‌های واقعی را داشته باشد مرجع است و چنانچه آن ارزش‌ها را نداشته باشد بدیهی است که نمی‌تواند مرجع باشد و ادعای مرجعیت بکند.

... پس از انقلاب به پیشنهاد شریعتمداری، مقدم‌مراغه‌ای استاندار تبریز و حسن نزیه وزیر نفت می‌شوند که مقدم‌مراغه‌ای در تبریز، یک ساختمان چندین طبقه را در اختیار چریک‌های فدایی خلق می‌گذارد و چریک‌های فدایی خلق که در آن وقت تقسیم‌بندی نشده بودند این ساختمان را ستاد عملیات خود می‌کنند و مقدم‌مراغه‌ای نیز به ستاد عملیات چریک‌های فدایی خلق می‌رود و برای آن‌ها سخنرانی می‌کند. آخرین خواسته‌ی شریعتمداری این بود که موسوی تبریزی دادستان انقلاب از تبریز برود و آذربایجان غربی و شرقی نیز در اختیار من باشد، ایشان پیش خودشان تصور می‌کردند که در یک زمان دمکرات‌های کردستان، آذربایجان غربی را می‌گیرند و آذربایجان شرقی را نیز توسط نیروهای مان می‌گیریم، وقتی که آذربایجان غربی و شرقی از کشور جدا شد سپس نوبت سیستان و بلوچستان می‌رسد که در آن جا هم اختلافات بین شیعه و سنی رشد می‌کند و از کشور جدا می‌شود و اعراب خوزستان نیز از این طرف قیام خواهند کرد که هیچ کدام از نقشه‌های این آقا نگرفت و چاه کن به چاه افتاد و آقای شریعتمداری نیز رسوا گردید.

آقای شریعتمداری ضمناً از ما تقاضا کرده است که از ایران خارج شود البته این تقاضا را قبلاً نیز کرده بود که پس از کشف این ماجرا دوباره ایشان تقاضا کرده‌اند که

از ایران خارج شوند و در خارج از کشور در پناه غیرمسلمین زندگی کنند.^۱

در دنائت موسوی تبریزی همین بس که آیت‌الله شریعتمداری مبتلا به بیماری سرطان بود و قصد درمان در خارج از کشور را داشت که با مخالفت نظام اسلامی روبرو شد و ذره ذره جانش را گرفتند.

پس از آن که با توطئه‌ی آذری قمی و جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه قم، با بدعت در مذهب شیعه، اطلاعیه‌ی سلب مرجعیت آیت‌الله شریعتمداری از سوی این نهاد حوزوی صادر شد، موسوی تبریزی دست به کار شد و بعدها از یاری یوسف صانعی که دادستان کل کشور شده بود نیز برخوردار شد و به جان اموال آیت‌الله شریعتمداری افتادند. آن‌ها

برای اولین بار در تاریخ اسلام، اموال و حتی خانه‌ی شخصی مرجع تقلید شیعیان را نیز مصادره کردند چیزی که در دوران حکام جور نیز سابقه نداشت.

کیهان ۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۱ گزارش داد: طی حکمی که از سوی دادستان کل انقلاب اسلامی [سیدحسین موسوی تبریزی] و آیت‌الله محمدی گیلانی حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب اسلامی صادر شد، مجتمع دارالتبلیغ قم به دفتر تبلیغات اسلامی واگذار شد و با شروع به کار سمینار مسئولان دفتر تبلیغات کشور رسماً کار خود را آغاز کرد. و رفسنجانی در خاطراتش از تقسیم اموال آیت‌الله شریعتمداری هم چون تقسیم «غنائم جنگی» یاد می‌کند:

تا ساعت نه مطالعه کردم و سپس به دفتر امام رفتم. با آقای [محمد محمدی] ری شهری و آقای [سیدحسین] موسوی تبریزی و احمدآقا [خمینی]، برای رسیدگی به اموالی که از بیت‌المال در اختیار آقای [سیدکاظم] شریعتمداری بوده، جلسه داشتیم. قرار شد که اموال غیر منقول در اختیار شورای تبلیغات قرار گیرد و بخشی از اموال نقد (حدود سیزده میلیون ریال) با اجازه امام به حزب جمهوری [اسلامی] داده شود.^۱

نامه موسوی تبریزی

به دادستان کل کشور یوسف صانعی

با توجه به این که آقای شریعتمداری دیگر صلاحیت اداره دارالتبلیغ اسلامی قم و انتشارات و چاپخانه و کتابخانه و متعلقات آن‌ها اعم از ساختمان‌ها و خوابگاه و غیره را ندارند و نمی‌توانند درباره آن‌ها سرپرستی کنند و از آن‌جا که همه آن‌ها طبق اعترافات خودش از وجوه شرعی و زکوات و عطایای مردم و از بیت‌المال مسلمین تهیه شده است با کسب اجازه که از محضر مبارک ولی فقیه و مرجع بزرگوار و امام امت آیت‌الله العظمی امام خمینی - مدظله العالی - شد ایشان اجازه فرمودند که دفتر تبلیغات اسلامی قم تمامی موارد فوق‌الذکر را به نحو احسن اداره نمایند... از این تاریخ می‌توانید با صورت جلسه کامل همه موارد فوق و کلیه وسایل موجود را از دادستان محترم انقلاب اسلامی قم تحویل بگیرید.

به این ترتیب خمینی و موسوی تبریزی و گیلانی و صانعی و رفسنجانی برای غارت اموال «مرجع تقلید شیعیان جهان» دست به یکی کردند.

موسوی تبریزی در دوران یاد شده با وجود سن کمی که داشت به واسطه‌ی قدرتی که به هم زده بود به عنوان یکی از گردانندگان دفتر تبلیغات اسلامی^۲ از نفوذ زیادی در حوزه علمیه

۱- (۲۹ مهر ۱۳۶۱، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی، پس از بحران)

۲- طرح تشکیل دفتر تبلیغات اسلامی توسط موسوی تبریزی، محمد جعفری گیلانی، فهیم کرمانی، ری شهری، محمدرضا فاکر، غلامحسین حقانی که جملگی حاکم شرع بوده و دست در خون داشتند ریخته می‌شود و پس از طرح موضوع با خمینی با استقبال او روبرو می‌شوند. آن‌ها به مدت پانزده روز هر روز به خدمت او می‌رسند و اساسنامه‌ی این «دفتر» را به تأیید او می‌رسانند.

قم نیز برخوردار بود چنان‌که خود می‌گوید:

بخشی از مسائل نظری و اجرایی حوزه در دفتر تبلیغات انجام می‌شد. از جمله امور اعزام مبلغین، درس‌های جنبی و تأیید مدارج علمی و معادل‌سازی با مدارک دانشگاهی در اختیار دفتر تبلیغات بود که خود من هم یکی از سه امضاکننده این مدارج بودم. او به عنوان دادستان، اموال آیت‌الله شریعتمداری را به تملک «دفتر تبلیغات اسلامی» نهاد زیر نظر خود در آورد چیزی که در دوران معاصر بعید است در جای دیگری اتفاق افتاده باشد. موسوی تبریزی حتی در تنظیم اعترافات آیت‌الله شریعتمداری و براثت ایشان از «ضدانقلاب» نیز دست داشت:

شریعتمداری نامه‌ای نوشته بود که احمد آقا آورد پیش من وگفت که آقای شریعتمداری پیشنهاد کرده این نامه را به عنوان براثت از ضدانقلاب بنویسد. آیا کافی است؟ این دیگر خیلی خصوصی است. حتی آقای ری شهری هم نمی‌داند! من دیدم یکی دو تا نکته کم است. بعضی از گروه‌ها را می‌دانستم که پشت پرده دارند دخالت می‌کنند؛ گفتم این‌ها را هم بنویسد.

نامه‌ی مذکور در تاریخ ۵ مهر ۱۳۶۱ نوشته شد و در آن آمده بود:

... این‌جانب با افراد ضدانقلاب و گروه‌های آن‌ها در داخل و خارج هیچ نوع ارتباطی ندارم و رفتار و گفتارهایی که از آن‌ها منتشر می‌شود تکذیب می‌کنم و خیانت می‌دانم و اشخاصی از قبیل مسعود رجوی، رضا پهلوی، بنی‌صدر، حسن نزیه، مقدم مراغه‌ای و گروه‌ها و سازمان‌هایی امثال منافقین خلق، کومله، فدائیان خلق، توده‌ای‌ها، سلطنت‌طلبان، دموکرات‌ها، جبهه ملی و حزب منحل خلق مسلمان را محکوم نموده و خائن می‌دانم و وابسته به شرق و غرب می‌دانم... و این‌جانب نیز در رابطه با قضیه قطب‌زاده که مطالبی از سیدمهدی مهدوی گوش کرده بودم و در اطلاع دادن آن به مقامات مربوطه مسامحه نموده‌ام نادم بوده و از ملت دلیر و مبارز ایران عذر خواسته و از درگاه خداوند متعال طلب عفو و آمرزش می‌نمایم...^۱

دستگیری اعضای حزب توده

موسوی تبریزی در آبان‌ماه ۱۳۶۱ در مصاحبه‌ی مطبوعاتی خود در جواب این سؤال که آیا گروه میثمی، حزب توده و فدائیان اکثریت از نظر شما قانونی عمل می‌کنند؟ گفت:

این‌ها همه باید بروند در وزارت کشور و با شرایطی که مجلس معین کرده خودشان را معرفی کنند و طبق آن شرایط، قانونیت خودشان را کسب کنند. البته ممکن است آن‌ها رفته باشند ولی بعد از تصویب مجلس هنوز این‌ها نرفتند تا آن شرایط و مجوز را کسب کنند. در شهرستان‌ها و در تهران از همه این گروه‌ها (بعضی از افرادشان)

دستگیر شده‌اند و حتی بعضی از آن‌ها در رابطه با تخلفات مهم دستگیر شده‌اند و در بعضی شهرستان‌ها مجازات جرم آن‌ها در حد اعدام بوده است.^۱ بعد از سرکوب گروه‌های سیاسی مختلف، نظام اسلامی نیازی به وجود حزب توده و اکثریت احساس نمی‌کرد، و آهسته‌آهسته آن‌ها را به قتلگاه رهنمون می‌کرد. ابتدا آخرین اطلاعات لازم در مورد تشکیلات‌شان را از طریق معرفی به وزارت کشور کسب کردند و سپس پروژه‌ی سرکوب حزب توده و دستگیری اعضای آن کلید خورد. مسئولان فداییان اکثریت به خاطر تجربه‌ی چریکی که در دوران شاه داشتند توانستند از مهلکه بگریزند. به دنبال دستگیری اولین دسته از سران و اعضای حزب توده در بهمن ۱۳۶۱ موسوی تبریزی در یک مصاحبه‌ی رادیو و تلویزیونی شرکت کرد و گفت:

این‌هایی که دستگیر شده‌اند، افرادی هستند که بیش‌ترشان از سران حزب توده‌اند، ولی به عنوان این که فعالیت سیاسی داشته‌اند یا حزبی داشته‌اند دستگیر نشده‌اند و هنوز در سراسر کشور هم هستند و فعالیت‌شان را می‌کنند. مشخصاً این‌هایی که دستگیر شده‌اند در رابطه با جاسوسی به نفع کشورهای شرقی است و مدارکش هم موجود است. بعضی از این‌ها اعتراف کرده‌اند. خودشان اعتراف کرده‌اند. در رابطه با دیگران هم خودشان مسائلی را گفته‌اند و مدارک خیلی قوی در رابطه با این‌ها موجود است. بعضی از این‌ها می‌خواستند فرار کنند. شناسنامه‌های جعلی و غیره درست کرده بودند.^۲ او سه روز بعد در گفتگوی اختصاصی با روزنامه‌ی اطلاعات ضمن آن که تعداد دستگیر شدگان را سی نفر اعلام کرد علاوه بر اتهامات قبلی گفت:

این‌ها در پوشش تشکیل حزب و فعالیت سیاسی که جمهوری اسلامی به این‌ها داده بود، جاسوسی و توطئه می‌کردند. توطئه‌شان گاهی در کارخانجات مشهود بود. گاهی توطئه‌شان در تحریک مردم علیه مسئولین مشهود بود و گاهی برای بی‌اعتبار کردن مسئولین دلالی داریم و فعالیت‌هایی می‌کردند و مهم‌تر از همه جاسوسی به نفع اجانب بود و لذا این‌ها به اتهام جاسوسی دستگیر شده‌اند و بازجویی می‌شوند.^۳ در هفتم اردیبهشت ۱۳۶۲، دومین دسته از اعضا و رهبران حزب توده و سازمان نظامی آن دستگیر شدند و موسوی تبریزی در تاریخ ۱۵ اردیبهشت ۱۳۶۲ حزب توده را منحل اعلام کرد و به کلیه‌ی اعضا و هواداران این حزب اخطار کرد که با همراه داشتن اصل شناسنامه، دو نسخه فتوکپی آن و سه قطعه عکس جدید، خود را به مراکز دادستانی انقلاب در تهران تا ۲۵ اردیبهشت و شهرستان‌ها تا ۲۵ خرداد معرفی کنند. وی تهدید کرد کسانی که در مهلت مقرر خود را معرفی نکنند، به منزله‌ی محارب با آن‌ها عمل خواهد شد. وی سپس در

۱- روزنامه اطلاعات سه شنبه ۲۵ آبان ۱۳۶۱، ص ۲.

۲- روزنامه‌ی اطلاعات، پنجشنبه ۲۱ بهمن ۱۳۶۱ ص ۳۲.

۳- روزنامه‌ی اطلاعات، یکشنبه ۲۴ بهمن ۱۳۶۱، ص ۱۳.

تاریخ ۱۰ اردیبهشت ۶۲ اعلام کرد:

کلیه‌ی اعضای مرکزیت حزب توده در تمامی استان‌های کشور دستگیر شده‌اند و همگی در رابطه با دستگیر شده‌های قبلی هستند. در تبریز اعضای مرکزیت این حزب دستگیر شده‌اند که بعداً آمار دقیق کلیه دستگیر شدگان این حزب در سطح کشور اعلام خواهد شد.^۱

برکناری بی سروصدا به خاطر فساد جنسی

وی به عنوان یکی از چهره‌های مورد اعتماد خمینی در سال ۶۲ بعد از یک جنگ وگریز هیجده ماهه که تلفاتی هم روی دست شورای عالی قضایی گذاشت، بصورت محرمانه برکنار شد. اگر چه شایعاتی مبنی بر فساد موسوی تبریزی در جامعه پیچیده بود اما تمهیداتی که خمینی اندیشید مانع از انتشار عمومی این فساد و یا آگاهی جامعه از جزئیات آن شد.

در تابستان ۱۳۶۱ خمینی که به شدت از اقدامات سرکوبگرانه‌ی سیدحسین موسوی تبریزی و کارنامه‌ی جنایتکارانه‌ی او حمایت می‌کرد، شورای عالی قضایی را به خاطر محدودیت‌هایی که برای او ایجاد کرده بود مورد خشم و اعتراض قرار داد. هاشمی رفسنجانی در خاطرات روز ۵ مرداد ۱۳۶۱ خود می‌نویسد:

عصر احمدآقا آمد و گفت که امام از محدود شدن [آقای سیدحسین موسوی تبریزی] دادستان کل انقلاب توسط شورای عالی قضایی ناراضیند و از او حمایت می‌کنند و چیزی هم نوشته‌اند.

دستور خمینی به شورای عالی قضایی که رفسنجانی از آن به عنوان نوشته یاد می‌کند به شرح زیر است:

بسم الله الرحمن الرحيم
شورای عالی قضایی

چون وضع کشور در حال حاضر طوری است که لازم است آقای آقا سیدحسین موسوی که تاکنون ثابت نموده شایستگی خود را، بر طبق همین ورقه به ایشان اختیارات دهید و پس از این توجه به مصالح کشور را در نظر داشته باشید.

روح الله الموسوی الخمينی (اسناد منتشر نشده) ۵/۵/۶۱

منظور از این ورقه، حکمی است که به شماره ۱۹۴۹۵/۱ مورخ هشتم مهر ۱۳۶۰ از سوی شورای عالی قضایی به نام حجت الاسلام سیدحسین موسوی تبریزی به عنوان دادستان کل انقلاب اسلامی صادر شده است. در حکم مذکور تأکید شده بود که:

ضمن انجام وظایف قانونی، نواقص و اشکالات موجود در دادرسی‌های انقلاب سراسر کشور را از هر جهت مرتفع نمایید و نیز کمبود دادستان‌ها و دادیاران را چنانچه به وسیله موظفین دادگستری مأمور خدمت در دادرسی‌های انقلاب تأمین

نشود، با توجه به موازین اسلامی و قانونی از افراد واجد شرایط پس از مشورت با شورای عالی قضایی ترمیم و ابلاغ و انتصاب و یا عزل آنان را به نیابت از شورای عالی قضایی امضا نماید.

خمینی خطاب به موسوی تبریزی هم نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

دادستان کل انقلاب اسلامی کشور - محدوده اختیارات دادگاه‌های انقلاب جنابعالی موظفید فقط در محدوده اختیاراتی که در تاریخ ۹ شهریور ۱۳۶۰ از طرف شورای عالی قضایی به شما داده شده است عمل نمایید. ضمناً به کلیه دادرهای انقلاب در سطح کشور بخشنامه نمایند که به هیچ وجه در خارج از اموری که در صلاحیت دادرها و دادگاه‌های انقلاب می باشد دخالت نکنند و بخشنامه‌های قانونی شورای عالی قضایی را دقیقاً عمل کنند. و شما نیز به هر مسئله‌ای که از طریق شورای عالی به شما ارجاع می شود سریعاً رسیدگی و جواب قانع کننده‌ای به شورا بدهید. ضمناً شما در مقابل شورای عالی قضایی مسئول می باشید. و شورای عالی قضایی، بخشنامه‌های مربوط به دادگاه‌ها و دادرهای انقلاب و کلیه امور مربوط به ضدانقلاب اعم از زندان‌ها و شکایات از دادرها و دادگاه‌ها را از طریق شما انجام خواهند داد.

روح الله الموسوی الخمينی (اسناد منتشر نشده) ۹ مرداد ۱۳۶۱

خمینی در درگیری بین شورای عالی قضایی و موسوی تبریزی و اختلاف نظری که داشتند جانب موسوی تبریزی را گرفت اما آن‌ها هم بی کار ننشستند و از آن جایی که موسوی تبریزی به خاطر فساد اخلاقی شهره بود با گذاشتن «شنوده»، اسناد و مدارک لازم در این زمینه را تهیه کردند تا دست خمینی را برای دفاع از او ببندند. اما خمینی رأی به برکناری اعضای شورای عالی قضایی داد. با این حال کار بالا گرفته بود و موضوع را نمی شد به دست فراموشی سپرد. شورای عالی قضایی با زرنگی رازینی و پورمحمدی را که وابسته به دادرای انقلاب بودند احضار کرده و پرونده‌ی موسوی تبریزی را برای بررسی به آن‌ها داد.

رازینی در این مورد می گوید:

در آن زمان ما در مشهد بودیم و از شورای عالی تماس گرفتند که بیاید کارتان داریم و گفتند که پرونده این گونه‌ای است. البته اختلاف و گلايه مندی‌ها قبل از این پرونده وجود داشت سر این که دادرها مواضع تند و انقلابی داشت و شورای عالی قضایی مواجهه نرم‌تری داشت و یک مقداری در نحوه رسیدگی اختلاف نظر وجود داشت. من احساس کرده بودم چون از مجموعه دادگاه انقلاب طبعاً اگر

ما رسیدگی کنیم به پرونده آقای موسوی تبریزی دیگر حجت تمام می‌شود و دادگاه انقلابی‌ها هم نمی‌توانند بگویند که غرض ورزی شده است، چون دو نفر از خود این مجموعه را آورده بودند که حزب‌اللهی بودند این‌ها را آورده بودند. این‌ها هدف‌مند و حساب‌شده انتخاب شده بودند.^۱

در مورد سابقه‌ی امر می‌گوید:

یک دوره‌ای از زمان بین شورای عالی قضایی و دادستان کل انقلاب که آقای موسوی تبریزی بود، اختلاف نظر بروز کرده و شورایی‌ها برخورد کردند به یک تخلفات از دادستان کل انقلاب. آن تخلفات منجر شد به این که علیه ایشان پرونده ایجاد شود. این پرونده در دادستانی کل کشور آن زمان که آقای ربانی‌املشی بودند، تشکیل شود و یکسری اطلاعاتی جمع‌آوری می‌شود که در برخی موارد منتهی به شنود بوده... وی در مورد نحوه‌ی رسیدگی به پرونده می‌گوید:

من و آقای پورمحمدی به عنوان بازپرس دادرسی عمومی تهران پرونده را گرفتیم و خدا لطف کرد و ما خیلی زود فهمیدیم که این پرونده یک حاشیه‌هایی دارد. از نحوه مراجعات فهمیدیم که آن قضایی که قاضی آزاد قضاوت کند، در دست ما نیست و سریع جدا شدیم آنان خود نفهمیدند که ما چه کردیم و سریع یک منزلی را پیدا کردیم از منزل‌های توقیفی و رسیدگی به آن‌جا را نه در دادگاه انقلاب تهران و نه در جایی که شورای عالی مطلع باشد و دو نفری شروع کردیم به بازجویی برخی از متهمینی که بازداشت بودند و جمع‌آوری اطلاعات و پیگیری پرونده. در کنار این ما رسیدگی قضایی می‌کردیم.^۲

نکته‌ی جالب توجه آن که براساس اعتراف رازینی، متهم اصلی یعنی موسوی تبریزی آزاد بوده و افراد دیگری که احتمالاً قربانی سوءاستفاده‌های جنسی او بودند در بازداشت و زیر شکنجه و بازجویی به سر می‌بردند.

خمینی در ابتدای کار و پیش از تشکیل هیأت تحقیق از آن‌جایی که مایل به افشای فساد روحانیت نبود در حمایت از موسوی تبریزی تا آن‌جا پیش رفت که دستور برکناری محمد مهدی ربانی‌املشی از دادستانی کل کشور و شورای عالی قضایی را داد. علی‌یونسی که خود یکی از جنایتکاران علیه بشریت است، داستان را به گونه‌ای ترازیک مطرح می‌کند که خمینی را دلسوزانیت اجتماعی و فردی معرفی کند.

حتی در شورای عالی قضایی وقت بعضی از اعضای آن به اتهام این که ممکن است رابطه‌ی غیر اخلاقی داشته باشند، کنترل (شنود تلفنی) می‌شدند که ماجرای تلخی دارد و امام آن مسئول عالی‌رتبه متخلف را عزل کردند. یعنی یک دادستان کل، یک

۱- گفتگوی رازینی با نشریه‌ی رمز عبور شماره‌ی ۷ مورخ آذر ۱۳۹۲
۲- پیشین.

دادستان کل دیگر را کنترل می کرد! در حالی که اصل این موضوع خلاف شرع است. آن قدر این مسئله بالا گرفت که دیگر هیچ کس احساس امنیت نمی کرد.^۱ موضوع به همین جا هم ختم نشد و خشم خمینی دامان دو تن دیگر از اعضای شورای عالی قضایی را هم گرفت و محمد مؤمن و عبدالله جوادی آملی هم به همین علت از عضویت در شورای عالی قضایی برکنار شدند. اما خمینی با لطایف الحیل آن دو را مجبور کرد که استعفا دهند؛ ولی حربه اش در مورد ربانی املشی کارگر نیفتاد.^۲

موضوع بیرونی نشده بود و کسی به جز مسئولان امر در جریان فساد موسوی تبریزی قرار نگرفته بود و خمینی این گونه به خشم آمده بود تصورش را بکنید چنانچه موضوع رسانه ای می شد چه واکنشی از خود نشان می داد و چه مجازاتی در انتظار «مجرمان» مورد نظرش بود. هنوز مدت کوتاهی از افشای فساد عبدالمجید معادیخواه وزیر «ارشاد اسلامی» و یکی از قضات عالی رتبه ی خمینی و البته «نماینده ی رسول الله و امام زمان» نگذشته بود که فساد موسوی تبریزی برملا شد؛ چنانچه خمینی دخالت نمی کرد دامنه ی افشاگری ها و یا تلاش برای تجسس در زندگی خصوصی روحانیون حاکم می توانست دامان دیگر نمایندگان «رسول الله و امام زمان» را بگیرد. خمینی کوشید گریه را دم حجله بکشد تا در سرویس امنیتی و قضایی کسی هوس سردرآوردن از کار روحانیت و به ویژه «فساد» آن ها را نکند. چرا که خمینی قبلاً اعلام کرده بود شکست روحانیت، شکست اسلام است. خمینی افشای «فساد روحانیت» را «برخلاف مصالح اسلام» می دانست و نه خود «فساد» را که اگر در پرده می ماند به جایی بر نمی خورد و مشکلی ایجاد نمی کرد. او افشای این فساد را از همه ی «معاصی بدتر» و «جرمی بدتر از آدم کشی» می دانست. جدا از این که موسوی تبریزی دادستان کل انقلاب بود، او دبیر شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی هم بود و این ابعاد افتضاح را بیش تر می کرد. علی رازینی، در مورد فساد موسوی تبریزی و درز خبر آن به خمینی و فرمان او مبنی بر از بین بردن پرونده می گوید:

مقداری از نظر خبری و اطلاع رسانی خبر نشر کرده بود و نشر خبر به گوش امام هم رسیده بود که حالا عن قریب دادستان کل انقلاب [موسوی تبریزی] با یک اتهام بسیار ناجوری می خواهد با ایشان برخورد بشود و امام را خیلی نگران کرده بود چون برای انقلاب آبرویی نمی ماند. لذا پیگیری کرده بودند از آقای ربانی املشی و گفته بودند که پرونده دست ما نیست و در دست فلانی [رازینی] و فلانی [پورمحمدی] است و آن ها گشتند تا ما را پیدا کنند ولی نتوانستند چون موبایلی نبود. نشر خبر برمی گشت به اعتراضات همسر موسوی تبریزی که دختر نوری همدانی [مرجع

تقلید مورد علاقه‌ی بیت خامنه‌ای] یکی از نمایندگان آن زمان خمینی بود. او حتی به «بیت امام» مراجعه کرده و علیه همسرش شکایت کرده بود. دلیل اصلی رسیدگی به موضوع نفوذ همسر موسوی تبریزی بود وگرنه محال بود پرونده‌ای علیه وی تشکیل شود.

رازینی تأکید می‌کند که خمینی حتی از شنیدن این که «مسئول قضایی مرتکب فلان خلاف شده» هم «خیلی ناراحت» می‌شد:

... مثلاً به امام نگفتیم که این مسئول قضایی مرتکب فلان خلاف شده، که امام از این نسبت‌ها خیلی ناراحت بود که چرا چیزی را تجسس می‌کنید در مسائل اخلاقی که چیزی را اثبات کنید.

رازینی و پورمحمدی تا جایی که امکان دارد موضوع را تخفیف می‌دهند و به ازدواج موسوی تبریزی با یک زندانی اشاره می‌کنند تا مبادا دچار خشم خمینی شوند:

گفتیم یک فردی که مجرم است و الان محکوم است و الان تحمل حبس می‌کند، این باید امنیت داشته باشد و از این جایگاه، من قاضی سوءاستفاده نکنم و ارتباط شخصی بگیرم و این در شأن قوه قضائیه نیست. مسائل خلاف شرع را نگفتیم و آن را مفروغ عنه گرفتیم و این امر، اسمش ازدواج است، این که یک نفر در رأس مسائل قضایی [موسوی تبریزی] بیاید از یک متهمی [زنی به نام عطیه...] که محکوم به زندان است بخواهد با او ازدواج کند. این چیز مناسبی نیست و از آن بدتر، این که محکوم به زندان باشد و به خاطر این که جواب مثبت داده، حکم زندان اجرا نشود! خمینی بعد از این که متوجه می‌شود این دو می‌کوشند به فساد موسوی تبریزی جنبه‌ی شرعی ببخشند، خوشش می‌آید و بعدها پرونده‌های مهم‌تری از جمله قضاوت در دادگاه ویژه روحانیت و رسیدگی به پرونده‌ی سیدمهدی هاشمی را هم به رازینی می‌سپارد. رازینی در مورد ابرار رضایت خمینی می‌گوید:

آن چه ما نوشته بودیم با رویکردی که شورا دنبال می‌کرد، متفاوت بود امام همان گونه که از آن برخوردار است بودند، نسبت به این مورد رضایت داشتند.^۲

شورای عالی قضایی مچ موسوی تبریزی را با سند و مدرک و نوآرهای صوتی که از طریق شنود مکالمات وی تهیه شده بود گرفته بود و این به مذاق خمینی خوش نیامده بود در حالی که رازینی و پورمحمدی به فساد وی جنبه‌ی شرعی بخشیده و آن را ماست مالی کرده بودند. نکته‌ی قابل توجه آن که رازینی و پورمحمدی، خود، جزو کسانی هستند که بهره‌ی وافری از فساد جنسی درون قوه‌ی قضائیه و دستگاه امنیتی می‌برند و رازینی یکی از مشتری‌های سونای زعفرانیه هم بود.

با وجودی که رازینی در دیدار با خمینی اهمیت موضوع را برای او باز می‌کند اما خمینی

۱- گفتگوی رازینی با نشریه رمز عبور شماره‌ی ۷ مورخ آذر ۱۳۹۲
۲- پیشین.

خواهان توقف رسیدگی و پایان دادن به تحقیقات می‌شود:

بعداین‌ها در بیرون ارتباطی دارند و آدم‌های سالمی نیستند و منتقل می‌کنند و نگاه مردم به دستگاه قضا را خراب می‌کنند. این شیوه، شیوه مناسبی نیست. امام هم خوش‌شان آمد و گفتند که به هر حال، باید جرایم بررسی گردد و فرمودند: این پرونده را ادامه ندهید و این شیوه درست نبوده و در جایی نقل نشود. رازینی ضمن بیان مشکلاتی که ممکن است دامان نظام را بگیرد، به خمینی اطمینان می‌دهد از آن‌جایی که «فرزندان وی» هستند موضوع جایی درز نمی‌کند:

من به امام گفتم ما فرزندان شما هستیم و در جای دیگر نقل نمی‌کنیم. این از ناحیه ما دو نفر [رازینی و پورمحمدی] به جایی درز نمی‌کند اما پنهان نمی‌ماند. گفتند چطور؟ گفتم آن طرف مقابل خیلی این حرف‌ها حالیش نیست. این برای خود موقعیتی می‌بیند که توانسته مسئول بالای نظام را توجهش را جلب کند. آن می‌رود همه جا نقل می‌کند و این پنهان نمی‌ماند. به هر حال، جای این سوال است که قانون در مورد همه یک‌سان باید اجرا شود و این عدالت نظام را زیر سؤال می‌برد. اما خمینی با یک کلام ختم موضوع را اعلام می‌کند و به رازینی وعده می‌دهد که خود مشکلات را حل خواهد کرد. رازینی در این مورد می‌گوید:

امام فرمودند من این‌ها را حل می‌کنم شما پرونده را معدوم کنید. رازینی که از آینده و درگیری‌های جناحی هراس داشت، سعی می‌کند موضوع را از سر خود باز کند و می‌گوید:

گفتم اجازه بدهید ما این کار را نکنیم. ما پرونده را تحویل دهیم زیرا قانوناً از بین بردن اسناد و مدارک اشکال قانونی دارد و چون امام فرموده بودند اشکال برداشته می‌شد برای ما، ولی بعداً ممکن بود کسی از ما بازخواست کند که آن مدارک چه شده؛ گفتم اجازه بدهید این را تحویل دهیم به هر کس شما می‌فرمایید. امام هم آقای خامنه‌ای را تعیین کردند و ما پرونده را تحویل ایشان دادیم و الان من به خط ایشان دارم. بعد گفتم به امام که این پرونده در آن زندانی دارد، خود پرونده را معدوم کنیم، درست؛ ولی چیزهای باقی‌مانده باید از نظر قضایی تعیین تکلیف بشود. پرونده را قبول کردیم بدهیم به آقای خامنه‌ای و بعد گفتند ایشان هم به آقای [محمدی] اگیلانی داد!

با امحای پرونده خیال خمینی راحت شد و اجازه داد که موسوی تبریزی هم چنان در پست خود باقی بماند. موسوی تبریزی هم که متوجه‌ی حمایت خمینی از خود شده بود دوباره روی لزوم شدت عمل در ارتباط با «گروهک‌های محارب» تأکید کرد که هم‌چنان نزد امام محبوب باقی بماند. او در گفتگوی اختصاصی با روزنامه‌ی اطلاعات در پاسخ به

نحوه‌ی برخورد با آنان پس از انتشار پیام هشت ماده‌ای امام گفت:

این وظیفه‌ی دادگاه انقلاب است که در رابطه با آن‌ها برخوردشان، طبق گذشته باشد. هیچ نباید فرق کند، بلکه به دستور امام امت قاطع‌تر باشد. هیچ‌گونه اغماض در مورد این گروهک‌های محارب جایز نیست و خیانت به اسلام و انقلاب است و خیانت به پیام امام امت است... افراد ضدانقلاب خیال نکنند که پیام امام در رابطه با آن‌ها است.^۱ موسوی تبریزی که در جریان تحقیقات بود و از عواقب کار می‌ترسید، در تاریخ ۱۱ خرداد ۱۳۶۲ در نامه‌ای به آیت‌الله منتظری نوشت:

... از قرار معلوم عده‌ای از برادران معظم قضات دادگاه‌ها و دادرهای انقلاب و دادگستری حقیراً برای عضویت در شورای عالی قضایی کاندید نموده‌اند، لیکن با توجه به مسئولیتی که فعلاً دارم و انجام وظیفه می‌نمایم و افراد شایسته‌تری از خود را برای عضویت در شورای عالی قضایی می‌شناسم خواهشمندم نام این جانب را از لیست کاندیدها حذف فرمایید. ضمناً از عموم برادران محترم که این جانب را کاندید نموده بودند تشکر می‌نمایم.^۲

وی به خوبی می‌دانست اعضای شورای عالی قضایی به خاطر وی برکنار شده‌اند و در صورتی که بخواهد جایگزین آن‌ها شود، غائله بالا خواهد گرفت و چه بسا طومار او را به باد دهد. به همین دلیل در صفحه‌ی اول روزنامه‌ها اطلاعیه داد و تأکید کرد که قصد کاندیداتوری ندارد تا بلکه صداها بخوابد. مسئولان نظام اسلامی در صدد بودند او را بی‌سروصدا برکنار کنند. رفسنجانی در خاطراتش از ۹ آذر ۱۳۶۲ می‌گوید:

شب در دفتر امام، دو جلسه داشتیم؛ یکی با سران سه قوه و آقای [سیدحسین] موسوی تبریزی. قرار شد دادستانی کل انقلاب منحل و در دادستانی کل کشور

ادغام گردد؛ رفته‌رفته اعلام شود که شک اجتماعی به وجود نیاورد.^۳

عاقبت وی در ۴ بهمن ۱۳۶۲ با حضور در جلسه‌ی شورای عالی قضایی استعفا داد! و شورای عالی قضایی برای رفع و رجوع قضیه در پاسخ به استعفای وی جوابیه‌ای به شرح زیر داد: در تاریخ امروز چهارم بهمن ماه سال ۶۲ شورای عالی قضایی در جلسه‌ی ۴۹۳ موضوع استعفای دادستان کل انقلاب نظر به مصوبه‌ی یازدهم اردیبهشت ۱۳۶۲ مجلس شورای اسلامی مطرح و پس از بحث و بررسی پیرامون مسئله با تشکر از حمایت دادستان کل انقلاب در تمشیت امور دادرهای انقلاب و تنظیم و اداره‌ی امور دادستانی کل، استعفا مورد قبول قرار گرفت.^۴

۱- روزنامه اطلاعات، شنبه ۱۸ دی ۱۳۶۱، ص ۱۵.

۲- روزنامه‌ی اطلاعات، پنجشنبه ۱۲ خرداد ۱۳۶۲، ص ۱.

3- www.khabaronline.ir/detail/607446

۴- روزنامه‌ی اطلاعات، ۴ شنبه ۵ بهمن ۱۳۶۲، ص ۲.

خمینی که پس از برکناری ربانی‌املشی حاضر به دیدار با وی نشده بود، پس از استعفای موسوی تبریزی او را به حضور پذیرفت و در وصف وی گفت:

آقای موسوی تبریزی خدمات بسیار زیادی به انقلاب و جمهوری اسلامی نمودند. چه خدمات ایشان در آذربایجان و چه در تهران در مقابله با منافقین و سایر ضدانقلابیون که مورد تشکر و قدردانی است.^۱

خمینی تنها به لاپوشانی و امحای پرونده‌ی موسوی تبریزی اکتفا نکرد بلکه به پاس قدردانی از نقش وی در سرکوب و جنایت، از طریق احمد خمینی به شورای عالی قضایی پیغام داد که وی را راضی کنند. به همین دلیل او علیرغم مخالفت جدی شورای نگهبان اجازه یافت در انتخابات مجلس شورای اسلامی شرکت کند. حمایت خمینی از وی و خلخالی تا آنجا بود که حتی به اعضای شورای نگهبان اجازه ملاقات نداد. رفسنجانی در خاطرات خود از ۱۸ فروردین ۱۳۶۳ می‌نویسد:

آقای [احمد] جنتی از شورای نگهبان، تلفن زدند و از این‌که امام حذف آقایان خلخالی و موسوی تبریزی را به مصلحت ندانسته‌اند و به اعضای شورای نگهبان اجازه ملاقات ن داده‌اند، ناراحت بودند. از من کمک خواستند که ملاقات بگیرم.^۲ بعد از مرگ خمینی ستاره‌ی اقبال او افول کرد و صلاحیت وی برای شرکت در انتخابات مجلس خبرگان رهبری رد شد و از آن به بعد به حاشیه رانده شد.

چهره‌ی ضدخسونت و اهل مدارا و میانه‌روی

موسوی تبریزی در سال‌های اخیر و در دورانی که بخش زیادی از جانیان نظام مدعی «اصلاح طلبی» و «میانه‌روی» شده‌اند در گفتگو با رسانه‌ها می‌کوشد چهره‌ی ضدخسونتی از خود ارائه دهد که مطلقاً با واقعیت همخوانی ندارد.

حسین نوری همدانی مرجع تقلید مورد حمایت بیت خامنه‌ای و پدر زن موسوی تبریزی در گزارش خود به خمینی در مورد برخورد دامادش در روز افتتاح اولین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی در خرداد ۱۳۵۹ می‌نویسد:

... بعد از ظهر به مدرسه‌ی فیضیه رفتیم. سالن مطالعه‌ی کتابخانه مملو از جمعیت بود. آقایان رفسنجانی، خامنه‌ای و وکلا همه تشریف داشتند. عده‌ای از غیر وکلا (از علمای تهران) هم آمده بودند و عده‌ای از علمای قم هم حضور داشتند. آقای مهندس بازرگان و آقای عزت‌الله سبحانی هم آمدند، منتها قدری دیر آمدند. آقای رفسنجانی قدری صحبت کردند و بعد از صحبت ایشان آقای مهندس بازرگان برخاستند و رفتند پشت تریبون... تا این‌که گفت: خوب است که علما در سیاست و

۱- روزنامه‌ی اطلاعات، یکشنبه ۹ بهمن ۱۳۶۲، ص ۲.

مدیریت مملکت دخالت نکنند. تجربه‌ی علما کم است. فقط نظارت داشته باشند. ما که تجربه‌مان زیاد است بهتر است مدیریت مملکت را به عهده داشته باشیم و... که ناگهان آقای سیدحسین موسوی تبریزی (داماد ما) که یکی از وکلای دوره‌ی اول مجلس شورای اسلامی از تبریز بود و در انتهای جمعیت نشسته بود از جایش بلند شد، آستین‌هایش را کم کم بالا زد و قدم به قدم جلو آمد و گفت که: گوش کردن به این حرف‌ها خلاف شرع است! آمد و دستش را با سرعت و شدت بلند کرد و خواست کشیده‌ی بسیار محکمی به صورت آقای مهندس بازرگان بزند که بعضی از کسانی که در اطراف آقای بازرگان بودند بلند شدند و نگذاشتند خلاصه مجلس به هم خورد! می‌توان حدس زد کسی که در یک مجلس عمومی در واکنش به سخنان وزین و سنجیده‌ی مهندس بازرگان از خود چنین واکنشی نشان می‌دهد در ارتباط با مخالفین در دادگاه‌های انقلاب و در شعبه‌های بازجویی و شکنجه‌گاه‌های رژیم چه بی‌رحمی از خود نشان داده است. طرفه آن که پس از شنیدن سخنان نوری‌همدانی لبخند رضایت بر لبان خمینی می‌نشیند.

موسوی تبریزی در گفتگو با نشریه‌ی «پایتخت کهن» در بهمن ۱۳۹۳ ضمن تأیید این واقعه، آستین بالا زدن برای کتک زدن بازرگان را تکذیب کرده و دروغ دیگری تولید می‌کند و می‌گوید: هیچ اشکالی هم نداشت صحبت هم بود اما من که با آقای بازرگان آن‌طور صحبت کرده بودم، دو سال بعدش اواخر ۶۰ آقای بازرگان قصد داشته برود خارج، فرانسه که من هم خبر نداشتم آقای صباغیان به من تلفن کرد و گفت شما آقای بازرگان را ممنوع‌الخروج کرده‌اید. گفتم من خبر ندارم و پرسیدم چه شده است. گفت بله آقای بازرگان همین الان در فرودگاه نشسته و ممنوع‌الخروج است گفتم پنج دقیقه بعد به من تلفن بزنی. من زنگ زدم به مرحوم شهید لاجوردی گفتم شما این کار را کرده‌اید. گفت بله، گفتم چرا؟ گفت ممکن است برود آن‌جا مصاحبه بکند علیه مملکت. گفتم تو آقای بازرگان را نمی‌شناسی، ایشان یا مصاحبه نمی‌کند یا اگر مصاحبه کند علیه مملکت و نظام و امام صحبت نمی‌کند، خاطر جمع باش. با تلفن رفع ممنوعیت کردم و همین‌طور هم شد. آن‌جا خدا رحمتش کند صحبتی کرده بود خیلی درست بود بعد هم آقای رجوی که وقت ملاقات خواسته بود و نداده بود و بدون هیچ مسأله‌ای به ایران بازگشت.^۲

استعداد او در دروغ‌گویی حیرت‌آور است. بازرگان در تابستان ۱۳۶۴ با محمد توسلی به آلمان و بلژیک رفت و نه فرانسه. در آن‌جا مجاهدین سعی کردند به انحاء مختلف به او نزدیک شوند اما بازرگان در پیام خود به مجاهدین گوشه‌ای هم به مسعود رجوی

وازدواجش با مریم رجوی زده که باعث خشم وی شد و کتابی را علیه بازرگان منتشر کرد. محمد توسلی در گزارش خود به چگونگی خروج از کشور پرداخته و حضور نخست‌وزیر دولت موقت در صف مسافران آلمان در فرودگاه مهرآباد را این چنین توصیف کرده است: این سفر روز پنج‌شنبه ۲۱ شهریور ۱۳۶۴ (۱۲ سپتامبر ۱۹۸۵) ساعت ۱۸:۲۰ از فرودگاه مهرآباد با پرواز هما آغاز شد... اگرچه در قسمت بازرسی چمدان‌ها، دو نفر مأمور «حزب‌اللهی» با وسواس و دقت زیاد چمدان‌ها را کنترل کردند، در بقیه‌ی قسمت‌ها مسئله‌ی خاصی پیش نیامد... در طول مسیر تشریفات فرودگاه، برخورد کارکنان و مردم خوب بود. دو سوال اصلی با مرحوم مهندس بازرگان مطرح می‌شد. چگونه با خروج شما موافقت کرده‌اند؟ آیا [به ایران] برمی‌گردید؟ در هر دو مورد برنامه‌ی سفر برای سوال‌کنندگان توضیح داده می‌شد.^۱

در شهریور ۱۳۶۴ موسوی تبریزی دو سال بود که از دادستانی کل انقلاب اسلامی برکنار شده بود و لاجوردی هم نه ماه بود که از دادستانی انقلاب اسلامی مرکز برکنار شده بود. این دو قدرتی نداشتند که یکی بازرگان را ممنوع‌الخروج کند و دیگری دستور رفع آن را بدهد. موسوی تبریزی به جعل تاریخ دست زده و به دروغ مدعی می‌شود:

حتی تا قبل از اعلام مبارزه‌ی مسلحانه، از مجاهدین خلق اعدام و یا زندانی نشده بود. اگر هم در درگیری‌ها یکی دونفر از اعضا آن‌ها دستگیر می‌شدند، پس از چند روز آزاد می‌شدند، فقط آقای سعادت‌ی بود که به جرم جاسوسی دستگیر و ده سال محکوم شده که حکمش را خودم دادم و حتی خیلی اعتراض شده که چرا حکم اعدام ندادیم و اعدامش سال‌ها بعد بنا بر مسایل دیگری صورت گرفت ولی حکمش در آن زمان ده سال زندان بود.

برخلاف ادعای موسوی تبریزی دستگیری گسترده‌ی هواداران مجاهدین از همان روزهای محاکمه‌ی سعادت‌ی در پاییز ۵۹ شروع شد و تا اردیبهشت ۱۳۶۰ بالغ بر یک‌هزار و صد و پنجاه نفر از هواداران مجاهدین در زندان‌ها به سر می‌بردند و یکی از شعارهای نشریه‌ی مجاهد ارائه‌ی آمار زندانیان مجاهد در شهرستان‌ها و درخواست آزادی آن‌ها بود. آمار دستگیرشدگان که جملگی هواداران ساده‌ی مجاهدین بودند از حدود هفتصد نفر در پاییز ۵۹ شروع و در اسفند همان سال به هشتصد و چهل و پنج و در اردیبهشت سال ۱۳۶۰ به یک‌هزار و صد و پنجاه و سه نفر رسید. تعداد زیادی از آن‌ها پس از سی خرداد ۱۳۶۰ به‌جوخه‌های اعدام سپرده شدند، بسیاری از آن‌ها تا سال‌ها بعد در زندان ماندند و ده‌ها نفر از آن‌ها در کشتار ۶۷ به‌دار آویخته شدند.^۲

موسوی تبریزی در دوران یادشده یکی از عوامل اصلی سرکوب و شکنجه بود و بارها

1-<http://tarikhirani.ir/fa/news/30/bodyView/2990/0/>

۲- نشریه‌ی مجاهد شماره‌ی ۱۰۰، سه‌شنبه ۱۸ آذر ۱۳۵۹.

گزارش اعمال خلاف او در نشریات آن دوره به چاپ رسید. برای مثال در نشریه‌ی مجاهد ۷ بهمن ۱۳۵۹ یادداشتی است تحت عنوان «چه کسی مسئول اعمال خلاف موسوی تبریزی رییس دادگاه انقلاب تبریز است؟» در این گزارش آمده است:

اکنون دیگر همه‌ی مردم قهرمان تبریز می‌دانند که بسیاری از شکنجه‌ها و ضرب و شتم‌ها و قتل‌ها و خانه‌گردی‌ها و بازداشت‌ها در تبریز، مستقیم و غیرمستقیم به موسوی تبریزی رئیس دادگاه انقلاب این شهر مربوط می‌شود. کار عمده‌ی ساواک مآبانه‌ی او و خیل اوپاش و چماق‌داران زیر فرمانش، شکار انقلابیون شهر به ویژه مجاهدین خلق است و مردم از عمق کینه و دشمنی او با مجاهدین اطلاع دارند. دست او کراراً به خون آلوده شده است. منجمله کارنامه‌ی مشعشع ایشان که در گزارشات مستند از شکنجه درج شده، نشان می‌دهد که ایادی ایشان چگونه حاتمی، مسعود ذاکری و بهرام صادقی و... را ربوده و در بیابان‌های اطراف تبریز به قتل رسانده و یا به قصد کشت آن‌ها را مضروب کرده‌اند. روزی نیست که به دستور او، افراد مسلح به خانه‌های هواداران نریزند و یا در کوچه و خیابان به ضرب و شتم و بازداشت آنان نپردازند. از جمله در تاریخ ۱۶ دی ماه، افراد او شبانه به خانه‌ی هواداران حمله کرده و پس از ساعت‌ها ضرب و شتم بیش از یکصد نفر از آنان را دستگیر نمودند. هم‌چنین شب ۲۳ دی ماه بیست نفر از افراد مسلح از در و دیوار و پشت‌بام و مشابیه هجوم‌های ساواک زمان شاه به خانه‌ی یکی از هواداران برای دستگیری او ریخته‌اند... باید پرسید پس چه مقامی در مملکت مسئول خلافکاری‌های موسوی تبریزی و دار و دسته‌ی او در تبریز است.^۱

در همین نشریه اعلام جرم خانواده‌های زندانیان هوادار مجاهدین خلق علیه «آقای موسوی تبریزی رئیس دادگاه و نماینده‌ی مجلس» و تظلم‌خواهی آنان از موسوی اردبیلی دادستان کل کشور آمده است.

پنج‌جاه و هشت نفر از قضات، وکلا و اساتید حقوق طی اطلاعیه‌ای با ذکر نام و نام خانوادگی و ذکر سمت قضایی نسبت به «کشتار جوانان به جرم فروش نشریه و بحث‌های سیاسی» اعتراض می‌کنند. اطلاعیه‌ی آن‌ها در نشریه‌ی مجاهد شماره‌ی ۱۱۹ صفحه‌ی بیست و چهار آمده است. انجمن دانشجویان مسلمان دانشگاه حنیف نژاد تبریز ۲۳ آذر ۵۹ در اعتراض به سخنان دروغ‌پردازانه‌ی موسوی تبریزی در مورد نفی شکنجه و... اطلاعیه‌ای صادر می‌کند که در نشریه‌ی مجاهد شماره‌ی ۱۰۱ آمده است:

موسوی تبریزی در ادامه می‌گوید:

در مورد مجاهدین خلق حتی پس از اعلام جنگ مسلحانه، بالاترین مقام رسمی دادگاه‌های انقلاب اسلامی یعنی دادستان کل انقلاب مرحوم شهید آیت‌الله قدوسی،

اعلام کردند که بیايند ادارات دولتي و اسلحه هاي شان را تحويل بدهند و آن وقت روزنامه هاي شان و تظاهرات و راه پيمائي هاي آن ها آزاد است. صدور اطلاعیه ی ده ماده ای دادستانی به فروردین ۱۳۶۰ بر می گردد و نه بعد از ۳۰ خرداد و سرکوب گسترده ی نیروهای سیاسی. مجاهدین همان موقع در نامه ای به بنی صدر از وی خواستند چنان چه به عنوان رئیس جمهوری اجرای قانون اساسی را تضمین می کند آن ها آمادگی تحويل سلاح هاي خود را دارند.^۱

برعکس ادعای موسوی تبریزی، قدوسی در ۲۰ تیرماه ۱۳۶۰ با صدور اطلاعیه ای اعلام کرد که گروه های نام برده شده در اطلاعیه ده ماده ای محارب، مفسد و باغی شناخته شده و با اعضا و هواداران آن ها طبق حکم قرآن کریم عمل خواهد شد. قدوسی به شهادت نزدیکانش در همان دوران معتقد به حمله و دستگیری رهبران مجاهدین و اعدام بنی صدر بود. موسوی تبریزی چنان به جنگ و واقعیت ها رفته که حتی تعداد اعدام شدگان در ارتباط با نظام سلطنتی را که به هفتصد نفر بالغ می شود چند ده نفر معرفی می کند: شما ببینید از این لحاظ در تمام دنیا بی سابقه است که یک نظام پنجاه ساله با این همه آزاری که به مردم داشت وقتی عوض بشود چند ده نفر بیش تر از آن ها اعدام نشود. هم چنین وی در مورد تلاش هایش برای آزادی زندانیان سیاسی می گوید:

در زمان جریان مجاهدین خلق - که من بخشنامه هایش را دارم - از طرف ما (و شورای عالی قضایی) بخشنامه شده است، کسانی از دستگیرشدگان که خانه تیمی و جریان مسلحانه نداشتند و به مردم حمله نکرده اند را آزاد کنید و کسانی که قرار است اعدام شوند را محدود کنید و تا آن زمانی که ما بودیم چندگروه آزاد شدند و زندان ها خلوت تر شد. فقط محکومین ماندند و تعدادی بلا تکلیف بودند که آن هم در اواخر خیلی خیلی کم شدند، کسانی هم که بلا تکلیف بودند چون سریع به پرونده های آن ها رسیدگی می شد و محکومین دوران حکم خود را طی و آزاد می شدند.^۲ و در گفتگو با نشریه ی چشم انداز شماره ی ۲۲ تأکید می کند:

دست کم مجاهدین از غیر مجاهدین شناسایی شوند. یکی دو ماه اولویت کار ما این بود که به سرعت به این ها رسیدگی بشود تا زندان ها خلوت شود و افراد بی گناه و یا کم خطا آزاد شوند که همین طور هم شد... در عرض سه چهار ماه تحقیقاتی شد و خیلی ها که فعالیت شان در سطح پخش اعلامیه و هواداری بود یا اظهار ندامت و پشیمانی می کردند آزاد شدند. آن هایی که مسلحانه اقدام کرده بودند یا به خانه تیمی رفته بودند آزاد نمی شدند.

۱- اطلاعیه ی ده ماده ای دادستانی و برخورد مجاهدین با آن را در نشریه ی مجاهد شماره ۱۱۹ هفدهم اردیبهشت ۱۳۶۰ می توانید ملاحظه کنید.

آن‌چه موسوی تبریزی روایت می‌کند برخلاف واقعیت است. وی حتی مخالف آزادی تواین بود. او در گفتگو با نشریه‌ی «رجعت» که بازتاب‌دهنده‌ی دیدگاه‌های تواین زندان قزل‌حصار بود می‌گوید:

این زندانی‌ها باید به ما حق بدهند که ما نسبت به این‌ها سوءظن داشته باشیم. در یک جریانی بوده‌اند، باید واقعاً برای ما ثابت بشود که از این جریان خارج شده‌اند. ممکن است واقعاً خارج شده باشند ولی این باید برای ما ثابت شده باشد. و این به این زودی و لحظه‌ای نیست. این باید یک خرده جریان یا تاریخ بگذرد. زمان بگذرد. و در حین گذشت زمان این‌ها عملاً ثابت کنند که از این جریان بریده‌اند و برگشته‌اند... زندانی‌ها فوری توقع نداشته باشند که تا ما گفتیم توبه کردیم آزادمان کنید. نمی‌گوییم دروغ گفته‌اند. شاید هم راست می‌گویند ولی این حس در ما هست، چون می‌بینیم که بعضی‌ها دروغ می‌گویند.^۱

اسدالله لاجوردی در مراسم تودیعش می‌گوید:

شمارا بیدار ببینید می‌گویند خلاف قانون بوده، نمی‌دانم چنین و چنان. اول یک دانه خلاف قانون ما را بگویند. گفت این زندانی‌ها حکمشون تمام شده آزاد نکردی. گفتم برادر ما رفتیم خدمت امام در حضور همه‌ی حکام شرع و دادستان کل آقای موسوی تبریزی. خود امام گفتند که توبه نکرده آزادش نکن، دادستان کل هم بخشنامه کرد. خب یک دفعه می‌خواستی بخشنامه‌اش را باطل کنی. کدام کاری خلاف قانون بوده؟^۲

منظور موسوی تبریزی از این که می‌بایستی توبه‌ی خود را در عمل نشان دهند، لو دادن، شرکت در ضرب و شتم دیگر زندانیان، همکاری اطلاعاتی و... بازندان بانان و شکنجه‌گران است. در دوران یادشده حتی زندانیانی که حکم‌شان تمام می‌شد نیز به بهانه‌ی این که توبه‌ی آن‌ها «احراز» نشده از آزاد کردن‌شان امتناع می‌کردند. پس از برکناری وی و لاجوردی آهسته‌آهسته آزادی زندانی سیاسی شروع شد و وضعیت زندان‌ها رو به بهبود گذاشت. در دوره‌ای که او می‌گوید زندان‌ها خلوت شد من در بند شش واحد یک قزل‌حصار در یک سلول به مساحت چهار متر مربع با بیست و یک نفر دیگر در شرایط بسیار سختی محبوس بودم. او در مورد فرزانه عمویی یک زندانی بیمار و درهم شکسته می‌گوید: همین دختری را که گفته بود توبه کردم و خوب هم بوده فرستادیم خارج، حامله بود، گفتیم آزادش کنند. فرزانه عمویی را آزاد کردیم. رفت بیرون زائید. با بچه‌ی چهل و پنج روزه‌اش پیش موسی خیابانی بوده و در درگیری کشته شد.^۳

فرزانه عمویی نه در خانه‌ی موسی خیابانی بود و نه روحش از ماجرا خبر داشت. او در

۱- رجعت به شماره‌ی ۲ صفحه‌ی ۱۲ فروردین ۱۳۶۱

2- www.parsineh.com/fa/news/143416

۳- رجعت به شماره‌ی ۲ صفحه‌ی ۱۲ فروردین ۱۳۶۱

زندان قزل‌حصار و اوین تحت شکنجه‌های وحشیانه قرار گرفت. وی سرانجام در «واحد مسکونی» شکنجه‌گاه مخوف رژیم در قزل‌حصار، در اثر فشارهای وارده دچار بیماری شدید روحی شد. او پس از آزادی از زندان در سال ۱۳۶۹ در آسایشگاه روانی امین‌آباد بستری شد. داستان زندگی او در خاطرات بسیاری از زندانیان زن آمده است. گالیندوپل در سفر خود به ایران خواهان دیدار با وی شده بود اما زندان‌بانان به جای او، فرد دیگری را به نماینده‌ی ویژه‌ی ملل متحد نشان دادند.

موسوی تبریزی در مورد توقیف روزنامه‌ی «میزان» وابسته به نهضت آزادی می‌گوید: در مورد روزنامه‌ی میزان هم قانوناً جلوی آن گرفته نشد یعنی دستوری نبود، البته من آن‌زمان در تبریز بودم و دادستان کل انقلاب نبودم ولی تا آن‌جا که به ذهن دارم، هیچ حکمی از طرف مقامی صادر نشده بود. زیرا نهضت آزادی بدتر از مجاهدین خلق که آزاد بودند، نبودند!

«میزان» در فروردین ۱۳۶۰ توقیف، و آقای رضا صدر مدیر مسئول آن که سابقاً وزیر بازرگانی دولت موقت بود بازداشت شد و اعتراضات بسیاری را هم برانگیخت که مدت‌ها بحث محافل سیاسی بود.^۱ در ۱۷ خردادماه ۱۳۶۰ این نشریه به دستور لاجوردی و با حمایت بهشتی و شورای عالی قضایی به همراه روزنامه‌ی «انقلاب اسلامی» ممنوع اعلام شد و در پی آن کلید پروژه‌ی حذف بنی صدر زده شد.

موسوی تبریزی با چنین شخصیت دروغ‌پردازی در دوران خاتمی به عنوان «اصلاح‌طلب» و اهل مدارا و تساهل «مجمع محققین و مدرسین حوزه علمیه قم» را تشکیل داد و در انتخابات «خانه احزاب» شرکت جست و مسئولیت دبیرکلی آن را به عهده گرفت و در جریان انتخابات سال ۱۳۸۸ با میرحسین موسوی برای تبلیغات انتخاباتی به تبریز سفر کرد. در شهریور ۱۳۸۸ و در پی خیزش‌های مردمی سیدمهدی موسوی تبریزی پسر او به همراه فرزندان علی اصغر ناظم‌زاده یکی از حکام شرع جنایتکار دهه‌ی ۶۰ و احمدی پس از تفتیش دفاتر کارشان بازداشت شدند و پس از مدت بسیار کوتاهی به خاطر نفوذ پدران‌شان آزاد شدند. در آستانه‌ی انتخابات دهمین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی، شورای عالی سیاست‌گذاری اصلاح‌طلبان به ریاست محمدرضا عارف اعلام موجودیت کرد تا فعالیت‌های انتخاباتی اصلاح‌طلبان را سامان دهد. موسوی تبریزی با آن سابقه‌ی جنایتکارانه و عبدالواحد موسوی لاری معاونان وی را تشکیل می‌دادند.^۲

وی هم‌چنین روابط بسیار نزدیکی با سیدحسین خمینی و «بیت‌امام» دارد. او در دادگاه محسن کدیور^۳ وکیل مدافع وی بود، در حالی که در دوران ریاستش بر

1- www.mizankhabar.net/asnad/bayanieh/60/html/84.htm

2- www.parsine.com/fa/news/301665

۳- کدیور در حالی در مورد جنایات خلیجی مقاله و جزوه می‌نویسد که در مورد موسوی تبریزی که به مراتب جنایتکارتر است سکوت کرده و از خدمات او بهره‌مند می‌شود.

دادستانی کل انقلاب اسلامی و دادگاه انقلاب اسلامی آذربایجان غربی و شرقی اجازه نداد حتی یک متهم دارای وکیل مدافع باشد. در سال ۱۳۵۹ در محاکمه‌ی محمدرضا سعادت‌تی که یکی از معروف‌ترین پرونده‌های سیاسی پس از انقلاب بود نیز دکتر عبدالکریم لاهیجی وکیل مدافع وی به بهانه‌های واهی اجازه نیافت شرکت کند.^۱

وی شخصاً در کنار لاجوردی و محمدی گیلانی در دادگاه اعضای «سربداران» که متهم به حمله به شهر آمل بودند شرکت می‌کرد. هیچ‌یک از آن‌ها دارای وکیل مدافع نبودند.

در دادگاه تقی شهرام که در سال ۱۳۵۹ ابتدا توسط معادیخواه محاکمه شد و عاقبت مبشری حکم اعدامش را صادر کرد وکیل مدافع حضور نداشت. معادیخواه در این باره گفت:

در مورد وکیل نیز وکلای معرفی شده از سوی تقی شهرام هیچ کدام صلاحیت

نداشتند چرا که بر اساس قانون وکیل باید با مبانی جزایی و قضایی اسلام آشنایی

داشته باشد، افرادی که وی معرفی کرد صریحاً می‌گویند ما حاضر نیستیم امتحان

بدهیم و همان مدرک دانشکده‌ی حقوق را کافی می‌دانیم.^۲

وی در گفتگویی که در ۱۷ آذرماه ۱۳۹۰ در سایت جرس انتشار یافت تأکید کرد: نگاهداری

شبانه‌روزی در سلول انفرادی زندان، مجازات مضاعف است که غیرقانونی، و شرعاً

حرام و تعدی به حقوق زندانی است و اجراکننده‌ی آن مجرم است. ادعاهای فوق در

حالی صورت می‌گیرد که در دوران ریاست او بر دادستانی کل انقلاب اسلامی، در حدود

چهارصد سلول انفرادی علاوه بر سلول‌های سابق انفرادی ۲۰۹ و ۳۲۵ در زندان اوین

ساخته شد و زندان گوهردشت با هفتصد و نود و هشت سلول انفرادی راه‌اندازی شد.

کمیت‌های مشترک سابق هم دارای سلول‌های انفرادی بود. در طول سال‌های ریاست وی بر

دادستانی کل انقلاب اسلامی طولانی‌ترین دوران حبس در سلول انفرادی در تاریخ معاصر

ایران شکل گرفت و زندانیان سیاسی که محکومیت خود را سپری می‌کردند به بهانه‌های

واهی سال‌های متمادی در سلول‌های انفرادی به بند کشیده شدند. هم‌چنین بخش واحد

مسکونی^۳ و «قبر» و «قیامت» در زندان قزل‌حصار کرج در اردیبهشت و مهرماه ۱۳۶۲

راه‌اندازی شدند که به مراتب هولناک‌تر از سلول انفرادی بودند.^۴

موسوی تبریزی و کشتار ۶۷

موسوی تبریزی در دوران کشتار ۶۷ در مصدر کار نبود اما بعید است مخالف این کشتار

بوده باشد به ویژه که دست‌پروردگان او در تبریز مسئولیت این کشتار را به عهده داشتند.

۱- اصولاً پس از پیروزی انقلاب حتی تا دهه‌ی ۷۰ بر اساس شرکت وکیل مدافع در دادگاه انقلاب

اسلامی معنا نداشت و بعدها وکلای مدافع به شکل محدود اجازه یافتند که در دادگاه و نه مراحل

بازپرسی شرکت کنند.

۲- روزنامه‌ی اطلاعات، سه‌شنبه ۲۴ تیر ۱۳۵۹.

3- www.pezhvakeiran.com/maghaleh-59177.html

۴- من خود، سلول انفرادی را در دوران موسوی تبریزی به صورت تنبیهی تجربه کرده‌ام.

وی پس از انتشار نوار صوتی دیدار آیت‌الله منتظری با اعضای هیأت کشتار ۶۷ گفت: در سال‌های پایانی جنگ اطلاعاتی به امام (ره) دادند مبنی بر این که منافقین قصد دارند در سه مرحله علیه کشور توطئه کنند، اول این که به خاک کشور حمله کنند، دوم این که آن‌هایی که در شهرها هستند به منافقین بپیوندند و سوم هم، منافقین زندانی در زندان‌ها شورش کنند که این بخش را باید از آقای ری شهری که وزیر اطلاعات وقت بودند، پرسید. البته مسئولیت شورای عالی قضایی وقت هم بر عهده‌ی مرحوم آقای نجفی، آقایان موسوی اردبیلی، موسوی بجنوردی، مقتدایی و موسوی خویینی‌ها بود.^۱ او ضمن آن که تبلیغات دروغین دستگاه‌های تبلیغاتی رژیم را تکرار می‌کند مانند دیگر مسئولان کشتار ۶۷ مایل به کنکاش در حکم قتل عام زندانیان سیاسی نیست.

دبیر مجمع محققین و مدرسین حوزه‌ی علمیه قم با بیان این که انتشار فایلی که پیش‌تر متن آن در خاطرات آیت‌الله منتظری منتشر شده ضرورتی نداشته و ندارد و ای کاش این اتفاق نمی‌افتاد، گفت: من معتقدم انتشار این فایل به ضرر کشور است و صلاح نبود که منتشر شود... نمی‌دانم چرا با وجود این که این مطلب قبلاً در خاطرات آیت‌الله منتظری گفته شده بود، دفتر ایشان بار دیگر در این مقطع زمانی نسبت به انتشار فایل صوتی در اینترنت اقدام کرده و متأسفانه این موضوع مورد سوءاستفاده دشمنان انقلاب و نظام قرار گرفته است.^۲ موسوی تبریزی علیرغم همه‌ی جنایاتی که مرتکب شده است هم‌چنان با خانواده‌ی آیت‌الله منتظری و بیت ایشان که منتقد جنایات صورت گرفته در دهه‌ی ۶۰ و به ویژه کشتار ۶۷ هستند روابط نزدیکی دارد که خود جای سؤال است.

1-<http://fararu.com/fa/news/285422>

2-<http://fararu.com/fa/news/285422>



محمد محمدی گیلانی

محمد محمدی دعویی سرایی معروف به محمدی گیلانی در سال ۱۳۰۷ در روستای دعوی سرا، از توابع رودسر در استان گیلان در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمد. تحصیلات حوزوی را در سال ۱۳۲۳ در حوزه علمی رودسر آغاز کرد و در سال ۱۳۲۵ به حوزه علمی قم رفت و از جمله شاگردان آیت الله بروجردی، علامه طباطبایی، خمینی و منتظری شد. وی به دعوت قدوسی به تدریس در مدرسه‌ی حقانی پرداخت. شاگردان وی در این مدرسه آدم‌کشان اسلامی را در چهار دهه‌ی گذشته تشکیل داده‌اند.

خانواده‌ی محمدی گیلانی پس از پیروزی انقلاب در پی کشته شدن سه پسر او جعفر، محمد مهدی و کاظم که از جمله اعضای سازمان مجاهدین خلق بودند، آسیب‌های جدی دید. محمد مهدی مفتاح فرزند بزرگ محمد مفتاح که توسط گروه فرقان در آذر ۱۳۵۸ ترور شد، داماد محمدی گیلانی است. او در سال‌های اخیر نقش سخنگوی خانواده‌ی محمدی گیلانی را به عهده داشته که از داشتن پسر بی‌بهره است. محمد مهدی مفتاح که متولد قم است از دوره‌ی چهارم تاکنون به مدت یک ربع قرن نماینده مجلس شورای اسلامی از تویسرکان بوده است.

پس از آن که محمدی گیلانی، حکم اعدام مهندس حسین مفتاح برادر دکتر محمد مفتاح و عموی دامادش را در شهریور ۱۳۶۰ به اتهام هواداری از مجاهدین داد، این دو خانواده با هم وصلت کردند. محمدی گیلانی در دادگاه به مهندس مفتاح گفته بود خجالت نمی‌کشی

آبروی برادرت را برده‌ای؟ او نیز در پاسخ گفته بود البته برادرم آبروی من را برده است و از این بابت بایستی خجالت بکشم. حکم اعدام او به خاطر همین پاسخ صادر شد. محمدی گیلانی در دوران پهلوی نه تنها فعالیت علیه سلطنت نداشت بلکه فرزندان او را نیز از فعالیت سیاسی نهی می‌کرد. وی دارای شخصیتی ضعیف بود و در تمامی دوران زندگی اش خود را با قدرت هماهنگ می‌کرد. به خاطر همین ویژگی بود که پس از انقلاب به سرعت به یکی از معتمدان خمینی تبدیل شد و بعدها نظر مثبت خامنه‌ای را نیز جلب کرد و در عین حال به شکل حسابگرانه‌ای روابطش را با رفسنجانی و رقبای سیاسی خامنه‌ای نیز حفظ کرد تا چنان‌چه وضع تغییر کرد به موقعیت او خدشه‌ای وارد نشود. او هم چنین هنگامی که آیت‌الله صانعی مورد غضب خامنه‌ای و جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه قم قرار گرفته بود به مناسبت درگذشت همسرش به وی تسلیت گفت.

با این حال منابع رژیم می‌کوشند برای او سابقه‌ی مبارزه با شاه و رژیم سلطنتی بتراشند، اما هرچه تلاش می‌کنند چیزی نمی‌یابند.

کاظم و محمد مهدی محمدی گیلانی در نامه‌ای خطاب به پدرشان در مورد عملکرد وی در دوران پهلوی و آخرین روزهای سقوط سلطنت می‌گویند:

شما اگر یادتان باشد در طول عمرتان تا آن‌جا که می‌دانیم نه تنها در مبارزه علیه شاه شرکت نمی‌کردید بلکه از حضور فرزندان در صفوف مردم در مبارزه با رژیم شاه ممانعت می‌کردی و طبق معمول به توجیه و تهدید و تطمیع متوسل می‌شدی. شما که اگر یادتان باشد وقتی فرزندت مهدی در زندان ساواک به سر می‌برد به او می‌گفتی که عفو بنویسد و آزاد شود... آیا به یاد نداری که در روزهای انقلاب ۲۲ بهمن از قم به تهران تلفن می‌کردی و از حضور ما در صفوف مردم جلوگیری می‌کردی و می‌گفتی نروید، بی‌خود کشته می‌شوید...

به راستی مگر خریدن خانه‌ها برای دو پسر آن‌هم هر کدام هفتصد هزار تومان و خریدن ماشین و دادن وعده‌های کذابی به آن‌ها توانست آن‌ها را از حرکت و مبارزه انقلابی‌شان بازدارد؟!...

ورود محمدی گیلانی به دستگاه قضایی و محاکم

پس از عزیمت خمینی به قم، از آن جایی که وی در صدد نابودی سیستم قضایی مدرن و ایجاد تاریخ‌خانه‌ی قضایی بر اساس آموزه‌های قرون وسطایی فقه شیعه بود، شخصاً به خانه‌ی محمدی گیلانی رفت و او را به سمت حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب اسلامی مرکز تعیین کرد. محمدی گیلانی پس از مدتی به ریاست این دادگاه رسید که یکی از اصلی‌ترین ابزارهای انحراف انقلاب ضدسلطنتی به استبداد دینی و حذف و تصفیه‌ی مخالفان بود.

محمدی گیلانی نقش مهمی در ویران‌سازی «عدالت‌خانه» و ایجاد قوه قضایه اسلامی داشت. نقش او آن‌چنان مهم است که هم‌چنان حکام شرع و مراجع قضایی به احکام صادره از سوی وی استناد می‌کنند.

محمدی گیلانی به همراه احمد جنتی و احمد آذری‌قمی و صادق خلخالی در یک شورای چهار نفره حکم اعدام امیرعباس هویدا را صادر کردند. آن‌ها هویدا را از خواب بیدار و به بی‌دادگاه آورده و محاکمه کردند و در نیمه‌شب به قتل رساندند.^۱

یکی از هم‌سلولی‌هایم به نام «ی، ب»، با محمود بنی‌نجاریان، یکی از حقوقدانان هوادار مجاهدین که در ابتدای انقلاب به عنوان بازپرس و دادیار در دادستانی انقلاب مرکز کار می‌کرد و در تیرماه ۱۳۵۸ به‌همراه تعداد دیگری از هواداران مجاهدین تصفیه شدند، هم‌سلول بود؛ او به نقل از محمود بنی‌نجاریان برایم تعریف کرد: فشار دولت بازرگان و مجامع بین‌المللی روی دادگاه انقلاب به منظور جلوگیری از اعدام هویدا و فرماندهان ارتش زیاد بود. بازرگان در این رابطه به قم سفر کرده بود و از قرار معلوم رایزنی‌ها تا حدودی مؤثر واقع شده بود. خمینی نیز فرمان توقف کار دادگاه انقلاب را داده بود و پس از شروع کار دوباره محمدی گیلانی به ریاست دادگاه انقلاب برگزیده می‌شود. بر اساس تحلیل سازمان مجاهدین با محمدی گیلانی که از همه به ما نزدیک‌تر بود دیدار کردیم و پس از زمینه‌چینی‌های لازم به توطئه‌ی «صهیونیست»‌ها و «کفار»... اشاره کرده و خواستار انتقال موضوع به خمینی شدیم. وقتی نزد خمینی رفتیم، محمدی گیلانی با زبان خودش تحلیل ما نسبت به توطئه‌ی صهیونیسم بین‌الملل برای جلوگیری از اعدام هویدا و... را ارائه داد. هنوز گفته‌هایش تمام نشده بود که خمینی با چنان خشم و لحن پرخاش‌جوبانه‌ای چند بار گفت «آره من صهیونیست هستم» که دندان مصنوعی‌اش از دهانش بیرون افتاد. محمدی گیلانی با دیدن خشم خمینی چنان سراسیمه و هراسناک شد که، چندبار به دهانش زد و گفت: «اماما، اماما، خاک به دهنم، خاک به دهنم، تو به اسلام عزت و آبرو دادی و...»، خمینی که واکنش محمدی گیلانی را دید، آرام شد و گفت نگران نباشید بروید به کارتان ادامه دهید و به این ترتیب جواز اعدام هویدا و ادامه‌ی کار دادگاه انقلاب صادر شد.

محمود بنی‌نجاریان به حکم محمدی گیلانی در فروردین ۱۳۶۲ اعدام شد. هم‌اتاقی‌هایش به شوخی به او می‌گفتند: آه هویدا تو را گرفته است.

با شناختی که از شیوه‌ی کار مجاهدین هست، بدون تردید جعفر، کاظم و محمد مهدی فرزندان محمدی گیلانی که از اعضای این سازمان بودند نظرات رهبری مجاهدین در مورد اعدام و ایستگان نظام پهلوی را به پدرشان القاء می‌کردند و از این بابت مؤثر بودند.

حمایت از کاندیدا توری مسعود رجوی در انتخابات ریاست جمهوری

محمدی گیلانی در جریان فعالیت‌های مربوط به اولین دوره‌ی انتخابات ریاست جمهوری، در صحبت‌های خانوادگی، مسعود رجوی را شایسته‌ی ریاست جمهوری معرفی کرده و در سال ۱۳۵۹ در خانه‌ی «رضایی‌ها» در خیابان ملک به دیدار مسعود رجوی شتافت. فرزندان محمدی گیلانی در نامه‌ی خود، مکاتبات او با مسعود رجوی را یادآوری کرده و می‌نویسند: ... به راستی مگر شما نبودید که می‌گفتی آقای رجوی لیاقت ریاست جمهوری دارد چرا کنار رفته. او جوان مسلمان وارسته‌ای است. مگر شما نبودید که در محاکمه‌ی هواداران مجاهدین در اوین پس از تعریف و تمجیدهای کذابی از آقای رجوی، هواداران را به پیروی از او دعوت می‌کردی. مگر شما نبودید که بارها و به مناسبت‌های مختلف برای آقای رجوی، از طریق پسران کاظم سلام می‌رساندی و جویای احوال او می‌شدی و او نیز برای تو جواب می‌فرستاد. مگر شما نبودید که با سرکوب خشونت‌آمیز مجاهدین که توسط عمال ارتجاع و به مناسبت‌های مختلف که صورت می‌گرفت، مخالفت خود را ابراز می‌کردی؟ مگر شما نبودید که... و به دلیل همین‌ها بود که آقای رجوی با احساس این که شاید در شما عنصر انسانی که در مرتجعین یافت نمی‌شود به میزانی ولو اندک وجود داشته باشد و به منظور اتمام حجت و نصیحت، چندین بار برای شما یادداشت‌های هدایت‌کننده‌ای فرستاد!

بی‌اعتمادی بهشتی و قدوسی به محمدی گیلانی

از آن جایی که علاوه بر پسران محمدی گیلانی، حداقل یکی از دختران وی از جمله اعضا و هواداران مجاهدین بودند، دستگاه قضایی و به ویژه بهشتی و قدوسی که مجاهدین را رقیب و دشمن اصلی خود می‌دانستند اعتماد لازم را به محمدی گیلانی نداشتند و تنها پرونده‌های مربوط به وابستگی نظام سلطنتی از جمله دکتر شیخ الاسلامزاده، بهمن نادری پور (تهرانی) و فریدون توانگری (آرش) شکنجه‌گران ساواک، خانم فرخ‌رو پارسا و... و خوانندگان و هنرمندان ایرانی و پرونده‌ی متهمین خرید و توزیع گوشت فاسد و مبتلا به تب برفکی، رباخواری، سوءاستفاده از موقعیت شغلی و لباس روحانیت، و... را برای رسیدگی به او می‌سپردند. اولین پرونده‌ی سیاسی که به او سپرده شد، پرونده‌ی گروه فرقان بود اما به سرعت به اشتباه‌شان پی برده و او را از کار برکنار کردند.

۱- داوری فرزندان محمدی گیلانی در مورد نیت مسعود رجوی صحیح نیست. برای او تنها موضع لحظه‌ای فرد در ارتباط با مجاهدین و شخص خودش مهم بود و به سابقه و ماهیت فرد مطلقاً توجهی نداشت.

به دنبال اختلاف محمدی‌گیلانی با قدوسی دادستان کل انقلاب و حمیدرضا نقاشیان بازجو و مسئول پرونده و ناطق‌نوری که در پشت صحنه رشته‌ی قضایا را در دست داشت مسئولیت اداری دادگاه از او سلب شد و به خواست آن‌ها با حکم آیت‌الله منتظری و مشکینی به علی‌اکبر ناطق‌نوری و عبدالمجید معادیخواه سپرده شد.

محمدی‌گیلانی پس از آغاز به کار دادگاه فرقان اعلام کرده بود که از این به بعد (۸ بهمن ۵۸) خانواده‌ی شهدا و خبرنگاران می‌توانند در جلسات محاکمه‌ی اعضای گروه فرقان شرکت داشته باشند.

گیلانی معتقد بود سری بودن و یا علنی بودن جلسات دادگاه بستگی به نظر حاکم شرع دارد و نه دادستان. علنی بودن محاکمات گروه فرقان قبل از هر چیز دست خمینی، رفسنجانی و باند حاکم را در تبلیغات لجام‌گسیخته‌ای که علیه نیروهای چپ و مجاهدین کرده بودند رو می‌کرد و نشان می‌داد که این گروه بر اساس برداشت‌شان از اسلام و به منظور مقابله با حاکمیت «آخوندیسم» دست به ترور زده‌اند. از مقایسه‌ی گفته‌های نقاشیان و ناطق‌نوری که هر دو در موضوع برکناری گیلانی و برگماری لاجوردی دخیل بودند مشخص می‌شود که هیچ‌یک راست نمی‌گویند.

حمیدرضا نقاشیان در ارتباط با چگونگی برکناری گیلانی از قضاوت پرونده‌ی فرقان می‌گوید:

ابتدا آقای گیلانی، قاضی بودند. اولین محاکمه هم مربوط به حمید نیکنام، ضارب شهید قرنی بود. شهید لاجوردی کیفرخواست را خواند و در این فاصله آقای گیلانی سه چهار بار احساساتی شدند و متهم را لعن و نفرین کردند. من دو سه بار یادداشت دادم که آقا! قاضی باید بی‌طرف باشد و حق ندارد عصبانی بشود، ولی ایشان ترتیب اثر ندادند. من دادگاه را تعطیل و به وقت دیگری موکول کردم و بلافاصله نزد شهید قدوسی رفتم و ماقع را شرح دادم. در آن‌جا پیشنهاد دادم کسانی به عنوان قاضی انتخاب شوند که زندان رفته باشند و این فضا را بشناسند و با روند این‌گونه محاکمات آشنا باشند و لذا آقایان انواری، معادیخواه و ناطق را پیشنهاد کردم. آقای قدوسی پذیرفتند و به من فرمودند برای انجام این کار به قم بروم. آقای انواری به علت بیماری از قبول این مسئولیت خودداری کردند و من به قم رفتم و با جلب نظر حضرت امام احکام قضاوت را نوشتم و امضا گرفتم و برگشتم.^۱

در آن دوران، قدرت محمدی‌گیلانی آن قدر کم بود که مورد ریشخند مأموران قرار می‌گرفت و محافظ خمینی می‌توانست دادگاه او را متوقف کند.

محمدی‌گیلانی پس از برکناری از دادگاه فرقان، از فرط بی‌کاری در تاریخ ۱۸ اسفند ۱۳۵۸ با صدور اطلاعیه‌ای در روزنامه‌ی اطلاعات گوگوش، هایده، لیلا فروهر، حمیرا،

فریدون فرخزاد، عهدیه، فیروزه، پونه، جهانگیر فروهر و... را به دادگاه انقلاب احضار کرد تا به زعم خود به «ارشاد» آن‌ها بپردازد.

بر اساس همین برداشت بود که پرونده‌ی تقی شهرام، محمدرضا سعادت و سعید متحدین را که به زعم بهشتی و گردانندگان دستگاه قضایی حساس بود و پای مجاهدین و دیگر گروه‌های سیاسی به میان می‌آمد در اختیار او قرار ندادند. هرچند وی در مردادماه ۱۳۶۰ برای نشان دادن سرسپردگی خود به خمینی، محمدرضا سعادت و سعید متحدین را که قبلاً توسط دیگر حکام شرع به حبس‌های طولی‌المدت محکوم شده بودند به اتهامات واهی تجدید محاکمه و اعدام کرد.

سعید متحدین در مرداد ماه ۱۳۵۹ به پانزده سال زندان محکوم شد که همان موقع به شدت مورد اعتراض زهرا رهنورد که همسرش میرحسین موسوی عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی و از اعضای شورای انقلاب بود قرار گرفت. وی که سعید را از نوجوانی می‌شناخت در نامه‌ی سرگشاده‌ی خود ضمن توضیح گذشته‌ی سعید متحدین و مشکلاتی که داشته از این که پرونده‌ی وی در اختیار محمدی گیلانی قرار داده نشده و مورد کینه‌جویی قرار گرفته انتقاد کرد. با این حال یک سال بعد، این محمدی گیلانی بود که حکم اعدام سعید و یازده نفر از هواداران مجاهدین را تحت عنوان شورش در زندان صادر کرد.^۱

مخالفت و رقابت با خلخالی

محمدی گیلانی هم چون دیگر اعضای جامعه‌ی مدرسین رابطه‌ی خوبی با خلخالی نداشت. درگیری بین جامعه‌ی مدرسین و خلخالی تا آن جا بود که اطلاعیه‌ی رسمی علیه او دادند و مدعی شدند که او در سفر به امارات و هم‌چنین حضور در دادگاه خوزستان نمایندگی از طرف خمینی نداشته است.

محمدی گیلانی نیز در گفتگو با روزنامه‌ی ژاپنی ابایی نداشت که بگوید اقدامات خلخالی مورد تأیید او نیست.

س: چیزی را در مورد کردستان فراموش کردم. علیه بعضی از اعدام‌ها در کردستان قیام شد. نظر شما چیست؟

ج: ما در کردستان نبودیم و نمی‌توانیم در مورد رأی دادگاه‌های آن جا حرف بزنیم.

س: آقای خلخالی عده‌ای را برای کشتن شاه فرستاده آیا این یک عمل صحیح بر مبنای شریعت اسلامی است؟

ج: آقای خلخالی عقاید مخصوص برای خود دارد که مربوط به امام نیست.^۲

تبدیل یک انسان عادی به یک جلااد خون‌آشام

در تابستان ۱۳۵۸ محمدی گیلانی پس از مرگ پسر ارشدش جعفر به هراس می‌افتد که مبدا این واقعه، تقاص احکامی باشد که وی صادر کرده است. به همین دلیل خانم آذر آریان‌پور همسر دکتر شجاع‌الدین شیخ الاسلام‌زاده وزیر بهداشتی دولت هویدا را به منزلش فرا می‌خواند تا از او دلجویی کند. از قرار معلوم همسر و اطرافیان محمدی گیلانی معتقد بودند آه و نفرین کسانی که توسط او به اعدام و زندان محکوم شده‌اند دامان فرزندشان را گرفته است. در آن تاریخ شیخ الاسلام‌زاده آخرین کسی بود که توسط محمدی گیلانی به حبس ابد محکوم شده بود.

خانم آریان‌پور در مورد برخوردش با دختر و همسر محمدی گیلانی در منزل مسکونی‌شان می‌گوید:

سلام بلندی کردم و گوشه‌ای روی قالی نشستم. کسی به من توجه نکرد. زن جوان به زن میان‌سالی که تازه به هوش آمده بود، نزدیک شد و در حالی که قاشقی شربت به دهانش می‌ریخت، گفت:

مادر، این خانم شیخ الاسلام‌زاده است، شوهرش را ماه پیش محاکمه کردند و حبس ابد گرفت. به دعوت آقا جانم به این جا آمده.

زن بیمار نیم‌خیز شد و نگاه غریبی به من انداخت که نتوانستم تحمل بکنم و سرم را پایین انداختم. دختر جوان پیش من برگشت و با صدای غم‌زده‌ای گفت:

آقا داداشم چند روز قبل در تصادف اتومبیل شهید شد. ما الان از سر خاکش برگشتیم. گفتیم: خیلی متأسفم. اگر قبلاً می‌دانستم، امروز مزاحم نمی‌شدم.

آهی کشید و گفت: آقا جانم هنوز سر خاک است و دیرتر می‌آید.

مادرش، آن زن داغ‌دیده مسکین، نگاه غریب دیگری حواله‌ی من کرد و گریه‌کنان گفت: نوشدارو پس از مرگ سهراب رسید! وقتی که پسر، جگرگوشه‌ام چانه انداخت، تازه برایش دکتر آوردند!

بعد از گفتن این حرف، داغش تازه شد و به جان خودش افتاد و به سر و رویش چنگ زد. اطرافیان جلویش را گرفتند و زبان به اندرز‌گشودند:

با این کارها که پسرت زنده نمی‌شود. شاید قسمتش این بود که ناکام از دنیا برود. با قسمت که نمی‌شود جنگید!

مادر داغ‌دیده فریاد زد:

نه، قسمت پسرم نبود که ناکام بمیرد. چشمش زدند! نفرینش کردند!

تبدیل محمدی گیلانی به یک خون‌آشام و قصاب بی‌رحم به راستی تأمل‌برانگیز و

آموزنده است.

دکتر شیخ الاسلامزاده توسط محمدی گیلانی از مرگ نجات یافته بود، اما هراس از عقوبت کار و آه و نگرینی که پشت سر او و خانواده‌اش بود وی را دچار تردید می‌کند. او به همین دلیل می‌کوشد منزل صادره شده‌ی شیخ الاسلامزاده را به همسرش پس دهد. محمدی گیلانی به همسر دکتر شیخ الاسلامزاده می‌گوید:

برای مراسم هفت پسر ارشدم که غفلتاً وفات یافته، مراسمی در قبرستان داشتیم و معطل شدم... پس از وقوع حادثه‌ی اتومبیل، همسر شما را از اوین به بالین فرزندم آوردیم ولی متأسفانه کار از کار گذشته بود... آخرین حکمی که قبل از شروع ماه مقدس رمضان صادر کردم، مربوط به دکتر شیخ الاسلامزاده بود. خانواده‌ام معتقد است که محتملاً نفرین او دامنگیر ما شده و جانب ما طلب بخشش واجب است!^۱

محمدی گیلانی آن موقع در آدمکشی تازه کار بود و به اندازه‌ی کافی قسی‌القلب نشده بود. وی بعدها آن قدر سنگ‌دل و بی‌رحم شد که نه تنها دو پسر دیگرش محمد مهدی و کاظم در جدال با پاسداران به کام مرگ رفتند بلکه خواهرزادگانش نیز به بند و زندان و افتادند و مصیبت‌ها کشیدند و او خم به ابرو نیاورد. معلوم نشد بر سر همسر محمدی گیلانی که در از دست دادن اولین پسرش این‌گونه مویه می‌کرد بعد از تحمل آن همه مصیبت چه آمد و چگونه با دیوی هم‌چون محمدی گیلانی سرکرد. به ویژه که از محل دفن فرزندانش نیز اطلاعی نداشت تا لاقبل برگور آن‌ها بگرید.

علی جنتی وزیر ارشاد اسلامی دولت روحانی که مادرش موقعیتی تقریباً مشابه داشته، در مورد بی‌تابی او بعد از کشته شدن پسرش حسین جنتی در درگیری با مأموران نظام اسلامی در سال ۱۳۶۱ در گفتگو با روزنامه‌ی شرق می‌گوید:

پدرم هیچ‌وقت ابراز ناراحتی نکردند ولی حتماً از نظر عاطفی ناراحت هستند که چرا فرزندشان به این سرنوشت دچار شد. متأسفانه او با مجاهدین خلق در فاز نظامی هم همراهی کرد و سرنوشت او این‌گونه شد... البته مادرم خیلی متأثر بود. تا آخر عمر هم همواره ناراحت بود. ولی پدرم چیزی ابراز نمی‌کرد.
شرق: سر مزار ایشان می‌روید؟

۱- شیخ الاسلامزاده در دوران پهلوی به اتهام فساد مالی و .. دستگیر شد. او پس از سقوط نظام پهلوی، از زندان جمشیدیه گریخت و برای چاره‌جویی نزد دکتر اسماعیل یزدی برادر ابراهیم یزدی رفت و به توصیه‌ی او خودش را به مدرسه رفاه معرفی کرد. علیرغم تبلیغات وسیعی که علیه او بود و مجاهدین و خلخال پای‌شان را در یک کفش کرده بودند برای اعدام او، محمدی گیلانی وی را با یک درجه تخفیف به حبس ابد و مصادره‌ی اموال و طبابت رایگان محکوم کرد. مجاهدین پس از محکومیت او به حبس ابد نیز هم‌چنان با سر هم کردن اتهامات عجیب و غریبی حکم دادگاه را محکوم کردند. همین مسئله باعث شد که شیخ الاسلامزاده کینه‌ی مجاهدین را به دل بگیرد و تلافی‌اش را سر هواداران این سازمان در زندان اوین درآورد.

علی جنتی: مزار چه کسی؟

شرق: برادران حسین؟

علی جنتی: اصلاً نمی‌دانم کجا هست.

شرق: شما اطلاعی ندارید؟ ولی با ارتباطاتی که داشتید، می‌توانستید پیدا کنید.

علی جنتی: نه اطلاعی ندارم. اگر جست‌وجو می‌کردم، می‌توانستم پیدا کنم. اما

انگیزه‌ای برای این کار نداشتم.

شرق: معمولاً سر مزار رفتن، آلام را کاهش می‌دهد. به خاطر مادران هم که شده بود

دنبال مزار برادران نگشتید؟

علی جنتی: خیر. نه خودمان دنبال کردیم و نه کسی آدرس آن را داد که مادرمان را

ببریم.^۱

رسانه‌های نظام‌اسلامی در مورد آزادی شیخ الاسلام‌زاده از زندان نیز داستان‌سرایی

می‌کنند و می‌نویسند محمدی گیلانی تصادف سختی می‌کند. راننده او را به یکی از

بیمارستان‌های تهران می‌فرستند و وی را با استخوان‌های شکسته و تنی خون‌آلود به زندان

اوین می‌برند تا زیر تیغ شیخ الاسلام‌زاده رود. محمدی گیلانی پس از مداوا، در دیداری

خصوصی شرح حوادث رخ داده در بیمارستان را به اطلاع خمینی می‌رساند و در نتیجه

شیخ الاسلام آزاد می‌شود.^۲

محمدی گیلانی در تاریخ ۲۳ شهریور ۱۳۵۹ در جاده‌ی قم تهران، حوالی گردنه‌ی حسن‌آباد

با یک کامیون کمپرسی که از طرف مقابل می‌آمد تصادف کرد. محمود زیباکلام راننده‌ی

اتوموبیل در دم کشته شد و محمدی گیلانی که از ناحیه‌ی سر و صورت مجروح شده بود

در بهداری زندان اوین بستری شد.^۳

شیخ‌الاسلام زاده در دهه‌ی ۶۰ خدمات بسیار زیادی به بازجویان و شکنجه‌گران کرد. او

با تولید آمپول ضدسیانور که در تمامی گشت‌های اوین و کمیته‌ها وجود داشت بسیاری

را از مرگ نجات داد و به تیغ شکنجه‌گران سپرد تا ذره‌ذره جان‌شان گرفته شود. او در

این دوران مورد اعتماد ویژه‌ی لاجوردی بود. برخلاف دکتر شمس‌الدین مفیدی وزیر

علوم مستعفی دولت نظامی ازهارای که یار و غم‌خوار زندانیان سیاسی بود و مورد علاقه

و احترام ویژه‌ی آنان قرار داشت، شیخ الاسلام‌زاده مورد خشم و نفرت غالب زندانیان

بود. این خشم و کینه آنقدر بارز بود که لاجوردی در ابتدای سال ۱۳۶۱ در حسینیه‌ی اوین

به طعنه و تمسخرگفت: ما او را آزاد خواهیم کرد و چنان‌چه قادر بودید او را در بیرون از

زندان ترور کنید.

۱- روزنامه‌ی شرق یکشنبه ۲۶ شهریور ۱۳۹۶.

2- www.khabaronline.ir/detail/334991

۳- روزنامه‌ی اطلاعات، دوشنبه ۲۴ شهریور ۱۳۵۹، ص ۲.

شیخ الاسلام زاده به سادگی به مرخصی می‌رفت و گاه ترک موتور پاسداران از اوین خارج می‌شد. آزادی او نه به خاطر مداوای احتمالی محمدی گیلانی بلکه همکاری گسترده‌ی او با شعبه‌های بازجویی و شکنجه‌گران بود. او به پاس خدماتش در ابتدای سال ۶۲ چنان‌چه لاجوردی وعده‌اش را داده بود آزاد شد. وی تا آخر عمر روابط بسیار نزدیکی با بالاترین مقامات سیاسی و قضایی و امنیتی رژیم و از جمله محمدی گیلانی داشت و به خانه‌ی او رفت و آمد می‌کرد.

جنایت کردن اولش سخت است، بعد آسان می‌شود. محمدی گیلانی سال بعد در اردیبهشت ۱۳۵۹ شبانه حکم اعدام خانم فرخ‌رو پارسا را در منزلش به اصرار لاجوردی و هاشم رخ‌فر معاون کجویی به جرم فساد روی زمین می‌دهد. او با این حکم مسیری را گشود که بعدها به اعدام هزاران زن و دختران نوجوان ختم شد.

این حکم ظالمانه که با مخالفت نیروهای سیاسی نیز مواجه نشد، پیش روی خمینی صادر و اجرا شد و او هیچ واکنشی نشان نداد. در حالی که خمینی در تاریخ ۲۳ اردیبهشت ۱۳۵۸ در حکمی خطاب به مهدی هادوی دادستان کل انقلاب، «شرایط مجازات اعدام در دادگاه‌ها» را معین کرده و به صراحت عنوان کرده بود حکم اعدام تنها در موارد زیر اجرا شود.

۱: کسی که ثابت شود آدم کشته است؛

۲: کسی که فرمان کشتار عمومی داده است و یا مرتکب شکنجه‌ای شده که منجر به مرگ شده باشد، هیچ دادگاهی حق ندارد حکم اعدام صادر کند و نباید اشخاص در غیر از دو مورد مذکور اعدام شوند. تخلف از این امر جرم است و موجب ثبوت قصاص! محمدی گیلانی و لاجوردی «قصاص» که نشدند هیچ، ترفیع مقام نیز گرفتند و به چشم و چراغ خمینی تبدیل شدند تا نشان دهد که تا کجا او حقه‌باز و دورو است.

محمدی گیلانی بعد از این جنایت و از زمانی که خمینی در تیرماه ۱۳۵۹ به موضع‌گیری علنی علیه مجاهدین پرداخت و آن‌ها را بدتر از کفار خواند، بر سر دوراهی انتخاب قرار گرفت. یا بایستی به سمت قدرت میل می‌کرد و دست در خون بهترین جوانان میهن و از جمله فرزندان خودش می‌کرد و یا گوشه‌ای اختیار می‌کرد و به تدریس در حوزه‌ی علمیه قم و... مشغول می‌شد. جاه‌طلبی و مزه‌کردن قدرت در دهانش، به او اجازه‌ی ترک مسند را نمی‌داد. انتخاب او در این سرفصل، مسیری هولناکی را در مقابل او گشود. او با سرعتی حیرت‌انگیز در خدمت دستگاه سرکوب قرار گرفت و در سیاه‌ترین روزهای میهن به قاضی‌القضات نظام اسلامی تبدیل شد و به سادگی و مثل آب خوردن هزاران نفر را روانه‌ی جوخه‌های اعدام و زندان کرد و فرمان به اعمال بی‌رحمانه‌ترین شکنجه‌ها و اجرای وحشیانه‌ترین مجازات‌ها داد.

در اسفندماه ۱۳۵۸ نیز محمدی‌گیلانی درنده‌خوبی‌اش را نشان داده بود. وی در ارتباط با تأخیر در اجرای حکم اعدام سرتیپ مجتبی عمیدگفت:

در رابطه با اعدام این شخص اطلاع دادند تلفنی به ما شد و گفته شد بعضی از محترمین و پیشگامان انقلاب و نهضت که ما به همی آن‌ها احترام می‌گذاریم، اوراق و مدارکی به نفع سرتیپ عمید جمع‌آوری کرده‌اند و از ما دوازده ساعت مهلت خواستند تا اوراق را تحویل بدهند. از آن‌جایی که شخص مورد نظر مورد احترام ما بود پذیرفتیم. ما شانزده ساعت هم منتظر شدیم ولی مدارک به دادگاه ارائه نشد و چون در حکم خدا جایز نیست بدون عذر محکوم را نگهداشت لذا مجریان حدود الهی، حکم اعدام را در باره‌ی عمید اجرا کردند^۱.

او در جریان محاکمه‌ی فرج‌الله سیفی معروف به کمانگریکی از بازجویان کمیته‌ی ضدخرابکاری ساواک در خرداد ۱۳۵۹ گفت:

تاکنون یک نفر معجز روی اساس قرآن مجید به مجازات نرسیده است. خدا نگفته است گروه فرقان را در زندان اوین و داخل یک چهاردیواری بکشند. خدا گفته است این کسانی که در سر راه انسان که باید به خلیفه‌ی الهی برسند، سنگ‌اندازی می‌کنند، مفسد فی الارض هستند، به طرز فجیعی کشته شوند. این‌ها را باید در برابر مردم که در نماز جمعه جمع می‌شوند به مجازات رساند و همان شکنجه‌هایی که به فرزندان ما داده‌اند، همان شکنجه‌ها را ببینند.^۲

در آذر ۱۳۵۹ وقتی وی نسبت به کم بودن آمار اعدام‌ها استغفار کرد، کسی تهدیدهای او را جدی نگرفت:

ای ملت ایران ما از شما خجالت می‌کشیم که با دشمنان شما ملایمت کردیم. ما شرمساریم که با دشمنان شما مسامحه کردیم. همان‌طوری که شما شنیده‌اید امام چند ماه قبل گفت که «من استغفار می‌کنم ما انقلابی عمل نکرده‌ایم.» و به خدا ما انقلابی عمل نکرده‌ایم. چطور فقط سیصد و سی و هفت نفر را از پیروزی انقلاب در دادگاه‌های انقلاب اسلامی مرکز که مرکز دادگاه‌هاست از طاغیان به کشتن رفته‌اند؟ آن هم یک گروهی از این‌ها فرقانی بوده‌اند، و گروهی دیگر کودتاجی‌ها. یعنی اگر زانی‌ها و سردسته‌ی خرابات را هم از این عده کم کنیم آمار اعدام شدگان زیر دویست نفر است. در حالی که لنین پس از پیروزی انقلابش هشت میلیون نفر را کشت. این جای خجالت نیست برای دادگاه انقلاب اسلامی مرکز؟ که همین‌جا من و دادگاه از مردم استغفار می‌کنیم که با دشمنان این ملت و اسلام مدارا شد. این

۱- روزنامه‌ی اطلاعات ۴ شنبه ۲۲ اسفند ۱۳۵۸.

۲- روزنامه‌ی اطلاعات، یکشنبه ۴ خرداد ۱۳۵۹، ص ۲.

مدارا شدن هم به اختیار نبوده.^۱

او سپس در همین ایام (پاییز ۱۳۵۹) با صدور حکم اعدام بهمن شکوری به جرم ارتداد، آمادگی خود را برای خون‌ریزی‌های هرچه بیشتر نشان داد و مبتکر جنایتی شد که بر اساس آن در سال‌های بعد صدها نفر به جرم ارتداد به جوخه‌ی اعدام سپرده شدند. بهمن شکوری دبیرکل جامعه‌ی اهل تسنن بود که مخفیانه اعدام شد. او به خاطر آن که از تشیع به تسنن گرویده بود، مرتد شناخته شد تا دیگر هیچ شیعه‌ای هوس نکند به مذهب اکثریت مطلق مسلمانان جهان بپیوندند.

از همین جا بود که مجاهدین خلق متوجه چرخش او شدند و بدون نام بردن از وی به اعدام شکوری اعتراض کرده و حکم مزبور را قرون وسطایی و غیرانسانی خواندند و سپس در زمستان ۱۳۵۹ حجت‌الاسلام جلال گنجه‌ای را به صحنه فرستادند تا با نام بردن از محمدی گیلانی او را مسئول این جنایت معرفی کند.

از این جا به بعد بود که محمدی گیلانی آهسته‌آهسته مورد اعتماد دستگاه قضایی و بهشتی و قدوسی قرار گرفت و محاکمه‌ی امیرانتظام را که در واقع محاکمه‌ی نهضت آزادی و لیبرال‌ها بود به او سپردند.

نقش بی‌بدیل گیلانی در کشتار دهه‌ی ۶۰

خمینی در ۷ تیر ۱۳۵۸ در سخنرانی‌ای که خطاب به طلاب مدرسه‌ی فیضیه و مبلغان اسلامی داشت و بسیاری‌شان حکام شرع بعدی را تشکیل دادند گفت:

اعدام‌هایی که در اسلام است اعدام‌های رحمت است. یک طیبی است که چاقو را برداشته و این جامعه را از یک موجودی که اگر باشد فاسد می‌کند جامعه را، از شرّ این نجات می‌دهد جامعه را. یک حد از حدود الهی وقتی که واقع بشود، یک جامعه اصلاح می‌شود. اگر چهار تا دزد را دستش را ببرند در مجمع عمومی، دزدی تمام می‌شود. اگر چهار تا آدمی که به فحشا مبتلاست آن را شلاق بزنند، در جامعه فحشا از بین می‌رود. این غده‌ی سرطانی است که طیب برای حفظ یک انسان ناچار است که این غده را بیرون بیاورد. گاهی چاقو برمی‌دارد چشم آدم را بیرون می‌آورد. رحمت است این؛ حفظ است.^۲

محمدی گیلانی نیز بر اساس دیدگاه فقهی «امام»، اعدام و شکنجه و اجرای «حد» را «رحمت» می‌خواند و خود را پزشکی می‌دانست که غده‌های سرطانی را جراحی می‌کند. او در مورد تعزیر می‌گفت:

کتک می‌زنند، تعزیرش می‌کنند که این معالجه بشود. درسته کتک زدن ضرر، اما ضرر

۱- مصاحبه‌ی مطبوعاتی حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب، کیهان، ۲۷ آذر ۱۳۵۹، ص ۳.
۲- صحیفه‌ی امام ج ۸ ص ۳۳۲.

کم برای درمان ش‌شخص و درمان جامعه، همه‌ی عقلا می‌گویند. شما شنونده‌ی محترم بیمار می‌شی، آمپول بهت می‌زنند... در وهله‌ی اول راز جزا و کیفر این است که این پیکر غدانه‌ی جامعه‌ی ایمان، این، اگر عضوی کج شده منحرف شده، بیمار شده، علاجش کنه، عملش کنه، داغش کنه. چوب تر را چنان که خواهی پیچ. نشود خشک جز به آتش راست.

او حتی بازجویان و شکنجه‌گران را نیز پزشک می‌دانست و صراحتاً اعلام می‌کرد که آن‌ها هنگام لمس بدن زنان زندانی، از حقوق یک پزشک هنگام معاینه و جراحی برخوردارند.

وی معتقد بود برای حفظ جمهوری اسلامی هر جنایتی می‌توان کرد:

«اسلام زندگی انسان را به نحوی تنظیم کرده که به زندگی بعدی یعنی زندگی پس از مرگ لطمه وارد نیاید. زیرا جزائیات اسلام بر اساس فطرت بنا شده و در مسئله‌ی صیانت و حفظ مدنیت، اجزای جزائیات را لازم می‌داند و در عین حال عفو و بخشش را نیز در نظر دارد. هم‌چنین اگر اساس انبیاء در خطر بیافتد، اسلام می‌گوید که عزیزترین چیزها را باید فدا کرد، لذا اگر جمهوری اسلامی که همان ودیعه‌ی انبیاء است در خطر بیافتد حفظ آن بر همه واجب و لازم است.^۱

محمدی گیلانی به عنوان رئیس دادگاه‌های انقلاب اسلامی مرکز با قرار گرفتن در کنار اسدالله لاجوردی و کنار گذاشتن تمامی قواعد حقوقی و معیارهای سنتی شرعی نقش بارزی در سرکوب خونین گروه‌های سیاسی پس از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ و شکل‌گیری و تثبیت ویرانه‌ی قضایی داشت. هزاران نفر به حکم او به جوخه‌های مرگ فرستاده شدند و یا به زندان‌های طویل‌المدت محکوم شدند و کم‌کاری‌های قبلی را جبران کرد. ابراهیم رئیسی، قاتلی که نزدیک به چهار دهه بالاترین مناصب قضایی کشور را داشته، ضمن آن که آرامش را از ویژگی‌های محمدی گیلانی می‌شمارد می‌گوید:

ایشان این آرامش را حتی در هنگام صدور حکم و با قرائت یک آیه نشان می‌دادند. وقتی صدور احکام سنگین درباره‌ی سلطنت‌طلبان و منافقین را در جلسه قضاوت تمام می‌کردند و در درس اخلاق حاضر می‌شدند با آرامشی کامل و همراه با طمأنینه حدیث می‌خواندند و گریه می‌کردند...^۲

اعدام بدون احراز هویت

محمدی گیلانی در روزهای ۳۱ خرداد و اول تیرماه ۶۰ تعدادی از زندانیان را بدون احراز هویت به جوخه‌ی اعدام سپرد چرا که به صراحت اعلام می‌کرد برای او مهم «هیكلی» است که در مقابل او ایستاده و جرمی که مرتکب شده و نه «هویت» او.

وی در پاسخ به سؤال خبرنگاران در مورد افرادی که بدون احراز هویت اعدام کرده بودمی گوید: چون عده‌ای حاضر نیستند مشخصات خود را به دادگاه بدهند. لذا ما بر اساس مدارک و آلاتی که از متهم به دست آورده‌ایم، محاکمه می‌کنیم، ولی بطور کلی باید بگوییم که حکم روی نام نمی‌رود، بلکه روی شخص است!^۱ او با ساده‌ترین معیارهای حقوقی که تشخیص هویت زندانی است بیگانه بود.

اعدام و مجازات کودکان

محمدی گیلانی در اولین مصاحبه‌ی مطبوعاتی خود پس از ۳۰ خرداد ۶۰ در حالی که همراه با لاجوردی حاضر شده بود در پاسخ به خبرنگاران گفت: به هیچ وجه غیرمکلفی اعدام نشده و سن و سال اعدام‌شدگان حول هیجده سال بوده است.^۲ منظور او از «غیرمکلف» سن نه سال قمری برای دختران و پانزده سال قمری برای پسران است. با همین معیار بود که او رأی به اعدام فاطمه مصباح داد که هنگام مرگ تنها سیزده سال داشت. چرا که حاضر نبود پدر و مادرش را که در ارتباط با مجاهدین فعال بودند محکوم کند. خواهر وی عزت نیز هنگامی که اعدام شد پانزده ساله بود. محمدی گیلانی و حکام شرعی که زیر نظر او کار می‌کردند همه‌ی اعضای خانواده‌ی مصباح را که پدر و مادرشان در درگیری مسلحانه کشته شدند به اعدام محکوم کردند. نیلوفر تشید نیز در حالی که پانزده بهار را به چشم دیده بود مقابل جوخه‌ی اعدام قرار گرفت. صدها کودک و نوجوان به حکم محمدی گیلانی به اعدام و حبس‌های طولی‌المدت محکوم شدند و تعدادی‌شان در کشتار ۶۷ مقابل جوخه‌ی اعدام قرار گرفتند.

صدور حکم اعدام

در کمال خونسردی و حقه‌بازی

اוגاه چنان با خونسردی حکم اعدام زندانی را صادر می‌کرد که اگر کسی شناختی از شخصیت او نداشت تصور می‌کرد حکم آزادی‌اش را داده است. با آن که محمدی گیلانی با دکتر محمد ملکی رئیس خوش نام سابق دانشگاه تهران سابقه‌ی آشنایی و دوستی داشت نزد وی چنان وانمود می‌کرد که حکم به برائت او داده و عنقریب آزاد خواهد شد. اما دیری نگذشت که دکتر ملکی متوجه شد از سوی وی به اعدام محکوم شده و حکم صادره در دادگاه عالی قم که به ابتکار آیت‌الله منتظری تأسیس شده بود، شکسته و به ده‌سال زندان تخفیف یافته است.^۳ البته گیلانی سال‌ها بعد تلاش می‌کرد با دروغ و

۱- روزنامه‌ی اطلاعات چهارشنبه ۳ تیرماه ۱۳۶۰

۲- روزنامه‌ی اطلاعات چهارشنبه ۳ تیرماه ۱۳۶۰

فریب و حيله‌گری به دکتر ملكی بقبولاندکه حکم اعدام را او صادر نکرده بود. دادگاه دکتر ملكی شمایی کلی از تراژدی قضایی نظام اسلامی را به دست می‌دهد. دکتر محمد ملكی در نامه‌ی اعتراضی خود به هیأت اجرایی نظارت بر انتخابات دولت خاتمی که صلاحیت وی را برای شرکت در انتخابات مجلس شورای اسلامی رد کرده بود نوشت:

دو ساعت پس از نیمه‌شب ۱۲ تیرماه سال ۶۰ (اولین شب ماه مبارک رمضان) به خانه‌ی من ریختند و در حالی که همسرم در کار تهیه‌ی سحری و خودم مشغول مطالعه بودم، مرا دستگیر و روانه‌ی زندان کردند. تا اواخر آذرماه یعنی تا حدود پنج ماه در زندان کسی سراغم را نگرفت. شرایط زندان وحشتناک بود. اگر فرصتی و رخصتی دست دهد حقایقی را فاش خواهم کرد که موی بر بدن هر انسان با وجدان راست خواهد کرد.

پس از گذشت حدود پنج ماه از دستگیری‌ام، کم‌کم زمینه‌سازی برای محاکمه‌ام آغاز شد. زیر وحشتناک‌ترین شکنجه‌ها قرار گرفتم. می‌دانستند وابستگی گروهی ندارم و هرگر عملی که بتوان اتهام اقدام علیه جمهوری اسلامی را بر من وارد کرد نکرده‌ام، اما می‌خواستند بهانه‌ای برای محاکمه پیدا کنند. بالاخره دادگاهی شدم تا مرا به محاکمه کشند. دادگاه سه نوبت تشکیل شد، کیفرخواست را تنها در دادگاه شنیدم، قبل و بعد از هر جلسه دادگاه، بازجویم با مشت و لگد به جانم می‌افتاد که در دادگاه زیان درازی نکنم.

داستان دادگاه و محاکمه‌ام، کتابی است خواندنی که در این جا فرصت بازگشایی آن نیست. جالب است بدانید شاید کم‌سابقه‌ترین دادگاه در طول تاریخ قضاوت، دادگاه من بود که در آن آقای محمدی گیلانی به عنوان رئیس دادگاه و حاکم شرع و آقای اسدالله لاجوردی به عنوان دادستان و بازجو و کمک بازجویم شاید به عنوان هیأت منصفه در آن شرکت داشتند و در پایان هر جلسه، بازجویم مرا به اتاق بازجویی می‌برد و به بهانه‌ی این که چرا آن حرف را زدی و چرا آن حرف را نزدی به جانم می‌افتاد و نوازش تا نیمه‌های شب ادامه داشت تا لاشه‌ام به سلول منتقل شود.^۱

دکتر ملكی استاد دانشگاه بود و این بلا به سرش می‌آوردند تصور این که با هواداران مجاهدین چه می‌کردند زیاد سخت نیست.

دکتر ناصر تکمیل‌همایون دیگر استاد دانشگاه در مورد برخوردش در دادگاه با محمدی گیلانی می‌گوید:

یک بار آقای محمدی گیلانی پرسید می‌توانی بر اعصاب مسلط باشی؟! پاسخ دادم مسلطم. گفت شماره‌ی خانه‌ات را بگو. گفتم و او هم به خانه‌ی ما زنگ زد. خانمم گوشی را برداشت و آقای گیلانی به او گفت: این جا دادگاه انقلاب اسلامی است و

شوهر شما در حال محاکمه است. خانمم فکر می کرد کسی که پای تلفن است دارد شوخی می کند. من آن جا با خانمم صحبت کردم. پرسیدم: نادر چطور است؟ وقتی با پسر هم صحبت کردم آقای گیلانی گوشی را گرفت و گفت: انشاءالله پدر شما آزاد خواهد شد. این اولین بار بود که من پس از دستگیری و سختی های بسیار ناگهان گریه ام گرفت. بعد آقای گیلانی گفت بروید چند روزی استراحت کنید. در یکی از جلسات دادگاه آقای گیلانی برگه ای به من داد که روی آن نوشته شده بود این جانب حکم اعدام خود را قبول دارم و اعتراضی به آن ندارم. آن جا که این برگه را دیدم یاد حرف چندماه پیشش به پسر افتادم که خیال مرا کمی راحت کرده بود.^۱ گروهی از هواداران مجاهدین که در خردادماه ۶۰ و پیش از آغاز درگیری های مسلحانه در یکی از ساختمان های وابسته به این سازمان در جنوب غربی تهران دستگیر شده بودند در تیرماه ۱۳۶۰ توسط محمدی گیلانی محاکمه شدند.

آن ها که به گروه نود نفره معروف بودند، بخشی شان مردم عادی بودند و کوچک ترین فعالیت سیاسی و تشکیلاتی نداشتند. گیلانی در یک شب حکم اعدام بیست و سه نفر از آن ها را صادر کرد و بقیه را حبس های طویل المدت محکوم کرد که تعدادی شان در کشتار ۶۷ اعدام شدند. یکی از آن ها برای این که ثابت کند سیاسی نیست و اکروبات باز است مجبور شد در دادگاه به دستور گیلانی پشتک و وارو بزند تا از اعدام رهایی یابد. در بهمن ماه ۱۳۵۹ شعبان طاووسی معروف به کابوک که کاندیدای ریاست جمهوری نیز بود برای آن که ثابت کند حقه باز و فریبکار نیست و متخصص هیپنوتیزم است در دادگاه یکی از پاسداران را به خواب عمیق برد و...

کیفرخواست های صادره از سوی دادستانی و احکام صادره از سوی محمدی گیلانی

محمدی گیلانی با آن که قاضی القضاات بود و رئیس حکام شرع، با این حال تحت سیطره ی لاجوردی قرار داشت و ماشین امضای احکام مورد درخواست وی بود. اگرچه لاجوردی رابطه ی خوبی با وی نداشت و معتقد بود اگر او آدم حسابی بود بچه هایش منافع نمی شدند اما بر اساس ملزومات دهه ی ۶۰ این دو یک جفت هولناک را تشکیل دادند.

برای درک کیفرخواست های تهیه شده از سوی لاجوردی و احکام صادره از سوی محمدی گیلانی تنها به یک پرونده اشاره می کنم که اسناد و شواهد در مورد آن موجود است. در اطلاعیه ی دادستانی انقلاب اسلامی مرکز که خبر از اعدام «بیست و سه تن از اعضا و کادرهای منافقین و پیکار» و از جمله اصغر لقایی فرزند حسن و حسن قائمی فرزند رزاق داده شد، اتهام دو نفر اخیر را که بابت آن به «کیفر الهی رسیدند» به شرح

زیر اعلام کرد:

اختفاء و فراری دادن بنی‌صدر، شرکت در طرح توطئه‌ی علیه جمهوری اسلامی، قراردادن منزل خود در جهت توطئه برای براندازی جمهوری اسلامی و استفاده از منزل ایشان به عنوان خانه‌ی تیمی گروهک منافقین؛ در اطلاعیه مزبور آمده است:

لازم به تذکر است که طبق اعترافات صریح نامبردگان طرح بمب‌گذاری در سالن سخنرانی دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی که منجر به شهادت مظلوم آیت‌الله بهشتی و هفتاد و دو تن از یاران باوفای وی گردید، در منزل این معدومین و با حضور بنی‌صدر، تکمیل همایون و انتظاریون و چند تن از اعضای سازمان منافقین طرح ریزی شده است.^۱ دکتر ناصر تکمیل همایون و مصطفی انتظاریون آروح‌شان هم از این اتهامات عجیب و غریب خبر نداشت و در زمان مذکور حتی بنی‌صدر به مجاهدین نپیوسته بود که در طراحی انفجار ۷ تیر شرکت کند. خبرگزاری رسمی ایرنا در توصیف دکتر ناصر تکمیل همایون می‌نویسد:

این پژوهشگر برجسته‌ی تاریخ و فرهنگ ایران که روزگاری در شمار نزدیکان ابوالحسن بنی‌صدر بود، در تیرماه ۳۶ سال پیش در چنین روزهایی به اتهام همکاری برای خروج بنی‌صدر از کشور ابتدا به اعدام محکوم شد و سپس این حکم به واسطه آیت‌الله گیلانی به حبس ابد تقلیل یافت که پس از آن به ده سال تبدیل شد و سرانجام پس از چهار سال به آزادی او از زندان منجر شد.

دکتر ناصر تکمیل همایون که در اطلاعیه‌ی رسمی دادستانی انقلاب اسلامی به طراحی بمب‌گذاری ۷ تیر متهم شده و بابت آن دو نفر اعدام شده‌اند در گفتگویی که با روزنامه‌ی «همدلی» دارد و توسط خبرگزاری دولتی ایرنا منتشر شد در مورد اتهامات پوچ اصغر لقابی و حسن قائمی توضیح داده و در مورد چگونگی خبردار شدن خود از موضوع ۷ تیر و واکنش بنی‌صدر می‌گوید:

(واکنش بنی‌صدر به انفجار دفتر حزب) خبر اسامی کشته‌ها را که برای ما می‌آوردند، من شاهد بودم بنی‌صدر برای بعضی از آن‌ها گریه کرد. می‌گفت بعضی از این‌ها آدم‌های خوبی بودند. کسی که بیش‌تر یادم می‌آید شهید حسن عباس‌پور، وزیر نیرو بود. بنی‌صدر حالتی نداشت که بتوانیم بگوئیم خوشحال بود.^۲

دستگاه قضایی بنی‌صدر را که برای کشته‌شدگان ۷ تیر می‌گریسته را مسئول بمب‌گذاری و طراحی آن معرفی می‌کند. همین کافی است تا به آن‌چه در دهه‌ی ۶۰ در زندان‌ها و

۱- روزنامه‌ی اطلاعات، چهارشنبه ۱ مهر ۱۳۶۰.

۲- انتظاریون در اثر ترس از اعدام «توبه» کرده و به همکاری با لاجوردی پرداخت و گروه سرود زندان را اداره می‌کرد و ...

دادگاه‌های عدل اسلامی گذشته پی ببرید.

تکمیل همایون در مورد برخورد بعدی گیلانی که نشان‌دهنده‌ی شخصیت وی و «عدل» اسلامی است می‌گوید:

آقای منتظری گفته بود پرونده‌ی زندانی‌های بیش از پانزده سال و مصادره‌ی اموال بیش‌تر از پانصد هزار تومان باید به قم بیاید و رسیدگی شود. به نود درصد از پرونده‌هایی هم که به قم می‌رفت عفو می‌خورد. پرونده‌ی من هم که به قم رفت، چون آقای منتظری مرا می‌شناخت به حبس ابد تبدیلش کرد. بنابراین با حکم ابد به قزل‌حصار رفتم. بعد از دو سال که در قزل‌حصار بودم، مرا دوباره خواستند. به اوین رفتم. گفتند حکم شما ده سال شده. دوباره بعد از دو سه ماه مرا خواستند. گفتند قرار است شما چهار نفر یعنی من، محمد ملکی، علی نقی منزوی و مسعود حجازی آزاد شویم. آقای گیلانی می‌خواست برای ما صحبت کند. اول منزوی رفت به داخل اتاق. آقای گیلانی به او گفت شما فرزند حاج آقا بزرگ تهرانی هستید. ایشان مجتهد جامع‌الشرايط بودند. شما هم فاضلید. مورد عفو قرار گرفتید. منزوی یک دفعه گفت ما گناهی نکرده‌ایم که مورد عفو قرار بگیریم. گیلانی گفت پس طلبکار هم شدی. بروید و به آن سه نفر هم بگویید که نیایند. در راه به او گفتم خب چیزی نمی‌گفتی. مدتی ماندیم و من بعدها در کتاب آقای منتظری خواندم که کسانی که یک سوم زندان خود را تحمل می‌کنند، اگر دست به اسلحه نمی‌برند می‌توانند بقیه‌ی سال‌های زندان را تعلیقی بیرون باشند. دوره‌ی حبس من از یک سوم هم گذشته بود. بنابراین به صورت تعلیقی آزاد شدم. یک روز آقای نیری مرا خواست و گفت: این نامه‌ها را بخوان و برو. نامه‌هایی از اساتید دانشگاه مثل خدایا مرز باستانی پاریزی و مرحوم مفتی‌زاده عالم اهل تسنن در تمجید از من نوشته بودند. بیرون که آمدم دیدم «علی اردلان» وزیر دارایی بازرگان هم به این صورت بیرون آمد!

حاکم شرع دادگاه عدل اسلامی، «طلبکاری» یک نفر را به حساب سه نفر دیگر هم می‌گذارد و آن‌ها را نیز که بنا به دلایلی قرار بوده آزادکنند به زندان بازپس می‌فرستد. فکر می‌کنید چه تعداد زندانی بر اثر عصبانیت وی به مرگ و زندان‌های طویل‌المدت محکوم شده‌اند؟ به جرأت می‌توانم بگویم کیفرخواست اکثر کسانی که اعدام شدند و جرائم عجیب و غریبی که به آن‌ها نسبت داده شد مانند اتهام شرکت بنی‌صدر و انتظاریون و تکمیل همایون در جلسه‌ی تصمیم‌گیری برای انفجار حزب جمهوری اسلامی است و مشارکت اصغر لقایی و حسن قائمی با آن‌ها. دو نفری که متهم بودند خانه‌شان را در اختیار طراحان بمب‌گذاری هفت‌تیر (بنی‌صدر، انتظاریون و تکمیل همایون) گذاشته‌اند اعدام

شدند و خود طراحان بمبگذاری آزاد شدند.

گیلانی و لاجوردی به همین سادگی که حکم اعدام دو بیگناه یعنی «اصغر لقایی و حسن قائمی» را صادر و اجرا کردند، می‌خواستند برای اعضای مجاهدین انقلاب اسلامی و اطلاعات نخست‌وزیری به اتهام مشارکت در انفجار نخست‌وزیری پاپوش درست کرده و اعدام‌شان کنند.

این‌ها تنها نیستند ربانی املشی دادستان کل کشور نیز بدون رعایت ابتدایی‌ترین اصول حقوقی، بی‌گناهان را متهم کرده و در پاسخ به سؤال خبرنگاران که می‌پرسند:

دادستانی انقلاب اعلام کرده است که چند تن از کسانی را که در واقعه هفتم تیر دست داشته‌اند اعدام کرده است ضمناً تکمیل همایون، انتظار یون و بنی صدر هم جزء کسانی هستند که در این حادثه دلخراش دست داشته‌اند. در این مورد توضیح دهید...

می‌گوید:

من درست اطلاع ندارم، ولی طبق اظهار آن‌ها با اطلاعاتی که از انتظار یون به دست آمده معلوم شده که این‌ها دست داشته‌اند و ما از قبل می‌دانستیم که بنی صدر آن چنان گرگ درنده‌ای است که از هیچ چیز باکی ندارد. برای من غیرمتظره نیست که بنی صدر در چنین فاجعه بزرگی دست داشته باشد.^۱

اعدام امیرانی

«شاهکار»، «عدالت‌خانه» اسلامی

علی اصغر امیرانی سردبیر و صاحب امتیاز مجله‌ی خواندنی‌ها در تاریخ ۲۲ اسفندماه ۱۳۵۷ بدون آن که جرمی مرتکب شده باشد دستگیر شد. تابستان سال ۱۳۵۸ آزادش کردند اما همه‌ی اموال او مصادره شد. پس از رهایی از زندان سراغ از اموال گرفت. به دادگاه انقلاب مراجعه کرد و گفت: شما مرا آزاد کردید ولی تمام اموال مرا هم گرفته‌اید. آدم پولداری بود. حکومت نیز از آن‌ها همه اموال تنها چهار صد متر زمین او در شمال را پس دادند. او گفت: من با چهار صد متر زمین در شمال چه کنم. من اهل کشاورزی نیستم. من روزنامه‌نگارم. او را دوباره در شهریور ۱۳۵۹ دستگیر و به هشت سال زندان محکوم کردند. او به حکم زندانش اعتراض کرد. در تجدید نظر! و دادگاه فرجام محمدی گیلانی او را به اعدام محکوم کرد تا دیگر کسی هوس اعتراض به حکم به سرش نزند. در روز ۳۱ خردادماه ۱۳۶۰ با شلیک هفده گلوله وی را اعدام کردند. او در یادداشتی که از خود به جا گذاشته می‌نویسد:

امروز که بیست و دوم اسفند ۱۳۵۹ می‌باشد درست دو سال تمام از نخستین روز بازداشت شبیه به آدم‌ربایی این جانب می‌گذرد. با آن‌که انواع بازیگری‌ها در پنج

زندان مختلف مدت‌هاست به پایان رسیده و دو هفته تمام هم از پایان محاکمه و تسلیم کتبی آخرین دفاع می‌گذرد و چه بسا که حکم دادگاه هم به تبعیت از بیانات تُند حاکم شرع و ادعاهای خلاف واقع مندرج در کیفرخواست صادر شده دیر یا زود به من ابلاغ گردد که از آزادی و تبرئه تا حبس ابد و اعدام برایم فرق نمی‌کند چرا که به قول شاعر: پر و بال ما شکستند و در قفس گشودند / چه رها، چه بسته، مرغی که پرش شکسته باشد.

به حکم محمدی گیلانی، وی را پیش از مرگ به جرم شرب خمر، شلاق نیز زدند.^۱

نگاهی به دادگاه‌های

به‌ظاهر علنی برگزار شده توسط محمدی گیلانی

محاکمه‌ی اعضای اتحادیه‌ی کمونیست‌ها که به «سربداران» معروف بودند یکی از خیمه‌شب‌بازی‌های نظام قضایی است که مسئولیت اجرای نمایش با محمدی گیلانی و لاجوردی و در بعضی جلسات موسوی تهریزی بود.

گیلانی در این دادگاه که در سال ۱۳۶۱ در حسینی‌هی زندان اوین برگزار شد و توسط سیمای جمهوری اسلامی فیلم‌برداری و در پرمخاطب‌ترین ساعات پخش شد، می‌کوشید خود را موظف به رعایت آداب قضا نشان دهد. اما در همین فیلم هم مشخص است که دادگاه‌های برگزار شده توسط وی تا کجا در تضاد با ابتدایی‌ترین موازین حقوقی و دادرسی منصفانه بودند. در حالی که هیچ کدام از متهمان وکیل نداشتند، خانواده‌ی قربانیان حمله‌ی سربداران به شهر آمل که در دادگاه حضور داشتند با هدایت پاسداران شعار می‌دادند: در اردبیل در خانواده‌های روحانی به دنیا آمد. و گیلانی و لاجوردی با آن‌ها همراهی می‌کردند. این دو در جلسه‌ی دادگاه در موارد متعددی با هدف تحقیر متهمان اعلام کردند که حکم محکومیت و اعدام آن‌ها پیشاپیش صادر شده و این دادگاه فقط برای این است که مردم در جریان اقدامات آن‌ها قرار بگیرند. محمدی گیلانی در جریان دادگاه می‌کوشید حسین ریاحی تاج‌میر رهبر این گروه را وادار کند اعتراف کند «ترور افکار» که همانا تبلیغ اهداف سیاسی و یا تبلیغ مارکسیسم لنینیسم بود از «ترور بدن» شدیدتر است. گیلانی ادعا می‌کرد آن‌ها به «ترور افکار مردم» مبادرت کرده‌اند.

بیست و یک نفری که در این دادگاه محاکمه شدند با وجودی که از گذشته‌ی خود ابراز انزجار کردند پس از پایان دادگاه در اوین و آمل به جوخه‌ی اعدام سپرده شدند.

محمدی گیلانی به وحید سریع‌القلم یکی از اعضای این گروه که به همکاری با دادستانی پرداخته و در بازجویی و شکنجه زندانیان شرکت داشت هم رحم نکرد. سریع‌القلم پس از

پایان تاریخ مصرفش به حکم او اعدام شد.

تشریح خونسردانه‌ی حکم محارب و مفسد فی الارض و لزوم قطع پای چپ و دست راست محارب و یا به صلیب کشیدن او در جریان دادگاه «سربداران» و در مقابل دوربین‌های تلویزیونی، نشان‌دهنده‌ی عمق فجایعی است که در دهه‌ی سیاه شصت با اتکا به شریعت و قوانین الهی در زندان‌ها به وقوع پیوست.

بررسی فیلم دادگاه 'فرج‌الله سیفی (کمانگر) یکی از بازجویان ساواک که در سال ۱۳۵۹ برای دریافت حقوق معوقه‌اش به دادستانی مراجعه و دستگیر شده بود یکی دیگر از اسناد نقض ابتدایی‌ترین حقوق متهمان توسط محمدی‌گیلانی است. وی حتی اجازه صحبت و دفاع به متهم نمی‌دهد و در حالی که نیری در کنار او نشسته به موعظه پرداخته و متهم را به انحراف مختلف تحت فشار قرار می‌دهد.

محمدی‌گیلانی در دادگاهی که کم‌ترین موازین حقوقی در آن رعایت نشد عباس امیرانتظام سخنگوی دولت موقت را به اتهام جاسوسی برای آمریکا به حبس ابد محکوم کرد. این در حالی بود که مهندس بازرگان نخست وزیر دولت موقت در دادگاه شرکت کرده و شهادت داده که کلیه‌ی دیدارهای امیرانتظام با مقامات آمریکایی با مجوز دولت و با اطلاع مقامات بوده است و کسی که بایستی پاسخگو باشد اوست. در بلاهت قاضی القضاة خمینی همین بس که مدعی بود به کار بردن عبارت «Dear Amir Entezam» از سوی مقامات آمریکایی خطاب به امیرانتظام که مقام رسمی جمهوری اسلامی بود بیانگر جاسوسی وی است. او استدلال می‌کرد که این عبارت در نامه‌نگاری‌ها به دوستان صمیمی اختصاص دارد. بنابراین وی «عزیز» آمریکایی‌ها بوده است. البته در این مورد خاص نمی‌توان به محمدی‌گیلانی چندان خرده گرفت. چرا که جامعه‌ی سیاسی ایران دچار جنون بود. مجاهدین او را «مار در آستین انقلاب» خوانده بودند، حزب توده و فدائیان اکثریت در ضدیت هیستریک با وی از هیچ زشتی‌ای فروگذار نمی‌کردند، گروه‌های چپ تندرو او را آماج حملات خود قرار داده بودند، حبیب‌الله پیمان او را یک نماد می‌نامید و معتقد بود کل نهضت آزادی بایستی محاکمه شود و عزت‌الله‌سحابی زشتی از حدگذراند و مدعی شد اگر او کیفرخواست بنویسد حداقل برای امیرانتظام پانزده سال حبس تقاضا می‌کند. بعد از امیرانتظام نوبت همه‌ی این افراد و گروه‌ها فرارسید و همگی مزه‌ی عدالت اسلامی محمدی‌گیلانی را چشیدند.

دادگاه داریوش سلحشور یک جوان نوزده ساله نیز یکی از محاکمات نیمه‌علنی برگزار شده توسط محمدی‌گیلانی است. این دادگاه در مقابل خبرنگاران خارجی برگزار شد. لاجوردی و محمدی‌گیلانی فکر می‌کردند داریوش سلحشور تواب است و از قبل نسبت

به صحنه‌های نمایش با او به توافق رسیده بودند. برخلاف تصور آن‌ها خیمه‌شب‌بازی‌ای که قرار بود برای دادگاه‌های آن‌ها کسب آبرو کند به صحنه‌ی محاکمه‌ی نظام اسلامی تبدیل شد.^۱ لاجوردی و محمدی گیلانی هرچه کوشیدند افتضاح به عمل آمده را جمع و جور کنند موفق نشدند. فیلم این دادگاه توسط مأموران دادستانی ضبط شد اما یکی از خبرنگاران قادر شد فایل صوتی آن را از زندان خارج کند.

بچه‌های بندی که بعداً من به آن منتقل شدم، تعریف می‌کردند، لاجوردی پس از دادگاه در سالن یک آموزشگاه اوین حاضر شده و به صراحت عنوان می‌کند، فکر می‌کنید داریوش را اعدام می‌کنیم که «قهرمان» شود، او را به حکم حاکم شرع زیرکابل له و لورده می‌کنیم تا جان دهد. تاریخ اعدام او طبق اطلاعیه‌ی دادستانی انقلاب اسلامی مرکز، ۸ آذرماه ۱۳۶۰ است. خبر اعدام او همراه با بیست و نه نفر دیگر انتشار یافت. اما معلوم نیست داریوش دقیقاً در چه تاریخی و به چه شکلی جان باخت.

توجیه و حشایانه‌ترین انواع شکنجه

و اعدام بر اساس فقه شیعی

اتاق محمدی گیلانی در طبقه‌ی سوم دادستانی اوین قرار داشت و اتاق‌های بازجویی و شکنجه در طبقات اول و دوم بودند. شکنجه و آزار و اذیت زندانیان زیر نظر او و دیگر حکام شرع اوین صورت می‌گرفت. آن‌ها به خوبی از کم و کیف شکنجه و بی‌رحمی‌های صورت گرفته در اوین آگاه بودند.

محمدی گیلانی یکی از توجیه‌گران اصلی اعمال و حشایانه‌ترین انواع شکنجه در نظام جمهوری اسلامی بود. یکی از ابتکارات فقهی وی صدور فتاوی «ضرب حتی الموت» بود. این حکم به بازجویان امکان می‌داد که در صورت نیاز تا مرگ زندانی را مورد شکنجه و آزار و اذیت قرار دهند.

در فتاوی مشهور فقهای اسلامی آمده است که تعزیر به مجازات‌هایی اطلاق می‌شود که اختیار آن در دست حاکم شرع است و میزان آن از «حد» کم‌تر است.

از آن جایی که شکنجه‌گران برای اعمال فشار بیش‌تر نیاز به دست بازتری داشتند محمدی گیلانی «تعزیر» را که محمل شرعی شکنجه بود قابل توسعه دانسته و گفت:

عدول از ملاک اصلی تعزیر ممکن می‌باشد، چون فلسفه‌ی تعزیر منع بزه‌کار از ارتکاب مجدد بزه است، و حاکم شرع صلاحیت دارد آن را به گونه‌ای اعمال نماید که این هدف تأمین گردد. یکی از راه‌هایی که رسیدن به این هدف را تأمین می‌کند،

1- <https://vimeo.com/147511757>

سه زندانی سابق عضو فرقه رجوی که در این فیلم در مورد داریوش سلحشور شهادت می‌دهند، هیچ‌یک با او نه هم‌بند بودند و نه او را از نزدیک می‌شناختند.

بهره بردن از اصل «دفع افساد در زمین» است که به طور قطع زمان و مکان در این گونه موارد نقش تعیین کننده دارند. یکی از فقیهان معاصر جرائمی از این قبیل را از باب دفع افساد در زمین قابل تعقیب دانسته، در نتیجه مجازات آن‌ها را نامحدود می‌داند، و بر این باور است که حاکم شرع می‌تواند حتی مجازات مرگ را صادر نماید.^۱ بر اساس این حکم فقهی، محمدی گیلانی و حکام شرع زیر دست او، حکم «ضرب حتی الموت» را مثل آب خوردن صادر می‌کردند. بر اساس این حکم دست بازجو باز بود تا متهم را به قصدکشت و تا مرگ شکنجه دهد و به هیچ کجا و هیچ شخص پاسخگو نباشد. وی معتقد به اجرای وحشیانه‌ترین مجازات‌ها بود و بر اساس احکام صادره از سوی او، بازجویان و شکنجه‌گران خشونت و بیرحمی را از حد می‌گذرانند و هیچ محدودیتی نداشتند. او معتقد بود:

... محارب بعد از دستگیری توبه‌اش پذیرفته نیست. کیفر همان کیفری است که قرآن تعیین می‌کند؛ کشتن به شدیدترین وجه، حلق‌آویز کردن به فضاحت‌بارترین حالت ممکن و دست راست و پای چپ آن‌ها بریده شود. اسلام اجازه می‌دهد که این‌ها را که در خیابان تظاهرات مسلحانه می‌کنند، دستگیر شوند، در کنار دیوار همان جا آن‌ها را با گلوله بزنند. از نظر اصول فقهی لازم نیست به محاکم صالحه بیاورند، برای این که محارب بوده‌اند. اسلام اجازه نمی‌دهد که بدن مجروح این گونه افراد باغی به بیمارستان برده شود بلکه باید تمام کش شوند... قاضی می‌بایست یک مقدار قسی باشد... عواطف بی‌جا مشکلات برای ملت ایجاد می‌کند!^۲

در جای دیگری می‌گفت:

تعزیر باید پوست را بدرد و از گوشت عبور کند و استخوان را درهم بشکنند.
و یا تأکید می‌کرد:

اسلام اجازه می‌دهد حتی اگر زیر تعزیر آن‌ها جان هم بدهند کسی ضامن نیست که عین فتوای حضرت امام است.^۳

او اولین کسی بود که در نظام اسلامی عناوین «بغی» و «باغی» را برای اعدام مخالفان سیاسی وارد فرهنگ قضایی کرد.

محمدی گیلانی شاخص اصلی «حکومت الهی و قضای شرعی» را نداشتن «احساسات و عواطف» بیان می‌کرد:

شاید یادتان باشد که خیلی تلاش از طرف دولت موقت می‌شد که اساس دادگاه‌های انقلاب مثلاً برجیده شود و یا سپاه پاسداران جمع بشود، این طرز تفکر غیرانقلابی

۱- محمدی گیلانی، محمد، حقوق کیفری در اسلام، تهران، نشرالمهدی، ۱۳۶۱، ص ۲۸۶.

۲- کیهان ۲۹ شهریور ۱۳۶۰

۳- روزنامه‌ی اطلاعات، پنجشنبه ۸ مهر ۱۳۶۱، ص ۱۴.

هنوز در میان ما باقی است. آخر ما انقلاب کردیم می‌بایستی حکومت انقلابی را به طور انقلابی پیاده کنیم و تعارف بردار نیست. حقیقت این است که انقلاب کردیم ولی به طور انقلابی بعد از انقلاب عمل نکردیم. زبان‌هایی بر ما بر اثر عدم انقلابی نمودند وارد شد. حکومت الهی و قضای شرعی با احساسات و عواطف تطبیق نمی‌کند. .. آن‌هایی که در مصادر قضا وارد می‌شوند این حاجی مقدس نباید باشند.^۱

محمدی گیلانی دارای افکار به شدت عقب‌مانده و ارتجاعی بود. وی در گفتگوی مطبوعاتی خود در اواخر سال ۱۳۵۸ به صراحت از صدور حکم بردگی برای متهمان به جاسوسی دفاع کرد. وی در مورد سرنوشت دیپلمات‌های آمریکایی که گروگان گرفته شده بودند گفت:

اگر ثابت شد یک انسانی در پناه اسلام جاسوسی کرده برای بیگانگان، امام اعظم اسلام مجاز است او را بکشد یا برده و بنده کند او را و مجاز است که بعد از استرقاق یعنی بنده و بنده کردن او را، می‌تواند او را ببخشد، آزاد کند. من (منت گذاشتن) به او، از نظر قرآن، «اما منا بعدو إما فداء» البته این آیه که خواندم درباره‌ی اسرا هست ولی درباره‌ی جاسوسان هم فقه اسلام عین همان حکم را دارد. می‌تواند ببخشد، منت بگذارد ببخشد. و می‌تواند آن‌ها را که برده کرده، فدیة بگیرد. یعنی قیمت آن‌ها را از دولت متبوعه آن‌ها بگیرد و دوباره بفروشد به آن‌ها.^۲

محمدی گیلانی در هریک از سلسله درس‌های قضایی اش یکی از وحشیانه‌ترین احکام را مورد بررسی قرار می‌داد.

مثلاً می‌گفت اگر کسی دست فردی را بگیرد تا نتواند فرار کند (ممسک) و دیگری نگهبانی دهد تا قاتل او را بکشد، در این جا قاتل قصاص می‌شود و ممسک را حبس ابد می‌هند و دو چشم نگهبان را که مستقیماً در قتل شرکت نداشته از حدقه در می‌آورند. وی در مهرماه ۱۳۶۰ همراه با دیگر صاحب‌منصبان قضایی رژیم هم‌چون موسوی اردبیلی و موسوی تبریزی به تشریح حکم «ارتداد» و «مرتد» پرداخت که دست‌مایه‌ی جانان‌برای‌کشتار بی‌رحمانه‌ی زندانیان چپ در سال ۱۳۶۷ قرار گرفت. محمدی گیلانی در مورد ارتداد می‌گوید: ...مرتد بر دو قسم است. مرتد فطری و مرتد ملی. مرتد فطری کسی است که تولدش همراه با اسلام بوده باین معنی که ابوینش یا یکی از آن‌دو در هنگام ولادتش مسلمان بوده‌اند، و مرتد ملی کسی است که ولادتش این چنین نباشد. کیفر مرتد فطری، قتل است و توبه وی پذیرفته نمی‌شود.^۳

وی در به اصطلاح «درس‌های اخلاق» و «احکام» که از طریق سیمای جمهوری اسلامی

۱- روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۶۱

2- <http://film.tebyan.net/film/139205>

۳- روزنامه‌ی کیهان، ۲۷ مهر ماه ۱۳۶۰

پخش می‌شد با چنان ولعی از «بحث شیرین لواط» و «جگر» و موضوعات جنسی دور از ذهن صحبت می‌کرد که خشم و تعجب بسیاری از خانواده‌ها را بر می‌انگیخت. وقاحت او در کلاس‌های درسی که در اوین برای پاسداران زن و مرد می‌گذاشت و گاه از طریق بلندگوی مرکزی برای اتاق‌های زندانیان نیز پخش می‌شد، دوچندان می‌شد که زبان از بیان آن شرم دارد. به ویژه تشبیهاتی که نسبت به بنی‌صدر می‌کرد آن قدر مشمئزکننده بود که حتی شنیدن آن هم باورنکردنی بود.

گیلانی که دارای ارتجاعی‌ترین دیدگاه‌ها بود، محمد هاشمی را به خاطر پخش موسیقی مورد تأیید خمینی از رادیو و تلویزیون تکفیر می‌کرد.^۱ در درنده‌خویی او همین بس که حتی در ارتباط با محتکران نیز حکم شکنجه می‌داد. وی در گفتگو با روزنامه اطلاعات می‌گوید:

... دادگاه امور صنفی با نهایت قاطعیت و آن مجازات‌هایی را که شورای عالی قضایی تعیین کرده باید اجرا کنند. حبس یا جریمه‌ی مالی و احیاناً خدای ناکرده اگر به جایی برسد که تعزیر بدنی هم لازم باشد، تعزیر کند و اگر یک انسانی که مبتلا به احتکار باشد که معصیت کبیره است و مرتکب این معصیت کبیره شده باشد، دادگاه می‌تواند این شخص را در چهارراه بخواباند و برود توی بازار و حکم تعزیر را در مورد او اجرا کند و شلاقش بزند.^۲

ضرب ششم متهم در دادگاه

محمدی گیلانی از تکبر و تفرعن زیادی برخوردار بود. این را در گام برداشتنش و حتی جابجا کردن عبا روی دوشش می‌شد دید.

داستان‌های زیادی از او شنیده بودم، اما تنها یک بار او را از نزدیک دیدم. هنگامی که محاکمه می‌شدم، سرزده درحالی که عبا بی زرد رنگ و نفیس به تن داشت وارد اتاق شد، یک لحظه احساس کردم پسرش کاظم است که مدتی در جنبش ملی مجاهدین در نارمک مسئول بود، به شدت جا خوردم، سلام کردم، اما پاسخی نداد و بعد از پایان گفتگویش با حاکم شرع اتاق را ترک کرد.

وی هنگام محاکمه‌ی افراد، نه تنها اجازه‌ی دفاع به متهمان نمی‌داد بلکه از قدرت خود در مقام حاکم شرع استفاده کرده، به توهین و تحقیر زندانی می‌پرداخت و گاه با نعلین به او حمله‌ور می‌شد و دستور «تعزیر» او را به جرم توهین به «ساحت مقدس دادگاه» یا دروغ‌گویی می‌داد.

کافی بود متهم مواردی از کيفرخواست را رد کند، او را دوباره به شعبه‌ی بازجویی

می‌فرستاد تا زیر شکنجه اعترافات قبلی و ادعای بازجو را بپذیرد.

در سال‌های اخیر مسئولان قضایی و سیاسی رژیم سعی می‌کنند از او چهره‌ای متین، آرام، منطقی و با اخلاق بسازند که مطلقاً واقعیت ندارد. دادگاه‌هایی که او اداره می‌کرد محل تحقیر زندانی بود و هیچ حرمتی در آن‌ها رعایت نمی‌شد. بهمن شکوری در یکی از نامه‌هایش از زندان اوین برای خانواده‌اش، برخورد محمدی گیلانی و اطرافیانش را این‌گونه شرح داده است.

... اورنگ عزیز در تاریخ ۵۹/۹/۲۹ [مارس ۱۹۸۰] مرا به دادگاه بردند، رئیس دادگاه به نام آیت‌الله محمدی گیلانی به اتفاق نماینده دادستان و میرفندرسکی قاضی محکمه و آیت‌الله نیری و پاسدار. حسابی مرا زدند و بعدکیف و قرآن مرا گرفتند و دستور دادند که هفتاد و پنج ضربه شلاق هم مرا زدند و پاسداران برای زدن من از یک‌دیگر سبقت می‌گرفتند...^۱

مهدی بخارایی یکی از اعضای سابق سازمان مجاهدین پس از انجام یک مصاحبه‌ی تلویزیونی که در آذرماه ۱۳۶۰ پخش شد به خاطر عدم رضایت محمدی گیلانی توسط وی مورد ضرب و شتم قرار گرفت و سپس در دی‌ماه همان سال به حکم محمدی گیلانی اعدام شد چرا که لاجوردی از زمان شاه با او در زندان درگیری داشت؛ وگرنه بخارایی در هنگام دستگیری هیچ ارتباطی تشکیلاتی با مجاهدین نداشت. یکی از دوستانم به «اصغر ب» که با مهدی بخارایی هم سلول بود برایم تعریف کرد پاهای او آتش و لاش بود و کف پایش به قدی یک بندانگشت سوراخ بود.

سال ۱۳۶۲ همه‌ی دارایی‌های عبدالرحیم جعفری مالک انتشارات امیرکبیر با امضای یک صلح‌نامه در دادگاهی به ریاست محمدی گیلانی، به سازمان تبلیغات اسلامی واگذار شد. عبدالرحیم جعفری در جلد سوم از خاطرات خود، «در جستجوی صبح»، که در ایران اجازه‌ی انتشار نیافت، درباره‌ی دادگاهی که برگزار شد و چگونگی امضای این «صلح‌نامه» نوشته است:

جنتی و محمدی گیلانی وارد اتاق شدند و گیلانی با لگد بر سر و صورتم می‌زد تا انتشارات امیرکبیر را به تشکیلات جنتی هدیه‌کنم و من به خاطر حفظ جانم چنین کردم!^۲ بسیاری از سرمایه‌هایی که «ستاد اجرایی فرمان امام» و امپراطوری مالی خامنه‌ای را تشکیل داد با احکامی این چنینی توسط محمدی گیلانی و حسینعلی نیری و ابراهیم رئیسی و غلامرضا رضانی مصادره شد و در تیول ولایت فقیه قرار گرفت. در اردیبهشت ۱۳۵۹ وقتی دادگاه انقلاب اسلامی مرکز به ریاست محمدی گیلانی

1- www.iranrights.org/fa/library/document/2281

2- www.bbc.com/persian/arts/2015/06/150617_141_books_kharazmi_sazman_tablighat

قصد محاکمه‌ی عبدالرحیم جعفری را داشت شصت و هفت تن از مؤلفان و مترجمان مشهور از جمله باستانی‌پاریزی، بزرگ علوی، محمد قاضی، ناصر پاکدامن، عبدالحسین زرین کوب، مرتضی راوندی، مصطفی رحیمی، ابراهیم یونسی، شاهرخ مسکوب، نادر ابراهیمی، غلامحسین ساعدی، امیرحسین آریان‌پور، احمد آرام، پرویز شهبازی، ابوالقاسم انجوی، مهرداد بهار، احمد محمود، پرویز داریوش، نجف دریابندری، ثمین باغچه‌بان، نادر نادرپور... با امضای نامه‌ای به حمایت از وی برخاستند اما محمدی‌گیلانی و همراهانش به تنها چیزی که اهمیت نمی‌دادند درخواست فرهیختگان جامعه بود.

زندانی کردن کودکان بیگناهی

که پدر و مادرشان کشته شده بودند

اگر چه موسوی‌اردبیلی در سیاه‌ترین روزهای دهه‌ی ۶۰ در گفتگوهای مطبوعاتی به صراحت منکر شکنجه و آزار و اذیت زندانیان در اوین شده و تأکید می‌کرد در ملاقات‌های سرزده‌ی خود از بهداری اوین و دیگر بخش‌های آن متوجه دروغ بودن تبلیغات شده است اما پس از برکناری از ریاست شورای عالی قضایی و عزیمت به قم سخنان کاملاً متضادی را بر زبان رانده که گوشه‌ای از جنایات صورت گرفته در اوین را فاش می‌کند. گزارش زیر به نقل از آیت‌الله احمد عابدینی استاد حوزه‌ی علمیه اصفهان است که می‌گوید:

اوایل شهریور ۱۳۷۷ بود که برای خواندن کتاب سفرنامه فقهی حج به منزل ایشان رفتم و مثل بقیه شب‌ها من و او تنها بودیم تازه آقای اسدالله لاجوردی را ترور کرده بودند. ایشان فرمودند: امروز هرچه با خودم کلنجر رفتم که برای آقای لاجوردی فاتحه‌ای بخوانم نشد. حساس شدم که مگر او چه کرده است؟ سؤال کردم، ایشان در تردید بود که برایم توضیح بدهد یا خیر، اما بالاخره اموری را گفت که اکنون پس از گذشتن بیش از ده سال از آن زمان هنوز بسیاری از آن کلمات با همان آهنگ سخنان ایشان در گوشم طنین انداز است:

آن زمان که مسئولیت داشتم گهگاهی به زندان‌ها سر می‌زدم که در زندان اوین یک درب کهنه قدیمی بود که همیشه از کنار آن می‌گذشتم. یک روز هوس کردم که داخل آن جا را ببینم، گفتم این چیست؟ گفتند: چیز مهمی نیست یک انباری است. گفتم: می‌خواهم درون آن را ببینم. گفتند: کلیدش نیست. گفتم: آن را پیدا کنید. گفتند: پیدا نمی‌شود. گفتم: درب را بشکنید. گفتند: چیز مهمی نیست. گفتم: بالاخره من باید درون این انباری را ببینم. گفتند: کلیدش پیش حاج آقا است.

منظورشان لاجوردی بود. گفتم: از او بگیریید. گفتند: الان این جا نیستند. گفتم: پیدایش کنید من این جا می مانم تا بیایید و از جای خود تکان نمی خورم. بالاخره پس از اصرار زیاد من، درب باز شد؛ وارد شدم. دیدم تعداد زیادی از بچه‌های خردسال پنج‌ساله، شش‌ساله و ده‌ساله با صورت‌هایی به رنگ زرد و جسم‌هایی نحیف، پنجاه نفر، صد نفر، کم‌تر یا بیش‌تر نمی دانم؛ محبوسند. بچه‌ها دور من ریختند، گریه می کردند، عبا و دست‌هایم را می بوسیدند و التماس می کردند. گفتم: این‌ها چه کسانی هستند؟ گفتند: این‌ها بچه‌های منافقان هستند که پدر و مادرشان یا کشته شده‌اند یا فرار کرده‌اند. گفتم: این جا چه کار می کنند؟ پدران‌شان مجرم بوده‌اند، جرم این‌ها چیست؟ این‌ها پدر بزرگ ندارند؟! خوشاوند ندارند؟! قیم ندارند؟!

از وضع اسفبار بچه‌ها چشمانم پر از اشک شد عینک خود را برداشتم و با دستمال، اشک‌های خود را پاک کردم و گفتم: همین امروز تا بیست و چهار ساعت باید این بچه‌ها را به خانواده‌های خودشان برسانید و هرکدام که خانواده ندارند یا جایی ندارند آن‌ها را به دادستانی بیاورید برای آنان جایی تهیه می کنیم. آخر پدر بچه‌ها منافق بود و کشته شد یا مادرش فرار کرد چه ربطی به بچه‌ها دارد؟! انصاف و رحم و مروت تان کجا رفت؟!

بالاخره پس از چند روز آقای محمدی گیلانی قبل از خطبه‌های نماز جمعه تهران جوابم را داد و گفت: آن‌ها که برای بچه منافق اشک می ریزند نباید مسئولیت قبول کنند، چرا آن وقت که پدران‌شان پاسدارهای ما را می کشتند گریه نکردید؟! کسی مرجع ضمیر حرف‌های او را جز من نفهمید.^۱

اگرچه ممکن است به خاطر گذشت سال‌ها از وقوع حادثه تعداد بچه‌ها دقیق ذکر نشده باشد اما تردیدی در صحت ماجرا که گوشه‌ای از جنایات صورت گرفته توسط محمدی گیلانی و لاجوردی است، نیست.

موسوی اردبیلی به مناسبت ترور لاجوردی پیامی صادر نکرد اما برای درگذشت محمدی گیلانی که دست کمی از لاجوردی نداشت و در این جنایت لااقل شریک او بود، پیام تسلیت فرستاد و او را ستود.^۲

دشمنی با بهائیت و مترادف دانستن آن با جاسوسی

در بهمن ۱۳۶۰ محمدی گیلانی در کنار سیداسدالله لاجوردی در یک مصاحبه مطبوعاتی

1-<https://zeitoons.com/32868>

2-<http://www.isna.ir/news/93042112041>

حاضر شده و بهائیت را مترداف با جاسوسی معرفی کرد:

البهایی و مادراک مالبهایی، بهایی کالنار علی المنار. روشن شده که این گروه جاسوس یا فرقه جاسوس که برای سازمان‌های استعماری این‌ها جاسوسی می‌کنند. و خسارتی که این فرقه ضاله مضله از نظر اقتصاد به این مملکت ما وارد آوردند الله اکبر!

او این سخنان را در توجیه اعدام شهروندان بی‌پناه و بی‌گناهی بر زبان می‌راند که به خاطر اعتقاداتشان از کوچک‌ترین حقی برخوردار نبودند. تنها در روزهای ششم و چهاردهم دی ماه ۱۳۶۰ پانزده بهایی به جوخه‌ی اعدام سپرده شدند.^۲

پس از جاسوس خواندن همه‌ی باورمندان به بهائیت، شعبه‌ی هشت اوین به ریاست حمید طلوعی که در سال ۶۴ در جنگ با عراق کشته شد مأمور رسیدگی به پرونده‌ی بهائی‌ها شد. پس از آن بهائیان بسیاری به اوین فراخوانده شدند و تحت شکنجه و آزار و اذیت قرار گرفتند. بسیاری را مجبور به اعلام برائت از بهائیت در مطبوعات کردند و از همان موقع مصادره‌ی اموال بهایی‌ها باب شد.

هم‌چنین در شهریور ۱۳۶۲ دادگاه انقلاب اسلامی مرکز به درخواست لاچوردی در خصوص لغو جواز و منع اشتغال عده‌ای ایادی صهیونیسم وابسته به حزب خارجی بهائیت تشکیل گردیده و پرونده وکالت سی و دو نفر از وکلای بهایی را لغو کرد.^۳

سخنان لغو و ادعاهای غیرواقعی

محمدی گیلانی مانند خمینی و دیگر مسئولان نظام اسلامی کم وعده نداد، او از جمله در مهرماه ۱۳۶۱ گفت:

بنده معتقدم عین همان قواعدی که رسول‌الله و امیرالمؤمنین و خلفای راشدین پیاده کرده‌اند و از اسلام الهام گرفته‌اند و پیاده کرده‌اند اگر از همان قضا پیاده بشود، من به شما قول می‌دهم که اساساً چند زندانی باقی نمی‌ماند و افراد کم‌تر در زندان می‌مانند.... پس مجرم دیگره برای چی مفت در زندان بماند و مفت بخورد و بخوابد؟ کیفر مجرم در دستش گذاشته می‌شود. اگر مجازاتش اعدام است، اعدامش کنند و اگر عقوبت مالی است، عقوبت مالی اش کنند و اگر تعزیر است که تعزیرش کنند، و این مسئله هم در اسلام خیلی روشن است. اگر دو یا سه بار، حد ببیند یعنی کتکش را بخورد، بار چهارم دیگر حداکثرش است. آخرین مرتبه اعدام می‌شود. وقتی اینطوری شد قوانین، قضایی ما پیاده شود، اگر قوانین قضایی ما پیاده شود، فکر می‌کنم در مملکت مان در زندان‌ها

1-<https://www.youtube.com/watch?v=x04JyZomtGY>

۲- تصاویر آن‌ها در آدرس زیر آمده است.

www.aquietgenocide.com/index.php/documents

۳- روزنامه‌ی اطلاعات، دوشنبه ۱۴ شهریور ۱۳۶۲، ص ۱۳.

دیگر زندانی چشمگیری نخواهیم داشت.^۱

این گزاره گویی در حالی صورت گرفت که سی و شش سال پس از اجرای شریعت، تعداد زندانیان کشور بالغ بر دو بیست و بیست هزار نفر است. در حالی که در دوران سلطنتی با وجود جمعیت سی و شش میلیونی، تعداد زندانیان یازده هزار نفر بود. جمعیت کمی بیش از دو برابر شده است اما تعداد زندانیان بیست برابر افزایش یافته است.

نحو پروانه‌ی وکالت وکلای دادگستری

در سال ۶۲ محمدی گیلانی دو نوبت به درخواست لاجوردی پروانه وکالت بیش از یکصد وکیل دادگستری را لغو کرد. در حالی که مطابق قانون محمدی گیلانی و دادگاه انقلاب صلاحیت انجام این کار را نداشتند. در نوبت اول محمدی گیلانی در تاریخ ۲۸ خرداد ۱۳۶۲ با صدور اطلاعیه‌ای به شرح زیر پروانه‌ی وکالت پنجاه و هفت نفر را باطل کرد: با عنایت به ادله و شواهد موجود در باب توجه اتهامات عدیده‌ی وکلای دادگستری مندرج در دادخواست تقدیمی داسرا و لوزم طرد عناصر ناصالح از جامعه‌ی وکالت دادگستری و نظر به این که عده‌ای از صاحبان این حرفه، منجمله محکوم علیهم این حکم نه تنها فاقد صفت امانت بوده، بلکه در جهت ضدیت با اسلام و مسلمین در خارج و یا داخل مملکت، عمل می‌نمایند و بسیاری از دسایس و طرح‌های شرقی و یا غربی قبل و بعد از انقلاب، از کانون وکلای دادگستری و از ناحیه‌ی این قبیل اشخاص علیه آرمان‌های امت مظلوم حزب‌الله به کار برده شده است. لذا اجازه ادامه‌ی استفاده از جواز وکالت دادگستری به ایشان که بر طبق نظامات موجود اختصاص به افراد صدیق و خوشنام و امین دارد، برخلاف مصالح مملکت اسلامی و مغایر با روح قوانین حاکم بر این حرفه می‌باشد، بنابر این تقاضای داسر وارد به نظر رسیده، پروانه‌ی وکالت مزبور باطل و مقرر می‌گردد سرپرست کانون وکلای دادگستری بلافاصله بطلان پروانه‌ی وکالت افراد مذکور را اعلام نموده و نیز اشتغال ایشان در کلیه‌ی نهادهای جمهوری اسلامی ممنوع می‌باشد.^۲

تعدادی از کسانی که پروانه‌ی وکالت‌شان توسط محمدی گیلانی باطل شد در زمره‌ی خوش‌نام‌ترین و شریف‌ترین وکلای ایران از جمله هدایت‌الله متین‌دفتری، حسن نزیه، صارم‌الدین صادق‌وزیری، داریوش فروهر، پرویز اوصیا، عبدالکریم لاهیجی، محمدتقی دامغانی، هادی اسماعیل‌زاده، عبدالکریم انواری، علی شاهنده محسوب می‌شدند. طبق حکم وی پروانه‌ی وکالت وکلای سرشناسی هم چون محسن پزشکیپور، اسماعیل زاهد، موسی صبی، ناصر میناچی، محمدرضا جلالی نائینی، خلیل آذر، دکتر محمد سجادی

۱- روزنامه‌ی اطلاعات، چهارشنبه ۷ مهر ۱۳۶۱، ص ۲.

۲- روزنامه‌ی اطلاعات، دوشنبه ۲۰ خرداد ۱۳۶۲، ص ۲.

و... نیز باطل شد. هم‌چنین پروانه‌ی وکالت تعدادی از زنان از جمله بتول کیهانی، پریوش خواجانه‌نوری، مهری شاه‌بابا، ژاله اکبری‌ملحی، فرخنده صبی، ژاله شام‌بیاتی، مینو جلالی‌نائینی، گیتی پورعلی‌فاضل و شهلا حجت نیز لغو شد.

و به این ترتیب به آرزوی بهشتی که نابودی کانون وکلا بود، جامعه‌ی عمل پوشانده شد. پس از تصدی ریاست دیوان عالی کشور، شورای انقلاب، ماده واحده‌ای در ارتباط با «پاک‌سازی کانون وکلا» تصویب کرد. قرار بود شورای سرپرستی دادگستری مرکب از بهشتی و موسوی اردبیلی و سیدهاشم طباطبایی پنج نفر را جهت «پاک‌سازی» کانون وکلا معرفی کنند تا بعد از شش ماه انتخابات کانون وکلای برگزار شود و این کانون در خدمت منویات نظام اسلامی قرار گیرد.

مدیریت کانون اسلامی وکلای دادگستری مرکز که توسط سیدرضا زواره‌ای اداره می‌شد نیز بلافاصله با صدور اطلاعیه‌ای پروانه‌ی وکالت ۵۷ وکیل یاد شده را لغو کرد. گیلانی در پایان حکم خود هم‌چنین دستور داد دادرسی انقلاب اسلامی مرکز مکلف است نسبت به تصمیم پرونده‌ی بقیه‌ی وکلای دادگستری که با این عده هم‌دست و هم‌گام می‌باشند، به دادگاه تسریع فرماید.

بر همین اساس در دی‌ماه ۱۳۶۲ وی جواز وکالت پنجاه و پنج وکیل دادگستری را لغو کرد. در قسمتی از این حکم آمده بود:

نظر به وابستگی افراد ذیل به رژیم فاسدگذشته در جهت تحکیم مبانی حکومت ظلم و وابستگی به فراماسون‌ها، ساواک و اجانب و نیز افساد در جامعه و نظر به تکلیف شرعی دادگاه انقلاب اسلامی در باب طرد عوامل ناصالح و وابسته به طاغوت از تشکیلات قضایی اسلام و سازمان‌ها و نهادهای جمهوری اسلامی و به منظور صیانت انقلاب اسلامی و حفظ تداوم عدالت اجتماعی، دادگاه مستنداً به ادله‌ی موجود در پرونده، جواز وکالت این افراد را لغو و اشتغال آنان را در نهادهای جمهوری اسلامی ممنوع اعلام داشت... پرونده درباری سایر افراد مورد درخواست دادستان محترم انقلاب اسلامی مرکز در جریان رسیدگی است!

در میان اسامی اعلام شده وکلای زیادی وجود داشتند که زندگی‌شان در تضاد کامل با آن‌چه محمدی‌گیلانی و لاجوردی ادعا کرده‌اند، بود. برای مثال محمدرضا روحانی از چهره‌های شناخته‌شده‌ی ضد رژیم سلطنتی بود. وی وکالت دانشجویان دستگیر شده را به صورت رایگان به عهده می‌گرفت. رضا زواره‌ای که مدتی دادستان انقلاب تهران بود وی را از نزدیک می‌شناخت و در جریان مبارزات او با نظام سلطنتی بود.

دکتر محمود معینی عراقی عضو هیأت مدیره‌ی کانون وکلا و از مخالفان جدی رژیم پهلوی

بود. برادرش یکی از اعضای گروه سیاهکل بود که تیرباران شد. علی نقی حکمی، یکی از اعضای گروه پنجاه و سه نفر بود که همراه با تقی ارانی دستگیر شده بود. عزیز ماملی یکی از اعضای حزب دمکرات کردستان و مشاور دکتر قاسلمو بود. او هم چنین مدتی مشاور و سپس عضو کمیته مرکزی حزب دمکرات بود و از جمله اعضای «هیأت نمایندگی خلق کرد» در مذاکره با هیأت ویژه دولت بود. حمید صبی یکی از حقوقدانان خوش نام ایرانی است که نقش فعالی در برگزاری «ایران تریبونال» داشت. هم چنین آقایان ابوالفضل ساغریغمایی، محمدعلی سفری، مسعود امیری مقامی، منوچهر کمالی، محمد نصیری هیچ ربطی به نظام پادشاهی نداشتند.

شایعه‌ی اعدام فرزندان

توسط پدر و اهدای نشان «عدالت»

در سال‌های اخیر متأسفانه عملکرد اصلی محمدی گیلانی تحت الشعاع شایعات مربوط به اعدام فرزندان وی قرار گرفته است که هر از چندی بر اساس مطامع سیاسی باندهای رژیم و یا رهبری «فرقه‌ی رجوی» مطرح می‌شود و عده‌ای ناآگاهانه به ترویج آن می‌پردازند. در این میان رادیوها و تلویزیون‌های فارسی زبان به ویژه «بی بی سی» و برنامه‌ی «صفحه‌ی آخر» «صدای آمریکا» به همراه سایت‌های شان تا می‌توانستند بر این دروغ پافشاری کردند.

پس از کودتای خرداد ۱۳۸۸ و دستگیری و آزار و اذیت فعالین جناح مغلوب نظام، دستگاه ولایت فقیه با بسیج ماشین تبلیغاتی و اهرم‌های اجرایی، با به صحنه آوردن محمدی گیلانی، تلاش زیادی به خرج داد تا ضمن مطرح کردن این ادعا که وی برای تحکیم نظام، حکم اعدام فرزندان را شخصاً صادر کرده، در پوشش «عدالت» و اجرای دستورات «الهی» توجیهی برای نمک‌ناشناسی و ناسپاسی خامنه‌ای بتراشد که دوستان و یاران و ولی نعمت‌های سابقش را به بند کشیده و به زندان افکنده بود.

در ششم تیرماه ۱۳۸۸ در حالی که جهان شاهد تکان‌دهنده‌ترین صحنه‌های سرکوب جنبش مردم ایران بود و افکار عمومی بین‌المللی از دریچه‌ی نگاه ندا آقاسلطان که می‌رفت برای همیشه بسته شود از آن چه در ایران می‌گذشت آگاهی می‌یافت، احمدی نژاد به همراه مقامات قضایی از جمله آیت‌الله مفید^۱ رئیس دیوان عالی کشور، قربانعلی دری نجف‌آبادی دادستان کل کشور، محسنی اژه‌ای وزیر اطلاعات، و... پس از گذشت سه دهه با حضور

۱- محمدحسین مفید فرزند آیت‌الله مفید یکی از هواداران مجاهدین بود که با اعمال نفوذ وی به حبس ابد محکوم شد و در جریان کشتار ۶۷ نیز خوشبختانه جزو چند نفری بود که از بند محکومان ابد زندان اوین، زنده ماند در حالی که هادی برادرزاده آیت‌الله مفید چون فامیلی اش بیگی بود و متفاوت، در کشتار ۶۷ در اوین اعدام شد. محمد دری نجف‌آبادی و مهدی مقتدایی فرزندان دادستان کل سابق و رئیس سابق دیوان عالی کشور هم‌پرونده‌ی شهرام جزایری بودند که در اثر نفوذ پدرهای شان دستگیر و مجازات نشدند.

در منزل محمدی گیلانی، «نشان درجه‌ی یک عدالت» نظام‌اسلامی را به وی هدیه داد. احمدی نژاد پیش از آن که «نشان عدالت» نظام را به محمدی گیلانی اعطا کند در تمجید از وی گفت:

شخصیت آقای گیلانی یک مدال افتخار بر سینه ملت ایران است و هم‌چون نگینی بر تارک ملت ایران می‌درخشد... با افتخار اعلام کنم که آیت‌الله گیلانی ابتدا عدالت را در مورد خودشان اجرا کرد و بعداً منشاء خدمات ارزنده‌ای به نظام جمهوری اسلامی و انقلاب شد و اگر نبود اقتدار شجاعت و جسارت ایشان شاید در ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی آن همه‌ی گروهک‌های ضدانقلاب ریشه کن نمی‌شدند!

موضوعی که احمدی نژاد در لفافه به آن اشاره کرد صدور حکم اعدام فرزندان محمدی گیلانی توسط خودش بود که پیش‌تر به ویژه در تبلیغات مجاهدین و اپوزیسیون در خارج از کشور مطرح شده بود.

مسعود رجوی از موقعیت استفاده کرد و در پیام ۲۴ بهمن ۸۸ خود به مجاهدین درحالی که می‌کوشید خانواده‌های مجاهدین مستقر در اشرف را که خواهان دیدار با فرزندان‌شان بودند مزدور وزارت اطلاعات معرفی کند با اشاره به موضوع فرزندان محمدی گیلانی، با تکرار داستانی که پیش‌تر تولید کرده بود، تلویحاً از آن‌ها خواست که آمادگی‌شان را برای قتل پدر و مادر و اعضای خانواده‌شان اعلام کنند:

محمدی گیلانی، سه پسر داشت و هر سه، مجاهد خلق بودند. برادرمان جعفر از کادرهای سازمان و مجاهد والاقدری بود. جعفر در فاز سیاسی در یک تصادف اتومبیل حین مأموریت به شهادت رسید. دو مجاهد دیگر کاظم و محمد مهدی بودند که یکی در درگیری به شهادت رسید و حکم اعدام دیگری را محمدی گیلانی خودش داد. حالا گوش کنید! وقتی موج اعدام‌های مجاهدین به حکم همین محمدی گیلانی که قاضی شرع خمینی بود، بالا گرفت. یک روز من نامه‌ای از کاظم و مهدی دریافت کردم که نوشته بودند: «ما دیگر طاقت و تحمل این دژخیم را نداریم و به سادگی آب خوردن می‌توانیم و می‌خواهیم او را به جزای این همه حکم اعدام برسانیم. تا وقتی که این نامه در آن شرایط به من برسد چند روز طول کشیده بود، بنابراین بلادرنگ برای مهدی و کاظم پیام دادم که دست نگه دارید و چرا می‌خواهید حساب کسی را برسید که به هر حال پدرتان است. چند روز بعد، یک پیام شفاهی دریافت کردم که مهدی و کاظم گفته بودند این چه سؤالی است که از ما شده؟ مگر ما بچه‌ایم و سازمان به ما اعتماد ندارد و مگر ما کلام پنجاه و پنج در نهج‌البلاغه را نخوانده‌ایم؟ جمله‌ای که از همان زمان در گوشم زنگ می‌زند و آن‌دو

مجاهد شهید نوشته و پیام داده بودند، این بود که: به برادر بگوئید یک بار دیگر کلام پنجاه و پنج را بخواند و روی ما هم حساب کند. ما مجاهدیم... برای این که کارشان را متوقف کنند، من زود پیام دادم که به لحاظ سیاسی خواهش می‌کنم این کار را نکنید، ممکن است به ضررمان تمام شود. البته در آن زمان، من نمی‌دانستم که دژخیم بر ما پیش دستی خواهد کرد و حکم اعدام پسر را، خودش خواهد داد تا پیش خمینی عزیزتر شود و بعدها هم از پاسدار احمدی نژاد نشان عدالت بگیرد.^۱

مسعود رجوی که شخصاً در دروغ‌گویی و تحریف تاریخ و سناریوسازی استاد بود، اعدام یکی از فرزندان محمدی گیلانی را مورد تأیید قرار می‌دهد و خبر از کشته شدن دیگری در درگیری می‌دهد، با این حال سخنگوی مجاهدین برخلاف نظر رهبر عقیدتی این سازمان هم‌چنان بر صدور حکم اعدام فرزندان گیلانی توسط وی تأکید می‌کند^۲ و سیمای آزادی در ۲۸ آبان ماه ۸۹ به منظور آب و تاب دادن به شقاوت و بی‌رحمی مسئولان نظام اسلامی، خبر صدور حکم اعدام فرزندان گیلانی توسط خودش را از منابع رژیم اعلام کرد.^۳ در حالی که نشریه‌ی مجاهد شماره‌ی ۲۱۴ در تابستان ۶۱ با انتشار نام کاظم محمدی گیلانی به صراحت عنوان کرده بود که وی در درگیری ۱۰ مرداد ۱۳۶۱ در جریان ضربه به بخش «اجتماعی» و «روابط» این سازمان به همراه ده‌ها مجاهد دیگر کشته شده است. منابع اطلاعاتی رژیم نیز به کشته شدن وی در درگیری فوق اشاره کرده‌اند.^۴ در اسناد منتشر شده از سوی رژیم در مورد چگونگی قتل کاظم و محمد مهدی گیلانی آمده است:

کاظم محمدی گیلانی و برادر کوچکش در سال ۱۳۶۰ [۱۳۶۱] طی درگیری‌های مسلحانه کشته شدند. کاظم در درگیری ۱۰ مرداد [۱۳۶۱] کشته شد ولی برادرش بر اساس شنیده‌ها در حین فرار از غرب کشور بر اثر سرعت زیاد ماشین، چپ کرد و کشته شد.^۵ موضوع مدتی فروکش کرد تا در بجنوبه‌ی به زندان رفتن فائزه هاشمی و تلاش خامنه‌ای برای تحت فشار گذاشتن رفسنجانی، حسین شریعتمداری که سابقه‌ی اطلاعاتی و امنیتی دارد موضوع فرزندان محمدی گیلانی را در هاله‌ای از ابهام مطرح نمود و تنها به دخالت پدر در دستگیری آن‌ها اشاره کرد.^۶

1- www.youtube.com/watch?v=2fJrMFOeIFY&feature=relmfu

2- www.mojahedin.org/pages/printNews.aspx?newsid=43941

3- www.youtube.com/watch?v=R2tzhiZiO5BI&feature=relmfu

۴- «سازمان مجاهدین خلق پیدایی نافرجام ۱۳۴۴-۱۳۴۸»، جلد دوم صفحه‌ی ۶۹۶، مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، بهار ۱۳۸۵

۵- سازمان مجاهدین خلق پیدایی نافرجام ۱۳۴۴-۱۳۴۸»، جلد دوم صفحه‌ی ۲۵۷، مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، بهار ۱۳۸۵

۶- کیهان ۴ مهرماه ۱۳۹۱

اما همین موضوع وقتی به رسانه‌های رژیم و دستگاه تبلیغاتی آن رسید با دست بازتری به آن شاخ و برگ دادند. «صدای شیعه» که بنیادش بر دروغ و جعل استوار است در این باره نوشت: یکی از بارزترین نمونه‌ها در این خصوص نحوه برخورد آیت‌الله محمدی گیلانی در قبال دو فرزند ناخلف خود می‌باشد که در جریان بلوای منافقین در خرداد سال ۶۰، به همراه عده زیادی از منافقین دستگیر شدند. در آن زمان، برخلاف امروز، که فرزندان خواص! حاشیه‌ی امنی جهت انجام اقدامات خود احساس می‌کنند، فرزندان ایشان گرفتار تیغ عدالت پدر شده و نهایتاً حضرت آیت‌الله خود شخصاً آن‌ها را محاکمه و حکم اعدام را صادر نمود!

رسانه‌های جناح غالب رژیم در خبری هماهنگ و یک دست که با تیتراژ «صدور حکم اعدام برای دو فرزند» منتشر شد به نقل از محمدرضا سرشار پژوهشگر و نویسنده نزدیک به بیت رهبری در مورد نحوه‌ی برخورد محمدی گیلانی آمده است:

چنین مشهور بود که دو تن از پسرانش را به سبب فعالیت‌های ضدانقلابی، شخصاً به اعدام محکوم کرد. و هنگامی که استنکاف مأموران تحت امر خود را از اجرای این حکم، لابد از نظر خودشان مهیب دید، برخاست تا به دست خود این حکم را اجرا کند. و تنها در این هنگام بود که آن مأموران برای آن که پسرانی به دست پدر خود اعدام نشوند به ناچار تن به اجرای این احکام دادند.^۲

پس از بالاگرفتن موضوع، حسینعلی نیری رئیس هیأت کشتار ۶۷ و معاون قضایی دیوان عالی کشور و دست راست و جانشین محمدی گیلانی در ریاست دادگاه انقلاب اسلامی مرکز به موضع‌گیری پرداخت و با «مجمعول» معرفی کردن و «ساختگی بودن» مطالب «روزنامه کیهان و هفته‌نامه پرتو سخن» در رابطه با محاکمه و یا صدور حکم اعدام فرزندان حضرت آیت‌الله محمدی گیلانی توسط معظم‌له و اقدام برای اجرای آن بدست خود ایشان، آن را اهانت بزرگی به این عالم وارسته و معلم اخلاق که همواره مظهر عطوفت و مهربانی و هدایت و ارشاد متهمین در مسند قضا بوده‌اند، دانست. وی هم‌چنین به صراحت منکر دستگیری فرزندان محمدی گیلانی شد.^۳

وی نسبت دادن اعدام فرزندان محمدی گیلانی به وی را «جفا» از سوی «دوستان ناآشنا و مغرضین آگاه» دانست و گفت:

این‌گونه اعمال و مشابه آن مخصوص نادرقلی افشار و خلفای جور بود که برای حفظ سلطنت و اقتدار خود دست به هر جنایتی می‌زدند.... ددمشی و بی‌رحمی نسبت به ضعفا، اقوام و فرزندان برای تثبیت حکومت و اعمال قدرت مخصوص

1- sedayeshia.com/showdata.aspx?dataid=5686

2- www.mehrnews.com/Fa/newsdetail.aspx?NewsID=1703018

3- www.entekhab.ir/fa/news/78210

ظالمین و ستمگران است که برای حفظ موقعیت خود و به کرسی نشاندن نظر خود از هیچ ستمی فروگذار نمی‌کنند و رحم و مروت را حتی نسبت به اقربای خود زیر پا می‌گذارند.^۱

پس از مرگ محمدی گیلانی نیز فرقه‌ی رجوی هم‌چنان به پاسکاری با جناح غالب رژیم پرداخته و به انتشار ادعاهای واهی و دروغ این جناح در مورد اعدام فرزندان محمدی گیلانی پرداختند. خامنه‌ای نیز در پیامی که به مناسبت درگذشت محمدی گیلانی منتشر کرد روی نقش وی در دستگیری و اعدام فرزندانش تأکید نکرد چرا که با تبعات منفی چنین ادعای دروغی در میان جناح‌های رژیم آشناست.^۲

محمد مهدی مفتاح نماینده‌ی مجلس از تویسرکان و داماد محمدی گیلانی که در قائلت‌های نمونه است به منظور رفع و رجوع ماجراها، به دروغ مدعی شد که نیروهای سپاه قبل از حمله به خانه‌ی تیمی که فرزند محمدی گیلانی هم در آن حضور داشته، از وی در خصوص دریافت مجوز برای تیراندازی سوال کرده‌اند و حضور پسر وی را نیز متذکر شده‌اند. او مجوز را می‌دهد و می‌گوید یک‌سازان برخورد نمایند. این در حالی است که مقامات دادستانی، سپاه و کمیته‌ها از پیش شناختی نسبت به افرادی که در خانه‌های تیمی مستقر بودند نداشتند و پس از انتقال اجساد به اوین نسبت به شناسایی آن‌ها اقدام می‌کردند. از این گذشته مأموران سپاه و کمیته و دادستانی برای حمله به خانه‌های تیمی از حاکم شرع و یا محمدی گیلانی و... به صورت موردی اجازه نمی‌گرفتند. اساساً حمله به پایگاه‌های گروه‌های مسلح نیاز به دریافت مجوز نیست. پیش از انقلاب نیز که دستگاه‌های امنیتی و قضایی از نظم و انضباط شدیدی برخوردار بودند در حمله به پایگاه‌ها و خانه‌های تیمی گروه‌های سیاسی از مرجع قضایی اجازه‌نامه دریافت نمی‌کردند.

بر اساس شهادت دو نفر از دوستانم که در سال ۶۰ کودکان ۱۵-۱۴ ساله‌ای بودند که در محوطه‌ی اوین به کارهای مختلف مشغول بودند، هربار جنازه‌ای به اوین آورده می‌شد، محمدی گیلانی نیز به سراغ آن‌ها می‌رفت. لاجوردی که میانه‌ی خوبی با محمدی گیلانی نداشت، به طعنه و با تمسخر و پوزخند به آن‌ها گفته بود، می‌دانید چرا وی برای شناسایی جسد‌ها می‌آید؟ او می‌خواهد ببیند آیا فرزندانش هم جزو آن‌ها هستند یا نه؟ نیری نیز از رنجی که محمدی گیلانی در این رابطه متحمل شد می‌گوید:

در مرگ طبیعی فرزند والدین متوفی در کنار گریه و عزاداری که امری عاطفی و طبیعی است عقده‌گشایی و با توکل به خداوند متعال بر مصیبت خود صبر می‌کنند، اما اگر بر اثر شرایط خاص صاحبان عزاتوانند با گریه و اقامه‌ی عزای خود را تسکین دهند و یا امکان اقامه‌ی مجلس عزای نداشته باشند و دیگران هم نتوانند به آنان

1-www.mojahedin.org/news/140581

2-www.farsi.khamenei.ir/message-content?id=26931

تسلیمت دهند صبر بر مصیبت حالت دیگری دارد که تحمل بیش‌تری می‌خواهد. شرایط جامعه در دهه ۶۰ و موقعیت حوزوی و اجتماعی حضرت آیت‌الله به‌گونه‌ای بود که هرگونه عکس‌العمل از جانب معظم‌له و خانواده‌ی وی بازتاب خاصی در جامعه داشت.^۱

مصادره‌ی خانه‌ی محمدی گیلانی

وقتی یخ داستان صدور احکام اعدام فرزندان محمدی گیلانی توسط خودش نگرفت، دوباره مفتوح داماد وی به‌صحنه آمد و این بار خبر از مصادره‌ی اموال فرزندان به حکم پدر داد: بعد از سال‌ها زمانی که فرزندان ایشان گرایش‌های خاصی به گروهک منافقین پیدا می‌کنند و به لحاظ شرعی حکم کسانی که منافق بودند، علیه نظام اسلامی اقدام و با منافقین همکاری می‌کردند این بود که اموال‌شان مصادره و محکوم به اعدام می‌شدند، آیت‌الله گیلانی منزلی را که برای فرزندانش خریده بود به دلیل این که در مالکیت فرزندانش بود و اموال آن‌ها مشمول مصادره می‌شد به نفع بنیاد شهید مصادره شد و در اختیار بنیاد شهید قرار گرفت.^۲

پس از آن رسانه‌های رژیم به صورت یک‌پارچه مدعی شدند که محمدی گیلانی رأی به مصادره‌ی خانه‌ی خودش داده است و روی آن معرکه گرفتند و عدالت او را ستودند. موضوع خرید خانه توسط گیلانی برای فرزندانش راز سر به مهری نبود. فرزندان او در نامه‌ای که انتشار عمومی یافته بود، خبر از دو خانه‌ی هفتصد هزار تومانی داده بودند. برخلاف ادعای مفتوح، او این خانه‌ها را برای فرزندانش خریده بود که دست از مبارزه و مجاهدین بکشند و به دنبال زندگی عادی بروند و از خوان نعمت نظام اسلامی برخوردار شوند. در واقع این خانه‌ها رشوه‌ای بود که او به فرزندانش داده بود. بعد از آن که آن‌ها در ارتباط با مجاهدین قرار گرفتند، محمدی گیلانی برای‌شان خانه خرید. علاوه بر خانه، گیلانی برای آن‌ها دو اتوموبیل هم خریده بود که داماد محمدی گیلانی حرفی از آن نمی‌زند. از آن‌جایی که کاظم مدتی مسئول من بسود از آن اطلاع دارم. محمدی گیلانی پس از مدتی سراغ ماشین را از کاظم می‌گیرد و او در پاسخ می‌گوید مگر آن را برای من نخریدی؟ من هم آن را به سازمان هدیه دادم.

محمدی گیلانی نمی‌توانست حکم به مصادره‌ی اموالی که رسماً به نام فرزندانش بود و رسانه‌ای شده بود ندهد؛ چرا که قانون حکم می‌کرد چنین کاری کند و امکان انتقال آن نبود. کاظم و مهدی دارای فرزند هم نبودند که به آن‌ها به ارث برسد. محمدی گیلانی روغن چراغ ریخته را نذر امام‌زاده می‌کرد. چنان‌چه او چنین حکمی را صادر نمی‌کرد نه

می توانست ادعای مالکیتی روی آن دو خانه داشته باشد و نه می توانست استفاده‌ای از آن‌ها بکند. اما در ازای صدور چنین حکمی از امکانات ویژه‌ای در نظام برخوردار شد. رفسنجانی در خاطراتش از سال ۱۳۶۴ (امید و دلواپسی) می‌گوید: آقای محمدی گیلانی به دفتر آمد و پیام امام را درباره‌ی برنامه‌ی مجلس خبرگان آورد و برای مسکن خودش استمداد نمود.

در دروغ‌گویی مفتوح همین بس که می‌گوید:

این استاد بزرگوار بسیار در خانه با اعضای خانواده و با فرزندان‌ش مهربان بود و

یک خانواده‌ی گرم و پرمحبتی داشت.^۱

فکر نمی‌کنم لازم باشد در مورد «مهربانی» او با فرزندان‌ش و «گرمای» آن توضیح زیادی بدهم.

پس از مرگ محمدی گیلانی، جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه قم که در چند دهه‌ی گذشته محصولی جز دروغ و فریب و نیرنگ و مشارکت در قتل و شکنجه و فساد نداشته، طی اطلاعیه‌ای تأکید کرد:

آیت‌الله محمدی گیلانی پس از انقلاب نیز در سنگر قضا، عضویت در شورای نگهبان، مجلس خبرگان رهبری و دیگر نهادهای نظام به تکلیف انقلابی خود عمل کرد و حتی در این راه با صدور احکام درباره افراد نزدیک خود نیز در اجرای احکام الهی و شرعی دریغ نکرد.^۲

اطلاعیه‌ی فرزندان محمدی گیلانی علیه پدر

برای درک تاریخ و وارونه‌گویی نظام اسلامی در مورد دهه‌ی ۶۰، بررسی رابطه‌ی محمدی گیلانی و فرزندان‌ش به قدر کافی روشنگر است.

برخلاف ادعاهای مطرح شده، این فرزندان محمدی گیلانی بودند که به خاطر جنایات وی بر علیه‌اش موضع‌گیری کرده و ضمن طرد وی، رابطه‌ی فرزندی خود را با وی قطع کردند. متأسفانه در طول سال‌های گذشته مسعود رجوی و فرقه‌ای که او رهبری می‌کرد از بازنشر نامه‌ی کاظم و مهدی محمدی گیلانی علیه پدرشان خودداری کرده و دست رژیم را برای بسط جعلیاتش بازگذاشته‌اند!

در این نامه که در بحبوحه‌ی کشتار تابستان ۱۳۶۰ انتشار یافت و من شخصاً همان موقع در نشر آن به سهم خودم کوشا بودم، از جمله آمده است:

آقای گیلانی، مصاحبه‌ی رادیو و تلویزیونی شما را در رابطه با اعدام‌های ناجوانمردانه، ضدانسانی و ضداسلامی برادران و خواهران مجاهدان شنیدیم شما در حالی که

امیرالمؤمنین خود را تالی عصمت! می‌خواندی برای عوام‌فریبی و سرپوش گذاشتن روی جنایاتی که تاریخ کم‌تر به یاد دارد از هیچ دروغ و تهمت و افتزایی نسبت به بهترین فرزندان اسلام و خلق فروگزار نکردی. شما مادر رضایی‌های شهید را عایشه خواندی و گفتی که مهدورالدم است. گفتی که زخمی‌ها و نیم‌کشته‌های مجاهدین حتی اگر هیچ سلاحی هم نداشته باشند و صرفاً مخالف حکومت باشند بایستی تمام کش شوند. شما با فرزندان علی چنان کردی که شمر با آن همه قساوت با آن‌ها نکرده بود. آخر شما آقای گیلانی به خواهر سیزده ساله‌ی معصوم ما هم رحم نکردی و از آن هم فراتر رفتی و برای پاک کردن گناهان‌شان عوام‌فریبانه، برای این همه کشتار توجیه شرعی اسلامی! تراشیدی و بر خدا دروغ بستی... برای ما مشاهده‌ی این صحنه‌ها و مصاحبه‌های تلویزیونی چندش آور و سنگین بود، چندش آور به این دلیل که این حرف‌ها را همان کسی می‌زد که پیش از این بر پاکی و صداقت مجاهدین تأکید داشت و می‌گفت این‌ها پاک‌ترین و صادق‌ترین جوان‌ها هستند.

... چه شد که به خون‌مان تا مرفق دست آلودی و از آن هم فراتر رفتی و در آن مصاحبه‌ی تلویزیونی فرمایشی‌تان همین جوانانی را که بارها بر پاکی و صداقت آن‌ها تأکید کرده بودی، مهدورالدم خواندی و گفتی زخمی نیم‌کشته‌ی آن‌ها هم بایستی تمام کش شود.

اگر یادتان باشد در آن روزها که مجاهدین ستاد علنی داشتند و مرتجعین با تمام قوا و باکمک‌ایادی مسلح و غیر مسلح‌شان از هیچ آزار و اذیتی فروگذار نمی‌کردند، در آن روزها ما به شما می‌گفتیم که پدر ما روی پیشانی‌تان می‌خوانیم که روزی دست‌تان به خون ما آلوده شود. شما برآشفته شدید که این چه حرف‌هایی ست می‌زنید؟ از مطرح شدنش ابا داشتید. اما دیدی که چگونه باگذشت زمان حقانیت و صحت گفتار ما ثابت شد؟ آری امروز همان روز است امروز پنجه‌های شما و امامت که به زعم شما تالی عصمت! است در خون پاک‌ترین جوانان و نوجوانان مسلمان و انقلابی میهن فرورفته است. پاسداران‌تان در مقابل خلقی که به نشانه‌ی اعتراض به عملکردهای ارتجاعی و وطن‌بربادده و به نشانه‌ی اعتراض به دیکتاتوری و استبداد زیر پرده دین به تظاهرات مسالمت‌آمیز متوسل شده بود نیز زانو زده و آن‌ها را به خاک و خون می‌کشند. اسرا و زخمی‌های‌شان را حتی بدون نام و نشان و در دادگاهی که نه وکیل داشتند و نه فرصت دفاع به دستور شما به جوخه اعدام سپرده شدند...^۱

گیلانی در مصاحبه‌ی مطبوعاتی خود پس از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ و راه‌اندازی جوخه‌های اعدام در اوین ادعا کرده بود اگر اساس انبیاء در خطر بیافتد، اسلام می‌گوید که عزیزترین

چیزها را باید فدا کرد، از آن جایی که فرزندان محمدی گیلانی به ضعف و سستی او از یک طرف و حقه‌بازی و فریبکاری او از طرف دیگر ایمان داشتند، ضمن این که او را پدر خود ندانستند اعلام کردند در صورت صدور حکم اعدام از سوی وی خود را به دادستانی معرفی خواهند کرد:

این جانبان کاظم و مهدی فرزندان شما محمد محمدی گیلانی حاکم ضد شرع بی‌دادگاه‌های ارتجاع حاکم اعلام می‌کنیم که به مصداق رهنمودهای قرآنی: ... ولا تتخذوا آباءنکم و اخوانکم اولیاء ان استحبوا الکفر علی الایمان... اگر پدران و برادران تان کفر را بر ایمان برگزیدند آن‌ها را اولیا و دوست خود نگیرید... پس از این که دست‌های شما به خون پاک برادران و خواهران مجاهدان آلوده شد دیگر هیچ رابطه‌ای با هم نداریم و در واقع رابطه‌ی تنی پدر- فرزندی را با شما در روزهای پس از ۳۰ خرداد تمام شده تلقی می‌کنیم و همان گونه که در این روز خون پاک این شهدا حیاتی دیگر به ما داد این روز بزرگ را تاریخ تولدمان می‌دانیم و اصل و نسب‌مان نیز از این به بعد به مجاهدین بر می‌گردد. و کلام آخرین که آقای گیلانی، شما در شرایطی برادران و خواهران ما را به جوخه‌های اعدام سپردید که از هویت آن‌ها اطلاعی نداشتید و نه تنها از داشتن وکیل محروم بودند بلکه فرصت دفاع از خودشان را نیز به آن‌ها ندادید و در دادگاه! یکی دو دقیقه‌ای به اعدام محکوم‌شان کردید. شما دلایل اعدام آن‌ها را مکلف بودن، داشتن اعتقادات مجاهدین و بیعت نکردن با امام تالی عصمت! و خروج علیه او بیان داشتید و این‌ها همه را به اسلام نسبت دادید. از طرفی شما خود بهتر می‌دانید که ما «کاظم و مهدی» نیز اعتقادات مجاهدین را داریم، مکلف هستیم و هم چنین با رژیم خمینی بیعت نکرده و بر علیه او خروج کرده‌ایم ملاحظه می‌کنید که واجد تمام آن شرایط هستیم.

اینک ما (کاظم و مهدی) در همین جا اعلام می‌کنیم که آماده‌ایم تا در بی‌دادگاه‌های شما با خون‌مان بر محکومیت تاریخی شما و اسلام معاویه‌ای و هم چنین بر حقانیت مجاهدین خلق و اسلام اصیل شهادت دهیم هم چنان که آن‌ها شهادت دادند. به شرط این که در این بی‌دادگاه قاضی شرع خود شما باشید و اعلام کنید: ما (کاظم و مهدی) به دلیل مکلف بودن، داشتن اعتقادات مجاهدین و بیعت نکردن با رژیم خمینی و خروج بر علیه او به اعدام محکوم شده‌ایم. مطمئن باشید که پس از اعلام این حکم از سوی شما برای ادای شهادت حاضر می‌شویم.^۱

محمدی گیلانی برخلاف فرزندان، هیچ‌گاه از آن‌ها تبری نجست و حتی حاضر نشد علیه فرزندان، صحبت کند چه برسد حکمی علیه آنان صادر کند.

مساعدت به نزدیکان و اعضای خانواده

محمدی گیلانی برخلاف لاجوردی، پارتی‌باز بود و به توصیه‌ها عمل می‌کرد. چنان‌چه در دادگاه متوجه می‌شد که متهم نسبتی با یکی از آشنایان و یا افراد مورد احترام وی دارد در حکم او تخفیف می‌داد. اما این توضیح نافی این نیست که او به غایت بی‌چشم‌رو بود و به وقت‌اش پا روی همه‌ی دوستی‌ها و خوبی می‌گذاشت. آیت‌الله سیدابوالفضل برقی که بارها در نظام اسلامی زندانی و رنج‌های زیاد را متحمل شد و عاقبت در اثر جراحات ناشی از ترور درگذشت، می‌نویسد:

یکی از کسانی که سال‌ها در درس‌هایم در قم حاضر می‌شد و مرا کاملاً می‌شناخت یعنی آیت‌الله محمدی گیلانی در زندان اوین مقام مهمی داشت، ولی هنگامی که در زندان بودم هیچ اظهار آشنایی نکرد و به سراغم نیامد. بعدها از دخترم شنیدم که آیت‌الله گیلانی چندبار به منزل ما تلفن زد و به ما سفارش کرد که مراقب پدرتان باشد تا برای خود گرفتاری درست نکند.^۱

ناصر و سوسن باقری، خواهرزادگان محمدی گیلانی هوادار مجاهدین بودند و در زندان به سر می‌بردند. هم‌چنین یکی دیگر از خواهرزادگان او که در بند زنان بود، پس از آزادی به مجاهدین در عراق پیوست و در یک درگیری کشته شد.

در اسفند ۶۰ و بهار ۶۱، محمدی گیلانی هر از چندی خواهرزاده‌اش ناصر باقری را که در سال ۵۹ دستگیر شده بود و با ما در سالن ۱ «آموزشگاه» اوین هم‌بند بود نزد خود فرا می‌خواند و ضمن نصیحت به او می‌گفت اگر الان آزادت کنم می‌روی به مجاهدین می‌پیوندی و دستگیر می‌شوی و آن وقت حکم اعدامت را می‌دهند. فعلاً در زندان بمان تا بلکه آب‌ها از آسیاب بیفتند.

در زمستان ۶۲ ناصر پس از پایان حکم سه سال زندانش چنان‌که معمول آن دوران بود در جمع زندانیان قزل‌حصار مصاحبه کرد. در آن سال‌ها چنان‌چه فرد تواب نبود و با رژیم همکاری اطلاعاتی نمی‌کرد علیرغم محکومیت گروه متبوع خود و اعلام انزجار از آن، با شعار «مرگ بر منافق» یا «مرگ بر کمونیست» توأبین مواجه می‌شد و دادستانی از آزادی او جلوگیری می‌کرد. در جریان مصاحبه‌ی ناصر نیز توأبین شعار «مرگ بر منافق» سردادند اما حاج داوود رحمانی رئیس زندان بلافاصله گفت: ایشان پارتی‌شان کلفت است و زور ما به او نمی‌رسد. و به این ترتیب خواهرزاده‌ی محمدی گیلانی برخلاف معیارهای رایج دادستانی آزاد شد.

میزان سواد محمدی گیلانی و حکام شرع

رئیس‌ی یکی از مسئولان کشتار ۶۷ که در چهار دهه‌ی گذشته‌ی کارنامه‌ی سیاهی از شکنجه

۱- سوانح ایام، زندگی‌نامه‌ی علامه سیدابوالفضل برقی، نشر دارالآل و الصحب، چاپ اول ۱۳۸۷، ص ۲۰۵.

و قتل و آدمکشی دارد در مورد محمدی گیلانی ادعاهای عجیب و غریبی را مطرح می‌کند که قابل تأمل است:

آیت‌الله محمدی گیلانی در جایگاه عالم عامل واصل و یک فقیه وارسته مصداق این سخن است که انسان وارسته دل‌داده به خدا، چون کوهی استوار از نوسانات در جامعه جلوگیری می‌کند. منظور وی از «جلوگیری کردن از نوسانات در جامعه»، ایجاد توازن با صدور هزاران حکم زندان و شکنجه و اعدام است. او در ادامه مدعی می‌شود:

ایشان توانستند حکمت نظری یعنی فقه و ریاضیات و... و حکمت عملی یعنی اخلاق، تدبیرالمنزل را در خود جمع کنند و آن‌جا که در کرسی تدریس قرار داشتند حکمت متعالیه تدریس می‌کردند و آن‌جا که لازم است در عرصه‌ی قضا حکمرانی می‌کردند. دانش محمدی گیلانی در «ریاضیات» از چهار عمل اصلی بالاتر نمی‌رفت. رئیسی مانند هر آخوند بی‌سواد منبری، می‌کوشد با ردیف کردن کلمات قلمبه سلمبه خود را آگاه به علم و فلسفه نشان دهد. «تدبیرالمنزل» که رئیسی از آن دم می‌زند، عبارت است از اقسام حکمت عملی در فلسفه مشاء. موضوع آن نحوه اداره منزل و مشارکت مرد با زن، فرزند، بندگان و خدمتکاران برای تنظیم امور منزل است.

وضعیت خانواده‌ی محمدی گیلانی و از هم‌پاشیدگی آن بیانگر «تدبیرالمنزل» اوست.

رئیس‌ی در ادعاهای بی‌سر و تهی می‌افزاید:

فقاہت در سرشت آیت‌الله گیلانی جای داشت و هم‌چنان که امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید علم در دو نوع متبوع است و علم متبوع یعنی فقاہت در سرشت فقیه جاگرفته است!^۱

محمد قائد یکی از روزنامه‌نگاران سرشناس کشور می‌گوید: در حکم بیست و یک سطری اعدام بهمن شکوری، محمدی گیلانی چهار بار اتهام سب نبی را «تب» نوشته بود.^۲ برای درک میزان سواد محمدی گیلانی کافی است به پرت و پلاهایی که در یک گفتگوی تلویزیونی بر زبان جاری می‌کند توجه کرد:

توی دادگاه عنوان محاکمه نمی‌شود، این هوادار است، این سمپات است، این عضو است و این کذا. عناوین ملغی است. آن‌چه معیار و میزان در محاکمه دادگاه شرع است، عبارت از عملی است که این فرد به منصبی ظهور رسانده. عمل ملاک نقادی و محاکمه است.^۳

1-<http://raisi.ir/post/128>

2-www.mghaed.com/ay/hanging_judge.PDF

3-www.youtube.com/watch?v=x04JyZomtGY

منظور او این است که هرکس با ساده‌ترین اتهامات ورده‌ی تشکیلاتی می‌تواند اعدام شود. محمدی‌گیلانی علیرغم بی‌سوادی، خود را علامه دهر می‌دانست و این معضلی بود که تقریباً اکثریت قریب به اتفاق حکام شرع و گردانندگان دستگاه قضایی منصوب از سوی خمینی با چنین معضلی مواجه بودند.

وی در حالی که نیری و مبشری دو حاکم شرع بی‌سواد و تازه‌کار در کنارش نشسته بودند در مورد میزان سواد حقوقی حکام شرعی که زیر نظرش کار می‌کردند، می‌گوید:

قوانین اسلامی را آقایان با تخصص دیده‌اند که از دیدگاه ما به عنوان اجتهاد تعبیر می‌شود. کتاب‌هایی که راجع به حقوق یا حقوق جزایی و حقوق مدنی نوشته شده آقایان خیلی عالی، بهتر شاید از نویسندگان آن مسائل و مطالب را می‌فهمند و دیده‌اند آن‌ها را مطالعه کرده‌اند و مذاکره با هم کرده‌اند.^۱

توصیفی که محمدی‌گیلانی برای توجیه «اجتهاد» حکام شرع می‌کند در تاریخ مدون هزار ساله‌ی شیعه برای اولین بار مطرح می‌شود و طرفه آن که مورد مخالفت هیچ یک از مراجع شیعه قرار نمی‌گیرد. از گیلانی نقل می‌کنند که لاجوردی هم دارای درجه «اجتهاد» بوده است!

در بلاهت گیلانی همین بس که در یکی از درس‌هایش وقتی می‌خواست به بنی صدر حمله‌کند داستان سوار شدن خرو و شیطان به کشتی نوح را توضیح داد که یکی از قصص مذهبی است. او شرح داد که حضرت نوح هنگامی که حیوانات را سوار کشتی می‌کرد، همه سوار شدند ولی الاغ سوار نشد. نوح از ترس این که مبادا الاغ غرق شود و نسلش برافتد، چندبار او را تحریک کرد ولی حیوان سوار نشد. نوح که خشمگین شده بود خطاب به الاغ گفت: ای شیطان سوار شو. شیطان با شنیدن سخن نوح دم الاغ را گرفت و همراه او وارد کشتی شد. هنگامی که کشتی راه افتاد و بر فراز آب‌ها می‌رفت نوح ناگاه متوجه شد شیطان در صدر کشتی نشسته است. وی سپس بنی صدر را با شیطان

شبیه‌سازی کرده و مدعی شد که با هواپیمای ایرفرانس همراه امام به ایران آمد و در صدر نشست. او قصد داشت خمینی را در مقام نوح بنشانند و ایرفرانس را به کشتی او تشبیه کند، اما با بلاهتی که داشت متوجه نبود خمینی را به الاغ داستان تشبیه می‌کند، چرا که بنی صدر با گرفتن دم «امام» وارد هواپیمای ایرفرانس شده بود.

مترجم کتاب «شفا»ی ابوعلی سینا

این موضوع که کتاب بیست و چند جلدی شفا توسط ایشان به فارسی ترجمه نشده، بر مسئولین بنیاد بوعلی سینا هم پوشیده نیست. ایشان تنها چهار مقاله‌ی آغازین از ده

مقاله‌ی الهیات شفا را به فارسی برگردانده‌اند که بخش بسیار ناچیزی از کل کتاب است.^۱ تازه معلوم نیست این کار توسط خود او صورت گرفته باشد و محصول کار دیگری نباشد. کما این که رساله‌ی دکترای بسیاری از صاحب‌منصبان رژیم و فرزندان‌شان توسط افراد دیگری نوشته شده است. آن‌هایی که قدرت بیش‌تری دارند از تحقیقات نهادهای رژیم به نام خود استفاده می‌کنند.

دبیری شورای نگهبان

وریاست دیوان عالی کشور و نمایندگی آیت‌الله منتظری

محمدی گیلانی در سال ۱۳۶۲ به دلایل نامعلومی از قوه‌ی قضاییه رفت و به شورای نگهبان پیوست. خمینی می‌توانست پست‌های بالاتری به او در قوه‌ی قضاییه بدهد اما از این کار سرباز زد و او را روانه‌ی شورای نگهبان کرد. پیش‌تر پس از برکناری ربانی‌املشی از دادستانی کل کشور نیز او را به شورای نگهبان فرستاده بود. محمدی گیلانی پس از مرگ خمینی در مقام دبیر شورای نگهبان رد صلاحیت گسترده‌ی درون نظام را باب کرد و به قلع و قمع «خط‌امامی»ها پرداخت. در سال ۱۳۷۰ غلامرضا رضوانی، یکی از اعضای شورای نگهبان و رئیس هیأت مرکزی نظارت شورای نگهبان بر انتخابات، برای نخستین بار نظر تفسیری شورای نگهبان را درباره‌ی این اصل جويا شد، و محمد محمدی گیلانی، دبیر وقت شورای نگهبان، در پاسخ گفت: نظارت مذکور در اصل ۹۹ قانون اساسی استصوابی است و شامل تمام مراحل اجرایی انتخابات از جمله تأیید و رد صلاحیت‌کاندیدها می‌شود.^۲ تفسیر شورای نگهبان در هماهنگی با خامنه‌ای صورت گرفته بود تا دست او را برای یکه‌تازی در صحنه‌ی سیاسی کشور بازترکند.

محمدی گیلانی همان‌موقع در مصاحبه با رسانه‌ها به صراحت اعلام کرد آن‌هایی را که فتنه‌گر بودند ما رد صلاحیت کردیم. بعضی از این‌ها مثل ماهی از دست ما لیز خوردند، افتادند بیرون. هرکس به این‌ها رأی بدهد مثل این است که به خیمه‌های عاشورا تیر انداخته است. وی در آن دوران نقش احمد جنتی سال‌های اخیر را بازی می‌کرد.

وی در سال ۱۳۷۱ از دبیری شورای نگهبان کناره‌گیری کرد و در اسفند ۱۳۷۳ پس از آن که هاشمی‌شاهرودی جایگزین او در شورای نگهبان شد به ریاست دیوان عالی کشور رسید و حسینعلی نیری را که زیر دست خودش در اوین تعلیم دیده بود به دیوان عالی کشور برد و به معاونت قضایی این دیوان رساند. نیری در مراسم ترحیم و یادبود محمدی گیلانی به عنوان صاحب‌عزا در کنار داماد وی ایستاده بود.

1-<http://film.tebyan.net/film/139205>

2-<http://www.shora-gc.ir>

محمدی گیلانی به مدت یک دهه ریاست این دیوان را یدک می‌کشید و مهر تأیید بر جنایات بسیاری زد. وی پس از کناره‌گیری از دیوان عالی کشور هم‌چنان به عنوان مشاور عالی رییس قوه‌ی قضاییه فعالیت کرد.

مخالف رهبری آیت‌الله منتظری و مدافع جدی خامنه‌ای

محمدی گیلانی که از مخالفت جدی آیت‌الله منتظری با اعدام‌ها و شکنجه‌های لجام‌گسیخته‌ی پس از ۳۰ خرداد با خبر بود یکی از مخالفان رهبری ایشان بود. محمدی گیلانی در دیدار با خمینی روی این مخالفت پافشاری کرده و از وی می‌خواهد بدون نام‌بردن از او دغدغه‌هایش را با رفسنجانی و... مطرح کند و مانع اعلام قائم‌مقامی ایشان از سوی مجلس خبرگان رهبری شود.

محمدی گیلانی، بسیار ضعیف‌النفس بود و اهل جباه و مقام و قدرت، و به هیچ‌وجه نمی‌خواست موقعیت خود را از دست دهد به همین دلیل تأکید می‌کرد موضوع به گوش آیت‌الله منتظری نرسد تا موقعیتش به خطر نیفتد.

مخالفت وی با رهبری آیت‌الله منتظری در حالی بود که وی در ۸ شهریورماه ۱۳۶۲ پاس جنایاتی که مرتکب شده بود از سوی ایشان «مسئول دفتر مرکزی نظارت بر خط فکری و عقیدتی دانشگاه‌ها شد.

آیت‌الله منتظری در حکمی که خطاب به او صادر کرد نوشت:

با توجه به مراتب فضل و لیاقت حضرت عالی مقتضی است جنابعالی مسئولیت سرپرستی این دفتر را بپذیرید و... دروس و مباحث معارف اسلامی دانشگاه‌ها را از هر نظر غنی و پر محتوا بنمایید. و اگر احیاناً شبهات یا نارسایی‌هایی از نظر علمی و فلسفی احساس کردید به نحو احسن مرتفع فرمایید.^۱

پس از مرگ خمینی، محمدی گیلانی که به خوبی از فقدان بضاعت فقهی خامنه‌ای با خبر بود به خاطر برخورداری از نعمات نظام که به خاطر آن پا روی خون فرزندانش نیز گذاشته بود به عضویت «شورای افتای» خامنه‌ای درآمد. اعضای این «شورا» هر هفته در حضور خامنه‌ای تشکیل جلسه می‌دادند و بحث در مورد مسائل فقهی می‌پرداختند تا اطلاعات فقهی خامنه‌ای را بالا ببرند.

وی هم‌چنین در سه دوره عضو مجلس خبرگان رهبری بود و از سوی خمینی به عنوان رئیس هیأت عفو، عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام و مسئول رسیدگی به مشکلات شرعی شهرداری‌ها انتخاب شد. او هم‌چنین نمایندگی خامنه‌ای در دانشگاه‌ها را به عهده داشت.

اصلاح طلبان، سوگوار محمدی گیلانی

پس از درگذشت او در تیرماه ۱۳۹۳، تمامی جناح‌های رژیم به عزاداری برای او و یاوه‌گویی در مورد سوابقش پرداختند. سیدحسن خمینی در حضور محمدی گلپایگانی، ابراهیم رئیسی، جنتی، محسنی‌گرگانی و... نماز میت را بر او خواند، چراکه رابطه‌ی ویژه‌ای با محمدی گیلانی داشت و از سوی وی «خلف صالح و امید آینده بیت خمینی کبیر» خوانده شد.^۲

از مراسم ترحیم او که بگذریم حتی در مراسم چهلم او سیدمحمد خاتمی، سیدحسن خمینی، محمد موسوی بجنوردی، محمد موسوی خویینی‌ها، مجید انصاری، مهدی امام‌جمارانی، محمدعلی رحمانی، محمدعلی ابطحی و... در کنار حسینعلی نیری و محسنی‌اژه‌ای، رازینی، احمدی‌نژاد، محمدجعفر منتظری، مجتبی‌نمره‌هاشمی، غلامحسین الهام، علیرضا آوایی و محمدباقر نوبخت و... شرکت داشتند.

اگر محمد خاتمی در پیامی به مناسبت مجازات «قصاب تهران» اسدالله لاجوردی، وی را «شهید سرفراز» و یکی از سربازان سخت‌کوش انقلاب و خدمت‌گزاران مردم و نظام نامید، حسن روحانی پس از مرگ محمدی گیلانی سفاک و بی‌رحم، در پیامی وی را «عالم مجاهد، اسوه اخلاق و تقوا» نامید و از فقدان وی ابراز تأثر و تأسف عمیق نمود. «خطامامی»‌هایی که به دلایل مختلف هنگام مرگ لاجوردی سکوت کرده بودند در مرگ محمدی گیلانی سنگ تمام گذاشتند و قصورشان را تلافی کردند.

در طول سال‌های گذشته بخشی از «اصلاح طلبان» رژیم کوشیده‌اند با ترسیم یک چهره‌ی خشن از لاجوردی مسئولیت تمام جنایات دهه‌ی ۶۰ را تحت عنوان «بی‌قانونی» به دوش او بیندازند. در حالی که تمامی جنایات صورت گرفته در اوین تحت نظارت محمدی گیلانی انجام می‌شد. احکام اعدام و شکنجه را او صادر می‌کرد. خشونت‌ها را او تئوریزه می‌کرد؛ با این حال تاکنون کوچک‌ترین نقدی نسبت به اعمال وی در درون رژیم صورت نگرفته است که بیانگر بی‌اعتقادی آن‌ها نسبت به آنچه با لکنت زبان در مورد لاجوردی جفت دوقلوی او می‌گویند است.

1-<http://tehranpress.com/fa/news-details/54977>

2-<http://www.kaleme.com/1389/03/18/klm-22007>



حسینعلی نیری

حسینعلی نیری متولد ۱۳۲۸ از حکام شرع اوین در سیاه‌ترین روزهای تاریخ ایران است. وی درس طلبگی را در تهران نزد آیت‌الله احمد مجتهدی‌تهرانی^۱ که به تحجر و عقب‌ماندگی مشهور بود، آغاز کرد و در سال ۴۳ با وساطت حبیب‌الله عسگراولادی و به توصیه‌ی بهشتی برای ادامه‌ی تحصیل در مدرسه‌ی حقانی به قم رفت و مدت‌ها هم‌مباحثه‌ای اش غلامحسین کرباسچی شهردار اسبق تهران بود. یک برادر او در عملیات والفجر ۸ در اسفند ۱۳۶۴ کشته شد.

چگونگی راه‌یابی به دستگاه قضایی

در مرداد ۱۳۵۸ وقتی علی قدوسی جانشین مهدی هادوی دادستان کل انقلاب اسلامی شد با توصیه و کارگردانی بهشتی تعدادی از طلاب جوان حوزه‌ی علمیه قم و به ویژه مدرسه‌ی حقانی را به دستگاه قضایی برد و نیری یکی از اولین نیروهایی بود که به قدوسی پیوست.

در سال ۱۳۵۹ پس از انتخاب لاجوردی به عنوان دادستان انقلاب اسلامی مرکز، نیری به عنوان حاکم شرع در خدمت او قرار گرفت و پس از سی خرداد ۱۳۶۰ و شروع سرکوبی خونین نیروهای سیاسی، نیری یکی از صادرکنندگان اصلی احکام شکنجه و اعدام شد.

۱- فرزندان خامنه‌ای نیز در حوزه‌ی علمیه تهران نزد وی به تحصیل علوم حوزوی پرداختند. رسول کاتوزیان داماد مجتهدی مدیرکل پشتیبانی عملیاتی معاونت امنیت وزارت اطلاعات یکی از عاملان قتل‌های زنجیره‌ای بود.

اوکه در مدرسه‌ی حقانی شاگرد محمدی گیلانی و به نزدیکی با او شهره بود در سال ۱۳۶۲ پس از انتخاب محمدی گیلانی به عضویت شورای نگهبان، جانشین او شد و ریاست حکام شرع اوین را به عهده گرفت.

رابطه‌ی نیری و لاجوردی

لاجوردی از حضور نیری و امثال او در پست حاکم شرعی اوین به خاطر سن کم‌تری که داشتند در مقایسه با محمدی گیلانی استقبال می‌کرد. چراکه آن‌ها به خاطر نداشتن موقعیت مذهبی و سیاسی و قضایی، بیش‌تر اوامر او را اجرا می‌کردند. هرچند محمدی گیلانی هم در خدمت او بود و اراده‌ی چندانی نداشت. نیری در مورد تبعیت حکام شرع و بازجویان از لاجوردی می‌گوید:

من از همان ابتدا که ایشان [لاجوردی] از طرف مرحوم شهید آیت‌الله قدوسی به سمت دادستان انقلاب تهران منصوب شدند، در خدمت‌شان بودم و آشنایی و همکاری ما با ایشان از آن زمان شروع شد.

اگر نبود شناخت عمیق آقای لاجوردی از منافقین و چپی‌ها، ما خیلی زیان می‌کردیم، برای این که آقایان حکام شرع و کسانی که به عنوان دادیار کار می‌کردند، نوعاً از این‌ها شناخت عمیق نداشتند، به ترفندهای آن‌ها، به رموزی که آن‌ها در برخورد‌های‌شان به کار می‌گرفتند و با شیطنت‌های‌شان آشنا نبودند. ولی ایشان با شناختی که داشت باعث شد که ما هم یک مقدار روشن بشویم و بتوانیم عمق فاجعه را درک کنیم، از این جهت ایشان واقعاً حق بزرگی به گردن انقلاب داشت.^۱ نیری پس از آن که آیت‌الله منتظری از جانشینی خمینی برکنار شد به دفاع از عملکرد لاجوردی و تکذیب آنچه در اوین می‌گذشت و از پرده بیرون افتاده بود پرداخت:

منافقین در آن زمان با بیت آقای منتظری در ارتباط بودند و در آن‌جا بسیاری از مسائل را بزرگ‌نمایی می‌کردند و این موجب شد که آقای منتظری احساس کرد این مسائل واقعیت دارند، لذا به شورای قضایی آن زمان فشار آورد که آقای لاجوردی عزل شود و کس دیگری را بیاورند.^۲

پس از کشته شدن لاجوردی در بازار تهران توسط یک تیم عملیاتی مجاهدین مرکب از علی اصغر غضنفرنژاد و علی اکبر اکبری در شهریور ۱۳۷۷، نیری به همراه مهدی کروی، مشتری هرساله‌ی مراسم بزرگداشت و یادبود وی شد. نیری به مجموعه‌ای وابسته بود که در دهه‌ی ۶۰ بزرگ‌ترین جنایات تاریخ معاصر میهن‌مان را سازمان‌دهی و اجرا کردند. به همین دلیل وقتی احمد قدیریان معاون اجرایی لاجوردی و یکی از «جنایتکاران علیه

1- www.habilian.com/view.asp?ID=02712

2- www.rajanews.com/detail.asp?id=99784

بشریت» فوت کرد نیری از جمله «صاحبان عزا» بود که در سوگ وی می‌گریست.

دروغ‌گویی و ویژگی اصلی مسئولان قضایی و امنیتی

نیری مانند دیگر مسئولان امنیتی و قضایی هیچ پروایی در دروغ‌گویی و واژگونه‌کردن حقایق ندارد. او در مورد دادگاه‌های انقلاب برگزار شده در دهه‌ی ۶۰ می‌گوید:

از این گذشته، قضاوت در مورد منافقین، قضاوت‌ها به صورتی که الان صورت می‌گیرند، نبود. در دادگاه‌های انقلاب، نوعاً یک روحانی رئیس دادگاه و یکی دو نفر از قضات سابق دادگستری به عنوان حقوقدان حضور داشتند. البته امضا با رئیس دادگاه بود، ولی جلسه با حضور وکیل یا قاضی‌ای که از دادگستری به عنوان حقوقدان می‌آمد، رسمیت پیدا می‌کرد. آقایان زیادی بودند که بعضی‌ها مرحوم شده‌اند، مثل: مرحوم آقای میرفندرسکی، مرحوم آقای ضیایی، آقای نراقی که الان هستند. آقای هادوی و نیز کسانی که از قضات یا وکلای سابق بودند. در بعضی از دادگاه‌ها یک حقوقدان و اگر دادگاه مهم بود، دو نفر حقوقدان شرکت می‌کردند و اگر کسی برخی از نکات قضایی را نمی‌دانست، کمکش می‌کردند.^۱

در طول دوران ده‌ساله‌ی که زندان بودم بین سال‌های ۶۰ تا ۷۰ در هیچ دادگاهی وکیل مدافع حضور نداشت. در هیچ دادگاهی در کنار حاکم شرع قضات سابق دادگستری وجود نداشتند. من در سال ۶۱ و ۶۴ دوبار محاکمه شدم. هر دو بار از این شانس برخوردار بودم که در دادگاه چشم‌بند نداشتم باشم. در بسیاری از دادگاه‌ها افراد چشم‌بند داشتند و مدت دادگاه از چند دقیقه بیش‌تر نمی‌شد. در دادگاه اول، من و حاکم شرع تنها بودیم. در دادگاه دوم، منشی حاکم شرع هم بود که یک عرق‌چین سرش بود. چنان‌چه در دادگاه متهم کیفرخواست را نمی‌پذیرفت برای تحمل شکنجه‌ی دوباره به شعبه بازجویی فرستاده می‌شد. در بسیاری از دادگاه‌ها بازجو نیز همراه با متهم در دادگاه شرکت می‌کرد که وی از ترس شکنجه‌ی دوباره همه‌ی اتهامات را بپذیرد.

ریاست هیأت‌کشتار ۶۷

در مردادماه ۱۳۶۷ نیری که پیش‌تر بی‌رحمی و شقاوت خود را به ثبوت رسانده بود طی حکمی که از سوی خمینی صادر شد به ریاست هیأت قتل‌عام زندانیان سیاسی منصوب شد. در حکم مزبور که به‌گفته‌ی آیت‌الله منتظری در ۶ مرداد ۶۷ صادر شده چنین آمده است:

بسم الله الرحمن الرحيم

... کسانی که در زندان‌های سراسر کشور بر سر موضع نفاق خود پافشاری کرده و می‌کنند، محارب و محکوم به اعدام می‌باشند و تشخیص موضوع نیز در تهران با

رأی اکثریت آقایان حجت الاسلام نبیری دامت افاضاته (قاضی شرع) و جناب آقای اشراقی (دادستان تهران) و نماینده‌ای از وزارت اطلاعات می‌باشد...
 خمینی در حکم خود خواستار به کارگیری نهایت وحشی‌گری شده و نوشت:

... رحم بر محاربین ساده‌اندیشی است. قاطعیت اسلام در برابر دشمنان خدا از اصول تردیدناپذیر نظام اسلامی است. امیدوارم با خشم و کینه انقلابی خود نسبت به دشمنان اسلام، رضایت خداوند متعال را جلب نمایید. آقایانی که تشخیص موضوع به عهده آنان است، و سوسه و شک و تردید نکنند و سعی کنند «اشدا علی الکفار» باشند. تردید در مسائل اسلام انقلابی، نادیده گرفتن خون پاک و مطهر شهدا می‌باشد. والسلام. روح الله الموسوی الخمینی

نبیری در اجرای فرمان خمینی و رهنمودهای بالاترین نهاد قضایی کشور به ویژه در کاربرد «خشم و کینه انقلابی» علیه «دشمنان اسلام» لحظه‌ای تردید نکرد. به همین دلیل حتی به زندانیانی که از ناراحتی‌های شدید جسمی و روانی رنج می‌بردند هم «رحم» نکرد.

دروغ گفتن به آیت‌الله منتظری در ارتباط با کشتار ۶۷

اعضای هیأت کشتار ۶۷ به ریاست حسینعلی نبیری در تاریخ ۲۴ مرداد ۱۳۶۷ در بحبوحه‌ی کشتار به دیدار آیت‌الله منتظری می‌روند. آیت‌الله منتظری در نوار منتشر شده آن‌چه در زندان‌های کشور در جریان کشتار ۶۷ گذشته را بزرگ‌ترین جنایت در جمهوری اسلامی از اول انقلاب خوانده و تأکید می‌کند نام اعضای هیأت «در آینده و در تاریخ جزو جنایتکاران نوشته خواهد شد.

اعضای هیأت در این دیدار به منظور فریب آیت‌الله منتظری به ایشان گزارش می‌کنند: مواردی که تا به حال اجرا کرده‌ایم، تماماً مواردی بوده که [تصمیم‌گیری] به اتفاق آرا بوده [سه امضا]... و حتی در برخی از موارد جناب حاج آقا اشراقی احتیاط می‌کردند و با برخی از برادران دیگری که در زندان بودند مشورت می‌کردند. الان موارد متعددی داریم که دو امضا دارند و ما اصلاً اجرا نکردیم... و از این بالاتر حدود چهل مورد داریم که به اتفاق آرا امضا کرده‌ایم و فقط به لحاظ این‌ها یا تنها فرزند خانه بودند، یا پسری بوده که خواهرش اعدام شده یا برادرش اعدام شده [اجرا نکرده‌ایم] و حدود بیست و شش نفر هم داریم که این‌ها وقتی آمدند زندان حدود شانزده هفده سال‌شان بوده و الان حدود بیست و سه، بیست و چهار سال‌شان شده.^۱ آن‌چه نبیری و دیگر اعضای هیأت گزارش می‌کنند کذب محض است و به قصد فریب آیت‌الله منتظری مطرح می‌شود.

اسامی خواهران و برادران اعدام شده

تا روز ۲۴ مرداد ۱۳۶۷ خواهران و برادران زیر برخلاف ادعای اعضای هیأت اعدام شده بودند. این‌ها به جز زنان، کسانی هستند که من از نزدیک می‌شناسم و سال‌ها با آن‌ها هم‌بند و هم‌سلول بوده‌ام.

حسین و مصطفی میرزایی، (یک خواهرشان در همدان و همسر برادرشان نیز در تهران در جریان قتل عام اعدام شد)، جواد و بهرام ناظری، سعید و مجید ملکی انارکی. سعید و ارفع جبرئیلی، احمد و مهشید (حسین) رزاقی، اکبر و مرتضی ملا عبدالحسینی، علیرضا و محمدرضا بوئینی، اصغر و حمید خضری، مسعود و منصور خسروآبادی (یک خواهرشان در سال ۶۰ اعدام شده بود و دختر عمومی‌شان طیبه نیز در سال ۶۷ اعدام شد). محسن و محمد سیداحمدی، جمشید و حسن کیوانفر، اردلان و اردکان دارآفرین (قبلاً برادرشان اعدام شده بود) رضا و مسعود ثابت‌رفتار، مجید و امیر عبداللهی، امیر و محسن رشیدی، رضا و مریم محمدی بهمن‌آبادی، فرنگیس و سهیلا محمدرحیمی، (یک برادر و یک خواهرزاده‌شان قبلاً اعدام شده بودند و برادر دیگرشان بعد از آزادی از زندان رها شده و به قتل رسید) محمود و محمدعلی بهکیش (قبلاً برادران و خواهران‌ها اعدام شده بودند) مریم گل‌زاده غفوری و همسرش علیرضا حاج‌صمدی (دو برادر مریم فرزندان آیت‌الله گل‌زاده غفوری قبلاً اعدام شده بودند). معصومه (شورانگیز) و مهری کریمیان، حمید و ناهید تحصیلی (یک برادر و یک خواهرشان قبلاً اعدام شده بودند)، منصور و محسن حریری (دو برادرشان قبلاً اعدام شده بودند) بهروز عطارزاده (قبلاً سه برادرش اعدام شده بودند) علی و شهباز (عباسعلی) شهبازی پدر و پسر از تهران به رشت منتقل و در آن‌جا اعدام شدند. بهروز رضایی جهرمی (سه برادرش قبلاً اعدام شده بودند). عباس فتحی (قبلاً دو برادرش اعدام شده بودند). جلال کزازی (قبلاً تنها خواهرش اعدام شده بود). در شهرستان‌ها نیز اعدام خواهران و برادران در دستور کار بود. برای مثال در شیراز عصمت، فاطمه و حسین ادب‌آواز اعدام شدند. فرهاد اتراک در تهران اعدام شد می‌دانم برادرش در اصفهان اعدام شده بود. غلامحسین مشهدی ابراهیم تنها فرزند مادرش بود که نه روز قبل از این گزارش اعدام شده بود. وی از بیماری قلبی شدید رنج می‌برد. سعید و ارفع جبرئیلی تنها فرزندان مادرشان بودند. وی از پدرشان جدا شده بود.

اعضای هیأت هم‌چنین تأکید می‌کنند که حدود بیست و شش نفر را که در زمان دستگیری شانزده، هفده ساله بودند اعدام نکرده‌اند. این هم‌کذب محض است تا همان تاریخ افراد زیر که من غالب آن‌ها را از نزدیک می‌شناسم و با تعدادی از آن‌ها هم‌سلول بوده‌ام، اعدام کرده بودند. این افراد در هنگام دستگیری بین پانزده سال تا هفده سال سن داشتند.

اسامی زندانیان اعدام شده بین پانزده تا هفده سال

اصغر ابوتراب، محمدرضا علیرضایا، سهیل دانیالی، مرتضی یزدی، افشین معماران، محمدرضا مجیدی، عامل باقری، احمدرضا غلامی، اردلان دارآفرین، بهروز عطارزاده، عباس پورساحلی لنگرودی، علی رضا فضل علی، حمیدرضا معیری، سیدحمید خضری، غلامعلی استادحسن، خسرو امین، باقر قندهاری علویجه، محمدحسن لاری لواسانی، روح الله هداوندمیرزایی، محمدشیرخان بیک، جعفر هوشمند، مهران صمدی، همایون سلیمانی روزبهرانی، احمد صالحی، علی طاهری، ناصر ابراهیمی، کورش رشیدی، کمال کلانکی، فرحناز مصلی، شیرین فیضی شندی، زهرا عسگری شاهی، سهیلا حمیدی، فاطمه رضا سلطانی، پروین صالحی.

آمار واقعی کسانی که در تهران اعدام شدند، بسیار بیش تر از موارد فوق است. اعضای هیأت تأکید می کنند:

ما به این هم اکتفا می کردیم که اگر این می نوشت که چون سازمان منافقین دارد با این نظام مبارزه می کند و این جانب اگر چه اعتقاد به این نظام ندارم (این را هم به او می گفتیم که بنویسد)، ولی چون اعتقاد به مبارزه با نظام هم ندارم، لذا... از سازمان جدا شدم. به این هم ما اکتفا می کردیم. و هم چنین اضافه می کنند:

ما تک تک این ها را آوردیم توی اتاق. مورد داشتیم که چهار بار با او صحبت کردیم. کرارا داشتیم که سه بار با او صحبت کردیم.

روند کار هیأت کشتار زندانیان سیاسی

ادعای مطرح شده از سوی اعضای هیأت گوشه ای از واقعیت است. در ابتدا اگر کسی چنین چیزی یا حتی هم چون من تعهد می داد که فعالیت سیاسی نمی کند، اعدام نمی شد. من جزو کسانی بودم که دیرتر نزد هیأت برده شدم و در جریان جزئیات کشتار قرار گرفته بودم و می توانستم تصمیم گیری کنم. اما به تعهد و یا حتی بیش تر از آن اکتفا نمی کردند. بعد از دادن تعهد و یا حتی نوشتن «انزجارنامه»، در مرحله ی بعد زندانی را دوباره به دادگاه برده و از او می خواستند انزجارنامه ی مطلوب خودشان را بنویسد. در مرحله بعد دوباره زندانی را فراخوانده و از او می خواستند در مصاحبه ی تلویزیونی و... شرکت کند. سرآخرا زندانی می خواستند همکاری اطلاعاتی کند. بین پانزده تا بیست نفر از زندانیان بند دو در گورهدشت که من در آن جا زندانی بودم، به خاطر عدم پاسخ به این سؤال که در روز عید قربان و عید غدیر در بند شما چه کسی شربت داد، اعدام شدند. این دو روز مصادف بود با ۳ و ۱۱ مرداد ۱۳۶۷ و اعضای هیأت می دانستند که در بند دو زندانیان به

مناسبت این اعیاد جشن گرفته بودند.

برخلاف ادعای اعضای هیأت، به انحای مختلف تلاش می‌شد زندانی را فریب داده و حکم اعدام او را صادر کنند. آن‌ها خودشان را اعضای «هیأت عفو امام» معرفی کرده و از زندانی می‌پرسیدند آیا تقاضای عفو می‌کند یا نه؟

از بین هفتاد و پنج زندانی مجاهد «ملی کش» که بین چند روز تا هفت سال از پایان حکم‌شان گذشته بود و مقامات قضایی از آزاد کردن آن‌ها سرباز می‌زدند، هفتاد و دو نفر اعدام شدند. از آن‌ها پرسیده شده بود آیا شرایط دادستانی برای آزادی از زندان را می‌پذیرید یا نه؟ این افراد در سال‌های گذشته بارها به این پرسش پاسخ داده بودند و به همین خاطر در زندان باقی مانده بودند. آن‌ها مطلقاً نمی‌دانستند پاسخ «نه» با اعدام همراه خواهد بود. بیش از سی نفر از زندانیان «بند یک کنار جهاد»، گوهردشت که تصور می‌کردند قرار است بندشان را عوض کنند و نمی‌خواستند در بند سابق‌شان باقی بمانند، به پرسش هیأت «نه» گفتند و اعدام شدند. آن‌ها هنگامی که به محل اعدام برده می‌شدند تصور می‌کردند به بند جدیدشان منتقل می‌شوند. اکثریت قریب به اتفاق زندانیانی که بعد از ۱۵ مرداد اعدام شدند انزجار نامه نوشته و یا اعلام «برائت» کرده بودند اما با این حال اعدام شدند. در روزهای اول هیچ‌یک از زندانیان، مطلقاً اطلاعی از ماهیت هیأت و مأموریت آن نداشتند. سؤالات مطرح شده متناوباً در سال‌های قبل از زندانیان پرسیده شده بود. هر بار که می‌خواستند عده‌ای را اعدام کنند با خواندن اسامی آن‌ها، به متصدی امر می‌گفتند این افراد را به «بندشان» منتقل کنید. این جمله به مفهوم آن بود که آن‌ها را به محل اعدام منتقل کنید.

گوشه‌هایی از بی‌رحمی نیری و دیگر اعضای هیأت کشتار

اعضای هیأت هم‌چنین به آیت‌الله منتظری می‌گویند اگر کسان دیگری به جای آن‌ها مأمور اجرای فرمان خمینی بودند، اعدام‌های بیش‌تری صورت می‌گرفت و آن‌ها نهایت احتیاط را در این رابطه کرده‌اند. این ادعا ماهیت جنایتکارانه‌ی رژیم خمینی و دست‌اندرکاران آن را می‌رساند که افراد فوق در مقام «فرشته» نجات ظاهر می‌شوند. نیری در این دیدار به صراحت عنوان می‌کند که اگر هیأت دیگری می‌بود در تهران «سه برابر» اعدام می‌شدند. این در حالی است که بیش از شصت درصد زندانیان اوین و گوهردشت که به دادگاه برده شدند اعدام شدند.

اعضای هیأت به اتفاق آراء، دو روز قبل از این دیدار، حکم به اعدام کاوه نصاری دادند که در اثر ضربه مغزی حافظه‌اش را از دست داده بود و کسی را نمی‌شناخت، بیماری صرع پیشرفته داشت و یک پایش در اثر سیاتیک فلج شده بود. او پیش از اعدام دچار حمله‌ی

صرع شد و برای رفتن به جوخه‌ی اعدام قلمدوش ظفر جعفری افشار شد، من شخصاً شاهد این صحنه در راهروی مرگ بودم.

نُه روز قبل از این جلسه در ۱۵ مردادماه، اعضای هیأت، به اتفاق آرا حکم اعدام ناصر منصور را دادند که فلج قطع نخاعی بود و بیات مسئول بهداری گوهردشت که او را از بهداری به نزد هیأت برده بود، شخصاً حوالی ساعت سه بعد از ظهر با برانکارد به محل اعدام برد. در همان روز ساعت پنج بعد از ظهر محسن محمدباقر که از دو پا فلج بود و با پاهای آهنی و عصا راه می‌رفت به دار آویخته شد. عباس افغان (روز ۱۲ مرداد در گوهردشت) و مسعود رشتچیان (در اوین) که از بیماری شدید روانی رنج می‌بردند اعدام شدند. هرکس را که فکر می‌کردند آثار شکنجه روی بندش هست به منظور پاک کردن آثار جرم، اعدام می‌کردند. اولین سؤالی که از «م-ش» کردند این بود که آیا دست خوب شده است یا نه؟ او با زرنگی بلافاصله دست سالمش را نشان داد و گفت: بله حاج آقا. دست او در اثر شکنجه با دستبند چقانی عضلاتش از بین رفته بود.

هر دسته‌ای از زندانیان را که اعدام می‌کردند اعضای هیأت بین خودشان شیرینی و نان خامه‌ای تقسیم می‌کردند و جشن می‌گرفتند. آن‌ها گاه برای فشار بیش‌تر روی زندانیانی که در راهرو مرگ بودیم نیز نان خامه‌ای و شیرینی تعارف می‌کردند. ناصریان (شیخ محمد مقیسه) از خوشحالی در راهروی مرگ به شکل بالرین‌ها می‌رقصید. اعدام بلافاصله پس از صدور حکم هیأت اجرا می‌شد و گاه فرصت تصحیح اشتباه‌شان را نداشتند. مواردی بود که نام فرد اعدام شده را دوباره برای رفتن نزد هیأت می‌خواندند.

اکثریت دویست نفری که اعضای هیأت مدعی هستند برای رسیدگی مجدد پرونده‌های شان در سلول‌های انفرادی به سر می‌برند، در اوین و گوهردشت در شهریورماه اعدام شدند. من جزو زندانیانی بودم که زنده ماندم. برای مثال هادی بیگی برادرزاده‌ی آیت‌الله مفید (پسر وی جان به دربرد) رئیس بعدی دیوان عالی کشور، داوود زرگر برادرزاده‌ی احمد زرگر معاون دادستان انقلاب اسلامی تهران، حمیدجلالی برادرزاده سرهنگ محمدحسین جلالی فرمانده سابق هوانپروز و وزیر دفاع دولت موسوی، جزو همین دویست نفر بودند که اعدام شدند.

ادامه‌ی کشتار پس از دیدار با آیت‌الله منتظری

بعد از این دیدار برخلاف توصیه‌ی آیت‌الله منتظری در ماه محرم با حکم جدید خمینی در روز ۵ شهریورماه هیأت برای کشتار زندانیان مارکسیست شروع به کار کرد.

از فحوای گفت‌وگو بر می‌آید که ابتدا قرار بر اعدام زندانیان سیاسی چپ نبوده است چون صحبت از آن است که شوشتری رئیس سازمان زندان‌های وقت و وزیر دادگستری دولت‌های رفسنجانی و خاتمی ترتیب ملاقات زندانیان را بدهد. اما به جای برآورد

کردن وعده‌های داده شده در این گفتگو خمینی حکم جدیدی برای قتل عام زندانیان چپ می‌دهد و کشتار آن‌ها نیز آغاز می‌شود.

نیری و اعضای هیأت زندانیان مارکسیست را با این حربه که آیا نماز می‌خوانند یا نه، اعدام کردند. اکثریت قریب به اتفاق زندانیان سیاسی چپ اطلاعی نداشتند که در صورت پاسخ منفی به اعدام محکوم خواهند شد و حکم صادره بلافاصله اجرا خواهد شد. اعضای هیأت از صدور حکم اعدام برای زندانیان توده‌ای که تعدادی از آن‌ها به سختی راه می‌رفتند هم دریغ نکردند. آن‌ها اعتراف می‌کنند:

حتی در برخی از موارد جناب حاج آقا اشراقی احتیاط می‌کردند و با برخی از برادران دیگری که در زندان بودند مشورت می‌کردند.

در خاطرات زندانم تأکید کرده‌ام که مرتضی اشراقی ترمز هیأت بود و به همین خاطر پس از کشتار ۶۷ برخلاف دیگر اعضای هیأت کشتار، ترفیع مقام نگرفت. اما همین جنایتکار، در گفتگو با دوستان و آشنایان تأکید می‌کند: فرمان امام، حکم اولویت فرمان پلیس به چراغ قرمز راهنمایی را دارد و از کشتار زندانیان دفاع می‌کند.

نکته‌ی بعد، نظرخواهی از «برادران دیگر» است. در زندان گوهردشت ناصریان (شیخ محمد مقیسه)، حمید عباسی (نوری)، داوود لشکری (تقی عادل)، مهدی نادری فرد و فاتح و در زندان اوین مجتبی حلوی عسگر، قاضی حداد، حسین حسین‌زاده، زمانی (موسی واعظی)، سیدحسین مرتضوی، اسماعیل شوشتری، مسئولان وزارت اطلاعات و... به اعضای هیأت کمک می‌کردند.

این احکام از سوی نیری در حالی صادر شد که وی در مهرماه ۱۳۹۱ با انتشار نامه‌ای ضمن تکذیب صدور حکم اعدام کاظم و محمد مهدی گیلانی فرزندان محمدی گیلانی توسط پدرشان نوشت:

اخیراً در روزنامه‌ی کیهان و هفته‌نامه‌ی پرتو سخن مطالب مجعولی در رابطه با محاکمه و یا صدور حکم اعدام فرزندان حضرت آیت‌الله محمدی گیلانی توسط معظم‌له و اقدام برای اجرای آن بدست خود ایشان درج گردیده که صرف نظر از ساختگی بودن آن، اهانت بزرگی به این عالم وارسته و معلم اخلاق که همواره مظهر عطوفت و مهربانی و هدایت و ارشاد متهمین در مسند قضا بوده‌اند می‌باشد... چگونه تصور می‌شود انسانی فقیه و عارف و واجد سجایای اخلاقی در صدد کشتن فرزندان خود برآید آن‌هم به صرف هواداری از سازمان منحرفی بدون آن که دستش به خون بیگناهی آغشته شده باشد و یا در عملیات نظامی شرکت کرده باشد؟ و اصولاً

مگر همه‌ی هواداران منافقین که دستگیر می‌شده‌اند به اعدام محکوم می‌شدند که بر فرض دستگیری این فرزندان، این‌ها نیز محکوم به اعدام شوند؟! این در حالی است که نیری شخصاً حکم اعدام هزاران نفر را صادر کرد بدون آن که دست‌شان به خون بیگناهی آغشته شده باشد و یا در عملیات نظامی شرکت کرده باشند؟

انجام جنایت در عین خونسردی

او این جنایات را در نهایت خونسردی انجام می‌داد. در جریان کشتار ۶۷ من خود شاهد بودم ناهارش را که شامل جوجه و کباب و خورش و میوه و دسر بود، زندانیان افغانی برایش می‌آوردند و او به همراه هیأت کشتار در محل صرف می‌کرد و ادامه‌ی جنایت را از سر می‌گرفت. به‌هنگام اعدام زندانیان حداقل یکی از اعضای هیأت در محل دار زدن حضور می‌یافت تا شاهد جان دادن آن‌ها باشد. وی شب‌ها پس از پایان کار هیأت کشتار در زندان گوهردشت و پیش از ترک زندان از گلخانه‌ی زندان گوهردشت برای منزلش گل می‌برد. در آن ایام من که در طبقه‌ی سوم بند مشرف به محوطه‌ی زندان گوهردشت محبوس بودم از میان نرده‌ی کرکره‌ی جلوی سلولم که پیش‌تر دستکاری شده بود او را می‌دیدم که با راننده‌اش در مورد گلدانی که مدنظرش بود گفتگو می‌کرد و او هر بار با گلدانی جدید بر می‌گشت تا نظر نیری را جلب کند.

کشتاری رحمانه‌ی زندانیان که پایان یافته، دست از سر زنان مارکسیست برداشت و آن‌ها را به جرم نماز نخواندن به تخته‌شلاق بست. به تصدیق رفسنجانی پس از پایان کشتار ۶۷ در شهریورماه، حکام شرع اوین که رئیس‌شان نیری بود، برای اعدام جان‌بدربرندگان آن قتل‌عام پافشاری می‌کردند. در اثر فشار آن‌ها که با مخالفت کارشناسان وزارت اطلاعات مواجه بود، خمینی موضوع را به مجمع تشخیص مصلحت نظام ارجاع داد که در آن‌جا با نظر وزارت اطلاعات موافقت شد و کشتار ادامه نیافت.

ارتقا مقام و موقعیت قضایی

نیری پس از پایان مأموریت کشتار زندانیان سیاسی به چشم و چراغ خمینی تبدیل شد و مقام و منصب او بالاتر از شورای عالی قضایی که اعضای آن از صاحب‌منصب‌های قضایی و مذهبی رژیم بودند و مقام استادی به نیری داشتند شد. اصولاً یکی از ملاک و معیارهای خمینی برای دفاع از افراد و شخصیت‌های سیاسی، چگونگی برخوردشان با گروه‌های سیاسی و در رابطه با مقامات قضایی و امنیتی بی‌رحمی به کار گرفته شده از سوی آنان بود. او در همه حال از کسانی حمایت می‌کرد

که سبعمائه‌ترین برخوردها را در ارتباط با زندانیان سیاسی و به ویژه مجاهدین داشتند. لاجوردی از بابت بی‌رحمی و شقاوتش نورچشم خمینی بود و علیرغم مخالفت‌هایی که دامنه‌ی آن تا درون نظام کشیده شده بود تا دی‌ماه ۶۳ هم چنان در مصدرکار ماند و دستگاه جنایت و سرکوب رژیم را هدایت کرد. سیدحسین موسوی تبریزی را به خاطر جنایاتی که مرتکب شده بود و آوازه‌اش ایران را در نور دیده بود از تبریز به تهران فرا خواند و حکم دادستان کل انقلاب را به نامش زد.

خمینی در ۱۱ دی‌ماه ۱۳۶۷ ضمن انتخاب نیری به ریاست هیأتی دوفره، ابراهیم رئیسی را که آن موقع به لحاظ رسمی معاون دادستان انقلاب تهران بود، همراه او کرد. این دو نفر به منظور اشاعه‌ی جو سرکوب و اختناق در کشور مأموریت یافتند تا «فارغ از پیچ و خم‌های اداری»، به سرعت احکام اعدام و قطع دست و پا را صادر کنند.

[بسمه تعالی] / جناب حجت‌الاسلام آقای نیری - دامت افاضاته

از آن‌جا که گزارشات متعددی در مورد ضعف دستگاه قضایی به این جانب رسیده است، و مردم شریف و متعهد ایران انتظار برخورد جدی‌تری با مسائل مختلف را دارند، به جنابعالی و حجت‌الاسلام آقای رئیسی مأموریت قضایی داده می‌شود تا نسبت به گزارشات شهرهای سمنان، سیرجان، اسلام‌آباد و درود رسیدگی نموده، و فارغ از پیچ و خم‌های اداری با دقت و سرعت آن‌چه حکم خداست در موارد مذکور اجرا نمایید. باید سعی کنید خدای ناکرده حقی از کسی ضایع نگردد. والسلام.

به تاریخ ۱۱ دی ماه ۱۳۶۷ - روح‌الله الموسوی الخمینی

دو هفته پس از صدور این حکم، خمینی قساوت و درنده‌خویی رایج در دستگاه قضایی رژیم را که به تازگی از کشتار زندانیان سیاسی فارغ شده بود کافی ندانسته و ضمن ابراز تعجب از کم‌کاری مقامات قضایی، نیری و رئیسی را مأمور کرد تا به صدور احکام وحشیانه سرعت بخشند.

بسم الله الرحمن الرحيم

از آن‌جا که مقامات بالای قضایی کشور هیچ‌گونه حساسیتی در مورد مسائل تکان‌دهنده فوق ندارند به حجتی‌الاسلام آقایان نیری و رئیسی، مأموریت داده می‌شود که طبق آن‌چه تشخیص می‌دهند، در چهارچوب اسلام عزیز، در موارد مذکور اقدام نمایند. باعث تعجب است که در نظام اسلامی چنین حوادثی اتفاق می‌افتد؛ ولی با کمال خونسردی اجرای احکام خدا تعطیل، و کارهای دیگر بر کار قضایی رجحان پیدا می‌کند.

۶۷/۱۰/۲۳ - روح‌الله الموسوی الخمینی

خمینی یک روز پس از آن که موسوی اردبیلی رئیس شورای عالی قضایی رژیم در نماز جمعه اطاعت خود و دستگاه قضایی از فرامین خمینی را اعلام کرد در حکمی جدید و

به منظور توسعه‌ی اختیارات نیری به شورای عالی قضایی رژیم دستور داد به منظور اجرای احکام اعدام و شلاق و... کلیه‌ی پرونده‌های راكد را به نیری و رئیس‌ی دهد تا هر چه زودتر خاطیان به مجازات برسند.

بسمه تعالی / شورای عالی قضایی جمهوری اسلامی

کلیه پرونده‌هایی که تاکنون در آن شورا با کمال تعجب راكد مانده است، و اجرای حکم خدا تأخیر افتاده است در اختیار حجتی‌الاسلام آقایان: نیری و رئیس‌ی قرار دهید، تا هر چه زودتر حکم خدا را اجرا نمایند، که درنگ جایز نیست. به آقایان نیری و رئیس‌ی هم سفارش اکید می‌نمایم که جهات شرعیه را کاملاً رعایت نمایند. والسلام.

۱ بهمن ۱۳۶۷ - روح‌الله الموسوی الخمينی

در تاریخ ۲ بهمن ۱۳۶۷ نیری و رئیس‌ی که ظاهراً با موانع شورای عالی قضایی مواجه شده بودند از خمینی در زمینه‌ی حدود اختیارات‌شان سؤال کردند:

بسم‌الله الرحمن الرحيم. محضر مبارک زعيم عاليقدر، رهبرکبير انقلاب و بنيانگذار

جمهوری اسلامی ایران، حضرت امام خمینی - مدظله‌العالی

با سپاس بی‌کران از درگاه احدیت که این جانبان را مشمول عنایت آن امام عزیز و بزرگوار قرار داده تا در اجرای احکام و حدود الهی گامی برداریم، مستدعی است نظر مبارک را امر به ابلاغ فرمایید که دستور مورخ ۱۳۶۷/۱۱/۱ آن حضرت اختصاص به اجرای حدود الهی دارد یا شامل احکام صادره در مورد قصاص نفس نیز می‌شود؟

۶۷/۱۱/۲ سیدابراهیم رئیس‌ی - حسینعلی نیری

خمینی در پاسخ به سؤال این دو تأکید کرد که منظورش از حکم صادره، دادن اختیار صدور حکم در مورد حدود و قصاص است.

بسمه تعالی / جناب حجتی‌الاسلام آقایان نیری و رئیس‌ی

آن چه را که به شما مأموریت دادم تا به پرونده‌هایی که در شورای عالی قضایی راكد مانده است پس از رسیدگی اجرا نمایید، در مورد حدود و قصاص است با حفظ جهات شرعیه‌آن.

۶۷/۱۱/۲ - روح‌الله الموسوی الخمينی

سپس در ۲۴ بهمن ۱۳۶۷ خمینی در پاسخ به موسوی اردبیلی که حوزه‌ی اختیاراتش محدود شده بود نامه زیر را نوشته و از او می‌خواهد که نیری را مأمور صدور حکم در ارتباط با اعمال خلاف عفت در شهر تنکابن کند:

بسمه تعالی / جناب حجت‌الاسلام آقای موسوی اردبیلی - دامت افاضاته

بنا بر گزارش اطلاعات، در تنکابن اعمال خلاف عفتی رخ داده است. از آن جا که شما گفتید این مسائل را ابتدائاً با شما در میان بگذارم، جنابعالی پس از تحقیق، یکی از افراد قاطع قوه‌ی قضاییه، چون آقای نیری را به آن شهر فرستاده تا سریعاً

حکم خدا را جاری نمایند.

امیدوارم دقت لازم را بنمایند تا به کسی ظلمی نگردد.

۶۷/۱۱/۲۴ - روح الله الموسوی الخمینی

نیری یک استثنا بود. خمینی در حیات خود برای هیچ حاکم شرعی این همه حکم مأموریت ننوشت. چرا که او از پس یکی از بزرگ‌ترین کشتارهای معاصر بدون آن که خم به ابرو بیاورد، برآمده بود.

پس از پایان کشتار ۶۷ و اتخاذ سیاست جدید رژیم مبنی بر قتل زندانیان سیاسی آزاد شده‌ی مجاهد و پذیرفتن مسئولیت آن، نیری به عنوان حاکم شرع سیار برای محاکمه‌ی زندانیان سیاسی مجاهد دستگیر شده شخصاً به همراه اشراقی در زندان «کمیته مشترک» سابق یا «توحید» حضور می‌یافت و حکم اعدام آن‌ها را صادر می‌کرد. در این دوران بر اساس صلاح‌دید مسئولان اطلاعاتی و امنیتی از انتقال زندانیان دوباره دستگیر شده‌ی مجاهد به اوین و محاکمه‌ی آن‌ها در «دادگاه انقلاب اسلامی» خودداری می‌کردند و کلیه‌ی مراحل بازداشت، بازجویی، دادگاه و اجرای حکم اعدام در زندان «توحید» انجام می‌گرفت. پس از اشتباه سازمان مجاهدین در معرفی نام کوچک او (جعفر) نیری تلاش زیادی به خرج داد که نام صحیح وی که «حسینعلی» بود در مکاتبات رسمی و هم‌چنین اخبار رسانه‌ها به کار نرود. او هم‌چنین تلاش داشت تا عکسش در جراید انتشار پیدا نکند. در مراسم‌های عمومی نیز او در محلی می‌نشست که عکس برداری از آن ممنوع است. یک بار اشتباه کافی بود تا عکس او را در دیدار با وزیر دادگستری «بلاروس» به دست آورم و با انتشار آن تلاش‌های نظام برای مخفی نگاه داشتن عکس او را بی‌ثمر کنم. پس از انتشار عکس و نام صحیح وی بود که دستگاه‌های تبلیغی نظام اجازه یافتند، عکس و نام وی را منتشر کنند.

نقش نیری در سنگ بنای

«ستاد اجرایی فرمان امام» و غارت اموال عمومی

پس از پیروزی انقلاب، خمینی در حکمی به شورای انقلاب مقرر کرد: شورای انقلاب اسلامی به موجب این مکتوب مأموریت دارد که تمام اموال منقول و غیر منقول سلسله پهلوی و شاخه‌ها و عمال و مربوطین به این سلسله را که در طول مدت سلطه غیرقانونی، از بیت‌المال مسلمین اختلاس نموده‌اند به نفع مستضعفین و کارگران و کارمندان ضعیف مصادره نماید...

هم‌چنین مصادره‌ی اموال تعریف شده در حکم خمینی یکی از مواردی بود که دادگاه‌های انقلاب به آن می‌پرداختند. احکام صادره قطعی و بدون تجدیدنظر بود.

در اوایل سال ۱۳۶۱ «دادگاه عالی انقلاب اسلامی» که مقر آن در شهر قم بود ایجاد شد

تا نسبت به احکام صادره از محاکم انقلاب و نوعاً ناظر بر مصادره اموال رسیدگی مجدد گردد. هم‌چنین شعب ویژه‌ای برای اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی ایجاد شد. به دنبال صدور فرمان هشت ماده‌ای خمینی در آذرماه ۱۳۶۱ «ستاد پیگیری فرمان هشت ماده‌ای امام خمینی» زیر نظر موسوی اردبیلی تشکیل شد.

در تاریخ ۲۳ فروردین ۱۳۶۵ خمینی با صدور دستوری به موسوی اردبیلی که در آن زمان مسئولیت دیوان عالی کشور را به عهده داشت مقرر کرد که کلیه اموال مجهول‌المالک که از پیدا شدن صاحبان آن‌ها ایجاد یأس شده تحت نظارت هیأتی مرکب از نماینده رئیس دیوان عالی کشور و نمایندگان رئیس جمهور و نخست وزیر به فروش درآید و در مصرف شرعی آن که فقرا هستند برسد. با این دستور «هیأت‌های قضایی مجری فرمان حضرت امام (ره)» تشکیل گردید. احکام هیأت‌های یاد شده با تأیید موسوی اردبیلی قطعی و لازم‌الاجرا بود. این هیأت‌ها تا سال ۱۳۶۸ دایر بودند.

اما از سال ۶۷ مسئولان قوه قضاییه خواهان تغییراتی در قانون بودند. مرتضی اشراقی دادستان انقلاب اسلامی مرکز و یکی از اعضای هیأت کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷، در ۲۲ تیرماه ۱۳۶۷ در یک مصاحبه مطبوعاتی در ارتباط با تحولات دادستانی انقلاب و از جمله اقدامات آن در مورد استرداد اموال مربوط به اصل ۴۹ گفت:

تاکنون آن‌چه که از قبیل استرداد اموال یا ضبط اموال پس گرفته شده، عمدتاً مربوط به اصل ۴۹ بوده است و به موجب قوانین از ابتدای کارمان به اصل ۴۹ عمل کرده‌ایم. لکن با تصویب قانون اجرایی اصل ۴۹ در این زمینه پرونده‌های جدیدی تشکیل و با صدور کیفرخواست به دادگاه ارسال شده است. لکن اشکالاتی در قانون اجرایی اصل ۴۹ به نظرمان رسیده است که به مسئولین امر اعلام کرده‌ایم، به اعتقاد ما وسعت مواردی که در اصل ۴۹ قانون اساسی ذکر شده است بیش‌تر از آن چیزی است که در قانون اجرایی اصل ۴۹ عنوان شده است و تا بحال، ما این نبود قانون را، با استفاده از ماده ۲۸۹ قانون اصلاح آئین دادرسی کیفری رفع کرده‌ایم. از جهت این که اگر نسبت به مواردی که اعلام می‌شود قانون ساکت بود، می‌بایست از فتاوی مشهور استفاده شود و در این زمینه به همین شیوه عمل کرده‌ایم. ولی از نظر تشریفات رسیدگی، مقررات خاصی وضع شده است که معمولاً دادرسی و دادگاه در اجرای آن دچار اشکالاتی می‌باشند...

دوران اوج بی‌قانونی خمینی بود. او هر روز حکمی و رای قوانین مصوب رژیم صادر می‌کرد و «حکم حکومتی» هر روز جلوه‌ای نو می‌یافت. او برای رفع مشکلات دست‌وپا گیر اداری و کنارگذاشتن «تشریفات رسیدگی» در تاریخ ۶ اردیبهشت ۱۳۶۸ طی نامه‌ای

حبیب‌الله عسگر اولادی، مهدی کروی و حسن صانعی را به عنوان نمایندگان خود راجع به وجوه و اموال مجهول‌المالک، بلاصاحب، ارث بلاوراث و اموالی که بابت تخمیس و خروج از ذمه و اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی و دیگر قوانین در اختیار ولی فقیه است نصب کرد و مقرر گردید نامبردگان از طرف ولی فقیه هرگونه صلاح می‌دانند در تمام ابعاد فروش، نگهداری و اداره مال اختیار داشته باشند. با این دستور «ستاد اجرایی فرمان حضرت امام (ره)» تشکیل شد. این «ستاد» که قرار بود عمری یک ساله داشته باشد مانند دادگاه انقلاب اسلامی و دادگاه ویژه روحانیت که بر اساس قانون اساسی رژیم غیرقانونی هستند به یکی از نهادهای اصلی اقتصادی نظام تبدیل شد.

در سال‌های اخیر روشنگری زیادی در ارتباط با این «ستاد» که به عنوان یکی از بزرگ‌ترین کارتل‌های اقتصادی کشور، بخشی از «امپراطوری مالی» خامنه‌ای را تشکیل می‌دهد، شده است. اما در هیچ یک از این روشنگری‌ها اشاره‌ای به نقش کروی و صانعی و نیری و عسگر اولادی در راه‌اندازی آن نشده است. نیری و شیخ حسن صانعی پس از دریافت حکم مأموریت، از آنجایی که از میزان علاقه و اعتماد خمینی به نیری آگاه بودند از وی خواستند تا دایره‌ی اختیارات او را گسترده‌تر کرده، وی را همراه آنان کند. کروی و حسن صانعی در نامه‌شان به خمینی ضمن تأکید بر «وارستگی» و «قاطعیت» نیری، از خمینی خواستند او را این بار مأمور صدور احکام شدداد و غلاظ بر علیه «غارنگران بیت‌المال» کند. این نامه در شرایط ملتهب جامعه پس از پذیرش آتش‌بس و برکناری آیت‌الله منتظری و درست پس از انتشار رنج‌نامه‌ی احمد خمینی علیه آیت‌الله منتظری در روزنامه اطلاعات و دفاع از قتل عام زندانیان سیاسی و... نوشته شد و معنای سیاسی خاصی داشت. در نامه‌ی این دو به خمینی آمده است:

... با سلام و تحیات خالصانه و اظهار تشکر از اعتمادی که نسبت به این جانان ابراز فرموده‌اید معروض می‌دارد، در اجرای فرمان مبارک مورخ ۶/۲/۶۸ آن حضرت نسبت به اموالی که در اختیار ولی فقیه است حسب اظهار نظر مطلعین، پرونده‌های زیادی در رابطه با موضوع حکم حضرت‌عالی مربوط به غارتگران بیت‌المال و وابستگان به رژیم طاغوت در محاکم وجود دارد که صرف نظر از مشکلات دست و پاگیر رسیدگی عادی به آن‌ها چندین سال به طول می‌انجامد و این امر موجب اضرار بیت‌المال و حقوق محرومین و مستضعفین جامعه می‌شود. علیهذا از محضر تان استدعا می‌شود در صورت صوابدید جهت پیشرفت امور و ضایع نشدن حق فقرا و مستمندان به مسئولین قضایی مربوطه دستور فرمایید تا بدین پرونده‌ها خارج از ضوابط دست و پاگیر حاکم بر دادگاه‌ها طبق موازین شرع انور رسیدگی شود و فردی را برای این کار انتخاب نمایند. و از آنجا که جناب حجت‌الاسلام و

المسلمین آقای نیری فردی وارسته، قاطع و مورد توجه حضرتعالی است و نیز مورد توجه قضای کشور است برای مسئولیت این امر پیشنهاد می شود.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته. مهدی کروی - حسن صانعی

در آن دوران، در تمامی اموری که نیاز بود پرونده‌ها خارج از ضوابط دست و پاگیر حاکم بر دادگاه‌ها رسیدگی شود، نیری پیشتاز بود و همه‌ی جناح‌های رژیم روی او توافق داشتند. فرقی نمی کرد موضوع کشتار زندانیان سیاسی باشد یا رسیدگی به پرونده‌ی متهمان عادی و یا پرونده‌های مربوط به غارتگران بیت‌المال و وابستگان به رژیم طاغوت.

خمینی در ۱۹ اردیبهشت ۶۸ ضمن تأیید پیشنهاد کروی و حسن صانعی، با انتخاب نیری به این سمت موافقت کرد و از موسوی اردبیلی خواست که اختیارات لازم برای تصمیم‌گیری در امور محوله را به نیری بدهد:

بسمه تعالی / جناب مستطاب حجت‌الاسلام آقای موسوی اردبیلی - دامت افاضاته با سلام و دعا. این کار مربوط به جنابعالی است. انشاءالله اقدام می‌نماید. من با پیشنهاد آقایان: کروی و صانعی و انتخاب آقای نیری برای این کار موافقم. البته با اختیاراتی که خود بتواند تصمیم لازم را بگیرد. انشاءالله موفق و موید باشید.

والسلام علیکم.

۱۹/۲/۶۸ - روح‌الله الموسوی الخمینی

نُه روز بعد خمینی دیگر «کار» را «مربوط» به موسوی اردبیلی نمی‌دانست. اوکه از درنگ اردبیلی خشمگین شده بود در ۲۸ اردیبهشت ۶۸، هفده روز قبل از مرگش، نه تنها فرمان انتخاب نیری را داد بلکه با سلب اختیارات شورای عالی قضایی و دیوان عالی کشور، اختیارات وسیع‌تری را به او تفویض کرد:

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب مستطاب حجت‌الاسلام آقای موسوی اردبیلی - دامت افاضاته جنابعالی آقای نیری را برای رسیدگی به پرونده‌های موضوع حکم آقای صانعی و آقای کروی انتخاب نمایید تا هر پرونده‌ای در کشور مربوط به آن حکم می‌گردد را رسیدگی نماید. و همان طور که نوشته‌اید برای اینکه حقوق مردم از بین نرود، دادگاه عالی انقلاب اسلامی را موظف کنید این پرونده‌ها را رسیدگی مجدد نمایند. آقایان حجتی‌الاسلام معرفت و نیری موظفند این پرونده را خارج از قوانین دست و پاگیر رسیدگی نمایند و تنها انطباق با موازین شرعی را مدنظر قرار دهند تا خدای ناکرده حق کسی ضایع نگردد. بدیهی است کلیه‌ی احکام صادره که به تأیید دادگاه عالی انقلاب اسلامی رسیده باشد قطعی و لازم‌الاجراست. توفیق جنابعالی را از خداوند متعال خواستارم. توضیح این مطلب لازم است که پرونده‌های شهرستان‌ها از طریق

آقای نیری به دادگاه عالی فرستاده خواهد شد.

۶۸/۲/۲۸ - روح‌الله الموسوی‌الخمینی

عمر خمینی کفاف نداد تا از «برکات» این «ستاد» و «اقدامات شرعی» نیری برخوردار شود و خامنه‌ای میراث‌خوار او شد. وی در اولین قدم ضمن تأکید بر «اعتماد شایسته‌یی» که خمینی به نیری داشت از وی خواست همانطور که از وی خواسته شده بود «خارج از مقررات دست و پاگیر اداری» بر اموال این ستاد بیفزاید:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جناب حجت‌الاسلام آقای نیری

با توجه به درایت و بصیرت و تعهد جناب عالی و اعتماد شایسته‌یی که حضرت امام (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) در موارد متعدّد به شما ابراز داشته‌اند، امر رسیدگی به پرونده‌های مربوط به فرمان مبارک ایشان مورخه‌ی ۶۸/۲/۶ (اموال مربوط به ولی‌فقیه) را به جناب عالی احاله می‌نمایم. مقتضی است که با تعیین شعبی از دادگاه‌های انقلاب اسلامی و یا افراد واجد شرایط و صلاحیت و با مراعات احتیاط کامل، پرونده‌های موضوع و حکم مزبور را بر حسب ضوابط شرع مقدس اسلام و خارج از مقررات دست و پاگیر اداری رسیدگی و حکم شرعی و عادلانه و دور از مسامحه را در مورد آن صادر نمایید. احکام صادره، پس از تأیید جناب عالی قطعی و لازم‌الاجراست. بدیهی است دادرهای انقلاب اسلامی و دستگاه‌ها و ادارات ذی‌ربط، همکاری لازم را با شما خواهند کرد. توفیق جناب عالی و دیگر همکاران‌تان را در اجرای صحیح و سریع این مأموریت مسألت می‌نمایم.

سیدعلی خامنه‌ای - ۶۸/۶/۱۶

وی هم‌چنین در تاریخ ۱۷ مهرماه ۱۳۷۰ راجع به مصادیق اصل ۴۹ و سایر موضوعاتی که در حیطه و صلاحیت شعبه ویژه‌ی اصل ۴۹ که مسئولیت آن با نیری بود دستوراتی را صادر کرد. موضوع به همین‌جا ختم نشد. محسن نوریخس وزیر اسبق دارایی در بخشنامه‌ای ضمن اشاره به فرمان خامنه‌ای این ستاد را از پرداخت مالیات معاف کرد:

بخشنامه شماره‌ی ۳۰/۴/۵۵۱۸/۱۲۹۳۳ در خصوص فرمان رهبری

معافیت ستاد اجرایی فرمان حضرت امام ره ۳۰/۴/۵۵۱۸/۱۲۹۳۳

۱- اصل ۴۹ قانون اساسی دربرگیرنده‌ی تکلیف قوای اجرائی کشور در قبال اموال و املاک رهاشده و تشریح آن بخش از آن اموال که بایستی به نفع دولت مصادره شوند، است. به موجب این اصل، «دولت موظف است ثروت‌های ناشی از ربا، غصب، رشوه، اختلاس، سرقت، قمار، سوءاستفاده از موقوفات، سوءاستفاده از پیمان‌کاری‌ها و معاملات دولتی، دایرکردن اماکن غیرمشروع و سایر موارد را گرفته و به صاحب حق رد کند و در صورت معلوم نبودن او، به بیت‌المال واگذار کند. این حکم باید با رسیدگی و تحقیق و ثبوت شرعی به وسیله‌ی دولت اجرا شود.» از آنجایی که ولایت فقیه مالک جان و مال «مسلمین» است، «بیت‌المال» نیز در زمره‌ی اموال وی قرار می‌گیرد و مشمول نظارت سازمان بازرسی کل کشور نمی‌شود.

با ارسال متن نامه شماره ۳۰/۷/۵۷/۵۰۰ مورخ ۱۳۷۷/۵/۱۸ حجت الاسلام جناب آقای حسینعلی نیری متضمن فرمان مقام معظم رهبری راجع به معافیت اموال در اختیار ولی فقیه که توسط ستاد اجرائی فرمان حضرت امام (ره) اداره و منتقل می شود از آن جا که در این زمینه واحدهای مختلف مالیاتی با پاره‌ای ابهامات مواجه می باشند موارد زیر را در خصوص تعلق یا عدم تعلق مالیات نسبت به اموال مزبور متذکر می گردد: ...

هاشمی شاهرودی در شهریور ۱۳۷۸ به ریاست قوه قضاییه رسید و در اردیبهشت سال بعد (۱۳۷۹) نیری از ریاست دادگاه‌های ویژه اصل ۴۹ قانون اساسی کناره گیری کرد. در تاریخ ۱ خرداد ۱۳۷۹ با توجه به کناره گیری نیری، خامنه‌ای طی دستورالعملی با تأکید بر واگذاری پرونده‌های موضوع اصل ۴۹ به تشکیلات قضایی مقرر کرد که امر رسیدگی به پرونده‌های اصل ۴۹ توسط شعبی از دادگاه‌های انقلاب اسلامی در تهران و مراکز استان‌ها صورت پذیرفته و قضات دادگاه‌ها با ابلاغ ویژه رییس قوه قضاییه منصوب گردیده و مرجع تجدید نظر آن شعبی از دادگاه‌های تجدید نظر یا دیوان عالی کشور باشد. هم چنین ماده ۲۲ آیین‌نامه‌ی شیوه رسیدگی شعب ویژه که در تاریخ ۲۸ مهرماه ۱۳۸۰ به تصویب رییس قوه قضاییه رسید مقرر داشته:

احکام صادره از هیأت‌های قضایی و محاکم رسیدگی کننده به پرونده‌های مربوط به فرامین حضرت امام و مقام معظم رهبری که تا تاریخ یک خرداد ۱۳۷۹ تنفیذ گردیده قطعی و غیرقابل تجدیدنظر (تحت هر عنوانی از قبیل واخواهی، اعاده دادرسی، فرجام خواهی و...) بوده و از هر حیث تابع مقررات و ضوابط حاکم بر زمان صدور حکم می باشد». بدین ترتیب احکام سابق‌الصدور تا تاریخ ۱ خرداد ۱۳۷۹ که توسط هیأت‌های قضایی و شعب ویژه اصل ۴۹ صادر و حسب مورد به تأیید آیت‌الله موسوی اردبیلی و یا حجت الاسلام نیری رسیده از سوی محکومین پرونده غیرقابل اعتراض و غیرقابل رسیدگی مجدد می باشد.

به این ترتیب خامنه‌ای از طریق احکامی که نیری صادر کرد صاحب بزرگ‌ترین کارتِل اقتصادی کشور شد که رویتران را بالغ بر ۹۵ میلیارد دلار ارزیابی می کند و ارزش بانک‌های تحت کنترل او در بازار بورس، مطابق با اطلاعات به روز شده در هشتم دی ۱۳۹۲، حدود سه میلیارد و پانصد میلیون دلار است.

این ستاد به وسیله‌ی فساد حاکم بر دستگاه قضایی و حکام شرعی که زیر نظر نیری بودند به اموال ایرانیانی که به خارج از کشور سفر کرده بودند نیز رحم نکرد و در بسیاری موارد همه یا بخشی از اموال آنان را مصادره کرد.

گفته می شود نیمی از اموال این ستاد را سرمایه‌های مصادره شده‌ی این بخش از مردم

کشورمان تشکیل داده است. حکام شرعی که زیر نظر نیری کار می‌کردند خود به خرید اموال زیر قیمت کارشناسی شده پرداختند و از این بابت میلیاردها تومان به جیب زدند. محمد شریعتمداری و محمدجواد ایروانی وزرای بازرگانی و اقتصاد دولت‌های خاتمی و موسوی از روسای پیشین این ستاد بودند و محمد مخبر معاون بازرگانی و حمل و نقل بنیاد مستضعفان نیز از سال ۱۳۸۶ به بعد ریاست ستاد را بر عهده دارد. نام وی در لیست تحریم‌های اتحادیه اروپا که در مرداد ۱۳۸۹ به تصویب رسید قرار دارد.

معاون قضایی و قائم‌مقام رئیس دیوان عالی کشور

در اسفندماه ۱۳۷۳ پس از آن که محمد محمدی گیلانی به ریاست دیوان عالی کشور رسید، حسینعلی نیری نیز همراه وی به دیوان عالی کشور رفت و معاونت قضایی و هم‌چنین قائم مقامی وی را به عهده گرفت. وی در دوره‌ای که گیلانی بیمار بود ریاست این نهاد را به عهده داشت.

در این دوران، دیوان عالی کشور به مجمعی از جنایتکاران علیه بشریت مبدل شد و کسانی هم‌چون احمد قتیل‌زاد حاکم شرع گیلان و امام جمعه سابق انزلی و مدیر سابق حوزه‌ی علمیه این شهر، محمد سلیمی مسئول کشتار در غرب کشور و حاکم شرع دادگاه ویژه روحانیت، سیداحمد زرگر معاون سابق دادستان انقلاب اسلامی و راننده‌ی اسبق محمد مؤمن یکی از گردندگان دادگاه عالی قم، مرتضی اشراقی عضو هیأت کشتار سال ۶۷ و دادستان سابق انقلاب اسلامی مرکز و... که سیاه‌ترین پرونده‌ی نقض حقوق بشر در کشور را داشتند بالاترین نهاد قضایی کشور را نیز به اشغال خود در آوردند.

در پی «مجازات» و قتل لاجوردی توسط یک تیم عملیاتی مجاهدین در شهریور ۱۳۷۷، امیرانتظام در گفتگو با صدای آمریکا از بی‌رحمی‌ها و شقاوت‌های لاجوردی گفت. نیری، در مقام معاون قضایی وقت دیوان عالی کشور در نامه‌ای به رهبرپور رییس وقت دادگاه انقلاب تهران خواهان دستگیری و مجازات امیرانتظام شد که جز حقیقت چیزی بر زبان نیاورده بود. وی ضمن پاپوش دوزی برای انتظام گفت:

اوراق ضمیمه متن مصاحبه امیرانتظام است شنیدن این همه مطالب دروغ و اهانت علیه نظام مقدس اسلامی و مسئولین مخلص و فداکار موجب تأسف و تأثر است که چگونه افراد ضد انقلاب و ضد اسلام ناب محمدی (صلی الله علیه و آله) که از رأفت و رحمت اسلامی نظام و مسئولین آن بهره‌مند شده‌اند، این گونه به خود جرأت می‌دهند که علیه مقدسات نظام تاخت و تاز داشته باشند. در شرایط فعلی آیا مصداقی بارزتر از مورد فوق در مورد اعمال ضدانقلابی سراغ دارید؟... مطرح کردن کار اطلاعاتی و میدان دادن به وی جز کلاه سر مسئولین گذاشتن و وزر و وبال سر

کشور و سوزاندن دل مخلصین و طرفداران نظام چیزی نخواهد داشت.^۱

انتقال از دیوان عالی کشور به دادگاه انتظامی قضات

پس از بالاگرفتن جنگ قدرت بر سر محاکمه‌ی سعید مرتضوی که پایش را از گلیم خود درازتر و به حریم خاندان لاریجانی تجاوز کرده بود، کاظم صدیقی امام جمعه تهران که از مخالفان پیگیری پرونده‌ی مرتضوی بود از ریاست دادگاه انتظامی قضات برکنار و حسینعلی نبیری که معاونت قضایی دیوان عالی کشور و قائم مقامی این نهاد را به عهده داشت، جایگزین وی شد. این تغییر و تحول در حالی صورت گرفت که هنوز یک سال دیگر به پایان مدت مأموریت کاظم صدیقی به عنوان ریاست دادگاه انتظامی قضات باقی مانده بود. بر اساس تبصره‌ی یک ماده‌ی چهارم قانون کیفیت اخذ پروانه‌ی وکالت دادگستری مصوب سال ۱۳۷۶ مرجع رسیدگی به صلاحیت نامزدهای عضویت در هیات مدیره‌ی کانون‌های وکلا، دادگاه عالی انتظامی قضات است.

ظاهراً نبیری از این تغییر و تحول که در واقع تنزل مقام اوست، راضی نیست و پست قبلی‌اش را بیش‌تر می‌پسندید چرا که پیش از انتصاب رسمی‌اش به ریاست دادگاه انتظامی قضات به اشاره‌ی او «حدود هشتاد نفر از کارکنان و قضات دیوان عالی با تحویل نامه‌ای به آیت‌الله محسنی‌گرگانی که خطاب آن به آیت‌الله آملی لاریجانی» بود، از وی خواستند وی را از بدنه‌ی دیوان عالی کشور جدا نکنند.^۲

با این حال لاریجانی که به دنبال تحکیم پایه‌های قدرت خود در قوه‌ی قضاییه است به خواسته‌ی آن‌ها توجهی نکرد و طی حکمی نبیری را به ریاست دادگاه انتظامی قضات منصوب کرد. اقدام لاریجانی در پی آن صورت گرفت که نبیری درگذشت همسر آیت‌الله صانعی را تسلیت گفت و این اقدام دور از چشم خامنه‌ای و لاریجانی که می‌کوشد جانشین او شود، دور نماند. به تعریف و تمجید او از آیت‌الله صانعی توجه کنید.^۳ به ویژه این که نبیری روابطی را نیز با «بیت امام» برقرار کرده است. به همین دلیل آهسته‌آهسته بایستی بال‌های او را قیچی کرد و به پستو فرستاد.

1- www.farsnews.com/newstext.php?nn=8908121271

2- www.donya-e-qtasad.com/news/750223

3- www.youtube.com/watch?v=fTDM3LiHgP8



علی رازینی

علی رازینی متولد ۱۳۳۲ در شهرستان رزن از توابع همدان است. او به علت مخالفت پدرش حجت الاسلام محمود رازینی با سیستم آموزشی نوین، به مدرسه‌ی نرفت به ادعای خودش در امتحانات متقرّفه شرکت و موفق به کسب مدرک تحصیلی شد. رازینی در سن بیست و یک سالگی با دختر یک روحانی ازدواج کرد؛ حاصل این ازدواج یک پسر به نام محمد و چهار دختر است. وی پس از کشته شدن حجت الاسلام ذبیح الله کرمی کرمانشاهی؛ دادستان انقلاب اسلامی قم در عملیات «فروغ جاویدان»، همسروی را که با آن‌ها رفت و آمد خانوادگی داشت به عقد خود درآورد و سال‌ها آن را مخفی نگاهداشت. با این حال وقتی دامادش قصد ازدواج مجدد داشت، با پرونده سازی او را به زندان انداخت. سیستم آموزش و پرورش دوره‌ی رضاخان مورد تأیید پدر علی رازینی نبود به همین دلیل در منزل به فرزندان خود آموزش می داد و از مدرسه رفتن آن‌ها ممانعت می کرد؛

فریده کرمی خواهر ذبیح الله کرمی دروغ‌های عجیبی در مورد شکنجه‌ی و صدور حکم اعدام وی و برادرش نصرت الله توسط ساواک تولید می کند. او می گوید: «حدود شش ماه آن‌ها را در زندان نگه داشتند و به شدت شکنجه می کردند. شدت شکنجه‌ها به حدی بود که وقتی لباس‌های شان را به ما دادند پوست پشت آن‌ها روی لباس‌ها جا مانده بود... در یکی از مبارزات شهید توسط ساواک دستگیر و به زندان منتقل شد. من به همراه پدر و مادرم به ملاقاتش رفتیم. شهید ذبیح الله و تعدادی از طلبه‌ها که روی چشم‌های شان را بسته بودند آوردند و آن‌جا بود که به ما اطلاع دادند که همگی محکوم به اعدام شدند. پس از شنیدن ماجرای اعدام ذبیح الله، بلافاصله پدر و مادرم به زیارت امام رضا علیه السلام رفتند و آن‌جا به امام متوسل شده و خواستار آزادی آن‌ها شدند که پس از یک ماه خبر آزادی شهید را به ما دادند.»

<http://bazideraz1404.ir/news/191324>

حجت‌الاسلام رازینی به مدرسه نرفت و با امتحانات متفرقه موفق به کسب مدرک شد. وی چهار برادر و دو خواهر داشت که دو برادر او در عملیات های کربلای ۵ و کربلای ۸ شهید شدند و دو برادر دیگر او، یکی در سپاه و دیگری در قوه قضاییه به فعالیت پرداختند. رازینی یکی از دانش‌آموختگان مدرسه‌ی حقانی قم است که تحت نظر علی قدوسی اداره می‌شد. سابقه‌ی آشنایی وی و ذبیح‌الله کرمی به تحصیل در مدرسه حقانی قم بر می‌گشت. پس از عزیمت قدوسی به تهران برای تصدی پست دادستانی کل انقلاب اسلامی، مدیریت مدرسه به یک گروه سه نفره واگذار شد که یکی از آن‌ها رازینی بود. وی در دو دهه‌ی گذشته بدون یک ساعت حضور در محیط‌های دانشگاهی و یا کلاس‌های درس، مدارک متعدد تحصیلی از دانشگاه‌های کشور اخذ کرده است. برای مثال وی فارغ‌التحصیل کارشناسی حقوق در دانشگاه تهران، کارشناسی ارشد حقوق جزا و حقوق خصوصی از دانشگاه شهید بهشتی و فارغ‌التحصیل دکتری حقوق از واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی است. و در سال‌های ۱۳۷۲-۱۳۷۳ ریاست دانشکده‌ی علوم قضایی را به عهده داشته است.

چگونگی ورود به دستگاه قضایی

در پی سیاست وارد کردن طلبه‌های مدرسه‌ی حقانی به سیستم قضایی و امنیتی، رازینی در اسفند ۱۳۵۹ قاضی دادگاه انقلاب اسلامی تهران شد و هم‌زمان در «دادگاه انقلاب ارتش» و در «دادگاه انقلاب سپاه» مشغول به خدمت شد. او به واسطه‌ی ابلاغ خاصی که داشت پرونده‌های ارتش را رسیدگی می‌کرد و از این طریق با ری شهری آشنا شد. در بهار ۱۳۶۰ او به همراه علی یونسی، غلامحسین رهبرپور و محمد سلیمی مأمور رسیدگی به پرونده‌های مواد مخدر که در دست خلخالی بود شدند. به فرمان خمینی قرار شده بود دیگر خلخالی مأموریت رسیدگی به پرونده‌های مواد مخدر را دنبال نکند و این چهار نفر پرونده‌های رسیدگی شده توسط او را نیز بازبینی کنند.^۱ وی سپس حاکم شرع اوین شد و زیر نظر محمدی گیلانی به صدور احکام شکنجه و زندان و اعدام پرداخت. در پاییز ۶۰ رازینی رهسپار بجنورد شد و به خاطر سبعیتی که از خود نشان داد ارتقای مقام یافت و به ریاست دادگاه‌های شمال خراسان شامل قوچان، درگن، شیروان و... رسید. وی سپس به مشهد انتقال یافت و همراه مصطفی پورمحمدی به قلع و قمع نیروهای سیاسی استان و به ویژه مجاهدین پرداخت و بسیاری را روانه‌ی جوخه‌ی اعدام و زندان و شکنجه‌گاه‌ها

۱- ابراهیم رازینی رئیس سابق شورای نظارت بر انتخابات استان تهران و جانشین سابق نماینده‌ی ولی فقیه در سپاه، رییس کمیته‌ی فقهی حقوقی سازمان اوقاف و... است. وی در حال حاضر مشاور دبیرکل مجمع جهانی تقریب در امور روحانیت است.

کرد. اعدام زنان در مشهد توسط رازینی باب شد. در همین دوره گزارش‌های متعددی از تجاوز به زنان پیش از اعدام پس از حضور وی در دادگاه انقلاب مشهد منتشر شد. رازینی در مورد فعالیت‌هایش در دادگاه انقلاب می‌گوید:

عمده‌ی فعالیت‌های من در دادگاه انقلاب در استان خراسان بود و در آن زمان ما با گروهک منافقین دست و پنجه نرم کردیم و تعداد زیادی از افراد وابسته به این گروه‌ها توسط دادگاه انقلاب دستگیر و محاکمه شدند و جزویکی از کارهای موفق دادگاه انقلاب در کشور در استان خراسان بود. به دلیل این‌که توسط نیروهای سپاه و اطلاعاتی از طرفی و دستگاه قضایی دادگاه انقلاب و قضات متعهد دادرسی دادگاه انقلاب، هرچه منافقین در اونجا تشکیلات و سازمان درست کردند و پشت سر هم سازماندهی می‌کردند، به هم می‌خورد، چون سریع شناسایی و دستگیر می‌شدند و با آن‌ها برخورد می‌شد. به طوری که بعد از یکی، دو سال دیگر تشکیلاتی جز یک سری تیم‌های پراکنده برای آن‌ها نمانده بود.^۱

وی در مورد حضورش در دادگاه انقلاب اسلامی بجنورد و چگونگی اشاعه‌ی جو اعراب و خشونت می‌گوید:

بعد از آن من رفتم بجنورد و در آن جا افراد مطلع از عناصر فرهنگی و فعال شهرستان به من گفتند که حاج آقا این جا وضع خیلی خرابه! و آماری که به من دادند گفتند در بین جوانان بین هشتاد الی نود درصد گروهکی هستند بین ده الی بیست درصد حزب‌اللهی و بی‌خطر، اصلاً در بجنورد گروه‌هایی بود که در جاهایی دیگر نیست. غیر از منافقین یا پیکار یا توده یک سری گروه‌ها بودند مانند طوفان، شنبه سرخ و... هشتاد الی نود درصد بچه‌های دبیرستانی و دانشجو گروهکی بودند. ما شروع کردیم به محاکمه و رسیدگی به پرونده آن‌ها. وقتی که آن‌ها را محاکمه کردیم پس از دو سه ماه ورق برگشت چون ما پشتوانه‌مان همان سخنان امام، مرحوم بهشتی و مرحوم قدوسی بود و بدون تزلزل کار می‌کردیم. وقتی که ما حکم اعدام پنج نفر را صادر کردیم، قوه‌ی قضاییه به ما گفت که پنج تا حکم اعدام برای این منطقه زیاد است! ما به آن‌ها گفتیم بحث کالا نیست که زیاد باشد یا کم و بگویم چقدر می‌ارزد. پرونده‌هایی بوده که ما رسیدگی کردیم آن‌هایی که جرم‌شان کم بوده حبس دادیم و آن‌هایی که جرم‌شان در حد اعدام بوده حکم اعدام داده‌ایم که حکمی شرعی است. وقتی حکم شرعی بر اساس اعمالش تعیین می‌شود دیگر نمی‌شود که در این حکم چانه‌زنی کرد. یک مقدار که کار رفت جلو، خانواده‌ها جدی گرفتند. خانواده‌ها آن‌روزها زورشان به بچه‌ها نمی‌رسید و آن‌ها را رها کرده بودند نه این‌که

در زمان انقلاب، نسل جوان پیش قدم بودند و بزرگ‌ترها محافظه‌کار بودند به همین خاطر جوان‌ها که حرف‌شان به کرسی نشسته بود، پیرمردها سکوت کرده بودند و میدان برای فعالیت‌های سیاسی متنوع جوانان باز شده بود. در این شرایط والدین با فضایی مواجه شده بودند که می‌دیدند مثلاً یکی از فرزندان‌شان عضو چریک فدایی شده، یکی مجاهد خلق، یکی طوفان، یکی پیکار و... و پدر و مادرها حریف نبودند ولی سه چهار نفر که اعدام شدند خانواده‌ها فهمیدند که اوضاع جدی است و نمی‌شود رها کرد بنابراین آمدند و با این وضعیت برخورد کردند.^۱

وی به همراه مصطفی پورمحمدی در سال ۱۳۶۱ از سوی شورای عالی قضایی مأمور رسیدگی به پرونده‌ی فساد جنسی موسوی تبریزی دادستان کل انقلاب اسلامی وقت شد. این دو پس از رسیدگی به پرونده کوشیدند ماجرا را به ازدواج وی با یک زندانی تخفیف دهند و به همین دلیل مورد تشویق خمینی که از موضوع آگاه شده بود قرار گرفتند. خمینی که در دعوی بین موسوی تبریزی و شورای عالی قضایی جانب دادستان کل انقلاب را داشت، دستور توقف تحقیقات و امحای پرونده را داد و موسوی تبریزی هم چنان به کار خود ادامه داد.^۲

جانشین لاجوردی در دادستانی انقلاب اسلامی مرکز

در دی‌ماه ۱۳۶۳ پس از آن که نمایندگان آیت‌الله منتظری در زندان‌ها متوجه برخی از جنایات صورت گرفته توسط لاجوردی و تیم همراه او شدند و متعاقباً پافشاری وی برای برکناری لاجوردی و مخالفت با فرد معرفی شده از سوی آیت‌الله منتظری برای تصدی دادستانی انقلاب اسلامی مرکز، در نهایت توافق شد که لاجوردی نه با شخص مورد نظر آیت‌الله منتظری بلکه با شخصی از گروه خودش تعویض شود و به این ترتیب علی رازینی که روابط نزدیکی با لاجوردی داشت و جزو تیم او محسوب می‌شد به این پست گمارده شد. لاجوردی در این زمینه در مراسم تودیعش می‌گوید:

... من به شورا گفتم و به خود آقای رازینی هم عرض کردم بهترین کسی که ممکن است واقعاً انقلاب را حفظ کند میان این‌هایی که کاندیدا هستند از دید من برادران جناب آقای رازینی هستند؛ چون کار کردند هم فرد بسیار متقی و خوبی هستند و دیگر همه‌ی برادران، شاید اکثر برادران می‌شناسند چون این‌جا هم بودند و با روحیات‌شان شماها آشنایی دارید که من خودم بسیار این مسئله را پسندیدم، چون

باب میل من هم بود.^۳

رازینی هم خود را از «قماش» لاجوردی معرفی کرده و می‌گوید:

1-www.tasnimnews.com/fa/news/1396/04/11/1438610

۲-در بخش مربوط به سیدحسین موسوی تبریزی شرح ماجرا آمده است.

1-www.parsine.com/fa/news/143416

... ایشان [آیت‌الله منتظری] به شورای عالی قضایی فشار آورده بودند که آقای لاجوردی عوض بشود و فرد دیگری را که مورد نظر ایشان بود، به عنوان دادستان تعیین کنند. من در جریان رایزنی‌های پشت پرده‌ی آن‌ها نیستم، اما همین‌قدر می‌دونم که آن‌ها در اصل تعویض تحت تأثیر این مساله واقع شدند و قبول کردند اما آن فرد مورد نظر ایشان را قرار ندادند. فردی را قرار دادند که از همین قماش مرحوم شهید لاجوردی باشد و سیاست‌های حضرت امام و برخورد قاطع با مجرمین و گروهک‌ها را به خصوص داشته باشد. بنابراین من را از مشهد خواستند و این پیشنهاد را به من دادند.^۱

با این حال حسینعلی نیری موضوع را وارونه جلوه داده و به دروغ می‌گوید: یادم هست بعد از شهید لاجوردی، آقای رازینی آمدند که آقای منتظری به ایشان اعتماد داشت. با این حال بعد از گذشت مدتی، یک روز به او گفته بود، «رازینی! شنیده‌ام فک چهارصد نفر را خرد کرده‌ای. آقای رازینی جواب داده بود، شما یکی‌شان را به من نشان بدهید.^۲

بماند که «فک» کسی را زدن، «فک» کسی را پایین آوردن یا «فک» کسی را خرد کردن معنای متفاوتی از شکنجه دارد. البته رازینی خود «تخفیف» داده و مدعی می‌شود که آیت‌الله منتظری اشاره به سیصد فک کرده‌اند.^۳

نزدیکی لاجوردی و رازینی تا آن‌جا بود که وی پیش‌تر به دعوت رازینی از زندان مشهد دیدار به عمل آورده و در مورد پرونده‌ها به رایزنی با یکدیگر پرداخته بودند. یکی از دلایل حمایت لاجوردی از رازینی، رسیدگی وی به پرونده‌ی موسوی تبریزی بود. موسوی تبریزی رقیب لاجوردی بود و پیش‌تر کوشیده بود با برکناری وی، فلاحیان دوست صمیمی خود را جایگزین او کند. به همین دلیل لاجوردی کینه‌ی عمیقی از وی به دل داشت. لاجوردی می‌دانست رازینی میانه‌ی خوبی با موسوی تبریزی ندارد و همین‌در ذهن او یک امتیاز شمرده می‌شد.

رفسنجانی در خاطراتش از پنجمین بهمن ۱۳۶۳ در مورد دیدارش با رازینی می‌نویسد: آقای [علی] رازینی که به تازگی به جای آقای [اسدالله] لاجوردی [به دادستانی انقلاب تهران] منصوب شده آمد، نگران است و از من کمک می‌خواست که به آقای لاجوردی بگویم که شغلی مثل معاونت آقای صانعی دادستان [کل کشور] را بپذیرد که رفتن ایشان انعکاس بدی نداشته باشد.

لاجوردی که از تیرماه ۶۳ پس از برکناری حاج‌داوود رحمانی رئیس زندان قزل‌حصار

و صبحی (مرتضی صالحی) رئیس زندان گوهردشت متوجه برکناری اش شده بود، در اقدامی جنایتکارانه کوشید شاهدان جنایاتش را سر به نیست کند و به همین منظور بخشی از توایینی را که در شعبه‌های بازجویی همکاری می‌کردند به دم تیغ داد. رازینی که جایگزین او شده بود در ادامه‌ی همین سیاست، بقیه‌ی آن‌ها و کسانی را که فکر می‌کرد می‌توانند پرده از جنایات و توطئه‌های لاجوردی و دادستانی بردارند به جوخه‌ی اعدام سپرد تا مبادا لب به سخن بکشایند. رازینی به این ترتیب مهران اصدقی، حسین شیخ الحکما، ابوالقاسم اثنی‌عشری، خسرو زندگی، مجید شوکتی، اصغر فقیهی، سیف‌الله کاظمیان، هادی جمالی، محسن منشی، رضا کیوان‌زاد، ولی‌الله صفوی، وحید سریع‌القلم و... را بین ۲۴ دی‌ماه ۱۳۶۳ تا ۳۱ مرداد ۱۳۶۴ به جوخه‌ی اعدام سپرد، اما اعدام هیچ‌کدام را در جراید اعلام نکرد. در دوران فوق هم‌چنان اعدام‌های سیاسی محرمانه صورت می‌گرفت و تنها در موارد استثنایی به اطلاع عموم می‌رسید. مثلاً در تاریخ ۲۶ خرداد ۱۳۶۴ دادستانی انقلاب اسلامی مرکز طی اطلاعیه‌ای اعلام کرد: شش تن از اعضای گروهک محارب و ملحد منافقین در رابطه با اعمال جنایتکارانه و تروریستی و به شهادت رساندن عده‌ای از امت مظلوم حزب‌الله به اعدام محکوم و حکم صادره شب گذشته در حضور خانواده‌های معظم شهدای ترور در محوطه اوین به اجرا درآمد. این افراد بین ۱۳ اسفند ۱۳۶۳ تا ۲۳ فروردین ۱۳۶۴ دستگیر شده بودند.

رازینی از جمله کسانی است که به سادگی حکم اعدام صادر می‌کرد. وی می‌گوید: بعد از این که سازمان مجاهدین علیه انقلاب اسلامی اعلام جنگ مسلحانه کرد، امام فرمودند این‌ها معارض هستند و با آن‌ها برخورد قاطع صورت گیرد، امام فرمودند اگر یک گروه مسلح در مقابل نظام قیام کند همه‌ی اعضای آن معارض هستند حتی آن‌هایی که در شاخه نظامی نیستند و نظام شروع به برخورد کرد با این‌ها.^۲ وی در گفتگوی دیگری در مورد اعدام‌های لجام گسیخته‌ی دهه‌ی ۶۰ می‌گوید:

امام خمینی قاطع بودند و ملاحظه‌کاری در حکم خدا نداشتند چون حکم خدا این است که محارب باید اعدام شود. امام به ادعاهای حقوق بشری غربی‌ها توجه نکردند و گوش‌شان به این حرف‌ها بدهکار نبود و حکم خدا را با قدرت اجرا کردند. در آن زمان دادگاه‌ها آموزش داده شدند که حکم شرع چیست؟ محارب حکمش چیست؟ باغی حکمش چیست. گروه مسلمانی که علیه حکومت اسلامی قیام کند «باغی» هستند مانند اصحاب جمل، مانند اصحاب خوارج، نهروان و اصحاب صفین و علت این که حضرت با آن‌ها جنگید این بود که در عین مسلمانی، علیه حکومت اسلامی حضرت علی (ع) قیام کرده بودند و حضرت حق داشت که

۱- روزنامه‌ی اطلاعات، دوشنبه ۲۷ خرداد ۱۳۶۴، ص ۲.

با آن‌ها برخورد کند و طبعاً وقتی که جنگ می‌شود، تعدادی کشته می‌شوند. حالا آن جنگ حکم جمع بود و حکم فردی هم این است که اگر فردی محارب باشد یعنی کار مسلحانه انجام دهد علیه آرامش جامعه و جامعه را ناامن کند در اسلام محارب است که حکم شرعی آن اعدام است. البته حکم منحصر نیست و می‌تواند قطع ید و یا تبعید باشد ولی به هر حال یکی از مجازات‌ها اعدام است. این‌ها در قرآن تصریح شده و امام به این حکم قرآنی که مورد توافق همه‌ی فقها هم هست پای‌بند بودند و در این پای‌بندی هیچ ترزلی نیز از خودشان نشان ندادند.^۱

وی در مورد نقش خود در سرکوب می‌گوید:

بنده و دوستان خودمان که در جمع بیست قاضی در کشور هستیم، کاری انجام دادیم که امنیت همان‌زمان و سال‌های بعد را تضمین کردیم و از آن پس تضمین کردیم که منافقین هیچ‌گاه نمی‌توانند در این کشور قوت بگیرند چرا که زمانی که در حال قوت گرفتن بودند، در نطفه خفه شدند. دقیقاً همان کاری که حضرت علی با خوارج انجام دادند و به تعبیر خودشان چشم‌فتنه را کور کردند و جزو افتخارات امام خمینی و یارانش به حساب می‌آید.^۲ رازینی هم چنین دارای عقب‌مانده‌ترین دیدگاه‌ها در ارتباط با مجازات‌های شرعی است: حدیثی داریم که می‌گوید: حدی که در زمین اقامه شود، منافعش از چهل روز باران بر زمین بیش‌تر است. مثلاً طبق احکام اسلام، اگر دست یک دزد قطع شود یا یک محارب اعدام شود، خیر آن از چهل روز باران بر روی زمین بیش‌تر است و این را کسی که در فضاها‌ی تبلیغاتی ضداسلامی حضور دارد نمی‌تواند درک کند.^۳

داستان‌سرایي به منظور تطهیر دست‌گاه قضایی

رازینی به منظور توجیه احکام بی‌رحمانه‌ای که صادر می‌کرد داستان جعلی برخورد یک مادر و دختر در دهه‌ی ۶۰ را سرهم می‌کند:

من یادم می‌آید خانواده‌ای بودند اهل مشهد که خانواده‌ای مذهبی بودند. این‌ها دخترشان دستگیر شده بود و ما هم حکم سنگین به او داده بودیم. مدام دنبال این بودند که بگویند که او بی‌گناه است. در آن زمان هنوز وزارت اطلاعات تشکیل نشده بود و وقتی بچه‌های اطلاعات سپاه می‌آمدند پیش ما و می‌گفتند که خانواده‌های متهمان می‌خواهند فرزندان خود را ملاقات کنند اغلب به دلایل امنیتی اجازه نمی‌دادیم. ولی بنده وقتی مادر آن دختر را که معلوم بود روستایی و بی‌غل و غش بود، دیدم، موافقت کردم که دخترش را ببیند. به مادر او گفتم هنگامی که من با

1-www.tasnimnews.com/fa/news/1396/04/11/1438610

2-www.tasnimnews.com/fa/news/1396/04/11/1438610

3-www.farsnews.com/newstext.php?nn=13950511000428

دخترت صحبت می‌کنم شما فقط گوش می‌کنی و هیچ صحبتی نمی‌کنی. این خانم را در صف عقب نشانندیم و دخترش را با چشم‌پند در صف جلو نشانندیم. البته دختر او با حجاب درست نبود و با مانتو و روسری بود و آرایش غلیظ داشت، آنهم در شرایطی که با مردی که خیال می‌شد زن و شوهر هستند دستگیر شده بود و در مکان دستگیری آن‌ها مقداری زیادی سلاح و نارنجک کشف و ضبط شده بود.

ما شروع کردیم مانند دادگاه سئوالاتی را از آن دختر پرسیدن؛ پرسیدم اسمت چیست؟ اسمش را عوضی گفت. گفتم اهل کجایی؟ اشتباه گفت، گفتم کجا بودی، کجا دستگیر شدی؟ خیلی عادی گفت که با شوهرم داشتیم از مشهد می‌رفتیم قوچان و در راه ما را گرفتند. این مادر طاقت نیاورد و بلند شد گفت آقا من این دختر را نمی‌خواهم. دختری که از خانه فرار کند و با این همه نگرانی هزار فکر و خیال کنیم که الان کجاست؟ آیا مریض شده یا بیمارستان بستری شده یا در سردخانه‌ها و بهشت‌رضا دنبالش برگردیم بعد حالا متوجه بشویم که بدون اجازه شوهر کرده و سر و وضعش تغییر کرده، من این دختر را نمی‌خواهم، برایم مهم نیست. مادری که با آن نگرانی دنبال آزادی و ملاقات دخترش بود وقتی آن وضع را دید به طور کلی نظرش عوض شد!

رازینی اعتراف می‌کند که با بی‌رحمی علیرغم درخواست اطلاعات سپاه به خانواده‌ها اجازه‌ی ملاقات با عزیزان شان را نمی‌داده است.

حتی اگر بپذیریم داستانی که رازینی تعریف می‌کند واقعیت دارد تردیدی نیست که او لااقل در مورد حضور آن دختر در جلسه با مانتو و روسری و آرایش غلیظ دروغ می‌گوید. طبق روایت رازینی، مدتی از دستگیری دختر گذشته، او با زوجی و با زبیری شده است. تردیدی نیست که بعد از دستگیری و در زندان، تمامی زنان در بازجویی و دادگاه و ملاقات و... می‌بایستی از چادر استفاده می‌کردند. نکته‌ی بعدی وقتی مدت‌ها از دستگیری زندانی گذشته است، در سلول انفرادی و یا بند چگونه او به وسایل آرایشی دسترسی داشته است؟ وقتی رازینی نام واقعی او را می‌داند چرا نام غیر واقعی می‌دهد؟ اگر او نام غیر واقعی داده بود از کجا رازینی مادر او را شناخت که فرزندش را با او روبرو کند؟ او هم چنین داستان جعلی دیگری در مورد مجاهدین سرهم کرده می‌گوید:

در همان بجنورد گروهی از اعضای منافقین آمده بودند و قصد ترور کاسب کتاب‌فروشی را داشتند و گفته بودند این آقای کتاب‌فروش که مغازه‌اش مرکز جمع شدن جوانان انقلابی است را ترور کنید تا تنبیهی برای انقلابیون باشد. این آقا که از شانس نزدیک اذان بوده، رفته وضو بگیرد و برود مسجد و در مغازه نبوده و این‌ها

که عجله داشتند و منتظر نشدن تا از نماز برگردد همان جا رگبار بستند، که در همین یک حادثه پنج دانش‌آموز راهنمایی شهید شدند و دو نفر مجروح و معلول شدند. دانش‌آموز راهنمایی را ترور می‌کنند تا رعب در دل جامعه ایجاد شود.^۱

در طول سی و شش سال گذشته این اولین بار است چنین ادعایی مطرح می‌شود. ظاهراً جمهوری اسلامی یادش نبوده است تراژدی ترور هفت دانش‌آموز بجنوردی را مطرح کند و هیچ نامی از آن‌ها در میان نیست. در حالی که سیاست اصلی رژیم «النصر بالرب» بوده، رازینی آن را به مخالفینش نسبت می‌دهد.

ریاست سازمان قضایی نیروهای مسلح و حاکم شرع دادگاه ویژه روحانیت

در سال ۱۳۶۵ به منظور منسجم‌تر شدن فرایند رسیدگی به جرایم نظامیان و یک‌دست شدن سیستم نظارت بر نیروهای مسلح با توجه به جنگ با عراق، در نتیجه‌ی ادغام «سازمان قضایی ارتش»، «دادسرا و دادگاه انقلاب ارتش» و «دادسرا و دادگاه انقلاب و عمومی پاسداران»، «سازمان قضایی نیروهای مسلح» تشکیل و علی‌رازینی به ریاست آن گمارده شد. در سال ۱۳۶۶ جناح‌های درونی رژیم که از بیماری خمینی آگاه بودند و در صدد برکناری آیت‌الله منتظری از جانشینی وی بودند به منظور تضعیف وی پروژه‌ی دستگیری و قتل سیدمهدی هاشمی برادر داماد آیت‌الله منتظری را که از بنیانگذاران سپاه پاسداران و نمایندگان ویژه‌ی محسن رضایی و علی خامنه‌ای بود کلید زدند. از آن جایی که دستگاه قضایی قادر به رسیدگی به پرونده‌ی مهدی هاشمی نبود با توطئه‌چینی ری شهری و احمد خمینی و زمینه‌سازی لازم، خمینی فرمان تشکیل «دادگاه ویژه‌ی روحانیت» را صادر کرد که پیش‌تر با مخالفت آیت‌الله منتظری تعطیل شده بود.

با توجه به پیش‌بینی‌هایی که شده بود علی‌رازینی به عنوان حاکم شرع و علی‌فلاحیان به عنوان دادستان ویژه‌ی روحانیت انتخاب شدند و این دادگاه مستقل از دستگاه قضایی شروع به کار کرد تا با عبور از موانع قانونی و دست‌وپاگیر و تسریع در رسیدگی و ممانعت از تاثیرپذیری قوه‌ی دستگاه قضایی و به ویژه اعضای شورای عالی قضایی از آیت‌الله منتظری، پروژه‌ی قتل سیدمهدی هاشمی را به مورد اجرا بگذارند.

احمد منتظری به نقل از محمدصادق صالحی منش^۲ استاندار قم در دولت روحانی نقل

1- www.tasnimnews.com/fa/news/1396/04/11/1438610

۲- حجت‌الاسلام محمدصادق صالحی منش از جمله مسئولیت‌هایش فرمانده بسیج مستضعفین قم و بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی قم از سال ۱۳۵۹، رئیس ستاد مرکزی کمیته‌های انقلاب اسلامی کل کشور از سال ۱۳۶۱، جانشین دادستان انقلاب (لاجوردی و رازینی) و جانشین دادستان عمومی تهران، دادستان نظامی مناطق جنگی جنوب از سال ۱۳۶۵، تاسیس و فرماندهی سپاه حفاظت ولی امر از سال ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۲، فرماندهی تیپ حفاظت خامنه‌ای از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۲، قائم‌مقام معاونت وزارت اطلاعات از سال ۱۳۷۲، مدیرکل کشورهای عربی وزارت اطلاعات از سال ۱۳۷۳، رئیس ستاد

کرده است:

ما جماران بودیم و سیداحمد آقا آمد گفت ما بخواهیم این سید را اعدام کنیم، کی اعدام می کند؟ گفتند آقای رازینی گفته من.» رازینی در گفتگو با نشریه «رمز عبور» ضمن رد این نقل قول موضوع را به گونه‌ی دیگری مطرح کرده و می گوید: من در برخی از جلسات دوستانه گفتم این پرونده را اگر به من بدهند، من با این پرونده مشکلی ندارم. او با تشکیل دادگاه ویژه روحانیت، در اولین اقدام شخصاً در دادگاهی که فلاحیان دادستان و محسنی اژه‌ای دستیارش بود، محاکمه‌ی سیدمهدی هاشمی را به عهده گرفت و او را به اعدام محکوم کرد و حکم صادره را به سرعت به مرحله اجرا درآورد تا آیت‌الله منتظری را در عمل انجام شده قرار دهند. این دادگاه در حسینه‌ی اوین و در حضور پاسداران و مأموران دادستانی و به شکل معناداری زیر عکس آیت‌الله منتظری صورت گرفت. بعدها او ادعا کرد که حکم اعدام سیدمهدی هاشمی را بدون اطلاع خمینی و احمد به اجرا گذاشته است تا کسی نتواند در این پرونده اعمال نفوذ کند.

رازینی به دروغ مدعی می شود که خمینی از قبل در فکر احیای دادگاه ویژه‌ی روحانیت بود اما ضرورت و فوریت رسیدگی به پرونده‌ی سیدمهدی هاشمی باعث احیای دادگاه فوق می شود. اما اسناد و مدارک موجود نشان می دهد فلسفه‌ی احیای دادگاه ویژه‌ی روحانیت برخورد با سیدمهدی هاشمی و روحانیون طرفدار آیت‌الله منتظری بود و تا پایان عمر خمینی نیز فعالیت چشم گیری از این دادگاه در دیگر موارد به چشم نخورد. در دوران خامنه‌ای بود که بر عرض و طول این دادگاه افزوده شد و اختیارات ویژه‌ای به منظور کنترل و سرکوب روحانیت یافت.

رازینی در آبان ماه ۱۳۶۷ در ادامه‌ی پروژه‌ی تضعیف آیت‌الله منتظری و زمینه‌سازی برکناری او که به مخالفت جدی با کشتار ۶۷ برخاسته و منتقد جدی خمینی و راه و رسم او شناخته می شد، فتح‌الله امیدنجف آبادی یکی از حکام شرع سابق و از نزدیکان آیت‌الله منتظری را به اتهام لواط به جوخه‌ی اعدام سپرد. اما در گفتگو با نشریه «رمز عبور» آن را به تماشای فیلم تخفیف داد:

این ها یک باند مفصلی بودند، باند فساد بودند؛ یعنی علنی می آوردند، فیلم می گذاشتند و نگاه می کردند و از این مسائل مکرراً انجام می شد و این کارها را

ده‌ها بار مرتکب شده بودند و با حضور چند نفر این کار را انجام می دادند.^۱

جرم اصلی امیدنجف آبادی، صدور حکم اعدام برای میراشرافی یکی از کارگزاران کودتای ۲۸ مرداد بود که روابط نزدیکی با قدوسی داشت و خمینی خواهان آزادی او

انتخابات وزارت اطلاعات از سال ۱۳۷۳، معاونت اجتماعی بعثه خامنه‌ای در حج از سال ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۷ بوده است.

۱- رمز عبور شماره‌ی ۷ آذر ۱۳۹۲

شده بود. او هم چنین در موضوع افشای پرونده‌ی مک‌فارلین نیز دست داشت. علاوه بر امیدنجف‌آبادی از تاریخ ۱۵ آبان ۱۳۶۷ تا ۵ آذر ۱۳۶۷ پنج روحانی دیگر به اسامی محمدحسن مشکور، حسین کاظم‌عرب، حسن رثائی، سیدعلی نقی اثنی‌عشری، سیدعلینقی خاوری‌لنگرودی همراه با سه تن دیگر به نام‌های روبرت رستاقی، بهمن رحمانی و بهروز قهرمانیان به جرم تشکیل باند فساد و به فسادکشاندن عده‌ای از افراد، ابتلاء شدید به فساد اخلاقی و فساد مالی، توهین به مقدسات اسلام و امت حزب‌الله و ارتکاب اعمال خلاف شئون روحانیت،^۱ به حکم رازینی اعدام شدند.

فرهاد (محمدحسن) مشکور فرزند محمدجواد مشکور استاد ممتاز ادبیات و علوم انسانی دانشکده‌ی الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران بود. وی در دانشگاه تبریز فلسفه و اقتصاد خوانده بود و بعدها با تشویق دوستانش درویش شد و مدیریت «صفاییه» در نزدیکی ابن‌بابویه تهران را به عهده داشت. وی نامش را به محمدحسن شریف‌الدین تغییر داده بود. بعد از دستگیری و اعدام محمدحسن مشکور توسط رازینی، حدود پنج‌هزار جلد کتاب‌های نفیس علمی و فلسفی وی به تاراج رفت و از قرار معلوم «صفاییه» نیز توسط سپاه تصاحب شد.

تشکیل دادگاه ویژه‌ی تخلفات جنگ

پس از پذیرش قطعنامه‌ی ۵۹۸ و پایان جنگ، در ۲ مرداد ماه ۱۳۶۷ خمینی با صدور یک حکم جنایتکارانه، علی رازینی رئیس وقت «سازمان قضایی نیروهای مسلح» را موظف کرد دادگاه ویژه‌ی تخلفات جنگ را در کلیه‌ی مناطق جنگی تشکیل دهد و به بررسی عوامل شکست در عملیات‌ها بپردازد.

جناب حجت‌الاسلام آقای علی رازینی، رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح، جنابعالی موظف می‌باشید:

- ۱- دادگاه ویژه تخلفات جنگ را در کلیه‌ی مناطق جنگی تشکیل و طبق موازین شرع بدون رعایت هیچ یک از مقررات دست و پاگیر، به جرایم متخلفان رسیدگی نمایند.
- ۲- هر عملی که به تشخیص دادگاه موجب شکست جبهه‌ی اسلام و یا موجب خسارت جانی بوده و یا می‌باشد، مجازات آن اعدام است. والسلام.

۶۷/۵/۲ روح‌الله الموسوی‌الخمینی^۲

در حکم خمینی به رازینی که مهره‌ی مورد اعتماد وی بود روی تشکیل دادگاه بر «طبق موازین شرع»، «بدون رعایت هیچ یک از مقررات دست‌وپاگیر»، در «کلیه‌ی مناطق جنگی» تأکید شده است.

فرمان خمینی تأکید دارد که: هر عملی که به تشخیص دادگاه موجب شکست جبهه‌ی

۱- روزنامه‌ی اطلاعات، سه‌شنبه ۸ آذرماه ۱۳۶۷.

۲- «صحیفه امام»، جلد بیست یکم، صفحه‌ی ۱۰۲.

اسلام و یا موجب خسارت جانی بوده و یا می‌باشد، مجازات آن اعدام است. خمینی فرمان به تشکیل «دادگاه» که می‌تواند احکام متفاوتی صادر کند، نمی‌دهد بلکه فرمان تشکیل هیأتی را می‌دهد که تنها وظیفه‌اش تشخیص «هر عملی» است که «موجب شکست جبهه‌ی اسلام» شده و یا موجبات خسارت جانی را فراهم آورده و یا می‌آورد. حکم اعدام را وی شخصاً برای همه‌ی آن‌ها صادر کرده است. در واقع این حکم دستور کشتار جمعی است.

به لحاظ شکل و محتوا این فرمان هیچ تفاوتی با فرمان خمینی برای کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ که چهار روز بعد صادر شد ندارد و آبشخور سیاسی و فقهی هر دو یکی است. در فرمان کشتار نظامیان تأکید خمینی روی «هر عملی»، مشابه اصرار وی روی اعدام کسانی که در زندان‌های سراسر کشور بر سر موضع نفاق خود پافشاری کرده و می‌کنند است. برای سرعت بخشیدن به اعدام خاطیان، هیأت‌ها در محل تشکیل می‌شوند و نیازی به تشکیل آن‌ها در مرکز و یا محل‌های خاص و متمرکز نیست. برای کشتار زندانیان سیاسی در زندان‌های سراسر کشور و برای کشتار نظامیان در «کلیه‌ی مناطق» جنگی فرمان تشکیل «دادگاه» صادر می‌شود.

البته بی‌رحمی خمینی در حکمی که برای اعدام پاسداران و ارتشی‌ها صادر کرده مستتر است. او فرمان به قتل عام کسانی می‌دهد که برای حفظ نظامی که او بنیان گذاشته داوطلبانه جنگیده‌اند. در فرمان او مطلقاً به کسانی که با دشمن همکاری کرده‌اند و یا به کشور خیانت کرده‌اند اشاره نمی‌شود. او کسانی را هدف قرار می‌دهد که تنها دچار اشتباه و یا سستی و ضعف شده بودند و ناخواسته خساراتی را وارد کرده بودند و رازینی مأمور اجرای چنین فرمانی است.

از آن جایی که فرمان کشتار نظامیان با نظر رفسنجانی نمی‌خواند، و «دادگاه رسیدگی به تخلفات فرماندهان» بایستی زیر نظر وی که فرمانده کل قوا بود تشکیل می‌شد او از این قدرت برخوردار بود که در چند و چون اجرای حکم دخل و تصرف کند و مانع تشکیل دادگاه برای کسانی که نمی‌پسندید شود و یا با استفاده از اختیاراتش فرمان خمینی را دور بزند. رفسنجانی بعد از گذشت ربع قرن تأکید دارد بر اساس این فرمان می‌خواستند حداقل سه نفر از فرماندهان سپاه پاسداران از جمله یحیی رحیم صفوی، و... را اعدام کنند. (فرد دیگر می‌تواند غلامعلی رشید بوده باشد.)

غلامعلی رجایی به نقل از رفسنجانی می‌گوید: قرار بود بخاطر از دست دادن فاو و دادن تلفات زیاد، سه نفر از فرماندهان سپاه و جنگ را اعدام کنند چرا که باعث این همه خسارت و ضرر به کشور ضرر شده و کشور را در وضعیت بسیار بدی قرار داده بودند.^۱

او هم‌چنین سابقه‌ی امر را به عملیات خیبر در سال ۶۲ می‌رساند که در آن ابراهیم همت فرمانده لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله، حمید باکری قائم‌مقام لشکر ۳۱ عاشورا، اکبر زجاجی، مرتضی یاغچیان معاون لشکر عاشورا، حسن غازی فرمانده توپخانه قرارگاه کربلا و بهروز غلامی فرمانده تیپ امام حسن (ع) کشته شدند. و بنا به گفته‌ی علایی یکی از فرماندهان وقت سپاه پاسداران تعدادی از بسیجیانی که جلیقه‌ی نجات به همراه نداشتند نیز با پرت شدن در آب‌های هور، غرق شدند. در این عملیات تعداد زیادی از فرماندهان گردان‌های لشکرهای سپاه از جمله ۷ فرمانده گردان لشکر علی ابن ابیطالب (ع) کشته شدند و حدود هزار و هشتصد کشته و پنج هزار مفقود و در حدود پانزده هزار مجروح و دوهزار و پانصد مصدوم شیمیایی آمار رسمی تلفات است که از سوی یک فرمانده سپاه اعلام شده است.^۱ رفسنجانی از تمایل رازینی و دیگر قضات و خامنه‌ای برای اعدام فرماندهان سپاه پس از پایان جنگ می‌گوید:

چند نفر از قضات برجسته بودند و زیر نظر من کار می‌کردند، تمایل بود بعضی‌ها را اعدام کنند، علت این تصمیم به عملیات خیبر برمی‌گشت که در آن الحاق بین نیروها از جزیره و بیرون جزیره ممکن نشد و یک گردان نیروی ما بکلی نابود شد.

وی هم‌چنین تأکید دارد:

خیلی از بزرگان - از جمله رییس‌جمهور وقت [خامنه‌ای] - می‌خواستند فرماندهانی که باعث این تلفات شده بودند اعدام شوند اما من اجازه ندادم که دادگاه نظامی با این نیروها که با خلوص جنگیده بودند و البته گاهی هم ضعف نشان داده بودند برخورد کند.^۲ دادگاهی که به حکم خمینی بدون توجه به شکایت «اکثر سپاهیان» و با تأیید «خیلی از بزرگان و از جمله خامنه‌ای»، قرار بود در تمامی مناطق جنگی و به منظور اعدام پاسداران و نظامیانی که باعث شکست و تلفات در جنگ شده بودند، تشکیل شود با تغییر مأموریت به دستور رفسنجانی در غرب کشور و برای قتل عام دستگیرشدگان عملیات «فروغ جاویدان» مجاهدین راه‌اندازی شد.

وقتی این همه‌کینه و خشم از سوی «قضات برجسته» و «خیلی از بزرگان» و «خامنه‌ای» نسبت به فرماندهان جنگ سپاه پاسداران وجود دارد و نقشه‌ی قتل آن‌ها کشیده می‌شود همراهی آن‌ها با خمینی برای کشتار زندانیان سیاسی طبیعی به نظر می‌رسد چیزی که امروز همگی آن‌ها سعی می‌کنند از زیر بار آن شانه خالی کنند.

رفسنجانی در خاطرات چهارشنبه ۵ مرداد ۱۳۶۷ خود در ارتباط با دادگاه‌های ویژه می‌نویسد: عصر آقاییان فلاحیان و رازینی آمدند. درباره‌ی دادگاه زمان جنگ و بازرسی ویژه و امور جاری جنگ مذاکره شد. اخیراً امام حکم محکمی به آقای رازینی برای

1- www.khabaronline.ir/detail/200645/weblog/alaei-hosein

2- www.ana.ir/Home/Single/103704

تشکیل دادگاه و محاکمه مقصران در جنگ داده‌اند.

در تاریخ یادشده رفسنجانی به عنوان فرمانده کل قوا در کرمانشاه حضور داشت و از قرار معلوم در دیدار با فلاحیان و رازینی مقدمات برپایی دادگاه‌های صحرایی در کرمانشاه و شهرهای دیگر مرزی را فراهم کرده بود. وی یک روز قبل به درخواست شمشانی، احمد وحیدی را به عنوان فرماندار نظامی کرمانشاه منصوب کرده بود. در این دادگاه‌های صحرایی صدها نفر از مردم عادی و اسرای عملیات فروغ جاویدان مجاهدین به شکل فجیعی به قتل رسیدند و یا به دار آویخته شدند.

وحیدی ماه بعد به علت عملکرد ضعیفش در جریان عملیات «فروغ جاویدان» در مظان اتهام قرار گرفت و دستگیر شد.

در خاطرات اکبر هاشمی رفسنجانی، در روز ۶ شهریور ۱۳۶۷ آمده است:

آقای [علی] رازینی آمد و در خصوص بازداشت آقای وحیدی توضیحاتی داد؛ به ایشان گفتم آزادش کنید. دستور کتبی خواست، نوشتم و ساعتی بعد آزاد شد. [بازداشت آقای وحیدی]؛ فرماندهان سپاه را به شدت خشمگین کرده است. آقای محسن رضایی اعلام جرم کرده که گفتم پس بگیرد و فقط تقاضای رسیدگی کند.

مشارکت در کشتار ۶۷

رازینی درگیر کشتار ۶۷ هم هست. جنایات صورت گرفته در غرب کشور در سال ۶۷ زیر نظر او و با مسئولیت او انجام گرفت. به همین دلیل است که امروز وی در باره‌ی اعدام‌های سال ۶۷ گوید:

به‌خاطر شرایط خاصی که در آن زمان حاکم بود. برخی گرایش‌ها مانند مرحوم منتظری باعث آزادی منافقین از زندان قبل از سال ۶۷ شده بودند، دستگاه قضایی نظرش این نبود که این‌ها موجودات با ارزش هستند و باید حفظ شوند، لذا آن‌ها را اعدام کرد. چون جرم‌شان سنگین بود و علاوه بر جرم‌های گذشته به ایران حمله کرده بودند. طبیعی است که این‌ها مستحق ارفاق نبودند و دستگاه قضایی هم معتقد بود که حکم این‌ها سریع‌تر اجرا شود. لذا هر کدام از این منافقین دست هر نهادی امانت بود تا بازجویی‌ها انجام شود و بعد از بازجویی تحویل دستگاه قضایی می‌شدند.^۱

استدلالی که رازینی برای قتل عام زندانیان سیاسی مطرح می‌کند مبنی بر این که دستگاه قضایی نظرش این نبود که این‌ها موجودات با ارزش هستند و باید حفظ شوند، لذا آن‌ها را اعدام کرد نشان‌دهنده‌ی ذهنیت جنایتکارانه‌ی فردی است که بالاترین پست‌های قضایی

۱- احمد وحیدی بعدها به فرمان خامنه‌ای به فرماندهی سپاه قدس و سپس به وزارت دفاع دولت احمدی‌نژاد و عضویت در مجمع تشخیص مصلحت نظام به فرمان خامنه‌ای رسید.

را در سی و هشت سال گذشته داشته است.

رازینی و فلاحیان و رفسنجانی و حکام شرع تحت نظرشان از حکم خمینی برای رسیدگی به وضعیت نظامیان در جنگ برای قتل عام زندانیان سیاسی و دستگیرشدگان عملیات فروغ جاویدان و مردم عادی استفاده کردند. رازینی در این مورد می‌گوید:

در حوادث پس از آن به خصوص مرصاد با همین رویه‌ی دادگاه‌های صحرائی برخورد شد. یعنی در اسلام‌آباد و کرمانشاه دادگاه‌ها براساس همین حکم امام تشکیل شد. پس از آن هم حمله‌ی مرصاد اتفاق افتاد و از این حکم عمدتاً در عملیات مرصاد استفاده شد. رسیدگی به جرایم منافقینی که در مرصاد دستگیر شدند با همین حکم بوده و آن‌ها را به دادگاه‌های کرمانشاه یا تهران نیاوردند و در همان محلی که دستگیر می‌شدند محاکمه می‌کردند. نظامیان دشمن هم طبق قانون توسط سازمان قضایی نیروهای مسلح محاکمه می‌شدند. لذا از این حکم درخصوص نظامیان دشمن در مرصاد استفاده شد، اما درخصوص نیروهای خودی موارد بسیار محدودی بوده است که عمدتاً هم حکم‌های سنگین و اعدام نبوده است... در عملیات مرصاد برادران هم از سپاه و هم از وزارت اطلاعات حضور خوب و فعالی داشتند و ما هم از دستگاه قضایی به خاطر حکم امام آن‌جا بودیم... زیرا افرادی که دستگیر شده بودند تعدادشان زیاد نبود و آن‌ها را هم دستگاه قضایی اعدام کرد!

مرکز اسناد انقلاب اسلامی که زیر نظر روح‌الله حسینیان اداره می‌شود در مورد آمار افرادی که توسط رازینی به قتل رسیدند می‌نویسد:

درباره‌ی اسرا و تعداد آن‌ها آمار دقیقی در دست نیست گرچه احتمال تا پانصد نفر داده شده؛ اما براساس برخی شواهد و گزارشات، قریب به اتفاق آنان با حکم امام خمینی به آقای رازینی اعدام صحرائی شدند و ظاهراً جز تعداد اندکی کسی باقی نماند.^۲ دسته‌ی دیگری که توسط دادگاه‌های تحت نظر رازینی اعدام و یا به حبس‌های مختلف محکوم شدند، بیش از هزار افسر، درجه‌دار، سرباز و بسیجی‌ای بودند که در عملیات‌های «ارتش آزادیبخش ملی» به اسارت گرفته شده بودند و در شهریور و پاییز ۱۳۶۷ توسط مجاهدین با نظارت صلیب سرخ جهانی آزاد شدند. این افراد در بدو ورود به ایران دستگیر و در اوین به بندکشیده شده بودند. رازینی در این مورد می‌گوید:

موضوع بعدی که در آن زمان اتفاق افتاد هجوم منافقین به داخل ایران به عنوان حمله‌ی نظامی بود که در همه‌ی دنیا قانونی است که نظامیان متخاصم در دادگاه‌های نظامی محاکمه می‌شوند یعنی اگر عراقی یا اهل کشور دیگری به ایران حمله کنند اگر قرار باشد محاکمه بشوند در دادگاه‌های نظامی محاکمه می‌شوند. طبق آن قاعده

1-<http://farsnews.com/newstext.php?nn=13940207000179>

۲- عملیات مرصاد و سرنوشت منافقین، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۲، ص ۳۸۴-۳۴۹

در دادگاه‌های نظامی براساس همان قانون تخلفات زمان جنگ که امام ابلاغ کرده بودند، عمل کردیم و تعدادی از آن‌ها که بیش‌تر سرباز بودند و در جبهه‌ها اسیر شده و پس از آن به منافقین پیوسته بودند، در این دادگاه‌ها محاکمه شدند.^۱

اوهم چنین در جای دیگری به دروغ در مورد دلیل کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ می‌گوید: مسئله‌ی ۶۷ خیلی پیچیده نیست. عده‌ای جرمی مرتکب و محاکمه می‌شوند و به زندان می‌روند. زمانی هم که در زندان هستند، باز جرمی مرتکب می‌شوند یا بعضی از جرائمی که قبلاً انجام داده‌اند، برملا می‌شود. مثلاً فردی به خاطر یک جرم به دو سال حبس محکوم می‌شود؛ اما در این مدت مشخص می‌شود در یک ترور هم نقش داشته است. تعدادی از منافقین در شرایطی بودند که جرائم جدیدی داشتند که امام (ره) دستور دادند، این‌ها دوباره محاکمه شوند و یک جمعی مرکب از قاضی و دادستان آمدند و در یک برهه، همه را محاکمه کردند و حکم صادر شد.^۲

روز بعد از ادعای رازینی، نوار صوتی دیدار مسئولان کشتار ۶۷ با آیت‌الله منتظری منتشر می‌شود و در آنجا اعضای هیأت اعتراف می‌کنند زندانیان سیاسی اعدام شده به خاطر «عدم برائت» و یا فشاری بر اعتقاداتشان اعدام شده‌اند و نه انجام جرم جدیدی چنان که رازینی ادعا می‌کند.^۳ رازینی به صراحت می‌گوید به جنایاتی که مرتکب شده افتخار می‌کند: ما این شهادت را داشتیم که هرکس را اعدام کرده‌ایم، نوشتیم این آقا به این دلیل اعدام شده است و زیر آن را امضا کرده‌ایم و این افتخاری است برای ما.^۴

وی در سال ۶۷ هم چنین رئیس عقیدتی سیاسی سپاه پاسداران بود و در عزل و نصب‌های سپاه دخالت داشت.

ایجاد امنیت با اعدام گسترده

رازینی دلیل ناامنی در عراق و افغانستان و سوریه را در نداشتن «دادگاه انقلاب» و «امام» و عدم به کارگیری حکم اعدام گسترده می‌داند:

علت ناامنی امروز افغانستان، عراق و سوریه این است که آنجا امام ندارند، دادگاه انقلاب ندارند؛ اگر امام و دادگاه انقلاب داشتند، عراق وقتی صدام سقوط کرد در دو هفته امن می‌شد.^۵

رازینی در زمینه‌ی صدور احکام وحشیانه مانند سنگسار و قطع عضو و شلاق زدن و... هم ید طولایی دارد. وی در مقام ریاست سازمان قضایی نیروهای مسلح در آبان ماه ۱۳۷۰، به

1-www.tasnimnews.com/fa/news/1396/04/11/1438610

2-www.asriran.com/fa/news/485574

3-https://soundcloud.com/radiozameh/yakydru8jdcd

4-www.asriran.com/fa/news/485574

5-www.asriran.com/fa/news/485574

موجب رأی خود ستوان سوم ناجا، رشید علایی و استوار یکم ناجا، علی اصغر ضابطی را به اتهام تجاوز به عنف (زناى محصنه‌ی به عنف) و... به سنگسار محکوم کرد. فیلم این سنگسار در تلویزیون‌های اروپایی و هم‌چنین جلسات جانبی کمیسیون حقوق بشر ملل متحد و بعدها در اینترنت پخش شد. در فیلم یاد شده سنگسار متهمان پس از ابلاغ حکم و با نام بردن از علی رازینی به عنوان رأی‌دهنده و در حضور پرسنل نیروی انتظامی اجرا می‌شود.^۱ وی ضمن آن که خمینی را با «آرش کمانگیر» مقایسه می‌کند می‌گوید:

امام (ره) در اواخر عمرشان که به بیماری مبتلا بودند و احساس می‌کردند زمان لقاءالله نزدیک است، چند تیر از همین جنس پرتاب کردند که هرکدام از آن‌ها برای نجات کشور، استراتژیک بود.

یکی حکم سلمان رشدی بود. غرب شروع به تهاجم فرهنگی علیه بالاترین مقدمات ما کرده بود و یک نویسنده‌ی مسائل اسلام را به نحو خاصی زیر سوال برد. امام (ره) یک تودهنی به این‌ها زد و جوامع اسلامی حتی اهل سنت هم با ایشان همراه شدند و این کار موجب شد تا آمریکا و انگلیس و کشورهای دیگر بفهمند از این طریق به جایی نمی‌رسد و شر به خودشان بازمی‌گردد.

مساله بازنگری قانون اساسی یکی دیگر از این کارها بود و امام (ره) در سال‌های پایان عمر خودشان قانون اساسی را ترمیم کردند و اصلاحاتی انجام دادند، چون قانون اساسی ممکن بود کشتش مسائل بعدی کشور را نداشته باشد.

مثلاً مسئله‌ی شورای رهبری را حل کردند چون رهبری شورایی مسلماً در آن تلاطم و بحران‌هایی که خارجی‌ها ایجاد می‌کردند موفق نبود. مساله‌ی قائم مقامی و فردی که نشان داده بود نمی‌تواند کشور را اداره کند حل شد و امام (ره) او را کنار گذاشتند. اگر امام (ره) آن زمان این مسائل را حل نمی‌کردند بعدها کشور دچار بحران‌های بسیاری می‌شد.

یکی دیگر از این مسائل، مسئله‌ی منافقین بود که ایشان با تیزبینی فهمیدند منافقین دست بردار نیستند و می‌دانست قدرت‌های خارجی هم منافقین را به عنوان یک ابزار شناخته‌اند و به عنوان ستون پنجم از آن‌ها استفاده خواهند کرد.^۲

۱-پیش از انتشار این فیلم در جلسه‌ی جانبی کمیسیون حقوق بشر ملل متحد، اطلاعیه و پوستره‌ای متعدد آن را در مقر اروپایی ملل متحد در محل‌های نصب اطلاعیه‌ها چسبانده بودم و صدها تراکت آن را به اعضای هیأت‌ها و نمایندگان سازمان‌های غیردولتی و کارمندان ملل متحد داده بودم. همان روز متوجه شدم حسین مهرپور و دیگر اعضای هیأت رژیم در حال کندن این اطلاعیه‌ها و پوسترها هستند. آن‌چه را که مهرپور شایسته‌اش بود به او گفتم و موضوع را با مأموران امنیتی سازمان ملل متحد در میان گذاشتم و آن‌ها ضمن تحقیر مهرپور عضو سابق حقوقدان شورای نگهبان و رئیس هیأت نظارت بر قانون اساسی خاتمی و رئیس دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، ابتدایی‌ترین حقوق افراد را به او یادآوری کردند.

دشمنی با آیت‌الله منتظری و تلاش برای قتل وی

رازینی تا هنگامی که آیت‌الله منتظری زنده بود نیز از هیچ زشتی‌ای در حق او فروگذار نکرد. او برای نشان دادن سرسپردگی خود به خامنه‌ای تا آن‌جا پیش رفت که حتی حکم به مصادره و فروش دفتر آیت‌الله منتظری در اصفهان به نفع دادگاه ویژه روحانیت داد که باعث خشم ایشان شد.

رازینی پس از سخنرانی ۱۳ رجب ۱۳۷۶ آیت‌الله منتظری از موضع رئیس دادگاه ویژه روحانیت، تلویحاً خواهان اعدام وی شد. او با اشاره به سخنان «تحریک‌آمیز» آیت‌الله منتظری گفت:

وی در زمان امام نیز ولایت‌فقیه را قبول نداشت و آن زمان هم دل امام را خون کرد و امام تلاش کردند که مسائل را از طریق مراتب امر به معروف و نهی از منکر حل کنند که متأسفانه به ثمر نرسید. تا این که در تاریخ ۶/۷/۶۸ مَهر باطله بر این عنصر زدند و صریحاً امام گفتند ایشان صلاحیت ندارند و اعلام کردند که این باید منتشر شود و همان‌روز دستور دادند که عکس‌های وی را جمع‌آوری کنند.

رازینی در پایان گفت: حضرت امام به این شرط به ایشان امان دادند که در مسائل سیاسی دخالت نکند و بیت خود را از افراد ناسالم پاک کند.

دشمنی با «اصلاحات» و شرکت در قتل

علی رازینی در سال‌های ۱۳۷۶-۱۳۷۷ در مقام رئیس دادگستری تهران نقش مهمی در مقابله با دولت خاتمی به عهده داشت. او به همراه محسنی‌اژه‌ای و محمدرضا نقدی و مسعود صدرالاسلام به منظور تضعیف دولت خاتمی پروژه‌ی دستگیری و شکنجه‌ی شهرداران و کارکنان مناطق مختلف شهرداری تهران را کلید زدند. در این پروژه صد و شصت و چهار نفر دستگیر و مورد شکنجه‌های هولناک قرار گرفتند تا سناریوی مورد نظر افراد یاد شده را در دادگاه پیش ببرند و اعترافات مورد نظر بازجویان را تکرار کنند.

عاقبت به جزکریاسچی شهردار تهران که از ابتدا هدف این خیمه‌شب‌بازی دستگاه قضایی بود و به زندان و انفصال از خدمت محکوم شد، بقیه در دادگاه‌های تجدید نظر تبرئه شدند. فائزه هاشمی همان‌موقع در مجلس پنجم فاش ساخت که رازینی اجازه‌ی دیدار شوشتری وزیر دادگستری با کرباسچی را نداده است!

گروه مهدویت در دی ماه سال ۱۳۷۷ با چسباندن بمبی به ماشین علی رازینی اقدام به ترور وی کرد. در این حادثه علی رازینی و چهار نفر همراه وی به شدت مجروح و یک عابر کشته شد. در جریان ترور نافرجام علی رازینی حدود پنجاه نفر دستگیر و طی بیست جلسه

دادگاه محاکمه شدند. ده نفر از پنجاه متهم این پرونده به زندان محکوم شدند. آیت‌الله سیدمحمد حسینی میلانی رهبر معنوی گروه و غلامرضا عاملی نیز به اعدام محکوم شدند اما بعدها مشمول عفو قرار گرفتند. میلانی به علت بیماری قلبی تحت عمل جراحی قرار گرفت و زیر عمل درگذشت. غلامرضا عاملی هم از زندان مرخصی گرفت و دیگر بازننگشت؛ معلوم نشد به چه سرنوشتی دچار شد.

مخالفت با استقلال وکلا

یکی از فجایع حقوقی که رازینی در آن نقش مستقیم داشت، تدوین لایحه‌ی وکالت بود که به علت اعتراضات گسترده‌ی وکلا و حقوقدانان، توسط دولت احمدی‌نژاد بایگانی شد. این لایحه استقلال وکلا را از بین برده و آن‌ها را به زائده‌ی دستگاه قضایی تبدیل می‌کند. رازینی در این مورد می‌گوید:

ما دستگاه قضا و وکالت را مستقل می‌دانیم و وکیل هم مانند قاضی نباید دولتی باشد. حالا وکلا می‌خواستند این استقلال را پررنگ‌تر معنی کنند و دستگاه قضا هم می‌خواست این نظارت بر وکلا پررنگ باشد برای همین دو متن تهیه شد که یکی نظر وکلا بیش‌تر لحاظ شده و دیگری نظر دستگاه قضا پررنگ‌تر بود. ما نمی‌خواستیم که وکیل به نام استقلال هرکاری بتواند انجام دهد و باید نظارت‌ها بیش‌تر شود. با این حال می‌خواستیم در این لایحه‌ی میزان استقلال وکیل و نظارت دستگاه قضا بر وکالت روشن‌تر مشخص شود.^۱

افول قدرت پس از ترور و ادامه‌ی سیاهکاری‌ها

در محافل سیاسی گفته می‌شد رازینی یکی از کاندیداهای ریاست قوه‌ی قضاییه پس از پایان دوره‌ی شیخ محمد یزدی بود اما پس از این ترور وی دیگر موقعیت سابق را در دستگاه قضایی پیدا نکرد. این باعث نشد که او از خیره‌سری‌هایش درست بردارد.

وی در سال ۱۳۷۸ از جمله سه قاضی دادگاه تجدید نظر محسن کدیور بود که حکم یک و سال نیم حبس به جرم تبلیغ علیه نظام مقدس جمهوری اسلامی و نشر اکاذیب و تشویش اذهان عمومی را صادر کرد.

رازینی هم چنین در سال ۱۳۸۱ حسن یوسفی اشکوری را دوباره محاکمه کرد. اشکوری در این مورد می‌گوید:

مجدداً در تابستان ۸۱ محاکمه شدم که مجموعاً هفت سال مجازات حبس گرفتم. آقای علی رازینی قاضی من بودند. چهار سال حبس برای توهین به مقدسات، به

دلیل این که حجاب را امری اختیاری دانسته بودم. دو سال برای نشر اکاذیب از جمله چند اظهار نظر درباره‌ی قتل‌های زنجیره‌ای و یک سال هم به دلیل شرکت در کنفرانس برلین.

رازینی در بهمن ۱۳۸۹ پیش از آن که موسوی و کروب‌ی و رهنورد به حصر برده شوند وعده‌ی محاکمه قطعی آنان را داد و گفت:

قوه‌ی قضاییه قطعاً به وظیفه‌ی خود برای محاکمه‌ی موسوی و کروب‌ی عمل خواهد کرد... قوه‌ی قضاییه برای محاکمه‌ی افراد وظایف مختلفی دارد که یکی از آن‌ها دستگیری و بازداشت است اما مردم بدانند که قوه‌ی قضاییه از وظیفه‌ی خود برای محاکمه‌ی سران فتنه عدول نخواهد کرد و در زمان مناسب این افراد را محاکمه خواهد کرد.

- رازینی علاوه بر ریاست دادگاه ویژه‌ی روحانیت پس از مرگ خمینی مناصب قضایی زیر را به عهده داشته است:
 - ریاست کل دادگستری استان تهران در دوره‌ی دوم ریاست شیخ محمد یزدی در قوه‌ی قضاییه از ۱۳۷۳ تا ۱۳۷۸
 - در دوران هاشمی شاهرودی معاونت اجرایی دیوان عالی کشور از ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۳
 - ریاست دیوان عدالت اداری از سال ۱۳۸۳ تا شهریور ۱۳۸۸
 - در دوران لاریجانی معاون حقوقی و توسعه قضایی از سال ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۳
 - ریاست شعبه‌ی ۴۱ دیوان عالی کشور از سال ۱۳۹۳ تا کنون.
- وی در چهارمین دوره‌ی مجلس خبرگان رهبری در سال ۱۳۸۵ به این مجلس راه یافت و در دوره‌ی پنجم از راه‌یابی به این مجلس با زماند تا ستاره‌ی بخت و اقبالش به کلی خاموش شود. رازینی عضو شورای نمایندگان رهبری در دانشگاه‌های کشور با حکم خامنه‌ای است و علاوه بر آن همراه با پورمحمدی عضو هیأت امنای مرکز علوم اسلامی خاوران (جامعه الزهرا) است. وی هم‌چنین عضو هیأت موسس دانشکده‌ی معارف وابسته به جامعه الزهرا، عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی تهران، عضو هیأت مؤسس دانشگاه پیام نور رزن، همدان است.



سیدابراهیم رئیسی

سیدابراهیم رئیس السادات مشهور به رئیسی در سال ۱۳۳۹ در محله‌ی نوغان مشهد در خانواده‌ای روحانی به دنیا آمد. وی پس از طی دوره‌ی ابتدایی به حوزه‌ی علمیه مشهد رفت و در سال ۱۳۵۴ در حالی که پانزده سال بیشتر نداشت برای تحصیل علوم دینی وارد قم شد و پیش از آن که بتواند به تحصیلات حوزوی معمول ادامه دهد با امواج انقلاب روبرو شد. او دارای هیچ سابقه‌ی مبارزاتی علیه رژیم پهلوی نیست.

وی در سال ۶۲ با جمیله دختر احمد علم‌الهدا^۱ امام جمعه «داعشی» مشهد ازدواج کرد و صاحب دو دختر و دو نوه شد. حامد نیلی سردبیر سایت «رجا نیوز» داماد رئیسی است. وی و برادرش میثم از بنیانگذاران این سایت هستند. در مهرماه ۱۳۹۰ میثم نیلی با شکایت علی لاریجانی دستگیر شد اما با نفوذ رئیسی که معاون قوه‌ی قضاییه بود، بلافاصله آزاد شد و پرونده مورد رسیدگی قرار نگرفت.

جمیله سادات متولد ۱۳۴۱ در مشهد پیش از انقلاب از رفتن به دبیرستان خودداری کرد و به دروغ مدعی شده که: به دلیل اجبار درکشف حجاب دختران دبیرستانی که به

۱- علم‌الهدا متولد ۱۳۲۳ و دارای چهار پسر و سه دختر است. او پس از انقلاب بین سال‌های ۵۹ تا ۶۱ مسئولیت کمیته‌ی منطقه‌ی ده تهران را به عهده داشت که معروف به کمیته‌ی علم‌الهدا بود. عوامل این کمیته نقش مهمی در حمله و میتینگ‌ها و مراکز گروه و فعالان سیاسی و از جمله سرکوب تظاهرات ۳۰ خرداد داشتند. بسیاری از بازجویان، شکنجه‌گران و اعضای تیم گشت دادستانی و گروه ضربت آن را اعضای این کمیته تشکیل می‌دادند. وی در دهه‌ی هفتاد، آخوند منبری «هیأت رزمندگان اسلام» و «انصار حزب‌الله» بود و در مسجد مهدی خیابان ستارخان به منبر می‌رفت. علم‌الهدا پیش از انقلاب نیز از جمله دشمنان شریعتی به شمار می‌رفت.

شدت توسط نظام آموزشی آنروز پیگیری می‌شد از ادامه‌ی تحصیل در مقطع دبیرستان تا پیروزی انقلاب اسلامی خودداری کرد. وی بلافاصله بعد از انقلاب فرهنگی با گذراندن مقاطع دبیرستان به صورت جهشی، به دانشگاه تهران راه یافت و در رشته‌ی مامایی ادامه‌ی تحصیل داد، اما پس از مدتی در رشته‌ی فلسفه‌ی تعلیم و تربیت به تحصیل پرداخت و در سال ۱۳۸۰ موفق به اخذ مدرک دکتری در این رشته شد و بلافاصله به عضویت هیات علمی گروه علوم تربیتی دانشگاه شهید بهشتی تهران درآمد و هم‌اکنون دانشیار است. با آن که وی به عنوان رییس پژوهشگاه علوم انسانی و کمیسیون تعلیم و تربیت دبیرخانه‌ی شورای عالی انقلاب فرهنگی در جهت سیاست‌گذاری‌ها و تصمیم‌سازی‌های کلان آموزشی و تربیتی نقش می‌آفریند ادعا می‌کند که از نسل چهلم پیامبر اسلام و هشتاد و نهمین نسل از آدم ابوالبشر است. با یک محاسبه‌ی ساده و نسبت‌گیری می‌توان گفت که طبق آن چه در سایت وی و پدرش آمده است حضرت آدم حدود ۳۱۵۰ تا ۳۳۰۰ سال قبل به دنیا آمده است، یعنی بعد از زمانی که تمدن‌های بزرگی مانند ایران و مصر و بابل و آشور و اماکنی مانند تپه سیلک کاشان و اهرام ثلاثه وجود داشتند!

چگونگی راه‌یابی به قوه‌ی قضاییه

رئیس‌ی پس از پیروزی انقلاب به عنوان یکی از طلبه‌های نوآموز مدرسه‌ی حقانی به توصیه‌ی بهشتی و قدوسی به دستگاه قضایی پیوست. وی جزو هفتاد طلبه‌ای بود که با هدف کادرسازی و تأمین نیروهای رژیم تازه به قدرت رسیده توسط بهشتی به تهران فراخوانده شدند. بهشتی و خامنه‌ای و حسن آیت و موسوی اردبیلی و... طی یک دوره آموزشی آن‌ها را آماده‌ی به عهده گرفتن مسئولیت‌های مختلف به ویژه در ارگان‌های قضایی و امنیتی کردند.

رئیس‌ی در همان ماه‌های ابتدایی پیروزی انقلاب از سوی بهشتی مأموریت یافت تا در پایه‌گذاری حزب جمهوری اسلامی که قصد قبضه‌ی قدرت را داشت در مشهد به یاری عبدالکریم هاشمی‌نژاد و سیدرضا کامیاب و... بپردازد.

در سال ۱۳۵۸ رئیس‌ی به همراه هادی مروی که به نمایندگی خمینی در مسجد سلیمان انتخاب شده بود به این شهر رفت تا به مبارزه با نیروهای چپ و مجاهدین که در این شهر نفوذ زیادی در بین مردم داشتند بپردازد. از همان‌جا بود که ارتباط وی با دادسرای انقلاب اسلامی آغاز شد. وی در حالی که هنوز بیست ساله نشده بود به مرکز فراخوانده شد و کار خود را به عنوان دادیار و شکنجه‌گر در دادسرای انقلاب اسلامی کرج آغاز کرد و پس از چندماه به حکم موسوی‌تبریزی دادستان کل انقلاب اسلامی در بیست سالگی به مقام دادستانی انقلاب کرج ارتقاء یافت و جان و مال و ناموس مردم در اختیار

او قرار گرفت. نقش او در سرکوب گسترده‌ی نیروها و فعالان سیاسی کرج باعث شد با وجود سن کمی که داشت در سال ۱۳۶۱ هم‌زمان مسئولیت دادستانی انقلاب همدان را که پیش‌تر دادیار آن‌جا بود نیز عهده دار گردد که با هیچ‌یک از معیارهای «شرعی» برای قضاوت که مسئولان رژیم و مراجع مذهبی شیعه سنگ آن را طی هزار سال گذشته به سینه می‌زدند نیز نمی‌خواند. وی به همراه محمد سلیمی که حاکم شرع همدان بود جنایات زیادی را در آن استان مرتکب شدند.

پیوند رئیسی با حلقه‌ی حقانی در زمستان ۱۳۶۳ پای او را به دادستانی انقلاب اسلامی مرکز بازکرد و در دوران دادستانی علی رازینی و سپس مرتضی اشراقی معاونت «گروهکی» آن‌ها و جانشینی دادستان را به عهده داشت و به پرونده‌ی متهمان سیاسی رسیدگی می‌کرد. رئیسی در دوران معاونت رازینی در دادستانی انقلاب اسلامی مرکز، مأمور رسیدگی به پرونده‌ی انفجار نخست‌وزیری شد. این پرونده به دستور لاجوردی و به منظور بهره‌برداری سیاسی علیه جناح رقیب با دستگیری تعدادی از اعضای اطلاعات نخست‌وزیری و نیروهای موسوم به «خط امام» هم‌چون علی اکبر تهرانی، خسرو قنبری تهرانی، محمد محمدی و حبیب‌الله داداشی و محسن سازگارا و نادر قوچکانلو... گشوده شده بود.^۱ در مردادماه ۱۳۶۷ از آن‌جایی که مسئولیت پرونده‌های سیاسی با او بود، به عنوان یکی از اعضای هیأت کشتار زندانیان سیاسی انتخاب شد و نقش فعالی را در این کشتارها به عهده گرفت. حضور او در این هیأت ویژه، راه او را برای طی پله‌های ترقی در نظام گشود. احمد علم‌الهدا پدر زنش در مورد وی می‌گوید:

در بحران استان سمنان و عملیات مرصاد که در دوران امام (ره) رقم خورد وی با توجه

به این که در سنین جوانی به سر می‌برد توانست این بحران‌ها را مدیریت کند.^۲

رئیس جزو کسانی بود که در اجرای فرمان خمینی در کاربرد «خشم و کینه انقلابی» علیه «دشمنان اسلام» لحظه‌ای تردید نکرد. به همین دلیل حتی به زندانیانی که از ناراحتی‌های

شدید جسمی و روانی رنج می‌بردند هم «رحم» نکرد.^۳

زندانیان کرج در جریان کشتار ۶۷ که در زندان گوهردشت به سر می‌بردند از موقعیت بسیار بدتری نسبت به زندانیان تهران برخوردار بودند. تعداد آن‌ها نسبت به زندانیان تهران بسیار

۱- بررسی پرونده‌ی انفجار نخست‌وزیری در سه دوره‌ی زمانی انجام شد. مرحله‌ی اول از شهریور ۱۳۶۰ تا شهریور ۱۳۶۱ که دادستانی کل انقلاب به عهده‌ی آیت‌الله ربانی‌املشی بود. مرحله‌ی دوم که از شهریور ۱۳۶۱ تا دی ۱۳۶۳ است که پرونده زیر نظر لاجوردی و در شعبه هفت دادرسی انقلاب تهران پی‌گیری شد. مرحله‌ی سوم از بهمن ۱۳۶۳ تا پایان خرداد ۱۳۶۵ پرونده توسط سیدابراهیم رئیسی و شعبه‌ی ۷ دادرسی انقلاب مرکز بررسی شد و در نهایت با تلاش موسوی‌خوینی‌ها به دستور خمینی بسته و کلیه‌ی متهمان آزاد شدند.

2- www.isna.ir/fa/news/94122214213

۳- برای پی‌بردن به گوشه‌ای از جنایات این هیأت به بخش حسینعلی نیری در همین کتاب مراجعه کنید.

کم‌تر بود و رئیسی پیش‌تر به عنوان بازجو و دادستان انقلاب اسلامی کرج به همراه فاتح و مهدی نادری فرد مسئول اطلاعات و دادستان انقلاب اسلامی کرج اکثریت آن‌ها را شخصاً می‌شناختند و همین شرایط را برای آن‌ها سخت‌تر می‌کرد، به گونه‌ای که تنها تعداد معدودی از آن‌ها جان به در بردند.

در بحبوحه‌ی کشتار زندانیان در زندان گوهردشت از زیر چشم بند او را دیدم که با خشم و غضب اسکناس‌های خرد شده زندانیان را که روی میزش قرار داشت ریز ریز می‌کرد. زندانیان پس از ابلاغ حکم اعدام، پولی را که همراه خود داشتند پاره کرده بودند تا جانان آن‌را به نفع خود مصادره نکنند.

وی از روز ۲۰ مرداد به بعد که دیگر قتل عام زندانیان سیاسی از پرده بیرون افتاده بود و نیاز به نقش بازی کردن نمی‌دیدند، بارها به من و تعداد دیگری از زندانیان گفت که بنا به فرمان امام تصمیم گرفته‌ایم در زندان‌ها را ببندیم و خودمان را از شر «زندانان» خلاص کنیم. دیگر «نظام» نان خوراکی نمی‌خواهد. با این حال پس از آن که وی به دادستانی انقلاب اسلامی مرکز رسید دل‌شان نیامد ما را که از قتل عام جان به در برده بودیم آزاد کنند و هم‌چنان در زندان ماندیم.

پس از انتشار فایل صوتی دیدار اعضای هیأت مرگ با آیت‌الله منتظری، مشخص شد کسی که به ایشان اصرار داشت اجازه دهند دو بیست نفر را که پرونده‌شان مورد رسیدگی قرار گرفته و در انفرادی‌ها هستند به دار بکشند، رئیسی بود که با مخالفت آیت‌الله منتظری روبرو شد. اما جانان در روزهای بعد و به ویژه در شهریورماه ۱۳۶۷ بسیاری از آن‌ها را به ویژه در اوین به قتل رساندند و سپس به سراغ زندانیان چپ رفتند.

در زمستان ۱۳۶۷ خمینی که از بی‌رحمی و شقاوت رئیسی خشنود به نظر می‌رسید او را مأمور کرد تا همراه با حسینعلی نیری رئیس هیأت کشتار ۶۷ پرونده‌های ویژه را در شهرهای مختلف کشور پیگیری کند. این دو که به این طریق اسم‌شان به جرایم و رسانه‌ها کشیده شده بود و مورد خطاب مستقیم خمینی قرار گرفته بودند فارغ‌البال احکام بی‌رحمانه و وحشیانه‌ای را در شهرستان‌ها به مورد اجرا گذاشتند.^۱

رئیسی در سوم اردیبهشت ۱۳۹۶ و در دیدار با نمایندگان مجلس شورای اسلامی در تشریح کارنامه‌ی خود در دهه‌ی ۶۰ گفت:

در دهه‌ی ۶۰ توفیق احقاق حقوق مردم، برخورد با مفساد اجتماعی، مقابله با اخلاص گران عرصه عمومی و کوتاه کردن سایه تروریست‌های جنایتکار از سر مردم را داشتم.^۲ رئیسی در دهه‌ی ۶۰ از زمانی که بازجو و شکنجه‌گر دادستانی کرج بود تا پایان کشتار ۶۷

۱-پیشین.

و دورانی که معاونت دادستان انقلاب اسلامی مرکز را داشت، با لباس شخصی در زندان و شکنجه‌گاه‌ها و محاکم حضور می‌یافت و لباس روحانیت به تن نمی‌کرد. در واقع او هم چون پورمحمدی و محسنی‌اژه‌ای یا هنوز مراسم عمامه‌گذاری را طی نکرده بودند و یا از طلبگی کناره‌گیری کرده بودند اما پس از مرگ خمینی و به قدرت رسیدن خامنه‌ای و تحولاتی که در درون رژیم صورت گرفت این سه دوباره لباس روحانیت به تن کردند تا قشر جدیدی از روحانیت را سازمان دهند و اختیار و هدایت «جامعه روحانیت مبارز» را به دست گیرند. جامعه‌ای که افرادی هم‌چون هاشمی‌رفسنجانی، علی‌اکبر ناطق‌نوری، محمد امامی‌کاشانی، حسن روحانی و بسیاری از بنیان‌گذاران آن عطایش را به لقایش بخشیده و از شرکت در جلسات آن خودداری می‌کنند.

رئیس‌ی در سال ۱۳۶۸ و پس از انتخاب شیخ محمد یزدی به ریاست قوه‌ی قضاییه، به دادستانی انقلاب اسلامی مرکز ارتقای مقام یافت و در این دوران معاونت «گروهکی» و پست جانشینی او را حقانی به عهده گرفت.

دستگیری بیست و سه نفر از اعضای «جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران» در اردیبهشت ۱۳۶۹ در دوران دادستانی وی صورت گرفت. آن‌ها پس از تحمل شکنجه‌های بسیار با کیفرخواست‌هایی که زیر نظر رئیسی برای شان تنظیم شده بود به تحمل زندان محکوم شدند. جرم آن‌ها نوشتن نامه به هاشمی‌رفسنجانی بود. آن‌ها از وی خواسته بودند حقوق قانونی مردم که در فصول سوم و پنجم قانون اساسی تصریح گردیده است، را به مردم بازگرداند. رئیسی به عنوان یکی از اهرم‌های جنایت، در جریان تظاهرات اعتراضی مردم مشهد در خرداد ۱۳۷۱ سرپرستی هیأت تام‌الاختیاری را داشت که وظیفه‌اش، اعدام و سرکوب مردم بود. از آن جایی که خامنه‌ای معترضان را «مرداب‌گنبدیده»، «ردل»، «او‌باش»، «چاقوکش» و «علف‌هرزی که باید آن‌ها را کند و دور انداخت»، خوانده بود رئیسی و هیأت همراهش از انجام هیچ جنایتی فروگذار نکردند.

وی پس از اجرا شدن طرح ارتجاعی منحل کردن «دادستانی» در تشکیلات قضایی، در سال ۱۳۷۳ و در دوران دوم ریاست جمهوری رفسنجانی توسط شیخ محمد یزدی هم‌زمان با تغییر قانون سازمان بازرسی کل کشور به ریاست این سازمان رسید. در قانون جدید اختیارات گسترده‌ای به بازرسان سازمان بازرسی داده شده بود و گزارش‌های بازرسان این سازمان در حدکیفرخواست صادره شده از سوی دادسراها، اعتبار قضایی داشت، با این حال هیچ اقدام جدی در ارتباط با فساد سازمان یافته در کشور صورت نگرفت.

وی از سال ۱۳۸۳ در دوران ریاست هاشمی‌شاهرودی به خاطر اعتمادی که خامنه‌ای به وی داشت و به توصیه‌ی بیت رهبری معاون اول قوه‌ی قضاییه و گرداننده‌ی اصلی این قوه شد. البته نزدیکی رئیسی به هادی مروی معاون اول قوه‌ی قضاییه و همکاری با وی از

سال ۱۳۵۸ نیز مزید بر علت شد و پس از مرگ مروی، جانشین وی در قوه‌ی قضاییه شد. در دوران ده‌ساله‌ی حضور وی در این پست هیچ اقدام مؤثری از سوی رئیسی برای کاهش فساد در سیستم دولتی و نهادهای تحت امر ولایت‌فقیه و... صورت نگرفت. به ویژه که مسئولیت وی هم‌زمان بود با دوران پراز فساد احمدی‌نژاد و تا سال ۱۳۹۳ ادامه یافت و سپس به حکم صادق لاریجانی، دادستان کل کشور شد و جایش را با محسنی‌اژه‌ای عوض کرد. از آن جایی که رئیسی کم‌تر در مجامع عمومی حاضر می‌شد و به سخنوری می‌پرداخت، سخنگویی قوه‌ی قضاییه هم چنان به عهده محسنی‌اژه‌ای ماند.

رئیسی در خردادماه ۱۳۹۱ به حکم خامنه‌ای با حفظ سمت به جای محمد سلیمی دادستان کل دادگاه ویژه روحانیت شد تا منویات خامنه‌ای در سرکوب روحانیت مخالف را عملی کند. روحانی در مبارزات انتخاباتی‌اش به این دوره از مسئولیت رئیسی اشاره کرد و گفت: باید پیرسیم علما از دست شما چه کشیدند. رئیسی هم چنین در حال حاضر نیز یکی از اعضا و عضو هیأت رئیسه مجلس خبرگان رهبری است.

دلیل ارتقای مقام رئیسی

ارتقای مقام رئیسی در دستگاه قضایی مرهون فرصت‌طلبی اوست. رئیسی که متوجه‌ی سمت و سوی قدرت بود پس از انتخاب خامنه‌ای به رهبری و تشکیل کلاس‌های درس «خارج» فقه او در سال ۱۳۷۰ که زمینه‌سازی برای اعلام مرجعیت وی بود، در این کلاس‌ها شرکت کرد و مانند صادق لاریجانی، سید محمود علوی، احمد خاتمی، قاضی عسگر، حیدر مصلحی، مهدی خاموشی، علی سعیدی، محسنی‌اژه‌ای، حسین طائب و... مورد اعتماد ویژه خامنه‌ای قرار گرفت. برای حضور در دایره‌ی قدرت شرکت در این کلاس‌ها آن چنان واجب بود که حتی شیخ محمد یزدی نیز خود را ملزم به حضور در آن‌ها می‌دید. اما خامنه‌ای که حضور یزدی در این کلاس‌ها را مسخره و به ضرر خود ارزیابی می‌کرد او را از این کار بازداشت!

این کلاس‌ها که با حضور پنجاه نفر آغاز شده بود در نهایت به هشتصد نفر بالغ شد. کسانی که بعدها پست‌های مهم امنیتی، قضایی، آموزشی، مذهبی، تبلیغی و امامت جمعه و نمایندگی خامنه‌ای در شهرها و استان‌ها را کسب کردند از اعضای این کلاس‌ها بودند. خامنه‌ای که از شرایط اجتهاد برخوردار نبود با تشکیل این کلاس‌ها محک مناسبی برای سنجش دوری و نزدیکی افراد به خودش و هم‌چنین میزان سرسپاری آن‌ها به «ولایت» پیدا کرد. رئیسی در این دوران مدتی نیز در کلاس‌های درس آیت‌الله مجتبی‌تهرانی که رابطه‌ی نزدیکی با دستگاه امنیتی و نیروهای سرکوبگر داشت حضور یافت. اما بعید به نظر می‌رسد با توجه

به مسئولیت‌هایی که داشت در کلاس‌های عادی وی حضور یافته باشد.

استفاده از رانت حکومتی برای دریافت مدارک تحصیلی

رئیس‌ی نیز مانند دیگر مسئولان قضایی رژیم با استفاده از رانت‌های حکومتی بدون طی دوره‌های آموزشی و یا شرکت در کلاس‌های درس و دانشگاه، مدارک لیسانس و فوق‌لیسانس و دکترا از مراکز دانشگاهی گرفته است. بعید می‌دانم هیچ دانشجویی تاکنون او را سرکلاس درس دیده باشد. او هم چنین از مدرسه عالی «شهید مطهری» هم مدرک دکترا گرفته است. همسرش جمیله علم‌الهدا نیز با برخورداری از رانت‌های حکومتی در دانشگاه تربیت مدرس دکترای «فلسفه تعلیم و تربیت» گرفت و ضمن آن که ریاست پژوهشکده‌ی خانواده و عضویت هیأت علمی دانشگاه «شهید بهشتی» را به عهده دارد، ریاست کمیسیون تعلیم و تربیت دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی را نیز عهده‌دار است.

وحشی‌گری و شقاوت در کنار دیدگاه‌های ارتجاعی

رئیس‌ی در مراسم معارفه‌ی دادستان عمومی و انقلاب اهواز، اظهار کرد:

در همه‌ی عالم ارتش، سرباز، جنگ و... وجود دارد ولی تفاوت آن‌ها با این است که ما مقدسیم، قضای مقدس و نظام مقدس؛ و هیچ قدسیتی جز در پرتو ارتباط با قدوس اتفاق نمی‌افتد.

شرط اول قدسیت آن است که شاکله و سازوکار و ساختار ما قدسی باشد، یعنی اتصال به وحی. دومین شرط قدسیت باید و نباید حاکم بر نظام و نظام لایه‌های اجتماعی است. یعنی حاکمیت خدا در قضا، دفاع و همه‌ی نظام را قدسی می‌کند. رأی خلاف شرع، اعتبار ندارد. سومین شرط قدسیت عبارت است از عمل کارگزار که باید برای خدا و قدسی باشد.^۱

در وحشی‌گری او همین بس که به صراحت می‌گوید: حکم قطع دست از افتخارات بزرگ ماست.^۲ در دوران مسئولیت او در قوه‌ی قضاییه دست هیچ غارتگری که باعث بدبختی و فلاکت و فقر مردم شده باشد قطع نشد و احکام قطع دست تنها مشمول سارقان خرده‌بایی شده که به خاطر فقر و بدبختی به سرقت روی می‌آوردند.

تلاش رئیس‌ی برای اعدام هر چه بیش‌تر دستگیرشدگان بی‌گناه جنبش ۸۸ در اثر فشارهای بین‌المللی و تضادهایی که در بالای حاکمیت بوده نتیجه‌ی دلخواه نرسید و گرنه او پس از اعدام بی‌رحمانه‌ی آرش رحمانی پور و محمدرضا علی‌زمانی که رئیس‌ی به دروغ مطرح کرده بود در

۱-خبرگزاری ایسنا ۷ اسفند ۱۳۹۳.

«اغشاشات» دستگیر شده‌اند، وعده می‌داد که نه نفر دیگر نیز به زودی اعدام خواهند شد.^۱ رئیسی در جریان سرکوب جنبش ۸۸ به همراه محسنی اژه‌ای و علی خلیفی عضو هیأت ویژه‌ی قوه‌ی قضاییه برای بررسی موضوع آزار جنسی بازداشت‌شدگان پس از انتخابات بود. این هیأت کلیه‌ی گزارشات به ویژه موضوع تجاوز جنسی در کهریزک را ساختگی اعلام کرد و چنان که در جمهوری اسلامی مرسوم است قربانیان را به خاطر نشر اکاذیب و ایراد تهمت و افترا که موجب «تشویش اذهان عمومی» و باعث هتک «حیثیت و اعتبار نظام» شده است به برخورد «قاطع» تهدید کرد.^۲ در حالی که تعدادی از کسانی که آزار جنسی دیده و «خودی» محسوب می‌شدند حتی به دیدار خامنه‌ای برده شدند و او از نزدیک در جریان امر بود.

رئیسی به مجموعه‌ای وابسته بود که در دهه‌ی ۶۰ بزرگ‌ترین جنایات تاریخ معاصر میهن‌مان را سازمان‌دهی و اجرا کردند. به همین دلیل وقتی احمد قدیریان معاون اجرایی لاجوردی و یکی از «جنایتکاران علیه بشریت» فوت کرد رئیسی از جمله «صاحبان عزا» بود که در سوگ وی می‌گریست. وی در مورد لاجوردی قصاب تهران می‌گوید:

می‌شود گفت اولین شهید ما در سنگر مبارزه با نفاق، حضرت زهرا (س) هستند. شهید لاجوردی شهید مبارزه با نفاق است. ما شهدای عظیم‌القدری به نظام تقدیم کردیم، اما جریان نفاق، کینه‌ی عمیقی از شهید لاجوردی در دل دارد. روزی که ایشان شهید شده در پست و مقامی نبود و داشت در بازار کاسبی می‌کرد، با این حال آن‌ها دست از سرش برنداشتند و جایش را شناسایی کردند و صرفاً برای ترور شخص ایشان به محل کارش رفتند که البته افراد دیگری هم شهید و مجروح شدند. و اما مطلبی که ایشان در ذیل وصیتنامه‌شان آورده‌اند، این است که جریان نفاق جدیدی در انقلاب و نظام وجود دارد که باید آن را عمیقاً شناخت. جریانی که فتنه و ۱۸ تیر را به وجود آورد. اگر این جریان ردیابی شود به همان طیفی می‌رسیم که شهید لاجوردی به آن اشاره داشت. این جریان به دنبال آسیب زدن به نظام و انقلاب و حتی می‌شود گفت در پی براندازی نظام است، لیکن خود را مخفی کرده و شناسایی آن توسط افراد عادی، دشوار است.^۳

منظور رئیسی از «طیفی» که «در پی براندازی نظام است» اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، جبهه‌ی مشارکت و «اصلاح طلب»‌های حکومتی است. در سال ۱۳۷۲ پس از طرح بحث «تهاجم فرهنگی»، «غارت فرهنگی» و «شبیخون» فرهنگی از سوی خامنه‌ای، وی دستور تشکیل «ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر»

1- www.waftabnews.ir/vdcc4pqo.2bq0m8laa2.html

2- www.radiofarda.com/content/o2_judiciary_committee_report/1821212.html

3- www.defapress.ir/fa/news/31965

را صادر کرد و احمد جنتی را به عنوان مسئول ایجاد این تشکیلات معرفی و علاوه بر ابراهیم رئیسی افرادی چون محسن قرائتی، احمد زرگر، محمدی عراقی را به عضویت این ستاد انتخاب کرد. رئیسی با حکم جنتی به عنوان دبیر این ستاد منصوب شد و مسئولیت مهمی در سرکوب زنان میهن‌مان از طریق این ستاد به عهده گرفت. وی با توجه به مسئولیتی که در قوه‌ی قضاییه داشت تحت عنوان «فرهنگ‌سازی» و «الگوسازی» به پیشبرد امر سرکوب پرداخت و کوشید دایره‌ی تسلط حکومت بر زندگی شخصی افراد را توسعه دهد.

نقش رئیسی در غارت اموال عمومی

رئیسی در دوران ریاست هاشمی شاهرودی بر دستگاه قضایی و کناره‌گیری حسین علی‌نیری از ریاست دادگاه‌های ویژه اصل ۱۴۹ قانون اساسی بین سال‌های ۷۹ تا ۸۹ با حکم خامنه‌ای عضو «ستاد اجرایی فرمان امام» بود و از این طریق نقش مستقیمی در غارت وحیف و میل اموال عمومی و مردم داشت. کار غارت این ستاد به آن جاکشیدکه سیدحسین خمینی ضمن تکذیب رابطه این «ستاد» با «بیت امام» خواهان برداشتن نام «امام» از آن شد.^۲

در تاریخ ۱۳۷۹ خرداد با توجه به کناره‌گیری نیری، رئیسی به جای وی نقش مهم و ویژه‌ای در این «ستاد» یافت.

تولیت آستان قدس رضوی و «ضامن آهو»

پس از مرگ عباس واعظ‌طیسی، خامنه‌ای با انتخاب رئیسی به عنوان تولیت «آستان قدس رضوی» اختیار یکی از بزرگ‌ترین و قدرتمندترین نهادهای مذهبی کشور را که از قدرت اقتصادی بی‌مانندی هم برخوردار است به او داد تا به همراه احمد علم‌الهدا پدرزنش، تیول خراسان را داشته باشند. نگاه علم‌الهدا به انتخابات بیانگر دیدگاهی است که بزرگ‌ترین استان کشور را - که به سه استان تقسیم شده - اداره می‌کند. او می‌گوید:

شما بروید زنا می‌محصنه بکنید، عرق بخورید و انواع فسق و فجور را بکنید بعد هم توبه کنید، خدا شما را می‌بخشد اما این گناهی که شما در حال ارتکاب آن هستید که ممکن است سرنوشت اسلام و مسلمین در دست غیر بیفتد حتی اگر تا روز قیامت انواع عبادت‌ها را انجام دهید، جهنمی مسلم هستید، زیرا خیانت به اسلام و مسلمین کردید.^۳ خمینی می‌کوشید در شهرهای بزرگی چون مشهد و اصفهان و قم بین جناح‌های رژیم

۱- به قسمت مربوط به نیری در همین کتاب مراجعه شود.

1-www.khabaronline.ir/detail/416687/Politics/parties

3-www.parsine.com/fa/news/402170

تعادل را حفظ کند اما خامنه‌ای در دوران رهبری‌اش نشان داده است که مطلقاً چنین خطی را دنبال نمی‌کند و به دنبال تفویض قدرت به نیروهای نزدیک خود و حذف جناح رقیب و به ویژه برگزیدگان خمینی است. او سرسپردگی مطلق می‌طلبد به همین دلیل است که دوران تولید رئیسی را پنج سال تعیین می‌کند تا او را برای ادامه‌ی مأموریت به فرمانبرداری هرچه بیش تربخواند و چنان‌چه غفلتی از او دید بتواند به سادگی برکنارش کند. خامنه‌ای که بخوبی از عواقب انتصاب رئیسی به تولیت «آستان قدس» آگاه است با این اقدام به تأیید و حمایت از او و نقشش در کشتار ۶۷ نیز می‌پردازد.

انتخاب سیدابراهیم رئیسی به ریاست بارگاه «امام رضا» که در تبلیغات شیعی معروف به «ضامن آهو»^۱ است به اندازه‌ی کافی گویا و روشن‌گر است. روحانیت شیعه طی هزارسال گذشته داستان عجیب و غریبی را برای «امام رضا» راست و ریس کرده بود که بیش از هرکس خود به غیرواقعی بودن آن واقف است. منافع این قشرکه با مردم فریبی و دروغگویی و فریبکاری گره خورده است پیش از دست یابی به قدرت از طریق این داستان‌ها و وصل خود به «امامان» و جانشینی آن‌ها تأمین می‌شد اما پس از تشکیل جمهوری اسلامی و قبضه قدرت از طریق ارگان‌های سرکوب و شکنجه و کشتار و نصب‌العین قرار دادن ارباب و ارباب و شعار «النصر بالرب» تأمین می‌شود خامنه‌ای انتخاب‌های گوناگونی داشت اما یکی از بدنام‌ترین و بزرگ‌ترین جنایتکاران چهاردهمی گذشته را به تولیت این «آستان» برمی‌گزیند که با هر تفسیری روی یزید بن معاویه را سپید کرده و برخلاف او به «اسیرکشی» پرداخت. البته رئیسی پیش از این تولیت امامزاده صالح در تجریش را به عهده داشت.

خامنه‌ای که خود اهل مشهد است و داستان «ضامن آهو» را بهتر از هر ملایی فوت آب است و بارها با آن اشک از چشم بی‌خبران و ناآگاهان گرفته، کسی را به ریاست «آستان ضامن آهو» انتخاب می‌کند که هنرش در چهار دهه گذشته جان‌ستاندن بوده است و دیگر آزاری و شکنجه‌گری.

خامنه‌ای کسی را به تولیت «آستان ضامن آهو» رسانده که در طول سی و هشت سال گذشته فرمان شکنجه و قتل و به زندان افکندن مادران بسیاری را صادر کرده که کودکان

۱- داستان ملایان در مورد امام رضا از این قرار است که صیادی در بیابانی قصد شکار آهو می‌کند و آهو عاقبت خود را به دامن علی بن موسی الرضا می‌اندازد. از آنجایی که صیاد، آهو را حق شرعی خود می‌داند، در مطالعه‌ی آهو پافشاری می‌کند. آهو به زبان می‌گشاید و خطاب به امام می‌گوید من دو بچه شیر می‌دارم که گرسنه‌اند و چشم به راه‌اند که بروم شیرشان بدهم و شیرشان کنم. علت فرارم هم همین است و حالا شما ضمانت مرا نزد این شکارچی بکنید تا اجازه دهد بروم و بچه‌هایم را شیر دهم و برگردم و تسلیم او شوم.

امام رضا ضمانت آهو را نزد شکارچی کرد و خود را به صورت گروگان در اختیار وی قرار می‌دهد. آهو می‌رود و به سرعت باز می‌گردد و خود را تسلیم شکارچی می‌کند. شکارچی که این وفای به عهد را می‌بیند، منقلب می‌گردد و آن‌گاه متوجه می‌شود که گروگان او، علی بن موسی الرضا است و فوراً آهو را آزاد می‌کند و خود را به دست و پای «حضرت» می‌اندازد و پوزش می‌طلبد و ...

شیرخواره داشته‌اند و ضمانت هیچ بنی بشری را نیز نپذیرفته است. او طی این مدت در به کارگیری بی‌رحمی و شقاوت هیچ پروایی به خود راه نداده است. رئیسی علاوه بر دادستانی کل کشور ریاست شورای نظارت بر سازمان صدا و سیما را به عهده داشت و یکی از اعضای هیأت عالی‌گزینش کشور بود که پس از تولیت «آستان قدس رضوی» آن‌ها را واگذار کرد.

خامنه‌ای هم‌چنین بلافاصله پس از درگذشت عباس واعظ‌طیسی، به عزل و نصب در حوزه‌ی علمیه خراسان که پیشتر تحت نفوذ وی بود پرداخت و خواستار تغییر در این حوزه و کنترل بیش‌تر آن شد چرا که قبلاً به شکلی مستقل از شورای عالی حوزه‌ی علمیه قم اداره می‌شد. او در احکام خود سیدمصباح عاملی، یکی از شاگردان سابقش را به مدیریت حوزه‌ی علمیه خراسان منصوب کرد و اعلم‌الهدا و رئیسی را نیز به عضویت شورای عالی آن درآورد.

روای جانیشینی خامنه‌ای

رئیی که حمایت باندهای سپاه پاسداران و نهادهای امنیتی را پشت سر خود دارد، از امکانات «آستان قدس» و موقعیتی که به دست آورده در دوران «قحط‌الرجال» نظام، مشق جانیشینی ولایت‌فقیه می‌کند و در آرزوی دست‌یابی به این منصب به سر می‌برد و به رقابت با لاریجانی که زمانی رئیسش محسوب می‌شد می‌پردازد. لاریجانی به محض آن‌که متوجه‌ی برنامه‌ی رئیسی برای آینده شد او را تنزل مقام داد و جای او را در دستگاه قضایی با محسنی‌اژه‌ای عوض کرد تا در تغییر و تحولات بعدی او را برکنار کند و بیش‌تر به حاشیه براند.

دلیل اصلی خامنه‌ای برای نصب او به عنوان تولیت آستان قدس رضوی، زمینه‌سازی برای مطرح شدن او به عنوان یکی از کاندیداهای رهبری بعد از خودش بود. در حالی که رئیسی زبردست لاریجانی بود، این امکان وجود نداشت که او بلافاصله بعد از مرگ خامنه‌ای به رهبری برسد چرا که این سؤال مطرح می‌شد چرا خامنه‌ای او را به ریاست قوه‌ی قضاییه انتخاب نکرد و لاریجانی را ترجیح داد.

ارجحیت وی بر لاریجانی در «سیادت» اوست. او جهت تحقق این امر به دیدار با فرماندهان ارشد سپاه پاسداران و بسیج از جمله محمدعلی جعفری و قاسم سلیمانی و محمدرضا نقدی پرداخته و برای‌شان سخنرانی می‌کند و به اظهارنظر در مورد مسائل سیاسی به ویژه سیاست خارجی می‌پردازد. در همین رابطه او در مهرماه ۱۳۹۵ اولین کلاس درس خارج خود را برگزار کرد و همان موقع از سپاه پاسداران لقب «آیت‌الله» گرفت.^۱

برای رسیدن به مسند رهبری و جانشینی خامنه‌ای، عده‌ای از طلاب در کار تهیه کتب فقهی به نام وی هستند. کتاب‌هایی در خصوص ارث بلاوارث در فقه و حقوق، تعارض اصل و ظاهر در فقه و حقوق، تقریرات درس قواعد فقه در سه جلد (بخش قضایی)، (بخش اقتصادی) و (بخش عبادی) و سیر تحول در نظارت و بازرسی از جمله این کتاب‌ها هستند. وی همان مسیری را طی می‌کند که خامنه‌ای پیمود.

دستگیری احمد منتظری به خاطر انتشار نوار صوتی جلسه‌ی آیت‌الله منتظری با اعضای هیأت‌کشتار ۶۷ به دستور رئیسی صورت گرفت. چرا که وی به درستی انتشار نوار را جهت ضربه زدن به وجهی خود ارزیابی می‌کرد. وی پس از محکومیت احمد منتظری در دادگاه ویژه روحانیت، علیرغم میل خامنه‌ای، او را به زندان انداخت که با اعتراض مراجع تقلید مجبور به آزادی وی شدند.

رئیسی برای رسیدن به آرزویش از هیچ چاپلوسی‌ای دریغ نمی‌کند و از این طریق می‌کوشد کاندیدای نهایی خامنه‌ای برای جانشینی‌اش باشد. او در پیام خود به مناسبت فرارسیدن نوروز و سفر خامنه‌ای به مشهد بیانه‌ی زیر را صادر کرد:

امروز و در شرایطی که پیام انقلاب اسلامی ایران بیش از هر زمانی با عنایات خاصه حضرت حق تعالی، رهبری داهیان‌ه‌ی امام راحل عظیم‌الشان و مقام عظمای ولایت و جان‌فشانی‌های رزمندگان جبهه‌های حق علیه باطل در گوشه و کنار جهان به گوش می‌رسد، ایران اسلامی به عنوان محور جبهه‌ی عظیم مقاومت در جهان و رهبر حکیم ما به عنوان پرچم‌دار ایستادگی در برابر زورگویان و مستکبران، موجی خروشان از بیداری ملت‌ها را راهبری می‌کند... اینک و در آخرین روزهای سال ۱۳۹۵ و در آستانه ولادت حضرت صدیقه اطهر، زهرای مرضیه سلام‌الله علیها، ضمن ابراز خرسندی از تشریف‌فرمایی قائد عظیم‌الشان امت اسلامی و خیر مقدم به محضر معظم‌له، از مردم مؤمن و انقلابی مشهد مقدس، به ویژه حضرات آیات، علمای اعلام، روحانیت معظم، خانواده‌ی معزز شهدا و ایثارگران، دانشگاهیان، اصناف و نیز عموم زائران بارگاه منور رضوی دعوت می‌نمایم روز سه‌شنبه اول فروردین ماه ۱۳۹۶، ساعت پانزده برای دیدار با رهبر فرزانه انقلاب اسلامی، حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای مدظله‌العالی در حرم مطهر رضوی حضور یافته و با بهره بردن از انوار قدسیه این مضجع منور و استماع بیانات ارزشمند ایشان که نقشه‌ی راه سال جدید امت اسلامی را تبیین می‌فرمایند، بار دیگر با آرمان‌های امام راحل و مقام عظمای ولایت تجدید عهد نمایند.^۱

او هم‌چنین با وقاحت کم‌نظیر خامنه‌ای را که در مسند قدرت است و عامل سرکوب و کشتار «امام‌زمانه» می‌خواند و کسانی که در کودتای انتخاباتی ۸۸ مقابل او ایستادند را «یزیدصفت»؛ یزیدصفتان زمانه در واقع با جهل و به عبارتی بی‌بصیرتی در قبال شناخت امام زمانه‌ی خود و انتخاب راه صحیح عمل کردند.^۱

تلاش برای بسط نفوذ

امپراتوری اقتصادی آستان قدس

این آستان از مدت‌ها پیش می‌کوشید تا دامنه‌ی نفوذ خود را از خراسان به چهارگوشه‌ی ایران گسترش دهد اما با حضور رئیسی در این آستان و رؤیای او برای جانشینی خامنه‌ای باعث نزدیکی هرچه بیش‌تر آستان قدس به سپاه پاسداران و فعالیت اقتصادی هماهنگ این دو نهاد به ظاهر نظامی و مذهبی شد.

رئیدی در سال ۱۳۹۵ با تشکل «بنیادکرامت» به عنوان یکی از زیرمجموعه‌های آستان‌قدس رضوی و انتصاب سردار حسین یکتا فرمانده سابق قرارگاه خاتم‌الاصیاء یکی از زیرمجموعه‌های قرارگاه خاتم‌الانبیاء به تقویت پیوند این نهاد به ظاهر مذهبی با سپاه پاسداران پرداخت. یکتا پیش‌تر یکی از فرماندهان حمله به «بیت» آیت‌الله منتظری بود. در گزارش مردادماه ۱۳۹۶ دو‌یچه‌وله راجع به این بنیاد آمده است:

ظاهراً این بنیاد بر الگوی «بنیاد برکت» ساماندهی شده که در سال ۸۶ به فرمان علی خامنه‌ای و به عنوان زیرمجموعه‌ی ستاد اجرایی فرمان امام کار خود را آغاز کرد. محور اصلی فعالیت این بنیادها «محرومیت‌زدایی» عنوان می‌شود اما در عمل فعالیت اقتصادی گسترده‌ای دارند و شواهد زیادی از آمیخته بودن این فعالیت‌ها با اهداف سیاسی حکایت دارد.

پایگاه اطلاع‌رسانی بنیاد برکت یک سال پیش اعلام کرد که تعداد پروژه‌های این بنیاد طی نُه سال گذشته نزدیک به چهارصد برابر شده است. بنیاد برکت اکنون به یکی از غول‌های صنایع غذایی، دارویی، بانک‌داری و تولید مسکن تبدیل شده و در حوزه‌ی نفت و پتروشیمی نیز فعال است.

در فعالیت‌های این بنیاد نیز، هم‌چون دیگر نهادهای تحت نظر خامنه‌ای رد پای فرماندهان ارشد سپاه و استفاده از نیروهای سازمان بسیج قابل مشاهده است. بنیاد کرامت آستان‌قدس رضوی و بنیاد برکت در کنار فعالیت‌های اقتصادی کلانی که تقریباً هیچ حوزه‌ای از آن در امان نیست بخشی از برنامه‌های خود را در میان حاشیه‌نشینان کلان‌شهرها، روستاها و شهرستان‌های کوچک متمرکز کرده‌اند.

نامزدی انتخابات ریاست جمهوری

و سوختن رویای رهبری

تلاش رئیسی برای رسیدن به پست ریاست جمهوری و تحرکات گسترده‌ای که در این رابطه آغاز کرد نشان‌گر سمت و سوی او برای دستیابی به منصب و جایگاه ولایت فقیه بود که به شکست انجامید. شرکت او در انتخابات با دعوت پنجاه و هشت نفر از اعضای مجلس خبرگان و حمایت جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه قم و روحانیت مبارز تهران صورت گرفت که نشانگر هم‌سویی دستگاه مذهبی و حوزه‌های علمیه با جنایت و قتل و آدمکشی است و دلالتی بر برنامه‌ی نهاد قدرت برای رساندن وی به رهبری نظام و جانشینی خامنه‌ای. خریداری فن پیچ‌های پرطرفدار (از جمله صفحه‌ی مربوط به صدف طاهریان یک مدل ایرانی) در فضای مجازی، امضاء طومارهای نمایی در نمازهای جمعه و مساجد برخی نقاط کشور با عنوان کمپین «رئیسی بیا» و استخدام زنان «بدحجاب» در حمایت از او، معرفی وی از سوی کانون‌های قدرت به عنوان «کاندیدای اصلح»، توزیع آرد در خوزستان با نام «آرد متبرک» از طریق «بنیادکرامت»، توزیع روزانه چهار هزار صبحانه میان اتومبیل‌ها مبادی ورودی مشهد، توزیع روزانه دویست هزار وعده غذای رایگان (صبحانه و ناهار) در حرم امام رضا، سفر به شهرها و روستاهای استان خراسان با اکیپ‌های فیلمبرداری و «پول‌پاشی» در این مناطق، بازکردن دفاتر آستان قدس در نوزده استان، و دادن وعده‌های دروغین به ویژه اقتصادی، بخشی از فعالیت سیدابراهیم رئیسی برای تصدی منصب ریاست جمهوری و خیز برداشتن برای مسئولیت‌های بعدی بود که فرجامی نیافت.

او در مبارزات انتخاباتی به منظور فریب مردم ضمن به صحنه آوردن دی‌جی‌های زن و مرد در خیابان‌های شلوغ تهران و شهرستان‌ها و به کارگیری موسیقی «حرام»، به دیدار امیر تتلو یکی از خوانندگان رپ موسیقی زیرزمینی شتافت و وعده‌ی یارانه‌ی یکصد و پنجاه هزار تومانی داد.

جناح مقابل وی نیز بی‌کار ننشست و با افشای خبر اختلاس هزار میلیاردی مهدی عزیزیان، قائم‌مقام سابق آستان قدس رضوی و برادر همسر واعظ طبسی، تولید سابق این «آستان»، و فرار او به خارج از کشور، پای رئیسی و قائم‌مقامش را به میان کشید. او در دوران تولیت رئیسی، معاونت عمرانی و عضویت در هیأت‌امناء را به عهده داشت. سایت «آمدنیوز» که کانال انتشار مطالب جناح‌های امنیتی نظام است، روز یک‌شنبه ۶ فروردین ۱۳۹۶ گزارش داد که مهدی عزیزیان با هماهنگی مرتضی بختیاری، قائم‌مقام رئیسی در مهرماه ۱۳۹۵ از کشور خارج شده است.

«آمدنیوز» به نقل از یک منبع آگاه نوشته بود که پس از مرگ واعظ طبسی مسئولان

فرزندان او و مهدی عزیزیان را ممنوع‌الخروج کردند تا به پرونده‌ی مالی آنان رسیدگی کنند

به گفته‌ی این منبع پس از مدتی مرتضی بختیاری قائم مقام تولیت آستان قدس، مهدی عزیزیان را احضار و خود از او بازجویی کرد. بعد از این بازجویی‌ها مسئولان به این نتیجه رسیدند که عزیزیان از کشور خارج شود تا عواقب مسائل اختلاس‌های مالی آستان قدس رضوی سروصدا نکند. بنا به این گزارش آخرین چکی که به مهدی عزیزیان پرداخت شده مبلغ سیصد و شصت میلیون تومان بوده است.^۱

همسر رئیسی در این مورد می‌گوید:

مثلاً همین ماجرای فسادی که در ابتدای تولیت ایشان در آستان قدس رخ داد، آقای رئیسی به هیچ کس نگفته بودند در حالی که به شدت از آن رنج می‌بردند و با خودشان می‌گفتند چنین کاری با اموال کافر حربی انجام نمی‌دهند چطور با اموال امام رضا فردی چنین کاری می‌کند؟ من گفتم این مورد را به مقام معظم رهبری اطلاع دهید. ایشان گفتند چرا باید خاطر ایشان را مکدر کنم. خودم مسئله را حل می‌کنم. به شخصه فقط می‌دانستم آن فرد مشکل دارد اما داستان را دقیقاً نمی‌دانستم. ایشان هم از بیان داستان در رسانه‌ها خودداری می‌کردند تا این که از سوی رفقای همان فرد مطرح و پخش شد. اتفاقاً در همان موقع هم برخی تماس گرفتند که ایشان را آزاد کنید. آقای رئیسی گفتند اتفاقاً رفقای خود آن فرد نامش را منتشر کردند، من که فقط به دادگاه معرفی کردم. بعد مقامات آستان قدس آمدند و گفتند حاج آقا اطلاعیه بدهید. حاج آقا مخالفت کردند و گفتند حق ندارید اسم او را بیاورید. گفتند حاج آقا همه‌ی سایت‌ها اسمش را آورده‌اند. حاج آقا گفتند آن فرد هنوز متهم است و جرمش اثبات نشده است. کلی کشمکش رخ داد آخر هم یک نفر خودش رفت مصاحبه کرد و توضیح داد.^۲

دیدار رئیسی با رستم مینیخانوف نماینده‌ی ویژه‌ی پوتین پس از نامزدی وی در انتخابات ریاست جمهوری حاکی از تلاش روسیه برای دخالت در انتخابات ریاست جمهوری اسلامی به نفع وی بود که با واکنش مجلس نیز روبرو شد اما با اشاره‌ی بیت رهبری و صاحبان اصلی قدرت عقب نشستند.

شکست رئیسی در انتخابات ریاست جمهوری و شعارهای گسترده علیه او در فضای مجازی و کارناوال‌های انتخاباتی، آینده‌ی سیاسی او را تا حدود زیادی سوزاند، به گونه‌ای که همراهانش حتی او را برای هدایت جناح راست نظام نیز مناسب نمی‌دانند.

پس از انتشار عکس چند نفر از چهره‌های سیاسی از جمله رئیس مجلس و صدا و سیما

با خاتمی در یک مجلس عمومی، از آن جایی که وی، محمد خاتمی را یکی از عوامل شکست خود در انتخابات می‌دید و کینه‌ی او را به دل داشت، با ارسال نامه‌ای به منزل خاتمی محدودیت‌های بیش‌تری علیه وی اعمال کرد. سایت کلمه وابسته به میرحسین موسوی در این رابطه گزارش داد:

دادگاه ویژه روحانیت با ارسال نامه‌ای با امضای دادستان ویژه‌ی روحانیت ابراهیم ریسی به منزل سیدمحمد خاتمی به وی ابلاغ کرده که به مدت سه ماه نباید در هیچ مراسم سیاسی و تبلیغی شرکت کند. بر اساس این حکم، از این به بعد هرگونه حضور خاتمی در جلسات، سالن‌ها، همایش‌ها، مراسم هنری، از قبیل تئاتر، کنسرت، و همین‌طور حضور در محافل مختلف غیرخانوادگی حتی در جلسات خصوصی ممنوع شده است. هم‌چنین ملاقات افراد حقیقی و حقوقی، مقامات دولتی، حوزوی، گروه‌های سیاسی، صنفی، دانشجویی و... با سیدمحمد خاتمی ممنوع است!



یوسف صانعی

شیخ یوسف صانعی، در سال ۱۳۱۶ شمسی، در خانواده‌ای روحانی در روستای نیک‌آباد اصفهان ولادت یافت. در سال ۱۳۲۵ شمسی، وارد حوزه‌ی علمیه اصفهان شد و پس از گذراندن دروس مقدمات در سال ۱۳۳۰ شمسی، برای ادامه‌ی تحصیل، رهسپار حوزه‌ی علمیه قم شد و در بیست و دو سالگی به مرحله‌ی اجتهاد دست یافت. از سال ۱۳۵۴، رسماً تدریس خارج فقه را با کتاب زکات در مدرسه‌ی حقانی که دانش‌آموختگانش گردانندگان دستگاه‌های قضایی و امنیتی شدند شروع نمود.

ترجمه‌ی تحریرالوسیله‌ی خمینی به قلم صانعی است و در سال‌های اولیه‌ی دهه‌ی ۶۰ در سیمای جمهوری اسلامی رساله‌ی خمینی را آموزش می‌داد.

آیت‌الله گلزاده‌غفوری که علاوه بر اجتهاد دارای دکترای حقوق از دانشگاه سوربون فرانسه بود، در مورد تحریرالوسیله‌ی می‌گوید:

البته درباره‌ی همین کتاب، مسائل قابل ذکر خیلی زیاد است که همین‌طور چیزهایی که به نظرشان می‌رسد، می‌نویسند و از دنباله و توالی فاسد این نوشته‌ها خبر ندارند! صانعی در اول اسفند ۱۳۵۸ به حکم خمینی به عضویت فقهای شورای نگهبان درآمد و در تاریخ ۱۹ دی‌ماه ۱۳۶۱ ضمن استعفا از این شورا توسط خمینی به دادستانی کل کشور و عضویت در شورای عالی قضایی انتخاب شد.

وی هم‌چنین از سوی خمینی مأمور شده بود تا به سؤالات شرعی عناصر اطلاعاتی پاسخ دهد

۱- قضا در اسلام و نظام قضایی منسوب به اسلام، دکتر علی گلزاده‌غفوری، صفحه ۱۰۵.

و مشکلات آن‌ها هنگام انجام وظایف و مأموریت‌های اطلاعاتی‌شان را رفع و رجوع کند.

تجلیل خمینی

از صانعی و انتصاب او به دادستانی کل کشور

خمینی به هنگام انتصاب صانعی به دادستانی کل کشور در تجلیل از او گفت:

من آقای صانعی را مثل یک فرزند بزرگ کرده‌ام. این آقای صانعی وقتی که سال‌های طولانی در مباحثاتی که ما داشتیم تشریف می‌آوردند ایشان، بالخصوص می‌آمدند با من صحبت می‌کردند و من حظ می‌بردم از معلومات ایشان. و ایشان یک نفر آدم برجسته‌ای در بین روحانیون است و یک مرد عالمی است و متوجه مسائل است و مخالف این انحرافات که در این کشور موجود بوده است؛ از قبیل منافقین- نمی‌دانم- و غیره، و ایشان مخالف سرسخت آن‌هاست. با جدیت عمل می‌کند. با قاطعیت عمل می‌کند اگر یک وقتی موقعش بشود.^۱

خمینی وقتی از «مخالف سرسخت» گروه‌های سیاسی صحبت می‌کند و دست روی «جدیت» و «قاطعیت» صانعی می‌گذارد می‌داند چه کسی را و برای چه مأموریتی انتخاب می‌کند و شیوه‌ی کار چگونه خواهد بود. عده‌ای که شناخت درستی از ماهیت خمینی و ایدئولوژی او نداشتند خام‌خیالانه تصور می‌کردند صدور فرمان هشت ماده‌ای خمینی باعث تسهیل شرایط زندان‌ها و کم کردن محدودیت‌های اجتماعی خواهد شد و نظام در جهت قانونگرایی حرکت خواهد کرد. اما انتصاب صانعی به دادستانی کل و تعریف و تمجیدی که خمینی از وی کرد به خوبی سمت و سوی حرکت نظام را نشان داد. در دوران تصدی دادستانی کل کشور توسط صانعی وضعیت زندان‌ها و احکام صادره در دادگاه‌ها که پس از فرونشستن التهاب سال‌های ۶۰ و ۶۱ اندکی فروکش کرده بود رو به وخامت گذاشت و وضعیت زندان‌ها نسبت به سال‌های ۶۰ و ۶۱ به غایت بدتر شد تا این که صانعی در خردادماه ۶۴ استعفا داد و در تیرماه همان سال از سوی خمینی پذیرفته شد. هاشمی‌رفسنجانی در خاطرات خود از سوم خرداد ۱۳۶۴ به نقل از احمد خمینی گزارش می‌دهد که «چون آقای [شیخ‌یوسف] صانعی دادستان کل کشور، هنگام مراجعه به بیت امام با سخت‌گیری پاسداران مواجه شده، عصبانی شده و استعفا داده است.

پیگیر اجرای قوانین ارتجاعی شریعت به جای قوانین قبلی

صانعی بلافاصله پس از تصدی پست دادستانی کل انقلاب با جدیت به دنبال اجرای احکام شریعت بود. او پنجاه روز بعد از تصدی پست دادستانی کل کشور در گفتگو با

ماهنامه‌ی پاسدار اسلام ارگان دفتر تبلیغات اسلامی قم می‌گوید:

کار سومی که ما انجام دادیم این بود که روی بخشنامه‌ی شورای نگهبان زیاد تکیه کردیم؛ چون شورای نگهبان دو تا بخشنامه داشت بعد از پیام امام. بخشنامه‌ی اول این بود که مقداری از قوانین خلاف شرع که «بین‌الغی» بود در قوانین سابق، فقهای شورای نگهبان بطلان آن‌ها را اعلام کرد. از باب نمونه آن قوانین برای زنا، محصنه زندان قرار داده بود. در حالی که در اسلام برایش رجم قرار داده شده است. و هم‌چنین برای عمل لواط - مثل - زندان قرار داده بود. در حالی که اسلام انواع و اقسام مجازات‌ها را دارد که یکی از آن‌ها قتل است. و حبس اصلاً جزو مجازات‌ها نیست. یا در زنا بدون احصان باز همین جور. این‌گونه موارد که «بین‌الغی» بود، فقهای شورای نگهبان نوشتند بدین مضمون که عمل به مقررات جایز است مگر

آن‌چه خلاف صریح رساله امام امت از تحریر الوسیله یا توضیح المسائل باشد.^۱

وی در خردادماه ۱۳۶۲ با صدور اطلاعیه‌ای اعلام کرد که تظاهر به روزه‌خواری ممنوع و حسب موازین، جرم محسوب می‌شود و تأکید کرد بر قوای انتظامی است که متظاهرین و متجاهرین به فسق و روزه‌خواری را به لحاظ این که مرتکب جرم مشهود می‌شوند فوراً دستگیر و به مراجع قضایی معرفی تا وفق موازین شرع مقدس اسلام درباره‌ی آنان به تناسب نوع ارتکاب حد مقرر یا تعزیر را اجرا نمایند. وی حتی مأمورین اجرا را تهدید کرد و گفت: اگر مأموری بعد از گزارش، از وظیفه‌اش تخلف نمود، مراتب را کتباً به دفتر دادستانی گزارش تا حسب مورد اقدام گردد.^۲ وی هم‌چنین تأکید می‌کند که بر اساس بخشنامه‌ی شورای عالی قضایی افرادی که در رابطه با «کلوپ ویدئو» و «خرید و فروش فیلم‌های مبتدل سینمایی» دستگیر می‌شوند، نمی‌توان آن‌ها را با قیدکفالت و ضمانت آزاد کرد. و اضافه می‌کند: ما هم به آن دادیار تذکر دادیم که این‌گونه افراد را به هیچ‌عنوانی و با هیچ‌کفالت و نه قید ضمانت آزاد نکنند.^۳

بی‌رحمی و شقاوت از ویژگی‌های صانعی

بی‌رحمی و شقاوت صانعی را می‌توان در خواسته‌ای که از پدران و مادران زندانیان سیاسی داشت دید. او چند ماه پس از تصدی دادستانی کل انقلاب در مراسم شهدای هفت تیر گفت: ... نکند امروز که آرامش داریم و مسئولین که امروز امنیت دارند، آن پدر و مادرهای ضدانقلاب از مسئولین سراغ آزادی فرزندان‌شان را بگیرند که هرگاه سراغ این مسائل رفتیم، سراغ قتل‌گاه حزب برویم. این‌ها توبه‌کنندگان نیستند، می‌آیند بیرون افعی

۱- روزنامه‌ی اطلاعات، دوشنبه ۸ فروردین ۱۳۶۲، ص ۳.

۲- روزنامه‌ی اطلاعات، یکشنبه ۲۲ خرداد ۱۳۶۲، ص ۱۴.

۳- روزنامه‌ی اطلاعات، سه‌شنبه ۱۰ خرداد ۱۳۶۲، ص ۶.

می شوند. مسئولین مملکت و ملت یک وقت تحت تأثیر قرار نگیرند. هرگاه تحت تأثیر قرار گرفتند سراغ جنایت‌های شان بروید... زندانی بودن آن‌ها مرضی‌ خدایی است. حرکتی نشود که ما خدای نکرده علیه دادگاه انقلاب حرف بزنیم. امروز با تلاش برادران سپاه و کمیته‌ها و شهربانی و دادگاه‌های انقلاب بوده که ما هستیم و الا آن‌ها رحم ندارند. [... آن‌ها] خائنین به مملکت هستند و به پدر و مادر خودشان هم رحم نمی‌کنند و باید به مجازات‌شان برسند. من این‌جا به عنوان یک مسئول قوه‌ی قضاییه دست آن عزیزانی را می‌بوسم و حاضرم کفش‌های شان را جفت کنم که با دست‌های پرتوان شان ضد انقلاب را گرفتند و به دادگاه بردند و به مجازات رساندند. آفرین بر آن‌ها، نکند ما به دادگاه‌های انقلاب بدبین شویم.^۱

تأکید صانعی که پرورش یافته‌ی مکتب خمینی است و شقاوت را از او الگو گرفته روی «تحت تأثیر قرار نگرفتن» مسئولین در مواجهه با زندانیان سیاسی همان رهنمودی است که خمینی در فرمان خود برای کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ می‌دهد. این همان جدیت و قاطعیتی است که خمینی خواهان آن بود. در پاسخ به محکومیت‌های بین‌المللی جنایات صورت گرفته در ایران، می‌گوید:

...تمام ابر قدرت‌ها و رسانه‌های آن‌ها و سازمان‌ها و محافل که دم از حقوق بشر می‌زنند، علیه ما سخن می‌گویند و باید چنین باشد. شرق و غرب علیه ما حرف می‌زنند و باید حرف بزنند. اگر یک‌روزی آمریکا از ما تعریف کند بدانید آن روز، روز مصیبت ماست. اگر روزی از مسئولین ما دفاع کند روز شکست انقلاب است.^۲ صانعی در مورد مجازات اعضای حزب توده که پس از انقلاب جز خدمت به نظام اسلامی کاری نکرده بودند و در اثر ناسپاسی رهبران نظام دستگیر شده بودند گفت:

عمده‌ی مسئله این است که این‌ها محکوم به چه حکمی خواهند بود. قانون مصوب مجلس شورای اسلامی حکم را تعیین کرده است. در یکی از مواد قانون حدود و قصاص آمده است: جمعیتی که تصمیم بر اندازی حکومت را داشته باشند، این جمعیت محارب حساب می‌شوند و این‌ها هم که دستگیر شده‌اند، تصمیم خیانت و به هم زدن نظام جمهوری اسلامی ایران را داشته‌اند... از رده بالا تا رده پایین که دستگیر شده‌اند همه‌شان محارب هستند. چون این افراد تصمیم بر اندازی داشتند و این افراد نیز جاسوس بوده‌اند و در هنگام جاسوسی دستگیر شده‌اند و هم چنین این افراد خیانت می‌کرده‌اند و این افراد نه تنها به ایران خیانت کرده‌اند، بلکه به شوروی هم خیانت کرده‌اند و شوروی نیز به خودش و ملتش خیانت کرده است.^۳

۱- روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، ۶ تیر ۱۳۶۲، صفحه‌ی ۱۲.

۲- روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، ۶ تیر ۱۳۶۲، صفحه‌ی ۱۲.

۳- روزنامه‌ی اطلاعات، سه‌شنبه ۱۰ خرداد ۱۳۶۲، صفحه‌ی ۶.

وی در گفتگو با واحد مرکزی خبر نیز در مورد مجازات اعضای حزب توده گفت: هنوز کیفرخواست صادر نشده است و احکام ابتدا در مجلس تصویب شده و آن‌ها محارب هستند و این بر اساس قانون اساسی است که خودشان به آن رأی داده‌اند و ما به دنیا باید بفهمانیم که با مقیاس‌های مادی کار نمی‌کنیم.^۱ صانعی در نماز جمعه‌ی ۸ اردیبهشت ۶۴ در ضرورت سرکوب و ابستگان کلیه‌ی گروه‌های سیاسی و اعدام در ملاء عام و... می‌گوید:

گروهک‌های ضدانقلاب قانونی و رسمی نیستند افراد ناراضی تراش، اگر روزی جرم‌شان ثابت شود، کیفر سختی خواهند دید. خطر ناراضی تراش‌ها از تفرقه‌اندازها بیش‌تر است و البته مسئولان مواظب‌شان هستند و سرانجام مجازات خواهند شد. به عنوان مسئول قوه‌ی قضاییه اعلام می‌کنم کلیه‌ی گروهک‌ها و احزاب از اقلیت و اکثریت گرفته تا توده‌ای و همه‌ی آن‌هایی که زیربنای فکری‌شان نفی اسلام و توحید است، از زمانی که قانون اساسی به تصویب رسیده، قانونیت و رسمیت نداشته و ندارند. وقتی قانون اساسی به تصویب رسیده، انحلال آن‌ها اعلام شده، لذا هر حرکت و فعالیتی که داشته باشند، جرم است و به عنوان افساد و اقدام علیه امنیت کشور اسلامی اعم از کوچک و بزرگ‌شان در دادسرای انقلاب اسلامی محاکمه و به کیفر می‌رسند. به ابستگان و طرفداران گروهک‌ها اخطار می‌کنم قبل از آن‌که حکومت اسلامی بر آن‌ها تسلط پیدا کند، به صلاح‌شان است که با آن‌ها قطع رابطه کنند و گرنه ترحم به آنان معنی ندارد و ترحم به پلنگ تیزدندان جرم است. نظام نمی‌تواند گروهک‌هایی را بپذیرد که آدم می‌کشند و علیه حکومتی که با خون شهدا شکل گرفته، می‌شورند. آن‌روزی که علیه آنان به عنوان مفسد کیفرخواست صادر می‌شود، قوم و خویش‌ها به التماس نیفتند و فلان روحانی را نبینند، روز التماس الان است! از دادستان محترم انقلاب اسلامی تهران می‌خواهم عاملین بمب‌گذاری در همان محلی که انفجار صورت گرفته، اعدام شوند، زیرا وقتی حدود الهی در مجلس اجرا شود، برکات خداوند نازل می‌شود.^۲

و در مورد گران فروشی و متخلفانی که علاوه بر سود شخصی سعی در ایجاد نگرانی برای جامعه دارند و می‌خواهند از این طریق ضربه‌ای به انقلاب و نظام وارد کنند می‌گوید: اگر خدای نکرده چنین افرادی پیدا شوند و در صدد باشند تا با احتکار، گران‌فروشی و ایجاد کمبود در جامعه نگرانی به وجود آورند، در حکم مفسد خواهند بود و از نظر اسلام حکم مفسد اعدام است.^۳

در پی همین تهدیدات بود که در مردادماه ۱۳۶۲ دادگاه امور صنفی دو نفر به نام‌های

۱- روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، شنبه ۲۴ اردیبهشت ۱۳۶۲، ص ۲.

2- www.saanei.org/index.php?view=01,01,14,7,0

۳- روزنامه‌ی اطلاعات، دوشنبه ۲۷ تیرماه ۱۳۶۲، ص ۳.

نعمت‌الله اسداللهی و حسن کوچک‌علی را به اتهام تروریست اقتصادی به اعدام محکوم کرد. اسداللهی در تاریخ ۱۲ مرداد و کوچک‌علی در تاریخ ۱۹ مرداد ۱۳۶۲ دستگیر شده بودند و چند روز بعد در تاریخ ۲۴ مرداد محاکمه و به جرم صدور نامه‌های ادارات و وزارتخانه‌ها و دریافت حواله‌های آهن‌الات بر اساس این نامه‌های تقلبی و واهی از مرکز تهیه و توزیع فلزات و کارخانه‌ی نیمه‌سبک پروفیل به اعدام محکوم شدند.^۱

در شهریور ۱۳۶۲ نیز منوچهر شیرازی به جرم گران‌فروشی نخ و تقلب در صدور حواله و مهر اتحادیه‌ی کشفاب رسته گردباف به حکم دادگاه امور صنفی تهران به اعدام محکوم شد.^۲ نگاه او به قانون اساسی که ظاهراً فعالیت سیاسی احزاب را پذیرفته‌خبر از عمق فاجعه‌ای می‌دهد که تحت نام قانون در محاکم قضایی رژیم در دهه‌ی ۶۰ صورت می‌گرفت. موضوع بی‌معنا بودن ترحم به مخالفان سیاسی و هم‌چنین تأکید روی شورش «علیه حکومتی که با خون شهدا شکل گرفته»، همان مواردی است که در حکم خمینی برای کشتار سراسری زندانیان سیاسی به آن‌ها اشاره شده است. اشاره به محاکمه و کيفر «کوچک» و «بزرگ» و ابستگان گروه‌های سیاسی در «دادسرای انقلاب اسلامی» چیزی نیست جز فرمان به کشتار و مجازات عمومی و بیش از هر چیز دست بازجویان و شکنجه‌گران و قضات و حکام شرع را در انجام جنایت باز می‌گذارد.

صانعی از همین موضع است که به تأیید کشتار ۶۷ و مخالفت با اعتراض آیت‌الله منتظری برمی‌خیزد یکی از شاگردان وی می‌گوید:

حضرت آیت‌الله صانعی، دامت برکاته، که سال‌ها پیش، در جلسه درس در نقد مخالفت آیت‌الله منتظری با حکم امام خمینی، به این نکته اشاره کردند که این حکم در مقابله با منطبق ترور و علیه آن بود و این نکته مهم و قابل توجهی است که ایشان به آن توجه دادند.^۳ صانعی حتی پس از استعفا از دادستانی کل کشور در سخنرانی ۱۹ تیرماه ۱۳۶۴ خود به منظور ایجاد رعب و وحشت در جامعه خطاب به جاننشینش موسوی خویننی‌ها گفت:

ضدانقلاب باید از اسم اوین بترسد و بلرزد! امید ضدانقلاب از اوین باید قطع باشد. اوین باید محیط ترس باشد، اوین باید محیط رعب باشد! چطور توی لانه‌ی جاسوسی، جاسوس‌های آمریکایی ترسیدند، جناب آقای موسوی باید ضدانقلاب اقتصادی و ضدانقلاب گروهکی از شما دادستان انشاالله آن جوری بترسد که جاسوس‌های لانه جاسوسی از شما ترسیدند. این اشتباه است که بگویم آقا هیچ‌کس نترسد. نه آقا. ضدانقلاب باید از این که می‌گویند می‌بریمت اوین، لرزه بر تنش بیفتد.^۴

۱- روزنامه‌ی اطلاعات، سه‌شنبه ۲۵ مرداد ۱۳۶۲، ص ۲.

۲- روزنامه‌ی اطلاعات، دوشنبه ۲۱ شهریور ۱۳۶۲، ص ۱۴.

3- <http://news.gooya.com/politics/archives/2016/08/216101.php>

4- www.farsnews.com/newstext.php?nn=8902220953

تصویری که صانعی از «اوین» ارائه می‌دهد جامه‌ی عمل پوشاندن به شعار «النصر بالرعب» است که در دهه‌ی ۶۰ سرلوحه دستگاه قضایی و امنیتی بود.

صانعی از هرکوششی برای «مهار و مجازات سریع ضدانقلاب» حمایت می‌کرد:

در رابطه با اتخاذ رویه‌ی قضایی مشترک در محاکم قضایی؛ یکی از عوامل مهم این وحدت رویه به تصویب رسیدن قوانین اسلامی است. اما به این زودی‌ها نمی‌توان گفت که دادسراهای انقلاب یا دادسراهای عمومی می‌توانند وحدت رویه پیدا کنند. چون در دادسراهای انقلاب موازین شرعی و معیارهای انقلابی حاکم بوده است. و در درازمدت برمی‌گردد به همان ضوابط و شرایط عمومی ولی نه در کوتاه‌مدت. زیرا اگر آن‌ها ضوابط خودشان را عمل نکنند نمی‌توانند ضدانقلاب را مهار کرده و سریع به مجازات برسانند و ضدانقلاب باید با موازین دادگاه انقلاب محاکمه و با مجازات‌های مصوب شورای انقلاب مجازات شود.^۱

صانعی که به خاطر داشتن دیدگاه‌های سرکوب‌گرایانه به حکم خمینی دادستان کل کشور شده بود حتی پس از استعفا از دادستانی کل انقلاب هم چنان خواهان اعمال مجازات‌های بی‌رحمانه و غیرانسانی بود. او در سخنرانی ۳۱ مرداد ۱۳۶۵ خود می‌گوید:

دست و پای‌شان را هم قطع کنید! کسانی که محکوم به اعدام هستند، بدون شک مفسد و محارب هستند. اکنون عزیزانی از ما بدن خود را از دست داده‌اند، بچه‌هایی یتیم و زنانی بی‌سرپرست شده‌اند و خانواده‌هایی هستی خود را از دست داده‌اند. قطع نظر از مسائل آن‌ها که مجازات‌شان اعدام است، از نظر حد و از نظر مفسد و محارب، قصاص اعضا باید مطرح شود. هر داسرایی که به پرونده رسیدگی می‌کند و هر مسئول انتظامی که برای تکمیل پرونده به بیمارستان می‌رود لازم است از کسانی که عضوی از بدن خود را از دست داده‌اند، سوال کند که آیا شما می‌خواهید که قصاص انجام شود؟ و برای این مسئله قانونی و فقهی، تنها اعدام مطرح نبوده، بلکه اگر آن‌ها خواستار قصاص شدند باید به مقداری که دست و پای این عزیزان قطع شده، دست و پای آن‌ها نیز قطع بشود. ممکن است بگویید اگر قصاص شود آمریکا ناراحت می‌شود، مگر ما این‌جا نشسته‌ایم که آمریکا خوشش آید؟ آن‌ها در کشور خود مسابقه‌ی هم‌جنس‌بازی می‌دهند و ما از اجرای حکم الهی در مملکت خود ناراحت باشیم؟ البته یک‌بار تقاضا کردم، ولی تقاضای ما عملی نشد. ما امیدواریم تقاضای ما را به دلیل مسلمان بودن ما و برای رضایت خدا اجابت کنند. تقاضای ما از مسئول محترم سازمان اطلاعات قم و وزیر محترم اطلاعات [ری‌شهری] و قوای انتظامی است که اعدام و قصاص افراد دستگیر شده در همان محل انفجار و در

پیش روی مردم صورت گیرد. همان جایی که عزیزان ما شهید شدند.^۱ وی در آبان ۱۳۶۵ در مراسم هفته‌ی وحدت در ستاد مرکزی کمیته‌ی انقلاب اسلامی قم درباره‌ی خطر بازگشت سرمایه‌داران گفت:

این عده در اول حیات ننگین خود بیش‌ترین خیانت‌ها را در حق این ملت انجام داده‌اند مستحق شدیدترین برخوردهای کيفری و جزایی هستند و نباید به این زالوصفتان مجال داد.^۲

صانعی به عنوان امام جمعه‌ی موقت قم در خطبه‌های نماز جمعه‌ی دی ۱۳۶۴ در ارتباط با سرباز مصری به نام سلیمان خاطر که موفق شد تعدادی از «غاصبان صهیونیسم» را به هلاکت برساند و به دنبال تأیید رأی «قهرمان سینا» که در یک اردوگاه نظامی برگزار شده گفت: قضاوت ننگین‌تر از این نمی‌توان پیدا کرد، چون انسانی به پا می‌خیزد و چند نفر از محاربین را می‌کشد ولی او را محکوم می‌کنند. کجای اسلام گفته شده است افرادی را که این غاصبین را می‌کشند، محکوم کنند؟^۳

سلیمان خاطر به جرم آتش‌گشودن روی دوازده اسراییلی مرکب از نه کودک و سه بزرگ‌سال که به کشته شدن هفت نفر و زخمی شدن دو نفر منجر گردید به بیست و پنج سال زندان محکوم شده بود.

با این همه آیت‌الله صانعی کسی بود که حکم برکناری لاجوردی در دی‌ماه ۱۳۶۳ را امضا کرد و هنگامی که برای مراسم تودیع لاجوردی در اوین حضور پیدا کرد به تحریک وی، اطرافیانش شعار مرگ بر صانعی سر دادند که موجب عصبانیت شدید وی شد و با کوبیدن عمامه بر زمین، اوین را ترک کرد. از همین جا می‌توان به عمق جنایاتی که لاجوردی در اوین مرتکب شده بود رسید؛ جنایاتی که حتی صانعی با داشتن چنین دیدگاه‌هایی آن‌ها را بر نمی‌تابید.

نقش مستقیم در تحمیل حجاب اجباری

وی در مقام دادستان کل کشور نقش مهمی در اقدامات نظام اسلامی برای اشاعه‌ی آنچه فرهنگ اسلامی می‌خواندند، داشت. وی در مراسم تشییع پیکرهای تعدادی از قربانیان جنگ در اصفهان گفت:

برای جلوگیری از فساد شورای عالی قضایی طی بخشنامه‌ای جلوگیری از فساد به عنوان نهی از منکر و وظیفه‌ای برای مسئولین قرار داد و پیرامون آن به دادگستری‌ها دستور داده شد اجرای احکام اسلام را به تأخیر نیندازند.

وی در مورد بی‌حجابی گفت:

1- www.farsnews.com/newstext.php?nn=8902220953

۲- روزنامه‌ی اطلاعات، دوشنبه ۲۶ آبان ۱۳۶۵، ص ۲.

۳- روزنامه‌ی اطلاعات، شنبه ۱۴ دی ۱۳۶۴، ص ۲.

این فرهنگ پوسیده‌ی غربی است که از رژیم گذشته به ارث مانده است و به نیروهای انتظامی دستور داده شد که شدیداً با این کار خلاف اسلام مقابله کنند.^۱ صانعی در سخنان پیش از نماز جمعه‌ی شهریور ۱۳۶۲ در مورد دستگیری زنان بی‌حجاب گفت: امروز در نظام اسلامی رعایت نکردن حجاب جرم است. تمام ضابطین دادگستری موظفند متخلفین در این مورد را به عنوان جرم مشهود دستگیر کنند و نیاز به شکایت شخصی ندارد. ضابطین دادگستری، اعم از پلیس و کمیته‌ها، باید آن‌ها را به دادگستری معرفی کنند و مطمئن باشند که قاضی رسیدگی می‌کند و متخلف را تعزیر می‌کند و کیفر می‌دهد. در نظام جمهوری اسلامی، ملت شهید داده نمی‌تواند بی‌بندوباری را تحمل کند.^۲ صانعی که در مسند بالاترین مقام قضایی کشور بوده در تاریخ ۲۴ شهریور ۱۳۶۴ در مورد چگونگی صدور آرا در محاکم و ادارات دولتی می‌گوید:

بدحجاب‌ها، از اروپا برگشته‌ها هستند! این بدحجابی‌ها از کیست؟ آیا از جنوب شهری هاست و یا از آن اروپا برگشته‌هاست؟ این‌ها خیال کردند که دیگر انقلاب در این مملکت خاتمه پیدا کرده است و گرنه مسلمان‌ها که اهل بدحجابی نیستند؟ این‌ها می‌بینند که اکثریت مردم طرفدار حجاب و خوبی‌ها هستند ولی آن‌ها اعتنا نمی‌کنند و تعمد دارند. آیا اسلام می‌گوید با هر دو باید یک نواخت برخورد کنید؟ پناه بر خدا که در اداره‌ای برای فراریان تازه برگشته، حقی بیش‌تر از پابره‌نه‌ها قائل شوند و یا در محکمه‌ای به نفع سرمایه‌داری حکم داده شود و حق آن پابره‌نه ضایع گردد. حق را به او بدهند چون وضع ظاهرش به غرب می‌خورد، اما این مسلمان محرومی که سر و وضعش به حزب‌الله می‌خورد حقش پایمال شود. آن‌ها نمی‌توانند ببینند که حزب‌الله در صحنه باشد.^۳

صانعی در اردیبهشت ۱۳۶۴ با انتشار اطلاعیه‌ای شدیدالحنی به عنوان «اتمام حجت» به «خلاف کاران و قانون‌شکنان اخطار» کرد:

چنان‌چه برای خود آبرو و حیثیت قائل می‌باشند، رعایت کامل قوانین لازم‌الاجرای مملکت را بنمایند در غیر این صورت در صورت اعمال کیفر و مجازات باید بدانند در واقع خود آنان هستند که مسئول عواقب اعمال خلاف قانون خود می‌باشند و حق ندارند گناه عمل خویش را به گردن مجریان قانون بگذارند. اینک برای آگاهی و هشدار بیش‌تر چند ماده از قانون مجازات اسلامی در باب جرایم برضد عفت و اخلاق عمومی به عنوان نمونه تذکر داده می‌شود:

ماده ۱۰۲- هرکس علناً در انظار و اماکن عمومی و معابر تظاهر به عمل حرامی

۱- روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، چهارشنبه ۳۱ فروردین ۱۳۶۲، ص ۴.

۲- روزنامه‌ی اطلاعات، شنبه بیست‌وششم شهریور ۱۳۶۲، ص ۱۷.

نمایند، علاوه بر کیفر عمل، تا هفتاد و چهار ضربه شلاق محکوم می‌گردد و در صورتی که مرتکب عملی شود که نفس عمل دارای کیفر نمی‌باشد ولی عفت عمومی را جریحه‌دار نماید فقط تا هفتاد و چهار ضربه شلاق محکوم می‌گردد. تبصره - زمانی که بدون حجاب شرعی در معابر و انظار عمومی ظاهر شوند به تعزیر تا هفتاد و چهار ضربه شلاق محکوم خواهند شد...

وی هم چنین در تاریخ ۲۳ اردیبهشت ۱۳۶۴ با صدور بخشنامه‌ای خطاب به کلیه‌ی دادسراهای عمومی خواست تا شعبه‌ای از شعب دادیاری خود را برای مبارزه با فساد و فحشاء و رسیدگی و نظارت بر اجرای طرح سالم سازی فروشگاه‌ها و بوتیک‌های عرضه‌کننده‌ی لباس تعیین کنند.^۲

تأکید بر چپاول و غارت اموال و اشاعه‌ی جو سرکوب در جامعه

این واقعیت دارد که مسئولیت نهایی همه‌ی جنایاتی که در جمهوری اسلامی صورت می‌گیرد در درجه‌ی اول متوجه‌ی خمینی و خامنه‌ای به عنوان ولی فقیه است اما حوزه‌ی علمیه، آخوندهای دانه‌درشت و مراجع فکری و ایدئولوژیک رژیم، با صدور فتواها و رهنمودهای سرکوبگرانه بستر این جنایت و غارت اموال مردم را به وجود می‌آوردند. در غیر این صورت آخوندهای دون پایه‌ای چون نیری و مبشری و رازینی و رئیسی و ازه‌ای و پورمحمدی و حسینیان و سلیمی و زرگر و رامندی و رهبرپور و... قادر نبودند چنان احکامی را صادر کرده و چنان جنایاتی را مرتکب شوند.

صانعی تنها از زبان زور و تهدید استفاده می‌کرد. در اطلاعیه‌ی تهدیدآمیز اردیبهشت ۱۳۶۴ وی خطاب به مردم در حالی که عناصر حزب‌اللهی در خیابان‌ها به روی زنان بدحجاب اسید می‌پاشیدند، یا با اجسام تیز به آن‌ها حمله می‌کردند، آمده است:

قانون جمهوری اسلامی که ثمره‌ی خون هزاران شهید و معلول است بایستی با قاطعیت بالاخص در جهت قطع ریشه‌های عوامل فساد و فحشا و منکرات اجرا شود. دیگر ملت شهیدداده و مسئولین جمهوری اسلامی ایران تاب تحمل حرکات زشت و کثیف این افراد را ندارند و بیش از این نمی‌توانند تماشاگر اعمال این از خدا بی‌خبران باشند. در زمانی که جوانان ما در جبهه‌ها برای دفاع از حریم مقدس اسلام و تثبیت قوانین و ارزش‌های اسلامی چون گل‌پر شده در خون خود می‌غلطند و معلولین ما در بیمارستان‌ها از فرط درد و رنج به خود می‌پیچند و در حالی که ملت ما در زیر آتش بمب و موشک دشمنان بعثی به خاک و خون کشیده شده‌اند، این عده فاسد و تفاله‌های باقی‌مانده از رژیم طاغوت که هنوز هم طوق اسارت و بندگی

۱- روزنامه‌ی اطلاعات، دوشنبه ۲ اردیبهشت ۱۳۶۴، ص ۱۷.

۲- روزنامه‌ی اطلاعات، دوشنبه ۲۳ اردیبهشت ۱۳۶۴، ص ۲.

اجانب را به گردن دارند، غافل از همه جا با اشاعه‌ی فحشا و ترویج اعتیاد و تشکیل پارتی‌های شبانه در خانه‌های فساد به عیاشی و پایکوبی به سر می‌برند و یا عده‌ای دلچک با لباس‌های نامناسب و خلاف عفت عمومی و یا چون زنان هرچایی با آرایش شرم‌آور در مجامع اسلامی ظاهر و مقدسات یک مملکت را بازیچه گرفته و خون جوانان ما را پایمال کنند.^۱

وی که امام جمعه‌ی موقت قم نیز بود در نماز جمعه ۲۷ اردیبهشت ۱۳۶۴ تأکید کرد بمب‌گذاران نماز جمعه‌ی تهران و ناصر خسرو در محل انفجار اعدام شوند.^۲ او که بین سال‌های ۶۱ تا ۶۵ سخنران اصلی مراسم‌های پانزده خرداد، هفت تیر، اربعین، ۲۸ صفر و دیگر مراسم رسمی نظام بود، در سخنرانی ۱۲ مرداد ۱۳۶۴ خود در تبیین دیدگاه جنایتکارانه‌اش می‌گوید:

اگر این اموال به ضدانقلاب برگردد، آن را تبدیل به دلار می‌کند و می‌برد به خارج کشور، این را بدانید آقای مسئول اجرا، آقای دادیار آقای قاضی و... اگر این اموال به ضدانقلاب برگردد، آن را تبدیل به دلار می‌کند و می‌برد به خارج کشور و یا اگر این‌جا بماند، بی‌عفتی و بی‌بندوباری می‌کند. دقت کنید عزیزان که این اموال به ضدانقلاب برنگردد. من این سند را در پیشگاه خدای خودم دارم. در این مدتی که در دادستانی بودم خیلی تلاش کردم و دوستان نیز همکاری کردند. نگذاشتیم این اموالی که به قیمت خون شهدا تمام شده، رایگان بدهیم به کسی که نماز نمی‌خواند. لااقل بدهیم به کسی که نماز می‌خواند.^۳

به این ترتیب با پشتوانه‌ی فکری امثال صانعی و با احکام ظالمانه‌ی نیری، بزرگ‌ترین غارت اموال عمومی و خصوصی صورت گرفت و در تیول روحانیت و افراد ذی‌نفوذ و «نمازخوان‌ها» قرار گرفت. صانعی که از دادستانی کل انقلاب کناررفته و منصب قضایی ندارد ولی هم‌چنان خواهان اشاعه‌ی سرکوب و اعمال بی‌رحمی است، در مورد ضرورت زدودن ضدانقلاب از تاریخ، در سخنرانی ۲۸ اردیبهشت ۶۵ خود می‌گوید:

ضدانقلاب هرچه باشد باید بایکوت شود. یعنی کسی که حرکت ضدانقلابی دارد باید منفی شود. باید فراموش شود در تاریخ. باید همه چیزش از بین برود! باید به جای رحمت، بریده‌باد و مرگ بر ابی‌لهب [باشد]، این حرکت قرآن است. این راهی است که قرآن به ما یاد می‌دهد.^۴

و در همان سخنرانی «ایران» مورد نظرش را این‌گونه تشریح می‌کند:

۱- روزنامه‌ی اطلاعات، دوشنبه ۲ اردیبهشت ۱۳۶۴، ص ۱۷.

۲- روزنامه‌ی اطلاعات، شنبه ۲۸ اردیبهشت ۱۳۶۴، ص ۲.

3- www.farsnews.com/newstext.php?nn=8902220953

4- www.farsnews.com/newstext.php?nn=8902220953

فراری‌ها که برمی‌گردند باید حزب‌اللهی باشند! حکومت ما لطف می‌کند به آن بدبخت‌هایی که رفتند خارج، دارند نکبت می‌کشند به آن‌ها هم می‌گوید بیاید. البته باید بدانند با فرهنگ غرب نمی‌توانند بیایند، اگر بیایند باید حزب‌اللهی باشند. آن‌روز دیگر این جور نیست که ما نهی از منکرمان فقط با نصیحت و گفتن باشد و بگویم نظامی است همراه با حکومت و قانون، نه آن‌ها برگشتند همان فراری‌ها هستند و بخواهند به انقلاب ضربه بزنند، باز حرکت و نهضت و انقلاب علیه آن‌ها از طرف ملت شروع می‌شود. بدانند ایران، ایران نماز است، ایران روزه است، ایران حج است، ایران جهاد است، ایران جنگ است، ایران شهادت است، ایران تشیع جنازه؛ نه ایران عیاشی، نه ایران بی‌بند و باری، نه ایران فیلم‌های مبتذل. این ایران دیگر آن ایران برای آن‌ها نیست و برای هیچ‌کس هم نخواهد بود. اگر برگردند اموال مصادره شده‌شان را دیگر به آن‌ها پس نمی‌دهند چون مالک نیستند. حالا رفته برگردد پایش را بخواهد باز کند پله‌های دادگاه‌ها و دادسراها را ببیند یا در دادگستری و یا دادسرای انقلاب؟ نه راه به او نمی‌دهند. این را بدانند! ایران، ایران نماز جمعه است، ایران آخوندهاست، این‌را باید بدانند. ایران ایران دهاتی‌هاست، دیگر ایران کراوات و ایران کلاه چه‌جوری و موی چه‌جوری نیست!^۱

وی در سخنرانی ۶ مهر ۱۳۶۵ خود چگونگی ایستادن در مقابل «ضدانقلاب داخلی» را این‌گونه تبیین می‌کند:

آقا دو تا کلمه علیه انقلاب حرف زده، خوب عصبانی شده. درست و ولی مجازاتش هم این است که چهار تا شلاق به او بزنیم! اما به همین‌جا نمی‌شود اکتفا کرد. حکومت ما و حرکت ما باید مثل حرکت جنگ انقلابی باشد تا بتوانیم در مقابل ضدانقلاب داخلی بایستیم مقابل فساد بایستیم. مقابل آن فراری که برمی‌گردد از سیجی ما، از سپاهی ما، از قاضی ما از دولت ما طلب‌کاری می‌شود، بتوانیم بایستیم.^۲

دشمنی با بازرگان، نهضت آزادی و «لیبرال‌ها»

بعضی از لیبرال‌ها که الان انتقاد می‌کنند، ممکن است یک درصد سخن، یک سخن آن‌ها هم درست باشد که «من حیث لایشعر» یک حرف درستی زده باشند اما همان یک حرف درست‌شان هم به عقیده‌ی ما مضر است. چون مردم دیگر این‌ها را نمی‌پذیرند. مردم می‌دانند این‌ها وقتی قدرت دست‌شان بود چه کردند و بر سر این ملت چه آوردند و با آمریکا چه جور رفتار می‌کردند، رفتاری همراه با رفاقت و دوست و قدرت که دست‌شان بود چه کردند و سردمداران‌شان کجا رفتند. یا به

1-www.farsnews.com/newstext.php?nn=8902220953

2-www.farsnews.com/newstext.php?nn=8902220953

زندان‌ها رفتند یا فرار کردند. یا محکوم به اعدام شدند.^۱

حمایت از برکناری آیت‌الله منتظری

و دفاع تمام‌عیار از خامنه‌ای

وقتی خمینی به خاطر مخالفت آیت‌الله منتظری با کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ وی را از جانشینی خود خلع کرد یکی از حامیان اصلی این اقدام صانعی بود.

این تصمیمی که امام امت گرفته‌اند همان‌طور که برای ملت مفید بود نسبت به آقای منتظری هم مفید بود. دشمن می‌خواست از این کانال یعنی کانال فقه و تعهد تقوا چه بلایی به سر ما بیاورد، هنوز عمقش را نفهمیده‌ایم... خداوند به آقای منتظری و به مردم لطف کرده است که امام با همه‌ی عواطف و علاقه‌اش وقتی نظام و اسلام را در خطر ببیند از همه‌ی عواطف می‌گذرد و حاصل عمرش را می‌گذرد و حاصل عمرش را فدا می‌نماید و به فریاد اسلام و مسلمین می‌رسد.^۲

این در حالی بود که صانعی قبلاً در دفاع از آیت‌الله منتظری از چیزی فروگذار نمی‌کرد. در گفتگو با ماهنامه‌ی پاسدار اسلام می‌گوید:

این جانب بارها با دوستانی که مراجعه می‌کنند برای بعضی از مسائل، می‌گویم شما این مسائل کلی را به فقیه بزرگوار حضرت آیت‌الله‌العظمی منتظری برسانید. به ایشان این مطالب را بگویید و تذکر بدهید تا ایشان به مسئولین دولت بگویند. از رئیس دولت گرفته تا هر فرد دیگر هرچه را بگویند هم جامعه می‌پذیرد که این دشمنی و غرض ندارد، و علاقمند به پست و مقام نیست و برای خدا دارد می‌گوید، هم خود افراد بهتر و بیش‌تر تحت تأثیر قرار می‌گیرند، چون می‌بایند که خود این شخص دل‌سوخته‌ی انقلاب است. کسی است که صدمات خورده است برای اسلام و انقلاب زندان رفته است. برای اسلام و انقلاب شلاق خورده است برای اسلام و انقلاب. عزیزترین فرزندش را برای اسلام و انقلاب داده است و الان همه‌ی وقتش را صرف انقلاب و اسلام می‌کند.^۳

صانعی در مورد اجتهاد خامنه‌ای هم شهادت دروغ داد و ادا کرد:

آیت‌الله خامنه‌ای، نه تنها مجتهد مسلم می‌باشد، بلکه فقیه جامع‌الشرایط و واجب‌الاتباع می‌باشد.

در حالی که آیت‌الله منتظری و آیت‌الله وحید خراسانی به صراحت تأکید کردند خامنه‌ای حق فتوا دادن ندارد، وی در سخنرانی مراسم شب هفت خمینی در قم، در تأیید خامنه‌ای

۱- روزنامه‌ی اطلاعات، دوشنبه ۸ فروردین ۱۳۶۲، ص ۷.

۲- روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، ۱۶ اردیبهشت ۶۸.

۳- روزنامه‌ی اطلاعات، دوشنبه ۸ فروردین ۱۳۶۲، ص ۷.

سنگ تمام گذاشت:

من به عنوان یک مسئله‌ی شرعی می‌گویم که تخلف از فرمان آیت‌الله خامنه‌ای گناه و معصیتی است بزرگ و رد بر او، رد بر امام صادق (ع) و رد بر امام صادق (ع) و رد بر رسول‌الله (ص) و رد بر رسول‌الله (ص) و موجب خروج از ولایت‌الله و ورود به ولایت شیطان است و طبق روایت عمر ابن حنظله در باب ولایت فقیه، رد بر او در حد شرک به الله است و اما حفظ و تقویت آیت‌الله خامنه‌ای هرچه بیش‌تر تأیید و تقویت شود اسلام و انقلاب اسلامی و حوزه‌های علمیه و فقه و قرآن تقویت شده است. تأیید ایشان یک واجب الهی است نه یک مستحب. مسئله‌ی کیان اسلام و عظمت اسلام است، مسئله‌ی یک امر جزئی نیست و عدم تأیید ترک واجب است و ترک واجب موجب معصیت و خروج از عدالت است. تا نبض مسلمین در دست ولی فقیه که جان‌نشین از طرف امام معصوم است نباشد، این بدبختی‌ها و فشارها ادامه خواهد داشت!^۱

در سال ۱۳۶۶ هم در کتاب «ولایت فقیه» نظرش را این‌گونه عنوان می‌کند:

ولایت فقیه سایه‌ای از ولایت ولی عصر (عجل‌الله تعالی فرجه) است و به یک معنی خود ولایت ولی عصر (عجل‌الله تعالی فرجه) می‌باشد. من نمی‌دانم که چگونه باید تعبیر کرد، اما این همان ولی عصر (عجل‌الله تعالی فرجه) در قالب ولایت فقیه جلوه می‌کند و در قالب ولایت فقیه متبلور و روشن می‌شود... اساس قانون اساسی ولایت فقیه است... تمام ارزش این قانون اساسی به آن است که ولی عصر (عجل‌الله تعالی فرجه) یعنی نماینده‌ی او، آن‌را پذیرفته است و چون نماینده‌ی ولی عصر (عجل‌الله تعالی فرجه) آن‌را پذیرفته، ما نیز آن‌را می‌پذیریم.^۲

آن‌چه که صانعی مطرح می‌کند آنقدر بی‌پایه و اساس است که آیت‌الله گلزاده غفوری با اشاره به روایت «عمر ابن حنظله» می‌گوید:

اصلاً از متن عبارات هم نتیجه نمی‌شود که امام چنین حرف‌هایی زده باشد و اطاعت از خودش را در حقیقت طوری بیان کرده که اگر کسی رد کند، مثل این که مشرک شده باشد... به نظر من این‌ها اگر خودشان شمشق فقاقت داشتند، این «علی حد شرک بالله» را به امام صادق (ع) نسبت نمی‌دادند... این‌ها بدتر خودشان را در این حد قرار دادند که منصوب از طرف آن‌ها ولو بعد از ده‌ها قرن، بیاید ادعا کند که ما فقیه هستیم و هرچه بگوییم باید قبول کنید، هرکس هم قبول نکند، رد بر خدا کرده و مشرک است. بنابراین باید سرش را برید و این همه فساد که ایجاد شده و می‌شود!^۳

۱- روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، ۲۲ خرداد ۱۳۶۸، ص ۳.

۲- کتاب ولایت فقیه، یوسف صانعی، ۱۳۶۶، ص ۱۵۱ و ۲۴۶ و ۲۴۷.

۳- قضا در اسلام و نظام قضایی منسوب به اسلام، دکتر گلزاده غفوری، صفحه‌ی ۹۰.

تفوق حاکمیت ولایت فقیه بر قانون اساسی و مصوبات مجلس

وی در دورانی که دادستان کل کشور و عضو شورای عالی قضایی بود در رابطه با اختیارات ولایت فقیه، اصلی را مد نظر قرار می‌داد که بر اساس آن کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ علیرغم این که توسط حکام شرع سال‌ها قبل به مجازات زندان محکوم شده و دوران محکومیت خود را سپری می‌کردند توجیه می‌شد.

ولایت فقیه در همه چیز حاکم است و می‌تواند خلاف هر مقرری و آئین نامه‌ای را بگوید. حتی می‌تواند خلاف قانون و مصوبات مجلس را هم بگوید اما ولی امر معمولاً این کار را نمی‌کند. اما بر اساس آئین نامه‌ها، اساس نامه‌ها، قانون و حتی قانون مصوب مجلس هم حاکم است و بالاتر از آن ارزش قانون اساسی ما به امضاء مقام رهبری است و الا اگر روزی امضای مقام رهبری از روی قانون اساسی برداشته شود آن قانون اساسی ارزش ندارد. میزان ما میزان الهی است چون در رابطه با مقام رهبری است و اگر یک روز رابطه‌اش با مقام رهبری و ولی امر قطع بشود می‌شود نظام طاغوتی... حاکمیت ولی امر همه جا است و بر همه چیز مقدم است و هیچ چیز نمی‌تواند مقام ولی امر را تهدید کند و هر جور حکم کند همان معتبر است و تخلف از او گناه و معصیتی کبیره است و هنگامی که ولی امر حکمی داد نه تنها هیچ احتیاجی به نظر دیگران نیست بلکه مراجعه به دیگران معصیت و خلاف شرع است. مراجعه به دیگران ایستادن در مقابل مقام رهبری و تضعیف آن مقام است. مراجعه به دیگران یعنی قبول نکردن حرف مقام رهبری است و قبول نکردن حرف مقام رهبر برمی‌گردد به قبول نکردن حرف مقام ولی عصر (عج). پس نه تنها مراجعه به دیگران احتیاج نیست بلکه معصیت و خلاف شرع است... انقلاب ما را تمرکز قدرت مرجعیت به نتیجه رسانده است. امروز ائمه‌ی معصومین و حضرت ولی امر (عج) در این مملکت حاکمند و همه‌ی قدرت‌ها بدست اسلام و قرآن است و ما اگر بخواهیم رستگاری دنیا و آخرت را پیدا کنیم، باید حاکمیت امام را حفظ و به گفته‌های ایشان عمل نماییم... امروز صحبت کردن علیه جمهوری اسلامی صحبت کردن علیه اسلام، رسول الله، ولی امر (عج) است و اگر به این نظام و حاکمیت ضربه بخورد به اسلام ضربه خورده است و این تنها نظامی است که مسئولین آن با همه‌ی مشکلات برای رضای خدا و رضایت امت انجام وظیفه می‌کنند...^۱

آیت‌الله گلزاده غفوری همین ادعای صانعی را هم به تمسخر می‌گیرد و می‌گوید:

به هر حال هر فقیه‌ی آمده، چیزی گفته و در زمان خودش هم حکمش را حکم الله حساب کرده! این آقایان هم آمده‌اند و گفته‌اند، حکم مجتهد حکم امام است. حکم

امام حکم پیغمبر است و حکم پیغمبر هم حکم خداست. اگر کسی قبول نکند دیگر زمین به آسمان رفته و آسمان به زمین آمده است!^۱

او در این دوران زیر سؤال بردن مسئولان نظام در مجامع عمومی را نیز غلط می‌دانست: این غلط است که آدم در مجامع عمومی مسئولان نظام و مملکت اسلامی را زیر سؤال ببرد بعد هم بگوید من خیر خواهم... در نظام اسلامی نصر ائمه‌ی مسلمین و خیرخواهی ولایت فقیه و مسئولان آنان معنایش این نیست که در مجامع عمومی در بوق و کرنا کنیم، باید به خود آن‌ها تذکر داد.^۲

در مورد دولت و شورای نگهبان و... دیدگاه تنگ‌نظرانه‌ای داشت. وی در خطبه‌های نماز جمعه می‌گوید:

هر برنامه‌ای که دولت جمهوری اسلامی به ملت ایران ارائه بدهد به عنوان یک وظیفه‌ی دینی به آن عمل می‌کند و هیچ‌گاه از مذهب‌یون نسبت به برنامه‌هایی که دولت اجرا می‌کند اعتراضی به وجود نخواهد آمد... ملت ایران همه‌ی مسئولین امور را در این کشور وابسته به ولایت فقیه یعنی ولی عصر می‌دانند... مگر ممکن است در این کشور در اجرای قوانین در رده‌های بالا تخلفی پیش بیاید در حالی که رئیس دولتش فرزند مجلس، مقلد امام و برادر رئیس جمهور است... این شورا محال است نسبت به اسلام تخلفی کند و محال است افرادی که امام می‌گوید مجتهدند تخلفی کنند چگونه ممکن است این افراد قانونی را مغایر قانون اساسی ببینند و ساکت باشند؟ نظر شورای نگهبان نظر قاطع است و نظریه‌ی شورای نگهبان بر نظریه‌ی خبرگان و فقها مقدم است... این شورا حکم است اما ممکن است واقع را نیابد اما اگر واقع را نیافت هیچ مقامی حق ندارد بگوید آن خلاف قانون اساسی است. قانون اساسی طوری پیش‌بینی کرده که حتی دلیل از شورا نمی‌خواهد و وکلا نمی‌توانند شورای نگهبان را مورد سؤال قرار دهند... رهبر می‌تواند به همه نیروها فرمان دهد و فرمان او به عنوان یک فرمان الله واجب‌الاطاعه است.^۳

پس از آن که در دوران خامنه‌ای، نظام ولایت فقیه و تئوری آن که تنها قواره‌ی تن خمینی بود با بن‌بست روبرو می‌شود، بسیاری از حامیان آن از جمله آیت‌الله صانعی از نظرات خود برمی‌گردند و راه دیگری در پیش می‌گیرند. او در این باره می‌گوید:

مجلس و شورا در فرض تراحمش با بقیه‌ی افراد و آراء در حکومت، نظر مجلس شورا مقدم است.^۴

۱- قضا در اسلام و نظام قضایی منسوب به اسلام، دکتر گلزاده غفوری، صفحه‌ی ۹۷.

۲- روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، ۱۹ بهمن ۱۳۶۸.

۳- روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، آذر ۱۳۵۹، صفحه‌ی ۳.

۴- روزنامه‌ی یاس نو، ۱ تیرماه ۱۳۸۲.

صانعی هم‌چنین در دیدار با اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نظر متفاوت خود را این‌گونه اعلام می‌کند:

خداوند در امور سیاسی هیچ‌کسی را قیم بر مردم قرار نداده است. و خداوند مردم را حاکم بر سرنوشت خویش قرار داده است و تنها نبی مکرم اسلام و ائمه معصومین (علیهم السلام) هستند که هر چه فرمودند ما باید بدون سؤال و جواب قبول کنیم چون آن‌جا پشتوانه عصمت وجود دارد.^۱

البته بودند منتقدان ولایت‌فقیه هم چون مکارم شیرازی و مصباح‌یزدی که این بار از مدافعان سرسخت آن شدند چراکه اوضاع را با مرگ خمینی بر وفق مراد خود می‌دیدند و بر صدر نشسته بودند و کبکبه و دبدبه‌ای به هم زده بودند. با این حال نه صانعی و نه هیچ‌یک از «اصلاح‌طلبان» نسبت به جنایات‌شان در دهه‌ی ۶۰ از خود انتقاد نکرده‌اند و حتی مسئولیت آن را نیز نپذیرفته‌اند.

مخالفت باشکجه

آیت‌الله صانعی عاشورای سال ۸۱ در سخنانی با تأکید بر این که از نظر صناعت فقهی، شکجه در اسلام به هیچ‌وجه جایز نیست، تصریح می‌کند: حتی اگر به واسطه آن بتوانیم جان صدها هزار نفر را حفظ کنیم، به نظر فقهی بنده، احکام اسلام اجازه چنین کاری را نمی‌دهد. وی با اشاره به این بحث که برای پیدا کردن گروه‌های تروریستی، برخی از افراد مظنون به همکاری با آنان را تحت شکجه قرار دهیم یا نه؟! می‌گوید:

این روش‌ها از دیدگاه اسلام، غیر جایز و حرام است و نمی‌توان با فعل حرام، حرام دیگری را جبران نمود، آتش، هیچ‌گاه آتش را خاموش نمی‌کند.^۲

نظرات وی اگرچه مثبت است اما در حالی بیان می‌شود که در سرتاسر دهه‌ی ۶۰ و در دورانی که صانعی دادستان کل کشور و عضو شورای عالی قضایی بود، فجیع‌ترین شکجه‌ها در زندان‌های کشور تحت عنوان «تعزیر» و به منظور کسب اطلاعات صورت می‌گرفت و مقامات قضایی و امنیتی نظام اسلامی علناً از آن دفاع می‌کردند و حتی ادعا می‌کردند اگر متهمی زیر تعزیر جان بدهد هم کسی ضامن نیست. اتفاقاً توجیه مقامات قضایی و امنیتی این بود که می‌خواهند به این وسیله از جان و مال مسلمانان دفاع کنند.

نقش آفرینی در خلع مرجعیت آیت‌الله شریعتمداری

در سال ۱۳۶۱ صانعی به عنوان عضو جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه قم در خلع مرجعیت آیت‌الله شریعتمداری پیش قدم شد.

با موافقت خمینی و بر اساس حکم موسوی تبریزی و محمدی گیلانی «دارالتبلیغ

۱- روزنامه‌ی آفتاب یزد، ۲۴ مهرماه ۱۳۸۶، ص ۲.

اسلامی» مصادره شد و به دفتر تبلیغات اسلامی واگذار شد. در نامه‌ی موسوی تبریزی به صانعی وی مأمور اجرای این حکم شده است:

با توجه به این که آقای شریعتمداری دیگر صلاحیت اداری دارالتبلیغ اسلامی قم و انتشارات و چاپخانه و کتابخانه و متعلقات آن‌ها اعم از ساختمان‌ها و خوابگاه و غیره را ندارند و نمی‌توانند در باره‌ی آن‌ها سرپرستی کنند و از آن‌جا که همه‌ی آن‌ها طبق اعترافات خودش از وجوه شرعی و زکوات و عطایای مردم و از بیت‌المال مسلمین تهیه شده است با کسب اجازه که از محضر مبارک ولی فقیه و مرجع بزرگوار و امام امت آیت‌الله‌العظمی امام خمینی - مدظله‌العالی - شد ایشان اجازه فرمودند که دفتر تبلیغات اسلامی قم تمامی موارد فوق‌الذکر را به نحو احسن اداره نمایند... از این تاریخ می‌توانید با صورتجلسه‌ی کامل همه‌ی موارد فوق‌و کلیه‌ی وسایل موجود را از دادستان محترم انقلاب اسلامی قم تحویل بگیرید.

این درحالی‌ست که مصادره‌ی دارالتبلیغ اسلامی قم با ابتدایی‌ترین اصول شرعی که حضرات از آن دم می‌زدند نمی‌خواند. محمدحسین اشعری نماینده‌ی خمینی در بهداری قم می‌گوید: ... همان اوائل، روزی خدمت آقای خمینی رسیدم و مسئله‌ی دارالتبلیغ را مطرح کردم که من به آن‌جا نمی‌روم و رفتن آن‌جا را مجاز نمی‌دانم. زیرا این‌جا تنها مربوط به مرحوم آقای شریعتمداری نیست. این‌جا را یک هیأت امنای نه نفره تشکیل دادند و تنها مربوط به ایشان نیست. این‌جا به ثبت رسیده و اساس نامه دارد. امام پرسیدند: شما از کجا اساسنامه را گرفته‌اید؟ عرض کردم بالاخره پیش من هست. من از اداره‌ی ثبت قم گرفته بودم. در ضمن مواد آن، یکی این بود که اگر احدی از اعضای هیأت امنای از صلاحیت شرعی یا قانونی افتادند بقیه‌ی افراد هیأت امنای بنشینند و کسی را جایگزین آن‌کنند. اگر آقای شریعتمداری از صلاحیت افتاده بقیه‌ی افراد، هم‌چنان هستند که بسیاری هم موجه‌اند و از بازاری‌های تهران که یکی از آن‌ها آقای [میرمصطفی] عالی‌نسب که همه او را قبول داشتند. روی این حساب، تصرف در آن‌جا جایز نیست چون هیأت امنای دارد. راهش این است که آن‌ها را جمع کنید و هر نظری دارید بگویید و آن‌ها هم می‌پذیرند. ایشان از نظر من خوش‌شان آمد و فرمودند: من به شورای عالی قضایی می‌گویم مسئله را حل کنند. بعدها من از یکی از اعضای شورای عالی پرسیدم که آیا آقای خمینی مسئله را به شما ارجاع دادند یا نه. ایشان گفتند: بله. به ما فرمودند مسئله را به صورت شرعی حل کنید، اما شورا صلاح ندید!

رد صلاحیت مرجعیت صانعی

در دی‌ماه ۱۳۸۸ پس از درگذشت آیت‌الله منتظری، جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه قم به

منظور عدم رجوع مقلدان آیت‌الله منتظری به صانعی طی حکمی وی را از مرجعیت خلع کرد و تبیغ بدعتی را که در سال ۶۱ امثال صانعی تیزکرده بودند این بار برگردن او فرود آورد. در اطلاعاتی‌هی جامع‌هی مدرسین آمده بود:

با توجه به پرسش‌های مکرر مؤمنان، جامع‌هی مدرسین حوزه‌ی علمیه قم براساس تحقیقات به عمل آمده در یک سال گذشته و پس از جلسات متعدد به این نتیجه رسیده است که ایشان فاقد ملاک‌های لازم برای تصدی مرجعیت می‌باشد.

شیخ محمد یزدی رییس جامع‌هی مدرسین در مورد دلایل خود را برای اتخاذ این تصمیم گفت: برخی آرای فقہی آقای صانعی بدعت و خلاف قرآن است. و اضافه کرد: برخی از اعضای جامع‌هی مدرسین که با من صحبت می‌کردند گفتند ایشان مبدع است و بدعت‌گذاری امری است که رد آن بر همه واجب است.

وی با حقه‌بازی با بیان این که جامع‌هی مدرسین آیت‌الله صانعی را از مرجعیت خلع نکرده است گفت:

بنده برای اعلام رسمی یک عبارتی را به کار بردم که اولاً نباید در این موضوع کلمه‌ی «خلع» و هم چنین مقایسه‌ی آن با جریان منتظری و شریعت‌مداری و امثال این‌ها درج شود و ثانیاً مسأله فقط صلاحیت مرجعیت است و بقیه‌ی مسائل ربطی به جامع‌هی مدرسین ندارد.^۱

اما مورد خنده‌دار، موضع‌گیری هم‌پیمانان او هم‌چون هاشمی رفسنجانی و مجمع روحانیون مبارز و مجمع مدرسین و محققین حوزه‌ی علمیه قم بود که اعلام می‌داشتند: در تاریخ تشیع هیچ‌گاه مرجعی توسط جایی نصب یا عزل نشده بلکه مردم با تشخیص خود و پرداخت وجوهات فرد مناسب به عنوان مجتهد را انتخاب کرده‌اند.^۲

رابطه‌ی صانعی و نیری

پس از درگذشت همسر صانعی، در میان مسئولان قضایی تنها حسینعلی نیری رئیس هیأت کشتار ۶۷ بود که به او تسلیت گفت و صانعی در پاسخ او گفت:

باسمه تعالی جناب حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ حسینعلی نیری (دامت برکاته) سلام علیکم؛ پیام تسلیت حضرت عالی به مناسبت درگذشت همسر این جانب موجب تسلی خود و بازماندگان شد. از اظهار لطف و همدردی جناب عالی تقدیر و تشکر دارم. امید که در ظل توجهات حضرت ولی عصر (عج) در خدمت به اسلام و مسلمین موفق و مؤید باشید.^۳

1- www.kalame.com/1396/07/07/klm-262744

2- www.jamnews.ir/detail/news/278193

3- <http://Isaanei.org/?view=01,02,09,3795,0>

معلوم است صانعی که در سال‌های اخیر در موضع مرجعیت قرار گرفته و ادعای اصلاح امور را دارد، حاج شیخ حسینعلی نیری (دامت برکاته) را هم چنان در «خدمت اسلام و مسلمین» می‌بیند و جنایات او در سال‌های گذشته را نیز در «ظل توجهات حضرت ولی عصر» می‌داند. صانعی و نیری روابط نزدیکی دارند. به دعایی که نیری برای صانعی می‌کند در لینک زیر توجه کنید.^۱ به دلیل همین نزدیکی بود که نیری در سال‌های اخیر از چشم خامنه‌ای افتاد و نتوانست مواضع اصلی را در قوه‌ی قضاییه و دستگاه امنیتی کسب کند.

نظرات جدید فقهی صانعی و تغییر نگاه او

صانعی در سال‌های اخیر نظرات فقهی جدیدی از جمله برخورداری زنان از حق قضاوت، حق ولایت، حق مرجعیت، حق ریاست جمهوری و ولایت فقیه، برابری دینه زن و مرد، ارث بردن زن از تمام اموال شوهر اعم از زمین و غیر زمین، حق حضانت، برابری شهادت زن و مرد، ضرورت ایجاد تغییرات در قانون مجازات اسلامی و اعلام این که «حدود» تنها به زمان حضور اختصاص دارد، اما در زمان غیبت تنها راهکار مقابله با جرایم در بخش مجازات‌ها تکیه بر تعزیرات است که در آن مجلس می‌تواند با استفاده از کارشناسان، روان‌شناس و جامعه‌شناس مجازات‌ها را معین کند، محرم دانستن فرزندخوانده، تشکیک در حکم ارتداد، ارث بردن کافر از مسلمان، جواز اقتدای مردان به زنان در نماز جماعت، حرام بودن ازدواج دوم بدون اجازه‌ی همسر اول، تکالیف دختران در سن سیزده سالگی، اجازه داشتن زنان به آراستن خود و ظاهر شدن در ملاء عام و... ارائه کرده است که در نوع خود منحصر به فرد است. او هم‌چنین در آخرین موضع‌گیری خود در واکنش به ابلاغیه‌ی احمد جنتی برای رد صلاحیت اقلیت‌های مذهبی در انتخابات شوراها صراحتاً اعلام کرد: من معتقدم تمام پست‌هایی که برای انسان‌ها در هر نظامی قرار داده شده برای غیرمسلمین [اهل کتاب] نسبت به مسلمین هم هست. می‌تواند رئیس مدرسه‌ای شود که شاگردانش مسلمان هستند، می‌تواند دبیر مدرسه‌ای شود که شاگردانش مسلمان هستند، رئیس دانشگاهی شود که دانشجویانش مسلمان هستند، فرمانده ارتشی شود

که ارتشی‌هایش مسلمان هستند. برای این که این‌ها هیچ کدام کافر نیستند.^۲

دیدگاه‌های فقهی صانعی می‌تواند در بازکردن راه جدیدی در حوزه‌های علمیه و فقه شیعه مؤثر باشد و قطعاً در سال‌های آتی فقهای شیعه مجبور به پیمودن این راه می‌شوند. با توجه به فتوایی که صانعی در سال‌های اخیر داده است نمی‌توان تغییرات اساسی در نگاه او را نادیده گرفت.

1-: www.youtube.com/watch?v=fTDM3LiHgP8

2- www.youtube.com/watch?v=0Est5rjmzAg



سید محمد موسوی خوینینی‌ها

سید محمد موسوی خوینینی‌ها در ۳۱ فروردین ۱۳۲۰ در قزوین به دنیا آمد؛ در همان شهر درس طلبگی را آغاز کرد و در سال ۱۳۴۰ راهی قم شد، نزد جعفر سبحانی و حسینعلی منتظری و... به تحصیل علوم حوزوی پرداخت. او پس از تبعید خمینی، به نجف رفت تا از کلاس‌های او استفاده کند ولی یک سال بعد توسط دولت عراق اخراج شد و به قم بازگشت.

مبارزه‌ی نان و آبدار در زمان پهلوی

وی در سال ۱۳۵۱ به تهران آمد و کلاس‌های درس تفسیر قرآن در مسجد جوزستان نیاوران دایر کرد که محتوای آن متأثر از ادبیات دهه‌ی پنجاه، اصل، قرار دادن درگیری و مبارزه با نظام سلطنتی بود که همان موقع با مخالفت بهشتی و مطهری روبرو شد. دکتر محمد ملکی یکی از کسانی که در جلسات تفسیر قرآن خوینینی‌ها شرکت کرده و رابطه‌ی خانوادگی نزدیکی با وی داشت می‌گوید:

جمعی از بچه‌های محل به خصوص جوان‌های جمارانی تفسیر را ضبط و تکثیر می‌کردند که اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها در وقایع دهه‌ی ۶۰ اعدام شدند. جلسات تفسیر تا زمان دستگیری خوینینی‌ها در سال ۵۵ ادامه پیدا می‌کند. با آن که وی به پانزده سال حبس محکوم می‌شود اما در نتیجه‌ی سیاست ساواک مبنی بر آزادی روحانیون، اعضای مؤتلفه و نیروهای مذهبی نزدیک به خمینی، وی پس از تحمل تنها ده ماه حبس، آزاد شد. دکتر محمد ملکی در مورد دلیل دستگیری او می‌گوید:

وقتی ایشان در سال ۵۵ یا ۵۶ به اتهام دادن پول به چند جوان قزوینی برای خرید اسلحه برای مبارزه‌ی مسلحانه با رژیم شاه در منزل اجاره‌ای کوچکی در خیابان نیاوران نزدیک سه‌راه مزده دستگیر شد من و همسر من با تمام وجود در خدمت خانواده‌ی ایشان بودیم. بچه‌های آقای خویینی‌ها هیچ‌کدام به سن مدرسه نرسیده بودند. اولین کار من و همسر من و دوستان این بود که خانه‌ی نسبتاً مناسبی برای آن‌ها تهیه کنیم. ابتدا خانه‌ای موقتی در جماران اجاره کردیم و سپس با تلاش بسیار موفق شدیم خانه‌ای در ده جماران بن بست گل‌ها ته کوچه درب روبه‌رو به مبلغ یک میلیون تومان خریداری نماییم. در این زمان من اجاره‌نشین بودم. قصد ما این بود که خانه به نام همسر و فرزندان «آقا» باشد ولی ایشان از زندان پیام فرستادند و با این کار مخالفت کردند. خانه به نام ایشان خریداری شد. ساختمان خانه کلنگی بود و باید از نو ساخته می‌شد.^۱ دکتر ملکی در مورد تأثیر زندان بر وی می‌گوید:

چند جلسه‌ای با اصرار دوستان در مسجد جوزستان تفسیرگفتند اما رویه و برداشت ایشان نسبت به قبل از دستگیری، صدو هشتاد درجه تغییر کرده بود. دیگر از آن برداشت‌های گذشته از قرآن هیچ خبری نبود. برداشت‌های آقای موسوی خویینی‌ها قبل از دستگیری تقریباً با برداشت هم‌هی مفسرین متفاوت بود و می‌توانست به بسیاری از پرسش‌های جوانان در مورد این چنین معجزات پاسخ‌گو باشد و آن‌ها را جذب نماید. اما پس از بازگشت از زندان افکار و اندیشه‌های ایشان به کلی متفاوت شد و در تفاسیر و دیگر بحث‌ها از برداشتی بسیار سستی استفاده می‌کرد. برخوردش با جوان‌ها طوری شد که کم‌کم جوان‌ها از مسجد زده شدند و هرکس پی‌کاری گرفت و رفت. چه چیزی در زندان برایش روشن شده بود، الله اعلم.

موسوی خویینی‌ها با بالا گرفتن تب انقلاب و عزیمت خمینی از نجف به فرانسه، به این کشور مسافرت کرد و به خاطر نزدیکی و دوستی با احمد خمینی جز حلقه‌ی یاران خمینی قرارگرفت و در ۱۲ بهمن ۵۷ همراه با وی به کشور بازگشت.

موسوی خویینی‌ها از اردیبهشت ۱۳۵۸ به نمایندگی از خمینی در رادیو و تلویزیون مستقر شد اما حکم رسمی وی در ۲۱ تیر ۱۳۵۸ صادر شد. در این حکم آمده بود:

مقتضی است جناب عالی تشریف‌بیرید در سازمان رادیو تلویزیون با همکاری جناب آقای قطب‌زاده، امور و برنامه‌های آن‌جا را تنظیم کنید که موجب شکایت مردم نباشد. البته توجه دارید که این دستگاه اسلامی است و باید جداً از برنامه‌های انحرافی احتراز شود. در آذرماه ۱۳۵۸ پس از تصدی وزارت امور خارجه توسط قطب‌زاده در کنار خبرنگاره‌گیری وی از ریاست رادیو تلویزیون، هم‌چنین اعلام شد سازمان رادیو تلویزیون از این پس به صورت شورایی اداره می‌شود. این شورا مرکب بود از موسوی خویینی‌ها، بهزاد نبوی،

غلامعلی حدادعادل، احمد عزیزی و ابراهیم پیراینده.

شرکت در برنامه‌ریزی و تسخیر سفارت آمریکا

تسخیر سفارت آمریکا توسط دانشجویان «پیرو خط امام» و ماجرای گروگان‌گیری کارمندان سفارت آمریکا در آبان ۱۳۵۸ زمینه‌ی حضور او در سلسله‌مراتب قدرت را فراهم کرد. از چگونگی ارتباط او با گروگان‌گیرها و دلیل انتخاب او از میان روحانیون توسط آنان اطلاعی در دست نیست و موضوع هم‌چنان در پرده مانده است. پیش از ماجرای گروگان‌گیری، محسن میردامادی، حبیب‌الله بی‌طرف، و ابراهیم اصغرزاده طبق قرار قبلی به محل کار وی در جام جم رفته و طرح‌شان را با وی در میان می‌گذارند و از وی می‌خواهند موضوع را با خمینی در میان بگذارند و نظر او را جویا شود. خمینی‌ها در این دیدار ضمن موافقت با طرح تسخیر سفارت آمریکا، تحلیل کوتاهی مبنی بر موافقت خمینی ارائه می‌دهد و در برابر درخواست دانشجویان مبنی بر این که موضوع را با خمینی در میان بگذارد مخالفت کرده و به آن‌ها می‌گوید چنان‌چه پس از تصرف سفارت خمینی مخالفت کرد سریعاً محل را ترک می‌کنند و تصمیم‌گیری در مورد حمله در همان جلسه گرفته می‌شود.^۱ وی پس از اشغال سفارت آمریکا، به واسطه‌ی دانشجویان با خمینی و شخص محوری و تعیین‌کننده در تصمیمات دانشجویان تبدیل شد.

خمینی‌ها پس از گروگان‌گیری و موافقت خمینی با آن، ترتیب ملاقات میردامادی، ابراهیم اصغرزاده و رضا سیف‌الهی با وی را داده و خود همراه‌شان به قم می‌رود.^۲ دانشجویان پس از تسخیر سفارت، به منظور از صحنه بیرون کردن رقبای قبضه‌ی قدرت صورت گرفته بود دست به افشای اسناد سفارت آمریکا به صورت کاملاً جهت‌دار زدند. در این دوران هیچ سندی بدون تأیید خمینی‌ها افشا نمی‌شد. او از اختیارات فوق‌العاده‌ای برخوردار بود. در شرایطی که پشت سرهم اسناد مربوط به چهره‌های نهضت‌آزادی و جبهه ملی و حزب جمهوری خلق مسلمان و... منتشر می‌شد خمینی‌ها از انتشار اسناد مربوط به بهشتی و روحانیت ممانعت کرد. او پس از گذشت نزدیک به چهار دهه به گوشه‌ای از این واقعیت اعتراف می‌کند و در مورد دیدارش با بهشتی می‌گوید:

بنده پس از پیروزی انقلاب تنها یک جلسه با ایشان داشتم و آن هم در منزل خود آن شهید بود. موضوع جلسه بررسی برخی از اسناد لانه بود که به ایشان مربوط می‌شد. دانشجویانی که بر روی اسناد کار می‌کردند در انتشار این سند به تردید افتاده بودند و به من مراجعه کردند. من که سند را دیدم، هیچ نکته‌ی ضعفی برای مرحوم بهشتی در آن سند نیافتم، ولی به نظر می‌رسید در فضای بسیار غبارآلودی که منافقین برای

۱- روزنامه‌ی ابرار، دوشنبه ۹ آبان ۱۳۷۹.

۲- روزنامه‌ی ابرار، دوشنبه ۹ آبان ۱۳۷۹.

ایشان به وجود آورده بودند، اگر این سند منتشر شود، دستاویزی برای منافقین و شاید دیگران خواهد شد و تنش‌ها را افزایش می‌دهد. یکی از دوستان مشترک بنده و مرحوم بهشتی با نظر من مخالف بود و ایشان معتقد بود اگر این سند منتشر نشود، دستاویزی برای بدخواهان خواهد شد و خواهند گفت حتماً چیز بدی بوده است که منتشر نکرده‌اند. موضوع با خود شهید بهشتی در میان گذاشته شد. ایشان صلاح دانستند که موضوع در جلسه‌ای بررسی شود. این جلسه در منزل آن مرحوم با حضور خود ایشان و آقایان آیت‌الله موسوی اردبیلی و آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، که درود و غفران الهی بر آنان باد، و آیت‌الله خامنه‌ای، که عمرش مستدام باد، و بنده تشکیل شد. پس از بررسی موضوع از زوایای مختلف، سرانجام جمع حاضر به این نتیجه رسید که آن سند در شرایط فعلی منتشر نشود.^۱

بنیانگذاران حزب جمهوری اسلامی که شاخص «عدالت اسلامی» هم هستند، همراه با متهم که بهشتی باشد تصمیم می‌گیرند اسناد مربوط به ارتباط دبیرکل حزب جمهوری اسلامی با آمریکا را انتشار ندهند و در همان حال تصمیم می‌گیرند هر آنچه در مورد رقبا موجود است را انتشار داده و اعوان و انصارشان را به میدان فرستاده و علیه «لیبرال»ها و «نهضت آزادی» و... داد سخن دهند.

بدون تردید خویینی‌ها در عواقب و پیامدهای حمله به سفارت آمریکا و گرونگیری کارمندان آن مسئولیت بزرگی دارد. از جمله عواقب این اقدام نابخردانه، انقلاب فرهنگی، شروع جنگ ایران و عراق، بسته شدن فضای سیاسی و جنایات دهه‌ی شصت و... است. به سختی می‌توان ضررهای هنگفت اقتصادی و اجتماعی این اقدام را برشمرد.

نمایندگی‌های متعدد از سوی خمینی

اوکه پس از گروگان‌گرفتن کارکنان سفارت آمریکا به یکی از چهره‌های مشهور کشور تبدیل شده بود از سوی خمینی مأموریت یافت تا صلاحیت نامزدهای اولین دوره‌ی انتخابات ریاست جمهوری را مورد بررسی قرار دهد. خمینی با صدور این حکم میزان اعتماد خود به یکی از خالقان «انقلاب دوم»، که آن را انقلابی بزرگ‌تر از «انقلاب اول»، یعنی سرنگون کردن سلطنت پهلوی خوانده بود نشان می‌داد.

خویینی‌های یکی از سخنرانان و معرکه‌گردانان پروژه‌ی حذف بنی‌صدر بود. او در سخنان خود در ۳۱ خردادماه ۱۳۶۰ در صحن علنی مجلس علیه بنی‌صدرگفت:

بنی‌صدر با قبول دموکراسی غربی ولایت فقیه را نفی می‌کند و با قبول حقوق بشر کذایی غرب به اعدام فرخرو پارسا اعتراض می‌کند و تعزیر را شکنجه می‌نامد و لایحه قصاص را غیر انسانی تلقی می‌کند. او اسلامی را می‌خواهد که منطبق با

یافته‌های بیست ساله او در غرب و ارزش‌های غربی منطبق باشد.

پس از شروع غائله‌ی حج و تلاش خمینی برای ایجاد آشوب و بلوا در مکه در سال ۱۳۶۱ او را به سمت نماینده‌ی خود در حج انتخاب کرد تا برگزاری مراسم و هدایت حجاج توسط او صورت بگیرد. خوینی‌ها هم اصغرزاده، میردامادی و رسولی سه تن از دانشجویان پیرو خط امام را با خود به عربستان برد تا صحنه‌گردان مراسم «برائت از مشرکین» در حج شوند. حجاج ایرانی با برگزاری دو راه‌پیمایی در مدینه به درگیری با پلیس عربستان پرداختند. خوینی‌ها خودسرانه اعلام کرد:

حرف ما این است که این کارها را باید انجام داد در حج و این وظایف دینی ماست و من به آن‌ها گفتم که شما نمی‌توانید مقررات وضع کنید که جلوی انجام این وظایف را بگیرد. یعنی ما واجب است شرعاً برای ما که این اعمال و فعالیت‌های سیاسی را مثل فعالیت‌های اداری انجام دهیم، و به عبارتی، عبادت‌مان سیاست است و سیاست‌مان عبادت و آن‌ها می‌گویند نمی‌شود و با مقررات‌مان نمی‌سازد و از این قبیل حرف‌ها و هنوز هم به توافق نرسیده‌ایم و ما کار خودمان را انجام می‌دهیم و آن‌ها هم کار خودشان را!^۱

او هم چنین در اظهار نظر مداخله‌جویانه‌ی دیگری در جمع روحانیون خطاب به مقامات سعودی گفت:

باید این فکر که مکه و مدینه مال شماست و ما باید بیرون برویم را از سر خود بیرون کنید.^۲ این گزاره‌گویی‌ها در حالی صورت می‌گیرد که هنوز پس از گذشت چهار دهه از استقرار نظام اسلامی، اهل سنت اجازه‌ی داشتن یک مسجد در تهران را ندارند و از برگزاری نماز جماعت توسط آن‌ها حتی در پارکینگ و محل‌های خصوصی هم جلوگیری می‌شود. تشنج آفرینی‌های موسوی خوینی‌ها عاقبت موجب یورش پلیس سعودی به حجاج ایرانی شد که در پی آن موسوی خوینی‌ها به همراه شیخ احمد جنتی و محمد خاتمی دستگیر شدند.^۳

دفاع از انهدام مقر تفنگداران آمریکایی و فرانسوی در بیروت

موسوی خوینی‌ها در حالی که نایب‌رئیس مجلس شورای اسلامی بود در آبان ۱۳۶۲ پس از انفجار مقر فرماندهی نیروهای آمریکایی و فرانسوی در بیروت در جمع خبرنگاران خارجی گفت: این حق ملت لبنان است که تمام نیروهای آمریکایی و فرانسوی را به هلاکت برساند. اگرچه دولت جمیل اجازه ندهد، چرا که این حق آن‌هاست و ملتی که مورد

ظلم واقع شده خودش بهتر می‌داند که چگونه عمل نماید.^۴

۱- روزنامه‌ی اطلاعات، سه‌شنبه ۲۲ شهریور ۱۳۶۱، ص ۳.

۲- روزنامه‌ی اطلاعات، چهارشنبه ۲۳ شهریور ۱۳۶۱، ص ۲.

۳- روزنامه‌ی اطلاعات، شنبه ۳ مهر ۱۳۶۱، ص ۲.

۴- روزنامه‌ی اطلاعات، شنبه ۲۱ آبان ۱۳۶۲، ص ۴.

ورود به دستگاه قضایی و دادستانی کل کشور

خویینی‌ها در تیرماه ۱۳۶۴ پس از کناره‌گیری شیخ یوسف صانعی از دادستانی کل کشور، جانشین وی شد و به عضویت شورای عالی قضایی درآمد. در این دوران از آن جایی که پست دادستانی کل انقلاب اسلامی از بین رفته بود او این سمت را نیز در اختیار داشت. پرونده‌ی انفجار دفتر نخست‌وزیری یکی از چالش‌های بزرگ وی بود. لاجوردی و جریان مؤتلفه که در اثر فشارهای نیروهای موسوم به خط امام اداره‌ی دادستانی انقلاب اسلامی تهران و سازمان زندان‌ها را از دست داده بودند کوشیدند با طرح رسیدگی به پرونده‌ی انفجار دفتر نخست‌وزیری پای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را به میان کشیده و ضربه‌ای را که خورده بودند تلافی کنند. خویینی‌ها مانع بازجویی و دستگیری بهزاد نبوی و سعید حجاریان شد و به درخواست او خمینی دستور بسته شدن پرونده و عدم تعقیب متهمان را صادر کرد. در این ماجرا سیدابراهیم رئیسی که جانشین و معاون دادستان انقلاب مرکز بود خط جریان مؤتلفه را پیش می‌برد و خواهان ادامه‌ی بازداشت‌ها و محاکمات بود. موسوی خویینی‌ها در جریان کشتار ۶۷ از موضع دادستان کل کشور و عضو شورای عالی قضایی در قتل عام زندانیان نقش داشت. او هم‌چنین در دی‌ماه ۱۳۶۸ در گفتگو با رسانه‌ها به صراحت عنوان کرد که نظام از بالا رفتن آمار اعدام‌ها هراسی ندارد. بعد از آن بود که جوخه‌های اعدام که به تازگی از اعدام زندانیان سیاسی فارغ شده بودند به جان زندانیان عادی و به ویژه معتادان و قاچاقچیان موارد مخدر افتادند. باهنر در مورد دوران دادستانی خویینی‌ها می‌گوید:

زمانی که آقای موسوی خویینی‌ها دادستان بود، افرادی خودسر بر روی صورت خانم‌های بدحجاب اسید می‌پاشیدند که آقای ناطق‌نوری آن زمان وزیر کشور بود با عاملان اسیدپاشی برخورد کرد اما آقای خویینی‌ها می‌گفت که آن‌ها باید آزاد شوند! در دوران دادستانی وی، مادران بسیاری از زندانیان سیاسی که برای تظلم خواهی به دادستانی کل کشور مراجعه می‌کردند، دستگیر و برای بازجویی به اوین برده می‌شدند.

غارت اموال عمومی و فربه‌سازی ستاد اجرایی فرمان امام

در تشکیلات جدید دادستانی کل کشور، معاونت اقتصادی که سرپرستی امور اقتصادی دادرسی انقلاب اسلامی را نیز به عهده داشت نقش مهمی در سنگ‌بنای غارت اموال عمومی داشت. خویینی‌ها در مهرماه ۱۳۶۴ با صدور بخشنامه‌ای نسبت به بازگشت «طاغوتی» ها و سرمایه‌داران فراری و بازپس‌گیری اموال‌شان هشدار داد و در پی آن هیاهوی عجیبی از سوی دستگاه قضایی و مسئولان نظام برپا شد. دلیل آن کاملاً مشخص بود.

جنگ با شدت ادامه داشت و مسئولان نظام نیاز داشتند از میان محروم‌ترین اقشار جامعه، نیرو برای اعزام به جبهه‌ها بسیج کنند. برای تحقق چنین امری شعار حمایت از مستضعفان و محرومین بایستی سرلوحه‌ی کارشان قرار می‌گرفت. خامنه‌ای و میرحسین موسوی با سریند بسیجی در نماز جمعه و مراسم‌های عمومی شرکت می‌کردند و نظام اسلامی از همه‌ی امکاناتش برای اعزام نیرو به جبهه استفاده می‌کرد. برای سوءاستفاده از اعتقادات محرومان جامعه، اعزام نیرو به جبهه تحت عنوان «کاروان کربلا» و «راهیان کربلا» صورت می‌گرفت. در استان اصفهان که بیش‌ترین نیرو برای بسیج از آن‌جا تأمین می‌شد، دستگاه قضایی شروع به دستگیری «خوانین» کرد تا دل روستاییان را به دست آورند. موسوی اردبیلی در مصاحبه‌ی مطبوعاتی نحوه‌ی مبارزه با خوانین و سرمایه‌داران فراری را تشریح کرد. هرچه نیاز به بسیج نیرو برای جبهه بیش‌تر می‌شد مسئولان قضایی و سیاسی بیش‌تر علیه خوانین و به نفع روستائیان شعار می‌دادند.

رفسنجانی در خطبه‌های نماز جمعه به منظور تحمیق مردم ادعا می‌کرد:

بهترین روزهای جامعه‌ی ما در طول تاریخ همین روزهاست، خداوند بر ملتی که این‌گونه استقامت می‌کنند رحمت خود را نازل خواهد کرد.^۱

خوینینی‌ها در مراسم صبحگاه ستاد مرکزی سپاه پاسداران گفت:

امروز با گذشت پنج سال از جنگ تحمیلی گروهی که هرگز کمکی به جنگ نکرده‌اند دائماً اظهار خستگی و نگرانی از ادامه‌ی جنگ می‌کنند. در حالی که آن‌هایی که بارها به جبهه رفته‌اند و فرزند خود را داده‌اند، نه تنها خسته نشده‌اند، بلکه با نشاط بیش‌تری به جبهه می‌روند.^۲

خوینینی‌ها که متخصص فیل‌ها کردن بود، با این اقدام تا مدت‌ها در کانون توجهات قرار گرفت و نیروهای نظام از سپاه پاسداران و ستاد مشترک ارتش گرفته تا نمایندگان مجلس و نهادهای دانشجویی در داخل و خارج از کشور و بنیادها و انجمن‌های اسلامی شهرها و روستاها با صدور اطلاعیه به حمایت از اقدامات وی پرداختند. موسوی اردبیلی که ریاست شورای عالی قضایی را به عهده داشت نیز از بخشنامه‌ی موسوی خوینینی‌ها حمایت کرد.

در همان حال غلامرضا رمضانی معاون دادستان کل و سرپرست اقتصادی دادسرای انقلاب اسلامی تهران گفت: اجازه نمی‌دهیم توطئه‌گران با ثروت‌اندوزی و بازپس‌گیری اموال نامشروع به انقلاب و ارزش‌های اسلامی ضربه وارد کنند و هم‌چون موسوی خوینینی‌ها از مردم خواست اطلاعات خود در مورد فراریان بازگشته از خارج کشور که اموال خود را بازپس گرفته‌اند جهت تعقیب و اقدام در اختیار دادستانی قرار دهند.^۳

۱- روزنامه‌ی اطلاعات، دوشنبه ۳۰ دی ۱۳۶۷، ص ۲.

۲- روزنامه‌ی اطلاعات، شنبه ۱۶ آذر ۱۳۶۴، ص ۱.

۳- روزنامه‌ی اطلاعات، یکشنبه ۳ آذر ۱۳۶۴، ص ۳.

۴- روزنامه‌ی اطلاعات، سه‌شنبه ۳۰ مهر ۱۳۶۴، ص ۳.

روز بعد مقتدایی سخنگوی شورای عالی قضایی نیز مواضع مشابهی را اتخاذ کرد. بعد از دو هفته هیاهو و جنجال، خبر دادند که: دادستان کل کشور طی دو هفته اخیر اموال منقول و غیرمنقول هفتاد و شش تن از عناصر فاسد وابسته به رژیم ستم‌شاهی و چهره‌های وابسته به فرق ضاله را توقیف کرده است. اکثر افراد مذکور قبل و یا بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به خارج از کشور گریخته و به هنگام فرار مقدار زیادی از ثروت ملی را به صورت ارز از کشور خارج کرده‌اند. ارزش اموال توقیف شده بالغ بر ده میلیارد ریال برآورد شد.

چندین ماه‌پیشه کن کردن فقر، خلع‌یداز چپا و لگران و بازگرداندن اموال غارت‌شده به خزانه‌ی دولت، وردزبان خوینینی‌ها و دیگر مسئولان قضایی کشور بود. در مسابقه‌ی گفتاردرمانی برای زدودن فقر و حمایت از مستضعفان مسئولان قضایی از یکدیگر سبقت می‌گرفتند. موسوی خوینینی‌ها روی دست همه بلند شد و در اجتماع نمازگزاران نوشهر گفت: اگر یک مسئول قضایی بداند که با دادن یک حکم قانونی حق ضعیفی پایمال می‌شود، آن حکم گناه است. اما این همه‌ی ماجرا نبود. دستگاه قضایی در سال ۱۳۶۴ تحت عنوان اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی به غارت اموال عمومی و مردم مشغول شد که در ادامه منجر به ایجاد «امپراطوری مالی» خامنه‌ای شد.

قانون نحوه اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی در مردادماه ۱۳۶۳ در مجلس شورای اسلامی تصویب شد و طبق ماده‌ی ۵ آن دادستان موظف شد رأساً نسبت به اموال و دارایی اشخاص حقیقی یا حقوقی در موارد زیر که آن‌ها را با توجه به دلایل و امارات موجود نامشروع و متعلق به بیت‌المال یا امور حسیه‌ی تشخیص دهد از دادگاه صالح رسیدگی و حکم مقتضی را تقاضا نماید.

۱. کارمندان ساواک منحل؛
۲. کسانی که عضویت یا فعالیت در تشکیلات فراماسونری و ارتباط با سازمان‌های جاسوسی بین‌المللی داشته‌اند؛
۳. اعضاء و صاحبان سهام در مؤسسات و شرکت‌های مصادره‌شده به حکم دادگاه‌های انقلاب یا چندملیتی و شرکت‌ها و مؤسسات آمریکائی و اسرائیلی و انگلیسی؛
۴. کلیه وزراء و معاونین آنان، استانداران، سفراء، وزیران مختار، رؤسای کل بانک مرکزی و مدیران کل بانک‌های خصوصی و دولتی، مدیران عامل سازمان‌های دولتی و مؤسسات وابسته به دولت، مدیران کل ثبت اسناد و املاک و اوقاف و رؤسای گمرک در رژیم گذشته؛
۵. نمایندگان مجلسین شورای ملی و سنای سابق؛
۶. رؤسای دیوان عالی کشور، دادستان‌های کل کشور، رؤسای دادرسی و دادستان‌های ارتش در رژیم گذشته؛
۷. امرای ارتش و ژاندارمری و شهربانی و جانشینان آنان در رژیم گذشته؛

۸. اشخاصی که در رژیم سابق مجری یا ناظر بر اجرای طرح مراکز و کاخ‌ها مراکز ساواک بوده‌اند و کلیه‌ی مقاطعه‌کاران و شرکت‌های مهندسی مشاور که خارج از میزان مقرر و بدون رعایت ضوابط ظرفیت ارجاع کار در یک گروه یا درجه‌بندی خاص، ظرفیت ارجاع کارشان تغییر داده شده است؛
۹. صاحبان قمارخانه‌ها، کازینوها، کاباره‌ها و دایرکنندگان اماکن فحشا و فساد و مراکز تولید و توزیع مواد غذایی و کالای حرام؛
۱۰. صاحبان سینما و تأثیر و استودیو در رژیم سابق؛
۱۱. شرکت‌های پیمان‌کاری و ساختمانی، مهندسی مشاور، بازرگانی، صنعتی و امثال آن‌ها که از خانواده و اقربای پهلوی یا اقربای درجه یک مقامات مملکتی به شرح مندرج در قانون منع مداخله‌ی کارکنان دولت مصوب ۱۳۳۷ در آن صاحب سهم بوده‌اند.
۱۲. کلیه اشخاص حقیقی که دارای نمایندگی انحصاری شرکت‌های خارجی بوده و به امر صادرات یا واردات کالا بالمباشره یا مع‌الواسطه اشتغال داشته‌اند؛
۱۳. کلیه‌ی اشخاص حقیقی یا حقوقی که مبادرت به فروش یا صاحب اراضی موات و مباحات اصلی نموده‌اند.^۱

برای شروع کار غلامرضا رضانی از توقیف و مصادره‌ی اموال نزدیک به صد تن از سرمایه‌داران و طاغوتیان فراری و نزول‌خورهای معروف خبر داد. وی در گفتگوی مطبوعاتی خود در آبان ۱۳۶۴ گفت:

دادسرای انقلاب اسلامی در امور اقتصادی در نظر دارد اصل ۴۹ قانون اساسی را به نحو خوبی پیاده کند» و در ادامه افزود: در این ارتباط در مدت بسیار کوتاهی که از تشکیل این دادسرا می‌گذرد، اموال حدود پانجاه نفر از سرمایه‌داران و زوال‌صفتان توقیف شده است.^۲ روز بعد رضانی در گفتگو با روزنامه‌ی اطلاعات اعلام کرد: با تلاش برادران این دادسرا هشتاد و یک نفر از نزول‌خوران بزرگ تهران شناسایی شدند و اموال هفت نفر از آنان که حدود سه میلیارد تومان است توقیف شد. اموال یکی از نزول‌خواران به قدری زیاد است که هنوز نتوانسته‌ایم ارزش آن‌را مشخص کنیم.^۳

برای تکمیل جوسازی صورت گرفته در حالی که نزدیک به هفت سال از سقوط نظام سلطنتی می‌گذشت، روابط عمومی دادستانی کل کشور در نشستی با حضور خبرنگاران رسانه‌های گروهی با ارائه‌ی اسناد و مدارکی اسامی هفتصد و پنجاه نفر از «وابستگان طاغوت»، را که میلیون‌ها متر مربع از اراضی شمال کشور را دریافت کرده بودند انتشار داد.^۴

آن‌ها که دست بالا را در حاکمیت داشتند، روستاییان را در مازندران و گرگان وامی داشتند که دست به تظاهرات زده و خواهان مشخص شدن وضعیت اراضی مزروعی شوند. خوینینی‌ها و اعوان و انصارش ول کن ماجرا نبودند. او خود دوباره به صحنه آمد و در جمع اعضای هیأت‌های اجرایی اصل ۴۹ قانون اساسی این بار ادعا کرد اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی خواست جامعه‌ی انقلابی است، و ادامه داد: اگر اسلام و مؤمنین اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی را از ما می‌خواهند و دل مستکبرین از این حرکت می‌لرزد، اشکالات قانونی، اشکال عمده و اساسی نخواهد بود. در حالی که دولت جمهوری اسلامی و نهادهای وابسته به آن می‌رفتند که به بزرگ‌ترین «ریاخوران» تبدیل شوند، خوینینی‌ها ادعا کرد: ما تفر و حساسیت خود را به ریاخواران از دست داده‌ایم، آیا امروز یک تفر عمومی از ریاخوار داریم؟ خطر ریاخوار در درازمدت بیش تر از یک تروریست مسلح است.^۱ وی در ادامه سینماداران «دوره طاغوت» را هدف قرار داد و گفت:

خدا می‌داند که این‌ها چه فسادی در این مملکت کردند و چه پایگاه‌های نیرومندی برای فاسد کردن فکر و ذهن جوانان ما و پیاده کردن سیاست آمریکا و کشاندن مردم و نسل جوان به سوی زندگی فاسد غربی بودند. در این مملکت این سینمادارها چه شدند؟ چند تا از این سینماداران که فسادشان برای نسل جوان ما و برای کشور ما از بسیاری از آن‌ها که با اسلحه عزیزان ما را شهید کرده‌اند، کم‌تر نیست و بلکه بیش تر است. چند تا از این سینمادارها به درک رفتند و یا این که اموالشان مصادره شد؟ باید از دستگاه قضایی پرسید تاکنون چه تعدادی از این افراد را بازداشت کرده است؟ و ما حالا داریم سینماها را نیز به صاحبان قبلی آن‌ها برمی‌گردانیم. آیا از آن‌ها پرسیده‌ایم چقدر پول حرام گرفتید؟ آیا این افراد رأساً می‌توانند سناریویی پیاده کنند که برای جامعه‌ی ما سازنده باشد؟ آیا شیطان می‌تواند آدم را به بهشت ببرد؟ آیا حساسیت نشان دادید؟ و من حتی از روحانیون گله دارم. این‌ها توی این مملکت آسوده راه می‌روند و ما حالا سر این که این فیلم‌های فاسد را از این‌ها بگیریم یا نگیریم بحث داریم. چرا ما باید یک دستگاه قضایی باشیم که این سینمادار فاسد اجازه یابد از در دادسرایش وارد شود و جرأت داشته باشد که شکایت هم نکند.^۲

حجت‌الاسلام ناصر قوامی رئیس دادگاه‌های انقلاب اسلامی در امور اقتصادی و اصل ۴۹ قانون اساسی در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی و رادیو و تلویزیونی شرکت کرده و اعلام کرد: جامعه‌ای که سرمایه‌داران در آن آزاد باشند تباهی جامعه را به دنبال دارد. بنابر این حساب سرمایه‌دارها از حساب گروهک‌های محارب کم‌تر نیست، بلکه بیش تر است و با خط فکری درستی که آقای موسوی خوینینی‌ها دادستان کل کشور ارائه نموده‌اند،

۱- روزنامه‌ی اطلاعات، چهارشنبه ۲۹ آبان ۱۳۶۴، ص ۱.

۲- روزنامه‌ی اطلاعات، چهارشنبه ۲۹ آبان ۱۳۶۴، ص ۲.

اگر خط فکری ایشان تعقیب شود و نیروهای اصیل حزب‌الله و دیگر قشرها و روحانیت معظم از آن حمایت کنند می‌تواند مایه‌ی امید برای مستضعفین باشد. اصل ۴۹ پانزده مورد است که مجلس شورای اسلامی تصویب کرده است که بر اساس آن بایست به اموال افراد رسیدگی شود. یکی از موارد مهم مسئله‌ی کسانی است که اراضی موات را تصرف کردند و فروخته‌اند... در مورد دیگر اعضای حزب فاسد فراماسونری است که این حزب وابسته به خارج بوده و تا به حال اموال اعضای این حزب فاسد مورد رسیدگی قرار نگرفته است... پرونده‌ی پنج‌هزار نزول‌خوار تهران در این دادگاه تحت بررسی است و تاکنون اموال بسیاری از آنان به حکم دادگاه توقیف شده و نزول‌خواران دستگیر شدند که عده‌ای از آن‌ها با وثیقه‌ی سنگین و ضامن معتبر آزاد شده‌اند و ممنوع‌الخروج می‌باشند.^۱

سرانجام این مصادره‌ها، چیزی نبود جز دست‌انداختن خوینی‌ها و حاکمان جدید به اموال عمومی. دکتر محمد ملکی در مورد خانه‌ای که برای خوینی‌ها خریده بودند می‌گوید: جناب خوینی‌ها چند سال بعد از انقلاب خانه‌ی خریداری شده از سوی مردم را فروختند و به باغ بزرگی که متعلق به آقای خسروشاهی (از مؤسسين کارخانه‌های مینو) بود و معلوم نیست با کدام مجوز شرعی و عرفی مثل هزاران باغ و خانه‌ی دیگر مصادره شده بود، منتقل شدند. این باغ که بیش از چهارهزار متر وسعت دارد و ویلای بسیار مجللی در وسط آن ساخته شده و در جماران خیابان حصارک، پلاک ۱۵ یعنی یکی از بهترین نقاط شمیران قرار دارد، محل سکونت حضرت آیت‌الله است همان کسی که قبل از انقلاب سر منبر می‌گفت: اگر کسی در لباسش یک تکه‌نخ غصبی باشد نمازش درست نیست.^۲

مشارکت در سرکوب پزشکان و انحلال نظام پزشکی

در تابستان ۱۳۶۵ دولت میرحسین موسوی با تقدیم لایحه‌ای در مورد سازمان نظام پزشکی کشور به مجلس، تلاش کرد این سازمان را که پس از «کانون وکلا»، یکی از قدیمی‌ترین سازمان‌های تخصصی و صنفی انتخابی بود به یک سازمان انتصابی تحت کنترل و زائده‌ی دولت تبدیل کند.

پزشکان در روز ۲۳ تیرماه در اعتراض به این لایحه دست از کارکشیدنکده با واکنش شدید میرحسین موسوی و علی‌اکبر محتشمی وزیرکشور دولت او مواجه شد. نظام اسلامی تاب و تحمل اعتصاب و حرکت‌های اعتراضی را نداشت و اعتصاب پزشکان می‌توانست دیگر اقشار جامعه را نیز به اقدام مشابه تحریک کند.

۱- روزنامه‌ی اطلاعات، سه‌شنبه، ۱ بهمن ۱۳۶۴، ص ۱۳.

چهارصد پزشک به خاطر اعتراض به روند دولتی کردن سازمان نظام پزشکی که تأثیرات مخربی بر نظام پزشکی و درمان کشور داشت دستگیر شدند و در دستگاه قضایی ای که توسط موسوی اردبیلی و موسوی خویینی‌ها اداره می‌شد به حبس و تبعید محکوم شدند. موسوی خویینی‌ها دادستان کل کشور در پاسخ به اعتصاب پزشکان، اعلام کرد که اعتصاب کردن زبان سخن گفتن با مسئولان جمهوری اسلامی نیست. روزنامه‌ی اطلاعات در تیرماه ۱۳۶۳ تحت عنوان «خطرات دادستان کل کشور به اخلاص کنندگان در امور پزشکی گزارش داد:

در پی تلاش عناصری از پزشکان وابسته به سازمان نظام پزشکی کشور برای اخلاص در امر معالجه‌ی مردم، جمعی از پزشکان مسلمان و متعهد کشور از دادستان کل کشور درخواست رسیدگی به این امر و جلوگیری از این توطئه که حیثیت جامعه‌ی پزشکی را خدشه‌دار می‌کند شدند. دادستان کل کشور طی اطلاعیه‌ای ضمن محکوم نمودن این حرکت ضدانقلابی به گردانندگان این حرکت ضد مردمی هشدار داد که دست‌خوش بازی‌های سیاسی نشوند و متوجه پیامدهای سوء سیاسی این اقدام تحریک‌آمیز باشند. اطلاعیه‌ی دادستانی کل کشور، ضمن اخطار شدید به گردانندگان این حرکت ضد مردمی، اعلام نموده است که در صورت وقوع چنین اقدامی با آن‌ها برخورد قاطع انجام خواهد گرفت.

میرحسین موسوی، نخست‌وزیر وقت، هیأت مدیره‌ی نظام پزشکی را منحل کرد و هادی منافی را به عنوان رئیس سازمان نظام پزشکی منصوب کرد. در آن زمان هادی منافی معاون رئیس‌جمهور و رئیس سازمان محیط زیست بود. هیأت مدیره‌ی نظام پزشکی منحل شد و منافی که قرار بود برای دو ماه رئیس نظام پزشکی باشد به مدت شش سال در این سمت ماندگار شد. وی پس از تصدی ریاست نظام پزشکی گفت:

هیأت مدیره‌ی منحل شده سازمان نظام پزشکی اصولاً فکر نمی‌کردند که برخورد قاطعی از طرف دولت ببینند و فکر می‌کردند مانند دفعه‌های گذشته که با یک سری حرکت‌های مذبح‌خانه امتیازهایی می‌گرفتند، این بار هم موفق می‌شوند، اما این بار برخورد قاطع دولت مانع به ثمر نشستن توطئه شد.^۱

میرحسین موسوی نخست‌وزیر «محبوب» در آن زمان در حکم انتصاب منافی به ریاست نظام پزشکی رژیم، به او تاکید کرد:

توجه دارید که برخورد جناب‌عالی به عنوان نماینده‌ی دولت و در این سمت با محدود افراد سودجو و ضدانقلاب که شرف اجتماعی و حرفه‌ای و نام و لباس مقدس پزشکی را در شرایط اوج ایثار و ایستادگی ملت بزرگ در مقابل استکبار به

ارزش‌ها و امتیازات آمریکایی فروخته‌اند، قاطع و انقلابی خواهد بود.^۱ هادی منافی در ۲۶ شهریور ۱۳۶۴ اعلام کرد که دکتر محمدعلی حفیظی رئیس برکنار شده‌ی سازمان نظام پزشکی ایران که به مدت هفده سال ریاست این سازمان را به انتخاب پزشکان به عهده داشت به هیجده ماه تبعید در کرمان محکوم شده و چهار تن دیگر از پزشکان عضو آن سازمان نیز به مدت دوازده تا هیجده ماه تبعید در شهرهای دیگر محکوم شده‌اند. دکتر محمدعلی حفیظی رئیس سازمان نظام پزشکی یکی از شریف‌ترین و خوش‌نام‌ترین پزشکان کشور و مورد وثوق جامعه‌ی پزشکی بود. وی فرزندش ناخدا یکم حسین حفیظی را نیز در آذرماه ۱۳۵۹ در جنگ با عراق و عملیات موفق مروارید از دست داده بود و در آن دوران «پدر شهید» محسوب می‌شد.

دکتر حفیظی در سال ۱۳۴۲ معاون دانشکده‌ی پزشکی و در سال ۱۳۴۵ رئیس دانشکده شد. در تمام این مدت از مزایای قانون تمام‌وقت دانشگاه که از سال ۱۳۴۲ در دانشگاه متداول شده بود استفاده نکرد. با همان قانون به اصطلاح نیمه‌وقت کار کرد و بازنشسته شد. بخشی از بعدازظهر و اوایل شب را منظماً به مطب کوچک خود واقع در میدان شاپور سابق، که مدتی هم منزل مسکونی‌اش بود، می‌رفت و به درمان بیماران و دردمندان می‌پرداخت و با آن که متخصص بیماری‌های کودکان بود، هیچ‌گاه به عنوان متخصص پولی اضافی دریافت نکرد و حتی پولی که به عنوان ویزیت به او داده می‌شد نگاه نمی‌کرد و گاهی نیز از کمک مالی به بیماران مستمندکوتاهی نداشت، برخی از داروسازان محل شاهد بودند.^۲

وی قبل از برقراری کنکور سراسری، رأساً کنکور پذیرش دانشجو را انجام می‌داد و مسئول کنکور ورودی دانشکده‌ی پزشکی، دامپزشکی و داروسازی بود و با نهایت دقت و اطمینان با همان کارمندان کم، از عهده‌ی این کار بر می‌آمد. پیش از تشکیل سازمان نظام پزشکی ایران به همراه عده‌ای از استادان در تنظیم قانون نظام پزشکی مشارکت کرد. در اولین دوره‌ی انتخابات نظام پزشکی ایران به عنوان نماینده‌ی تهران در سازمان مرکزی برگزیده شد و در همان دوره، سردبیر سازمان نظام پزشکی ایران از طرف منتخبان شد. بیش‌تر آئین‌نامه‌های نظام پزشکی دستاورد زحمات اوست. دکتر حفیظی در همه‌ی انتخابات سازمان نظام پزشکی شرکت کرد و همواره نام او در صدر جدول منتخبان قرار داشت.

جنگ و نهضت آزادی و بازرگان

موسوی‌خوینینی‌ها از ابتدا یکی از دشمنان مهندس بازرگان و تفکرات وی بود و از هر فرصتی برای تهدید وی و نهضت آزادی استفاده می‌کرد. وی در آبان ۱۳۶۵ طی سخنانی

۱- روزنامه‌ی اطلاعات، سه‌شنبه ۲۴ تیر ۱۳۶۵، ص ۲.
۲- موحدی، محمد مهدی، زندگی‌نامه‌ی پزشکان نام‌آور معاصر ایران، ۱۳۷۹.

تحت عنوان هشدار به «ورشکستگان سیاسی» گفت:

بی‌جهت نیست که مردم عصبانی شده‌اند، تلفن می‌کنند که چرا این‌ها را ادب نمی‌کنید و با آن‌ها برخورد نمی‌کنید؟ تا به حال جمعیتی تا این حد گستاخ دیده‌اید؟ تازگی مرجع تقلید شده‌اند و فتوا صادر می‌کنند و به ما می‌گویند از کلام خدا منحرف شده‌اید. ما نمی‌دانیم این‌ها در کدام مدرسه‌ی علمیه درس خوانده‌اند؟ این‌ها از نظر سیاسی ورشکسته شده‌اند! حتی از زن‌ها و پیرزن‌های ایران عقب‌مانده‌ترند. پیرزن‌ها فهمیده‌اند که صدام اگر دم از صلح می‌زند دروغ می‌گوید اما این‌ها نفهمیده‌اند. مثل

این که تازگی‌ها ورشکسته‌های سیاسی فقیه از آب در می‌آیند^۱

گناه نابخشدنی نهضت آزادی درخواست پایان جنگ بود. مهندس بازرگان در اسفند

۱۳۶۲ در نامه‌ی محرمانه به خمینی، خطرات سیاست‌های او را گوشزد کرده بود.^۲

نهضت آزادی هم چنین در فروردین ۱۳۶۴ با صدور نامه‌ای به اعضای شورای عالی دفاع، عملکرد این شورا را منفی دانست و به نوعی، ادامه‌ی جنگ بعد از فتح خرمشهر را به زیاده‌طلبی و کشورگشایی تشبیه کرد.

نهضت آزادی هم چنین بیانی‌های دیگری با عنوان «پایان عادلانه‌ی جنگ بی‌پایان» در تاریخ ۱ دی ماه ۱۳۶۴ انتشار داد. موسوی خویینی‌ها در این رابطه می‌گوید:

حالا باید پرسید در شرایطی که مسئولان جمهوری اسلامی و مسئولان جنگ به مردم نوید یک ضربه‌ی کارساز را می‌دهند، چطور این جمعیت به یاد این افتاده است که تاریخ عاشورا را تحلیل کند؟!... این گروه اخیراً فقیه هم شده‌اند، راجع به حلال و حرام فتوا می‌دهند. چقدر وقاحت می‌خواهد، واقعاً این‌ها دنبال چه می‌گردند؟ آیا این یک خطر برای فرهنگ انقلابی جامعه‌ی ما نیست؟

البته نظام اسلامی دو سال بعد با سرافکنندگی مجبور به پذیرش قطعنامه‌ی ۵۹۸ و پذیرش آتش‌بس در جنگ شد.

خویینی‌ها در مجلس هم که بود به کم‌تر از اعدام رضایت نمی‌داد.

در جلسه‌ی ۱۰ آبان ۱۳۶۲ هنگام نطق پیش از دستور هاشم صباغیان یکی از اعضای نهضت آزادی، نیروهای موسوم به خط امام به این نطق اعتراض کرده و جلسه‌ی مجلس متشنج می‌شود، در این هنگام معین‌فر به سمت تربیون رئیس مجلس رفته و دو دستش را بر روی میز هاشمی زده و فریاد می‌زند: آقای رئیس، این چه وضعیتی است، چرا مجلس را آرام نمی‌کنید؟ در این هنگام عادل اسدی، نماینده‌ی اهواز، سیلی محکمی به گوش معین می‌زند و درگیری بالا می‌گیرد و دیگر نمایندگان خط امام هم به آنان حمله‌ور می‌شوند. معین‌فر حمله‌ی هادی غفاری را این‌گونه توضیح می‌دهد:

۱- روزنامه‌ی اطلاعات، دوشنبه ۵ آبان ۱۳۶۵، ص ۲.

حضور جلسه ملاحظه‌کردند که حدود ده نفر از نمایندگان محترم بر سر آقای صباغیان ریختند و با ضربات مشت و لگد ما را مضروب و مصدوم کردند. خصوصاً حضرت حجت‌الاسلام و المسلمین جناب آقای هادی غفاری با خارج ساختن کفش از پای خود و کوفتن‌های مرتب بر سر و صورت و بدن این جانب گوی سبقت را از دیگران ربودند. پس از ضرب و شتم این دو نفر، آن‌ها را به اتاق موسوی خویننی‌ها می‌برند، وی در پاسخ هاشم صباغیان که معترضانه می‌گوید: آیا با وجود این که شما این جا هستید باید این بساط را سر ما در بیاورند؛ می‌گوید: اگر دست من بود شما دو تا نباید الآن حضور داشته باشید. موسوی خویننی‌ها همین مضمون را در ارتباط با احمد غضنفرپور دیگر نماینده‌ی مجلس که دستگیر شده و در اوین به سر می‌برد می‌گوید. در مجلس او را به خاطر غیبت غیرموجه، مستعفی معرفی می‌کنند. معین فر در اعتراض می‌گوید، او زندانی است چگونه در مجلس حضور یابد؟ موسوی خویننی‌ها در پاسخ می‌گوید: اگه ایشون آزاد هم بودن در مجلس حاضر نمیشدن و اصلاً زندگی و حیات آقای غضنفرپور ناموجه.

افول دوران خویننی‌ها

با مرگ خمینی، دوران افول بسیاری از چهره‌های خط‌امامی آغاز شد. خامنه‌ای و بیت‌رهبری آن‌ها را وابسته به جریان رقیب می‌شناختند و در صدد حذف آن‌ها از نهادهای حکومتی بودند. خویننی‌ها انتظار داشت پس از فوت خمینی از سوی خامنه‌ای به ریاست قوه‌ی قضاییه برسد اما با دست رد وی روبرو شد و نزد رفسنجانی شکایت کرد. رفسنجانی می‌گوید: آقای موسوی خویننی‌ها آمد... از رهبری رنجیده، به خاطر این که ایشان را رئیس قوه‌ی قضاییه نکرده است. گفتم آیت‌ا... خامنه‌ای مایلند در دفتر خودشان کاری به ایشان واگذار نمایند؛ نپذیرفت. وگفت بنا دارد با انتخابات میان‌دوره‌ای به مجلس برود. پیشنهاد همکاری با نهاد ریاست‌جمهوری را هم دادم. گفت اگر بنا باشد کاری را بپذیرد، این را می‌پذیرد!

رفسنجانی که مایل به حذف او از صحنه نبود ریاست مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست‌جمهوری را که تازه تأسیس شده بود به وی سپرد تا نیروهای خط‌امام را که از حاکمیت رانده شده بودند گرد هم آورد.

معاونت سیاسی، اجتماعی و اندیشه این مرکز به ترتیب در اختیار سعید حجاریان، عباس عبدی و محسن کدیور بود و افرادی چون هاشم آقاچری، علیرضا علوی‌تبار، عماد افروغ، مجید محمدی، مصطفی تاج‌زاده، بهزاد نبوی، محسن سازگارا، محسن امین‌زاده و محسن آرمین فعالیت خود را در این معاونت‌ها آغاز کردند. این مرکز در جهت کادرسازی بیش از

پانصد نفر از نیروهای هم‌سوی خود را با «بورس دولتی» به خارج از کشور اعزام می‌کند که غالب این نیروها بعدها در رسانه‌ها و مطبوعات اصلاح‌طلب و پست‌های اجرایی دولت اصلاحات مشغول به کار می‌شوند.^۱

خوینینی‌ها پس از مرگ خمینی مدتی نیز در سمت نمایشی مشاور سیاسی خامنه‌ای در بیت رهبری حضور داشت، اما به سرعت حذف و از بیت رهبری خارج شد.

او در دوران رهبری خمینی پست‌های مهم دیگری هم چون نایب رئیسی دوره اول مجلس شورای اسلامی، نمایندگی دوره اول مجلس خبرگان رهبری، نمایندگی مجلس خبرگان قانون اساسی و عضویت در شورای بازنگری قانون اساسی را برعهده داشت. اما پس از مرگ خمینی به جز مدتی حضور در مجمع تشخیص مصلحت نظام هیچ مسئولیت رسمی دیگری نداشت و پس از رانده شدن از قدرت سعی کرد روابط جدیدی برقرار کند به همین خاطر به یاد دکتر ملکی افتاد که بین سال‌های ۶۰ تا ۶۵ به مدت پنج سال در بدترین شرایط زندان‌های اوین و قزل‌حصار به سربرد. خوینینی‌ها در ۱۷ فروردین ۱۳۷۰ در نامه‌ای به دکتر ملکی نوشت: متأسفانه پس از آن تاریخ و در ایامی که شما زندان بودید نتوانستم احوالی و سراغی از خانواده‌ی شما و خصوصاً خواهرم قدسی خانم بگیرم و بر طبق اطلاعاتی که از برخی دوستان دریافت می‌شد ایشان هم مثل شما چنان راه را جدا می‌دید که حاضر به برقرار ماندن معاشرت و دوستی گذشته نبودند که من شخصاً از این بابت متأسفم چون هم شما و هم ایشان به من و خانواده‌ام بسیار محبت کرده‌اید خصوصاً در ایامی که من زندان بودم.^۲

اما با دست رد دکتر ملکی که به خوبی با شخصیت او آشنا بود روبرو شد.

از مدافعان برکناری آیت‌الله منتظری

خوینینی‌ها یکی از مدافعان برکناری آیت‌الله منتظری از پست قائم‌مقامی رهبری بود و «مجمع روحانیون مبارز» که او یکی از گردانندگانش بود نقش مهم و تعیین‌کننده‌ای در توطئه و پاپوش‌دوزی برای ایشان داشت. سال‌ها بعد هم به منظور تلاش برای نزدیکی به خامنه‌ای روی این مسئله تأکید کرد و گفت:

من تردیدی در درستی عزل آقای منتظری توسط حضرت امام نداشته و ندارم، و باور دارم که آن مرحوم با همه‌ی فقاہتش، با همه‌ی حضور مستمرش در طول ده‌ها سال در متن مبارزات سیاسی ایران و در جریان پیروزی انقلاب و در متن تمام قضایای پس از انقلاب تا ده سال پس از پیروزی و با همه‌ی فضائل اخلاقی که داشت، باور

دارم که از عهده به دوش کشیدن بار رهبری بر نمی‌آمد.^۱ وی ضمن آن که در لفافه تأیید می‌کند که خامنه‌ای از عهده به دوش کشیدن بار رهبری بر می‌آید، دوباره علیه آیت‌الله منتظری دروغ‌های عجیبی را سرهم می‌کند: اما افسوس و صدافسوس که آن عالم مجاهد، در کنار نقاط قوت فراوان، ضعف‌هایی هم داشت و این ضعف‌ها تا زمانی که به ساحت‌کشورداری و مدیریت کلان‌کشور ارتباط پیدا نمی‌کرد چندان دیده نمی‌شد و مشکلی ایجاد نمی‌کرد، ولی هنگامی که این ضعف‌ها با مسائل مدیریت کلان‌کشور گره می‌خورد، مشکلاتی جدی به وجود می‌آورد و شاید شنیده باشید که مرحوم بازرگان، زمانی که نخست‌وزیر بود، به همین علت از دست آن بزرگوار به فغان آمده بود.

ای کاش آن اقدام مصلحت‌اندیشانه [انتخاب آیت‌الله منتظری به قائم‌مقامی رهبری] انجام نمی‌شد تا آن جراحی دردناک اتفاق نمی‌افتاد. آری، همان ضعف‌ها بود که امام را ناگزیر از آن اقدام کرد. من از پزشک مخصوص حضرت امام (رض) شنیدم که ضرب‌آهنگ قلب ایشان در هیچ زمانی به اندازه‌ی روزی که آن تصمیم را گرفتند نامنظم نبود. و من، با همه‌ی ارادتی که به آن عزیز داشتم، تردید ندارم که در عزل ایشان حق با امام بود، اما امروز زمان را مناسب نمی‌دانم تا به توضیح تمام آن ماجرا بپردازم. من انکار نمی‌کنم که هیچ چیزی با ارادت و ایمان من به امام خمینی برابری نمی‌کند، ولی در وجدان خود اطمینان دارم که در این ماجرا تنها به عنوان یک ناظر بیرونی داوری می‌کنم. اگر فرصتی مناسب به دست آمد، شاید بتوانم به شرح کامل

این ماجرا بپردازم، انشاءالله.^۲

خوینینی‌ها مانند دیگر مسئولان نظام اسلامی برای پیش‌برد مقاصدش از هیچ دروغ‌گویی و فریبکاری‌ای فروگذار نمی‌کند. او در حالی مدعی می‌شود مهندس بازرگان از دست آیت‌الله منتظری به فغان آمده بود که مهندس بازرگان به خاطر تسخیر سفارت آمریکا توسط خوینینی‌ها و اطرافیان‌ش استعفا داد. بازرگان و اطرافیان‌ش از سوی آن‌ها مهر «لیبرال» خوردند، امیرانتظام با دسیسه‌ی آن‌ها به زندان ابد محکوم شد و همین‌ها بودند که برای آیت‌الله منتظری کیفرخواست تهیه می‌کردند که دفترش را در اختیار «لیبرال»‌ها و «نهیضت آزادی» قرار داده است و همین‌ها بودند که از خمینی حکم گرفتند که نهضت آزادی حق شرکت در انتخابات ندارد.

محاکمه در دادگاه ویژه‌ی روحانیت

پس از مرگ خمینی، روحانیون سنتی و محافظه‌کاران با هدایت خامنه‌ای اعلام کردند

که نظارت شورای نگهبان بر انتخابات عام و استصوابی و شامل تمام مراحل از جمله تأیید صلاحیت شرکت‌کنندگان است. در مهرماه ۱۳۶۹ در جریان انتخابات دومین دوره‌ی مجلس خبرگان رهبری، عده‌ی کثیری از نامزدهای جناح خط امام جمهوری اسلامی که نامزدهای وابسته به مجمع روحانیون مبارز بودند، رد صلاحیت شدند. اعتراضات صورت گرفته به این اقدام شورای نگهبان بی‌اثر بود. موسوی خوینینی‌ها، محمدرضا توسلی رئیس دفتر خمینی و عبایی خراسانی امام جمعه‌ی مشهد سه نفر از رهبران مجمع روحانیون که مشمول رد صلاحیت‌ها نشده بودند در اعتراض به این وضع از انتخابات کناره‌گیری کردند اما روزنامه‌ها از چاپ بیانیه‌ی انصراف آنان نیز خودداری کردند. بدین ترتیب مجمع روحانیون مبارز در بهمن ماه ۱۳۶۹ مصمم به انتشار روزنامه‌ای شد که «سلام» نام گرفت. خوینینی‌ها که صاحب امتیاز این روزنامه بود تلاش کرد از آن به عنوان تربیون جناح «خط امام» استفاده کند که با فراز و نشیب‌های زیادی هم روبرو شد. سلام که از سیاست‌های دولت هاشمی رفسنجانی انتقاد می‌کرد نقش مهمی در پیروزی محمد خاتمی در انتخابات ۱۳۷۶ ایفا کرد که دور از نظر خامنه‌ای و جناح اقتدارگرا نماند. این روزنامه در سال ۱۳۷۸ در پی انتشار نامه‌ی محرمانه‌ی سعید امامی به قربانعلی دری نجف‌آبادی وزیر اطلاعات برای تهدید مطبوعات توقیف شد و خوینینی‌ها در دادگاه ویژه‌ی روحانیت که در دوران دادستانی کل کشور او پا به عرصه‌ی وجود گذاشته بود، به جرم انتشار اسناد محرمانه‌ی کشور و با شکایت وزارت اطلاعات دولت خاتمی به محاکمه کشیده شد پیش از شروع محاکمه‌ی وزارت اطلاعات شکایتش را پس گرفت اما به جز مدعی العموم، محمود احمدی‌نژاد، کامران دانشجو، درویش زاده نماینده‌ی دزفول در مجلس و حمیدرضا ترقی عضو ارشد مؤتلفه و نماینده‌ی مشهد در مجلس پنجم به عنوان چهار شاکی حرفه‌ای وارد صحنه شدند. حمیدرضا ترقی در این رابطه می‌گوید:

محکومیت رهبر و محوریت پشت پرده‌ی اصلاحات به پنج سال عدم فعالیت سیاسی و مطبوعاتی، جریان اصلاحات را خلع سلاح کرد و تمام نقشه‌هایی که برای او و جریان اصلاحات طراحی کرده بودند را نقش بر آب ساخت. آن‌ها مدیر مسئول روزنامه را می‌خواستند جانشین رهبری کنند و با روزنامه‌های زنجیره‌ای براندازی نرم را به نفع جریان اصلاحات انجام دهند و پشت آن‌ها هم آمریکا و قدرت‌های استکباری بودند که هم پول می‌دادند و هم حمایت سیاسی از طریق رسانه‌های ضد انقلاب و ماهواره و شبکه‌های مختلف می‌کردند. چیزی که در فتنه‌ی ۸۸ هم خود را نشان داد. اعتراض دانشجویان به توقیف روزنامه‌ی سلام، آغازگر حمله به کوی دانشگاه تهران در ۱۸ تیر ۱۳۷۸ و حوادث روزهای پس از آن شد.

تلاش برای به دست آوردن دل خامنه‌ای

در پی استعفای اعتراضی مهدی کروبی به خاطر دخالت مجتبی خامنه‌ای در انتخابات و تقلب گسترده، در سال ۱۳۸۴ مجمع روحانیون مبارز خوینی‌ها را به عنوان دبیر مجمع برگزید و خوینی‌ها به منظور به دست آوردن دل خامنه‌ای در جمع عده‌ای از دانشجویان به مناسبت ۱۶ آذر سخنان سخیفی را به زبان آورد:

اما سؤال این است اگر حکومت کسی را اذیت کرد آیا دلیل می‌شود بگویند حکومت بوش را بر جمهوری اسلامی ترجیح می‌دهد؟ گاهی طوری در مورد مظالم صحبت می‌شود که گویی روی پهلوی را سفید کرده است، این کم‌لطفی است و بلکه بی‌انصافی محض است، در مباحث روشنفکری دینی نباید به سمتی برویم که همه‌چیز را نابود کنیم. اگر من با شخصی مخالقم نباید آن را به مخالفت با دین تعمیم بدهم. اگر یک روز هم زندان رفتیم یا کتک خوردیم حواس مان باشد همه‌چیز را زیر سؤال نبریم. اگر شبهه در ولایت فقیه می‌کنیم نباید به این خاطر باشد که چون سهم ما را نداده‌اند... اما این که فردی در همین مملکت فعالیت داشته بعد از چند سال بگوید جمهوری اسلامی نه، برای من سؤال است که آیا واقعاً تحقیق کرده است؟ آیا زمان پهلوی را دیده و مقایسه کرده است؟ یا این که چون اذیت شده یا توقع بیش از حد داشته یا واقعاً به او ظلم شده است و یا به دوستان ستم شده است این طور عمل می‌کند. این سخنان خوینی‌ها موجب شد تا دکتر محمدملکی در نامه‌ای سرگشاده خطاب به او نوشت: آقای خوینی‌ها من از شما استدعا دارم این مطالب را با بحث‌هایی که قبل از انقلاب و به قدرت رسیدن می‌گفتید و در نوار ضبط شده و اگر ندارید من برای تان می‌آورم مقایسه کنید تا ببینید قدرت چگونه شماها را مسخ کرده و چشم‌های تان را نابینا و گوش‌های تان را ناشنوا و وجدان‌های تان را منجمد نموده است. شما از سال ۶۰ دادستان کل کشور بودید و اگر ادا کنید آن چه در زندان‌های جمهوری اسلامی می‌گذشت را نمی‌دانستید و ای بر شما. راستی شما نمی‌دانستید در زندان‌ها چه می‌گذرد و هر روز چندصد نفر بی‌محاکمه یا در دادگاه‌های چند دقیقه‌ای محکوم به مرگ می‌شدند و به جوخه‌ی اعدام سپرده می‌شدند؟ نمی‌دانستید به دختران تجاوز و سپس آن‌ها را اعدام می‌کنند؟ نمی‌دانستید به قول آیت‌الله منتظری افراد زیر نظر شما با شکنجه و اعمالِ ضدانسانی خود روی ساواک شاه را سفید کرده‌اند؟ نمی‌دانستید در سال ۶۷ هزاران زندانی که دوره‌ی اسارت را می‌گذرانیدند با یک فرمان قتل عام شدند؟^۲ خوینی‌ها در خردادماه ۱۳۹۶ در تلاشی دوباره برای راه یافتن در دل خامنه‌ای کوشید و ی را با عوالم غیب مرتبط کند. وی پس از گذشت سه دهه از مرگ خمینی، ناگهان یاد این

۱- روزنامه‌ی شرق، دوشنبه ۱۴ آذر ۱۳۸۴، ص ۶

ارتباط افتاد و گفت:

... کف حیاط کوچک بیمارستان فرشی پهن شده بود. آقایان خامنه‌ای، هاشمی، موسوی اردبیلی، مهندس موسوی، مشکینی، کروی، احمدآقا (و شاید دو سه نفر دیگر که آن به خاطر نمی‌رسند) نشسته بودند. دکتر فاضل وضعیت بیماری امام را گزارش می‌داد. سرانجام دکتر فاضل گفت که حضرت امام حداکثر تا هشت ساعت دیگر مهمان شما هستند. چنین به خاطر می‌رسد که آقای خامنه‌ای فرمودند که وقتی امام وارد فرودگاه شدند، یک نفر به من گفت که ایشان ده سال رهبری می‌کنند - والله یضاعف لمن یشاء- (من چون نزدیک ایشان نبودم شاید بعضی از کلمات را به دقت نقل نکرده باشم).^۱

او با این روایت جعلی، مأموریت هر دوی آن‌ها در تصدی پست رهبری و مدت زمان آن‌را تعیین شده از عالم غیب جا می‌زند. خویینی‌ها در ادامه، داستان دیگری جور می‌کنند که جز محمد مؤمن چهره‌ی مورد اعتماد خامنه‌ای همه‌ی عوامل آن مرده‌اند:

در این نشست، آقایان خلخالی، محمدی گیلانی، مؤمن و شاید طاهری خرم‌آبادی هم بودند، ولی احمدآقا همراه پزشکان بر بالین امام بود. صحبت شد که بعد از امام برای رهبری چه باید کرد. پس از مقداری سکوت، آقای محمدی گیلانی به جناب آقای خامنه‌ای گفتند که چرا خود شما نباشید و دو سه جمله هم در تأیید پیشنهاد خود گفتند که متأسفانه در خاطر من مانده است. آقای خامنه‌ای برآشفتند و به آقای محمدی گفتند خواهش می‌کنم دیگر این مطلب را تکرار نفرمایید. آقای مؤمن گفتند که حضرت امام درباره‌ی آقای منتظری فرموده‌اند که رهبر نمی‌توانند بشوند، ولی فرموده‌اند که عضو شورای رهبری هم نمی‌توانند باشند؛ بنابراین چه اشکالی دارد که شورای رهبری متشکل از ایشان و دو نفر دیگر که از جهت مدیریت و سیاست صلاحیت دارند تشکیل شود؟ این پیشنهاد، اگر هم طرفداری داشت، اما اکثر حاضران با آن مخالف بودند. یک نفر هم آقای گلپایگانی را پیشنهاد کرد که به خاطر نمی‌رسد چه کسی بود و چون اطمینان ندارم، بهتر است بگویم خودم این پیشنهاد را دادم!^۲ با وجود همه‌ی این دم‌تکان دادن‌ها اما او به دل سنگ خامنه‌ای راه پیدا نمی‌کند و حتی اجازه نمی‌یابد در بیمارستان به دیدار خامنه‌ای برود. پس از آن هم رسول منتجب‌نیا و محسن رهامی از سوی «اصلاح‌طلبان» با ولی فقیه دیدار می‌کنند و او نمی‌تواند به بارگاه رهبری راه یابد.^۳

1- www.isna.ir/news/96031407797

2- www.isna.ir/news/96031407797

3- <http://sahamnews.org/2017/04/304764>



ترکیب اعضای شورای عالی قضایی و نقش آن‌ها در سرکوب دهه‌ی ۶۰

«انجام مسئولیت‌های قوه‌ی قضاییه» در نظام جمهوری اسلامی تا سال ۱۳۶۸، به موجب اصل ۱۵۷ قانون اساسی مصوب مجلس خبرگان، به عهده‌ی شورای عالی قضایی قرار داشت و این شورا «بالاترین مقام قوه‌ی قضاییه» شناخته می‌شد. اعضای این شورا در دوره‌های مختلف مرکب بودند از: رئیس دیوان عالی کشور؛ دادستان کل کشور؛ «سه نفر قاضی مجتهد و عادل به انتخاب قضات کشور» که عملاً فرمالیته بود.

روز ۱۹ تیرماه ۱۳۵۹ علی قدوسی، محمد مهدی ربانی املشی و عبدالله جوادی آملی^۱ به

۱- عبدالله جوادی آملی در سال ۱۳۱۲ در آمل متولد شد. در ۲۵ خرداد ۱۳۵۸ بنا بر حکمی از سوی خمینی «حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب آمل» شد و پس از آن به عضویت شورای عالی قضایی درآمد. تدوین لایحه‌ی قصاص، حدود، تعزیرات و دیات از جمله اقدامات اوست. وی در دانشکده‌های که در تهران برای پرورش قاضی تأسیس شده بود و نیز در قم در مدرسه عالی قضایی احکام قضایی را تدریس می‌کرد. در دوره‌ی اول و دوم مجلس خبرگان، نماینده‌ی مازندران بود. در دی‌ماه ۱۳۶۷ در رأس هیاتی سه نفره به دیدار گورباچف رفت و پیام خمینی را برای او قرائت کرد.

او از مخالفان آیت‌الله منتظری و حامیان سرکوب وی بود. پس از ۱۳ رجب سال ۷۶ و سخنرانی آیت‌الله منتظری، در جمع برخی طلبه‌های معترض در مسجد اعظم حضور یافت و به دفاع از ولایت فقیه و خامنه‌ای و تخطئه‌ی آیت‌الله منتظری پرداخت. او بار دیگر در سال ۱۳۷۸ همراه با نوری همدانی، مشکینی، علوی گرگانی، حسن زاده آملی، مقتدایی، یزدی و... در جمع طلابی که در اعتراض به انتشار کاریکاتور علیه مصباح یزدی متحصص شده بودند حضور یافت و بر علیه «تساهل و تسامح» سخنرانی کرد. وی همچنین منتقد سیاست‌های فرهنگی دولت خاتمی بود. واژه‌ی دباث فرهنگی از ابداعات اوست. عبدالله جوادی آملی در سخنرانی خود در مسجد اعظم قم می‌گوید: «این مخترعان و مکتشفان مانند مخترع برق و بسیاری‌شان موحد بودند و کفر و الحاد آنان یا اتمام حجت بر آنان اثبات نشده، که حق بر اینان مسلم شده است و اینان الحاد را بر توحید مقدم داشتند خیلی از آنان مستضعف فکری بودند، لذا درباره‌ی افراد و اشخاص نمی‌شود نظر داد. تنها به طور کلی می‌توان گفت که افراد مشرک و ملحد به طور عمدانه وارد بهشت نمی‌شوند. در دنیا از اختراع خود استفاده می‌کند و ممکن است از این اختراع در

عنوان منتخب قضات به شورای عالی قضایی راه یافتند و به همراه محمد حسینی بهشتی رئیس دیوان عالی کشور و عبدالکریم موسوی اردبیلی دادستان کل کشور، اولین اعضای شورای عالی قضایی را تشکیل دادند.

دوره‌ی مأموریت این اعضا در قانون پنج سال ذکر شده بود.

پس از گذشته شدن بهشتی و قدوسی، در تیر و شهریور ۱۳۶۰، موسوی اردبیلی به عنوان رئیس دیوان عالی کشور و ربانی املشی به عنوان دادستان کل کشور عضو شورا شدند و ترکیب اعضای شورای عالی قضایی با انتخاب دو عضو جدید از میان قضات، در آبان‌ماه ۱۳۶۰ به این شکل تغییر کرد: عبدالکریم موسوی اردبیلی، محمد مهدی ربانی املشی، محمد مؤمن^۱، عبدالله جوادی آملی و مرتضی مقتدایی.

این شورا در شهریور ۱۳۶۱ با صدور بخشنامه‌ای کلیه‌ی قوانین گذشته را که برخلاف اسلام باشد ملغی و کان لم یکن اعلام کرد. و در پی آن دست حکام شرع را برای تفسیر قوانین باز گذاشت. در بخش نامه‌ی مذکور آمده بود:

قضات محترم موظفند تا ابلاغ قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی بر تمام مواردی که تشخیص دهند قوانین موجود برخلاف شرع اسلام است با استناد به منابع معتبر فقهی و یا فتوای معتبر، حکم قضیه را صادر کنند.^۲

در دی‌ماه ۱۳۶۱ خمینی که به هیچ قانون و قاعده‌ای پای بند نبود، دستور برکناری ربانی املشی، محمد مؤمن و عبدالله جوادی آملی را داد. جرم آن‌ها گذاشتن شونود برای سید حسین موسوی تبریزی و تلاش برای مستند کردن فساد جنسی وی، بود. مؤمن و جوادی آملی منتخب «قضات کشور» بودند و خمینی به لحاظ قانونی قادر به برکناری آن‌ها نبود. به همین دلیل با لطائف الحیل آن‌ها را پس از برکناری، مجبور به استعفا کرد.

محمد موسوی بجنوردی و ابوالفضل میرمحمدی

و به این ترتیب یوسف صانعی به جای ربانی املشی دادستان کل کشور شد و شورای عالی

برخ و در قیامت استفاده کند اما قطعاً وارد بهشت نخواهد شد.» (تابناک، ۳۰ بهمن ۱۳۹۳)

۱- محمد دانش زاده قمی معروف به محمد مؤمن، در ۲۲ دی‌ماه سال ۱۳۱۶ در خانواده‌ای کشاورز در قم متولد شد. دارای چهار برادر و پنج خواهر است. وی اگرچه در حدود یک سال و نیم در سیاه‌ترین روزهای تاریخ میهن مان عضویت شورای عالی قضایی را به عهده داشت اما بسیاری از قضات دادگاه‌های انقلاب توسط او به کارگمارده شدند و او از این بابت نقش مهمی در سرکوب و جنایت داشت. عضویت فقه‌های شورای نگهبان (شش دوره)، عضو مجلس خبرگان رهبری (چهار دوره)، نایب رئیس مجلس خبرگان رهبری، عضو شورا‌ی بازنگری قانون اساسی، عضو شورای عالی قضایی، رئیس دادگاه عالی انقلاب اسلامی و مسئول انتخاب و اعزام قضات شرع دادگاه‌های انقلاب در سراسر کشور به دستور خمینی، عضو شورای عالی سیاست‌گذاری و رئیس حوزه‌ی علمیه قم، عضو جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه قم، عضو مجمع جهانی اهل بیت (س) و رئیس مجمع فقه اهل بیت، عضو هیأت امنای دانشگاه قم و ریاست دادگاه عالی قم از جمله مسئولیت‌های وی بوده است. وی در دوران خامنه‌ای یکی از کارچاق‌کن‌های وی بوده است.

۲- روزنامه‌ی اطلاعات، سه‌شنبه ۲ شهریور ۱۳۶۱، ص ۲.

قضایی برخلاف قانون تا تیرماه سال بعد با سه عضو مرکب از موسوی اردبیلی و مرتضی مقتدایی و یوسف صانعی به کار خود ادامه داد.

این شورا در فروردین ۱۳۶۲ با حضور موسوی اردبیلی، یوسف صانعی، مرتضی مقتدایی تشکیل جلسه داد و تصمیم گرفت که معتادین ولگرد توسط مأمورین دستگیر و بلافاصله در دادگاه سیار محاکمه و در ملاعام مورد تنبیه بدنی قرار گیرند. روز بعد هیأتی مرکب از سه قاضی شرع، مأموران اجرای احکام پلیس قضایی و پاسداران کمیته‌های انقلاب اسلامی طی یک برنامه‌ی ضربتی به خیابان‌های جنوب تهران اعزام شدند و ضمن جمع‌آوری یک صد معتاد از سطح خیابان‌های جنوب تهران، آنان را پس از محاکمه به مجازات و ضربات شلاق از ده تا هفتاد و چهار ضربه محکوم کردند و احکام صادره بلافاصله در محل اجرا شد. در میان معتادان مجازات شده جوانان هیجده ساله تا پیرمرد هشتاد و پنج ساله دیده می‌شد. روز بعد دادگاه سیار برای زنان معتاد برگزار شد و حکم صادره توسط زنان پلیس قضایی اجرا شد.^۱

در تیرماه ۱۳۶۲ از میان پنج کاندیدای عضویت در شورای عالی قضایی ابوالفضل میرمحمدی^۲ رئیس شعبه دوم دیوان عالی کشور و محمد موسوی بجنوردی^۳ رئیس شعبه‌ی

۱- روزنامه‌ی اطلاعات، دوشنبه ۲۲ فروردین ۱۳۶۲، ص ۳

۲- روزنامه‌ی اطلاعات، چهارشنبه ۲۴ فروردین ۱۳۶۲، ص ۲.

۳- سید ابوالفضل میرمحمدی متولد ۱۳۰۲ در شهر زاویه (از توابع زند مرکزی) است. او شوهرخواهر سیدموسی شبیری زنجان‌ی از مراجع تقلید قم است. میرمحمدی پس از پیروزی انقلاب ابتدا به سمت حاکم شرع دادگاه انقلاب اسلامی شهرستان قم انتخاب، و سپس به ریاست دادگاه تجدیدنظر قم منصوب شد. پس از آن مسئولیت‌گزینش و اعزام قضات شرع به شهرستان‌ها را عهده‌دار شد. وی از جمله فقهای بود که در تهیه‌ی لوائح دیات و قصاص مورد مشاوره قرار می‌گرفت و در تدوین لوائح فوق نقش زیادی داشت. در سال ۱۳۶۰ به سمت ریاست شعبه‌ی ۲ دیوان عالی منصوب شد. در ۱۳۶۸ به ریاست دانشکده‌ی الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران منصوب شد و هم‌زمان به تدریس علوم قرآنی و فقه اسلامی در دوره‌ی دکتری دانشکده‌ی فوق پرداخت. و در سومین و پنجمین دوره‌ی مجلس خبرگان رهبری به عنوان نماینده‌ی استان مرکزی و تهران حضور داشت.

۴- سیدمحمد موسوی بجنوردی متولد ۱۳۲۲ در نجف است. وی پس از پیروزی انقلاب به ایران آمده و در دفتر استفتائات خمینی مشغول به کار شد. دختر وی همسر سیدحسن خمینی است و از این طریق او با «بیست‌امام» وصلت کرده است. وی در سال ۱۳۵۹ به دستور خمینی دادگاه عالی قضات را راه‌اندازی کرد. دریافت مدرک دکترا از دانشگاه غیرقانونی هاوایی و معاونت این دانشگاه که مدارک جعلی و تقلبی به افراد می‌داد، موجب افتضاح بزرگی در اواخر دهه‌ی ۷۰ شد اما وی به واسطه‌ی نفوذی که داشت مورد سؤال هم قرار نگرفت.

بجنوردی در سال ۱۳۶۱ به عضویت شورای عالی قضایی درآمد و به حکم خمینی عضو هیئت عفو و بخشودگی زندانیان بود. وی که امور مربوط به کانون وکلا را در اختیار داشت، در آذر ۱۳۶۳ گودرز افتخارجرمی را به عنوان سرپرست کانون وکلا انتخاب کرد تا تصفیه و «پاکسازی» لازم را در این کانون انجام دهد. وی هم‌چنین در هفتم آذر ۱۳۶۳ در حالی که تنها به حکم محمدی گیلانی جواز وکالت صد و چهل و پنج وکیل مدافع باطل شده بود، قول داد که «پس از خاتمه‌ی پاک‌سازی از وکلای فاسد و غیرمتمهد انتخابات شروع، هیأت مدیره تشکیل و سپس رئیس کانون تعیین می‌شود».

موسوی بجنوردی هم‌چنین در دانشکده‌های حقوق دانشگاه‌های «شهید بهشتی» و تربیت مدرس و نیز دانشکده‌ی الهیات دانشگاه تهران تدریس می‌کرد. وی در اسفند ۱۳۹۲ تلاش وافری به خرج داد تا مسئولیت‌های جنایات صورت گرفته در حیات خمینی را متوجه آیت‌الله منتظری کند و خمینی را

ترکیب اعضای شورای عالی قضایی و نقش آنها در سرکوب دهه‌ی ۶۰

چهارم دیوان عالی کشور به عنوان منتخب‌های قضات سراسر کشور، به شورای عالی قضایی پیوستند و هم‌چنان موسوی اردبیلی ریاست شورا را به عهده داشت. در ۲۲ شهریور ۱۳۶۲ شورای عالی قضایی به دادگاه انقلاب اسلامی مرکز اجازه داد تا نسبت به ضبط اثاثه‌ی خانه و منازل منافقین فراری اقدامات لازم را انجام دهد.^۱

شورای عالی قضایی به عنوان عالی‌ترین مرجع قضایی که مسئولیت مستقیم درکشتارهای دهه‌ی ۶۰ دارد، برای ایجاد وحدت رویه در صدور احکام اعدام، بخش‌نامه‌ای را در سال ۱۳۶۲ به شرح زیر صادر کرد:

عنوان: ضوابط مربوط به موارد اعدام در باره‌ی عناصر ضدانقلاب و قاچاقچیان مواد مخدر/ نام صادرکننده: مرتضی مقتدایی/ سمت صادرکننده: از طرف شورای عالی قضایی/ شماره: ۶۲/۲۹۰/م تاریخ: ۱۴/۱۲/۱۳۶۲/ دستورالعمل ارشادی به کلیه دادگاه‌ها و دادسراهای انقلاب اسلامی کشور

متن بخشنامه/ چون در مواردی دادگاه‌های انقلاب، نظر به اعدام متهم می‌دادند و شعب دادگاه عالی ضمن تأیید تطبیق آن نظر با موازین شرعی، ضرورت اعدام او را منوط به تشخیص قاضی دادگاه می‌دانستند، مقرر گردید ضوابطی برای موارد ضرورت اعدام تعیین، تا تنها در آن موارد پرونده به دادگاه عالی ارسال و در غیر این موارد، کیفی غیر از اعدام در نظر گرفته شود:

اولاً در باره‌ی منافقین و گروهک‌های محارب:

۱. متهم از اعضای کادر مرکزی و از رده‌های بالای تشکیلاتی باشد که نقش رهبری کلّی را ایفا می‌کنند.
۲. فعالیت در سطح گسترده‌ی رهبری گروهی و دادن خط تشکیلاتی، گرچه در یک منطقه‌ی محدود بوده باشد.
۳. فعالیت در فاز سیاسی و تبلیغاتی وسیع و جذب نیرو، که افرادی را جذب یا آماده برای پذیرفتن اهداف شوم کرده باشد.
۴. فعالیت مؤثر در فاز نظامی (گرچه به صورت هوادار بوده باشد) خواه شخصاً دست به اعمال تخریب و ترور زده باشد یا آن‌که نقشه کشیده و عاملین را رهبری عملی نموده باشد. خواه در تمامی اقدامات موفق گردیده باشد یا ناموفق، زیرا مهم اصل اقدام و جرأت علی‌الله و رسوله می‌باشد. خلاصه، اعمال اقدام شده کما و کیفاً چشم‌گیر و دال بر خباثت فوق‌العاده‌ی وی باشد

فردی رؤف و اهل مدارا نشان دهد. بجنوردی در آذر ۱۳۹۳، در مصاحبه‌ای گفت که بهائیان، از آن‌جا که ضد اسلام بوده و جزو ادیان ابراهیمی نیستند، از حقوق شهروندی برخوردار نبوده و حق تحصیل ندارند. او برای شرکت در انتخابات مجلس خبرگان سال ۱۳۹۴ ثبت نام کرد، اما صلاحیتش از سوی شورای نگهبان احراز نگردید.

۱- روزنامه‌ی اطلاعات، چهارشنبه بیست‌وسوم شهریور ۱۳۶۲، ص ۱.

که مجموعاً دلالت دارند بر عدم قابلیت اصلاح و یک نوع حب افساد غیر قابل علاج؛ لذا گاه می‌شود که بیش از یک اقدام ننموده ولی آن عمل آن قدر بزرگ و با اهمیت است که جز خبثای درجه اول و فریفتگان طواغیت و ابالسه زمان، دست به چنین اقدام‌هایی نمی‌زنند از قبیل اقدام به ترور شخصیت‌های مبارز اسلامی یا (تخریب) مؤسسات و ارگان‌های زیربنایی اسلام و نحوه، که جز از اشخاص پلید و خبیث درجه اول ساخته نیست!

در ارتباط با نحوه‌ی اعدام نیز شورای عالی قضایی کوشید با صدور دستورالعمل‌هایی وحدت رویه ایجاد کند.

در نحوه‌ی کشتن مفسد و محارب، به جز روایت‌های شرعی و سوابق تاریخی، به سوره‌ی «المائده» در قرآن استناد می‌شود. در آیه‌ی ۳۳ این سوره در باره‌ی نحوه‌ی کشتار «محاربین با خدا» و «مفسدین فی الارض» چنین آمده است:

همانا کيفر آنان که با خدا و رسول او به جنگ برخیزند و روی زمین به فساد می‌کوشند جز این نباشد که آن‌ها را کشته یا به دارکشند و یا دست و پای‌شان را به خلاف ببرند (یعنی دست چپ را با پای راست یا بالعکس) یا نفی بلد و تبعید از سرزمین صالحان دورکنند. این ذلت و خواری عذاب دنیوی آن‌هاست و اما در آخرت باز به عذابی بزرگ گرفتار خواهند شد.

در نخستین سال‌های تشکیل جمهوری اسلامی، با استناد به لفظ «کشتن» که در آیه‌ی مزبور آمده است، از شیوه‌ی تیرباران استفاده می‌کردند. در آن هنگام اصل را بر جان ستاندن از قربانی می‌دانستند. اما وقتی در عمل مزیت دار زدن را تجربه کردند، با این توجیه شرعی که «دار زدن» مشخصاً در قرآن توصیه شده، آن را ترجیح داده و به عنوان شیوه‌ی اصلی و شرعی جان‌ستانی، به کار گرفتند.

در ماده ۱۴ و تبصره‌ی ۱۴ آیین‌نامه‌ی نحوه‌ی اجرای احکام قصاص، رجم، قتل، صلب، اعدام و شلاق نیز آمده است:

ماده ۱۴- اجرای قصاص نفس، قتل و اعدام ممکن است بصورت حلق‌آویز به چوبه‌ی دار و یا شلیک اسلحه‌ی آتشین و یا اتصال الکتریسته و با به نحو دیگر به تشخیص قاضی صادرکننده‌ی رأی انجام گیرد.

تبصره- در صورتی که در حکم صادره نسبت به نحوه و کیفیت اعدام، قصاص نفس و قتل ترتیب خاصی مقرر نشده باشد، محکوم به دارکشیده می‌شود.^۲

شورای عالی قضایی هم چنین با تصویب یک دستورالعمل، چگونگی رسیدگی به جرایم افراد وابسته به حزب توده را مشخص کرد:

1-<http://rc.majlis.ir/fa/law/show/131369>

2-<http://k-chaab.mihanblog.com/post/6>

بخشنامه به کلیه‌ی دادگاه‌ها و دادسراهای انقلاب جمهوری اسلامی ایران با توجه به پایان محاکمه‌ی اعضای نظامی حزب منحلّه‌ی توده در تهران و اعلام کیفر آن‌ها، دادگاه‌ها و دادسراهای انقلاب سراسر کشور بررسی پرونده‌ها و محاکمه‌ی افراد وابسته به حزب منحلّه‌ی توده را شروع نموده و برای وحدت رویه در احکام صادره، دستورالعمل ارشادی شماره‌ی ۱۱،۱۳،۱۰۱۳،۱۳۶۲، ۱۵۲۹۵۳۱۳۶۲ شورای عالی قضایی به پیوست ارسال، تا مورد عنایت حکام شرع محترم قرارگیرد.

مرتضی مقتدایی از طرف شورای عالی قضایی^۱

در پی استعفای یوسف صانعی، در تاریخ ۱۹ تیرماه ۱۳۶۴ سیدمحمد موسوی خویینی‌ها به دادستانی کل کشور منصوب شد و سپس با پایان دوره‌ی ابوالفضل میرمحمدی در مردادماه ۱۳۶۴ ترکیب شورای عالی قضایی به شرح زیر تغییر کرد.

عبدالکریم موسوی اردبیلی، محمد موسوی خویینی‌ها، محمد موسوی بجنوردی، محمدحسن مرعشی شوشتری،^۲ مرتضی مقتدایی.

۲۰ آبان سال ۶۴، شورای عالی قضایی تصویب کرد که «کلیه‌ی پرونده‌های منتهی به حکم اعدام پس از تفیذ در دادگاه عالی قم و انشای حکم، جهت صدور دستور اجرای حکم به شورای عالی قضایی ارسال شود و پس از ابلاغ دستور شورای عالی قضایی، اجرای حکم با نظارت دادستان با رعایت ترتیبات شرعی و قانونی به عمل خواهد آمد.

شورای عالی قضایی در آذرماه ۱۳۶۴ با تصویب یک ماده‌ی واحد، حدود صلاحیت دادسراها و دادگاه‌های انقلاب را افزایش داد و رسیدگی به جرائم اختلاس، ارتشاء، کلاهبرداری و ایجاد مراکز فحشا و منکرات را نیز به عهده‌ی آن‌ها گذاشت.^۳

به مناسبت ۲۲ بهمن ۱۳۶۴ اعضای شورای عالی قضایی به اتفاق حسن حبیبی وزیر دادگستری در جمع میهمانان خارجی دهه‌ی فجر که جزو هواداران دست‌چین شده‌ی نظام اسلامی بودند به سوالات آن‌ها در رابطه با قوانین اسلامی و اجرای آن‌ها پاسخ دادند.

موسوی خویینی‌ها دادستان کل کشور ضمن انکار وجود زندانی سیاسی در ایران گفت:

در حکومت جمهوری اسلامی کسانی که به نام زندانی سیاسی معروف می‌شوند، در حقیقت عده‌ای تروریست هستند که تنها زبانی را که برای صحبت با دولت

1-<http://rc.majlis.ir/fa/law/show/131367>

۲- سیدمحمدحسن مرعشی شوشتری در سال ۱۳۱۶ در شوشتر به دنیا آمد. وی در سال ۱۳۶۱ وارد تشکیلات قضایی اهواز شد و ابتدا سمت حاکم شرع داشت و بعداً ریاست دادگاه را برعهده گرفت. در سال ۱۳۶۳ به دیوان عالی کشور در تهران ملحق شد و در شعبه‌ی نوزده دیوان عالی خدمت کرد. سپس در شعبه‌ی بیست و سرانجام به عضویت شورای عالی قضایی منصوب شد. در دوران یزدی مدتی معاون قوه قضاییه بود و در مدرسه‌ی عالی «شهید مطهری» و دانشگاه‌های تهران در زمینه‌ی اصول فقه و حقوق تدریس می‌کرد. وی در تاریخ ۲۸ مرداد ۱۳۸۷ درگذشت.

۳- روزنامه‌ی اطلاعات، پنج‌شنبه ۲۱ آذر ۱۳۶۴، ص ۷.

جمهوری اسلامی انتخاب کرده‌اند، زبان ترور و انفجار است و طبیعی است که جای این افراد در زندان باشد. زندانیانی که ما داریم یک مشت تروریست هستند که به جرم انفجار یا ترور دستگیر شده‌اند.

مقتدایی سخنگوی شورای عالی قضایی در پاسخ به سؤال یکی از میهمانان خارجی که چرا افرادی که به درجه اجتهاد نرسیده‌اند، حکم می‌کنند و به چه دلیل حکم آن‌ها نافذ است، گفت:

گرچه ما معتقدیم که قاضی باید مجتهد باشد ولی برای رفع ضرورت کسی که با مراجعه به کتب فقهی و با کمک تقلید بتواند قضاوت کند، طبق قانون ابلاغ قضایی می‌گیرد و می‌تواند حکم کند.

او توضیحی نداد که در نظام اسلامی حاکم‌های شرع متعددی در حالی که هنوز در مراحل ابتدایی تحصیل علوم دینی بودند در سنین حتی کم‌تر از بیست سال هم چون رئیسی و پورمحمدی و... بر جان و مال مردم حاکم شدند. سیدمحمد موسوی بجنوردی دیگر عضو شورای عالی قضایی در پاسخ به این سؤال که روش‌های گرفتن اقرار از مجرمین به چه صورت است و اگر اقرار نکنند، موضع‌گیری شما چگونه است؟ دروغ‌های عجیب و غریبی سرهم کرد و گفت:

در قانون اساسی جمهوری اسلامی طبق اصل ۳۸ هرگونه شکنجه برای کسب اطلاع یا سوگند اجباری مجاز نیست. بنابر این در باره‌ی مجرمین حتی آن‌ها که مسلحانه علیه جمهوری اسلامی قیام کرده‌اند هیچ‌گونه شکنجه‌ای مجاز نیست و اگر خلاف این باشد بر اساس شرع اسلام سازمان بازرسی کل کشور که نظارت بر حسن اجرای کل قوانین را دارد می‌تواند دخالت کند و در صورت مشاهده‌ی موردی شورای عالی قضایی با قاطعیت برخورد خواهد کرد.

این در حالی بود که در زندان‌های نظام اسلامی به سادگی حکم «ضرب حتی الموت» یا شکنجه تا سرحد مرگ داده و زندانیان بسیاری را زیر شکنجه به قتل رساندند. ابعاد شکنجه در ارتباط با تعدادی از زندانیان آن قدر وحشتناک بود که بازجویان و شکنجه‌گران اجرای حکم اعدام را منوط به انجام مصاحبه از سوی زندانی قرار می‌دادند. در واقع زندانی برای خلاص شدن از زیر بار شکنجه و اجرای حکم اعدام در موردش راضی می‌شد که تن به اعتراف تلویزیونی دهد. بجنوردی در ادامه‌ی گونه‌ای از شکنجه را پذیرفت و به توجیه آن تحت عنوان تعزیر شرعی پرداخت.

احیاناً ممکن است یک مجرم در یکی از دادرها تعزیر شود. بطور مثال جنایاتی کرد و قاضی یقین دارد که دروغ می‌گوید و حاضر به اقرار نیست و طبق اصول شرعی هرکس مرتکب معصیت کبیره شود، مستحق تعزیر است و قاضی می‌تواند

انشاء حکم کرده و تعزیر کند. که هفتاد و چهار ضربه شلاق در مورد آن مجرم اعمال شود. ما حتی یک نمونه که بدون حکم قاضی تعزیر شده باشد در دادسرای عمومی و انقلاب نداریم!

من به عنوان یک زندانی سیاسی بارها بدون «حکم شرعی» به شدیدترین وجه شکنجه شدم. تنها یک بار به من حکم «ضرب حتی الموت» نشان داده شده که آن هم تمام و کمال اجرا نشد و گرنه زنده نمی ماندم.

۱۴ آذر سال ۶۶ بر اساس مصوبه‌ی شورای عالی قضایی مقرر شد که کلیه‌ی پرونده‌های قصاص و اعدام و صلب و رجم و مصادره و استرداد و ضبط که از دادگاه‌ها و دادسراهای انقلاب اسلامی کشور به دبیرخانه شورای عالی قضایی واصل می‌شود، به طور دوره‌ای به نظر یکی از اعضای شورای عالی قضایی برسد و از حیث انطباق با بخشنامه‌ها و دستورالعمل‌های صادره از شورای عالی قضایی مورد بررسی قرارگیرد تا در صورتی که اشکالی در حکم ملاحظه نشود پرونده جهت ادامه رسیدگی به دادگاه عالی انقلاب اسلامی ارسال شود و در غیر این صورت، اشکالات مشهوده در حکم، جهت توجه دادگاه عالی تذکر داده شود.

پرسش و پاسخ احمد خمینی با پدرش به خوبی نشانگر نقش مستقیم شورای عالی قضایی در قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ است. احمد خمینی خطاب به پدرش نامه زیر را نوشته و سؤالات موسوی اردبیلی رئیس شورای عالی قضایی را مطرح می‌کند:

پدر بزرگوار حضرت امام مد ظله العالی،

پس از عرض سلام، آیت الله موسوی اردبیلی در مورد حکم اخیر حضرت تعالی در باره‌ی منافقین ابهاماتی داشته‌اند که تلفنی در سه سؤال مطرح کردند:

۱- آیا این حکم مربوط به آن‌هاست که در زندان‌ها بوده‌اند و محاکمه شده‌اند و محکوم به اعدام شده‌اند ولی تغییر موضع نداده‌اند و هنوز هم حکم در مورد آن‌ها اجرا نشده است، یا آن‌هایی که حتا محاکمه هم نشده‌اند، محکوم به اعدامند؟

۲- آیا منافقین که محکوم به زندان محدود شده‌اند و مقداری از زندان‌شان را هم کشیده‌اند ولی بر سر موضع نفاق می‌باشند، محکوم به اعدام می‌باشند؟

۳- در مورد رسیدگی به وضع منافقین، آیا پرونده‌های منافقینی که در شهرستان‌هایی که استقلال قضایی دارند و تابع مرکز استان نیستند، باید به مرکز استان ارسال گردد، یا خود می‌توانند مستقلاً عمل کنند؟ فرزند شما احمد.

خمینی در پاسخ به سؤال فرزندش احمد، ضمن تأکید بر فرمان قتل عام زندانیان مجاهد خواهان تعجیل در صدور و اجرای احکام اعدام می‌شود:

بسمه تعالی، در تمام موارد فوق هرکس در هر مرحله اگر بر سر نفاق باشد حکمش اعدام است. سریعاً دشمنان اسلام را نابود کنید، در مورد رسیدگی به وضع پرونده‌ها، در هر صورت که حکم سریع‌تر انجام گیرد، همان مورد نظر است.

لازم به ذکر است که شورای عالی قضایی در دوران کشتار ۶۷ کلیه فعالیت‌های خود را تعطیل کرد تا هیأت اعدام زندانیان با دست باز به کشتار زندانیان سیاسی پردازد. در ۱۰ شهریور ۱۳۶۷ در آخرین روز کشتار شورای عالی قضایی فعالیت‌های خود را از سرگرفت و به تشکیل جلسه پرداخت و خواستار کشتار محاربین و مرتدین شد.

طی جلسه‌ای که در ۲۴ بهمن ۱۳۶۷ با حضور سران سه قوه و اعضای شورای عالی قضایی تشکیل گردید بنا به درخواست‌های مؤکد خمینی، طرح تعیین مسئولیت اعضای شورای عالی قضایی، به بحث و گفتگو گذاشته شد و سرانجام مجموع صلاحیت‌ها و اختیارات این شورا بین اعضا تقسیم شد.

خامنه‌ای در نامه‌ی خود به خمینی در این رابطه می‌نویسد:

پرو دستور مورخ ۶۷/۱۱/۲۳ حضرتعالی جلسه‌ی فوق‌العاده‌ی رؤسای سه قوه با حضور اعضای شورای عالی قضایی در ۶۷/۱۱/۲۴ تشکیل و طی سه ساعت بحث و تبادل نظر تقسیم وظایف قضایی میان اعضای چهارگانه‌ی فعلی شورا به ترتیب زیر مورد توافق اکثریت (پنج نفر از هفت نفر) قرار گرفت:

۱- حوزه‌ی مسئولیت رئیس دیوان عالی کشور عبارت است از: کلیه‌ی امور مربوط به شعب دیوان عالی کشور، دادگاه عالی قم، دادسراها و دادگاه‌های انقلاب، دادگاه انتظامی قضات (بخش مربوط به محاکم انقلاب)، بازرسی کل کشور، پلیس قضایی، سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی و رفع مشکلات قضایی و اداری آن‌ها.

۲- حوزه‌ی مسئولیت دادستان کل کشور عبارت است از: کلیه‌ی امور مربوط به دادسرای دیوان عالی کشور، دادسراها و دادگاه‌های عمومی (کیفری و حقوقی یک و دو)، دادسرا و دادگاه انتظامی قضات (بجز بخش مربوط به دادگاه انقلاب) و رفع مشکلات قضایی و اداری آن‌ها.

۳- حوزه‌ی مسئولیت جناب آقای مقتدایی عبارت است از: دادسراها و دادگاه‌های نظامی، سازمان ثبت اسناد، روزنامه‌ی رسمی.

۴- حوزه‌ی مسئولیت جناب آقای بجنوردی عبارت است از: دیوان عدالت اداری، دادگاه‌های مدنی خاص، دانشکده‌ی علوم قضایی.

۵- حوزه‌ی مسئولیت وزیر دادگستری عبارت است از: کلیه‌ی امور اجرایی دادگستری، پزشکی قانونی.

۶- حوزه‌ی مسئولیت شورا عبارت است از: تنظیم و تقسیم بودجه، تلاش برای رفع کمبودهای مسکن قضات و کارمندان، انجام فعالیت‌های عمومی مانند تشکیل سمینارها و ارتباط با مجلس و دولت و...، تعیین حقوقدانان شورای نگهبان، تعیین نماینده‌ی قوه‌ی قضاییه در شورای سرپرستی صدا و سیما به پیشنهاد وزیر دادگستری، رئیس دیوان عالی کشور رئیس شورا است و تعیین اوقات جلسات و تعداد جلسات در هفته و نظارت بر امور شورا و اعضای آن را به عهده دارد. شایان ذکر است که جلسه به اتفاق آرا ابراز عقیده کرد که طرح تمرکز وظایف، بدین معنی که یکی از افراد شورای عالی قضایی مسئولیت کلیه‌ی فعالیت‌های قضایی را برعهده گیرد و دیگر اعضا نقش مشاور داشته باشند از طرح تقسیم وظایف میان اعضا بهتر و مفیدتر است.

نکته‌ی قابل توجه آن که در این تقسیم کار، سهمی به محمدحسن مرعشی نجفی دیگر عضو شورای عالی قضایی نرسیده و مسئولیت‌ها بین چهار نفر تقسیم شده بود. چه بسا وی در این تاریخ از شورا کناره‌گیری کرده بود اما صدای آن را در نیاورده بودند.

مسئولان دیوان عالی کشور در سیاه‌ترین دوران نظام اسلامی

به دنبال انحلال تشکیلات قبلی دیوان عالی کشور در مهر ۱۳۶۱ و در پی فرمان خمینی مبنی بر حضور هرچه بیش تر روحانیون در تشکیلات قضایی و تحکیم پایه‌های شریعت و تسلط بر سرنوشت مردم در اولین قدم در سال ۱۳۶۲ اکثر شعب دیوان عالی کشور در اختیار روحانیون قرار گرفت، بطوری که علاوه بر موسوی اردبیلی که رئیس دیوان عالی کشور بود و ریاست شعبه‌ی اول دیوان عالی کشور را به عهده داشت، یوسف صانعی، سیدابوالفضل میرمحمدی، سیدعلی هاشمی، محمدحقی، محمد فیض سرابی، سیدرضا حسینی مرندی، سیدعبدالله رضایی، حسن شریعتی، ابوالحسن اعلمی، سیدمحمد موسوی بجنوردی، محمدحسن مرعشی و سیدجعفر شبیری ریاست دوازده شعبه‌ی کیفری دیوان عالی کشور را به عهده گرفتند و هشت شعبه‌ی باقی مانده که شعب حقوقی بودند به حقوقدانان اسلامی وابسته به نظام رسید و آنان متصدی ریاست این شعب شدند. بعدها این عده نیز برکنار شدند و دیوان عالی کشور در قبضه‌ی کامل روحانیون قرار گرفت.

سیدعلی هاشمی، متولد ۱۳۰۷، در قم و مشهد و نجف مشغول تحصیل و تدریس بود و ریاست شعبه‌ی هفتم دیوان عالی کشور را به عهده گرفت.

محمد حقی، متولد ۱۳۰۹، در قم و مشهد و نجف مشغول تحصیل و تدریس بود، به ریاست شعبه‌ی هشتم رسید.

محمد فیض سرابی، متولد ۱۳۰۷، در قم به تحصیل و تدریس پرداخت. وی که حاکم شرع

دادگاه عالی قم بود به ریاست شعبه‌ی یازده رسید. وی در سال ۱۳۵۹ عضو هیأت نظارت بر احکام صادره دادگاه‌های انقلاب بود. فیض سرابی بعداً نماینده‌ی استان آذربایجان شرقی در مجلس خبرگان رهبری دوره‌ی سوم و چهارم شد.

ابوالحسن اعلمی، متولد ۱۳۱۶، رئیس دادگاه انقلاب اسلامی همدان، رئیس شعبه‌ی دوازده. اعلمی یکی از جنایتکارانی است که دست در خون بی‌گناهان بسیاری دارد. وی حاکم شرع دادگاه هفت نفر از محفل بهایان همدان به نام‌های حسین مطلق، سهراب و سهیل حبیبی، حسین خاندل، طرازالله خزین، ناصر وفایی و فیروز نعیمی، بود. این عده پس از ماه‌ها بازداشت و برگزاری چندین جلسه دادگاه، به قتل رسیدند. اجساد آن‌ها فردای کشته شدن‌شان در حالی مقابل بیمارستان امام خمینی رها شده بود که آثار شکنجه بر بدن‌شان مشهود بوده است. این بیمارستان مقابل زندان قرار داشت و محل اشتغال سه نفر از کشته شدگان بود.

حسین مطلق، منشی محفل روحانی همدان، در روایت خود از دادگاه مشترک با سهراب و سهیل حبیبی و حسین خاندل به اتهامات وارده از سوی ابوالحسن اعلمی، رئیس دادگاه و دفاعیات خود پرداخته است. در این دادگاه مکرم، دادیار دادرسی انقلاب، موسوی و هاشمی، قضات دادگاه و ابراهیم درفشی، عضو انجمن تبلیغات اسلامی و بازجوی مطلق حضور داشتند.

بر اساس دست‌نوشته‌های مطلق، دادگاه در حالی به پایان رسید که حجت‌الاسلام موسوی، یکی از قضات حاضر در محاکمه، به او گفته بود: اشالله این مسایل حل می‌شود. اعلمی، حاکم شرع نیز هنگام خارج شدن از دادگاه خطاب به مطلق گفته بود:

شما می‌دانید چرا من جلسات محاکمه را این قدر طول دادم؟ می‌خواستم حقایق را بفهمم تا رأیی که صادر می‌کنم موافق با عدالت باشد.
 باهره مطلق، همسر حسین مطلق می‌گوید ابوالحسن اعلمی به هفت بهایی اعدام‌شده گفته بود:

هرچه در باره‌ی شما تحقیق کردیم چیزی به دست نیاوردیم. غرض این است که شما مسلمان شوید. به اسلام روی آورید و آزاد شوید.^۱
 سیدرضا حسینی مرنندی، متولد ۱۳۱۴، به تحصیل و تدریس در قم مشغول بود. وی که عضو دادگاه عالی قضات قم بود به ریاست شعبه چهاردهم منصوب شد.

حسن شریعتی نیاسر، متولد ۱۳۱۲، در قم و نجف و مشهد به تحصیل و تدریس مشغول بود. وی که رئیس دادگاه انقلاب اسلامی در شهرهای مختلف بود به ریاست شعبه شانزدهم رسید. وی از سوی خمینی مسئولیت بازرسی و نظارت بر امور قضایی و انتظامی را داشته

و مدت‌ها مسئول اخذ امتحان از طلاب حوزه علمیه قم در سطح عالی و خارج بود. وی به عضویت مجلس خبرگان رهبری درآمد.

سید عبداللہ رضایی، متولد ۱۳۱۰، مشغول تحصیل و تدریس در قم بود و علاوه بر تحصیلات حوزوی لیسانس معقول از دانشکده‌ی الهیات تهران داشت. وی به ریاست شعبه نوزدهم منصوب شد.

محمدحسن مرعشی، متولد ۱۳۱۶، رئیس شعبه‌ی بیست دیوان، سیدجعفر شیرازی زنجانی، متولد ۱۳۱۵، تحصیل در قم و مشهد و تهران، لیسانس الهیات از دانشگاه تهران، دادرسی علی‌البدل در دادگاه مدنی خاص، رئیس شعبه‌ی اول تجدید نظر و عضو معاون دیوان عالی کشور، مشاور ویژه‌ی قوه قضاییه.



مرتضی اشراقی

مرتضی اشراقی متولد گلپایگان است و تحصیلات خود را در دانش سرای عالی گلپایگان پی گرفت و در نزدیکی های انقلاب ۵۷، شبانه در دانشگاه درس حقوق خواند.

چگونگی راه یابی به دستگاه قضایی

وی به خاطر نزدیکی به آیت الله لطف الله صافی، آیت الله علی صافی و آیت الله محمدرضا گلپایگانی مدارج ترقی را در دستگاه قضایی دیکتاتوری مذهبی طی کرد و در سال های اولیه دهه ۶۰ به دادستانی انقلاب اسلامی اصفهان رسید و سپس در دوران ریاست علی رازینی بر دادستانی انقلاب اسلامی مسئول بخش اقتصادی این دادسرا در چهارراه قصر بود.

دادستان انقلاب اسلامی مرکز

مرتضی اشراقی در سال ۶۵ جایگزین علی رازینی شد که به ریاست مجتمع قضایی نیروهای مسلح و سپس حاکم شرعی دادگاه ویژه روحانیت رسیده بود. در این دوره سیدابراهیم رئیسی معاونت «ضدانقلاب»، احمد زرگر معاونت مواد مخدر و منکرات و غلامرضا رمضانی معاونت اقتصادی او را به عهده داشتند. در واقع این سه نفر هر یک سرپرستی یک دادسرا را به عهده داشتند. بر اساس تصویب

شورای عالی قضایی در سال ۱۳۶۴، دادستان کل کشور، دارای سه پست معاونت در امور ضدانقلاب، امور اقتصادی و امور مبارزه با مواد مخدر شد. از آنجایی که در تشکیلات جدید دادستانی پست دادستان انقلاب اسلامی تهران نیز وجود داشت، معاونت‌های فوق برای دادستان انقلاب اسلامی تهران نیز منظور شده بود.

اشراقی در گفتگوی مطبوعاتی با رسانه‌ها در تیرماه ۱۳۶۷ دو هفته پیش از شروع کشتار بزرگ زندانیان سیاسی گفت:

در رابطه با جرایم گروهک‌های منحرف از جهت این که این افراد محارب و یا باغی هستند، دادسرای انقلاب اسلامی اقدامات تعقیبی و تحقیقی خود را هم‌چنان ادامه می‌دهد و در این رابطه تعداد زیادی حکم صادر شده است.^۱

وی هم‌چنین اضافه کرد:

وی سپس مدیریت زندان‌های کشور را خوب توصیف کرد و گفت که زندان‌های کشور از امکانات نسبتاً خوبی برخوردارند و در آن‌ها مسئله‌ی آموزش جذب، در اولویت نسبت به تنبیه قرار دارد.

این در حالی بود که نظام در صدد قتل عام زندانیان بود. در ادامه‌ی این گفتگو، وی به مسئله‌ی بی‌حجابی و بدحجابی پرداخت و گفت:

رسیدگی به جرایم مربوط به بدحجابی در صلاحیت دادسرای عمومی است، لکن در مواردی که مردم یا افراد از لباس‌ها و نشانه‌های خاصی که علامت گروهک‌های ضدانقلاب باشد یا فرهنگ اسلامی را جریحه‌دار کند اگر عامل عمده‌ی مرتکب شده باشد رسیدگی به جرم در حیطه‌ی اختیارات دادسرای انقلاب اسلامی است.

وی سپس گفت:

در رابطه با مسئله‌ی استفاده از لباس‌هایی که پوشیدن آن‌ها خلاف اسلام است به کمیته‌ها توجیه شده است که نسبت به مراکز تولید آن‌ها حساس تر باشند و در قانون نیز برای این قبیل تولیدکنندگان مجازات‌های شدیدی پیش‌بینی شده است.

اشراقی از موضع دادستان انقلاب اسلامی تهران یکی از اعضای هیأت سه نفره‌ی خمینی برای قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ بود. برخلاف پرواند آبراهامیان که وی را آیت‌الله و رئیس هیأت کشتار ۶۷ خوانده، وی نه تنها در حوزه نبوده و روحانی نیست بلکه حتی پیش از انقلاب به مبانی دینی هم چندان پای‌بند نبود. وی یکی از کسانی بود که هنگام دار زدن زندانیان شخصاً در محل حضور می‌یافت و اعدام زندانیان در حضور وی انجام می‌گرفت.

ریاست یکی از شعب دیوان عالی کشور

مرتضی اشراقی پس از پایان کشتار ۶۷ تنها عضو هیأت بود که ارتقای مقام نیافت و تنها به ریاست یکی از شعبه‌های دیوان عالی کشور بسنده کرد.

اشراقی علاوه بر جنایاتی که در مقام دادستان انقلاب اسلامی اصفهان و تهران مرتکب شد، در مقام رئیس یکی از شعب دیوان عالی کشور پس از کشتار ۶۷ نیز احکام اعدام بسیاری را مورد تأیید قرار داد. در جریان کشتار ۶۷ دستگاه قضایی نظام به این نتیجه رسید که می‌تواند با تشکیل هیأت‌های ویژه، پروسه‌ی رسیدگی به پرونده‌های سیاسی را کوتاه کند. اشراقی پس از کشتار ۶۷ نیز یکی از اعضای ثابت این هیأت‌ها بود. آن‌ها هر از چند گاهی به زندان «کمیته مشترک» مراجعه کرده و همان‌جا حکم اعدام زندانیان سیاسی را صادر و از طریق اشراقی به تأیید دیوان عالی کشور می‌رساندند تا به طور شکلی نشان دهند که قوانین نظام را اجرا می‌کنند. با تجربه‌ای که در کشتار ۶۷ کسب کرده بودند، زندانی را در همان کمیته‌ی مشترک به دار می‌آویختند.

در اوایل سال ۷۰ از طریق محمد سلامی که پس از آزادی از زندان، دوباره دستگیر شده بود، متوجه شدم که هیأتی مرکب از نیری، اشراقی و نمایندگان دادستانی و وزارت اطلاعات، زندانیان مجاهدی را که تازه دستگیر شده و در کمیته‌ی مشترک به سر می‌بردند محاکمه می‌کنند. در این دوران هیأت مزبور احکام اعدام بهنام مجدآبادی، سیامک طوبایی، حسن افتخارجو، جواد تقوی‌قهی، غلامرضا پوراقبال، محمود خدابنده‌لویی و بسیاری دیگر را صادر کرد. محمد سلامی نیز توسط همین هیأت محاکمه شده بود اما حکم اعدام وی در سال ۷۱ به مورد اجرا گذاشته شد.

توجیه کشتار ۶۷ و حکم خمینی

اشراقی در سال‌های اخیر نزد بستگان و نزدیکانش که نسبت به حضور وی در هیأت کشتار سال ۶۷ خرده می‌گیرند به توجیه نقش خود پرداخته و می‌گوید: من مأمور و معذور بودم و دل شیر می‌خواست ایستادن در برابر حکم امام، بزرگ‌ترهاش هم جیک نزدند. وی هم‌چنین در گفتگوهای خصوصی ضمن تأیید و ضرورت کشتار سال ۶۷ و در پاسخ به کسانی که روی حکم زندان قتل عام شدگان دست می‌گذارند می‌گوید حکم امام بر دیگر احکام و قوانین اولویت دارد. درست مانند حکم اولویت دستور پلیس به چراغ قرمز راهنمایی.

بازنشستگی و وکالت دادگستری

مرتضی اشراقی در دهه‌ی ۸۰ خورشیدی پس از بازنشستگی هم‌چون بسیاری از قضات و

کادرهای قضایی نظام اسلامی به وکالت دادگستری روی آورد. دفتر او واقع در خیابان ویلا، سپند شرقی پلاک ۷۳ طبقه پنجم و شماری تلفن او ۸۸۹۱۲۷۱۵ است. او با راه‌اندازی دفتر وکالت پروژه‌های نان و آبدار مربوط به شرکت‌ها و کارخانجات بزرگ را نیز در دست‌گرفت تا از نفوذ خود در مراجع قضایی برای حل و فصل دعاوی آن‌ها استفاده کند.

وی که دم از پی‌گیری اموال نامشروع بر اساس اصل ۴۹ قانون اساسی می‌زد همراه با ایمان الهیاری باجناقش به تجارت و دلالی مشغول شد و طی سال‌های گذشته از این راه میلیاردی شده است. ایمان الهیاری که به «ایمان تراشکار» معروف است تا سال ۱۳۶۲ در یکی از شهرهای آذربایجان مغازه‌ی کوچک تراشکاری داشت. وی به پیشنهاد اشراقی کار تراشکاری را رها کرد و وارد تجارت شد و هم‌اکنون از ثروتمندان معروف تهران است و خانه‌ی بزرگی در خیابان پاسداران تهران دارد. اشراقی همراه باجناقش از غول‌های تجارت در زمینه‌ی واردات و فروش دستگاه‌های کشاورزی هستند و چندین کارخانه نیز دارند. یکی از بزرگ‌ترین کارخانه‌های ساخت ادوات کشاورزی کشور در زنجان متعلق به آن‌هاست.

ایمان الهیاری چندین پرونده‌ی بزرگ کلاهبرداری داشت که با اعمال نفوذ اشراقی و بدون آن که کوچک‌ترین سروصدایی حول ارقام میلیاردی پرونده‌اش ایجاد شود مختومه شد. شهرام پورصفر شریک وی در پرونده‌ی معروف شهرداری تهران در زمان کرباسچی، بزرگ‌ترین سوء استفاده‌ها را کرده بود اما نامی از وی برده نشد.

ایمان و شهرام هر دو از اعضای متنفذ اتاق بازرگانی تهران هستند. سیدحسین هاشمی استاندار تهران در دولت روحانی پادوی شهرام پورصفر است. پیش‌تر وی در حال دست‌بوسی پورصفر هم دیده شده است.



سیدضیاءالدین میرعمادی

سیدضیاءالدین میرعمادی فرزند میرصادق در سال ۱۳۲۹ در روستای آرا از توابع بخش چهاردانگه شهرستان ساری متولد شد و تحصیلات حوزوی اش را در مدرسه‌ی نواب و حوزه‌ی علمیه مشهد پی گرفت و سپس به قم رفت. وی از شاگردان واعظ طبسی و هاشمی نژاد در مشهد بود. میرعمادی عنصر فرصت طلبی بود که سعی می کرد همهی طرف ها را داشته باشد. او که این جا و آن جا به دفاع از خمینی می پرداخت، عضو انجمن حججیهی مشهد بود که با هرگونه فعالیت سیاسی مخالف بود و از اعضای خود تعهد می گرفت که مطلقاً خود را درگیر سیاست نکنند.

حضور در دستگاه قضایی

وی پس از پیروزی انقلاب به سرعت به دستگاه قضایی پیوست و بعد از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ در شهرهای مشهد، بندرعباس و شیراز در پست دادستانی انقلاب به جنایات زیادی دست زد. وی در بندرعباس جانشین پورمحمدی شد که به مشهد منتقل شده بود و در شیراز که زندان عادل آباد آن یکی از کشتارگاه های رژیم پس از دهه‌ی ۶۰ بود، فصل جدیدی از جنایت را رقم زد. او یکی از فعال ترین چهره های رژیم در ارتباط با شکنجه، آزار و اذیت و اعدام و ابستگان گروه های سیاسی در اولین سال های دهه‌ی سیاه ۶۰ بود. انتخاب میرعمادی به دادستانی انقلاب اسلامی شیراز به خاطر سابقه‌ی عضویت او در

انجمن حجیته و ضدیت هیستریک او با بهاییان بود. دستگاه قضایی به تبعیت از فرمان خمینی مبنی بر جاسوس بودن و در خدمت اجانب بودن اعضای جامعه‌ی بهایی، با انتخاب او قصد داشت به قلع و قمع بهاییان در شیراز که یکی از اولین مراکز دیانت بهایی بوده پردازد و میرعمادی یکی از بهترین گزینه‌ها برای اجرای این سیاست بود.

بعد از انتصاب میرعمادی به دادستانی انقلاب شیراز، در سال ۱۳۶۱ براساس سیاست دستگاه قضایی دستگیری گسترده‌ی بهاییان در این شهر انجام شد. و به دنبال آن بیست و دو تن از پیروان آیین بهایی در سال ۱۳۶۲ به دار آویخته شدند.

سالخورده‌ترین قربانی این جنایت عبدالحسین آزادی، شصت و شش سال داشت و جوان‌ترین آن‌ها مونا محمودنژاد هفده ساله بود.

حجت‌الاسلام حسن قضایی، رئیس دادگاه انقلاب شیراز، که رابطه‌ی نزدیکی با میرعمادی داشت، پیش از اعدام این بیست و دو نفر، رسماً از آن‌ها به عنوان بازیچه‌ی شیطان و شیطان‌نماها و ابرقدرت‌ها و عمال آن‌ها از جمله بیت‌العدل اسرائیل نام برد.^۱

در تاریخ ۲۸ خرداد ۱۳۶۲، ده نفر از زنان بهایی به نام‌های مونا محمودنژاد، هفده ساله، (پدرش یدالله محمودنژاد نیز به فاصله‌ی سه ماه اعدام شد) اختر ثابت، بیست و یک ساله، رویا اشراقی بیست و دو ساله، با مادرش عزت جانمی (دو روز پس از اعدام عنایت‌الله اشراقی پدر خانواده به دار آویخته شدند). سیمین صابری بیست و چهار ساله، شهین (شیرین) دالوند، بیست و پنج ساله، مهشید نیرومند بیست و هشت ساله، زرین مقیمی ایبانه بیست و نه ساله، طاهره ارجمندی (سیاوشی) سی و دو ساله (همسر جمشید سیاوشی، این دو به فاصله‌ی دو روز اعدام شدند)، نصرت غفرانی (یلدایی)، پنجاه و شش ساله (مادر بهرام یلدایی، این دو به فاصله‌ی دو روز اعدام شدند) به «جرم» مشارکت در آموزش اخلاق و تعلیمات دینی بهائی به کودکان و خانواده‌های بهائی در میدان چوگان اعدام شدند. این زنان زیر نظر میرعمادی برای دست برداشتن از اعتقاداتشان شدیداً تحت فشار قرار داشتند. آن‌ها پیش از اعدام مراحل انجام استتبابه (طلب توبه) را پشت سر گذاشته و همگی چهار شهادت‌نامه را امضا کردند و اذعان داشتند که حاضر به توبه و تغییر دین نیستند. از میان محکوم‌شدگان فقط مونا محمود نژاد و نصرت یلدایی احضار نشدند.

هم‌چنین شش تن از زندانیان مرد - آقایان جمشید سیاوشی، بهرام یلدایی، دکتر بهرام افنان، عبدالحسین آزادی، کوروش حق‌بین و عنایت‌الله اشراقی جلسات استتبابی شان در روز ۲۴ خرداد آغاز گردید. آن‌ها برای آخرین بار اتمام حجت حجت‌الاسلام قضایی را شنیدند: یا اسلام یا اعدام هر شش نفر از توبه و تغییر عقیده امتناع ورزیدند و روز ۲۶ خرداد ۱۳۶۲

۱- جامعه‌ی در تنگنا، شرح مشقات بهاییان شیراز، مرکز اسناد حقوق بشر ایران، چاپ نخست زمستان ۱۳۸۸، شرکت کتاب آمریکا، ص ۱۶۸.

به دار آویخته شدند.^۱

هنگامی که خانواده‌های اعدام‌شدگان برای تحویل اجساد به سردخانه شیراز رفتند، به آن‌ها گفته شد که اجساد خانم‌های اعدام شده را جایگزین اجساد آقایان کرده‌اند... بعدها پرستاری که زمانی برای دکتر بهرام افنان کار می‌کرد و با خانواده‌های مصیبت‌دیده همدردی می‌کرد، به آن‌ها اطلاع داد که این اجساد به بیمارستان سعدی شیراز فرستاده شدند. میرعمادی بدون اجازه‌ی خانواده‌ها شخصاً دستور داده بود که جنازه‌ها برای تشریح به دانشکده‌ی پزشکی تحویل داده شوند. خانواده‌ها هنگام حضور در سردخانه میرعمادی را دیده بودند که شخصاً مشغول بازرسی اجساد بود.^۲

میرعمادی به پاس خدماتش در ۱۷ فروردین ۱۳۶۲ از سوی شورای عالی قضایی به حفظ سمت دادستان عمومی شیراز نائل شد.

در مرداد ۱۳۶۲ میرعمادی، در مصاحبه‌ای با روزنامه‌ی خبر جنوب، سعی کرد تا با دفاع از اقدامات دادگاه انقلاب مسیر انتقادات را منحرف سازد. در این مصاحبه وی تأکید کرد فقط بیست و دو نفر از نود و هشت بهایی دستگیر شده در یورش‌های ۱۳۶۱ به اعدام محکوم شده‌اند. وی خاطر نشان کرد که تمامی مجازات‌ها به تأیید شورای عالی قضایی در تهران می‌رسد.

وی فهرست جنایت‌هایی را که ادعا می‌کرد محکومین فوق مرتکب شده‌اند به شرح ذیل بیان داشت:

- ۱- همکاری با ساواک و جاسوسی برای اسرائیل غاصب در قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در حدی که هدایایی نیز از اسرائیل دریافت داشته‌اند؛
- ۲- ملاقات سران تشکیلات در سال ۱۳۵۷ با ژنرال پینوشه دیکتاتور شیلی؛
- ۳- ملاقات با ریگان و سران آمریکا در سال ۶۲، علت حمایت ریگان از بهائیت ایران نیز تماس محافل بهایی با او می‌باشد؛

۴- داشتن موضع مخالف با ملت مسلمان ایران نسبت به مسائل فلسطین و لبنان.^۳ در همین اوان، حجت‌الاسلام قضایی نیز در مصاحبه‌ای با روزنامه‌ی خبر جنوب اظهار می‌دارد: «من از این فرصت استفاده می‌کنم و به همه بهایان منصف و اهل فکر تذکر می‌دهم که به دامن اسلام عزیز بیایند و ننگ پیروی از بهائیت که ساخته دست استعمار است را از پیشانی خود بشویند.

متعاقب این مصاحبه، میرعمادی در جواب خانواده‌های محکومین به اعدام، اعلام کرد این مجازات تنها برای این بیست و دو نفر نیست تمام بهاییانی که در این زندان هستند

۱- پیشین، صص ۲۶۴ و ۲۶۵.

۲- پیشین، صص ۲۶۸ و ۲۶۹.

۳- خبر جنوب، شماره‌ی ۸۸۹، مورخ ۱۹ مرداد ۱۳۶۲.

همین مجازات را دارند: یا اسلام یا اعدام.^۱ برخورد میرعمادی با وابستگان گروه‌های سیاسی به مراتب سخت‌تر و وحشتناک‌تر بود. در دوران حاکمیت میرعمادی، شرایط دهشتناکی بر زندان عادل‌آباد شیراز حاکم بود. وی در اردیبهشت ۱۳۶۲ به‌عنوان دادستان دادرهای انقلاب و عمومی شیراز طی سخنانی در جمع خانواده‌های تعدادی از زندانیان سیاسی با اشاره به وضع زندانیان سیاسی گفت: ما به آنان ارفاق زیادی می‌کنیم و به وضع زندان کاملاً رسیدگی شده، و علیرغم این ارفاقی که شد، باز هم در داخل زندان تشکیلات به راه می‌اندازند که ما سی نفر از آن‌ها را دستگیر کردیم.

و در ادامه در مورد آزادی زندانیانی که مدت محکومیت‌شان به پایان رسیده گفت: طبق بخشنامه‌ی شورای عالی قضایی، ما تا زمانی که برای‌مان روشن نشود که زندانی اصلاح شده است ولی مدت محکومیتش هم تمام شده باشد، او را آزاد نخواهیم کرد.^۲ هم‌چنین در دیدار با تعدادی از خانواده‌های زندانیان سیاسی شیراز او با تهدیداتی که از قبل چیده بودند، از سوی تواین زندان عادل‌آباد شیراز قاتب خاتم به میرعمادی اهداء شد که زیر آن نوشته بود که تواین خواستار محاکمه سریع منافقین زندان هستند.^۳ میرعمادی با این بهانه تعدادی از زندانیان را مقابل جوخه‌ی اعدام قرار داد.

دادستان عمومی تهران

وی به پاس جنایاتی که در شیراز مرتکب شده بود در پاییز ۱۳۶۲ به سمت دادستان عمومی تهران منصوب شد و تا سال ۱۳۶۸ و تغییر مدیریت قوه‌ی قضاییه در این سمت باقی ماند و سپس جایش را به علی یونسی داد.

میرعمادی در دوران حضورش در دادستانی عمومی تهران نیز از قدرت زیادی برخوردار بود. از آن‌جایی که برای دیدار با رفسنجانی، توسط محافظان وی بازرسی می‌شود قهر کرده و به دیدار او نمی‌رود و بار بعد «بیت امام» به رفسنجانی شکایت می‌کند که چرا به دستور میرعمادی، یکی از متهمان اخذ رشوه در خرید «توپ‌های اتریسی ۱۵۵» را در خانه‌ی یکی از نزدیکان بیت دستگیر کرده‌اند.

داوود بیات که پس از حاج‌داوود رحمانی، با نام مستعار «میثم» مسئولیت زندان قزل‌حصار و سپس اوین را به عهده گرفت، از نزدیکان او بود. گفته می‌شد وی در شیراز معاون میرعمادی بود و همراه با وی به تهران آمده و به توصیه‌ی او مسئولیت زندان‌ها را به عهده گرفت. داوود بیات (میثم)، همسر یکی از زندانیان را که کارگر دردمندی بود با

خدعه و نیرنگ به ازدواج موقت خود در آورد. تلاش زن برای آن که به عقد دائم داوود بیات درآید ناکام ماند و اوکه درمانده شده بود به صورت وی اسید پاشید. داوود بیات که آسیب جدی دیده بود، برای ترمیم گوشت‌های اضافی صورتش مجبور به جراحی پلاستیک شد.

تحمیل حجاب اجباری

و تهدید زنان با باندهای حزب الهی اسیدپاش

میرعمادی در دوران قدرت خود یکی از مسئولانی بود که تحت عنوان مبارزه با فساد، حجاب اسلامی را اجباری کردند. وی در شهریور ۱۳۶۳ با صدور اطلاعیه‌ای اعلام کرد: در پی اعتراضات و شکایات امت حزب‌الله و به منظور احترام به خون شهدای گران قدر اسلام و مقابله با متخلفینی که حجاب صحیح اسلامی را رعایت نمی‌کنند و با پوشیدن لباس‌های مغایر با شئونات جامعه‌ی اسلامی موجب شیوع فساد که خلاف عفت عمومی است می‌شوند، دادستانی عمومی تهران اکیدا به کلیه‌ی مسئولان در ادارات و سازمان‌های دولتی و شرکت‌ها و سایر واحدهای اداری، دولتی و خصوصی، اماکن عمومی از قبیل هتل‌ها، مسافرخانه‌ها، تالارها و باشگاه‌های برگزارکننده‌ی مجالس جشن عروسی، غذاخوری‌ها و سایر اماکن عمومی اعلام و ابلاغ می‌دارد، از تاریخ انتشار این اطلاعیه موظفند از ورود بانوانی که رعایت حجاب و پوشش صحیح اسلامی را نمی‌کنند، جلوگیری به عمل آورند. در غیراین صورت مسئولان این قبیل سازمان‌ها و شرکت‌ها و اماکن عمومی که در اجرای این امر شرعی بی‌تفاوت باشند، خود تحت تعقیب قرار گرفته و با متخلفین نیز برابر مقررات رفتار خواهد شد. ضمناً به بانوان تذکر داده می‌شود برحسب وظیفه‌ی شرعی و قانونی به خواست اکثریت قاطع مردم شریف احترام گذاشته و تذکرات فوق را رعایت کنند. در غیر این صورت طبق مقررات شرعی و قانونی با آن‌ها رفتار خواهد شد.^۱ در خرداد سال ۱۳۶۴ هنگامی که متجاوز از سه سال از تحمیل حجاب اجباری می‌گذشت^۲ و به خاطر سرکوب شدید و بی‌سابقه‌ی اعمال شده دیگر زن بی‌حجابی باقی نمانده بود، کارگزاران نظام اسلامی واژه‌ی «بدحجاب» را وارد ادبیات رسمی خود کردند. این آخرین سنگری بود که زنان در ارتباط با حقوق‌شان از دست دادند.^۳ در این جا

۱- روزنامه‌ی اطلاعات، پنج‌شنبه ۴ مرداد ۱۳۶۳، ص ۱.

۲- تحمیل حجاب اجباری به زنان در ادارات دولتی از اسفند ۱۳۵۸ به فرمان خمینی باب شد و دولت مهندس بازرگان کوچک‌ترین مخالفت جدی با آن نکرد. اما حجاب اجباری به زنان در جامعه بعد از ۳۰ خرداد ۶۰ و سرکوب نیروهای سیاسی در جامعه بخشی از سیاست رسمی نظام شد.

۳- اسدالله مبشری (وزیر دادگستری) و احمد صدرحاج سیدجوادی (وزیر کشور و دادگستری) دولت بازرگان بی‌نقش اساسی و تعیین‌کننده‌ی در لغو کلیه‌ی حقوق قانونی زنان از جمله لغو قانون حمایت

نیز میرعمادی پیش‌تاز بود و دستور بازداشت زنان «بدحجاب» را به نیروهای انتظامی داد و آن‌ها برخورد با زن‌هایی که چند تار موی‌شان از زیر روسری یا مقعنه بیرون زده بود و یا مانتو و شلوارشان تأمین‌کننده نظر مأموران نبود و یا آرایش کرده بودند آغاز کردند. در حالی که پس از این دستور، باندهای حزب‌الله در تهران به شکل وحشیانه‌ای به زنان در خیابان و معابر عمومی حمله کرده و به روی آن‌ها اسید می‌پاشیدند و با اجسام تیز به آن‌ها حمله‌ور می‌شدند میرعمادی به جای حمایت از زن‌هایی که قربانی وحشی‌گری «امت حزب‌الله» شده بودند به تهدید آنان پرداخت و تأکید که طبق قانون «مجازات اسلامی» آن‌ها مورد پیگیری قانونی قرار نمی‌گیرند. به گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی:

وی به بانوانی که حجاب اسلامی را رعایت نمی‌کنند اخطار کرد که کاری نکنند که افراد حزب‌الله دست به کار شوند و دادستانی هم طبق بند ۳ ماده ۳۱ مجازات اسلامی نتواند کاری انجام دهد، یادآور می‌شود بر اساس این ماده اعمالی که برای آنان مجازات مقرر شده است در برخی از موارد جرم محسوب نمی‌شود که یکی از آن موارد به این شرح است: در صورتی که ارتکاب عمل به عنوان امر به معروف و نهی از منکر باشد...

وی افزود در همین رابطه از وزارت آموزش و پرورش خواسته شده است که از دانش‌آموزان و اولیاء آنان هنگام ثبت‌نام تهدید گرفته شود که در صورت هرگونه بی‌حجابی و یا بدحجابی از مدرسه اخراج شوند.^۲

وی در شهریورماه نیز دوباره با صدور اطلاعیه‌ای به تهدید زنان پرداخت. در اطلاعیه‌ی وی آمده بود:

... مشاهده می‌شود ترفند جریحه‌دار نمودن عفت عمومی توسط گروهی اندک و ناآگاه هنوز ادامه دارد و گرچه تاکنون امت اسلامی با استعانت از فرامین رهبرش با توجه به مقطع حساس کنونی که آغازگر دوره‌ی جدید ریاست‌جمهوری می‌باشد هوشیاری و مقاومت انقلابی خود را حفظ نموده و از هرگونه عکس‌العملی که خوراک تبلیغات برای بنگاه‌های خبری فراهم کند خودداری نموده و می‌نماید، لکن دادستان عمومی تهران ضمن احترام و ارج نهادن به روحیه‌ی انقلابی امت حزب‌الله به آن دسته از افرادی که می‌خواهند از این متانت سوءاستفاده نمایند و به بی‌بندوباری خود ادامه دهند و نسبت به خون پاک شهدای بی‌احترامی نمایند، هشدار می‌دهد که سریعاً خود را با معیارها و ارزش‌های جمهوری اسلامی منطبق و

از خانواده و سلب حق قضاوت از زنان و ... داشتند. این دو «حقوقدان» اسلامی تا آخر عمر هیچ‌گاه نسبت به این دسته اعمال خود اظهار پشیمانی نکردند.

۱- روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، ۵ خرداد ۱۳۶۴

۲- روزنامه‌ی اطلاعات، پنج‌شنبه ۲۷ تیر ۱۳۶۴، ص ۱۹.

با توجه به آزادی اکثریت این ملت دست از این اعمال ناپسند خود بردارند والا این دادستانی ناگزیر است طبق بند ۳ ماده ۳۱ قانون مجازات اسلامی وظیفه‌ی شرعی خود را اعلام که در این صورت امت حزب‌الله با خشم توفنده خود بر اساس قانون وارد عمل شده و به ریشه‌کنی این مفاسد خواهد گمارد. به موجب بند ۳ ماده ۳۱ مجازات اسلامی در صورتی که ارتکاب عمل به عنوان امر به معروف و نهی از منکر باشد جرم محسوب نمی‌شود!

پرونده‌ی «الگوی اوشین»

میرعمادی هم‌چنین از سوی خمینی برای رسیدگی به پرونده‌ی مسئولان رادیوکه در ارتباط با موضوع «الگوی اوشین» دستگیر شده بودند انتخاب شد.

در پاییز ۱۳۶۷ رادیو به مناسبت وفات فاطمه دختر پیامبر اسلام مصاحبه‌ای داشت که به صورت زنده پخش می‌شد. در خلال برنامه، مصاحبه‌گر از دخترخانمی می‌پرسد الگوی شما کیست؟ وی در پاسخ می‌گوید اوشین. گوینده می‌گوید الگوی شما باید حضرت زهرا باشد، چرا اوشین؟ وی در پاسخ ضمن تعریف و تمجید از دختر پیامبر می‌گوید: حضرت زهرا مال هزار و چهارصد سال پیش است، ما یک الگوی امروزی می‌خواهیم.

خمینی ضمن مرتد خواندن مصاحبه‌شونده و مسئولان رادیو، به میرعمادی دادستان عمومی تهران دستور داد که موضوع را بررسی کند و چنان‌چه این برنامه با سوءنیت پخش شده باشد افراد را به خاطر توهین به دختر پیامبر و ارتداد اعدام کند.

خمینی که مجبور به پس گرفتن همه‌ی شعارهایش در جنگ شده و کشتار زندانیان سیاسی را پشت سر گذاشته بود، برای انحراف افکار عمومی نیاز به هیاهو و ایجاد بحران در جامعه داشت. او در موضوع سلمان رشدی نیز از فرصت استفاده کرد و به قصد ایجاد هیاهو مبنی بر پاسداری از حریم نبوت و شرع و... مانور زیرکانه داد.

میرعمادی که نمی‌توانست سند و یا ادله‌ای در ارتباط با سوءنیت مصاحبه‌شونده‌ی ناشناس و مجریان رادیویی پیدا کند بر اساس فرمان خمینی و برای این که خود را مطیع او نشان دهد بلافاصله با همکاری قضات دست‌آموز چهار تن از دست‌اندرکاران برنامه‌ی مورد اشاره را که مدیر گروه معارف، سردبیر برنامه‌های ویژه‌ی عقیدتی سیاسی و مسئول نظارت بر برنامه هم در میان آن‌ها حضور داشتند، به چهار سال حبس تعزیری و چهل ضربه‌ی شلاق محکوم کرد. به غیر از این‌ها دو سه نفر دیگر نیز محکوم شدند. علاوه بر حبس و شلاق افراد به انفصال از خدمت هم محکوم شده بودند.

محمد هاشمی که در زمان مذکور ریاست صدا و سیما را به عهده داشت در این رابطه می‌گوید:

من به میرعماد زنگ زدم سراغ بچه‌ها را گرفتم. گفت دفتر من هستند و می‌خواهم بفرستم زندان قصر. گفتم نفرست تا من خبر دهم. نامه‌ای نوشتم به امام و... میرعماد زنگ زد و گفت دیگر نمی‌توانم نگاهشان دارم. فرستادشان زندان قصر.^۱

قتل دکتر کاظم سامی و نقش دادستان

میرعمادی هم‌چنین هنگام قتل بی‌رحمانه‌ی دکتر کاظم سامی دادستان عمومی تهران بود. دستگاه اطلاعاتی و محتشمی وزیرکشور، مدعی بودند که وی توسط یکی از بیمارانش به قتل رسیده است و قاتل در اهواز خودکشی کرده است. میرعمادی که مسئولیت پیگیری پرونده را داشت به درخواست همسر جلیلیان قاتل دکتر سامی دستور نبش قبر داد و پزشکی قانونی پس از معاینه‌ی جسد، تأیید کرد که وی پس از قتل، حلق‌آویز شده است. هم‌چنین سرهنگ هوشنگ دلشاد تهرانی افسر مسئول پرونده‌ی دکتر سامی دوازده روز بعد از قتل دکتر سامی در دفترش به قتل رسید. با این حال میرعمادی تلاشی برای روشن شدن حقیقت نکرد و پرونده مختومه اعلام شد.

در کتاب «غائله ۱۴ اسفند ۱۳۵۹» که پدیدآورنده و ناشر آن دادگستری جمهوری اسلامی ایران، شورا‌ی عالی قضایی و موسوی اردبیلی هستند سرهنگ دلشاد فردی منحرف و فاسد معرفی شده است. اما پس از قتل وی به دست سرویس امنیتی، او را شخصی عاشق و دلسوخته‌ی امام و نمونه بارز یک نظامی انقلابی و برحذر از مادیات و... معرفی می‌کنند.^۲

مغضوب‌خامنه‌ای

خامنه‌ای با میرعمادی میانه‌ی خوبی نداشت و به همین دلیل پس از به قدرت رسیدن وی میرعمادی مجبور به ترک قوه‌ی قضاییه شد و به کار در بخش خصوصی پرداخت. مدتی بعد از ترور شیخ ابوالحسن کریمی، دادستان سابق گیلان توسط مجاهدین که یکی از جنایتکارترین مهره‌های رژیم در شمال کشور بود، دادرسی عمومی تهران در یک اقدام بی‌سابقه حکم انفصال کریمی را به اداره‌ی آموزش و پرورش لاهیجان ابلاغ کرد. البته به لحاظ اداری خبطی صورت نگرفته بود چرا که وی پس از ترک قوه‌ی قضاییه کتابفروشی باز کرده و به کار آزاد مشغول بود. خامنه‌ای در اعتراض به این امر نامه‌ای به دادرسی عمومی تهران نوشت و ضمن محکومیت اقدام میرعمادی از وی خواست به هر نحو که مناسب می‌داند موضوع را جبران کند.^۳

1- www.fardanews.com/fa/news/75884

2- www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=56841

۱- سردار حزب‌الله گیلان شهید ابوالحسن کریمی، صص ۱۴۹-۱۵۰

حسن یوسفی‌اشکوری نماینده‌ی دوره‌ی اول مجلس شورای اسلامی می‌گوید:

به دلیل شکایات انبوه مردم گیلان از ابوالحسن کریمی دادستان انقلاب وقت گیلان و جنایاتی که او مرتکب شده بود، کمیسیون قضایی مجلس طی چند جلسه به شکایات و کارنامه او رسیدگی کرد و از جمله حضور مؤثر آقای محقق داماد به عنوان رئیس بازرسی کل کشور و ارائه‌ی مستند اعمال خلاف قانون و شرع کریمی در گیلان، ستاره اقبال کریمی افول کرد و در نهایت به برکناری اش منتهی شد. البته مقاومت‌های زیادی صورت گرفت (از سوی جریان‌های تندرو در گیلان و تهران) و به همین دلیل فکر می‌کنم یک سال طول کشید تا لاجوردی گیلان (کریمی) برکنار گردد.^۱

دستگیری به اتهام فساد مالی

در تاریخ ۳۱ خرداد ۱۳۸۱ عبدالنبی نمازی، دادستان کل کشور اعلام کرد که میرعمادی دادستان اسبق عمومی تهران به اتهام مالی دستگیر شده است. اما وی به رغم اصرار خبرنگاران از گفتن جزئیات بیش‌تر خودداری کرد. دو روز پیش از آن ابراهیم ریسی، رییس بازرسی کل کشور از وجود پرونده‌ای مهم‌تر از پرونده‌ی شهرام جزایری که متهم فساد مالی کلان است خبر داده بود اما از صاحب آن پرونده هیچ نامی ذکر نکرده بود. احتمالاً اشاره او به پرونده‌ای بود که دادستان کل کشور از آن سخن گفته بود.

روزنامه‌ی انتخاب، در گزارش خود ارقام اتهام اقتصادی میرعمادی را سنگین‌تر از پرونده‌ی مالی شهرام جزایری دانسته و خبر داد که میرعمادی از راه یک رابط تجاری در لندن همکاری مستقیمی با جزایری و پرونده آن داشته است. روزنامه‌ی کیهان، این پرونده را مربوط به ضیاء الدین میرعمادی دانسته و وی را سردبیر نشریه‌ی عماد در سال‌های هفتاد و هفتاد و یک معرفی کرد اما برای ردگم کردن با استفاده از یک تشابه اسمی، مدعی شد که فرد دستگیر شده قبلاً به اتهام شرکت در کودتای نوژه دستگیر شده و پس از آزادی از زندان به طور اعلام نشده سردبیر نشریه‌ی عماد شده بود.^۲

ادعای کیهان در حالی صورت گرفت که سردبیر نشریه‌ی عماد کسی نبود جز میرضیاء الدین میرعمادی دادستان عمومی اسبق تهران. وی هم‌چنین مدیر مؤسسه‌ی باقیات و صالحات هم بود. میرعمادی بیش از یک سال در زندان بود و با دخالت یک مقام عالی‌رتبه که نامش فاش نشد، با قرار وثیقه آزاد شد. پرونده‌ی وی در دادگاه ویژه‌ی روحانیت مورد بررسی قرار گرفت اما پس از آزادی وی، هیچ خبری راجع به پرونده‌ی او انتشار نیافت.^۳ گفته می‌شد

1-<http://zeitoons.com/17144>

2-www.radiofarda.com/content/article/1134677

او به پشتوانه‌ی یک شریک تجاری که مقیم ایتالیا بود با استفاده از رانته‌های موجود در نظام به ثروت میلیاردی رسیده و پول‌های کلانی را هم به عناصر ذی نفوذ پرداخت کرد. این چهره‌ی جنایتکار که در سال ۱۳۶۱ در مقام دادستان انقلاب اسلامی شیراز و بندرعباس با افتخار اعلام می‌کرد:

اگر کسانی کالایی را احتکار بکنند و بعد با قیمت گزاف بفروش برسانند تروریست اقتصادی هستند و گناه‌شان از تروریست‌هایی که حزب‌اللهی‌ها را در خیابان و اداره و محراب و مسجد می‌کشند، کم‌تر نیست و همان‌طور که دادسرای انقلاب با قاطعیت هر چه تمام‌تر نسبت به ضدانقلابیون و گروهک‌های محارب و مفسد و آن‌هایی که انسان‌های آزاده را از ما می‌گیرند عمل می‌کند دادگاه انقلاب هم تروریست‌های اقتصادی را با قاطعیت به جوخه‌ی اعدام می‌سپارد و دادستانی نیز احکام حکام شرع را که طبق موازین اسلامی صادر شده به اجرا در می‌آورد!^۱

امروز به مدد جنایات خود وکیل دادگستری و عضو کانون وکلای مرکز است و با دلالان اسلحه و دکل‌های نفتی سروکار دارد و با توجه به نفوذ خود در دستگاه قضایی به رتق و فتق امور مفسدان اقتصادی می‌پردازد.

وی پس از سرکوب خونین فعالان سیاسی در بندرعباس مدعی بود:

پس از این که دیدم دیگر در بندرعباس کار زیادی به نظر نمی‌رسد به تهران مراجعه کرده و تقاضا کردم که در هر کجا نیاز هست انجام وظیفه نمایم و اگر نیست، به تحصیلات خودمان که طلبگی است بپردازیم. زیرا من قبل از این که مسئول باشم طلبه هستم و طلبه کار اصلی‌اش درس خواندن است. این ضرورت انقلاب بود که این مسئولیت‌ها را به عهده گرفتیم که نظر امام امت روحی فدا نیز همین است و هنگامی که ضرورت برطرف شود طلابی که الان مسئولیت دارند به حوزه‌های علمیه مراجعه خواهند کرد. لذا پیشنهاد شد که با حفظ سمت، دادستانی انقلاب شیراز را هم عهده‌دار شوم و از آن‌جایی که عشق به کار و فعالیت داشتم با جان و دل این مسئولیت را نیز پذیرفتم.^۲

و همین شخص، پس از کنار رفتن از مسئولیت اجرایی نه تنها به حوزه برنگشت، بلکه هم‌چنان از خوان گسترده‌ی نظام برخوردار است و به چپاول اموال عمومی مشغول.

۱- روزنامه‌ی کیهان سه‌شنبه ۲ آذر ۱۳۶۱ ص ۱۳.

۲- پیشین



علی مبشری

علی مبشری تحصیلات خود را در حوزه‌ی علمیه آیت‌الله گلپایگانی آغاز کرد و سپس در سال ۱۳۴۹ به مدرسه‌ی حقانی رفت که توسط قدوسی اداره می‌شد. وی در زمره‌ی شاگردان مصباح‌یزدی شمرده می‌شود. مبشری پس از پیروزی انقلاب ضدسلطنتی در مدرسه‌ی علوی و رفاه در کنار قدوسی که اداره‌ی زندان و دستگیرشدگان را در محل‌های مزبور به عهده داشت به فعالیت پرداخت.

از باسابقه‌ترین قضات دادگاه انقلاب اسلامی

پس از انتخاب قدوسی به دادستانی کل انقلاب، در شهریور ۱۳۵۸ از آن‌جایی که هنوز شورای عالی قضایی تشکیل نشده بود حکم قضاوت او را آیت‌الله منتظری و مشکینی صادر کردند و او حاکم شرع دادگاه انقلاب اسلامی تهران شد. او بعد از محمدی گیلانی، با سابقه‌ترین فرد در دادگاه انقلاب بود.

یکی از معروف‌ترین پرونده‌هایی که حکم اعدام آن توسط مبشری صادر شد مربوط بود به تقی شهرام. بهشتی به منظور بهره‌برداری سیاسی از این دادگاه علیه مجاهدین و کمونیست‌ها، عبدالمجید معادی‌خواه یکی از نزدیکان خود را به عنوان حاکم شرع انتخاب کرده بود. پس از آن که نقشه‌های بهشتی به خاطر عدم شرکت تقی شهرام در دادگاه نقش بر آب شد، در یک خیمه‌شب بازی حقوقی در ۳۰ تیرماه ۱۳۵۹ پیش از

برگزاری چهارمین جلسه‌ی دادرسی، معادیه‌خواه با یک مانور به ظاهر قانون‌گرایانه اعلام کرد که به دلیل رسمیت یافتن مجلس شورای اسلامی و این که او نماینده‌ی مجلس شده است و طبق قانون اساسی دخالت قوه مقننه در کار قوه قضاییه ممنوع است از ریاست دادگاه ویژه استعفا می‌دهد. نکته‌ی حائز اهمیت آن که مجلس در ۷ خردادماه افتتاح شده بود و چند ماه بعد محاکمه‌ی سعادت‌تی توسط موسوی تبریزی دیگر نماینده‌ی مجلس صورت گرفت و پس از سال ۶۰ ده‌ها نماینده مجلس به عنوان بازجو و شکنجه‌گر و حاکم شرع در کار قوه‌ی قضاییه دخالت کردند.

به دنبال استعفای معادیه‌خواه، آخرین جلسه‌ی دادگاه ویژه رسیدگی به اتهامات تقی شهرام، به ریاست علی مبشری برگزار شد.

سرانجام در روز پنجشنبه ۲ مرداد ۱۳۵۹ روزنامه‌ها ذیل خبر اعدام بیست و یک محکوم دادگاه‌های انقلاب اسلامی مرکز، از تیرباران محمدتقی شهرام خبر دادند.

مبشری که رئیس شعبه‌ی ۲ دادگاه انقلاب اسلامی تهران بود در دهه‌ی ۶۰ به عنوان یکی از حکام شرع اصلی اوین، نقش مستقیمی در صدور احکام اعدام، مصادره‌ی اموال، شکنجه و زندان هزاران نفر داشت. وی بعدها رئیس شعبه‌ی ۲۱ دادگاه تجدیدنظر استان تهران مستقر در دادگاه انقلاب هم شد و در اردیبهشت ۱۳۷۹ به حکم شاهرودی به جای غلامحسین رهبرپور رئیس دادگاه‌های انقلاب اسلامی تهران شد. خودش می‌گوید:

وقتی که ما آمدیم، به هرکسی تعدادی پرونده ارجاع می‌شد و حجم کاری به قدری زیاد بود که اساساً فرصتی پیش نمی‌آمد که وارد پرونده‌ی فرد دیگری بشویم و به دادگاه کس دیگری برویم. گاهی ناچار می‌شدیم همراه با آقای نیری در نصف شب برویم و فردی را بازرسی کنیم.^۱

در جریان کشتار تابستان ۶۷ گفته می‌شد وی در بعضی دادگاه‌ها به جای نیری شرکت داشته است. البته من شخصاً وی را در گوهردشت و در میان اعضای هیأت در خلال روزهایی که در راهرو مرگ حضور داشتم ندیدم. مبشری در تشریح دل‌رحمی و نرم‌خویی خود می‌گوید:

قاطع بر خورد کردن با حفظ حرمت و احترام افراد هیچ منافاتی ندارد. امام امت فرمودند با کسی که به اعدام محکوم می‌شود با احترام برخورد کنید و شخصیت او را خرد نکنید. چون ما نمی‌توانیم جواب این حق‌کشی‌هایی که خدای ناکرده انجام می‌شود را بدهیم. از مجموع سی اعدام، حدود بیست و شش یا بیست و هفت احکام را من حقیر صادر کرده بودم اما حق‌شان را ضایع نمی‌کردم. چشمان‌شان باز بود و به کسی تو

نمی‌گفتم و با قانون برخورد می‌کردم و با کسی خصومت و دشمنی شخصی نداشتم.^۱ وی در مورد ضرورت وجود دادگاه انقلاب آسمان و ریسمان را به هم می‌بافد: موقعیت دادگاه انقلاب مشابه نیروهای مسلح است، ممکن است در طول عمر نیروهای مسلح یک جنگ هم اتفاق نیفتد اما در همه‌ی کشورها عقلای قوم اهتمام خاصی را برای نیروهای مسلح جهت تأمین و حفظ امنیت داخلی و خارجی قائل و بیش‌ترین بودجه را برای آن قرار می‌دهند. هرچندکه شاید خطری بالفعل کشور را تهدید نکند ولی باید باشند و اگر جنگی هم باشد به مجرد تمام شدن آن نیروهای مسلح و امنیتی را جمع نمی‌کنند. دادگاه انقلاب نیز باید وجود داشته باشد تا نظام در خطر براندازی قرار نگیرد.^۲

با همه‌ی این اوصاف، مبشری در میان حکام شرع اوین معروف بود که احکام سبک‌تری می‌دهد؛ تصورش را بکنید اوین چه قصاب‌خانه‌ای بود که دل‌رحمش مبشری بود.

ارادت مبشری به لاجوردی

او در تعریف از لاجوردی قصاب اوین که نماینده‌ی آیت‌الله منتظری او را جنایتکار و فاشیست می‌نامید می‌گوید:

ویژگی‌های ممتازی را در این شخصیت بزرگوار دیدم و به خاطر همین ویژگی‌ها، ارادت خاصی هم نسبت به ایشان داشتم.

مبشری به خاطر همین ارادت خاص بود که در بسیاری از چالش‌هایی که بین لاجوردی و مسئولین شورای قضایی وقت پیش می‌آمد حق را به وی می‌داد.

دروغ‌گویی و انکار بدیهیات

یکی از ویژگی‌های اصلی مسئولان قضایی رژیم دروغ‌گویی و انکار بدیهیات است. آن‌ها چنان با اطمینان و قاطعیت منکر حقایق می‌شوند که گاه شاهدان نیز به شک و تردید می‌افتند. مبشری در پاسخ به سؤال خبرنگار که پرسیده:

سلامت جریان تواب‌سازی را به رغم همه انتقادات به جا و نابه‌جایی که مطرح می‌شد و می‌شود، چگونه ارزیابی می‌کنید؟

می‌گوید:

اولاً ما سرمان بیش‌تر گرم انبوه پرونده‌ها بود، تعداد قضات محدود بود و سرمان آن‌قدر شلوغ بود که فرصت نداشتیم برویم روی این جهات مطالعه کنیم، اما بیناً و بین‌الله در آن مدتی که بازار این موضوعات در آن جا داغ بود و تواب و تشکیلاتی

و این حرف‌ها مطرح بود، ما نه شاهد بودیم و نه گزارشی پیش ما آمد و نه کسی از تواب و غیرتواب پیش ما ادعا و شکایت کرد که به ما فشار آوردند و ما را در تنگنا قرار دادند.

حتی گروه‌هایی هم که از طرف مسئولین یا قائم‌مقام رهبری می‌آمدند، چنین ادعایی نکردند و برای ما که حکام شرع بودیم یا برای حضرت آیت‌الله گیلانی یا آقای نیری چنین شکایت و گلایه‌ای مطرح نشد.

او در حالی از آیت‌الله منتظری مایه می‌گذارد که ایشان در دیدار با اعضای هیأت کشتار ۶۷ در مورد لاجوردی می‌گوید: گردش بشکند.

برخلاف آن‌چه مبشری ادعا می‌کند، من شخصاً در تابستان ۱۳۶۴ در دادگاهی که با کیفرخواست جدید با ریاست وی برایم تشکیل شده بود ضمن شرح بخش کوچکی از آن‌چه در طول زندان بر من رفته بود در مورد نقش تواین، پاسداران، مسئولان زندان و... در دوران «تواب‌سازی» و فشارهای طاقت‌فرسای آن توضیح دادم. وی چنان از شنیدن توضیحاتم بهت‌زده شده بود که به منشی دادگاه گفت اگر آن‌چه وی می‌گوید، حقیقت داشته باشد حق با اوست اگرچه «منافقین» همه‌شان دروغ می‌گویند. او هم چنین از من خواست که به عنوان آخرین دفاع شکایتم را روی یک برگه «دادنامه» نوشته و به دادگاه ارائه دهم که چنین کردم. او چنان تحت تأثیر بخشی از مصیبت‌هایی که در زندان متحمل شده بودم، قرار گرفته بود که حکم جدیدی برای من صادر نکرد و به همان حکم ده‌سال زندان قبلی بسنده کرد.

در مورد آیت‌الله منتظری همین بس که وی در نامه‌ی مهرماه ۱۳۶۵ خود به خمینی به صراحت مواردی را مطرح کرده و تأکید نموده است:

شنیده شد فرموده‌اید: فلانی [یعنی منتظری] مرا [یعنی خمینی] شاه و اطلاعات مرا ساواک شاه فرض می‌کند البته حضرتعالی را شاه فرض نمی‌کنم ولی جنایات اطلاعات شما و زندان‌های شما روی شاه و ساواک شاه را سفید کرده است، من این جمله را با اطلاع عمیق می‌گویم!

او در مورد مجادله‌اش با موسوی اردبیلی برای برکناری لاجوردی می‌گوید:

به آقای موسوی اردبیلی گفتم، برای چه می‌خواهید او را بردارید؟ جواب داد، در خط ما نیست، حرف ما را نمی‌خواند. گفتم، حاج آقا! این حرف‌ها نیست، دستور از قم و باند مهدی هاشمی است. دستور از آن‌جاست، شما هم دارید عمل می‌کنید. خیلی به ایشان برخورد!

موضوع «باند مهدی هاشمی» و انداختن مسئولیت همه‌ی اعمال به دوش او مربوط به سال ۱۳۶۵ به بعد و دستگیری او به منظور ضربه زدن به آیت‌الله منتظری است. در حالی که برکناری لاجوردی در سال ۶۳ اتفاق افتاد. در دوران مزبور مهدی هاشمی هنوز دارای قدرت بود و اساساً هیچ کجا بحث «باند مهدی هاشمی» مطرح نبود.

وی در دیدار مزبور با اردبیلی مسئولیت جنایات لاجوردی را پذیرفته و می‌گوید: گفت مثلاً ایشان فلان کار و فلان کار را کرده. گفتم آقای لاجوردی این کارها را در مقام دادستان کرده. دادستان هیچ کاری نمی‌کند جز اجرای احکام بنده که حاکم شرع هستم. تا من دستور ندهم که آقای لاجوردی نمی‌تواند اقدامی بکند، پس چرا به من هیچی نمی‌گویید؟ پس چرا به آقای گیلانی هیچی نمی‌گویید؟ هرچه بوده، آقای گیلانی و آقای نیری و من دستور داده‌ایم و آقای لاجوردی عمل کرده. تا یک‌جا حکم نباشد، یک دانه شلاق به کسی نمی‌شود زد. پس چرا کسی به ماها چیزی نمی‌گوید و همه‌ی حملات متوجه آقای لاجوردی است؟ پس این یک دستور است!

تلاش برای صدور احکام هرچه بیش‌تر اعدام

وی که به منظور زمینه‌سازی برای سرکوب زندانیان سیاسی به دیدار آیت‌الله منتظری در قم رفته بود می‌گوید:

یک‌مورد من رفتم پیش آقای منتظری و گفتم: آقا! این‌ها توی زندان هم که می‌آیند تشکیلات به هم می‌زنند و دارند همه‌جا را به آشوب می‌کشند. جواب داد، مسئله‌ای نیست. زمان شاه هم بوده است! اگر زمان شاه هم بوده است، شاه تسلط داشت و همه‌ی دنیا با او بودند. این‌ها در دوره شاه چیزی نداشتند. پنج تا کلت داشتند که چهارتایش شلیک نمی‌کرد؛ اما حالا در روز روشن با خمپاره و آر.پی. جی و توپ صد و شش دارند ساختمان‌ها را می‌زنند. شما الان را با زمان شاه مقایسه می‌کنید؟ این‌ها دارند نظام را می‌خورند. ایشان محکم می‌زد به گردنش و می‌گفت، نکشید، به گردن من!

وی در مورد چگونگی روحیه گرفتن برای جنایتکاری می‌گوید:

آن‌وقت می‌رفتم خدمت امام و یک روحیه‌ای به ما می‌دادند عجیب. ایشان می‌فرمودند، شما در حقیقت قاضی نیستید. قاضی خداست و خدا هم حکم این‌ها را صادر کرده، شما تعیین مصداق می‌کنید. و می‌فرمودند، بترسید از این که در مقابل این‌ها کوتاه بیایید. ما از امام روحیه می‌گرفتیم، وگرنه اگر قرار بود از این آقا

روحیه بگیریم که باید جنازه‌مان را از قم می‌آوردند بعد شنیدم که آقای منتظری گفته بود این سید را، منظورش شهید لاجوردی بود، چه کسی توی خانه من راه داده؟! مبشری مانند دیگر حکام شرع اوین به خاطر مخالفت آیت‌الله منتظری با اعدام‌های بی‌رویه خصم وی بود و از هیچ فرصتی برای حمله به ایشان فروگذار نمی‌کند.

رئیس دادگاه انقلاب اسلامی

مبشری در فروردین ماه ۱۳۷۹ در حالی که رئیس شعبه‌ی دادگاه ۲۱ تجدید نظر استان تهران بود توسط هاشمی شاهرودی به ریاست دادگاه انقلاب اسلامی تهران انتخاب شد. مبشری یکی از قدیمی‌ترین و سابقه‌ترین حکام شرع اوین بود و هنگامی که در اسفند ۱۳۷۳ به جای او، غلامحسین رهبریور به ریاست دادگاه انقلاب اسلامی تهران انتخاب شد با تعجب کسانی که از نزدیک تحولات دستگاه قضایی را دنبال می‌کردند روبرو شد. وی در سال ۱۳۸۸ به عنوان معاون قضایی دیوان عدالت اداری در امور هیأت عمومی، بار دیگر جانشین غلامحسین رهبریور شد و در مهرماه ۱۳۹۳ پس از برکناری از این پست به دیوان عالی کشور رفت و یکی از مستشاران آن شد. در دورانی که وی ریاست دادگاه انقلاب اسلامی تهران را به عهده داشت جنایات زیادی صورت گرفت.

عزت‌الله سبحانی، در بهمن ۱۳۸۱ در آستانه حضور در کمیسیون اصل ۹۰ مجلس برای ادای توضیحاتی پیرامون پانزده ماه بازداشت و شکنجه‌ی خود در یک مصاحبه گفت:

من ابتدا چهار ماه در یک سلول انفرادی حدوداً سه متری به سر بردم. پس از آن به مدت دو ماه به یک سلول انفرادی دیگر که کمی بزرگ‌تر از سلول اول بود منتقل شدم. در اثر فشارهای زندان در ۱۹ خرداد سال ۱۳۸۰ دچار عارضه‌ی قلبی شدم و به مدت نه ماه در بیمارستان بقیة‌الله، در یک اتاق انفرادی بستری شدم که مأمورین نیز در اتاق مجاور مراقب من بودند. علیرغم همه‌ی این فشارها من از این بابت که در سلول انفرادی بودم شکایت ندارم؛ شکایت من از تعقیباتی است که چه در دوران بازجویی و چه بعد از آزادی ادامه داد. هر از چندگاهی مأمورین مرا را احضار می‌کنند و یا به دفترکارم می‌آیند و همان سوالات و فشارهای عصبی زندان را تکرار می‌کنند.

آقای مبشری می‌فرماید زمانی که در زندان با آقای سبحانی دیدار کردم، وی از برخورد مسئولان و بازجویان خود رضایت کامل داشت. ایشان نیمی از حقیقت را می‌گوید و نیمی را به یاد نمی‌آورد. من این جمله را گفتم و ایشان درست می‌گوید اما آقای مبشری نمی‌گوید من در چه شرایطی و تحت چه فشاری برای این اظهار نظر بودم.

در آن شرایطی که من گفتم اعتراضی ندارم، زیر فشار و در وضعیت عصبی و خیمی قرار داشتم. در همین دوران و هم‌زمان با دیدار با ایشان آقایان بازجویان تهدید می‌کردند که حکم بازداشت همسرم را دارند و می‌خواهند همسر و فرزندانم را نیز بازداشت کنند. آقای مبشری می‌گوید چرا من ده ماه پس از آزادی از زندان و در این شرایط خاص زمانی این نامه را نوشته‌ام. نمی‌دانم چرا ایشان این پرسش را از من می‌کند، درحالی که من از ایشان باید بپرسم که چرا از اقدامات قبلی من در این زمینه ایشان اطلاع ندارد؟

من در خرداد ماه سال ۱۳۸۱ به اتفاق پانزده تن از دوستانی که همه‌ی آن‌ها را می‌شناسم زندانی شدم. این دوستان هم اکنون آزاد شده‌اند. همه‌ی آن‌ها، در باره‌ی همین رفتارهایی که من در نامه‌ام مطرح کرده‌ام یک نامه‌ی محرمانه به سران سه قوه‌ی جمهوری اسلامی نوشته و در آن شرح رفتارهایی را که با آن‌ها شده را مطرح کردند.

در آبان ماه گذشته نیز من رأساً نامه‌ای به آقای حداد رئیس شعبه‌ی ۲۶ دادگاه انقلاب که مسئول پرونده‌ی من بوده است نوشتم و از این تعقیب و گریزها شکایت کرده است.

اکنون آقای محمود هاشمی شاهرودی، رئیس قوه‌ی قضاییه در پاسخ به نامه‌ی آقای مهدی کروی در باره‌ی بنده می‌گوید چرا من به دادگاه صالحه شکایت نکرده‌ام. در حالی که همان‌طور که گفتم بنده به قاضی حداد در آبان ماه گذشته شکایت کرده‌ام و قاعدتاً ایشان بعنوان رئیس قوه‌ی قضاییه باید در جریان این شکایت باشد و اگر نیست، از ایشان باید سؤال کند نه از من.^۱

وی برکناری‌اش از ریاست دادگاه انقلاب در مهرماه ۱۳۸۸ را قدرناشناسی صادق لاریجانی و عواملش می‌دانست و در مراسم تودیعش گفت:

افراد انقلابی برای خدا و نه برای خوش آمدن این و آن اقدام می‌کنند، اشخاص کوچک‌تر از آن هستند که بگوئیم قدر ما را می‌دانند یا نمی‌دانند، خدا قدرمان را بداند بس است. اخلاص باعث می‌شود که گلایه‌ای وجود نداشته باشد، این ایام و فراز و نشیب‌ها آزمایشگاهی برای ما است.^۲

1-www.ettelaat.net/Dastgha_g_asegara_d_migoeead

2-www.asriran.com/fa/news/86609



محمد سلیمی

محمد سلیمی متولد ۱۳۳۳ در یکی از روستاهای همدان است. وی در سال ۱۳۴۳ همراه با خانواده به قم مهاجرت کرد و تحصیلات حوزوی خود را در مدرسه‌ی حقانی قم پی گرفت. وی نقشی در مبارزات قبل از انقلاب حتی در سطح مرسوم روحانیت هم نداشت، اما بعد از انقلاب مانند دیگر روحانیون می‌کوشد خود را دارای سابقه‌ی انقلابی نشان دهد. مبارزه‌ی مخفی او در دوران شاه خلاصه شده بود در مخفی نگاه داشتن رادیو در منزل مسکونی اش. وی در مورد این کار خطرناک می‌گوید:

من آن زمان حدود شش سال در منزل رادیو داشتم اما زخم و پدرم که با هم زندگی می‌کردیم، نمی‌دانستند.

– شش سال؟!!

– بله! چون در همان جلسات که قبلاً اشاره کردم، مرام‌نامه‌ی مخفی کاری را به ما یاد داده بودند.

بالاخره شش سال رادیو داشتم تا این که سال ۵۷-۵۶، روز تحویل سال، گفتیم آن را در بیاریم تا خانواده ببینند، البته این موقع، یک خورده فضا آزاد شده بود. رادیو پیام تبریک شاه را گفتم. پدرم گفت این این جا چکار می‌کند؟! از این جا می‌بری دیگر این جا نباشد!

یکی دیگر از شاهکارهای وی «انگلیسی» حرف زدنش است که بعید می‌دانم در حد یک سلام و احوالپرسی ساده باشد.

بهمن ۵۷، روزی که سفارت اسرائیل را گرفتند، یک گروهبان اسرائیلی به سوی مردم تیراندازی کرد دستگیرش کردند آوردند دادستانی، آن وقت محل استقرار کارهای دادگاهی در مجلس شواری اسلامی بود. ساواکی ها را می گرفتند می آوردند و ما با آن ها صحبت می کردیم. آن روز ما با آن گروهبان اسرائیلی شروع کردیم به انگلیسی صحبت کردن، خوب حزب الهی ها و جمعی از بازاریان آن جا جمع بودند یکی از آن ها به من گفت: شیخ انگلیسی حرف می زدی؟! آخه تو شیخی؟! یعنی آن روز اگر طلبه انگلیسی بلد بود، برای آن ها خیلی غیرمنتظره بود!

چگونگی راه یابی به دستگاه قضایی

وی پس از انقلاب ابتدا راننده و دستیار آیت الله مؤمن بود اما در سال ۵۹ توسط بهشتی و قدوسی به دستگاه امنیتی و قضایی راه یافت و به عنوان حاکم شرع در استان های تهران، خراسان، فارس و همدان مشغول به کار شد و به مدت شش سال ریاست دادگاه انقلاب همدان و هم چنین ریاست سازمان قضایی نیروهای مسلح استان همدان را نیز به عهده داشت. وی هم چنین ریاست شعبه ۳۱ دیوان عالی کشور را عهده دار شد. وی از سال ۱۳۶۹ تا ۱۳۸۴ رئیس شعبه دوم دادگاه ویژه روحانیت و از سال ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۱ دادستان کل ویژه روحانیت بود و سپس در شورای نگهبان به عنوان عضو حقوقدان حضور یافت و در کنار همه ی این امور با کم ترین سواد حقوقی به تدریس «حقوق» در دانشگاه نیز می پردازد!

پس از ۳۰ خرداد، وی یکی از جانانی بود که برای جان ستادن در هر کجا آماده و گوش به فرمان بود. خودش می گوید:

بحران سال ۶۰-۶۱ آقای قدوسی می گفتند فلان جا پرونده ی منافقین رسیدگی نشده، یکی برود آن را رسیدگی کند و ما می رفتیم. نمونه ی آن شاهرود بود. من گفتم یک بلیط بگیرد، من می روم. با اتوبوس رفتم شاهرود پیاده شدم و یک هفته تمام پرونده ی منافقین را رسیدگی کردم و همراه نماینده ی شاهرود آقای معصومی که یک روحانی بود برگشتم.^۱

رازمی در مورد مأموریت سلیمی در همدان می گوید:

در استان همدان آقای سلیمی حاکم شرع و آقای رئیسی دادستان بودند و در آن جا تمام منافقین غرب کشور مانند استان های همدان، کرمانشاه، رزناسایی و با آن ها برخورد کردند و کاری که در دهه ی اول انقلاب انجام شد کاری بسیار بزرگ بود که

1-www.shafaqna.com/persian/services/countries/iran/item/104966

2-www.shafaqna.com/persian/services/countries/iran/item/104966

مدیون قاطعیت امام خمینی و تعهد او به اجرای احکام شرعی بود.^۱

شرکت در قتل عام ۱۳۶۷

او هم‌چنین یکی از اعضای هیأت کشتار در سال ۶۷ در استان‌های مرزی بود. سلیمی در ارتباط با نقش خود در برپایی این دادگاه‌ها می‌گوید:

... در عملیات مرصاد در دادگاهی که برای رسیدگی به پرونده‌ی منافقین در خطوط مقدم تشکیل شد، با حکم حضرت امام (ره) و درخواست رئیس وقت دیوان عالی کشور حضور داشتیم که این دادگاه‌ها بلافاصله پس از آزادسازی مناطق اشغالی برای رسیدگی به امور برپا می‌شد.

منظور سلیمی از «رسیدگی به امور»، قتل عام اسرای مجاهد و مردمی است که متهم به همکاری با آن‌ها در جریان عملیات فروغ جاویدان بودند.

در تاریخ یادشده رفسنجانی به عنوان فرمانده کل قوا در کرمانشاه حضور داشت و از قرار معلوم در دیدار با فلاحیان و رازی‌نی مقدمات برپایی دادگاه‌های صحرائی در کرمانشاه و شهرهای دیگر مرزی را فراهم کرده بود.^۲

فلاحیان و رازی‌نی در ۲۵ خرداد ۱۳۶۶ از سوی خمینی به سمت دادستان و حاکم شرع دادگاه ویژه روحانیت منصوب شده بودند و محمد سلیمی هم همکار آن‌ها در دادگاه ویژه روحانیت بود. هر سه هم به حلقه‌ی حقانی قم مربوط بودند و برای انجام جنایت در هرکجا آماده.

ظاهراً فلاحیان و رازی‌نی کسی را بهتر از سلیمی برای ریاست دادگاه‌های صحرائی ندیده بودند. رازی‌نی هم‌زمان ریاست سازمان قضایی نیروهای مسلح را نیز در اختیار داشت و فلاحیان قائم‌مقامی وزارت اطلاعات. در واقع دستگاه امنیتی و اطلاعاتی و قضایی بر کاکل این دو می‌چرخید.

محمد سلیمی و هیأت همراه وی که حمایت همه‌ی جناح‌های رژیم را داشتند بلافاصله پس از عقب‌نشینی مجاهدین از شهرهای کرد و اسلام‌آباد و حوالی کرمانشاه و... با تشکیل دادگاه‌های صحرائی به کشتار اسرا و مردمی که متهم به همکاری با مجاهدین در دوران تسخیر شهرهای فوق بودند می‌پردازند.

افراد اعدام شده در شهرهای مرزی دارای هیچ قبر و نشانه‌ای نیستند و متأسفانه تاکنون هیچ‌یک از ارگان‌های حقوق بشری در سطح ملی و بین‌المللی اشاره‌ای به سرنوشت آن‌ها نکرده و آماری از این اعدام‌ها نیز در دست نیست.

این هیأت هم‌چنین ظاهراً فرمان قتل «آنی ازبرت» پرستار بیست و شش ساله‌ی فرانسوی

راکه در جریان عملیات فروغ جاویدان دستگیر شده بود می‌دهد. وی دارای لیسانس پرستاری و دانشجوی بیولوژی بود. آنی ازبرت در روز ۶ مرداد در منطقه‌ی سیاخور مجروح و دستگیر شده بود.

رفسنجانی در خاطرات خود از روز ۷ مرداد ۱۳۶۷ می‌نویسد:

آقای فلاحیان گفت یک زن فرانسوی که همسر یکی از منافقین است، مجروح و اسیر شده است.

دولت جمهوری اسلامی بعداً تحت فشار بین‌المللی مدعی شد که آنی ازبرت در اثر جراحات وارده هنگام انتقال به بیمارستان فوت کرده است.

محمد سلیمی پس از قتل عام ۶۷ مانند دیگر کسانی که درگیر این جنایت بزرگ بودند ارتقای مقام یافت و به ریاست شعبه‌ی دوم دادگاه ویژه روحانیت و ریاست شعبه‌ی ۳۱ دیوان عالی کشور ارتقا یافت که تا سال ۸۹ که عضو حقوقدان شورای نگهبان شد به مدت بیست و دو سال ادامه پیدا کرد. در این مدت مسئولیت سرکوبی روحانیون ناراضی کشور نیز به عهده‌ی او گذاشته شد.

پرونده‌های دادگاه ویژه روحانیت

محمد سلیمی به عنوان رئیس شعبه‌ی دوم دادگاه ویژه روحانیت ریاست دادگاه محمد موسوی خویینی‌ها دادستان کل انقلاب دوران خمینی، عبدالله نوری نماینده‌ی خمینی در سپاه پاسداران و جهاد سازندگی و وزیرکشور دوران رفسنجانی و خاتمی و رییس شورای شهر دوران خاتمی، محسن کدیور، حسن یوسفی اشکوری و بسیاری از روحانیون را به عهده داشت. در این دادگاه‌ها محمدابراهیم نکونام نقش دادستان را به عهده داشت و به پاس خدماتش به خامنه‌ای به ریاست کمیسیون اصل ۹۰ مجلس شورای اسلامی رسید. هیأت منصفه‌ی این دادگاه را ایزدپناه (دست راست هاشمی‌شاه‌رودی)، کاظم صدیقی (امام جمعه تهران)، مصطفی پورمحمدی، محسن دعاگو و مسیح مهاجری به عهده داشتند. عبدالله نوری در دادگاه ویژه روحانیت خطاب به نکونام و سلیمی گفت:

امروز یک روحانی در مقام دادستان یکی روحانی دیگر را متهم به توهین، افتراء، نشر اکاذیب و معاندت با دین می‌کند. اگر این آقا راست می‌گوید وای بر روحانیتی که من نمونه‌اش هستم و اگر دروغ می‌گوید وای بر روحانیتی که ایشان نمونه‌اش است. سلیمی در مقام حاکم شرع خواسته‌ی خامنه‌ای را اجرا کرد و عبدالله نوری را که در مقابل او ایستاده بود و در مورد قتل‌های زنجیره‌ای روشنگری کرده بود به پنج سال زندان محکوم کرد. خامنه‌ای در مورد عبدالله نوری که چندی قبل او را به عضویت مجمع تشخیص مصلحت نظام منصوب کرده بود گفت:

جبهه‌ی دشمن، غیر از آن آدم غافلی است که خودی هم هست، منتها بیچاره دچار غفلت و اشتباه و فریب می‌شود. بر اثر حادثه‌ای عقده و کینه‌ای پیدا می‌کند و در مقابل نظام می‌ایستد؛ در مقابل سخن حق می‌ایستد؛ در مقابل امام و راه امام می‌ایستد. این، آن دشمن اصلی نیست؛ این یک آدم فریب‌خورده است؛ این یک آدم قابل ترحم است؛ دشمن اصلی کسی است که پشت سر این قرار می‌گیرد، اما خودش را نشان نمی‌دهد؛ در داخل کشور خودش را نشان نمی‌دهد؛ در خارج کشور چرا؛ در جبهه‌ی جهانی، در جبهه‌ی بین‌المللی، به عنوان یک عضو وفادار سازمان جاسوسی سی‌ای آمریکا یا موساد صهیونیست‌ها چرا؛ کاملاً چهره‌ی او آشکار است؛ حرف هم می‌زند؛ حقایق را هم می‌گوید؛ انگیزه‌هایی را هم که او برای مبارزه با اسلام و مسلمین دارد، بیان می‌کند؛ اما آن دنباله‌اوه که داخل کشور است، خود را دم چک اقتدار حکومت قرار نمی‌دهد. می‌داند که این حکومت، حکومت مقتدری است؛ حکومتی است که متکی به آرا مردم است؛ متکی به محبت مردم است؛ متکی به ایمان مردم است؛ از این حکومت می‌ترسند و خودشان را جلو نمی‌دهند. حرف‌شان را با یک واسطه، با دو واسطه، با سه واسطه از زبان آدم‌های غافل می‌زنند. یک وقت می‌بینید طرف، یک روحانی است؛ اما غافل و فریب‌خورده و بی‌خبر؛ یا یک دانشجویست؛ اما اسیر احساسات شده و نیندیشیده؛ یا یک فرد معمولی حتی انقلابی است؛ اما زمان را نشناخته، دشمن را نشناخته یا احیاناً دچار عقده و کینه‌ای شده است. حرف از زبان این فرد خارج می‌شود؛ اما این بیچاره حرف خودش نیست؛ حرف دشمن است!

حسن یوسفی اشکوری خیمه‌شب‌بازی‌ای که تحت عنوان دادگاه عدل اسلامی توسط سلیمی و نکونام برگزار می‌شد را چنین توصیف می‌کند:

روزی مرا پیش آقای علی رازینی، رئیس دادگاه ویژه و قاضی شعبه‌ی اول دادگاه، بردند. ایشان گفت شما باید وکیل داشته باشید. آقای محسن رهامی را معرفی کردم... دلیل نپذیرفتنش را رازینی چنین بیان کرد: او خود مسئله‌دار است! ایشان به بازداشت رهامی در چند ماه پیش (بهار ۷۹) اشاره می‌کرد که همراه خانم عبادی بازداشت و مدتی در زندان ماند. جالب این که ایشان تا آن زمان (در حد اطلاع تاکنون نیز) در هیچ دادگاهی محاکمه و محکوم نشده بود... لیستی از وکلای روحانی مورد تأیید را نشانم دادند و گفتند فقط از این افراد می‌توانید انتخاب کنید. دو نفر را از همان لیست پیشنهاد کردم. البته از ناچاری و گرگنه آن دو نفر سنخیتی

با من نداشتند و به هر حال از آدم‌های خودشان بودند. روزی رازینی باز پیشنهاد انتخاب وکیل کرد و گفت اگر خودت کسی را معرفی نکنی ناچار برای شما وکیل تسخیری می‌گیریم. گفتم من اگر وکیل تعیینی نداشته باشم، کسی را به عنوان وکیل به رسمیت نمی‌شناسم. در ادامه‌ی اصرار ایشان گفتم: آقای رازینی! چه اصراری بر این کار دارید؟ من از خودم دفاع خواهم کرد و محتاج وکیل نیستم. ایشان گفت: خوب! در این دادگاهی که مورد توجه مردم هستند، وکیل به عنوان یک دکور هم که شده، لازم است! گفتم: آقای رازینی! وقتی وکیل دکور است، خوب خودتان بگذارید، چرا من؟! ...

یک‌بار پس از تعیین وکیل، آقای رازینی متن کیفرخواست را گذاشت جلو من و گفت این را بخوانید و از آن مطالب لازم را یادداشت کنید. اول با علاقه و ولع متن را خواندم. واقعاً برایم غیر قابل تصور بود که این همه اتهام را بدون کم‌ترین سند مقبول و مسموع قانونی و محکمه‌پسند به من نسبت داده باشند. این کیفرخواست در واقع تقاضای دو بار حکم اعدام کرده بود. گفتم این که مفصل است، لطف کنید یک نسخه به من بدهید تا برای تنظیم دفاعیه سر فرصت از آن استفاده کنم. گفت: نمی‌شود، این کار را نمی‌کنیم. گفتم: چرا؟ من به عنوان متهم به ارتداد و انواع جرائم اعتقادی و سیاسی، حق ندارم کیفرخواستم را داشته باشم؟ منع قانونی دارد؟ شانه‌هایش را بالا انداخت و گفت: به هر حال رسم ما نیست. هرچه اصرار کردم و استدلال، بی‌فایده بود. یک‌بار در پاسخ من خم شد روی متن و نگاهی به متن کرد و گفت: نیازی به این متن ندارید، اصل مطلب در اول کیفرخواست آمده و همان را یادداشت کنید کفایت می‌کند. گفتم: آخر خیلی طولانی است؟ گفت: بقیه‌اش که شعار است! قرار گذاشته بودند تا در محل دادگاه با خانواده‌ام ملاقات کنم... در آن روز قرار بود آقای بزرگر هم بیاید و با هم مشورت کنیم. صبح مرا به دادگاه آوردند. قرار بود که پس از ملاقات و هنگام ظهر آقای بزرگر را ببینم. اما اول از دادسرا مرا برای دیدار با ایشان به ساختمان دادگاه بردند. با تعجب به ایشان نگاه کردم. یعنی حالا چرا؟! ایشان گفت امروز دادگاه است! فراتر از تعجب دچار شوک شده و با شگفتی پرسیدم: چرا امروز؟ چرا بی‌خبر؟ قرار نبود!... گفتم: مگر دادگاه علنی نیست؟! گفت: نه. گفتم: چرا؟! آقای رازینی قول داده بود؟ گفت: آری! اما ایشان می‌گویند نظر قاضی شرط است و ربطی به من ندارد.

با شتاب به طرف اتاق رازینی حرکت کردم. در راهرو تصادفاً ایشان را دیدم و با عصبانیت و معترضانه گفتم: آقای رازینی! چرا دادگاه بی‌خبر؟ آخر من که آماده‌ی دفاع نیستم، من برای ملاقات با خانواده‌ام آمده‌ام. گفت مهم نیست، وکیل شما که

می‌دانست و اوست که از شما دفاع می‌کند. گفتم: از آن گذشته، چرا دادگاه علنی نیست؟! گفت: نظر قاضی این است. گفتم: مگر شما قول ن داده بودید؟! گفت: چرا، اما این نظر قاضی است و دست من نیست. گفتم: چنین دادگاهی قانونی نیست! گفت: به هر حال ربطی به من ندارد...

به هر رو در آن آشفتنگی و پریشانی، ناچار تسلیم شده و به دادگاه رفتم. پس از تشکیل دادگاه، که در آن دادیار (همان بازجو) و دادستان و قاضی و یک منشی و وکیل من حضور داشتند، در آغاز من اعتراض خودم را در مورد تشکیل دادگاه بدون اطلاع قبلی و عدم آمادگی ام و وکیل و به ویژه به علنی نبودن دادگاه گفتم و در پی من وکیل نیز (البته طبق سنت وکلای تسخیری) یکی به نعل و یکی به میخ اعتراض کرد. اما آقای قاضی یعنی آقای محمد سلیمی کتاب قانون را باز کرد و کاملاً قانونی! جواب داد که طبق فلان ماده اگر قاضی تشخیص بدهد که مطالب مطرح در دادگاه موجب تحریک و جریحه‌دار شدن عواطف دینی مردم می‌شود، دادگاه را غیر علنی برگزار می‌کند. گفتگوهایی صورت گرفت اما روشن بود که راه به جایی نخواهد برد. من گفتم: آقای سلیمی! چگونه متهم کردن من به ارتداد و خروج از دین به وسیله‌ی شما و جریان وابسته در رسانه‌ها تحریک عواطف ایمانی مؤمنان نیست اما من که می‌خواهم به آن اتهامات جواب بدهم و از مسلمانی خود دفاع کنم، جریحه‌دار شدن عواطف دینی و تشویش اذهان مردم است؟ این عدالت است؟! این چه قانونی است؟ جناب دادستان، نگو نام، سختم را قطع کرد و به اعتراض گفت: ایشان به دادگاه توهین می‌کند! اما سلیمی مانع گفتارش شد و دیگر بحث ادامه نیافت. در نهایت گفتم حداقل اجازه دهید اعضای خانواده‌ام که امروز برای ملاقات آمده و الان در کوچه هستند شرکت کنند. سلیمی قبول نکرد و با لحن طعنه‌آمیزی گفت: ما که متهم به استبداد هستیم، حال این یکی هم روش! آن‌گاه دادیار (یعنی بازجو ستوده کلام) متن کیفرخواست را قرائت کرد...

در این به اصطلاح دادگاه‌ها، سلیمی و ابواب‌جمعی‌اش تلاش می‌کردند ظواهر امر را رعایت کنند و این مضحکه نتیجه‌ی آن است. حدس بزنید دادگاه‌های صحرائی‌شان چگونه برگزار شده است.

اعلام آمادگی برای صدور حکم اعدام آیت‌الله منتظری

سلیمی که با دفتر خامنه‌ای ارتباط مستقیم داشته و مورد حمایت همه‌جانبه‌ی شخص

خامنه‌ای قرار دارد تا آن‌جا پیش رفت که در سال ۷۷ برای نشان دادن وفاداری‌اش به خامنه‌ای آمادگی خود را برای دادگاهی کردن آیت‌الله منتظری و صدور حکم اعدام برای ایشان اعلام کرد. وی اعتقاد داشت «غائله»ی منتظری تنها با اعدام ایشان به پایان می‌رسد. پیش‌تر اراذل و اوباش بسیج‌شده از سوی دادگاه ویژه روحانیت و محمد یزدی و احمد جنتی و مرتضی مقتدایی و... ضمن حمله به خانه‌ی آیت‌الله منتظری و تخریب هرآن‌چه به دست‌شان می‌رسید با آماده کردن طناب دار می‌خواستند آیت‌الله منتظری را در حسینیه‌شان داربزنند که خوشبختانه دست‌شان به ایشان نرسید و توطئه‌ی «امت حزب‌الله» و «عاشقان ولایت» ناکام ماند. بعد از درگذشت آیت‌الله منتظری نیز دفتر ایشان آماج حملات اراذل و اوباش وابسته به دادگاه ویژه روحانیت قرار گرفت.

اعدام رقبای خامنه‌ای مدعی ارتباط با امام زمان

سلیمی پس از آن‌که در دادگاه ویژه روحانیت رهنمودهای خامنه‌ای برای سرکوب روحانیون معترض و مخالف را عملی کرد در سال ۱۳۸۴ از سوی وی، جانشین غلامحسین محسنی اژه‌ای و عهده‌دار پست دادستانی دادگاه ویژه روحانیت شد. سلیمی در مقام دادستانی دادگاه ویژه روحانیت پرونده‌ی کسانی را که خارج از دست‌گاه حوزه و خامنه‌ای به عنوان یک رقیب جدی مدعی ارتباط با امام زمان شده بودند و نسبت به خامنه‌ای حرف‌شنوی نداشتند پیگیری کرد و حداقل دو نفر از آن‌ها را در استان‌های خوزستان^۱ و قم به جوخه‌ی اعدام سپرد.

تلاش سلیمی برای پوشاندن فساد روحانیت

سلیمی که به بی‌رحمی و خشونت معروف است در سال ۸۷ همه‌ی تلاش خود را به کار برد تا افتضاحی را که حجت‌الاسلام حسن گلستانی رئیس ستاد اقامه‌ی نماز جمعه شهرستان تویسرکان و از اعضای هیأت امنای ائمه‌ی جمعه و جماعات استان همدان به بار آورده بود جمع و جور کند. دادگاه ویژه روحانیت تحت نفوذ وی، حسن گلستانی را که با زن شوهردار رابطه‌ی جنسی برقرار کرده و فیلم کامل آن به صورت یک فیلم پورنوگرافی به شکلی گسترده در اینترنت انتشار یافته و جای هیچ‌گونه شک و شبهه و انکاری را باقی نمی‌گذاشت به صد ضربه شلاق و خلع لباس محکوم کرد.

گلستانی، شوهر زنی را که با وی رابطه‌ی جنسی داشت و از کارکنان ستاد اقامه‌ی نماز تویسرکان بود برای ماموریت کاری به همدان فرستاده و با همسر وی رابطه برقرار کرده بود. سلیمی با اشاره به موضوع حسن گلستانی به آخوندها هشدار داد که مبادا از فسادشان

۱- علی‌غرابات پاسداری که ادعای ارتباط با امام زمان کرده بود در سوسنگرد اعدام شد. یک مدعی ارتباط با امام زمان نیز در قم اعدام شد. ده‌ها نفر نیز به این اتهام در شهرهای مختلف دستگیر شدند.

فیلم‌برداری شود:

روحانیون باید آگاه باشند، دشمنان برای روحانیون، فرزندان آنان و مسوولین کشوری دام گذاشته اند تا به قشر روحانیت ضربه وارد کنند.

سلیمی در همایش سالانه‌ی دادسراها و دادگاه‌های ویژه‌ی روحانیت در قم با اشاره به این که دشمنان برای برخی روحانیون دام گذاشته و فیلم‌برداری هم کرده‌اند گفته بود: من در این جمع نمی‌توانم اسم ببرم، اما ما باید هوشیاری خود را حفظ کنیم.^۱

آزادی متهمان قتل‌های زنجیره‌ای کرمان

یکی دیگر از احکام جنایتکارانه‌ی سلیمی دخالت او در آزاد کردن متهمان قتل‌های زنجیره‌ای در کرمان است. در سال ۸۱ شش نفر از اعضای پایگاه علی اصغر مولای بسیج کرمان به نام‌های محمد حمزه مصطفوی، سلیمان جهانشاهی، محمد سلطانی، علی ملکی، چنگیز سالاری و محمد یاعباسی در جریان قتل‌های زنجیره‌ای، دستکم پنج شهروند کرمانی را به قتل رساندند. طی نه سال گذشته متهمان پرونده‌ی قتل‌های محفلی کرمان از سوی دو شعبه‌ی مختلف دادگاه کرمان به اعدام و حبس‌های طولیل‌مدت محکوم شدند، اما هر دو بار شعبه‌ی ۳۱ دیوان عالی کشور که ریاست آن را محمد سلیمی بر عهده داشت این احکام را نقض کرد. متهمان در دادگاه به صراحت عنوان کردند که آیت‌الله مصباح‌یزدی در مسجد امام حسن مجتبی در تاسوعای سال ۸۰ (۸ فروردین سال ۱۳۸۰) فرموده بود که وظیفه‌ی افراد امر به معروف و نهی از منکر است اگر طرف‌نپذیرفت در نوبت دوم باید او را به مقامات قضایی معرفی کرد و متعاقباً اگر این فرد به اعمال سابقه‌ی خود ادامه داده آمر به معروف حق دارد او را بکشد.

آن‌ها هم‌چنین در جریان دادگاه به صراحت عنوان کردند که از سوی محمد علی شجاع‌حیدری فرمانده وقت بسیج ناحیه‌ی کرمان، و محمد رئوفی‌نژاد فرمانده وقت لشکر ۴۱ ثارالله سپاه پاسداران برای انجام قتل‌ها تحریک و تشویق شده‌اند. سلیمی نبود دلیل بر ارتباط نامشروع متهمان ردیف‌های ۱ تا ۳ و اعتقاد به مهدورالدم بودن مقتولان را دلیل نقض حکم اعدام متهمان عنوان کرده و هم‌چنین تأکید کرد که متهمان بعضاً از خانواده‌های شهید داده یا ایثارگر هستند و خود آنان در دادگاه بر این اعتقاد اصرار ورزیده و مستندات و مستمسک‌هایی برای مهدورالدم بودن مقتولان، ذکر کرده‌اند. در سومین دادگاه مجید دوستعلی که در سال‌های ۸۶ تا ۸۹ با حکم محمود احمدی‌نژاد به دبیری هیأت دولت رسید، قضاوت پرونده‌ی قتل‌های محفلی کرمان را بر عهده داشت. دوستعلی، نظر

شعبه‌ی ۳۱ دیوان عالی کشور درباره‌ی اعتقاد عاملان قتل‌های محفلی مبنی بر «مهدورالدم بودن مقتولان» را پذیرفت و آنان را تبرئه کرد. به جز علی ملکی که در جریان تحقیقات قتل‌های انجام گرفته را لو داده بود بقیه متهمان آزاد هستند. این در حالی است که سلیمی بهترین فرزندان مردم را به سادگی به جوخه‌ی اعدام می‌سپرد یا به زندان‌های طویل‌المدت محکوم می‌کرد و حتی روحانیون وابسته به جناح رقیب را به کوچک‌ترین بهانه‌ای به حبس‌های طویل‌المدت محکوم می‌کرد.



غلامحسین رهبرپور

غلامحسین رهبرپور در سال ۱۳۳۱ در روستای ابودردا تویسرکان به دنیا آمد و دروس حوزوی را در مدرسه‌ی حقانی قم پی گرفت.

حضور در قوه‌ی قضاییه

وی پس از پیروزی انقلاب به دستگاه قضایی پیوست و در دادگاه انقلاب اسلامی مرکز به صدور حکم پرداخت. در سال ۱۳۶۳ در انتخابات دور دوم مجلس شورای اسلامی شرکت کرد و به عنوان نماینده‌ی تویسرکان به مجلس راه یافت. وی پس از پایان دوران نمایندگی‌اش در سال ۱۳۶۷ به عنوان حاکم شرع دوباره در اوین به قضاوت پرداخت. پس از گذشتار ۶۷ و انتخاب شوشتری به عنوان وزیر دادگستری، تقریباً حضور رهبرپور به عنوان رئیس سازمان زندان‌ها قطعی می‌نمود اما در آخرین لحظات شیخ محمد یزدی ترجیح داد اسدالله لاجوردی را که از رهبران مؤتلفه بود و نامش با سرکوب و جنایت‌گره خورده بود به این سمت انتخاب کند.^۱

ستاره‌ی اقبال رهبرپور در دستگاه قضایی پس از محاکمه‌ی متهمان قتل کشیش‌های مسیحی درخشیدن گرفت و پس از آن که در اسفند ۱۳۷۳ حسینعلی نیری رئیس حکام شرع دادگاه انقلاب اسلامی مرکز به دیوان‌عالی کشور رفت، وی به ریاست دادگاه انقلاب اسلامی مرکز انتخاب شد و در ابعادی جدید به سبهاکاری‌های خود ادامه داد.

خیمه شب بازی

دادگاه متهمان قتل کشیش های مسیحی

دادگاه متهمان قتل کشیش های مسیحی، یکی از سیاه ترین برگ های تاریخ قضاوت در نظام جمهوری اسلامی است.

غلامحسین رهبرپور در هماهنگی با سعید امامی و مصطفی کاظمی و علی فلاحیان وزیر اطلاعات، اداره ی این خیمه شب بازی را به عهده داشت و می کوشید خارج از سناریوی تهیه شده توسط بازجویان وزارت اطلاعات موضوعی طرح نگردد.

طبق سناریوی تهیه شده در وزارت اطلاعات، سه زن هوادار مجاهدین به نام های بتول وافری کلاته، مریم شهبازی و فرحناز انامی متهم بودند که به دستور مجاهدین در قتل مخفی کردن جسد کشیش های مسیحی و هم چنین تلاش برای بمب گذاری در «حرم امام خمینی» و «حضرت معصومه» در قم مشارکت داشته اند.

رهبرپور پس از محاکمه ی صوری متهمان با مانور روی «نگاه ارزشی اسلام در مورد زنان»، از اعدام این سه نفر که طبق سناریوی وزارت اطلاعات در قتل شرکت داشتند، صرف نظر کرد و آن ها را به حبس های طویل المدت محکوم کرد.

رهبرپور در زمان اعلام حکم آن ها گفت: بر اساس قوانین اسلام حکم اعدام می توانست در مورد این سه منافق اجرا شود اما به لحاظ ارزشی که اسلام برای زن قائل است با تخفیف اعدام، مورد تبعید و زندان در خصوص این منافقین صادر شد. این در حالی بود که در طول چهار دهه ی گذشته هزاران زن به جوخه های اعدام سپرده شدند و از این بابت رژیم خمینی در صدر قرار دارد.

روزنامه ی سلام به نقل از رهبرپور در تاریخ ۱۳ مهرماه ۱۳۷۳ نوشت: فرحناز انامی، مریم شهبازی و بتول وافری به خاطر اقدام علیه امنیت کشور محارب شناخته شدند و محکوم به پانزده سال حبس از این حیث شدند. وی در توجیه چنین مجازاتی گفت: مجازات محارب تنها قتل نیست بلکه قانونگذار پس از برشمردن چهار نوع مجازات و مبسوط گذاشتن دست رییس محکمه، به وی اختیار داده است. یکی از مجازات ها تبعید است و ما نیز متهمین را به پانزده سال تبعید در یکی از زندان های کشور محکوم نمودیم.

از آن جایی که لازم بود متهمان مستقیماً تحت نظر وزارت اطلاعات باشند، برخلاف ادعای رهبرپور آن ها همه ی دوران زندان شان را در اوین سپری کردند. نزدیک به هشت سال بعد، این سه زن که قربانی وزارت اطلاعات و طرح های جنایتکارانه ی آن بودند، از زندان آزاد شدند اما هم چنان تحت نظر دستگاه امنیتی باقی ماندند.

سعید امامی در پائیز ۱۳۷۴ درگردهمایی ائمه جمعه سراسر کشور با اشاره به مساله ی تهاجم فرهنگی غرب و تلاش پاپ جهت مقابله با اسلام و ایجاد جبهه واحد توسط آن ها علیه

اسلام در مورد میکائیلیان می‌گوید: ...همین کشیشی که به دست منافقین کشته شد در عرض دو سال و نیم سیصد مسلمان شیعه را مسیحی کرده بود.^۱ در سال ۱۳۷۵ وزارت اطلاعات کتابی را با عنوان «سراب و گرداب» که مربوط به خاطرات این سه نفر است در دست و دوازده صفحه به دست چاپ سپرد. سعید امامی و تیم همراهش زنده‌یاد سعیدی سیرجانی را وادار کردند تا مقدمه‌ای بر دست‌پخت‌شان بنویسد و سپس او را به قتل رساندند. در جریان رو شدن پروژه‌ی قتل‌های زنجیره‌ای و درگیری بین جناح‌های حاکم رژیم موضوع قتل کشیش‌ها نیز از پرده بیرون افتاد و مشخص شد که سعید امامی و مصطفی کاظمی و تیم همراهشان مسئول کشتن آن‌ها بوده‌اند. رهبرپور یکی از کسانی است که از نزدیک در جریان قتل‌های زنجیره‌ای و مسئولیت وزارت اطلاعات و سعید امامی و تیمش بود اما در هماهنگی با آن‌ها از پیگیری پرونده‌ها خودداری می‌کرد و سناریوهای آن‌ها را اجرا می‌کرد.

صدور احکام اعدام در پرونده‌های مالی

صرف نظر کردن از اعدام این سه زن با توجه به اتهاماتی که داشتند در حالی صورت می‌گرفت که به حکم دادگاه انقلاب اسلامی مرکز که ریاستش با رهبرپور بود در همان ایام چهار نفر از اعضای «باند زنده‌دل»، با اتهامات متفاوت محکوم به اعدام شدند. یک‌صد و پنجاه نفر در ارتباط با این پرونده دستگیر شده بودند. هدایت‌الله زنده‌دل رهبر باند به اتهام تشکیل شبکه‌های وسیع فساد مالی و مشارکت در اختلاس و ارتشاء و کلاهبرداری و غارت بیت‌المال در زمان جنگ مفسد فی‌الارض شناخته شد و به اعدام محکوم شد. ابوالقاسم مجدآبکاهی به اتهام عضویت در باند فساد مالی، مشارکت در اختلاس و ارتشاء، کلاهبرداری از راه دریافت وام‌های کلان، جعل و تزویر با استفاده از همسر خود به عنوان ابزار آلودگی در زمان جنگ، وابستگی به گروه‌های ضدانقلاب و سلطنت‌طلب و ارتباط نامشروع مفسد فی‌الارض شناخته و به اعدام محکوم شد. عبدالرضا یزدان‌شناس به اتهام عضویت در باند فساد مالی و اختلاس و ارتشاء و کلاهبرداری و همکاری با متهم اول و دوم و مشارکت در دریافت وام‌های کلان به وسیله‌ی شرکت‌های صوری و سرقت اطلاعات نظامی طبقه‌بندی شده و جاسوسی و شرب خمر و استعمال مواد مخدر مفسد فی‌الارض شناخته شد و به اعدام محکوم شد. شیدا خرم‌زاده اصفهانی به اتهام مشارکت در اختلاس از بانک‌ها و خسارت به بیت‌المال و همکاری با زنده‌دل و ضربه زدن به پیکر اقتصادی جامعه و... مفسد

۱- تراژدی دموکراسی در ایران، عمادالدین باقی، نشر نی، ج دوم، ص ۱۶۲.

فی الارض شناخته و به اعدام محکوم شد...^۱
 صدور حکم اعدام برای اسلام کردلر و حسین دولتخواهان گردانندگان شرکت های «سحر والیکا» و «دولتخواهان» و حبس ابد برای ناصرکریمی صاحب شرکت گلشیر به اتهام اخلال در نظام اقتصادی یکی دیگر از جنایات صورت گرفته توسط رهبرپور بود. کریمی که به آلمان گریخته بود با قول تخفیف مجازات به کشور بازگشت و با این که اموالش توقیف شد و اموال مردم پس داده شد به حبس ابد محکوم شد.

پرونده‌ی فرج سرکوهی و امیرانتظام

یکی دیگر از شاهکارهای قضایی رهبرپور در مقام رئیس دادگاه انقلاب اسلامی مرکز، موضوع پرونده‌ی فرج سرکوهی بود که توسط وزارت اطلاعات ربوده شده و ادعا می شد به خارج از کشور سفر کرده است. بعد از انتشار رنج‌نامه‌ی فرج سرکوهی در خارج از کشور، وی دستگیر و در یک خیمه‌شب‌بازی قضایی به یک سال زندان به علت نامه‌نگاری محکوم شد. رهبرپور در گفتگوی مطبوعاتی ۲۹ اردیبهشت خود جرم فرج سرکوهی را تشویش اذهان عمومی از طریق نامه‌نگاری به خارج از کشور ذکر کرد. هماهنگی بین رهبرپور و دستگاه امنیتی بیش از هر چیز ماهیت دستگاه قضایی نظام اسلامی را می‌رساند.

ادعاهای رهبرپور راجع به امیرانتظام به خوبی بیانگر شخصیت رئیس دادگاه انقلاب اسلامی است که بویی از ابتدایی‌ترین اصول قضایی نبرده است. او در خصوص اظهارات عباس امیرانتظام مبنی بر غیر عادلانه بودن محکومیتش گفت:

وی یک مُرده‌ی سیاسی است و اظهارات او فاقد هرگونه ارزش است. کلیه‌ی موازین قضایی در مورد محاکمه‌ی امیرانتظام رعایت شده است و در جلسات دادگاه وی، مهندس بازرگان، ابراهیم یزدی، و یدالله سحابی نیز حضور داشتند و از آنان نیز تحقیقاتی صورت گرفته است. ارتباط امیرانتظام با سازمان جاسوسی آمریکا به هفده سال قبل از انقلاب اسلامی بازمی‌گردد و وی با کد رمز (اس. دی. پلد) با آن سازمان همکاری داشته است. امیرانتظام افراد زیادی از جمله هزاران آمریکایی را با کلیه‌ی وسایل شان و دکتر سجادی و چندتن از عوامل صهیونیستی در رژیم گذشته را از کشور خارج کرده است... امیرانتظام حرکت دانشجویان پیرو خط امام در تسخیر لانه جاسوسی را زیر سؤال برده است، در حالی که حضرت امام خمینی (ره) از آن به عنوان انقلاب دوم و انقلابی بزرگ‌تر و عمیق‌تر از انقلاب اسلامی یاد کردند. امیرانتظام به جاسوسی برای بیگانگان اعتراف کرده و گفته است: من همه‌ی مدارک

در خصوص حقوق بشر را در ایران در اختیار بیگانگان گذاشته‌ام.^۱ پس از مصاحبه‌ی عباس امیرانتظام با صدای آمریکا و حمایت ضمنی وی از مجازات لاجوردی توسط مجاهدین، رهبرپور به خواسته‌ی نبری معاون وقت دیوان‌عالی کشور دوباره امیرانتظام را که تحت نظر آزاد شده بود، به زندان انداخت.

پرونده‌ی ۱۸ تیر افتضاحی دیگر

رسیدگی به پرونده‌ی ۱۸ تیر و دستگیرشدگان تظاهرات اعتراضی دانشجویان نیز زیر نظر او صورت گرفت در حالی که هیچ‌یک از حمله‌کنندگان به خوابگاه دانشجویان دانشگاه تهران دستگیر و مورد پیگرد قانونی قرار نگرفتند.

حدود دو ماه پس از فاجعه‌ی حمله به کوی دانشگاه رهبرپور در مقام رئیس دادگاه انقلاب اسلامی استان تهران در گفت‌وگویی مفصل با روزنامه‌ی جمهوری اسلامی در خصوص وضعیت قضایی ماجرا و ابعاد حقوقی آن گفت که در حادثه‌ی کوی و حوادث بعدی حدود هزار و پانصد نفر توسط نیروهای انتظامی و امنیتی دستگیر شدند که پانصد نفر از آن‌ها در بازجویی‌های اولیه‌ی آزاد و برای هزار نفر بقیه به عنوان عوامل اغتشاش، پرونده تشکیل و تحویل دادگاه انقلاب شده است.

رهبرپور در مصاحبه‌ی خود در عین حال خاطرنشان کرد که در رابطه با اغتشاشات تیرماه تهران، تاکنون چهار نفر به اعدام محکوم شده‌اند که حکم دو نفر از آن‌ها در دیوان‌عالی کشور تأیید شده و پرونده دو نفر دیگر در دست بررسی است.

دادگاه انقلاب در روند رسیدگی به پرونده‌ی کوی و حواشی آن به محاکمه‌ی برخی دانشجویان نیز پرداخت که در جریان آن دانشجویانی از جمله احمد باطبی، مهران عبدالباقی، مهرداد لهراسی، عباس دلدار، جاوید تهرانی، کسرانی و... محکوم به زندان شدند. منوچهر و اکبر محمدی از جمله دیگر متهمانی بودند که در اطلاعیه‌های وزارت اطلاعات نام‌شان به عنوان عامل آشوب‌های خیابانی درج شده بود. این دو هم در پروسه‌ی قضاوت دادگاه انقلاب به زندان محکوم شدند.^۲

یکی دیگر از شاهکارهای قضایی رهبرپور نوع رسیدگی وی به پرونده‌ی عزت ابراهیم‌نژاد یکی از قربانیان فاجعه حمله به کوی دانشگاه بود. در ابتدا جناح راست رژیم از آن جایی که خانواده‌اش تحت پوشش «کمیته‌ی امداد امام» بود، او را «شهید» خواند و کوشید وی را یکی از نیروهای خودی جا بزند که توسط «ضدانقلاب» به قتل رسیده است.

۱- روزنامه‌ی همشهری ۲۹ اردیبهشت ۱۳۷۷.

عاقبت وی که در حوادث روز هجدهم تیر ماه کوی دانشگاه تهران به قتل رسیده بود تحت عنوان «اقدام علیه امنیت ملی»، متهم شناخته شد. موضوع چهار سال طول کشید تا اعتراض محسن رهامی وکیل دانشجویان شاکی در جریان دادگاه دال بر نادرست بودن ایراد اتهام به یک فرد فوت شده، پذیرفته شود. سال ۱۳۸۲ شعبه سوم دادگاه انقلاب در گردش کار رسیدگی به پرونده ابراهیم نژاد به دلیل متوفی بودن وی قرار موقوف تعقیب صادر کرد و مراحل قضایی وارد دور جدیدی از پیگیری‌ها شد که البته چنان که انتظار می‌رفت به هیچ نتیجه‌ای نرسید.

نعمت احمدی وکیل مدافع وی می‌گوید:

پرونده‌ی آقای ابراهیم نژاد به دو بخش تقسیم شد که خود از طنزهای گزنده‌ی تاریخ دادگستری ایران است. همان روزهای اول، ایشان را به عنوان متهم و به اتهام اقدام علیه امنیت ملی علی‌رغم این که فوت کرده بود تحت تعقیب قرار دادند. جالب است بدانید که این مسئله، همان ترم اول و دوم دانشگاه به دانشجویان تدریس می‌شود که از جمله الفبای علم حقوق درباره‌ی صدور قرارها، قرار موقوفی تعقیب است، زمانی که متهم فوت بکند. طبیعتاً در چنین شرایطی، این پرونده را باید موقوفی اعلام کنند. در مورد ایشان هم همان روز اول مشخص شد که ایشان، عزت ابراهیم نژاد است و فوت کرده است اما پرونده‌اش در جریان صدور قرار واقع شد تا سه چهار سال بعد از آن که حکم قرار موقوف تعقیب صادر شد. این روند چندساله انجام پذیرفت غافل از این که ایشان در آن شرایط نمی‌توانست متهم واقع شود!

رهبرپور در مصاحبه‌ی مطبوعاتی ۲۱ شهریور ۱۳۷۸ عنوان کرد که سلاح به کار گرفته شده سلاح سازمانی نیروی انتظامی نبوده است اما علی‌رغم شواهد و اسنادگوناگون حاضر نشد قاتل را که ظاهراً در میان نیروهای لباس شخصی حمله‌کننده به کوی دانشگاه بود شناسایی و دستگیر کند.

رهبرپور تا فروردین ۱۳۷۹ ریاست دادگاه انقلاب اسلامی تهران را به عهده داشت و پس از برکناری از این سمت، توسط هاشمی شاهرودی به سمت معاون اجرایی دیوان عدالت اداری و هم‌چنین با حفظ سمت به عنوان رئیس شعبه‌ی ۲۰ دیوان عدالت اداری منصوب شد. وی در ۲۸ مهر ۱۳۸۷ به ریاست هیأت عمومی دیوان عدالت اداری منصوب شد و در آبان ۱۳۸۸ بازنشسته شد و به اخذ پروانه‌ی وکالت به عضویت کانون وکلای دادگستری مرکز درآمد و مضحک آن که به عضویت کمیسیون حقوق بشر این کانون هم درآمد.^۲



جعفر نیری

جعفر نیری یکی از حکام شرع دادگاه انقلاب اسلامی ارتش بود که پس از شکل‌گیری این نهاد به آن پیوست. تشابه نام خانوادگی وی با نام خانوادگی رئیس هیأت کشتار ۶۷ باعث شد تا نام او از سوی مجاهدین خلق به عنوان رئیس حکام شرع اوین و هیأت کشتار ۶۷ مطرح شود. دیگران اشتباه مجاهدین را تکرار کردند.

حجت‌الاسلام جعفر نیری معروف به میرزا جعفر نیری، فرزند دوم آیت‌الله هادی نیری میانجی در سال ۱۳۲۸ در میانه به دنیا آمد. برادر بزرگ‌تر وی شیخ احمد نیری، بازاری و از ثروتمندان میانه است. پدرش در سال ۱۲۸۲ شمسی در میانه متولد شد و با آغاز سلطنت رضاشاه به حوزه‌ی علمیه قم رفت و هم‌زمان با جنگ جهانی دوم و اشغال کشور به زادگاهش بازگشت. پس از استقرار حکومت پیشه‌وری در آذربایجان، وی فرار را برقرار ترجیح داد و به قم عزیمت کرد. پس از سقوط دولت پیشه‌وری وی دوباره به میانه برگشت و با صدور فتوای ضد مردمی، جنایات شنیعی را در حق مردم آذربایجان مرتکب شد. از جمله به دستور وی به خانمی محترم به نام «عزیزه» که مسئول تشکیلات زنان فرقه‌ی آذربایجان در میانه بود در میدان مرکزی شهر تجاوز شد. مآوِج در کتاب «گذشته چراغ راه آینده است» ذکر شده است. شیخ هادی نیری که به حمایت از شاه و دست‌بوسی وی

۱- ای کاش مجاهدین تنها بر روایت هرچند نادرست خود پافشاری می‌کردند اما مسئولان این سازمان با بهره‌گیری از یک فرهنگ ناکارآمد، قلدرم‌آب و ارتجاعی به جای پذیرش واقعیت به طرح اتهامات غیرشرافتمندانه علیه کوشندگان مستندسازی کشتار ۶۷ و از جمله نویسنده می‌پردازند.

اشتهار داشت و از مکتب زیادی برخوردار بود در دوران انقلاب ضدسلطنتی هنگامی که دیگرکار سلطنت تمام شده تلقی می شد در تظاهرات مردم میانه خودی نشان داد. در پاییز ۱۳۵۸ پس از شعله ور شدن درگیری بین خمینی و شریعتمداری با این که شیخ هادی نیری به آیت الله شریعتمداری علاقه مند بود و از سال ها پیش با وی ارتباط نزدیک داشت، سمبدهی حریف را پرزورتر یافت و با پشت کردن به شریعتمداری جانب خمینی را گرفت. وی در پاییز ۱۳۶۳ فوت کرد.

جعفر نیری که در چنین خانواده ای رشد کرده بود در سال ۱۳۴۴، در شانزده سالگی، به حوزه علمیه قم رفت و سپس رابط میان پدرش و مراجع قم شد. وی پس از پیروزی انقلاب وارد دادگاه انقلاب اسلامی ارتش شد و با مشارکت در صدور فرمان اعدام برای دست اندرکاران کودتای نوژه، گل کرد و در جریان سرکوب مجاهدین، بی رحمی را از حد گذراند و احکام اعدام و شکنجه ی زیادی را صادر کرد. نیری که ضدیت با کمونیسم و حزب توده را از پدرش به ارث برده بود، در جریان سرکوب شبکه ی نظامی حزب توده به یاری محمدی ری شهری شتافت. گفته می شود در سال ۱۳۶۲ برای صدور حکم اعدام به گیلان اعزام شد و تعداد زیادی در لاهیجان به حکم او به جوخه ی اعدام سپرده شدند. وی هم چنین محاکمه ی توده ای های دستگیر شده در گیلان را به عهده داشت.

آخرین پست قضایی وی ریاست شعبه ی ۱۷۸ دادگاه کیفری ۲ تهران بود. نیری در جریان سقوط هواپیمای حامل فضل الله محلاتی نماینده ی خمینی در سیاه پاسداران و تعدادی از نمایندگان مجلس و قضات دادگستری در اول اسفندماه ۱۳۶۴ کشته شد و نماند تا دست به خون و شکنجه ی بیش تری بیالاید. این هواپیما توسط میگ های عراقی در نزدیکی اهواز ره گیری و سرنگون شد. وی رابطه ی نزدیک و حتی خانوادگی با محلاتی داشت و احتمالاً دلیل هم سفر شدن این دو در بازدید از جبهه به همین دلیل بوده است. نیری دارای پنج فرزند، سه پسر به نام های ناصر، یاسر و غلام و دو دختر بود. با توجه به نبود پدر هیچ یک از فرزندان او نتوانستند از رانت حکومتی استفاده کرده و به موقعیتی برسند و همگی ساکن قم هستند.

در هواپیمای ساقط شده علاوه بر حجت الاسلام جعفر نیری، قضات دیگری هم حضور داشتند که همراه با وی کشته شدند. این عده عبارت بودند از:

۱. حجت الاسلام محمد مصطفوی کرمانی متولد ۱۳۱۵، در سال ۱۳۵۸ توسط بهشتی به قوه ی قضاییه راه یافت و به ریاست دادگاه مدنی خاص رسید. او هم چنین در بنیاد شهید و دادگاه انقلاب اسلامی نیز به قضاوت می پرداخت. مصطفوی کرمانی از نزدیکان غلامحسین حقانی حاکم شرع و رئیس دادگاه سیستان و بلوچستان و

امام جمعه و نماینده‌ی بندرعباس در مجلس شورای اسلامی که در انفجار حزب جمهوری اسلامی کشته شد و محمد مفتاح که توسط فرقان به قتل رسید بود. وی هم چنین همراه با حجت‌الاسلام دین‌پرور و علی موحدساوجی بنیاد نهج‌البلاغه را راه‌اندازی کردند.

۲. حجت‌الاسلام سیدحسن شاه‌چراغی، متولد ۱۳۳۱ نماینده‌ی دوره‌ی اول و دوم مجلس از دامغان و سرپرست سابق روزنامه‌ی کیهان. وی پس از عزیمت به قم در مدرسه‌ی حقانی به تحصیل پرداخت و پس از حضور قدوسی در دادستانی کل انقلاب به همراه دیگر شاگردان مدرسه‌ی حقانی که بعدها اهرم‌های قضایی و امنیتی کشور را به دست گرفتند به قوه‌ی قضاییه پیوست و به ریاست دفتر دادستان کل انقلاب رسید؛ در حالی که طبق قانون اساسی بر تفکیک قوا تأکید شده هم‌زمان در دو قوه مسئولیت داشت.

۳. حجت‌الاسلام غلامرضا سلطانی متولد ۱۳۲۲، رئیس دادگاه انقلاب اسلامی کرج از سال ۱۳۵۹، امام جمعه اشتهارد، عضو کمیسیون قضایی مجلس شورای اسلامی. وی که مدتی با شیخ یوسف صانعی هم‌درس بود و در سال ۱۳۵۸ از سوی خمینی جهت حل مسائل قضایی شهرستانهای سبزوار و بندرعباس همراه با محمدتقی محصل‌همدانی و رضا استادی به این شهرها رفتند. از سال ۶۰ و به ویژه پس از سی‌خرداد، روزهای چهارشنبه و پنج‌شنبه در کرج به صدور احکام ظالمانه‌ی اعدام و زندان و شکنجه می‌پرداخت و روزهای جمعه را نیز در اشتهارد به خواندن خطبه جمعه می‌گذراند. ابراهیم رئیسی معاون اول قوه‌ی قضاییه و یکی از اعضای هیأت‌کشتار ۶۷ از وردست‌های او در دادستانی کرج و دادگاه انقلاب این شهر بود.

۴. حجت‌الاسلام مهدی آشوری، در سال ۱۳۳۱ در میانه متولد شد و در مهرماه ۱۳۴۹ عازم قم شد و در مدرسه «حقانی» به تحصیل پرداخت. وی به خاطر نزدیکی به بهشتی و باهنر به عضویت کمیته‌ی استقبال «امام» درآمد و پس از پیروزی انقلاب مدتی در کمیته‌ی انقلاب اسلامی میانه به فعالیت پرداخت سپس از سوی قدوسی به سمت دادیاری شهرستان میانه منصوب گردید و در سال ۱۳۶۲ به دانشکده‌ی (علوم قضایی) ویژه‌ی روحانیون وارد شد و پس از اتمام دوره در محاکم تهران به قضاوت پرداخت.

۵. حجت‌الاسلام محبوب شیری در خرداد ۱۳۱۹، در روستای «قمقان» از توابع شهرستان میانه به دنیا آمد.

در سال ۱۳۳۷ عازم حوزه‌ی علمیه قم شد و پس از تأسیس مدرسه‌ی حقانی مدتی در این مدرسه زیر نظر بهشتی و قدوسی به تحصیل پرداخت. وی پس از پیروزی

- انقلاب ابتدا در دفتر آیت‌الله مشکینی و سپس آیت‌الله ملکوتی امام جمعه تبریز به کار مشغول شد و هم‌زمان به عنوان حاکم شرع به همکاری با دستگاه قضایی پرداخت. وی به هنگام مرگ رئیس شعبه‌ی ۱۶۱ کیفری ۲ بود.
۶. حجت‌الاسلام فرج‌الله نصیری در آبان ۱۳۳۸ در روستای آغازجقلو، یکی از روستاهای شهرستان خدابنده استان زنجان به دنیا آمد. وی برای تحصیل علوم دینی ابتدا به بیجار و سپس حوزه‌ی علمیه قم رفت. وی پس از پیروزی انقلاب به عنوان حاکم شرع به خدمت دستگاه قضایی درآمد و در دانشگاه شیراز نیز به تدریس معارف اسلامی پرداخت.
۷. حجت‌الاسلام محمدجواد صدیقیان کاشی در سال ۱۳۳۰ در قم متولد و از سن نُه سالگی وارد حوزه‌ی علمیه شد. در سال ۱۳۵۹ وارد دستگاه قضایی شد وی ابتدا ریاست شعبه ۱۰ دادگاه مدنی خاص را به عهده داشت، سپس بعد از مدتی ریاست شعبه ۱۱۰ محاکم عمومی مدنی خاص تهران را به عهده گرفت. صدیقیان در سال ۱۳۴۱ ازدواج کرد که ثمره این ازدواج سه پسر و یک دختر است.
۸. حجت‌الاسلام محمد خدایپرست در سال ۱۳۲۶ در شهر قم متولد شد و پس از اخذ دیپلم متوسطه در رشته‌ی حقوق و علوم قضایی مشغول تحصیل شد و در سال ۱۳۵۴ موفق به اخذ مدرک گردید. وی ابتدا بعنوان دادرس دادگاه مستقل شهرستان نائین منصوب گردید و سپس بعنوان بازپرس دادرسی عمومی تهران به خدمت مشغول شد. سرانجام از سوی شورای عالی قضایی به ریاست شعبه‌ی ۴۱ محاکم حقوقی رسید.
۹. احمدخان احمدلو در سال ۱۳۳۱ متولد شد. دوران تحصیلات تا پایان دوره‌ی متوسطه را در شهرستان قم گذراند. سپس در دانشگاه حقوق قضایی ادامه‌ی تحصیل داد و پس از فارغ‌التحصیلی در دادگستری به عنوان قاضی استخدام شد و به عنوان مدیرکل دفتر دادگاه‌های عمومی و پس از آن با تشکیل پلیس قضایی به عنوان مدیرکل این نهاد منصوب شد. پیش از صدور «فرمان ۸ ماده‌ای امام» به عنوان عضو ستاد پیگیری فرمان مزبور مشغول فعالیت شد و بالاخره در سال ۶۴ رئیس شعبه ۶۳ دادگاه صلح تهران و دادگاه عسر و حرج بود.
۱۰. حجت‌الاسلام علی محبی در سال ۱۳۲۴ در روستای کویج از توابع مشکین‌شهر متولد شد و برای تحصیل علوم حوزوی به قم رفت و پس از پیروزی انقلاب به قوه‌ی قضاییه پیوست.
۱۱. حجت‌الاسلام سیدحسن اجاق‌خضری در سال ۱۳۱۵ در شهرستان قزوین به دنیا آمد. پس از تحصیل در حوزه‌ی علمیه قم در سال ۱۳۶۲ به قوه‌ی قضاییه پیوست و

- هنگام مرگ دادرس دادگاه مدنی خاص تهران بود.
۱۲. حجت‌الاسلام سیداحمد قاسمیان در سال ۱۳۱۷ در خانواده‌ای متدین و مذهبی در روستایی از توابع دماوند به دنیا آمد. در سن هیجده سالگی به تهران آمد و مشغول به تحصیل در حوزه‌ی علمیه شد. وی بعد از اتمام دروس حوزه وارد دانشکده‌ی الهیات شد و موفق به کسب مدرک کارشناسی گردید.
- قاسمیان پس از پیروزی انقلاب به عضویت کمیته‌ی انقلاب اسلامی درآمد و مدتی در دبیرستان، به تدریس دروس دینی پرداخت و امامت جماعت مسجد حسینی اتابک تهران را برعهده گرفت. وی هنگام مرگ کارآموز قضایی بود.
۱۳. میرولی رفیعی‌راد متولد ۱۳۲۵ در محله شهانق خوی بود. وی فارغ‌التحصیل دانشکده‌ی حقوق دانشگاه ملی (بهشتی) بود و قبل از آن که به دادسرای انقلاب مرکز منتقل شود مدتی مدیرکل حقوقی دانشگاه تهران بود. وی سپس قاضی علی‌البدل دادگاه‌های صلح تهران شد.
۱۴. حجت‌الاسلام مهدی یعقوبی، متولد ۱۳۳۰ در روستای علیک شهرستان تربت‌حیدریه به توصیه‌ی بهشتی وارد دستگاه قضایی شده و حاکم شرع دادگاه انقلاب تربت‌حیدریه بود. وی شخصاً حکم اعدام ده‌ها زندانی مجاهد را صادر کرد. روزنامه‌ی «خراسان» در وصف «کرامات» او می‌نویسد: جدی بود. و در عین حال دقیق و قانونی. برای همین وقتی کاندیدای نمایندگی مجلس شد حتی خیلی از آن‌ها که شهید یعقوبی حکم اعدام فرزندشان را داده بود به او رای دادند، چون به عدالتش اعتقاد داشتند. وی در دور دوم به عنوان نماینده به مجلس شورای اسلامی راه یافت.
۱۵. حجت‌الاسلام سیدابوالقاسم داودالموسوی دامغانی در سال ۱۳۲۲ در روستای حسن‌آباد به دنیا آمد. وی در سال ۱۳۴۱ برای تحصیل در حوزه‌ی علمیه به قم رفت و در بجه‌ی انقلاب در کمیته‌ی استقبال از «امام» شرکت کرد. وی پس از پیروزی انقلاب در مدرسه‌ی علوی مستقر شد. وی مؤسس و فرماندهی کمیته‌ی انقلاب اسلامی دامغان در سال ۱۳۵۸ و مؤسس سپاه پاسداران این شهر بود. وی ضمن آن که دادگاه انقلاب اسلامی دامغان را تشکیل داد حاکم شرع این دادگاه بود و احکام جنایتکارانه‌ی زیادی را صادر کرد. وی عاقبت به عنوان نماینده‌ی «امام» و امام‌جمعه رامهرمز، راهی این شهر شد و سپس به عنوان نماینده‌ی این شهر به مجلس شورای اسلامی راه یافت.
- علاوه بر قضات فوق، هشت نفر از نمایندگان مجلس شورای اسلامی نیز در سقوط هواپیمای

کشته شدند که نام چهار نفرشان (شاه چراغی، سلطانی، یعقوبی و موسوی دامغانی) که پست‌های قضایی هم داشتند در بالا ذکر شده است.

۱. علی معرفی زاده ۱۳۲۷- نماینده‌ی مجلس از خرمشهر و شادگان
۲. محمد کلانته‌ای ۱۳۲۶- نماینده‌ی مجلس از بجنورد
۳. نورالدین رحیمی ۱۳۱۴- نماینده‌ی مجلس از خرم‌آباد
۴. ابوالقاسم رزاقی ۱۳۳۱- نماینده‌ی مجلس از تنکابن و رامسرا (مسئول عقیدتی- سیاسی دانشکده‌ی افسری)

دیگر کسانی که در سقوط این هواپیما کشته شدند عبارتند از: عبدالباقی درویش (خلبان)، عباس جاهدی (کمک خلبان)، عبدالله فیاضی (پاسدار محافظ محلاتی)، عنایت احمدی، رشید موسوی، ابوالقاسم ارشادی، رجب‌علی اسلامی، احمد انصاری، رضا برادران هاشمی، سیدحسین حسینی، محمود خضرائی، احمد رقی، محمدعلی روحانی فرد، سیدحسن طباطبایی نسب، محمدحسین عنایتی، اسدالله عیسی‌نیا، علاءالدین فراز، عبدالله فیضی باجین، سلطان مراد کزازی، محمد رضا کشواد، محمد گلابچی، احمد محمودی، صادق مطهری، سیدحسین معنوی، محمد مقدسیان، داود مقرنس، محمود نوری خواه، سید ابوالقاسم هاشمی.



محسن اراکی

محسن محمدی عراقی که پس از انقلاب می‌کوشند او را «اراکی» معرفی کنند در سال ۱۳۳۴ شمسی در شهر نجف در عراق به دنیا آمد. پدرش شیخ حبیب‌الله محمدی عراقی از اساتید حوزه‌ی علمیه نجف بود. وی از سال ۱۳۴۷ پس از پایان دوران ابتدایی به تحصیلات حوزوی نزد پدرش روی آورد و سپس در حوزه‌ی علمیه نجف نزد سیدعباس خاتم، محمد هادی معرفت، سیدمحمدباقر حکیم، محمدتقی جواهری، محمودهاشمی شاهرودی و... دوره سطح را گذراند. با آن‌که کلاس‌های درس خمینی در نجف دایر بود اما او در درس آیت‌الله خوبی حاضر شد که دیدگاه‌هایش نقطه‌ی مقابل خمینی بود و از مخالفان بارز تر ولایت فقیه به شمار می‌رفت.

اراکی که امروز به مدد خامنه‌ای صاحب‌جاه و مقام در نظام اسلامی است با حقه‌بازی عدم حضور در درس خمینی را توجیه کرده و می‌گوید:

آن روزها هنوز درس امام را نمی‌رفتم؛ چون اوایل حضور من در درس خارج بود و تصمیم گرفته بودم دو سه سالی درس این بزرگان را بروم، سپس در درس امام حاضر شوم!

گویا بعداً درس «امام» می‌رفته که می‌گوید آن روزها هنوز درس امام را نمی‌رفتم! در ثانی فردی هم چون آیت‌الله خوبی نسبت به خمینی به لحاظ فقهی اعلمیت داشت و سطح

درس او بالاتر بود و نه پایین‌تر. «اراکي» در سال ۱۳۵۴ احتمالاً به خاطر روابطی که با «حزب الدعوة» عراق داشت مجبور به ترک این کشور شد و به ایران عزیمت کرد و تحصیلات حوزوی خود را در قم ادامه داد. وی مدتی در مدرسه‌ی حقانی قم به تحصیل اشتغال داشت. اراکی دارای هیچ سابقه‌ی مبارزاتی علیه رژیم پهلوی نیست و تلاش رژیم برای ساختن پرونده‌ی مبارزاتی برای او به این ختم شده است که وی در سال ۱۳۵۷ به دلیل یک سخنرانی انقلابی در خوانسار تحت تعقیب قرار گرفت؛ ولی توانست از دست مأموران جان سالم به در برد. وی دارای نُه فرزند، چهار پسر و پنج دختر است. سه پسر و دو دختر وی طلبه هستند و در حوزه‌ی علمیه مشغول تحصیل اند.

چگونگی ورود به دستگاه قضایی

با بالاگرفتن اعتراضات شهروندان عرب در خرمشهر و درگیری‌های به وجود آمده که به کشتار مردم نیز منجر شد اراکی و تعدادی از طلاب عراقی که مسلط به زبان عربی بودند از سوی دفتر خمینی به این شهر اعزام شدند. اراکی به خاطر سابقه‌اش در مدرسه‌ی حقانی قم، مانند دیگر دانش‌آموختگان این مدرسه مورد توجه قدوسی و بهشتی قرار گرفت و در سال ۱۳۵۹ در سن بیست و پنج سالگی با حکم قدوسی به ریاست دادگاه‌های انقلاب اسلامی آبادان و خرمشهر منصوب شد.

توصیف اراکی از طلاب مدرسه‌ی حقانی

نکته‌ی جالب توجه توصیف اراکی از دانش‌آموختگان مدرسه‌ی حقانی است. بهشتی در سال ۱۳۳۹ به اشاره‌ی آیت‌الله میلانی، همراه با مهدی حائری‌تهرانی، حسین حقانی و علی مشکینی مدرسه‌ی حقانی را با هدف تحول در نظام آموزشی حوزه، در قم تأسیس کردند. مدیریت مدرسه را ابتدا محمد مجتهدشستری و پس از دو سال محمدعلی شیخ زاده عهده‌دار بودند و از ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۷ علی قدوسی این سمت را به عهده داشت. محمدتقی مصباح‌یزدی و احمد جنتی و ابوالقاسم خزعلی از جمله مدرسان این مدرسه بودند.

اراکي در نامه‌ی خود به قدوسی حال نزار طلاب مدرسه‌ی حقانی را در سال منتهی به انقلاب تشریح می‌کند. قدوسی پس از تصدی دادستانی کل انقلاب اسلامی به منظور قبضه‌ی قدرت قضایی، دانش‌آموختگان مدرسه‌ی حقانی از جمله علی رازینی، حسینعلی نیری، غلامحسین محسنی‌اژه‌ای، علی فلاحیان، روح‌الله حسینیان، سیدعلی اصغر حجازی،

سیدابراهیم رئیسی، مصطفی پورمحمدی، قربانعلی دری نجف‌آبادی، علی یونسی، غلامحسین رهبریور، عباسعلی علیزاده، سیداحمد زرگر، ابوالقاسم رامندی، مرتضی آقانهزانی، کاظم صدیقی، علی مبشری، محمود شریفی، محمود مهدی‌پور، محمدکاظم بهرامی، کمال‌الدین خدای، محمد سلیمی، محمد رامیزی، سیداحمد طباطبایی، علی اکبریان، پورقناد، ناظمی و... را وارد دستگاه قضایی کرد. این عده در چهار دهه‌ی گذشته گردانندگان اصلی دستگاه قضایی و امنیتی نظام بوده‌اند.

در نامه‌ی اراکی به قدوسی آمده است:

... در طلاب مدرسه عشق و شور به تحصیل کم‌تر دیده می‌شود، نوعاً خودجوش و خودجنش نیستند، و به همین سبب است که محصولی که باید از فعالیت‌ها و کوشش‌هایی که در مدرسه به مصرف می‌رود بدست آید دیده نمی‌شود.

به دلیل واقعیتی که اراکی دست روی آن می‌گذارد، پس از پیروزی انقلاب، اکثریت قریب به اتفاق طلاب این مدرسه درس و تحصیل معارف دینی را رها کرده و به مشاغل قضایی و امنیتی و... روی آوردند و سپس از طریق رانتی که داشتند القاب گوناگونی برای خود دست و پا کردند.

اراکی در ادامه بی‌هدفی طلاب مدرسه‌ی حقانی را بیان کرده و می‌نویسد:

کارگری که به آینده‌اش نیندیشد، دانشجویی که در سرش آینده‌ای تلایی نپوراند، هنرجویی که در فکر نتایج تلاش خویش نباشد، هیچ‌گاه پیشرفت نمی‌کنند... اگر هم پیشرفتی کنند، اندک و ناچیز خواهد بود.

من در میان طلاب مدرسه - و شاید در طلاب غیر مدرسه نیز به همین اندازه یا بیش‌تر وجود داشته باشد - این خصلت را احساس کردم که بسیاری از آن‌ها واقعاً نمی‌دانند که چه می‌خواهند بشوند، و چه نقشی را در آینده ایفا خواهند کرد. آیا مرجعیت؟ آیا نویسندگی؟ آیا خطیب سرشناس شدن؟ یا هیچ‌یک یا چیز دیگری هرچه خواهد باشد.

این در حالی است که مسئولان نظام اسلامی و دست‌پروردگان این تاریک‌خانه، در طول چند دهه‌ی گذشته تبلیغ می‌کنند که مسئولان این مدرسه از جمله بهشتی و قدوسی و... در صدد کادرسازی برای انقلاب اسلامی جهت تصدی پست‌های مختلف نظام اسلامی بوده‌اند.

اراکی در مورد رابطه‌ی شاگرد و استاد در مدرسه‌ی حقانی که نظام اسلامی می‌کوشد آن را تأثیرگذار و ویژه جلوه دهد می‌نویسد:

... رابطه‌ی استاد و شاگرد در مدرسه مانند رابطه‌ی است میان دو فرد که از نظر کار و مسئولیت مستقل از یک‌دیگرند و هر یک برای خود کار می‌کنند مانند یک

کارگر سیم‌کشی برق، با یک کارگر بنایی که هر دو در یک ساختمان جمع شوند ولی هر یک برای خود کار کنند، در عین آن که هر دو می‌دانند که یک ساختمان را سامان می‌دهند. رابطه‌ی شاگرد و استاد در مدرسه عیناً این چنین است. محدود است نطاق درس معینی که استاد می‌دهد، آن هم تا حدود معینی. نه استاد کاری به کار شاگرد دارد که اخلاقش چه جور است، فعالیت‌های تحصیلی او در زمینه‌های مختلف تا چه اندازه است. نیازهای او چیست، علل فکری، عقیده‌ها، ایده‌ها، تمایلات، و... او چیست و نه شاگرد کاری به کار استاد دارد، که اگر مشکلی، عقده‌ای، نیازی داشت با او در میان بگذارد. این نحوه ارتباط یا بی‌ارتباطی کاملاً به ضرر شاگرد و مدرسه تمام خواهد شد.^۱

از آن جایی که این نامه در ۲۹ شهریور ۱۳۵۶ و پیش از به قدرت رسیدن نظام اسلامی نوشته شده است، روایت واقعی وضعیت مدرسه‌ی حقانی و روحانیت قبل از فروپاشی نظام اسلامی است.

گوشه‌ای از جنایات محسن اراکی و همراهانش در خوزستان

حضور فعال گروه‌های سیاسی و وجود یک جنبش قوی کارگری و کارگران شرکت نفت و کارگران پروژه‌های در آبادان و لزوم سرکوب شهروندان عرب در خرمشهر که اعتراض‌های شان از ابتدای سال ۱۳۵۸ این شهر را در ناآرامی فروبرده بود، باعث می‌شد که نقش دادگاه انقلاب در مهار و سرکوب جنبش‌های اعتراضی مهم و حیاتی تلقی شود. ریاست او بر دادگاه انقلاب آبادان و خرمشهر راه را برای تسلط حکام شرع عراقی باز کرد. آن‌ها در سال ۱۳۵۹ و در دوران استانداری غرضی که هم‌زمان با کشف کودتای نوژه بود، با استاندار و سپاه پاسداران و... به جان لشکر زرهی اهواز افتاده و ده‌ها افسر را به جرم شرکت در کودتا آن هم نه در پایتخت بلکه در جنوب کشور به جوخه‌ی اعدام سپردند. غلام‌محسن صادقی قهاره دادستان انقلاب خوزستان در سال ۱۳۵۹ می‌گوید:

بعدها یک حاکم شرعی به اهواز آمد که از معاودین بود که اسم نمی‌برم. این‌ها دو برادر و خیلی تند بودند و از معاودین عراق به شمار می‌رفتند؛ آن وقت هم عراق در دست صدام بود. این‌ها دنبال اسلحه بودند؛ مثلاً برای سپاه سخنرانی می‌کرد و می‌گفت که شما پرونده را به دادستان و اسلحه را به حاکم شرع تحویل می‌دهید. اینها یک کاری که کردند این بود که چند نفر را در رابطه با مسائلی مثل کودتای نوژه و این طور مسائل گرفتند و آن‌ها را به یک پارکی برده و اعدام کردند و آن لشکر از

هم پاشید و روحیه‌ی خود را از دست داد و وقتی یک یا دو ماه بعد که عراق به ایران حمله کرد، لشگر ۹۲ زهی، دیگر لشگری نبود و پوچ شده بود.^۱

در این جنایت اصغر صالحی دادستان انقلاب اسلامی ارتش مستقر در خرمشهر و آبادان نقش مهمی داشت. او که در سال ۱۳۵۸ سرباز و وظیفه شده بود از سوی ری شهری که آن زمان دادستان ارتش بود به این سمت منصوب شد. در زندگی‌نامه‌ی او آمده است:

پس از ماجرای کودتای پادگان هوایی نوژه همدان، قرار بود به همان منوال ضدانقلاب‌های ارتش در نقاط دیگر کشور هم کودتا کنند. اصغر صالحی در خنثی سازی کودتای ارتش در خرمشهر به دلیل همین مسئولیتش نقش مهمی را ایفاء کرد و نقشه‌ی کودتاچیان را بر ملا و آن‌ها را دستگیر می‌کند. دوستانش می‌گویند اگر او نبود معلوم نبود چه بر سر خرمشهر و آبادان می‌آمد. معاون سیاسی فرماندار آبادان شده بود و مسئول عقیدتی سیاسی پادگان دژ خرمشهر هم بود. هم‌چنین عضو مهم و تاثیرگذاری در دادگاه‌های انقلاب آبادان بود. رفته رفته به فرد شاخص و کارآمدی بین نیروهای مذهبی تبدیل شده بود.^۲

اصغر صالحی از نزدیکان محسن اراکی به شمار می‌رفت و در آبان ۵۹ در جنگ با عراق در خرمشهر مفقودالاثر شد و در مراسم سالگرد و بزرگداشتش اراکی سخنران بود. با توجه به پتانسیلی که اراکی در امر سرکوب از خود نشان داده بود، در سال ۱۳۶۰ ریاست دادگاه‌های انقلاب اسلامی خوزستان، و در سال ۱۳۶۱ با حفظ سمت، ریاست دادگستری خوزستان را به عهده گرفت. تنها درنده‌خویی و میل به اعمال خشونت می‌توانست فردی را در این سن و سال به چنین منصب و مقامی در یکی از حساس‌ترین استان‌های ایران که از قضا درگیر جنگ هم بود برساند.

استان خوزستان شامل شهرهای اهواز، آبادان، دزفول، مسجدسلیمان، اندیمشک، آغاچاری، ماهشهر، ایذه و ... می‌شد و سرکوب نیروهای سیاسی در این شهرها و کشتار مخالفان از جمله وظایف دادگاه انقلاب خوزستان بود و اراکی به خاطر مسئولیتی که داشت طی سال‌های ۶۰ و ۶۱ احکام اعدام و شکنجه و زندان بیشماری را امضا کرد و صدها خانواده را داغدار و پریشان کرد.

وی در مسند حاکم شرع استان خوزستان، زندانیان را مجبور به تماشای اجساد اعدام‌شدگان می‌کرد. گزارش‌های متعددی از جنایات او در استان خوزستان در سال‌های ۶۰ تا ۶۲ انتشار یافته است.

یکی از شاهدان عینی جنایات او می‌نویسد:

به دستور او جوانان ایرانی را دسته دسته به قتل می‌رساندند و ما را مجبور به تماشای اجساد اعدام‌شدگان می‌کردند. یک‌روز گفتند که حکم اعدام بهروز مخلص از هواداران مجاهدین صادر شده است، اما منتظر حجت‌الاسلام اراکی (جوان ۲۶ ساله) هستیم که از اهواز بیاید و حکم قتلش را امضاء بکند. او نبی افشار یکی از هواداران پیکار را تنها به این خاطر که گفته بود خدا را قبول ندارد اعدام کرد. این حاکم خونخوار اسلام که تمام تفکرات قبرستان بقیع را با خود داشت، اصغر کاویانی یکی دیگر از هواداران سازمان پیکار را تنها به جرم عقایدش شکنجه و اعدام نمود. این ملای دزد و بی‌سواد، پرویز ملازاده از هواداران مجاهدین را که به شدت شکنجه شده بود با پاهای متورمش در حالی که می‌لنگید به جوخه‌های کینه‌توزی مرگ سپرد. به دستور اراکی، سعید علی‌زاده از هواداران مجاهدین را که کم‌سن و سال بود به زور به صندلی بستند و تیرباران کردند. به دستور این آخوند، شهناز کاظمی از هواداران مجاهدین را به حدی شکنجه کردند که زیر شکنجه جان باخت، سپس آخوند اراکی یک حکم اعدام برای جسد بی‌جانش صادر کرد!^۱

همین شاهد در مورد همکاران اراکی در خوزستان می‌نویسد:

بعضی از جنایتکارانی که در دهه شصت هم گام با آخوند اراکی در خوزستان جنایت آفریده‌اند، عبارتند از آخوند باباخانی به عنوان حاکم شرع و جنایتکارانی چون مهدی مقدسی، محسن دستور، محسن مکی، تیزمغز و ناصر به عنوان دادستان، نادریان و طرّفی به عنوان سرآکیپ‌های شکنجه، مجریان این همه جنایت بودند. آن‌ها بطور کلی خود یک حکومت بودند و در برابر هیچ‌کس پاسخگو نبودند. اسامی تعدادی از شکنجه‌گرانی که شب‌ها شکنجه می‌کردند و روزها در زندان ناوا (در بندر ماهشهر) عربده می‌کشیدند و زندانیان را تحقیر می‌کردند و هم عضو جوخه‌های اعدام بودند عبارتند از:

محمد نادریان، منصور طرفی، نامدار نجفی، محمد زورمند، فرهاد زمانی، فریدون فرخی، عباس سگوند و فریدگرگی. دو پاسدار در دادسرای ماهشهر به نام‌های ابراهیمی و حبیب رئیسی زندانبان بودند که بی‌شک تمام اطلاعات شکنجه‌گران را دارند. این که آیا خودشان هم شکنجه‌گر بوده‌اند، چیزی در دست نیست.^۲

بالاگرفتن جنگ ایران و عراق باعث شد کنشگران و فعالان سیاسی فرهنگی عرب با اتهام جاسوسی و همکاری با حزب بعث عراق روبرو شوند. حاصل این دوره، اعدام

ده‌ها شهروند عرب خوزستان با حکم محسن اراکی بود. حسن تیزمغز دادستان انقلاب اسلامی خوزستان یار غار و همراه و یاور او در این جنایات بود. آوازه‌ی این دو به همراه تعدیات و بزه‌کاری‌های‌شان چنان بلند شده بود که نسبت به تخلفات آن‌ها تا بعد از برکناری‌شان در مجلس شورای اسلامی از سوی نمایندگان خوزستان به موسوی اردبیلی تذکر داده می‌شد.

در تابستان ۶۷ زندانیان زندان کارون اهواز به دستور تیزمغز در یادگان شهید درویش ناجا که متعلق به سپاه اهواز است، تیرباران شدند.^۲

به منظور درک جنایاتی که در خوزستان در دهه‌ی ۶۰ صورت گرفته کافی ست به گفته‌های حسن تیزمغز دادستان کل خوزستان توجه شود. وی در اسفندماه ۱۳۶۰ می‌گوید: اکنون بحمدالله در خوزستان مسئله‌ای به نام گروهک‌ها وجود ندارد و مسئله‌ی اصلی ما مسئله‌ی جنگ با صدام است. وی در خصوص تعداد پرونده‌های مربوط به گروهک‌ها نیز گفت: در اهواز تاکنون هفتصد و نود پرونده مربوط به گروهک‌ها مورد رسیدگی قرار گرفته که برای بیش از ششصد مورد آن با استناد به مدارک مستدل حکم قطعی صادر شده است.^۳

حضور در مجلس اعلا‌ی انقلاب اسلامی عراق

و تشکیل سپاه بدر

اراک‌ی به منظور شرکت در انتخابات دومین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی از ریاست دادگاه انقلاب خوزستان استعفا داد اما به خاطر نفرتی که از او در میان مردم بود موفقیتی کسب نکرد.

وی که اصالتاً عراقی است و در محاوره با عرب‌ها خود را عراقی می‌نامید پس از تشکیل مجلس اعلا‌ی انقلاب اسلامی عراق به عنوان یک عراقی به عضویت آن درآمد و در سال ۱۳۶۲ شاخه‌ی نظامی آن را تأسیس کرد که بعدها به «سپاه نهم بدر» معروف شد. وی از سال ۱۳۶۶ الی ۱۳۷۵ شمسی، مسئولیت نمایندگی ولی فقیه در نیروهای سپاه بدر را نیز بر عهده داشت.

وی در مورد چگونگی جذب نیرو برای سپاه بدر می‌گوید:

من نیروها را این‌طور جمع کردم؛ به اردوگاه‌های عراقی‌ها در ایران- در ایلام، اهواز، جهرم و اراک- می‌رفتم و بچه‌ها را جذب می‌کردم. به سوریه رفتم و هواپیمایی از نیروهای جوان عراقی جمع کردم و وارد ایران کردم و تا سپاه بدر تشکیل و تأسیس

۱- وی هم‌اکنون دفتر وکالت دارد و در ایذه مشغول به کار است.

2- <https://iranwire.com/fa/features/23252>

۳- روزنامه‌ی اطلاعات، ۶ اسفند ۱۳۶۰، صفحه‌ی ۴

شود. در ابتدا بسیج مجلس اعلا بود و بعد سپاه بدر شد.^۱
 اراکی در مورد ریشه‌ی «حشدالشعبی» در عراق می‌گوید:
 ...ریشه‌اش سپاه بدر است. اگر سپاه بدر و آموزش‌ها نبود این هم نبود. این‌ها آموزش دیده بودند و تشکیلات آموخته بودند و مجهز بودند. مگر می‌توانستیم سپاهی به این فعالی به این زودی تأسیس کنیم؟ کار ساده‌ای نیست. سپاهی که در عرض سه، چهار ماه نمی‌توانستیم تأسیس کنیم. استخوان‌بندی اصلی حشدالشعبی همان نیروهای سپاه بدر هستند.^۲

حمایت از کشتار ۶۷ و لزوم قتل «منافقین»

وی به خاطر زمین‌خواری و فساد دارای پرونده در دادگستری خوزستان است که به واسطه‌ی اعمال نفوذ، پرونده مختومه شد.
 اراکی به خاطر سابقه‌ای که امر سرکوب و جنایت داشت با نفوذ برادران آوایی و دیگر حلقه‌های پر قدرت دزفول در سال ۱۳۶۵ پس از مرگ آیت‌الله قاضی به امامت جمعه دزفول و نمایندگی خمینی در این شهرستان منصوب شد. علی‌رضا آوایی وزیر دادگستری دولت روحانی یکی از زیردستان وی در دادگاه انقلاب بود و این دو با هم دستی یک‌دیگر جنایات زیادی را در خوزستان رقم زدند.
 اگر چه در جریان کشتار ۶۷ وی حاکم شرع نبود و به جای وی محمدحسین احمدی‌شاه‌رودی به همراه علی‌رضا آوایی این مسئولیت را به عهده داشت اما وی از موضع امام جمعه و نماینده‌ی خمینی در دزفول در جریان کشتار زندانیان زندان «یونسکو» بود.
 وی یکی از حامیان قتل عام زندانیان سیاسی بود و پس از انتشار نوار صوتی دیدار آیت‌الله منتظری با اعضای هیأت کشتار ۶۷، سخیف‌ترین موضع‌گیری را در ارتباط با این جنایت بزرگ کرد و گفت:

من دیدم یکی از این عمامه به سرهای منحرف و از رهبران تشیع انگلیسی در کلیبی اعتراض می‌کنده که در جمهوری اسلامی منافقین کشته شدند. می‌گوید آیا حکم منافق کشتن است؟! قرآن کریم به صراحت می‌گوید باید منافق را کشت. حرف صریح قرآن است.

قرآن صریح می‌فرماید حکم منافق کشته شدن است. رسول اکرم (ص) در آن شرایط اول اسلام، اختیار داشت که بعضی‌ها را عفو کند و بعضی‌ها را عفو نکند؛ این

حکمش نکشتن نیست، در رابطه با دولت ولی عصر(عج) به صراحت آمده که در دولت ایشان دیگر منافقی زنده نمی‌ماند.

مسئله‌ی قتل منافقین یک اصل قرآنی است، بلکه منافق اقوای در حکم قتل است، این احکام صریحه‌ی قرآن است. این‌ها چیزهایی است که در قرآن به صراحت آمده و نیازی به تفسیر ندارد در جای دیگر هم باز قرآن تفسیر دارد اما ولی امر اختیار عفو دارد، هم منافقین را می‌تواند عفو کند، هم غیرمنافق را؛ که در جمهوری اسلامی اینطور هم شد و گاهی منافقین عفو شدند. از عالی‌ترین تصمیماتی که حضرت امام گرفت همین مسئله بود و این تصمیم‌ها از نوع تصمیم‌های انبیاست.

عزل آقای منتظری یکی دیگر از تصمیم‌های عجیب امام است که اگر این تصمیم را نمی‌گرفت اثری از انقلاب باقی نمی‌ماند و از زمان شاه هم بدتر می‌شد. تصمیم دیگر امام لزوم اجرای قوانین الهی بر منافقین بود؛ بر منافقینی که توبه نکردند. من از خود آقای منتظری تعجب می‌کنم که به شما می‌گفتند فقیه! چطور جرأت می‌کردی در مصاحبه‌ای اعتراض کنی چرا منافقین را کشتند.

مگر خودتان فتوا نمی‌دهید که محارب و منافقینی را که رهبر آن‌ها زنده باشد باید کشت، رهبری که با صدام ملاقات داشته و به کمک لشکر صدام رفته است و علیه ایران جنگیده‌اند و به شهرهای ما حمله کردند و به زن و فرزندان ما رحم نکردند و هم چنین ترورهای سازمان‌یافته‌ای که انجام دادند، شمائی که ادعای فقاقت می‌کنید چطور می‌گویید این‌ها نباید کشته شوند شما مگر فقیه نیستی؟ حکم همه‌ی فقها بر این است که منافقین باید کشته شوند.

امام(ره) هم گفت این‌هایی که داخل زندان از منافقین هستند توبه کنند. دست امام(ره) درد نکند دست این‌هایی که حکم امام را اجرا کردند درد نکند، دست آن‌هایی که حد الهی را جاری کردند درد نکند. ملت ما باید به آن‌هایی که حد الهی را برای منافقین جاری کردند بگویند درود بر شما که این حد الهی را اجرا کرده‌اید، این حکم هم شرعی است و همه‌ی عقلا بر این حکم معتقدند!

با مرور آن‌چه وی در مورد لزوم «کشتن منافقین» در سال ۱۳۹۶ می‌گوید می‌توان حدس زد او در دهه‌ی ۶۰ مرتکب چه جنایاتی در خوزستان شده است.

نماینده‌ی خامنه‌ای در بریتانیا

خامنه‌ای دل‌خوشی از خمینی نداشت. بنا به گفته‌ی کروی وی تا زمان زنده بودن آیت‌الله سیدمحسن حکیم از وی تقلید می‌کرد و تنها در جاهایی که وی «احتیاط» می‌کرد به

خمینی رجوع می نمود. در دوران رهبری خمینی هم به وضوح می شد فاصله ی او با خمینی را دید. به ویژه در جریان نخست وزیری میرحسین موسوی و سپس بحث ولایت مطلقه فقیه که خامنه ای در دی ماه ۶۶ با آن مخالفت کرد و با تودهنی آشکار خمینی مواجه شد این فاصله دیده می شد. این ها همه دست به دست هم می داد تا خامنه ای احساس حقارت و سرشکستگی کند. از آن جایی که وی فردی کینه ای است بعد از رسیدن به مقام ولایت فقیه کوشید تمام نمایندگان خمینی در شهرها و استان ها را تغییر دهد و افراد نزدیک به خود را جانشین آن ها کند.

او هم چنین می کوشید افراد بی مقدار و در حاشیه ی دوران خمینی را عزت بخشیده و بالا بکشد. در حوزه ها هم بر همین منوال بود که مصباحیزدی و مکارم شیرازی قدرت گرفتند. روحانیون عراقی را که خمینی هیچ گاه اجازه نمی داد به مناصب بالا برسند، به حساس ترین پست ها منصوب کرد. هاشمی شاهرودی، صادق لاریجانی، محمدعلی تسخیری، محسن اراکی و... تنها مشت نمونه ی خروار هستند. در پست های سیاسی هم او می کوشید کسانی را به قدرت برساند که سابقه ای نداشتند و خود را مدیون او می دانستند. احمدی نژاد بر اساس این سیاست بود که با حمایت خامنه ای به ریاست جمهوری رسید. از این موضع بود که محسن اراکی هم دارای موقعیت ویژه در نظام اسلامی شد.

اراکی در سال ۱۳۷۳ به عنوان نماینده ی خامنه ای همراه با اهل و عیالش با اختصاص بودجه ای عظیم به لندن اعزام شد و به مدت یک دهه در انگلستان حضور داشت و از برکات زندگی در این کشور به نحو احسن استفاده کرد. در دوران حضور وی در لندن گزارش های متعددی در مورد سوء استفاده های مالی وی از جمله خرید آپارتمان و مستغلات در محله ی عیان نشین این شهر انتشار یافت. انتشار این گزارش ها باعث شد عاقبت خامنه ای او را به تهران فرا بخواند. هر چند او طومارهای متعددی در حمایت از تمدید مأموریتش در لندن دست و پا کرد اما موفقیتی حاصل نکرد.

وی در لندن، به تأسیس مرکز اسلامی انگلیس (۱۳۷۴) و حوزه ی علمیه امام حسین پرداخت و سپس مراکز اسلامی را در شهرها منچستر، بیرمنگهام، نیوکاسل و گلاسکو دایر کرد.

تأسیس کالج اسلامی لندن (Islamic College for Advanced Studies) و «جماعه علماء المسلمین فی بریطانیا» (انجمن دانشوران مسلمان در بریتانیا) از دیگر اقدامات او به شمار می رود.

وی مدعی است در سال ۲۰۱۲ میلادی موفق به اخذ دکترای فلسفه تطبیقی از دانشگاه پورتمبرموث انگلستان با رساله ی «علیت و آزادی از منظر فلسفه ی اسلامی و فلسفه ی مغرب زمین» شده است. این که بدون داشتن تحصیلات عالی و مدارک معتبر چگونه

چنین دکترایی گرفته؟ الله و اعلم. احتمالاً از نوع دکترای روحانی و سیدحسین موسویان و... است که با امدادهای غیبی حاصل شد.

مجمع تقریب مذاهب اسلامی

اراکي در تير ماه ۱۳۹۱ به خاطر تسلطی که به زبان‌های عربی و انگلیسی داشت از سوی خامنه‌ای به سمت دبیرکلی مجمع تقریب مذاهب اسلامی در آمد و جانشین محمدعلی تسخیری که او نیز عراقی بود شد و پس از مدتی «آیت‌الله» خوانده شد. یکی از مسئولیت‌های وی در این «مجمع»، برخورد با مخالفان خامنه‌ای و تئوری ولایت‌فقیه تحت عنوان «شیعه‌ی انگلیسی» و ایجاد زمینه برای سرکوب آن‌هاست. خمینی برای سرکوب مخالفانش «اسلام آمریکایی» را باب کرد و خامنه‌ای «تشیع انگلیسی». البته وی از «سنی آمریکایی» نیز غافل نمی‌شود.

اراکي پس از مرگ خمینی در سال ۱۳۶۹ به مجلس خبرگان رهبری راه یافت. در حالی که در همان دوره بسیاری از نزدیکان خمینی با کارگردانی خامنه‌ای از طرف شورای نگهبان رد صلاحیت شده و قادر به شرکت در انتخابات نشدند. وی هم‌چنین بین سال‌های ۱۳۶۲ تا ۱۳۷۳ حاکم شرع هیأت‌های واگذاری زمین خوزستان بود و در عین حال از سال ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۴ نمایندگی ولی فقیه در دانشگاه چمران اهواز را نیز به عهده داشت. عضویت در شورای عالی مجمع جهانی اهل بیت، عضویت در هیأت امنای جامعه‌المصطفی العالمية (مربوط به طلاب خارجی حوزه‌ی علمیه قم)، ریاست هیأت امنای مجمع الفکر الاسلامی در مشاغل او در نظام اسلامی است. او مؤسس و رئیس مرکز پژوهشی و آموزشی امامت و ولایت است و دانشنامه‌ی مجازی امامت و ولایت زیر نظر وی تدوین و انتشار می‌یابد.

رویاپردازی محسن اراکی نماینده‌ی خامنه‌ای

در سال ۱۳۹۶ در بجنوبه‌ی بحران جانشینی خامنه‌ای که با بیماری هاشمی شاهرودی شدت گرفته او به تحرکاتش وسعت بخشیده و می‌کوشد نقش فعالی در تحولات سیاسی بازی کند. سفرهای او به اطراف و اکناف کشور نیز بیش‌تر شد که خود حاکی از مقاصد احتمالی اوست.

سال‌ها از شروع درس خارج فقه و اصول اراکی می‌گذرد و از این طریق می‌کوشد در حوزه‌ی علمیه نیز اوج بگیرد. وی در مردادماه ۱۳۹۶ در کرمانشاه گفت: ما قوم رسول‌الله هستیم و انقلاب ما با جبهه‌ی رسول‌الله به وقوع پیوست. در همان ماه به مناسبت کشته شدن

محسن حججی پیام داد. و در شهریورماه وی سخنران مراسم یادبود «سرداران بی سر» اربعین شهید حججی» وگرامی داشت سید شهید مدافع حرم بود.

وی طی سخنانی در نشست ادبی «چله کوچ چله» که به همت مجمع جهانی تقریب و با حضور حجت الاسلام والمسلمین محمدی گلپایگانی رئیس دفتر مقام معظم رهبری و جمعی از علما و روحانیون و اقبشار مختلف عصر پنجشنبه در تهران برگزار شد، اظهار داشت: شهدای مدافع حرم نماد یاری دین خدا در عصر ما هستند.^۱

در ۱۳ آبان وی در جمع تیم رسانه‌ای اعزامی به اجلاس بین‌المللی علمای مقاومت که در بیروت برگزار شد گفت: ما در یک جنگ تمام عیار قرار داریم اما نه تنها عقب نشینی نخواهیم کرد بلکه با استفاده از تمام ظرفیت‌های خود برای تقویت محور مقاومت و تقویت اندیشه تقریب میان علما و کشورهای اسلامی تلاش می‌کنیم.^۲ او هم‌چنین در آذرماه سخنران مراسم نماز جمعه بود. ۱۴ آذر وی در مراسم افتتاحیه‌ی سی و یکمین کنفرانس بین‌المللی وحدت اسلامی گفت: مرحله‌ی تهاجم بدون دفاع دشمنان به کشورهای اسلامی پایان یافته و اکنون شاهد مرحله‌ی جدید خیزش کشورهای اسلامی در قلب جهان اسلام هستیم.^۳

وی به عنوان سخنران مراسم دولتی ۹ دی تهران خواستار بستن فضای مجازی و تلگرام شد و تأکید کرد: مسئولان با دشمن قراردادی بستند اما دشمن به قول خود پایبند نبود لذا طبق آیه‌ی قرآن باید عکس‌العملی همانند آن‌ها نشان دهیم و وضعیت را به وضعیت قبل از برجام بازگردانیم و مسئولان با مشت آهنین به دهان کسانی بزنند که می‌خواهند به ما فشار بیاورند.^۴

او در چند برنامه‌ی حکومتی به مناسبت سالگرد ۹ دی (تظاهرات حکومتی نظام در سال ۱۳۸۸) در شهرستان‌ها نیز شرکت و سخنرانی کرد. اراکی در ۴ بهمن ۱۳۹۶ در شصت و دومین سالگرد «شهدای فداییان اسلام» در قائم شهر شرکت کرده و با بیان این‌که ما باید اقتصاد را با توکل به خدا حل کنیم، تأکید کرد: مشکلات اقتصادی با اعتماد به خدا و مردم حل می‌شود نه با اعتماد به آمریکا و انگلیس.

پس از اظهار نظر روحانی در ارتباط با لزوم نقد حتی دوران ظهور امام زمان وی فرصت را مغتنم شمرده و به منظور حذف یکی از کاندیداهای رهبری به میدان آمد و با تحریف نظر روحانی، او را مورد حمله قرار داد و گفت:

1-www.mehrnews.com/news/4094299

2-<http://qodsna.com/fa/305229>

1-<http://fa.alkawthartv.com/news/107246>

4-www.tasnimnews.com/fa/news/1396/10/09/1615110

ظاهراً دروسی که در جوانی خوانده‌اید را فراموش کرده‌اید لذا بهتر است به سیاست خود بپردازید، وقتی سوادش را ندارید اعتقادات مردم را رها کنید. مشکلات معیشتی و دنیوی مردم بسیار است، وقتی علمش را ندارید به مسائل اخروی‌شان کار نداشته باشید.^۱

همین که وی به عنوان یک «آخوند عراقی» جرأت می‌کند با روحانی این‌گونه صحبت کند حاکی از وجود دست‌های قوی پشت پرده در حمایت از اوست. تأکید بر «سواد» نداشتن روحانی و این‌که ظاهراً دروسی در جوانی خوانده و فراموش کرده تلاشی است از سوی وی و باندهای رقیب درون نظام که در صورت مطرح شدن نام روحانی او را بی‌سواد و ... معرفی کنند.

خبرگزاری مهر در بهمن ۱۳۹۶ در مورد ساخت کشتی مطلا با آیات قرآن گزارش داد: آیت‌الله محسن اراکی در درس اخلاق خود با بیان این‌که امروز مورد تهاجم گسترده‌ی فرهنگی هستیم، گفت: امروز هرکار و اقدامی که باعث ترویج دین خدا در جامعه شود قطعاً مورد تهاجم دشمنان قرار خواهد گرفت. وی ساخت قرآن کشتی مطلا که اخیراً توسط یکی از هنرمندان انجام شده را مصداق بارز انفاق در راه خدا دانست و گفت: امروز به هنر دینی و هنر مذهبی تهاجم می‌شود.^۲

طرف دیگر ماجرا این است که رسانه‌های جناح راست نظام اسلامی، پوشش وسیعی به او و نظراتش می‌دهند که خارج از عرف رایج در نظام است. در عرض یک سال تنها خبرگزاری مهر شصت و شش خبر راجع به او منتشر شده که حدوداً بیست خبر آن در مورد کلاس‌های درس خارج اراکی بود.^۳ محتوا و یا تیتراژ کلاس‌های درس هیچ‌یک از مراجع تقلید شیعه که سمت استادی نسبت به او دارند از طریق خبرگزاری‌ها منتشر نمی‌شود و اراکی در این رابطه با وجود موقعیت نازلی که در حوزه دارد، استثنا است.

سکوت در برابر نقض صریح قانون اساسی

محسن اراکی یکی از سه ضلع روحانیون عراقی است که در قحط‌الرجال نظام اسلامی همراه با شاهرودی و لاریجانی و در رقابت با یکدیگر می‌کوشند زمام امور مردم ایران را

1-<http://kayhan.ir/fa/mobile/news/123824/1196>

2-www.mehrnews.com/news/4207087

3-www.mehrnews.com/page/archive

بدست گیرند. وقتی طبق قانون اساسی کسی که متولد ایران نبوده نمی‌تواند رئیس جمهور شود و در سال ۱۳۵۸ جلال‌الدین فارسی به دستور خمینی اجازه‌ی شرکت در مبارزات انتخاباتی را پیدا نمی‌کند چگونه کسانی که متولد ایران نیستند می‌توانند پستی بسیار بالاتر از رئیس‌جمهوری را اشغال کنند. این امر در ارتباط با رئیس‌قوای مقننه و قضاییه نیز صدق می‌کند که دو نفر از رؤسای آن عراقی بوده‌اند. متأسفانه هیچ‌یک از عوامل نظام اسلامی و «حقوقدانان» به این مهم نمی‌پردازند.



سید احمد قتیل زاد

سید احمد قتیل زاد در بهمن ۱۳۲۵ در بابل به دنیا آمد. گفته می‌شود خاندان قتیل زاد از فرزندان «امام زین العابدین» به شمار می‌روند و نام خانوادگی آن‌ها به «قتیل» یا کشته شده‌ی کربلا برمی‌گردد. در واقع «نواده»ی حسین بن علی «قتیل» کربلا، در سه دهه مسئولیتش در دستگاه قضایی، روی «شریح قاضی» و شمر و یزید و حمله و خولی را سفید کرد و در دهه‌ی ۶۰ در شمال کشور کم‌تر جنایتی بود که او دست در آن نداشته باشد.

حاکم شرع بی‌رحم دستگاه قضایی

قتیل زاد جزو شاگردان گلپایگانی، میرزاهاشم آملی و بهجت بود و بعد از پیروزی انقلاب، مسئول کمیته‌ی انقلاب اسلامی شهریار و فریدون‌کنار شد و سپس به عنوان امام جمعه و حاکم شرع راهی بندرانزلی شد. آوازه‌ی جنایات او در این شهر چنان بالا گرفت که به سرعت پیشرفت کرد و در دهه‌ی ۶۰ حاکم شرع سیار شهرهای گیلان بود و حکم اعدام زندانیان بسیاری را در دادگاه‌های چند دقیقه‌ای که قربانیان حتی فرصت دفاع از خود نداشتند صادر کرد. وی به مدت سیزده سال جنایات زیادی را در سطح استان مرتکب شد که بخشی از آن در خاطرات زندانیان آزاد شده‌ی اهل گیلان آمده است.

قتیل زاد که در میان مردم به «قاتل زاده» معروف بود، در فحاشی و هتاک‌های رعایت هیچ‌کس را نمی‌کرد و گاه کنیفت‌ترین و زشت‌ترین اتهامات را متوجه‌ی دختران نوجوان و جوان اسیر می‌کرد. وی با چنین روی‌کردی معتقد بود که «ذوالفقار علی» را در دست دارد و عدالت او را اجرا می‌کند.

گیلان از جمله استان‌هایی بود که به خاطر حضور پررنگ مجاهدین و گروه‌های چپ

از اهمیت زیادی برای رژیم برخوردار بود و به همین خاطر وجود فرد قسی‌القلبی مانند قتیل‌زاد در رأس دادگاه انقلاب مهم و حیاتی بود.

قتیل‌زاد، در مرداد ۱۳۶۰ در یک دادگاه فرمایشی حکم اعدام چهار زندانی مجاهد به نام‌های فخرالدین ابراهیمی، هرمز عابدباخدا، علی الوندپور و محمود حجتی را که از هواداران مجاهدین در شهرهای فومن و رشت بودند صادر کرد در حالی که آن‌ها پیش از ۳۰ خرداد و شروع درگیری مسلحانه بین رژیم و مجاهدین دستگیر شده بودند.

او از جمله حکام شرعی در گیلان بود که اجازه نمی‌داد پیکر قربانیان در گورستان‌های عمومی دفن شود. یکی از دوستان من به نام شایسته وطن دوست - که مجموعاً هیجده سال در زندان‌های انزلی، رشت و تهران محبوس بود و همسرش در کشتار ۶۷ در رشت اعدام شد - برآیم تعریف کرد که مهناز یوسف‌زاده یکی از هم‌بندانش که در هشت آذر ۱۳۶۱ در زندان بندرانزلی اعدام شد پیش از اعدام مورد تجاوز قرار گرفته بود. یکی از پاسداران به مادر مهناز که برای دیدار دخترش به زندان آمده بود ضمن اهدای یک جعبه شیرینی خبر می‌دهد که پیش از اعدام با وی ازدواج کرده بود. جنازه‌ی مهناز به علت ممانعت حاکم شرع و دادستان ابوطالب کوشا از دفن پیکر او در گورستان عمومی شهر، در منزل مسکونی‌شان دفن شد.

قتیل‌زاد در جریان کشتار ۶۷ به عنوان رئیس دادگستری این شهر و حاکم شرع گیلان نقش مستقیمی در این قتل عام داشت. در این کشتار براساس شهادت جان‌به‌دربرندگان نزدیک به دوست نفر از زندانیان سیاسی به دار آویخته شدند.

فساد جنسی و مالی

قتیل‌زاد در کنار رسوایی‌های بزرگ مالی، از زنان قاچاقچیان مواد مخدر که به اعدام محکوم شده بودند سوءاستفاده جنسی می‌کرد. همین مسئله رسوایی بزرگی برایش پدید آورد اما به خاطر نقشی که در جنایات دهه‌ی ۶۰ داشت از مصونیت آهنینی برخوردار بود. وی با بهره‌گیری از قدرت بی‌حد و حصرش زمین‌های زیادی را به نام خود و اقوامش غصب، و حقوق بسیاری را پایمال کرد. وی از حمایت صادق احسان‌بخش نماینده‌ی خمینی و خامنه‌ای و امام‌جمعه رشت نیز برخوردار بود.

در اواخر سال ۷۱ پس از کشف یک شبکه‌ی فساد در رشت که به سوءاستفاده از زندانیان نیز می‌پرداخت، مشخص شد که قتیل‌زاد مدیرکل دادگستری استان و حاکم شرعی به نام «اعلم‌الهدا» نقش اصلی را در هدایت این شبکه داشته‌اند. اعلم‌الهدا خودکشی کرد اما قتیل‌زاد به جای بازداشت از منطقه دور شد و پس از آن به تهران آمد و در دیوان عالی کشور به یکی از عوامل نیری تبدیل شد و منویات وی را در پرونده‌هایی که به دیوان

ارجاع می‌شد اجرا می‌کرد.

وی از ثروت زیادی برخوردار بود و هر از چندی در محافل درونی رژیم از سوءاستفاده‌های مالی وی صحبت به میان می‌آمد. یکی از مواردی که در مورد آن سروصدا هم به پا شد ساختمان‌سازی وی در حریم دریا بود. شهرت و کسب و کار آقا زاده‌ی او نیز که از اعتیاد شدیدی برخوردار بود نیز نقل مجلس محافل درونی رژیم بود.

رسیدگی به پرونده‌ی فساد مالی در دیوان عالی کشور

پرونده‌ی فساد ۱۲۳ میلیارد تومانی که در سال ۷۲ بزرگ‌ترین پرونده‌ی مالی تاریخ ایران بود از سوی علی رازینی به غلامحسین محسنی اژه‌ای که ریاست شعبه سه دادگاه انقلاب را به عهده داشت داده شد. وی بر اساس «مصالح نظام» و به منظور جمع‌وجور کردن پرونده و خواباندن سروصداها، فاضل خداداد را که با فریب و خدعه توسط محسن رفیق دوست به داخل کشور کشانده شده بود به اعدام محکوم کرد و «خودی»ها از جمله مرتضی رفیق‌دوست را برای حفظ ظاهر به زندان محکوم کرد.

بقیه‌ی مأموریت به عهده‌ی حسینعلی نیری بود که با ارجاع پرونده به قتل‌زاد ضمن تأیید حکم صادره، زمینه‌ی اجرای فوری آن را فراهم کند.

از زمان شروع رسیدگی به پرونده در تیرماه ۱۳۷۴ تا اجرای حکم اعدام در آذرماه، پنج ماه طول کشید.

حکم اعدام احمد باطبی توسط قتل‌زاد به عنوان قاضی دیوان عالی کشور تأیید شد اما به خاطر فشارهای داخلی و خارجی اجرا نگردید.

سیداحمد قتل‌زاد ریاست شعبه‌ی ۳۲ دیوان عالی کشور را به عهده داشت و تا زمانی که زنده بود یکی از پرنفوذترین چهره‌های دیوان عالی کشور محسوب می‌شد و قدرت زیادی داشت. قتل‌زاد در دهه‌ی ۷۰ مدتی نیز رئیس کل دادگستری استان کرمانشاه بود.

پس از مرگ وی در بهمن‌ماه ۱۳۹۲، ناصر مکارم‌شیرازی که از جمله مراجع دولتی است بر پیکر او نماز میت خواند و در مجالس ترحیم و سالگرد او معاون جامعه‌ی مدرسین و... سخنرانی کردند و او را با القاب عجیب و غریبی هم‌چون «عالم مجاهد» و «عالم ربانی» و آیت‌الله و... معرفی کردند.



زين العابدین قربانی لاهیجی

زين العابدین قربانی لاهیجی در سال ۱۳۱۲ در یک خانواده مذهبی و کشاورز در روستای پنجاه از توابع آستانه اشرفیه به دنیا آمد. وی پس از طی کلاس سوم دبستان در زادگاهش در چهارده سالگی برای تحصیل علوم دینی و حوزوی به لاهیجان و سپس در سال ۱۳۲۸ به حوزه‌ی علمیه قم عزیمت کرد. وی پس از بلوای خمینی در سال‌های ۴۲ و ۴۳، هم‌چون بخش کوچکی از روحانیت، اعتراضات مقطعی و سطحی به نظام سلطنتی داشت که گاه باعث ایجاد دردسر برای وی می‌شد. او یک‌بار در سال ۱۳۴۴ بازداشت و به سرعت آزادگردید و در سال ۱۳۵۰ نیز دستگیر و به شش ماه زندان محکوم شد.

قربانی دارای سه دختر و هفت پسر است که همگی از رانت‌های مختلف حکومتی برخوردار شده‌اند. محمدحسین قربانی، نماینده‌ی آستانه‌ی اشرفیه، برادرزاده‌ی اوست. مهدی فرزند وی که متولد ۱۳۵۷ است در انتخابات مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۹۴ شرکت کرد اما صلاحیتش تأیید نشد و بلافاصله به سرپرستی شرکت فروشگاه‌های زنجیره‌ای رفاه در استان گیلان منصوب شد. و با استفاده از رانت پدرش دارای مدرک تحصیلی کارشناسی ارشد معماری از دانشگاه گیلان و کارشناسی مهندسی عمران از دانشگاه آزاد اسلامی واحد چالوس است.

چگونگی راهیابی به دستگاه قضایی و امامت جمعه

قربانی پس از پیروزی انقلاب ابتدا به ریاست کمیته‌های انقلاب اسلامی شرق گیلان رسید و سپس ریاست دادگاه‌های انقلاب اسلامی استان گیلان را بر عهده گرفت و در سیاه‌ترین روزهای دهه ۶۰، جنایات زیادی را در استان گیلان که یکی از مراکز مهم گروه‌های سیاسی بود رقم زد. گفته می‌شود وی در جریان کشتار ۶۷ در مقام امام جمعه لاهیجان و حاکم شرع در این جنایت دست داشته است.

وی در دوره‌ی دوم مجلس شورای اسلامی از آستانه‌ی اشرافیه به مجلس راه یافت و به مدت چهار سال ریاست کمیسیون ارشاد را به عهده گرفت.

قربانی لاهیجی پس از هیجده سال که امام جمعه‌ی لاهیجان بود به سمت امامت جمعه‌ی رشت انتخاب شد. وی از دوره‌ی دوم مجلس خبرگان رهبری، به عضویت این مجلس درآمد. وی هم‌چون بسیاری از روحانیون به مدد حاکم شدن نظام اسلامی پای‌شان به دانشگاه باز شد و مدت‌ها استاد دانشگاه تهران، دانشگاه آزاد اسلامی گیلان که خود بنا کرده بود و دانشگاه امام صادق شد.

چپاول اموال عمومی و فساد مالی

وی علاوه بر جنایات بزرگی که انجام داده است در چپاول اموال عمومی نیز دست دارد. «مجتمع بزرگ تجاری و فرهنگی آدینه» یکی از بزرگ‌ترین مجتمع‌های شهر رشت که در مجاورت مصلای امام خمینی این شهر و در حریم رودخانه قرار گرفته است یکی از موارد فساد اوست.

محمد مهدی قربانی فرزند وی عضو کمیته‌ی فعال‌سازی مجتمع‌های تجاری، دبیر کمیسیون توافقات، مدیر امور املاک و اراضی، مسئول پیگیری مصوبات هیأت مدیره و کارشناس امور عمرانی سازمان منطقه‌ی آزاد تجاری صنعتی انزلی و هم‌چنین مدیر فنی و عمرانی مصلی حضرت امام خمینی (ره) رشت، بوده و در اقدامات غیرقانونی پدرش دست داشته است و یکی از دلایل رد صلاحیت وی همین بود.

مجتمع آدینه با زیربنای هفتاد و دو هزار مترمربع در نُه طبقه ساخته شد و دارای سالن غذاخوری با ظرفیت دوهزار نفر، سالن اجتماعات دوهزار نفری، سه سالن سینما، پارک شهرسازی، بانک، قنادی، آرایشگاه و... است. ساخت این مجتمع زیر نظر شورای سیاست‌گذاری ائمه‌ی جمعه‌ی مصلای کشورهای انجام گرفت. «آدینه» در زمان شروع به ساخت بزرگ‌ترین مجتمع تجاری، فرهنگی شمال کشور لقب گرفت و نزدیک به یک هزار و دویست و چهل مغازه را شامل می‌شود.

زین العابدین قربانی پیش‌فروش واحدهای تجاری مجتمع آدینه را از تابستان سال ۸۹

آغاز کرد. قیمت واحدهای فروخته شده به خریداران در طبقه‌ی هم کف، از متر مربعی سی و پنج میلیون تومان آغاز شد و بعدها سیر صعودی نیز پیدا کرد. ساخت این مجتمع با تخلفات بسیاری از جمله قطع درختان ارزشمند، در حریم رودخانه آغاز شد و سپس با قلدری قربانی عوارض شهرداری نیز پرداخته نشد.

گفته می‌شود قربانی از سال ۹۱ تا کنون بالغ بر سی میلیارد تومان بابت تخلفات ساختمانی مجتمع آدینه به شهرداری و کمیسیون ماده‌ی ۱۰۰ بدهکار است اما ادعا می‌کند این پول را صرف ساخت حوزه‌ی علمیه باشکوه امیرالمؤمنین کرده است.

پس از گذشت نزدیک به هفت سال از پیش فروش و بیش از دو سال از موعد تحویل واحدهای این مجتمع تجاری، خریداران نه واحدهای خود را تحویل گرفتند و نه می‌توانند پول‌هایی که این همه سال دست امام‌جمعه‌ی رشت مانده را پس بگیرند! از طرفی شهرداری رشت هم نمی‌تواند مطالبات شش ساله‌ی خود را دریافت کند!

دستگیری رئیس دفتر قربانی و مدیر حوزه‌ی علمیه

در این میان مهدی مجرد رئیس دفتر وی که مدیر حوزه‌ی علمیه امیرالمؤمنین رشت هم بود به خاطر تخلفات مالی و... ضمن خلع لباس به یک سال زندان و دو سال تبعید محکوم شد و در بهمن ۹۵ در اوین حبس شد.

وی که کارمند حراست سازمان چای بود و بعد از بازنشستگی، رئیس دفتر زین‌العابدین قربانی شد ناگهان در دی‌ماه ۱۳۹۳ در مراسم عمامه‌گذاری طلاب در قم شرکت کرد و توسط آیت‌الله صافی گلپایگانی به لباس روحانیت ملبس شد. پس از آن که اعتراضات بسیاری در گیلان به عمامه‌گذاری او صورت گرفت ادعا شد که وی در سال‌های قبل از ۱۳۶۴ در حوزه درس خوانده است و با تأخیری سی ساله، عمامه‌گذاری کرده است!

مجرد در مهر ۱۳۹۲ در حالی مدیر حوزه‌ی علمیه امیرالمؤمنین رشت شد که هنوز خودش عمامه‌گذاری نکرده بود. وی به مدد نزدیکی به قربانی یکی از افراد قدرتمند رشت و گیلان محسوب می‌شد و ریاست ستاد ائمه‌ی جمعه‌ی گیلان و ریاست دفتر آیت‌الله انوری همدانی در گیلان و مسئولیت پروژه‌ی مسکن مهر و... را نیز به عهده داشت. در واقع او همه‌کاره‌ی استان گیلان بود.

گفته می‌شود از شیخ مهدی مجرد دویست ملک کشف شده که ارزش آن‌ها را بیش از هزار و سیصد میلیارد تومان برآورد کرده‌اند!

با این حال برخلاف ابتدایی‌ترین موازین حقوقی، بر اساس «عدل اسلامی» هیچ پرسش و تحقیقی از قربانی که حتی پس از دستگیری به حمایت از وی پرداخت صورت نگرفت.

کناره گیری از امامت جمعه و نمایندگی خامنه‌ای

در فروردین ۱۳۹۷ پس از کناره گیری زین العابدین قربانی از نمایندگی ولی فقیه و امامت جمعه گیلان خامنه‌ای طی حکمی رسول فلاحتی را جایگزین وی کرد. همان موقع شایعاتی در فضای مجازی انتشار یافت مبنی بر این که به علت فساد مالی توسط خامنه‌ای برکنار شده است که البته واقعیت نداشت. برکناری به خاطر فساد با منش و شخصیت خامنه‌ای و شیوه‌ی کار او همخوانی ندارد و به نوعی اعتبار بخشیدن به ولایت فقیه و سلامت او تلقی می‌شود. در حالی که کلیه‌ی فاسدان زیر بال و پر خامنه‌ای به اعمال خود ادامه می‌دهند. و او در طول سال‌های گذشته به شدت از فاسدان حمایت به عمل آورده است. چنانچه تجربه نشان می‌دهد در سه دهه‌ی گذشته تنها تفاوت در نگاه و برداشت از مسائل کشور، موجب برکناری افراد توسط خامنه‌ای شده است.

همچنین آیین تکریم و معارفه‌ی نماینده‌ی ولی فقیه در گیلان و امام جمعه رشت با حضور غلامحسین محمدی گلپایگانی رییس دفتر خامنه‌ای، احمد مروی معاون ارتباطات حوزوی دفتر مقام معظم رهبری، محمدجواد حاج‌علی اکبری رییس شورای سیاستگذاری ائمه‌ی جمعه‌ی کشور، مصطفی سالاری استاندار گیلان و جمعی از مسئولان ارشد استان برگزار شد. در این آیین قربانی حضور داشت و گفت: مرا از نمایندگی ولی فقیه برکنار نکردند بلکه بنده از رهبر انقلاب درخواست کردم که از ادامه‌ی مسئولیت عاجز هستم. خامنه‌ای نیز در حکم خود برای انتصاب رسول فلاحتی نماینده‌ی جدید ولی فقیه در گیلان از زحمات ارزشمند قربانی تشکر کرد و از او به عنوان یکی از برجستگان علمی و فرهنگی آن خطه‌ی شریف نام برد و از او تشکر و قدردانی کرد.



سید علی اصغر ناظم زاده

سید علی اصغر ناظم زاده قمی متولد دی ماه ۱۳۲۳ در محله‌ی باغ‌پنبه قم است. وی پس از کسب دیپلم وارد حوزه‌ی علمیه قم شد. اساتید وی در حوزه‌ی علمیه قم عبارت بودند از مرعشی نجفی، منتظری، مرتضی حائری یزدی، وحید خراسانی، فاضل لنکرانی، مکارم شیرازی، مشکینی، سبحانی، مؤمن، جنتی، خزعلی، جوادی آملی، صانعی و... وی هم‌چنین چند ماهی نیز در نجف در کلاس‌های درس خمینی حاضر می‌شد. ناظم زاده با بالاگرفتن تحركات روحانیت در سال‌های ۵۶ و ۵۷ جهت سخنرانی به شهرهای مختلف رفت که به دستگیری او در سال ۵۷ منجر شد. وی مدت کوتاهی را در زندان‌های ارومیه، ساواک قم و کمیته‌ی مشترک گذراند و عاقبت در آبان ۱۳۵۷ آزاد شد و به جمع متحصنین دانشگاه تهران و کمیته‌ی استقبال از امام پیوست.

چگونگی راهیابی به قوه‌ی قضاییه

بعد از پیروزی انقلاب، ناظم زاده در دوران ریاست تیمسار قرنی بر ارتش به تصیفه‌ی نیروهای نظامی در شهرهای تهران و منجیل پرداخت. سپس با حکم خمینی به نمایندگی امام در استان‌های گیلان قزوین و زنجان و آستارا و... منصوب شد و دیری نپایید که به قم بازگشت.

نزدیکی او به آیت‌الله منتظری، مشکینی، بهشتی و مؤمن موجب شد که پایش به قوه‌ی

قضایه باز شود و تا سال ۱۳۶۵ در استان‌های قزوین، خوزستان، کرمانشاه، کهگیلویه و بویراحمد، ایلام، اردبیل، زنجان و شهرهای خمین و کاشان و بیجار و مشکین شهر و رییس تعدادی از شعب تهران به قضاوت بپردازد. در خرداد ۱۳۵۹ زمانی که حاکم شرع استان‌های کرمانشاهان، ایلام و شهرستان کاشان بود، در سفر به سندج اعلام کرد:

بر اساس تحقیقاتی که به عمل آمده دادگستری سندج با گروه‌های مسلح همکاری داشته و در دادگاه‌های خلقی که آن‌ها تشکیل داده‌اند عده‌ای از مسلمانان و پاسداران انقلاب را محاکمه کرده‌اند از این رو پیشنهاد می‌شود که به این مسئله رسیدگی فوری

به عمل آید و دادگستری سندج منحل شود.^۱

به این ترتیب ناظم‌زاده و نظام اسلامی سلطه‌ی خود را بر دادگستری سندج تحکیم بخشیدند.

او به طور هم‌زمان مسئولیت دادگاه امور صنفی تهران را نیز به عهده داشت و احکام شلاق و زندان و مصادره‌ی اموال زیادی را صادر کرد. مدتی نیز در دادگاه عالی قم به خدمت پرداخت.

جان به در بردن از ترور در اوین

در جریان تلاش کاظم افجه‌ای برای ترور کجویی و لاجوردی و حکام شرع اوین، ناظم‌زاده به همراه لاجوردی با پناه گرفتن در پشت درخت‌های تنومند اوین از مهلکه گریخت و سعیدی یکی دیگر از حکام شرع هدف گلوله قرار گرفت و زخمی شد. ناظم‌زاده در آن دوران بین تهران و کاشان در رفت و آمد و به صدور احکام بی‌رحمانه می‌پرداخت. عطا رضویان یکی از هواداران پیکار که در تدارک مراسم عروسی اش در کاشان بود در تیرماه ۱۳۶۰ در منزل مسکونی‌شان دستگیر شد. او در حدود یک هفته در کاشان زندانی بود و در حالی که وعده‌ی آزادی او را می‌دادند به اوین منتقل شد و به حکم ناظم‌زاده در روز ۱۴ تیرماه ۱۳۶۰ اعدام گردید. از او بازجویی و تحقیق خاصی به عمل نیامده بود، در اطلاعیه‌ی دادستانی وی «عطیه» معرفی شده بود. او را به جای خواهرش عطیه اعدام کردند. طب صدقیان یکی از زندانیان سیاسی دهه‌ی ۶۰ کاشان در مطلب کوتاهی راجع به او می‌نویسد:

حتماً بخاطر دارید که عباس مسگر در حال اتمام دوره‌ی دو ساله سربازی خود بود و چند روزی برای دیدار پدر و مادر پیرش به مرخصی آمده بود که در کاشان دستگیر و توسط شما حکم اعدامش صادر شد. حشمت باغبانی و حسین صدف را یادتان است؟ به راحتی حکم اعدام این عزیزان را صادر کردید.^۲

۱- روزنامه‌ی کیهان، ۳ خرداد ۱۳۴۹.

رئیس دادگاه امور صنفی تهران و تلاش برای اعدام محتکران

ناظم‌زاده که اختیار جان و مال مردم را در سیاه‌ترین روزهای تاریخ میهن مان داشت اعدام را دوای هر دردی می‌دانست. وی به عنوان رئیس دادگاه ویژه‌ی امور صنفی به همراه جواد صادقی دادستان امور صنفی در مصاحبه با خبرنگاری پارس شرکت کردند. در پی اظهار نظر صادقی مبنی بر این که با محتکران و کسانی که قصد تخریب اقتصاد کشور را دارند باید با توجه به شرایط جنگی کشور قاطعانه برخورد کرد و در صورت اثبات نیت پلیدشان آن‌ها را به مجازات مرگ محکوم کرد، ناظم‌زاده در مورد تروریست‌های اقتصادی گفت: تروریست‌های اقتصادی افرادی هستند که اموال مردم را به صورت ارز از مملکت خارج می‌کنند و یا با بست و بندهای ایادی خود کارخانه‌ها را به تعطیلی می‌کشاند و احياناً اجناس مورد احتیاج جامعه را مخفی می‌کنند تا به انقلاب ضربه وارد کنند. طبیعی است که این افراد تروریست اقتصادی هستند که باید با آن‌ها به شدت رفتار شود.^۱

ریاست دفتر آیت‌الله منتظری

ناظم‌زاده در حدود هشت سال در قوه‌ی قضاییه به عنوان حاکم شرع چندین شهر و مرکز استان خدمت نمود و سپس با استعفا از مشاغل قضایی، به حوزه‌ی قم بازگشت و در دهه‌ی ۷۰ شمسی به عضویت مجمع محققین و مدرسین درآمد که تشکلی در مقابل جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه قم است.

وی در سال ۱۳۷۳ به ریاست دفتر آیت‌الله منتظری رسید. اما عمر آن چندان طولانی نبود. وی همانند دیگر اعضای مجمع مدرسین و محققین در دوران خامنه‌ای ستاره‌ی اقبال‌شان افول کرد و او مجبور شد به دفتر آیت‌الله سیستانی در قم که توسط شهرستانی اداره می‌شود پناه برد و در آن‌جا مشغول کار شود. وی از آن طریق، رئیس هیأت امنای و مسئول مرکز تحقیقات طب اسلامی امام صادق (ع) و رییس هیأت امنای درمانگاه خیریه‌ی امام صادق شد که متعلق به آیت‌الله سیستانی است.

ناظم‌زاده از دیرباز یار غار سیدحسین موسوی تهریزی بوده است و هم‌چنان این ارتباط نزدیک ادامه دارد. در جریان جنبش سبز فرزندان موسوی تهریزی و ناظم‌زاده بازداشت شدند که پس از مدت کوتاهی آزاد شدند.



حسین مظاهری اصفهانی

حسین مظاهری اصفهانی در آبان ۱۳۱۲ در یک خانواده‌ی روحانی در تیران نجف آباد به دنیا آمد. وی با ورود به حوزه علمیه اصفهان دروس ابتدایی حوزوی را آموخت و سپس به حوزه علمیه قم رفت و نزد مرعشی نجفی، مرتضی حائری، محمدباقر سلطانی، بروجردی، خمینی و محقق داماد به تحصیل خارج فقه و اصول پرداخت و سپس در یکی از دبیرستان‌های اصفهان به تدریس دروس دینی پرداخت.

از ارتباط با ساواک تا مسند قضاوت اصفهان

وی نه تنها هیچ سابقه‌ای در مبارزه با نظام سلطنتی نداشت بلکه به داشتن رابطه با ساواک اشتها داشت. پس از پیروزی انقلاب اسناد ارتباط وی با ساواک به دست آیت الله طاهری افتاد و قرار بود توسط دادگاه ویژه روحانیت خلع لباس شود. معلوم نشد چه دستی او را نجات داد و بالاخره در مرداد ۱۳۶۰ که نظام اسلامی به شدت به حاکم شرع شقی و بی‌رحم نیاز داشت او را به مسند قضاوت دادگاه انقلاب اسلامی اصفهان رساند. مظاهری در سیاه‌ترین روزهای تاریخ معاصر ایران جنایات زیادی را در اصفهان مرتکب شد.

محمد هشی یکی از دوستان من که به حکم مظاهری به زندان ابد محکوم شده بود و او را از نزدیک می‌شناختت برایم تعریف کرد وی در عرض بیست و چهار دقیقه، حکم اعدام بیست و شش نفر را صادر کرد.

در زندگی نامه‌هایی که از مظاهری انتشار یافته است هیچ اشاره‌ای به سابقه‌ی جنایتکارانه‌ی وی نمی‌شود. گویا حضور در دادگاه انقلاب به عنوان حاکم شرع جزو «افتخارات» او نیست

ریاست حوزه‌ی علمیه اصفهان در دوران خامنه‌ای

پس از پیروزی انقلاب، ریاست حوزه‌ی اصفهان در اختیار آیت‌الله حسین خادمی بود که به شدت با جلال‌الدین طاهری نماینده‌ی خمینی و امام‌جمعه‌ی اصفهان مخالف بود و درگیری بین این دو مشکلات زیادی را در سطح استان دامن می‌زد. پس از درگذشت آیت‌الله خادمی در سال ۱۳۶۳ از آن‌جایی که خمینی خواهان برقراری توازن میان جناح‌های نظام اسلامی بود اجازه داد تا حسن صافی اصفهانی مسند ریاست حوزه را به عهده گیرد.

مظاهری که دارای موقعیت خاصی در اصفهان نبود، پس از ترک دادگاه انقلاب اسلامی، به قم مهاجرت کرد و در پی درگذشت حسن صافی اصفهانی رئیس حوزه‌ی علمیه اصفهان در سال ۱۳۷۴ به ریاست این حوزه رسید.

مظاهری به خاطر سوابقی که داشت از میزان مخالفت روحانیون و طلاب با خودش با خبر بود به همین علت پذیرش این مسند را به درخواست خامنه‌ای موکول کرد تا در پناه حکم وی و حمایت او بتواند منویات خود را پیش ببرد. خامنه‌ای که می‌دانست طاهری از نزدیکان آیت‌الله منتظری است فرصت را مغتنم شمرد و مظاهری را روانه‌ی اصفهان کرد. وی در حالی به ریاست حوزه‌ی اصفهان رسید و در مقابل جلال‌الدین طاهری قرار گرفت که پس از پیروزی انقلاب طاهری در صدد خلع لباس کردن وی بود.

سید ابوالحسن مهدوی نماینده‌ی اصفهان در مجلس خبرگان رهبری که یکی از عوامل مظاهری در حوزه‌ی اصفهان است در این باره می‌گوید:

بعد از این که تصمیم بر دعوت آیت‌الله مظاهری به اصفهان گرفته شد، با جمعی از روحانیون به شهر قم رفتیم و درخواست خود را به ایشان ابراز کردیم، آیت‌الله مظاهری درخواست ما را به صراحت رد نکردند ولی برای آمدن به اصفهان تمایلی نشان ندادند و درخواست ما را منوط به نظر رهبری کردند و گفتند اگر رهبر معظم انقلاب امر بفرماید من این درخواست را قبول می‌کنم، ما نیز نامه‌ای تنظیم کردیم و به بیت رهبری فرستادیم.^۱

وی، مظاهری این حاکم شرع جانی را «استاد اخلاق واقعی» خوانده و می‌گوید: فضای سیاسی حوزه‌ی علمیه اصفهان قبل و بعد از ورود آیت‌الله مظاهری به طور

کامل تغییر کرده است.^۱

پس از آن خامنه‌ای در نامه‌ای از وی خواست تا به اصفهان مهاجرت کنند، در نامه‌ی مزبور آمده است:

بحمدالله و المنة خود آن جناب نیز از حسنات اصفهان و هدیه‌ی ارزشمندی از آن شهر فضیلت پرور به حوزه‌ی و الامقام قم و به طلاب و جویندگان علم و معرفت و اخلاق می‌باشید و سال‌های متمادی پس از آن که حظ عظیمی از آن سرچشمه‌ی جوشان فقه و علم و معرفت، به دست آورده‌اید، خود در مسند استادی فقه و اخلاق، جمع کثیری از فضلاء و مستعدان را از فیوضات بهره‌مند ساخته‌اید.

اینک اصفهان، حوزه‌ی علمیه و مردم آن جنابعالی را به اصفهان فرامی‌خوانند. قاطبه‌ی علمای محترم و عزیز اصفهان که در میان آنان شخصیت‌های برجسته‌ی علمی و دینی نیز حضور دارند و همواره مایه‌ی اعتلای حوزه‌ی علمیه اصفهان بوده‌اند، در نامه‌ای این را از این جانب درخواست کرده و شوق خود و مردم را منعکس ساخته‌اند؛ لذا این جانب مقتضی می‌دانم که جنابعالی به اصفهان نقل مکان فرموده و پایگاه رفیعی از درس و تعلیم و تحقیق بنا نهید و تربیت طلاب و فضلاء و ارشاد و هدایت عموم مردم و پاس‌خگویی به مراجعات دینی و شرعی آنان را وجهه‌ی همت سازید.^۲

مظاهری نیز در نامه‌ای دعوت سیدعلی خامنه‌ای را پذیرفته و مراتب بندگی خود را اعلام کرد. در نامه‌ی وی آمده است:

نامه‌ی نامی و خامه‌ی گرامی آن رهبر مکرم و آن مقام معظم عز و وصول بخشید. از کرامت و جلالت و تعبد و تقوا و سلحشوری و ایمان و هوشمندی مردم اصفهان فرموده بودید، آری این چنین است، من خود نیز سال‌ها شاهد ایثار و تعهد و بزرگواری مردم این شهر بوده‌ام و روزگارانی را در میان این همه وفاداری و فداکاری سپری نموده‌ام و هم‌اکنون خدمت به این مردم آزاده و جهادگر را مایه‌ی مباهات خویش می‌دانم...

در مورد این طلبه‌ی ناچیز بزرگوارانه مطالبی فرموده بودید، صمیمانه از عنایات و کرامات حضرت‌تعالی سپاسگزارم و عاجزانه از پیشگاه آفریدگار علم و بیان خواستارم که به این جانب توفیق دهد که تا آخرین نفس در خدمت به علوم و معارف اسلام و علما و طلاب عزیز باشم.^۳

مظاهری پس از حضور در اصفهان و ریاست حوزه‌ی علمیه به واسطه‌ی شامه‌ی تیزی که

۱- پورتال، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیه قم (شعبه‌ی اصفهان)

2- www.leader.ir/fa/content/1207

3- www.leader.ir/fa/content/1220

داشت از فرصت استفاده کرد و در بلبشوی نظام اسلامی ادعای مرجعیت کرد و رساله‌ی عملیه منتشر کرد.

وی در مورد ثواب شرکت در راه‌پیمایی سالگرد پیروزی انقلاب گفت:

ثواب شرکت در راه‌پیمایی، ثواب شهدایی است که این نظام را تا این جا آورده‌اند. او به علت بیماری در تیرماه ۱۳۹۶ در یکی از بیمارستان‌های تهران تحت عمل جراحی قرار گرفت و خامنه‌ای دو بار به دیدار او شتافت.

حضور خامنه‌ای در بیمارستان و عیادت وی از مظاهری باعث شد تا سران نظام اسلامی از روحانی گرفته تا اعضای هیأت دولت و فرماندهان نظامی به عیادت وی بشتابند. به این ترتیب یکی از نزدیکان ساواک و نظام سلطنتی به یکی از قدرتمندان نظام اسلامی تبدیل شد.



محمدصادق خلخالی

محمدصادق صادق گویوی معروف به صادق خلخالی در سال ۱۳۰۵ در گویوی از توابع خلخال به دنیا آمد و در هفده سالگی به قم عزیمت کرد و هم‌درس و هم‌مباحثه‌ی مصطفی خمینی شد. وی به مدت سیزده سال نزد خمینی دروس طلبگی خواند و از روابط نزدیکی با وی و مصطفی خمینی برخوردار شد به گونه‌ای که در دوران تبعید نیز به مکاتبه با یکدیگر می‌پرداختند و خمینی با الفاظ مهربانانه‌ای از او یاد می‌کرد.

خلخالی سابقه‌ی زندان و محکومیت نداشت اما پس از غائله‌ی ۱۵ خرداد و تحرک خمینی چندین مرتبه بازداشت شد و به مدت چهار سال در انارک، بندر لنگه، لار، بانه، رفسنجان و رودبار به صورت تبعید زندگی کرد. نظام شاهنشاهی حتی المقدور بر روحانیون طرفدار خمینی سخت‌گیری نمی‌کرد. این دسته روحانیون با صلاح‌دید ساواک دستگیر و زندانی نمی‌شدند بلکه غالباً به تبعید بسنده می‌کردند. روحانیونی که زندانی می‌شدند غالباً در ارتباط با حمایت مالی و یا تبلیغی از مجاهدین دستگیر شده بودند و یا به نوعی پرونده‌شان با اقدامات مسلحانه گره خورده بود.

خلخالی سه فرزند داشت. مهدی، محمد و فاطمه. مهدی فرزند ارشد وی، که از شاگردان احمد فردید و علاقمندان هایدگر محسوب می‌شود، مدافع سرسخت پدر و اقداماتش است. وی در سال ۱۳۵۳ دستگیر و به چهار سال زندان محکوم شد. در دوران قطب‌زاده به وزارت امور خارجه پیوست و از سال ۵۹ تا ۶۰ به مدت یک سال به عنوان وابسته‌ی فرهنگی در سفارت ایران در مسکو مشغول کار بود و سپس به آلمان اعزام شد.

فاطمه صادقی دارای دکترای علوم سیاسی و استاد دانشگاه از جمله فعالان حقوق زنان است که در دانشگاه هم کرسی تدریس دارد و از جمله زنان پیش رو محسوب می شود که نظریاتش با پدرش در تقابل است اما مایل نیست در مقابل اقدامات پدرش موضع گیری کند. سخنرانی های وی در پاریس در حالی که کشف حجاب کرده بود در فضای مجازی انتشار یافت. فاطمه صادقی در سال های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۰ به عنوان پژوهشگر در مؤسسه ی بین المللی مطالعات اسلام در عصر مدرن (ISIM) و دانشکده ی علوم سیاسی در دانشگاه آامستردام هلند مشغول فعالیت بوده است.

محمد صادقی فرزند دیگر صادق خلخالی است که در اعتراضات یکم اسفند ۱۳۸۹ توسط نیروهای امنیتی بازداشت و پس از یک روز آزاد شد. غفور صادقی گیوی برادر وی که متولد ۱۳۱۰ بود و سواد وی در حد دوران متوسطه داشت نیز نماینده ی خلخال در دوره اول مجلس شورای اسلامی بود که در سال ۶۱ دستگیر و مدتی در اوین زندانی بود.

«دیوانه ای زنجیری»

اولین حاکم شرع منتخب خمینی

دختر خمینی در مورد رابطه ی خلخالی و خمینی می گوید:

در سال ۱۳۴۲، در شبی که مشخص شد فردا می آیند و امام را دستگیر می کنند، جمعیت کثیری از مردم قم آمدند خانه ی ما. خانه پر شده بود از دوستان امام که می گفتند ما این جا می مانیم که آقا را نبرند و کسی هم به آقا بی ادبی نکند. آقا داد زدند که همه بیرون، لازم نیست. همه رفتند. در خانه را بستیم و آمدمیم توکه دیدیم آقای خلخالی رفته یک گوشه خوابیده. گفت: آقا مرا بکشید هم از این جا نمی روم. می مانم و فردا مگر از روی نعش من عبور کنند و شما را ببرند. آقا اجازه دادند آقای خلخالی در خانه بماند. بعد هم رو کردند به ما و گفتند ما به این جور آدم های خالص نیاز داریم. خلخالی پس از حضور خمینی در پاریس به دیدار او شتافت و دوازده روز قبل از ورود وی به ایران، به کشور بازگشت. مرتضایی فر در مورد دیدار خلخالی با خمینی پس از بازگشت وی می گوید:

آیت الله خلخالی که بیش از همه از دیدن امام و سلامت کامل ایشان خوشحال شده و به وجد آمده بود، ناخود آگاه با همان عبا و عمامه شروع کرد به رقصیدن در جلوی امام! و امام هم از کار ایشان به شدت خنده شان گرفت و همین موضوع، فضای کل مدرسه رفاه را عوض و شاد کرد!

خلخالی در ۲۴ بهمن ۱۳۵۷ با حکم خمینی به عنوان حاکم شرع دادگاه های انقلاب منصوب شد و در این دوره صدها نفر به حکم وی اعدام شدند که بسیاری از آنان

وابستگی حکومت پهلوی بودند.

در حکمی که خمینی با دست‌خط خود خطاب به خلخالی نوشته آمده است:

جناب حجت‌الاسلام آقای شیخ صادق خلخالی دامت‌افاضه، به‌جنابعالی مأموریت داده می‌شود تا در دادگاهی که برای محاکمه‌ی متهمین و زندانیان تشکیل می‌شود حضور به هم رسانده و پس از تمامیت مقدمات محاکمه با موازین شرعیه، حکم شرعی صادر کنید.^۱ خمینی حکم تشکیل دادگاه را به کسی داده بود که از دیرباز «خالص» می‌شمرد و بیش از همه به او اعتماد داشت. دکتر ابراهیم یزدی در مورد چگونگی تشکیل دادگاه انقلاب و انتصاب خلخالی از سوی خمینی به عنوان حاکم شرع می‌گوید:

یکی از این اقدامات، ارایه‌ی طرح تشکیل دادگاه انقلاب بود. آقای خمینی به این شرط آن را پذیرفت که حاکم شرع حکم نهایی را بدهد. عده‌ای از حقوقدانان به دفتر نخست‌وزیر فراخوانده شدند و آنان طرح اولیه‌ی دادگاه انقلاب را تهیه کردند. به موجب اساسنامه‌ی آن، دادستان را نخست‌وزیر مهندس بازرگان و رئیس دادگاه را رهبر انقلاب، آقای خمینی تعیین می‌کرد. دادستان ابتدا پرونده‌ها را تنظیم و آماده می‌کرد و سپس آن را برای محاکمه به دادگاه ارایه می‌داد. با معرفی گروه حقوقدانان، آقای مهندس بازرگان حکم دادستانی را به نام آقای احمد احمدیان صادر کرد. آقای خمینی هم دو نفر را معین کرد: صادق خلخالی و دیگری ربانی شیرازی.

آیت‌الله ربانی شیرازی این مأموریت را نپذیرفت. آقای خمینی از من خواست تا با ربانی شیرازی صحبت کنم و او را متقاعد سازم که بپذیرد. ربانی شیرازی به من گفت که تو خلخالی را نمی‌شناسی، او یک دیوانه‌ی زنجبری است. من نمی‌توانم با او کار بکنم. آقای خمینی باید یکی از ما دو نفر را انتخاب کند. با امتناع ربانی شیرازی از قبول مسئولیت، آقای خمینی دو نفر دیگر آقایان انواری و جنتی را منصوب کرد.^۲

از طرف دیگر، دو روز بعد از انتصاب آقای احمدیان به عنوان دادستان توسط آقای مهندس بازرگان، آقای خمینی، بدون هماهنگی با نخست‌وزیر، آقای هادوی را به سمت دادستان دادگاه انقلاب منصوب کرد. معنای این کار کوتاه کردن دست دولت از دادگاه انقلاب بود... با انتصاب هادوی به دادستانی دادگاه‌های انقلاب، مدیریت و مسئولیت این دادگاه‌ها به طور کامل از کنترل دولت و معاونت نخست‌وزیر در امور انقلاب خارج شد و مستقیماً زیر نظر امام خمینی قرار گرفت.

آقای هادوی اگر چه دادستان منصوب آقای خمینی بود، اما حقوقدانی اصول‌گرا و منضبط بود. او اصرار داشت که دادگاه تنها به پرونده‌هایی رسیدگی کند که دادستانی

۱- ایام انزوا، خاطرات آیت‌الله خلخالی، نشریه‌ی سایه، چاپ اول، صفحه‌ی ۱۶.
 ۲- در حکمی که احمد جنتی از خمینی دریافت کرد، آمده بود که «مجرمین طاغوتی» را محاکمه کند. وی در تهران و اهواز تعدادی از «طاغوتیان» را محاکمه و اعدام کرد. او در زمره‌ی کسانی بود که تحت عنوان تدوین و اصلاح ساختار قضایی کشور به نابودی دادگستری و حاکم کردن شریعت پرداخت.

آن‌ها را آماده کرده و به دادگاه ارجاع می‌دهد. اما خلخالی زیر بار نمی‌رفت و چندین بار با هم شدیداً برخورد پیدا کرده بودند به طوری که هادوی تصمیم به کناره‌گیری گرفت. با درخواست آقای خمینی تیم دادستانی و دادگاه را به قم بردم. این جلسه در حضور آقای خمینی سه ساعت به طول انجامید. هادوی مشکلات کار دادستانی را توضیح داد. اما خلخالی نمی‌پذیرفت و می‌گفت در اسلام ما دادستانی نداریم و قاضی به علم خود عمل می‌کند. آقای خمینی به او گفت که اولاً تنها می‌تواند پرونده‌هایی را رسیدگی کند که دادستان، یعنی آقای هادوی، به او ارجاع می‌دهد و ثانیاً به هیچ پرونده‌ای جز آن‌چه مربوط به ایادی رژیم سابق است رسیدگی نکند (خلخالی چند نفری را به جرم لواط اعدام کرده بود، که بعداً معلوم شد، بعضی از آن‌ها بی‌گناه بودند). اما خلخالی کار خود را می‌کرد. همان شب وقتی از قم برگشتم او با تیمش به زندان قصر رفت و یازده یا دوازده نفر را همان شب تیرباران کردند که خبر آن‌را اعضای دولت در اخبار ساعت هفت صبح از رادیو شنیدند.^۱

به این ترتیب خمینی یک «دیوانه‌ی زنجیری» را به اطرافیان مورد اعتمادش ترجیح داد و او را حاکم جان و مال و ناموس مردم کرد.

با این وجود یزدی در ابتدا یکی از مدافعان دادگاه انقلاب و احکام صادره از سوی خلخالی بود. چنان‌چه طی مصاحبه‌ای که سوم اسفند ۱۳۵۷، انتشار یافت درباره‌ی دادگاه‌های انقلاب و مجازات اعدام مقامات رژیم پهلوی، این‌گونه اظهار داشت:

به موجب پیشنهاد شورای انقلاب اسلامی و دستور صریح رهبر انقلاب حضرت آیت‌الله‌العظمی امام خمینی، دستور تأسیس دادگاه‌های فوق‌العاده‌ی انقلاب اسلامی را به دولت صادر فرموده‌اند و بر اساس امر امام، دادگاه‌های مخصوص تشکیل شده است تا به حساب جنایت‌ها، آدم‌کشی‌ها، خیانت‌ها و چپاول‌ها و غارتگری‌هایی که به دست عمال کثیف رژیم سابق انجام شده است، رسیدگی نماید و بر طبق موازین قضاء شرع اسلام و مقررات اسلامی، آن‌ها را به مجازات برساند. و همان‌طور که می‌دانید دوگروه از این جنایت‌کاران در دادگاه انقلابی محاکمه و به جزای اعمال خودشان رسیده‌اند.^۲

خمینی هم چون خلخالی معتقد بود در اسلام نیازی به دادستان نیست. به همین دلیل هادوی ۹ اسفند ۱۳۵۷ توسط خمینی و با هدف بی‌اثر کردن حکم بازرگان، به دادستانی کل انقلاب اسلامی منصوب شد در حالی که پیش از آن ماشین اعدام بدون دادستان آغاز به کار کرده بود و هر روز بر سرعت و شتاب آن افزوده می‌شد.

خلخالی در خاطرات خود در مورد نحوه‌ی انتخابش به عنوان حاکم شرع می‌نویسد:

1-www.aftabnews.ir/vdca.inmk49n065k14.html

2-www.fardanews.com/fa/news/736544

خدا شاهد است که ما برای تصدی این مقام کوچک‌ترین تلاشی نکردیم و حتی تا زمانی که به من ابلاغ شد از آن اطلاعی نداشتم. آقا سیدروح‌الله خمینی با شناختی که از روحیه‌ی انقلابی من داشتند عصر روز ۲۴ بهمن ۵۷ مرا به دفترشان احضار کردند و فرمودند: این حکم را به نام شما نوشته‌ام. حقیر پس از دیدن حکم به حضورشان عرض کردم: آقا این حکم سنگین است. فرمودند: برای شما سنگین نیست. گفتم مخالفین و وابستگان به طاغوتیان علیه من تبلیغ می‌کنند. آقا فرمود: من پشتیبان شما هستم و بالاخره این حکم را به کسی بدهم که به او اطمینان داشته باشم.

اقدامات جنایت‌کارانه‌ی خلخال‌ی پس از دریافت حکم خمینی

خلخال‌ی در مورد اقداماتش پس از دریافت حکم خمینی می‌نویسد:

این جانب، پس از دریافت حکم، به محاکمه‌ی مجرمین درجه یک پرداختم، اولین کسانی که در دادگاه محاکمه و به جزای عمل خود رسیدند، عبارت بودند از: نعمت‌الله نصیری، رئیس سازمان ساواک و خسروداد، فرمانده هوانپروز و ناجی، فرماندار نظامی اصفهان و رحیمی، فرماندار نظامی تهران و رئیس شهربانی کل کشور، این چهار نفر در شب ۲۴ بهمن ماه ۱۳۵۷، در مدرسه‌ی رفاه اعدام شدند و حکم اعدام آن‌ها را این جانب صادر کردم. در آن شب، من تعداد بیست و چهار نفر را محکوم کرده بودم که به علت دخالت‌ها، فقط دستور اعدام چهار نفریاد شده را صادر کردم. آن‌ها در پشت‌بام مدرسه‌ی رفاه اعدام شدند و این اولین اعدام ما بود. البته، من با خوردن خون دل، سرانجام توانستم درجا همان بیست و چهار نفر را به تدریج اعدام کنم. سالارجاف، نیز در میان آن‌ها بود... همه‌ی افرادی که در دادگاه‌های انقلاب محکوم به اعدام شدند، از مصادیق بارز «مفسد فی الارض» بودند و تحت همین عنوان هم اعدام شدند... من عقیده داشتم و حالا هم معتقدم که تمام وکلای مجلسین شورا و سنا و همه‌ی استانداران و رؤسای ساواک و شهربانی که از سال ۴۲ به بعد و پس از تحریم امام بر سرکار بودند، محکوم به اعدام می‌باشند... مدیران کل، در وزارتخانه‌ها که خود، عامل اصلی بقای دستگاه بودند و به خاطر تقرّب به شاه و خانواده‌ی او به هر ذلتی تن می‌دادند، محکوم هستند. خلاصه این که همه‌ی افرادی که از همان اوایل تأسیس دادگاه‌های انقلاب اسلامی و در زندان قصر، به حکم این جانب اعدام شدند، مفسد فی الارض بودند و به حکم قرآن خون‌شان هدر بود. آنان یا از هزار فامیل بودند، یا فراماسون بودند و یا ساواکی و ایران‌فروش و جامعه بر باد ده. نمی‌شد یکی از آن‌ها را به حکم قرآن تبرئه کرد!

در فروردین ۵۸ کار دادگاه‌انقلاب برای مدت کوتاهی متوقف شد و سپس با تصویب

آئین‌نامه‌ی تشکیل و نحوه‌ی رسیدگی دادگاه‌های انقلاب اسلامی در جلسه‌ی مورخ ۱۲ فروردین شورای انقلاب، دوباره در ۱۵ فروردین آغاز به کار کرد، اما هیچ‌یک از مواد آن به جز تأکید روی اجرای حکم در عرض بیست و چهار ساعت، اجرا نشد. ماده‌ی ۳ این آئین‌نامه مقرر می‌داشت که:

دادگاه انقلاب مرکب از سه نفر عضو اصلی و دو عضو علی‌البدل خواهد بود. اعضای اصلی عبارتند از:

- الف- یک قاضی شرعی به پیشنهاد شورای انقلاب اسلامی تصویب امام مدظله.
- ب- یک حقوقدان به انتخاب قاضی شرع.
- ج- یک نفر مورد اعتماد مردم و آگاه به مقتضیات انقلاب اسلامی و دارای عدالت با تعیین شورای انقلاب.^۱

روز ۱۸ فروردین سال ۵۸، پس از شروع دوباره‌ی کار دادگاه انقلاب، خلخالی با سیزده مأمور خود وارد زندان قصر تهران شد و تلفن‌ها را قطع کرد تا به زعم خود از اعمال نفوذ جلوگیری کند. به دنبال محاکمه‌ای کوتاه هنگام تنفس، هویدا با گلوله‌ی هادی غفاری به قتل رسید و سپس خلخالی حکم اعدام را صادر کرد. خلخالی در مورد درخواست‌های هویدا پیش از مرگ می‌گوید:

... [پس از تشکیل جلسه‌ی محاکمه‌ی هویدا و انجام دفاعیات او و صدور حکم اعدام] هویدا در حالی که عرق می‌ریخت، گفت: حضرت خلخالی! من نمی‌گویم مرا اعدام نکنید؛ ولی خواهش می‌کنم به مدت دو ماه اعدام مرا به تأخیر بیندازید. دولت موقت به من وعده داده است. من گفتم: اصل تفکیک قوای ثلاثه: مقننه و قضائیه و مجریه را دولت موقت هم قبول دارد. خلاصه هرچه او اصرار کرد، من قبول نکردم و گفتم وصیت خود را بنویس! او گفت: حضرت خلخالی! یک میلیارد دلار به شما می‌دهم تا شما این کار را به عقب بیندازید.

گفتم: این‌ها شعر است و من نمی‌توانم در پیشگاه ملت ایران، جوابگوی تأخیر محاکمه و اعدام شما باشم.

هویدا گفت: سلام مرا به مادرم برسانید، و بگویید به دیدن من بیاید؛ چون او علاقه‌ی زیادی به من دارد و غیر از من کسی را ندارد.

گفتم: مادران زیادی بودند که گریه می‌کردند، ولی نتوانستند عزیزان خود را قبل از اعدام ببینند؛ ولی ما هر چه گشتیم تا مادر هویدا را به دیدن پسرش ببریم او در دسترس نبود. ... هویدا حاضر به نوشتن وصیت نشد تا شاید دستور اعدام او به تأخیر افتد و همین

را فرجه حساب می‌کرد و شاید تصور می‌کرد، دستی از غیب برای نجات او بیرون بیاید؛ ولی چاره‌ای نداشتیم و سرانجام حکم را اجرا کردیم.^۱

ادعای این‌که هویدا به او پیشنهاد یک میلیارد دلار رشوه برای تعویق حکم اعدام داده است تنها از ذهن بیمار خلخالی برمی‌آید چرا که هویدا جز یک آپارتمان و یک اتومبیل پیکان چیز دیگری نداشت که حتی نظام اسلامی مصادره کند. ادعای تلاش برای پیدا کردن مادر هویدا در نیمه‌شب یکی دیگر از دروغ‌های خلخالی است. هویدا دستگیر نشده بود، او با پای خودش به مدرسه رفا رف و خود را معرفی کرد. این حقیقت را وی در دادگاه نیز بیان داشت.^۲

ابراهیم یزدی می‌گوید پس از اعدام مشهور [نصیری، رحیمی، ناجی، خسروداد] بالای پشت‌بام مدرسه‌ی علوی، مشاهده می‌کنده خلخالی و همراهانش در حال نگارش کیفرخواست متهمان هستند. حتی حکم اعدام و مصادره‌ی اموال آن‌ها نیز روز بعد صادر شده است. بسیاری از صاحب‌منصبان کشوری و لشکری دوران پهلوی توسط خلخالی در دادگاه‌هایی که با هیچ‌یک از معیارهای حقوقی و قضایی هم‌خوانی نداشت به جوخه‌های اعدام سپرده شدند. در میان آن‌ها می‌توان به عباسعلی خلعتبری وزیر امور خارجه دولت هویدا، غلامرضا کیانپور وزیر اطلاعات و جهانگردی و دادگستری کابینه‌ی هویدا و آموزگار، غلامرضا نیک‌پی شهردار تهران، منوچهر آزمون وزیر مشاور، وزیر کار، رئیس خبرگزاری پارس، محمدرضا عاملی تهرانی وزیر اطلاعات و جهانگردی، مهندس عبدالله ریاضی و دکتر جواد سعید رؤسای مجلس شورای ملی، محمود جعفریان مدیرعامل سازمان رادیو تلویزیون، پروفیسور جمشید اعلم سناتور، یوسف خوش کیش رئیس بانک مرکزی، سناتور محمدعلی علامه وحیدی، ارتشبد نعمت‌الله نصیری، سپهبد نادر جهان‌بانی، سپهبد امیرحسین ربیعی، سپهبد مهدی رحیمی، سپهبد بیوک امین‌افشار، سپهبد احمد بیدآبادی، سپهبد ناصر مقدم، سپهبد جعفرقلی صدری، سپهبد علی حجت کاشانی، سپهبد محمدتقی مجیدی، سپهبد ابوالحسن سعادت‌مند، سپهبد هاشم برنجیان، سپهبد دکتر فخر مدرس، سرلشکر رضا ناجی، سرلشکر منوچهر خسروداد، سرلشکر حسن پاکروان، سرلشکر ایرج مطبوعی، سرلشکر علی نشاط، سرلشکر پرویز امینی‌افشار، سرلشکر غلامحسین شمس تبریزی، سرلشکر علی اکبر یزدجردی، سرلشکر اصغر جلالی، حبیب‌الله القانیان، رحیم علی خرم سرمایه‌دار و ... اشاره کرد.

اما صدور و اجرای حکم اعدام انقلابی خلخالی تنها به وابستگان نظامی و امنیتی و سیاسی نظام پادشاهی ختم نمی‌شد، روزنامه‌ی اطلاعات در تاریخ ۱۵ اسفند ۱۳۵۷ در تیتریک خود از تیرباران هفت تن به اتهام «لواط» خبر داد و نوشت که این هفت اعدام برای نخستین بار در تاریخ ایران و به حکم دادگاه انقلاب اسلامی رخ داده است.

1- www.farsnews.com/printable.php?nn=13930118000624

2- www.yektube.com/watch.php?vid=5a8bea9de

خلخالی در صدد اعدام بازیگران سسینما به اتهام زنا و فساد و... هم بود. او در پاسخ به سؤال پیام فضلی نژاد می گوید:

کدام بازیگر متهم به زنا بود؟

صادق خلخالی: همین که ... موی سرخ را بازی کرده...

موسرخه منظورتان است، آقای ایرج قادری؟!!

صادق خلخالی: آهان. همین آقا را آوردند پهلوی من، تعریف کردند که چه کار کرده با این زن‌های تو فیلم. حکمش اعدام بود، اما شانس آورد که چی شد اعدام نشد یا پیشیمان شدم.^۱

خلخالی، مطهری را مانع اعدام نصرت کریمی و دیگر فیلم‌سازان ایرانی معرفی می‌کند:

پیام فضلی نژاد: پرونده‌ای برای فیلم‌نامه‌نویس و کارگردان فیلم محلل بدان جهت که آن را اشاعه می‌دانستید، در دادگاه انقلاب گشوده نشد؟

صادق خلخالی: به هر حال قصدمان بود که با این جماعت چنان برخورد شود که دیگر کسی فکر اهانت به مقدسات به ذهنش خطور نکند. سازنده‌ی محلل را من بودم اعدام می‌کردم. به مطهری هم گفتم با چند تا اعدام، این‌ها ادب می‌شوند و چند سال بیمه‌ایم. یعنی جامعه بیمه است. اما ایشان زیاد موافق نبود و امام هم از طریق آقای مطهری متوجه شدند موضوع برخوردها را که بنا داشتیم بکنیم و منع کردند.^۲ وی در خاطرات خود، از این که نتوانسته بسیاری از کسانی را که قصد اعدام آن‌ها را داشته به جوخه‌ی اعدام بسپارد، ابراز ناخرسندی کرده است.

او در گفتگوی با حسین مهری از این که نتوانسته تعدادی از وابستگان نظام سلطنتی را اعدام کند و آن‌ها قادر به فرار شده‌اند، اظهار تأسف می‌کند و می‌گوید:

آذری قمی می‌گفت حُسن شما این است کسی را که محکوم به اعدام می‌کنی می‌ایستی حکم اعدام اجرا شود بعد می‌روی می‌خوابی.^۳

خلخالی مبتکر قتل‌های خودسرانه نیز بود. حکم قتل سیدجواد ذبیحی یکی از مداحان دوران پهلوی نیز توسط خلخالی صادر شد و توسط عواملش اجرا شد. آن‌ها با مراجعه به در منزل ذبیحی، به بهانه‌ی اجرای مراسم نیایش او را با خود بردند و به قتل رساندند. روزنامه‌ی اطلاعات گروه شاهین را عامل قتل ذبیحی معرفی کرد. خلخالی وی را در لیست اعدام‌شدگان خود قرار داده است.

تقی روحانی‌گوینده و مجری رادیو نیز توسط خلخالی به مرگ محکوم شد. روحانی به جرم تبلیغ به نفع رژیم پهلوی به پنج سال حبس محکوم شد که باید دو سال اول محکومیت

1-<http://createspace.com/Login.do?redirectURL=pub/member.dashboard.do>

2-<http://khabarnameh.gooya.com/politics/archives/002729.php>

3-www.youtube.com/watch?v=gXIegvW3gas

خود را در زندان ایرانشهر و سه سال باقی‌مانده را در زندان‌های تهران می‌گذراند. وی هم‌چنین به علت اعتراف به شرب خمر به هشتاد ضربه شلاق نیز محکوم گردید. روحانی در روز ۱۱ مهرماه ۱۳۵۸ در حالی که برای طی دوران محکومیتش به ایرانشهر برده می‌شد، از سوی گروه مسلح یک‌بار مصرف «توحیدی مستضعف» ربوده و در بیابان‌های اطراف جاده آرامگاه به شدت مضروب شد. ضاربین به تصور آن که وی به قتل رسیده او را به حال خود رها کردند. روحانی که در کما رفته بود، در اثر ضربات وارده فلج شد و قدرت تکلم خود را از دست داد. گفته می‌شد ربایندگان زبان وی را بریده بودند. خلخالی هم‌چنین بسیاری از مقامات پهلوی را در کنار خود محمدرضا شاه و اکثر اعضای خانواده‌اش «مفسد فی الارض» نامیده و به اعدام غیابی محکوم کرد. او برای ترور آنان در خارج از کشور تلاش‌هایی صورت داد. ۱۶ آذر ۱۳۵۸ شهریار شفیق پسر اشرف پهلوی که یکی افسران خوش‌نام نیروی دریایی بود به جای برادرش شهرام در پاریس ترور شد. گفته می‌شد ترور ارتشبد غلامعلی اویسی در پاریس و تلاش برای ترور بختیار بر اساس احکام صادره از سوی وی صورت گرفت. پس از عزیمت محمدرضا شاه به مکزیک، خلخالی اعلام کرد که گروهی از اعضای فدائیان اسلام را برای ترور وی اعزام کرده‌است. او هم‌چنین گفت با کارلوس تروریست معروف آمریکای جنوبی برای ترور شاه هماهنگی صورت داده است که هر دو بلوف بود.

در پشت جلد کتاب «ایام انزوا»، خاطرات خلخالی آمده است:

من حاکم شرع بودم و پانصد و چند نفر از جوانان و سرسپردگان رژیم شاه را محاکمه و اعدام کردم و صدها نفر از عوامل غائله‌ی کردستان و گنبد و خوزستان و شماری از عوامل اشرار و قاچاقچیان مواد مخدر را هم کشتم و اکنون در مقابل این اعدام‌هایی که کردم، نه پشیمانم و نه گله‌مند و نه دچار عذاب وجدانم.

خلخالی در گفتگو با خبرنگاران حق اعتراض زندانی نسبت به حکم صادره، برخورداری از وکیل مدافع، وجود هیأت منصفه در دادگاه و محاکمه طبق آیین دادرسی را شیوه‌ای اروپایی خوانده و مخالفت خود را با آن‌ها اعلام کرد. وی هم‌چنین مدعی شد وقتی از نظر شرعی کسی مجرم شناخته شد، دادن آب و غذا به وی حرام است و باید مجرم بلادرنگ اعدام شود. با این وجود نه تنها هیچ‌کس به اعتراض و شکوه لب‌نکشود بلکه گروه‌های سیاسی به حمایت از وی و دادگاه‌های انقلاب پرداختند. او بدون پشتیبانی گروه‌های سیاسی نمی‌توانست به جنایات خود ادامه دهد.

حمایت تمام‌عیار گروه‌های سیاسی از جنایات خلخالی

سازمان چریک‌های فدایی خلق در بیانیه‌ای اعدام هویدا را یک اقدام انقلابی نامید و

خواهان ادامه‌ی کار دادگاه‌های انقلابی شد. در بیانیه آمده بود:

امیرعباس هویدا نوکرگوش به فرمان امپریالیسم و خدمتگزار کاسه‌لیس دستگاه شاه اعدام شد. این مزدور که سیزده سال یکی از گردانندگان دستگاه حکومت فاشیستی شاه و مجری جنایات بی‌شمار در حق خلق قهرمان ایران بوده است به سزای اعمال کثیف خود رسید. سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران ضمن اظهار کمال خرسندی از این اقدام انقلابی، معتقد است پاسخ به ضرورت سرکوب و مجازات ضدانقلاب موضعی است کاملاً انقلابی که مورد حمایت و پشتیبانی همه‌ی نیروهای مبارز خلق قرار خواهد گرفت. ما نیز معتقدیم آنان که سال‌ها به قیمت خون هزاران مبارز میهن ما نردبان ترقی در نوک‌رصفی را طی کرده‌اند، آنان که جز دزدی و غارتگری، جز نوکری اربابان‌شان آمریکا و جز تشدید فقر و بدبختی توده‌های ستمکش خلق جز خیانت به ایران و خلق قهرمان آن هیچ نقشی نداشته‌اند، نباید سرنوشتی جز این داشته باشند. ... ما برای اثبات جنایات امثال هویدا احتیاج به سند نداریم چرا که به قول کاملاً مستدل آیت‌الله خمینی این‌ها متهم نیستند، این‌ها مجرم هستند. این‌را سی و هفت میلیون مردم ایران نیز شهادت دادند.^۱

حزب توده‌ی یکی از اصلی‌ترین جریان‌های مدافع دادگاه‌های انقلاب در حمایت از وی چنین نوشت: ... آنان از این که دادگاه‌های انقلابی آیین‌نامه‌ی تصویب شده ندارند، جریان دادگاه‌ها علنی نیست، متهمین وکیل مدافع ندارند و غیره شکایت می‌کردند. ... بگذار بانگ رسای جنبش انقلابی ایران صدای اربابان جنایتکار رژیم سابق را که از گلولی مدافعین دروغین حقوق بشر بیرون می‌آید خفه کند.^۲

گروه‌های سیاسی نه تنها به روند دستگیری‌ها و محاکمه‌ها و اعدام‌های غیرقضایی سران رژیم پهلوی اعتراض جدی نداشتند بلکه هم‌چنان خواستار ادامه‌ی کار به همان شیوه و سبک و سیاق بودند و در پنهانی و آشکار بدون توجه به پیامدهای آن، ادامه‌ی کار دادگاه‌ها و دادسراهای انقلاب را می‌خواستند. حزب توده در چنین ایامی در حمایت از خلخال سنگ تمام گذاشت: رئیس دادگاه‌های انقلاب، این بازوی توانا و کارای انقلاب، به مردم نوید مهمی داد و به ضدانقلاب هشدار جدی، علی‌رغم توطئه‌های خارجی و داخلی، علی‌رغم اشک‌های تمساح، که به نام «حقوق بشر» و «موازین قضا» توسط پایمال‌کنندگان بی‌شرم این حقوق و موازین به زمین ریخته می‌شود... حضرت آیت‌الله خلخالی گفت که کار دادگاه‌های انقلاب همچنان ادامه خواهد یافت...^۳

۱- روزنامه‌ی اطلاعات دوشنبه ۲۰ فروردین ۱۳۵۸، ص ۸.

۲- سرمقاله‌ی درود بر دادگاه‌های انقلابی: نشریه‌ی مردم، دوره‌ی هفتم، سال اول، شماره‌ی ۵ چهارشنبه ۲۲ فروردین ۵۸

۳- سرمقاله‌ی برنده باد تصمیمات دادگاه‌های انقلاب، تبلور خشم و آگاهی انقلابی توده‌ها، نشریه‌ی مردم، دوره‌ی هفتم، سال اول، شماره‌ی ۱۴ چهارشنبه ۲۶ اردیبهشت ۵۸.

البته در همان دوران نیز این‌جا و آن‌جا غرولندهایی بود و گروه‌های سیاسی اطلاعیه‌هایی مبنی بر برگزاری دادگاه‌های علنی صادر می‌کردند. اما این اطلاعیه‌ها رعایت حقوق متهمان و یا مخالفت با آیین دادرسی به کارگرفته شده در این محاکمه‌ها را مد نظر نداشتند، بلکه اعتراض به عدم افشای جنایت‌های رژیم شاه، شیوه‌ها و کارکرد آن بود. سخنگوی چریک‌های فدایی خلق در مصاحبه خود با مطبوعات در مورد اعدام‌های انقلابی گفت: اعدام‌های انقلابی نتیجه‌ی فشار نیروهای ترقی‌خواه و انقلابی بر سازشکارانی است که ندای عفو عمومی را سازکرده بودند. این اعدام‌ها ضدانقلاب را تضعیف می‌کند و امری کاملاً واجب است ما قاطعانه از این اعدام‌ها حمایت می‌کنیم و نقش قاطع آیت‌الله خمینی در حمایت از خواست نیروهای انقلابی سبب شده که اعدام خائنان و جنایتکاران دوباره از سرگرفته شود. وقتی جوانان ما را در شکنجه‌گاه‌ها اعدام می‌کردند، امپریالیسم با همکاری همین جنایتکاران میلیون‌ها نفر را در فقر و گرسنگی قرار می‌داد. آن‌هایی که در خارج از اعدام هویدا ابراز نگرانی می‌کنند دقیقاً همان کسانی هستند که ایران را غارت کردند. آن‌ها با حمایت از هویدا قصد حمایت از ضدانقلاب را دارند. ما آن‌ها را آزادی‌خواه نمی‌دانیم. شیوه‌ی محاکمات در سرنوشت این جنایتکاران تغییری نمی‌دهد. برای میلیون‌ها نفر ایرانی که سال‌ها خیانت‌این‌ها را دیده‌اند و از موارد متعدد جرم‌شان آگاه هستند مورد مبهمی باقی نمی‌ماند. اعدام این جنایتکاران انسانی‌ترین کار است. البته خوب اگر دادگاه‌ها علنی‌تر بود و مردم هم می‌توانستند محاکمه‌ی جنایتکاران را مستقیماً از تلویزیون ببینند و یا در آن شرکت داشته باشند بهتر بود. اما ما قویاً از این دادگاه‌های انقلابی پشتیبانی می‌کنیم.^۱ کیانوری هنگام بازگشت به ایران در گفتگوی باروزنامه‌ی کیهان در مورد دادگاه‌های انقلاب گفت: این‌ها انقلاب ایران را سربلند کردند. زوزه‌هایی که در غرب علیه این احکام انقلابی می‌کشند زوزه‌های دل‌سوختگان است که نه تنها پایگاه بلکه مهره‌های تربیت‌شده‌ی خود را هم از دست می‌دهند. البته ما خیلی خوشحال می‌شدیم اگر مذاکراتی که در این دادگاه‌ها می‌شود به اطلاع عموم می‌رسید.^۲

در اول خردادماه ۱۳۵۸ در پی صدور حکم اعدام شاه و عده‌ای از اعضای خانواده پهلوی و اعتراضات داخلی و بین‌المللی نسبت به احکام صادره توسط خلخالی، و بالاگرفتن موضوع اعدام القانیان و محکومیت آن توسط سازمان‌های حقوق بشری و سنای آمریکا، وی مجبور به استعفا از دادگاه انقلاب شد.^۳

روز سوم خرداد خلخالی در مصاحبه‌ای گفت با استعفای او موافقت نشد، اما مرجع آن

۱- روزنامه‌ی اطلاعات، پنج‌شنبه ۲۳ فروردین ۱۳۵۸، ص ۸.

۲- روزنامه‌ی کیهان، سه‌شنبه ۲۸ فروردین ۱۳۵۸.

۳- روزنامه‌ی اطلاعات، چهارشنبه ۲ خرداد ۱۳۵۸، ص ۱ و ۲.

را مشخص نکرد. روزنامه‌ی اطلاعات همان‌روز گزارش داد که وی روز دوم خرداد در دادگاهی که در قزوین تشکیل شد شرکت و حکم محکومیت شش نفر را صادر کرد. این روزنامه هم‌چنین خبر داد که روز سوم خرداد خلخالی در یکی از شهرهای شمالی کشور به عنوان حاکم شرع حضور خواهد یافت.

حزب توده در ارتباط با استعفای خلخالی نوشت:

خبر مربوط به استعفای آیت‌الله خلخالی حاکم شرع با آن‌که خوشبختانه مورد قبول قرار نگرفت و هرگونه نگرانی را از بابت این استعفا و احتمالاً انعکاس آن روی ادامه‌ی کار دادگاه‌های انقلابی برطرف کرد، با تعجب و تأسف همه‌ی میهن‌پرستان روبرو شد. اظهارات آقای یزدی وزیر امور خارجه در باره‌ی سمت آقای خلخالی در دادگاه‌های انقلابی و پاسخ و استعفای آقای خلخالی به دنبال آن، انگیزه‌ی این تأسف و تعجب ما بود. ما صرف‌نظر از هر سلیقه‌ی شخصی که در باره‌ی نحوه‌ی کار دادگاه‌های انقلابی وجود داشته باشد، اعلام می‌داریم که کار دادگاه‌ها می‌بایست ادامه یابد و از انقلابیون مقتدری نظیر آیت‌الله خلخالی برای ادامه‌ی کار دادگاه‌ها می‌بایست استفاده شود. سخنان وی درباره‌ی خاندان پهلوی و همدستان شاه مخلوع و حکم اعدام این تباهکاران مورد تأیید خلق به پاخاسته‌ی ایران است و نباید موجب نگرانی برخی از مسئولان اجرایی سیاست‌های دولت شود.^۲

سازمان پیکار در حمایت از خلخالی و احکام وی در ارگان رسمی اش نوشت:

یک بار دیگر شعله‌های خشم مقدس خلق در دادگاه‌های انقلاب تجلی یافت و جاسوسان و جنایتکاران دیگری را در کام خود فروکشید. روبه‌کمان و فرومایگانی که تا دیروز به چپاول و غارت و خیانت به توده‌های رنج‌دیده‌ی خلق ما مشغول بودند و با تبختری فرعون‌ی فرمان می‌راندند، چه نفرت‌انگیز و تهوع‌آور در پیشگاه خلق به عجز و لابه در افتادند و برای ادامه‌ی زندگی ننگین خود به التماس و استغاثه دست یازیدند. و چه کوردل و احمقند اینان که می‌پندارند خلق، خون شهیدانش را و رنج و مشقت سالیان دراز دوران اختناق را به همین سادگی فراموش می‌کند و تسلیم تضرع و زاری این خائنین و جنایتکاران که دست‌شان تا مرفق به خون عزیزانش آغشته است، می‌شود. و چه کوردل‌تر و احمق‌ترند اربابان این سفلیگان که در غرب و اسرائیل جنجال راه می‌اندازند و برای «حقوق بشر» اشک از دیدگان کثیف خود فرو می‌ریزند و برای «بشر»های زالوصفتی چون القانیان، اظهار تأثر و تأسف می‌کنند تا شاید که در اراده‌ی خلق دایر بر معدوم ساختن خائنین به خود، خللی ایجاد شود و مدافعین و عاملین برای آنان باز پس ماند، تا از منافع استثمارگرانه

۱- روزنامه‌ی اطلاعات، پنج‌شنبه ۳ خرداد ۱۳۵۸، ص ۱۱.

۲- روزنامه‌ی مردم، ارگان مرکزی حزب توده‌ی ایران، شماره‌ی ۱۹، دوشنبه ۷ خرداد ۱۳۵۸.

آن‌ها پاسداری کنند.^۱

حزب توده کار را به جایی رساند که در ۹ مرداد ۱۳۵۸ با صدور اطلاعیه‌ای رسماً اعلام کرد که خلخال‌ی از هر کجای ایران برای مجلس خبرگان قانون اساسی کانیدها شود مورد حمایت آن‌ها خواهد بود. این در حالی بود که ماه بعد آذرنوش مهدویان یکی از اعضای حزب توده، در زندان دیزل‌آباد کرمانشاه به حکم خلخال‌ی مقابل جوخه‌ی اعدام قرار گرفت و به گفته‌ی علی رازی زاده حاکم شرع کرمانشاه قبل از مرگ شعار «درود بر حزب توده» سرداد. مجاهدین در مخالفت با اعتراض‌های بین‌المللی مبنی بر عدم رعایت حقوق متهمان که متوجه‌ی دادگاه‌های برگزار شده توسط خلخال‌ی و گفتگوهای مطبوعاتی وی بود، نوشتند: دادگاه‌های انقلاب که با چند اعدام انقلابی کارش را شروع کرد، از تأیید و حمایت گسترده‌ترین اقشار خلق ما برخوردار بود. آن‌هم در شرایطی که همه‌ی امپریالیست‌ها و محافل ارتجاعی جهان یک‌صدا زبان اعتراض علیه این دادگاه‌ها گشوده بودند. و ظاهراً به خاطر نقض آن‌چه که خود «حقوق قانونی متهمین» و یا «محاكمه‌ی عادلانه» می‌خواندند، اعدام‌های انقلابی این دادگاه‌ها را محکوم می‌نمودند.^۲ حزب توده در حمایت از روند کارهای دادگاه‌های انقلاب نوشت:

... دشمنان داخلی و خارجی انقلاب امپریالیسم و صهیونیسم و ایادی آن‌ها، مودیانه زیر عنوان «اجرای عدالت و دمکراسی» جریان کار دادگاه‌ها را تخطئه می‌کنند. آن‌ها پروسه‌ی قانونی دادگاه‌های دوران انقلاب را با دادگاه‌های عادی به عمد اشتباه می‌کنند و خواستار آنند که پروسه عادی پیگرد و بازجویی و محاکمه در مورد این خائنین و جنایتکاران انجام شود. در حالی که همان‌طور که یک بار امام خمینی گفت: در مورد جنایتکار شناخته شده‌ای چون نصیری، رئیس ساواک فقط اثبات هویت او کافی است.^۳

و در مقاله‌ی دیگری از «محکمه‌ی عدل اسلامی» دم زد و نوشت:

اینک باید از پیشگاه خلق قهرمان ایران پرسید: آیا به «حقوق بشر» و «صلیب سرخ» و دیگر نازک‌دلان جهانی اجازه می‌دهید این جانیان و شهیدکشان را از محکمه‌ی عدل اسلامی و از معرض حکم امام خمینی، که تبلور رحمت و قهر ملت است، نجات دهند؟^۴

این حزب حتی از به کارگیری آیات قرآن نیز خودداری نمی‌کرد:

- ۱- مقاله‌ی خشم مقدس خلق! پیکار شماره‌ی ۳، دوشنبه ۲۴ اردیبهشت ۱۳۵۸ ارگان سازمان پیکار در راه آزادی طبقه‌ی کارگر
- ۲- مقاله‌ی دادگاه خلق، قدمی در راه حاکمیت مردم بر سرنوشت خود، مجاهد شماره‌ی ۳ صفحه‌ی ۷، پانزده مرداد ۵۸
- ۳- مقاله‌ی دادگاه‌های انقلاب را باید پشتیبانی کرد نه تخطئه! نشریه‌ی مردم، دوره‌ی هفتم، سال اول، شماره‌ی ۱۵ شنبه ۲۹ اردیبهشت ۵۸
- ۳- مقاله‌ی پیام دادگاه انقلاب، یک پرسش قاطع، یک پاسخ قاطع نشریه‌ی مردم، دوره‌ی هفتم، سال اول، شماره‌ی ۱۷ پنج‌شنبه ۳ خرداد ۵۸

دادگاه‌های انقلابی یکی از مؤثرترین تحکیم‌کنندگان بنیاد انقلاب کبیر ما هستند. وفي القصاص حیات یا اولوالابصار. دادگاه‌های انقلابی یکی از عالی‌ترین پایه‌ها و مؤثرترین تضمین‌کنندگان پیروزی نهایی انقلاب کبیر و همه‌خلقی ایران‌اند. چرخ‌های این دادگاه‌ها را خون پاک بیش از صد هزار نفر از ارزنده‌ترین فرزندان خلق‌های ایران، زنان، مردان، نوجوانان و حتی خردسالانی به گردش در می‌آورد که در طول همین یک سال اخیر به دست دژخیمان رژیم طاغوتی منحل به خاک ریخته شد تا بهار آزادی را در میهن ما لاله‌باران کند. این چرخ‌ها باید آن قدر در گردش باشند تا هرگونه زمینه‌ی بازگشت دوران طاغوتی را، به هر شکل و صورت که درآید غیرممکن و ممتنع سازند.

مجاهدین در آن دوران بدون در نظر گرفتن تبعات منفی و خطرناک گفتارها و تحلیل‌های‌شان، در حالی که یک رژیم قرون وسطایی مذهبی برکشور حاکم بود، با یادآوری و تأیید رفتارهای منتسب به چهره‌های مقدس از جمله «پیامبر اسلام»، آن هم در عصری که بیدادگری بدوی گونه، تعصبات قومی و نژادی، جاهلیت و... غوغا می‌کرد، از موضعی غیرمتمدنانه به توجیه قتل عام از جنبه‌ی مذهبی پرداخته و آنرا واجب و ضروری جلوه می‌دادند. مجاهدین در دفاع از محصور نشدن در چارچوب احکام از پیش تعیین شده‌ی حقوق جزا چنین استدلال می‌کردند:

مثلاً بعد از آن که خیانت یهودیان اطراف مدینه هنگام محاصره‌ی شهر به وسیله‌ی مشرکان مکه در جنگ احزاب مسجل شد، و بعد از آن که مسلمانان توانستند در برابر مهاجمین پایداری کنند و آن‌ها را بتاراندند، پیغمبر متوجه‌ی این هم‌پیمانان خائن و میثاق‌شکن شد و در یک یورش آنان را دستگیر و به طوری که مشهور است هفتصد نفر از ایشان را در یک روز اعدام کرد. شاید این عمل خشن و قساوت‌بار به نظر برسد، چه بسا بسیاری از این افراد که اعدام شدند در این خیانت و پیمان‌شکنی سهم و نقش مستقیم نداشتند، اما آن‌جا که آینده‌ی یک مکتب، سرنوشت یک انقلاب و منافع یک خلق مطرح است، باید قاطعانه عمل کرد و چشم بر این تردیدها بست. چون هرگونه مماشات با جریانی که در صورت توفیق انقلاب را نابود خواهد کرد، مار در آستین پروردن است.^۱

مجاهدین بی‌محابا به دفاع از دادگاه‌های انقلاب برخاسته و مدعی بودند:

پس از قیام قهرمانانه خلق ما، دادگاه‌هایی به نام دادگاه انقلاب اسلامی تشکیل شد. این دادگاه‌ها به جرائم کسانی رسیدگی می‌کرد که به قول امام نه متهم، بلکه مجرم

۱- مقاله‌ی دادگاه خلق قدمی در راه حاکمیت مردم بر سرنوشت خود، مجاهد شماره‌ی ۳ صفحه‌ی ۷ پانزده مرداد ۵۸

بودند. جرائم و جنایات‌شان برای همه‌ی مردم روشن بود و آن‌ها از مدت‌ها پیش در پیشگاه خلق به جرم و جنایت‌های بسیار به مرگ محکوم شده بودند. بنابراین صرف محرز شدن هویت آنان برای به جوخه‌ی آتش سپردن‌شان کفایت می‌کرد. لازم بود به کیفر رساندن این جانیان با سرعت و قاطعیت تمام انجام گیرد، تا ضداقلاب را، که هنوز امید خود را کاملاً از دست نداده بود، از خیره‌سری متصرف سازد و فرصت سربلندکردن به وی ندهد.^۱

سازمان چریک‌های فدایی خلق پیش از انشعاب، چنین داوری کرد:

آغاز محاکمات ضدانقلابیون، به دستور امام خمینی و ادامه‌ی آن علی‌رغم زرمزه‌های سازشکارانه‌ی «عفو عمومی»، بار دیگر قاطعیت امام را در پشتیبانی اصولی از خواست به حق مردم و گروه‌های مبارزی که خواستار مجازات مزدوران بودند، نشان داد. اعدام انقلابی جنایتکاران و سرسپردگان به امپریالیسم از تجدید سازمان این عناصر ضد مردمی جلوگیری کرده و عامل مهمی در راه تحکیم حفظ دستاوردهای انقلاب است.^۲ شاخه‌ی انقلابی یکی از سازمان‌های تشکیل دهنده‌ی حزب رنجبران چنین نوشت:

از دو هفته پیش سرکوب ضداقلاب به طور وسیع و پیگیری آغاز گشته است... سازمان ما از این مواضع راستین و سرکوب ضداقلاب به وسیله‌ی دادگاه‌های انقلاب اسلامی پشتیبانی کامل نموده و محاکمه و نابودی کلیه‌ی خائنین به میهن و خلق و کلیه‌ی کسانی که دست‌شان به خون ملت آغشته است را قدمی در ادامه و تحکیم انقلاب می‌داند.^۳ سازمان پیکار در مخالفت با عفو عمومی نوشت:

به دنبال ملاقات دولت با آیت‌الله خمینی، یک سری از هدف‌های دولت موقت که قبلاً تا حدی با مخالفت امام مواجه بود، صورت تحقق به خود گرفت. یکی از این هدف‌ها که دولت بازگان همیشه برای رسیدن به آن تلاش کرده است، عفو عمومی برای نظامیان و نیروهای انتظامی (پلیس و...) است.^۴

خلیج اسلامی به جای خلیج فارس

خلخال‌ی پس از استعفا از دادگاه انقلاب به سفری شش‌روزه به امارات رفت و پس از دیدار یک‌ساعته با شیخ زائد امیر امارات اظهار داشت: از اکنون خلیج فارس، به

۱- مقاله‌ی دادگاه خلق، قدمی در راه حاکمیت مردم بر سرنوشت خود، مجاهد شماره‌ی ۳ صفحه‌ی ۷، پانزده مرداد ۵۸

۲- مقاله‌ی محاکمه و اعدام مزدوران نشانه‌ای از قدرت انقلابی توده‌هاست، نشریه‌ی کار شماره‌ی ۶ پنج‌شنبه ۲۳ فروردین ۱۳۵۸ ارگان سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران

۳- مقاله‌ی احکام دادگاه‌های انقلابی بر حق است، نشریه‌ی رنجبران مرکزی سازمان انقلابی، اردیبهشت ۵۸، ص ۶

۴- سرمقاله‌ی عفو جنایتکاران و خیانت‌پیشگان نیروهای مسلح ضربه به منافع خلق هاست، پیکار شماره‌ی ۱۱، دوشنبه ۱۸ تیر ۱۳۵۸ ارگان سازمان پیکار در راه آزادی طبقه‌کارگر.

عنوان خلیج اسلامی معروف خواهد بود. وی هم‌چنین در پایان ملاقات و گفتگو با شیخ راشد سعید آل مکتوم نایب رئیس کشور امارات متحده‌ی عربی تأکید کرد:

ایران تمام نام‌گذاری‌های ساختگی را که امپریالیسم به خلیج نسبت می‌دهد رد می‌کند زیرا این خلیج در پی موفقیت انقلاب ایران تبدیل به یک «خلیج اسلامی» شده است.^۱

ادامه‌ی جنایات در خوزستان و کردستان

خلخالی پس از بازگشت از امارات به فرمان مهدی هادوی^۲ دادستان انقلاب اسلامی به خوزستان رفت و جوخه‌های اعدام را در این شهر برپا کرد. وی در این مورد می‌گوید:

آقای هادوی سلمه‌الله تعالی، دادستان اهواز را به دادستان کل خوزستان ارتقاء درجه داد که دست ما در سراسر خوزستان باز باشد، ما هم لدی‌الورود محکمه را تشکیل دادیم و مشغول بررسی جرائم آن‌ها شدیم که در نتیجه آقای سرتیپ شمس تبریزی و معاون او آقای سرهنگ تابعی و چند نفر از ساواکی‌های خوزستان محاکمه و محکوم به اعدام شدند و حکم اعدام در باره‌ی آن‌ها به اجرا درآمد.^۳

اعدام‌های خوزستان باعث شد که جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه قم علیه او در اطلاعیه‌ای اعلام کند که وی فاقد صلاحیت است. خلخالی در همین اثنا به دزفول رفت و حکم اعدام شش نفر را صادر کرد و دوباره به اهواز بازگشت.

در ۳۰ خرداد ۱۳۵۸ انتشار خبری از قول خلخالی مبنی بر مجازات خائنین و تجزیه‌طلبان از جمله شبیر خاقانی رهبر مذهبی اعراب خوزستان به خشم مردم دامن زد. راهپیمایی اعتراض‌آمیز در خرمشهر در سایه‌ی این خشم منجر به حمله به مراکز دولتی و به‌آتش کشیدن آن‌ها شد. ده‌ها عرب از جمله بزرگان و شیوخ قبائل، ریش سفیدان شهرها، پس از محاکمه‌های صحرائی معمول خلخالی که تنها چند دقیقه طول می‌کشید، اعدام شدند. خلخالی پس از شروع جنگ نیز دوباره به خوزستان سفر کرد و در حالی که نماینده‌ی مجلس بود مبادرت به صدور احکام اعدام در مورد وابستگان «خلق عرب» کرد. جامعه‌ی مدرسین مُصر بود که خمینی حکم برکناری خلخالی از حاکم شرعی را بدهد که با مخالفت او روبرو شد و به جای آن خمینی با صدور اطلاعیه‌ای خلخالی را مأمور سرکوب کردستان کرد. این مأموریت در پی سخنرانی شدیدالحن خمینی صورت گرفت. او در این سخنرانی به برپایی چوبه‌های اعدام در میادین اشاره کرد:

اگر ما از اول که رژیم فاسد را شکستیم و این سد بسیار فاسد را خراب کردیم، به طور انقلابی عمل کرده بودیم، قلم تمام مطبوعات را شکسته بودیم و تمام مجلات فاسد و مطبوعات فاسد را تعطیل کرده بودیم، و رؤسای آن‌ها را به محاکمه کشیده بودیم

۱- روزنامه‌ی کیهان، سه‌شنبه ۸ خرداد ۱۳۵۸، ص ۵.

۲- هادوی بعد از دو ماه و نیم از دادستانی انقلاب استعفا کرد و پس از چهل روز پذیرفته شد.

۳- ایام آنزوا، خاطرات آیت‌الله خلخالی، نشر سایه، چاپ اول، صفحه‌ی ۱۹۵.

و حزب‌های فاسد را ممنوع اعلام کرده بودیم، و رؤسای آن‌ها را به سزای خودشان رسانده بودیم، و چوبه‌های دار را در میدان‌های بزرگ برپا کرده بودیم و مفسدین و فاسدین را درو کرده بودیم، این زحمت‌ها پیش نمی‌آمد. من از پیشگاه خدای متعال و از پیشگاه ملت عزیز، عذر می‌خواهم، خطای خودمان را عذر می‌خواهم. ما مردم انقلابی نبودیم، دولت ما انقلابی نیست، ارتش ما انقلابی نیست، ژاندارمری ما انقلابی نیست، شهرانی ما انقلابی نیست، پاسداران ما هم انقلابی نیستند؛ من هم انقلابی نیستم. اگر ما انقلابی بودیم، اجازه نمی‌دادیم این‌ها اظهار وجود کنند. تمام احزاب را ممنوع اعلام می‌کردیم. تمام جبهه‌ها را ممنوع اعلام می‌کردیم. یک حزب، و آن «حزب‌الله»، حزب مستضعفین.

و من توبه می‌کنم از این اشتباهی که کردم، و من اعلام می‌کنم به این قشرهای فاسد در سرتاسر ایران که اگر سر جای خودشان ننشینند، ما به طور انقلابی با آن‌ها عمل می‌کنیم. مولای ما، امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - آن مرد نمونه‌ی عالم، آن انسان به تمام معنا انسان، آن که در عبادت آن‌طور بود و در زهد و تقوا آن‌طور و در رَحْم و مروت آن‌طور و با مستضعفین آن‌طور بود، با مستکبرین و با کسانی که توطئه می‌کنند شمشیر را [می‌کشید و] می‌کشت. هفتصد نفر را در یک روز - چنان‌چه نقل می‌کنند - از یهود بنی قُرَیْضَه - که نظیر اسرائیل بود و این‌ها از نسل آن‌ها شاید باشند - از دم شمشیر گذرانند! اَشْدَاءُ عَلَی الْکُفَّارِ رُحَمَاءُ بَیْنَهُمْ این توطئه‌گرها در صف کفار واقع هستند. این توطئه‌گرها در کردستان و غیر آن در صف کفار هستند، با آن‌ها باید با شدت رفتار کرد. دولت با شدت رفتار کند، ژاندارمری با شدت رفتار کند؛ ارتش با شدت رفتار کند. اگر با شدت رفتار نکنند، ما با آن‌ها با شدت رفتار می‌کنیم. ما با خود همین‌ها، با خود همین‌ها که مسامحه نکنند، اگر مسامحه بکنند، با شدت رفتار می‌کنیم. مسامحه حدودی دارد، جلب و جاهت حدودی دارد. مصالح مسلمین را نمی‌گذارند به این امور از بین برود. دادستان انقلاب موظف است مجلاتی که بر ضد مسیر ملت است و توطئه‌گر است تمام را توقیف کند، و نویسندگان آن‌ها را دعوت کند به دادگاه و محاکمه کند. موظف است کسانی که توطئه می‌کنند و اسم «حزب» روی خودشان می‌گذارند، رؤسای آن‌ها را بخواهد و آن‌ها را محاکمه کند. ما باز تا چندی مهلت می‌دهیم به این قشرهای فاسد؛ و این اعلام آخر است و اگر چنان‌چه در کار خودشان تعدیل نکنند و به ملت برنگردند و دست از توطئه‌ها برندارند، خدا می‌داند انقلابی عمل می‌کنم. می‌آیم تهران و رؤسایی که مسامحه می‌کنند با آن‌ها انقلابی عمل می‌کنم. قشرهایی از ارتش که اطاعت از بالاترها نمی‌کنند و امر آن‌ها را اطاعت نمی‌کنند باید بدانند که من با آن‌ها

اگر آمدم، انقلابی عمل می‌کنم. عذرها را کنار بگذارید! بروید فاسدها را سرکوب کنید، بروید توطئه‌گرها را سرکوبی کنید؛ مسامحه نکنید! دولت مسامحه نکند، ارتش مسامحه نکند، ژاندارمری مسامحه نکند؛ پاسداران مسامحه نکنند.^۱

در پی این فرمان، خلخالی که مورد تأیید گروه‌های چپ و مجاهدین قرار گرفته بود، روانه کردستان شد و این بار تیغ دادگاه‌های انقلاب برگردن همان‌هایی فرود آمد که پیش‌تر از وی حمایت می‌کردند. خلخالی در مصاحبه‌ای با خبرنگار روزنامه‌ی اطلاعات اظهار داشت: من به تمام مناطق کردستان سر خواهم زد و تا چند روز دیگر، برای تعیین تکلیف ضدانقلابیون، به سنندج خواهم رفت... تمام کسانی که در این توطئه خونین دست داشته‌اند را دستگیر و به سزای اعمال‌شان خواهم رساند.^۲

او برای ایجاد فضای رعب و وحشت، در بامداد روز ۲۸ مرداد ۵۸ در مرحله‌ی اول دوازده نفر به اسامی عبدالله نوری، هوشنگ عزیزی، محمد عزیزی، یدالله محمدی، حسین شیبانی، هرمزگرگی بیاتی (دبیر دبیرستان)، مظفر فتاحی، بهمن عزتی (دبیر دبیرستان)، محمد محمودی، اصغر بهنودی، آذرنوش مهدویان و دکتر قاسم رشوند سرداری (پزشک) را به اتهام شرکت در اغتشاشات پاوه و درگیری‌های این شهر اعدام می‌کند. خلخالی به خاطر توجه جنایتی که مرتکب شده بود دروغ‌های زیر را متوجه‌ی دکتر ابوالقاسم رشوند سرداری کرد. دستش به خون پاسداران آلوده بود و در همان‌جا دستور بریدن سر پاسداران را داده بود، «دستور مثله کردن پاسداران بستری در بیمارستان را داده بود»، «او دستور داده بود، آلت تناسلی بعضی پاسداران را ببرند و در دهان آنان فرو کنند»، «هنگام دستگیری در لباس کردی، مسلحانه در سنگر بود».^۳

خلخالی هم‌چنین با لودگی خاص خودش مدعی شد: دکتر رشوند ساکن قلعهک تهران بود که برای رهبری عملیات‌های مسلحانه به پاوه آمده بود و این شخص در محاکماتش گفت برای کوهنوردی از تهران به پاوه آمده‌ام.

اعدام دکتر رشوند سرداری موجب اعتصاب پزشکان و پرستاران بیمارستان لقمان‌الدوله ادهم شد. آن‌ها اعلام داشتند که وی در دوران انقلاب به همراهی گروه امداد آیت‌الله طالقانی به نهب‌اند رفته بود و در نوروز ۱۳۵۸ نیز به یاری زخمی‌ها و مجروحان سنندج شتافته بود. فرشته نورافشار، دانشجوی سال آخر پزشکی و نامزد وی که در اجتماع گروهی از پزشکان تهران جلوی وزارت بهداشت حضور داشت گفت: دکتر رشوند روز یک‌شنبه به پاوه رسید و روز سه‌شنبه اعدام شد. در حالی که کشتن و سر بریدن پاسداران دو سه روز قبل از رفتن رشوند به کردستان صورت گرفته است و بلیطی که این موضوع را ثابت کند

1- <http://farsi.rouhollah.ir/library/sahifeh?volume=9&page=282>

۲- روزنامه‌ی اطلاعات پنجشنبه ۱ شهریور ۱۳۵۸، ص ۱۲.

۳- روزنامه‌ی اطلاعات سه‌شنبه ۶ شهریور ۱۳۵۸، ص ۱۲.

نیز موجود است.^۱

این مسئله که گرجی بیانی و نیز آذرنوش مهدویان در پاوه دستگیر شده‌اند هرگز اثبات نشد. هم‌چنین این شایعه که از منزل شخصی گرجی بیانی مقادیر زیادی مهمات به دست آمده هم هرگز اثبات نگردید. اما حاکم شرع کرمانشاه، علی رازی زاده گفته بود: حرف‌های او از گلوله هم بدتر بود. رازی زاده هم چنین چندی بعد در تهدید معلمان دیگر گفته بود: مسئولان آموزش و پرورش کرمانشاه وظیفه دارند که آموزگاران و دبیرانی را که علیه مصالح اسلامی صحبت می‌کنند، با ارائه‌ی دلایل روشن به ما معرفی کنند که در امور آن‌ها تصمیم‌گیری شود. با وجود ارتباط گرجی بیانی با سازمان چریک‌های فدایی خلق، رادیو و روزنامه‌ی کیهان از گرجی بیانی و ده معلم دیگر به عنوان یازده نفر از مهاجمین و سران حزب دموکرات کردستان^۲، نام برد و حاکم شرع کرمانشاه نیز او را «عضو حزب توده» معرفی کرده بود.^۲

در مرحله‌ی دوم در روز ۲۹ مرداد ۵۸ خلخال هفت نفر دیگر را به پای جوخه‌ی اعدام می‌فرستد. روز سوم شهریور ۵۸ در مریوان نه نفر از دستگیرشدگان به نام‌های امین مصطفی سلطانی، حسین مصطفی سلطانی، جلال نسیمی، حسین پیرخضرائیان، احمد پیرخضرائیان، دکتر بهمن احضری، فائق عزیزی، احمد قادرزاده و علی دادستانی، در یک دادگاه فرمایشی توسط خلخال اعدام می‌شوند و جنازه‌های‌شان توسط کامیون کمپرسی حمل و جلوی بیمارستان مریوان تخلیه می‌شود. خلخال به پدر امین و حسین مصطفی سلطانی گفته بود برای آزادی فرزندانش سند بیاورد، روز بعد که او مراجعه می‌کند با جنازه‌ی آن‌ها روبرو می‌شود. تمام این اعدام‌ها در ماه رمضان انجام گرفت.

روز ۵ شهریور خلخال به سنندج عزیمت کرد. در همین حال یازده نفر از اهالی شهر سنندج را که به طرق مختلف و در مکان‌های مجزا دستگیر کرده بودند روانه‌ی فرودگاه سنندج می‌کنند و خلخال در دادگاه‌های پنج دقیقه‌ای آن‌ها را به اعدام محکوم و حکم را اجرا می‌کنند. احسن ناهید، شهریار ناهید، جمیل یخچالی، مظفر رحیمی، عطا زندی، امجد مبصری، عیسی پیرولی، ناصر نسیمی، مظفر نیازمند، یداله فولادی و سیروس منوچهری. دو نفر از افراد اعدام‌شده زخمی بودند که یکی از آن‌ها را بر روی برانکار به محل اجرای کشتار منتقل می‌کنند.

خلخال سپس از سنندج به سقز سفر کرد و در آن‌جا نیز جنایت دیگری خلق کرد. ده نفر از جوانان شهر و ده نفر از نظامیانی که در محل خدمت نبودند (مجموعاً بیست نفر) را یک‌روز بعد از اعدام‌های سنندج یعنی در روز ششم شهریور ۵۸ تیرباران می‌کند.

ستوان دوم احمد سعیدی، ستوان دوم قادر بهادری، ستوان دوم طاهر خطیبی، گروهبان

۱- روزنامه‌ی اطلاعات شنبه ۳ شهریور ۱۳۵۸، ص ۲.

۲- هرگز هم جاودانه شد. یادنامه‌ی هرمزگرجی بیانی، کرمانشاه: ۱۳۵۸، ص ۶۴.

یکم محمد پیامبری، گروهان سوم ناصرحدادی، گروهان یکم رسول امینی، گروهان سوم محمد غفاری، گروهان سوم ناجی خورشیدی، استوار دوم کریم رضایی، انور اردلان، سیف‌الله فیضی (پانزده‌ساله)، آذرگشسب دارابی (دوازده‌ساله) علی فخرایی، عبدالله بهرامی، سیدحسن احدی، محمددرویش نقره‌ای، کریم شیرانی، ابوبکر صمدی، احمدمقدم، جلیل جمال‌زاده.

پس از آن‌که نیروهای دولتی در روز دوازده شهریور متعاقب سه هفته محاصره‌ی مهاباد، وارد این شهر شدند، ساکنان آن تلگرافی به خمینی فرستاده و از وی تمنا کردند که مهاباد از محاکمات شتابزده و اعدام‌ها در امان بماند. اما در روز ۱۵ شهریور گزارش رسید که خلخالی فرمان اعدام هشتاد‌کرد را صادر نموده و علی‌رغم فرامین صادره از تهران برای بازگشت وی به پایتخت، در تدارک سفر به مهاباد می‌باشد. وی در روز جمعه، ۱۶ شهریور وارد مهاباد شد. در روز ۷ مهر گزارش رسید که وی فرمان اعدام شتاب‌زده‌ی چهار مرد دیگر را در مهاباد صادر نموده است. سه تن از آنان به «تماس با ضد انقلاب» و نفر چهارم به «تخلقات اخلاقی» محکوم شده بودند. خلخالی برای توجیه جنایاتش از هیچ دروغ‌گویی پروا نمی‌کرد. عکس‌های منتشرشده از اعدام‌های سندج را که جهانگیر رزمی عکاس آن برنده‌ی جایزه‌ی پولیتزر شد، مونتاژ شده معرفی کرد و گفت:

عکسی که در روزنامه‌های آمریکایی و اروپایی منتشر شده است مونتاژ است و به هیچ وجه صحت ندارد و من از همان مجله‌ی «پاری‌ماچ» و گروه‌های دیگر خبری جهان دعوت می‌کنم که به ایران بیایند و در سندج و همان روستای «والی‌خان» که ما رفته بودیم تحقیق و بررسی نمایند تا معلوم شود که همه‌ی این‌ها مونتاژ صهیونیزم بین‌المللی است. اکثر رسانه‌های گروهی اروپای غربی و آمریکا در دست عوامل صهیونیزم و امپریالیزم می‌باشد.^۱

وی در مصاحبه‌ی مطبوعاتی‌اش در سال ۵۸ که در کتاب «ایام انزوا» آمده نیز دروغ‌های عجیبی را مطرح کرد. او در مورد تعداد تلفات انقلاب گفت: ملتی که با دست خالی مبارزه کرد و به گفته‌ای صد و شصت هزار تا دویست هزار و شاید دویست و پنجاه هزار نفر کشته داد. و یا در ادامه مدعی شد حتی مادران ما که سقط‌جنین کردند، مانند چهارده زنی که در قزوین سقط‌جنین کردند. او هم چنین ادعا کرد اگر اقدام خمینی نبود نیروهای دولتی قصد داشتند در روز ۲۲ بهمن یکصد هزار نفر را در تهران به خاک و خون بکشاند. جنایات خلخالی در کردستان و محاکماتش منحصر به نیروهای معارض نبود. او قصد اعدام حاج ملاکریم شریکندی یکی از روحانیون اهل سنت را داشت که چندی بعد توسط گروه‌های کرد به قتل رسید. صادق زیباکلام می‌گوید: خلخالی در بدو ورود و در

انظار دیگران مرحوم شریکندی را مورد شماتت قرار داده و اظهار می‌دارد: آمده‌ام تا حقت را کف دست بگذارم تا ببینی با ضدانقلاب و دموکرات‌ها همکاری کردن یعنی چه. برو دعا کن که فقط به خلع لباس کردن و اخراجت از کردستان رأی دهم.

وی هم چنین در صدد مجازات سروان غلامحسین یارجانی رئیس شهربانی مهاباد بود که چندی بعد در کمین نیروهای گردکشته شد. صادق زیبا کلام می‌گوید: خلخالی او را نیز به همکاری با دموکرات‌ها و ضدانقلاب متهم نمود و با عجله اظهار داشت که قبل از محاکمات ستاره‌هایت را خودم یکی، یکی می‌کنم. زیبا کلام خود نیز توسط خلخالی محاکمه شد و چیزی نمانده بود اعدام شود. وی در این رابطه می‌گوید:

تعجیل خلخالی سبب شد تا دو شاهد قبلی سر و کارشان به دادگاه نیفتد اما شاهد سوم در کمال بهت و ناباوری اش کارش به محاکمه کشید. آن روز بعد از ظهر در دفتر سرهنگ آذری فرمانده پادگان مهاباد و در حضور افسران و مسوولان سپاه مهاباد، من به عملکرد آقای خلخالی به خصوص اتهاماتش به مرحومان شهریکندی و یا رجایی اعتراض کردم و گفتم شما اساساً قرار نبوده که دیگر به کردستان بیایید. آقای خلخالی گفتند من نیام تا یک مشتت... جاسوس، مزدور و منافق از پشت به انقلاب خنجر بزنند و منطقه را به امریکا تحویل دهند. گفتم چه کسی گفته که من برای دموکرات‌ها جاسوسی می‌کنم؟ فرمودند چه کسی نگفته؟ حاج آقا حسنی (حجت‌الاسلام غلامرضا حسنی امام‌جمعه ارومیه)، سرهنگ ظهیرنژاد (مرحوم سرلشکر ظهیرنژاد که در آن موقع فرمانده لشکر ۶۴ ارومیه بودند)، سرگرد طالقانی (مسوول ضداطلاعات لشکر ۶۴ ارومیه)، بچه‌های سپاه، همه بی‌خود می‌گویند و فقط تو درست می‌گویی؟ این‌ها چه دشمنی با تو دارند؟ مگر من قبلاً چند بار به تو نگفته بودم که دیگر حق نداری به کردستان بروی (ایشان قبلاً گفته بودند که حق ندارم دیگر به کردستان بروم). گفتم حکم من از طرف مهندس بازرگان رییس دولت موقت است. ایشان گفتند جرم آن امریکایی‌ها از تو خیلی سنگین‌تر است.

قبل از آن که کلام دیگری بگویم آقای خلخالی گفتند که پرونده این را بیاورید. من هنوز فکر می‌کردم که آقای خلخالی عصبانی است و حالا دارد یک چیزی می‌گوید، اما زمانی که چند لحظه بعدش یکی از همراهان آن مرحوم که صورت خود را با چفیه بسته بود پرونده‌ی نارنجی‌رنگی را آورده و به دست آقای خلخالی داد، عرق سردی در بدنم جاری شد و زانوانم بی‌اختیار به لرزش درآمدند. مزه تلخی در دهانم ترشح شده بود و احساس می‌کردم نمی‌توانم حرف بزنم. خواستم بنشینم اما می‌ترسیدم، به زحمت می‌توانستم بایستم. چند لحظه پس از آن افسر بی‌سیم وارد اطاق شد و به سرعت به سمت آقای خلخالی رفته و چیزی در گوش وی گفت

و هنوز خم شده بود که خلخالی شتابان از جای برخاسته و از اطاق خارج شد. لحظه‌ای بعد دو هلی کوپتر حامل خلخالی و همراهان به هوا برخاستند و در افق گم شدند.^۱

مأموریت در ارتش از سوی خامنه‌ای

خامنه‌ای در دوم بهمن ۱۳۵۸ در نامه‌ای خطاب به خلخالی که به بی‌رحمی معروف بود می‌نویسد: تیمسار شادمهر ریاست ستاد مشترک طبق لایحه‌ی قانونی تشکیل دادگاه‌های انقلاب در ارتش به تشکیل و فعال کردن این دادگاه‌ها اقدام نموده‌اند. خواهشمند است در صورت اقتضا نسبت به تصدی قضاوت شرعی بعضی از این محاکم قبول مسئولیت بفرمایند.^۲ خلخالی در روز ۱۷ بهمن ماه ۱۳۵۸ با صدور اطلاعیه‌ای صدور و چهل و پنج نفر را از ارتش اخراج کرد. در اطلاعیه‌ی مذکور ضمن اعلام اسامی افسران اخراجی آمده بود:

چون طبق دلایل و مدارک کافی، افراد ذکر شده ضدانقلاب تشخیص داده شد و فعالیت ضدانقلابی در نیروی هوایی و در سایر رده‌های ارتش داشته‌اند، بدین وسیله از نیروی هوایی جمهوری اسلامی اخراج و ممنوع‌الخروج می‌باشند که به پرونده‌ی اختلاس آن‌ها رسیدگی شود.^۳

من از سرلشکر شادمهر و سایر افسران عالی‌رتبه که این مدارک را در اختیار ما گذاشتند تشکر می‌کنم و تصفیه‌ی دامنه‌داری که در ارتش و ضداطلاعات به این ترتیب انجام شود مایه‌ی خوشوقتی و دلگرمی مردم مسلمان ایران است.^۴ چند روز بعد تیمسار محمدهادی شادمهر در یک مصاحبه‌ی رادیو تلویزیونی در مورد پاکسازی این عده گفت:

چون در دادگاه انقلاب اسلامی نظامی باید علاوه بر حاکم شرع قضاات ارتش و دادگستری نیز حضور داشته باشند و چون دو قاضی از سوی این دو مرجع در دادگاه شرکت نداشته‌اند رأی صادره قابل اجراء نیست. طبق تصویب شورای انقلاب و وظیفه‌ی پاکسازی در ارتش به عهده کمیسیون پنج نفری وزارت دفاع ملی محول شده که این کمیسیون دوهزار و پانصد نفر را در نیروهای سه‌گانه به علل مختلف مشمول پاکسازی قرار داده و به این ترتیب موضوع تصفیه در ارتش خاتمه یافته است.^۵ خلخالی روز بعد در گفتگو با روزنامه‌ی اطلاعات گفت:

این جانب در جواب آقای سرلشگر شادمهر رئیس ستاد مشترک باید بگویم که

1-<http://tarikhirani.ir/fa/files/39/bodyView/386>

۲- ایام انزواء، خاطرات آیت‌الله خلخالی، نشر سایه، چاپ اول، صفحه‌ی ۵۹

۳- روزنامه‌ی اطلاعات ۵ شنبه ۱۸ بهمن ۱۳۵۸ ص ۱.

۴- روزنامه‌ی اطلاعات ۵ شنبه ۱۸ بهمن ۱۳۵۸ ص ۱.

دخالت قوه مجریه در کار قوه قضاییه تا به حال برای این کشور بزرگ‌ترین فاجعه را داشته است و بازخواهد داشت... اخراج امرای خائن نیروی هوایی در کمال دقت و بصیرت صورت گرفته و هرگونه دفاع از آن‌ها مسلم است که تصفیه در ارتش را را کد گذاشته و اطمینان مردم را نسبت به تصفیه در ارتش سلب می‌نماید. ما چون دخالت در کار قوه مجریه نداریم، بنابر این از مقامات مسئول می‌خواهیم که قانون‌شکنی را در طلیعه‌ی سالگرد جمهوری اسلامی پیشه خود نسانند و در کار قوه قضاییه و حکومت شرعیه دخالت بی‌جا ننمایند!

خلخالی حتی آنقدر درک و شعور نداشت که تشخیص دهد ارتش جزو قوه مجریه نیست.

مأموریت کشتار در ترکمن صحرا

خلخالی هنوز از افتضاحتی که در ارتش به وجود آورده بود فارغ نشده بود که مأمور سلاخی در ترکمن صحرا شد. پاسداران نظام اسلامی در ۱۸ بهمن سال ۱۳۵۸ چهار تن از رهبران خلق ترکمن به نام‌های توماج، مختوم، واحدی و جرجانی را در ایست بازرسی در حضور پنج تن از همکاران‌شان دستگیر کردند. واکنش مردم و نیروهای سیاسی به دستگیری رهبران ترکمن منجر به حوادث خونین گنبد شد. خلخالی با وجود پرونده‌ی قطوری که از جنایت و خون‌ریزی و بی‌قانونی داشت، به فرمان خمینی و تنفیذ آیت‌الله منتظری در تاریخ ۲۱ بهمن ۱۳۵۸ عازم گنبد شد و جنایات زیادی را در ترکمن صحرا رقم زد. در پیام آیت‌الله منتظری خطاب به خلخالی آمده بود:

برحسب تصویب شورای مرکزی سپاه پاسداران و درخواست عده‌ای از اهالی محترم گنبد قابوس مقتضی بلکه لازم است جنابعالی که قاضی شرع می‌باشید برای سامان دادن اوضاع آن شهرستان بدان‌جا عزیمت فرمایید و آن‌چه به مصلحت اسلام و مسلمین است با رعایت جانب احتیاط انجام دهید.

رهبران ترکمن که در اسارت سپاه پاسداران بودند در روز ۲۹ بهمن ۱۳۵۸ به جوخه‌ی اعدام سپرده شدند و جسدشان در ۱۲۵ کیلومتری جاده بجنورد رها شد و کسی مسئولیت آن را به عهده نگرفت. پس از پیدا شدن جنازه‌ی این چهار تن، انگشت اتهام متوجه‌ی خلخالی و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شد. در تاریخ ۶ اسفند ۱۳۵۸ شیخ صادق خلخالی با صدور اطلاعیه‌ای ضمن تکذیب صدور فرمان قتل چهار رهبر ترکمن به صراحت اعلام داشت چنان‌چه کسی خطی از وی در این رابطه نشان دهد، خودم را به اعدام محکوم می‌کنم؛ اطلاعاتیه‌ی توضیحی خلخالی درباره کشته شدن رؤسای ستاد خلق ترکمن

... ملت مسلمان ایران می‌داند که هر روز از طرف امپریالیسم بین‌المللی و صهیونیسم جهان خوار و سردمداران تباہی و فساد توطئه تازه‌ای با یک قیافه‌ی غلط‌انداز برای

اسلام و جمهوری اسلامی نه تنها در ایران بلکه در منطقه‌ی خاورمیانه تدارک دیده می‌شود. آن‌ها با شکست مفتضحانه که از اسلام و مسلمین و حرکت قاطع ملت ایران در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ خوردند، طعم تلخ آن‌را در کام زهر آگین خود به این زودی‌ها فراموش نخواهند کرد. این حرکت توفنده‌ی جهان‌نخواران را از خطه‌ی خاورمیانه و از مرزهای ایران به رهبری امام خمینی کبیر به دور انداخت و آن‌ها را به سرگیجه و سرسام مبتلا کرد که ناچار به فکر تلافی مافات می‌باشند که قرن‌ها نخواهند توانست آن‌را جبران نمایند. دشمنی پر خون آن‌ها به نوکر صفتان یک روز در کمرستان و روز دیگر در خوزستان و برای آخرین بار در گنبد مشاهده می‌شود. ... من برای چندین بار اعلام می‌کنم که در گنبد و دشت ترکمن حتی برای نمونه یک نفر از فداییان خلق و شورشیان را نه بازجویی کرده‌ام و نه محاکمه نموده‌ام تا چه رسد به اعدام و خود آقای علی فرخنده‌جمهور می‌نمایند که اعزامی فداییان خلق از تهران که برای مذاکره با من به آن‌جا آمده بود شاهد می‌باشد و آقای عباس افشار تکلو مدیر دفتر حزب توده که حرکت آن‌ها را محکوم کرده و در آن‌جا بازداشت بود و با دست من آزاد شد می‌داند و رهبران مربوطه و مقامات مسئول و سپاه پاسداران و استانداران و فرماندار همه شاهد ماجرا هستند. ولی پس از این که از منطقه خارج شدم با کمال تعجب شنیدم که چند جسد در میان راه پیدا شده. پیش خود گفتم شاید به دست سپاه پاسداران و فداییان خلق در حین زد و خورد در سنگر زخمی و یا کشته شده باشند که با دست فداییان خلق از معرکه خارج شده‌اند که پس از شکست کامل آن‌ها جنازه‌ها را رها کرده و فرار نموده‌اند. همه ما در این کشور باید زندگی کنیم و بمیریم و یا کشته شویم ولی نباید اسیر توطئه‌های خائنانه باشیم. امیدوارم علت همه‌ی قضایا را مقامات مسئول پس از تحقیق و بررسی برای افکار عمومی روشن نمایند تا بهانه خون‌ریزی تازه‌ای به دست دشمنان این ملت ندهند.

این جانب باز اعلام می‌کنم که چهار نفر از کشته‌شدگان که می‌گویند از رؤسای ستاد خلق ترکمن بوده‌اند هیچ‌گونه ربطی به من ندارد اگر کسی در این باره خطی از من نشان بدهد که با دستور من این‌ها اعدام شده‌اند من از حالا خودم را به اعدام محکوم می‌کنم. آقای رئیس‌جمهور ابوالحسن بنی‌صدر در جریان کار هستند ما اگر بخواهیم به این مملکت خیانت کنیم در واقع به خودمان خیانت کرده‌ایم. ما همان جوری که دست‌های خیانت‌کار را قطع می‌کنیم کسانی که نظم و انضباط و دستورات مقامات بالاتر را مراعات نمی‌کنند قطع می‌کنیم و کشته شدن این افراد را به دست هر کسی باشد جداً محکوم می‌نمایم.^۱

خلخالی روز بعد دوباره اظهار داشت:

این جانب کراراً چه در گنبد و چه در تهران اعلام کرده‌ام که عامل ترورهای وحشیانه در هر کجا که صورت گرفته باید محاکمه شود. ... من نه از کسی بازجویی کرده‌ام و نه کسی را محاکمه نموده‌ام و نه دستور اعدام کسی را داده‌ام. هر کسی سند، مدرک و نوشته‌ای در این زمینه داشته باشید می‌تواند ارائه کند.^۱

کسی که فرهنگ منحن اسلامی و شیعی را نشناسد، پیش خود فکر می‌کند لابد وقتی خلخالی این‌گونه قاطعانه نقش خود در این کشتار را نفی می‌کند و حتی حکم اعدام خود را در صورت ثبوت جرم صادر می‌کند راست می‌گوید. اما آن‌ها نمی‌دانند و از اصل اسلامی «توریه» که دروغ‌گویی شرعی است استفاده می‌کند. توریه بیان سخنی است که معنای آن به ظاهر درست است؛ اما آن‌چه مخاطب از آن درک می‌کند نادرست و دروغ است؛ یعنی جمله صادق بیان می‌شود که موجب می‌گردد، شنونده از آن جمله مفهوم گمراه‌کننده و فریبنده مورد نظر گوینده را دنبال کند. خلخالی راست می‌گوید، او فرمان قتل را به صورت مکتوب نداده است بلکه به صورت شفاهی آن را صادر کرده است. به همین دلیل کسی نمی‌تواند خطی از او نشان دهد که لزومی به صدور حکم اعدامش پیش بیاید. به همین سادگی «آیت‌الله»‌ها دروغ می‌گویند. محسن رفیق دوست اولین وزیر سپاه پاسداران و از فرماندهان اولیه سپاه پاسداران هنگامی که خورشان از پل گذشت و قادر به تحکیم پایه‌های حکومت‌شان شدند در خاطراتش در مورد چگونگی به قتل رسیدن رهبران ترکمن با افتخار می‌نویسد:

اولین سالگرد انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۸، در شمال میدان آزادی، خیابان محمدعلی جناح جایگاهی درست کرده بودند. تانک‌ها می‌خواستند از جلوی جایگاه رژه بروند. عرفات روی جایگاه ایستاده بود. مردم آن قدر به عرفات علاقه داشتند که وقتی او را دیدند، به سمت جایگاه هجوم بردند. یک قسمت از جایگاه ریخت و چهار نفر شهید شدند. من و برادر منصوری، فرمانده وقت سپاه، روی جایگاه بودیم، آقای خلخالی هم آن‌جا بود، آن‌روزها ضدانقلاب در ترکمن صحرا شورش کرده بودند. بچه‌های سپاه با آن‌ها درگیر شده و سراغ‌شان را گرفتند. من از خلخالی پرسیدم: با سران خلق ترکمن چه کنیم؟ چهار نفر را اسم بردم. گفت: این‌ها را همین الان اعدام کنید. گفتم: حکم اعدام است؟ گفت: بله. من هم زنگ زدم پادگان ولی عصر عج و آن‌ها را اعدام کردند.^۲

او در اسفند ۱۳۵۸ در پاسخ به اعلامیه‌ی چریک‌های فدایی خلق ادعا کرده بود: این جانب از ابتدای تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مسئول تدارکات سپاه

۱- روزنامه‌ی اطلاعات سه‌شنبه ۷ اسفند ۱۳۵۸ صفحه‌ی ۲.
 ۲- برای تاریخ می‌گویم، خاطرات محسن رفیق دوست به کوشش سعید علامیان. ۱۳۵۷-۱۳۶۸ انتشارات سوره‌ی مهر ص ۱۴۲.

بوده و هیچ‌گاه معاون سپاه نبوده و در هیچ‌کار غیرتدارکاتی دخالت نداشته‌ام.^۱ او نیز دروغ نمی‌گفت، انتقال فرمان قتل رهبران ترکمن در زمره‌ی کارهای «تدارکاتی» محسوب می‌شود. سخنگوی سپاه پاسداران به دنبال قتل رهبران ترکمن گفت:

این موضوع تحت رسیدگی است. چنان‌چه در این مورد خطایی صورت گرفته باشد بدون هیچ‌گونه پرده‌پوشی مسائل عنوان خواهد شد و اگر در ترور چهارتن از رهبران خلق ترکمن افرادی از سپاه پاسداران دخالت داشته باشند بلافاصله دستگیر و تحویل دادستانی انقلاب خواهند شد. یک گروه سه نفری این مسئله را تعقیب می‌کنند و پس از بررسی چنان‌چه افرادی مسئول شناخته شوند محاکمه و مجازات خواهند شد.^۲ سپس روابط عمومی سپاه پاسداران که توسط یوسف فروتن^۳ هدایت می‌شد و از همان ابتدا ید طولایی در داستان سرایی و دروغ‌پردازی داشت طی اطلاعی‌یه رسمی ادعا کرد: این چهار نفر در جریان درگیری‌های گنبد در تاریخ ۱۹ بهمن ۱۳۵۸ دستگیر شده و از همان‌جا به تهران فرستاده شده بودند. و در تاریخ ۲۸ بهمن ۱۳۵۸ جهت تحقیقات بیش‌تر مجدداً به منطقه اعزام گردیدند. در بین راه در فاصله بین علی‌آباد کتول و گنبد اتمبیل حامل بازداشت‌شدگان مورد هجوم تعدادی مسلح قرار می‌گیرد که در این درگیری دو نفر از پاسداران مجروح گردیده و مهاجمین موفق شدند اتمبیل حامل چهار نفر سرنشین بازداشتی را به گروگان گرفته و فراری شوند که بعد از چند روز دیگر جنازه‌ی این چهار نفر در راه بجنورد کشف می‌گردد. گروه تحقیقاتی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی برای شناسایی مهاجمین تا رسیدن به نتیجه‌ی قطعی تحقیقاتش را ادامه می‌دهد و سپس نتیجه نهایی را به اطلاع عموم خواهد رساند.^۴ جواد منصوری و محسن رفیق‌دوست بالاترین فرماندهان سپاه پاسداران دستور این قتل را با حکم خلخالی داده بودند و دم از تحقیق و بررسی و مجازات مسببین و مجروح شدن پاسداران و... می‌زدند. ابوالحسن بنی‌صدر نیز که به تازگی به ریاست جمهوری رسیده بود علی‌رغم وجود دلایل و شواهد گوناگونان منکر مسئولیت سپاه پاسداران و خلخالی شد تلویحاً چریک‌های فدایی خلق را مسئول این قتل معرفی کرد و گفت:

وقتی من فرماندهان سپاه را نصب کردم اولین مأموریت‌شان همین بود که رسیدگی کنند اگر از ناحیه سپاه است اقدام شود. چون مردم سپاه نگرفته‌اند که بشود قاضی و حاکم شرع اما بعد معلوم شد دوگروه چریکی که جنگ را لازم می‌دانستند با یکدیگر برخورد داشته و گروهی، افراد گروه دیگر را کشته است. ... کسانی که این

۱- روزنامه‌ی اطلاعات یک‌شنبه ۱۹ اسفند ۱۳۵۸ صفحه‌ی ۲.

۲- روزنامه‌ی اطلاعات سه‌شنبه ۷ اسفند ۱۳۵۸ صفحه‌ی ۲.

۳- فروتن در دو مقطع ۶۳-۶۴ و پس از کشتار ۶۷ رئیس زندان اوین شد.

۴- روزنامه‌ی اطلاعات ۵ شنبه ۹ اسفند ۱۳۵۸ صفحه‌ی ۱۴.

کار را کرده‌اند پیدا و به شدت مجازات می‌کنیم! خلخالی شخصاً در جلسه‌ی علنی مجلس شورای اسلامی شهریور ۱۳۶۳ ضمن برشمردن جنایاتش می‌گوید:

... من با قاطعیت در گنبد وارد شدم و یکی از کارهای برجسته و انقلابی‌ام در گنبد بود... ما دستور دادیم هرکسی را که مسلح باشد، بیاورند، که آوردند. یکی، دو تا، سه تا، پنج تا. هرکسی را که مسلح آوردند، ما اعدام کردیم. این جریان را که می‌گویم شاهد زنده دارم؛ آقای مُصَحَفَه استانداری آن زمان مازندران دادستان کل و آقای درویش، رئیس سپاه پاسداران گنبد، آقای درازگیسو، که چندی پیش سفیر جمهوری اسلامی ایران در آلمان شرقی بود، آقای نوروزی اصفهانی ... آقای بنفشه، رئیس سپاه پاسداران ایلام... و چه بگویم برای شما. آقای هاشمی [رفسنجانی]، حاج احمدآقا [خمینی]، شخص حضرت امام، خود آقای منتظری و همه‌ی مسئولین، آقای دکتر بهشتی و آقای قدوسی... همه می‌دانستند؛ آقای رفیق دوست هم می‌داند. نود و چهار نفر، منجمله، توماج، واحدی، مختوم، جرجانی، این‌ها را بنده اعدام کردم؛ نود و چهار نفر را اعدام کردم نه یک نفر را... من با قاطعیت اسلامی در گنبد وارد جریان شدم و خلق ترکمن را در آن جا کوبیدم...

رفسنجانی در مجلس هنگام سخنرانی خلخالی حاضر بود و سخنان او را تکذیب نکرد. خمینی و فرزندش احمد و آیت‌الله منتظری نیز موضوع را تکذیب نکردند. قطعاً همگی آن‌ها در این کشتار بی‌رحمانه سهیم هستند.

خلخالی که در اسفند ۱۳۵۸ مدعی بود حتی یک حکم اعدام برای ترکمن‌ها صادر نکرده، و استاندار را نیز شاهد می‌گرفت در این جا اقرار می‌کنند که نود و چهار حکم اعدام و از جمله حکم چهار رهبر ترکمن را نیز صادر کرده است و به همان استاندار هم اشاره می‌کند. او دم از «قاطعیت اسلامی» می‌زند و به جنایاتش افتخار می‌کند. جنایاتی که قبلاً از پذیرش آن طرفه می‌رفت. نکته‌ی مهم در این جنایت بزرگ آن است که تمامی ارکان سیاسی، قضایی، نظامی و مذهبی نظام اسلامی از بالا تا پایین هنگام صدور «اطلاعیه»ی خلخالی می‌دانستند که او دروغ می‌گوید و این جنایت توسط خودشان صورت گرفته است. خلخالی در کتاب خاطراتش نیز به این کشتار پرداخته و آمار مشابهی می‌دهد.

او در اطلاعیه‌ی ۶ اسفند ۱۳۵۸ خود جنبش ترکمن صحرا را ناشی از توطئه‌ی امپریالیسم و صهیونیسم بین‌المللی معرفی می‌کنند که به خاطر ضرباتی که از انقلاب اسلامی خورده‌اند هر روز توطئه‌ای برپا می‌کنند. اما خلخالی در کتاب خاطراتش جنبش مردم ترکمن صحرا را به روسیه و تلاش این کشور برای ایجاد یک کشور جدید ربط می‌دهد:

۱- روزنامه‌ی اطلاعات ۵ شنبه ۹ اسفند ۱۳۵۸ صفحه‌ی ۱۴.

۲- روزنامه‌ی آزادگان، ۲۸ شهریور ۱۳۶۳

پس از بازگشت از کردستان با حکم امام و تنفیذ آیت‌الله منتظری برای مهارکردن غائله‌ی گنبد، روانه‌ی آن‌جا شدم و در آن‌جا نود و چهار نفر، به ویژه مختوم، توماج و واحدی را اعدام کردم.

پاسگاه‌های ترکمن صحرا در مرز ایران و روسیه به هم خورده بود و حدود هفده پاسگاه خالی از سرباز بود و مرزها برای روس‌ها باز شده بود. خلق ترکمن می‌خواستند در آن‌جا با کمک روسیه حکومت دمکراتیک درست نمایند و روس‌ها هم که در خود چهل روز قبل، وارد افغانستان شده بودند، این بار می‌خواستند شمال مازندران و ترکمن صحرا و شمال خراسان را تجزیه کرده و ضمیمه‌ی خاک روسیه کنند و یک حکومت دست‌نشانده از نمونه‌ی حکومت ترکمنستان و مغولستان و افغانستان را در آن‌جا به وجود بیاورند. ولی بحمدالله با اقدامات انقلابی‌ای که صورت دادیم، اوضاع را رو به راه نمودیم، آن‌گاه به همراه سرهنگ زاهدی رئیس ارتش وقت، به پاسگاه‌های مرزی «راشد برون» و «اینچه برون» رفتیم و اوضاع آن‌جا را نیز آرام کردیم. سپس از سوی شورای انقلاب و آیت‌الله منتظری برای آرام کردن اوضاع نابسامان شهرکرد به آن‌جا رفتم و منطقه را آرام کردم و در بیش‌تر استان‌های ایران یکی دو تا محاکمه برای تصفیه‌ی مفسدان برقرار نمودم و بحمدالله در همه‌ی زمینه‌ها مورد حمایت امام و آیت‌الله منتظری بودم و شاید همین لطف آن‌ها موجب حسد حاسدان شد!^۱

قتل‌های بی‌حساب خلخالی و سپاه پاسداران تنها به این موارد ختم نمی‌شد. سیدمهدی طباطبایی دادستان انقلاب اسلامی مازندران طی گفتگو با روزنامه‌ی اطلاعات در ساری گفت:

پس از سه روز تحقیق درباره‌ی وقایع گنبدگزارش کار را به تهران دادم و مطالبی را گفتم و آمار دقیق کشته‌شدگان را هم که سی و شش نفر بود اعلام کردم و نیز بیست و سه جسد پیدا شد و علائم نشان می‌دهد که تیرخوردگی از ناحیه‌ی سینه به بالا است و حالت اعدام دارد. گزارش مربوط به تحقیق در باره‌ی این بیست و سه جسد نیز به رئیس‌جمهور و دادستان کل داده شد.^۲

خلخالی می‌گوید پس از ترکمن صحرا از سوی شورای انقلاب و آیت‌الله منتظری برای آرام کردن اوضاع نابسامان شهرکرد به آن‌جا رفتم و منطقه را آرام کردم و در بیش‌تر استان‌های ایران یکی دو تا محاکمه برای تصفیه‌ی مفسدان برقرار نمودم و — بحمدالله — در همه‌ی زمینه‌ها مورد حمایت امام و آیت‌الله منتظری بودم.^۳

۱- ایام انزوا، خاطرات آیت‌الله منتظری، نشر سایه، چاپ اول پاییز ۱۳۸۰، ص ۲۹.

۲- روزنامه‌ی اطلاعات یک‌شنبه ۱۲ اسفند ۱۳۵۸ صفحه ۲.

۳- ایام انزوا، خاطرات آیت‌الله خلخالی، نشر سایه، چاپ اول، صفحه‌ی ۲۹

مأموریت برای حمل بقایای اجساد آمریکایی‌ها به تهران

پس از شکست تلاش تفنگداران آمریکایی برای آزادی گروگان‌های آمریکایی در صحرای طبس در اردیبهشت ۱۳۵۹ صادق خلخالی از سوی «بیت‌امام» مأموریت یافت تا اجساد سوخته‌ی تفنگداران آمریکایی را از محل حادثه به تهران حمل کند. روزنامه‌ها عکس‌وی را به همراه بقایای اجساد منتشر کردند. وی پس از بازگشت از کویر در حالی که از سوی احمد خمینی و موسوی‌خوینیی‌ها همراهی می‌شد در یک گفتگوی مطبوعاتی در محل سفارت آمریکا مدعی شد: مدارک و شواهدی که از محل به جا ماندن هلی‌کوپترهای آمریکایی به دست آمده ثابت می‌کند که آمریکایی‌ها قصد انهدام تهران را داشتند. وی هم‌چنین با سر هم کردن آمارهای عجیب و غریب مدعی شد که بیش از سه‌هزار تفنگدار آمریکایی در این حمله نظامی شرکت داشتند!

صدور اطلاعیه‌های بی‌پای

وقتی آیت‌الله سیدحسین طباطبایی قمی یکی از مراجع ساکن مشهد علیه احکام دادگاه انقلاب و مصادره اموال و ... موضع‌گیری کرد این خلخالی بود که به همراه شهاب‌الدین اشراقی داماد خمینی علیه وی موضع‌گیری کردند. او هم‌چنین مقارن انتخابات مجلس شورای ملی اطلاعیه شدیداللحنی علیه سازمان چریک‌های فدایی خلق صادر کرد و آن‌ها را که پیگیر قتل رهبران ترکمن بودند کسانی معرفی کرد که دست‌پیش‌را گرفته‌اند که پس نیافتند. او که پیش‌تر از آیت‌الله شریعتمداری برای دریافت سهم امام و ... حکم گرفته بود پس از انقلاب به دشمن ایشان و «حزب جمهوری خلق مسلمان» تبدیل شد و اطلاعیه‌های متفاوتی علیه این حزب انتشار داد. پس از پایان انتخابات اولین دوره‌ی مجلس شورای ملی خلخالی به جای شورای نگهبان با صدور اطلاعیه‌ای مانع ورود غنی بلوریان نماینده‌ی مهاباد در مجلس شد. در اطلاعیه‌ی وی که سرتاپا دروغ بود آمده است: انتخابات این شهر زیر فشار و اختناق کومله و فدائیان خلق و دموکرات‌ها صورت گرفته و هشتاد و پنج درصد کردستان و اطراف مهاباد که مسلمان و معتقد به دین و دیانت می‌باشند نتوانسته‌اند در انتخابات شرکت کنند... روی این اصل انتخاب آقای غنی بلوریان از نظر این جانب باطل می‌باشد و ایشان حق ورود به مجلس را ندارند. مضافاً بر این که ایشان در کشتار برادران ارتشی و سپاهی ما در سردشت و بانه با سران کومله و فدائیان خلق شرکت داشته و از نظر دادگاه‌های انقلاب مجرم درجه یک می‌باشد و مانند عزالدین، قاسملو و جلال‌الدین باید به کیفر اعمال خود برسند.^۱ وی هم‌چنین در حالی که کاندیدای ریاست جمهوری بود ضمن سفر به مشهد در محوطه‌ی

۱- روزنامه‌ی اطلاعات، دوشنبه ۸ اردیبهشت ۱۳۵۹، ص ۱ و ۱۲.

۲- روزنامه‌ی اطلاعات ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۹.

دانشکده دکتر علی شریعتی دانشگاه مشهد ضمن حمله به فردوسی گفت:

فردوسی از رستم خیالی و پادشاهان تعریف کرده، در حالی که در کتاب خود یک کلمه هم از انسان و انسانیت و یا خراسانی رنج دیده نامی نبرده است. شاهنامه نیرنگ و دروغ و سرگرم کننده مردم بدبخت ماست!

خلخالی هم چنین یکی از کسانی بود که سعی بسیاری داشت تا حجاب را در ادارات اجباری کند. در تیرماه ۱۳۵۹ او هم چون دیگر مسئولان رژیم از آیت الله منتظری گرفته تا حکام شرع و دادگاه‌های انقلاب و جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه قم و جامعه‌ی روحانیت مبارز می‌کوشیدند از فضای به وجود آمده پس از سخنرانی خمینی علیه از بین بردن آثار طاغوت از ادارات، استفاده کرده و حجاب را در مراکز اداری اجباری کنند. خلخالی با صدور اطلاعیه‌ای ضمن دعوت مردم به شرکت در تظاهرات اعلام شده از سوی آیت الله منتظری در حمایت از فرامین خمینی و بیعت مجدد با او اعلام کرد:

زنان پرشور و مسئول و متعهد و قهرمان و قهرمان پرور و شهید و پاسدار پرور این مرز و بوم با برگشت به وقار و حجاب اسلامی، ثابت خواهند نمود که در دام و تله‌ی امپریالیزم و صهیونیزم، قرار نگرفته‌اند، بلکه با تکیه به شرف انسانی و فضیلت اسلامی خود، با همه‌ی آثار طاغوتی مخالفت کرده و با شرکت همه‌جانبه‌ی خود در روز جمعه فردا عملاً نشان خواهد داد که یک زن و یک دختر به تمام معنا اسلامی می‌باشد.^۱ خلخالی با همه‌ی شعارهایی که می‌داد نتوانست دخترش را با حجاب کند و او نیز عاقبت در «دام و تله‌ی امپریالیزم و صهیونیزم قرار گرفت»، و کشف حجاب کرد و نه شهید پرور شد و نه پاسدار پرور.

تخریب آرامگاه رضاشاه

خلخالی در اردیبهشت ۱۳۵۹ با بسیج عده‌ای پاسدار و چماقدار اقدام به تخریب آرامگاه رضاشاه کرد. خود در این باره می‌گوید:

ما به دفتر امام رفتیم و طبق معمول، از هر دری سخن به میان آمد و گفته شد: زمان آن فرا رسیده است که مقبره پهلوی خراب شود. ... ما آن روز به سپاه رفتیم و ... سرپرست سپاه، امکانات لازم را در اختیار ما گذاشت. ما حدود دویست نفر، با هم جمع شدیم و با بیل و کلنگ، به طرف حضرت عبدالعظیم به راه افتادیم. من در صحن مطهر حضرت عبدالعظیم، سخنرانی پرشوری ایراد کردم ... مردم لحظه به لحظه تکبیر می‌گفتند و ابراز شادی می‌کردند. من حدود سه ربع ساعت برای مردم صحبت کردم و صحن حرم مملو از جمعیت شد.

۱- روزنامه‌ی اطلاعات شنبه ۲۲ دی ماه ۱۳۵۸ ص ۱۲.

۲- روزنامه‌ی اطلاعات، پنجشنبه ۱۲ تیر ۱۳۵۹، ص ۲.

با صدور فرمان حرکت به سوی مقبره پهلوی، مردم بسیج شدند. آن‌ها در همان دقایق اولیه خیلی تلاش کردند، ولی در عمل مشاهده شد که مقبره به قدری محکم ساخته شده که هیچ بیل و کلنگی به آن کارگر نیست. البته، مواد منفجره و سایر لوازم را هم تهیه کرده بودیم. از طرف سازمان رادیو و تلویزیون هم آمده بودند تا فیلم برداری کنند. مردم ستم کشیده از دست این دودمان، به ویژه سالخوردگان حضرت عبدالعظیم، بی‌اندازه فعالیت می‌کردند یکی سنگ‌ها را می‌شکست و دیگری پله‌ها را می‌کند و سومی به در و پنجره حمله می‌کرد و خلاصه، هرکس کاری می‌کرد. سرانجام، کار به گریدر و بلدوزر و جرثقیل و وسایل قوی مکانیکی کشید. ساعت، حدود چهار و نیم بعد از ظهر بود که از طرف بنی صدر پیام آوردند، مبنی بر این که از تخریب مقبره دست بردارید. من اعتنا نکردم، ولی کم‌کم، کار جدی شد... سرپرست وزارت کشور، نامه‌ی رسمی مرقوم و اعلام نمود که دستور از طرف شورای انقلاب و شخص آقای بنی صدر است و شما باید به هر نحوه شده، دست از تخریب بردارید، وگرنه مجبورم طبق مقررات با شما عمل کنیم، یعنی شما را توقیف می‌کنیم. من دیدم که دیگر جای تأمل نیست. لذا، گفتم که: به آقای بنی صدر بگویید، هر چه می‌خواهد طبق مقررات انجام دهد و ما هم این جا هستیم و تا مقبره را با خاک یک‌سان نکنیم، از این جا خارج نخواهیم شد.

اطراف مقبره را گروه مسلح فداییان اسلام در محاصره داشتند و پاسداران هم مواظب اوضاع بودند. سرانجام، شب فرا رسید، ولی ما نتوانستیم مقبره را ببخوابانیم، اگرچه خسارت زیادی به آن زدیم و به صورت مخروبه درآوردیم. ساعت حدود ده شب، برای استراحت، محل مقبره را ترک کردم. کمی بعد، جناب آقای حاج احمد آقا خمینی، برای دیدن مقبره و در واقع، برای تقویت روحیه‌ی این جانب به آن جا آمد و افراد مستقر در آن محل را تشویق کرد و با این عمل خود فهمانده که امام با تخریب مقبره، مخالفتی ندارند و این امر، بی‌اندازه موجب تقویت ما شد.

... ما فردای آن روز نیز، مشغول به کار شدیم. البته این بار با دلگرمی بیش‌تری کار می‌کردیم. در بعضی از جایز درج شده بود که تخریب مقبره پهلوی به تأخیر افتاد و این مطلب را از قول بعضی از کمیته‌ها نوشته بودند؛ اما ما با جدیت مشغول تخریب شدیم و مردمی که برای زیارت حضرت عبدالعظیم می‌آمدند، با شعارهای خود ما را تأیید می‌کردند. تعداد بی‌شماری از مردم نیز از تهران برای کمک آمده و فریاد می‌زدند: باید مقبره هر چه زودتر خراب شود. شاید شما ندانید که این مقبره را تا چه حد محکم ساخته بودند. ما آن را مثقال مثقال می‌کنندیم و بلدوزر و گریدر و وسایل تخریب عادی، بدان کارگر نبود. سرانجام، ما مجبور شدیم که با دینامیت مقبره را به تدریج

خراب کنیم. هر روز، مهندسين و کارشناسان درجه یک، به عنوان متخصص تخریب از کارخانه‌ی سیمان ری می‌آمدند و چه بگویم، متجاوز از بیست روز طول کشید تا آن دکور شیطانی فرو ریخت و به طور کامل تخریب شد. پس از تخریب، صدای لهله و شادی از مردم بلند شد و شور و شعف به قدری بود که غیر قابل وصف است. ... ما به چشم خود دیده بودیم که مردم ساده لوح، پس از زیارت حضرت عبدالعظیم بر مقبره‌ی ناصرالدین شاه هم فاتحه می‌خواندند. البته، ما دست به کار شدیم و دستور دادیم که سنگ قبر ناصرالدین شاه را بکنند تا اثری از مقبره‌ی او در کنار حضرت عبدالعظیم نماند باشد. ما نه تنها قبر رضاخان را با خاک یکسان کردیم، بلکه قبر علیرضا پهلوی [برادر محمدرضا شاه] و فضل‌الله خان زاهدی، عامل کودتای ۲۸ مرداد و منصور، امضاکننده قرارداد کاپیتولاسیون و مصونیت مستشاران نظامی آمریکا و ده‌ها نفر دیگر از سردمداران فساد را نیز نابود کردیم. و بعداً از این که نتوانسته بود جسد رضا شاه را آتش بزند ابراز ناخشنودی می‌کرد.

خلخالی با حمایت خمینی و بودجه‌ای که او اختصاص داد، به جای قبر رضا شاه، حوزه‌ی علمیه حضرت عبدالعظیم را پایه‌گذاری کرد و خود مسئولیت آن را به عهده گرفت. پس از مرگ خمینی، ابتدا آکروبی و منتجب‌نیا مسئولیت این حوزه را به عهده گرفتند و عاقبت مدیریت این حوزه را از دست او خارج کرده و به محمدی‌ری شهری سپردند. گزارش‌هایی موجود است که خلخالی سعی در تخریب آرامگاه فردوسی و تخت جمشید داشت که با مخالفت دولت موقت، استاندار فارس، آیت‌الله طالقانی و مقاومت مردم این امر ناکام ماند. محمدرضا شاه در اردیبهشت ۱۳۳۴ وقتی با تأیید ضمنی اجازه داد که حظیرة القدس عبادتگاه مخصوص بهیایان در تهران به دست ارتش شاهنشاهی با نظارت سپهبد نادر باتمانقلیچ و تیموربختیار و با حمایت محمدتقی فلسفی نماینده‌ی روحانیون درگیر در کودتای ۲۸ مرداد تخریب شود، هیچ‌گاه فکر نمی‌کرد روزی فرا رسد که همان‌ها آرامگاه پدرش را تخریب کنند. حظیرة القدسی که به صورت کاخی عظیم و باشکوه با تکیه بر معماری قاجاریه در دو طبقه به صورت تالار با سقف‌های بلند و گچ‌کاری، آینه‌کاری و کاشی‌کاری‌های سنتی و زیبا بنا شده بود برای همیشه از بین رفت و پس از انقلاب در محل آن حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی بنا شده است.

مخالفت با خلخالی

در میان روحانیون و گردانندگان حوزه‌ی علمیه قم

در اواخر سال ۱۳۵۸ شمسی آقایان ابوالقاسم خزعلی، شیخ محمد یزدی، محمدرضا مهدوی کنی، محمد امامی کاشانی در اعتراض به رویه‌ی شیخ صادق خلخالی در

مقام حاکم شرع و رئیس دادگاه انقلاب محرمانه به دیدن امام خمینی می‌روند و خواستار عزل خلخالی از سمت حاکم شرع می‌شوند. این جمع قبل از دیدار با امام خمینی تعهد می‌کنند که اگر خلخالی برکنار نشد، بطور علنی اعتراض کنند و حتی از مناصب حکومتی خود استعفا دهند. با شنیدن توضیحات این افراد، امام خمینی دستور برکناری آیت‌الله خلخالی را می‌دهد و حتی دستور می‌دهند که تصاویر خلخالی با ایشان هم از صدا و سیما پخش نشود. این افراد که بعدها از چهره‌های شاخص جناح موسوم به راست شدند نسبت به اعدام‌های بی‌رویه و عدم رعایت جوانب شرعی در محاکمات جنجالی شیخ صادق خلخالی معترض بودند.^۱

ابوالقاسم سرحدی‌زاده، در مورد مخالفت بهشتی با خلخالی و نامه‌ای که نگهبان پزشکی قانونی خطاب به بهشتی نوشته بود می‌گوید:

... ماجرای نامه به این ترتیب بود که یکی از نگهبان‌های پزشکی قانونی برای شهید بهشتی نامه نوشته بود که در یک شب که من در این جا نگهبان بودم از دادگاهی که مسئولیت آن با مرحوم آقای خلخالی بود چهار نفر اعدامی را برای ما فرستادند که آن جا بماند تا صبح بپرند و دفن کنند. این چهار جنازه را در سردخانه گذاشتیم نیمه‌های شب از محل نگهداری جنازه‌ها سروصدایی آمد دیدم یکی از این اعدامی‌ها هنوز نیمه‌جان است و من به سرعت با آقای خلخالی تماس گرفتم و موضوع را اطلاع دادم و آن‌ها هم شبانه، دو سه نفر را فرستادند، فرد نیمه‌جان را با تیر زدند و رفتند. بعد از مدتی که از عصبانیت ایشان کاسته شد به من گفتند فلانی! من باید به این اوضاع خاتمه دهم؛ من بساط این گونه دادگاه‌ها را جمع خواهم کرد...^۲

مأموریت مبارزه با مواد مخدر توسط بنی‌صدر

در اردیبهشت ماه ۱۳۵۹ صادق خلخالی که در انتخابات مجلس شورای ملی به نمایندگی از شهر قم انتخاب شده بود و بر خلاف قانون اساسی که قوای مجریه و مقننه و قضاییه از هم تفکیک شده بودند از سوی بنی‌صدر مأمور رسیدگی به امر مبارزه با مواد مخدر شد که با استقبال تمام جناح‌های حاکمیت و از جمله خمینی مواجه شد.

بنی‌صدر که خود را مخالف احکام اعدام دادگاه‌های انقلاب معرفی می‌کند، علی‌رغم آگاهی از سوابق جنایتکارانه‌ی خلخالی، او را به این سمت گمارد، در حکم خود خطاب به خلخالی از وی خواست تا در امر مبارزه با قاچاق و مصرف مواد مخدر نظارت داشته و در جهت ریشه کن کردن عفریت اعتیاد در جامعه به ویژه بین نسل جوان قاطعانه عمل

1-<http://tarikhirani.ir/fa/files/39/bodyView/386>

2-www.isna.ir/news/95090603818

نماید^۱ وی که پیش‌تر به خاطر فشار جناح راست روحانیت و نارضایتی عمومی از ریاست دادگاه‌های انقلاب برکنار شده بود به این ترتیب دوباره به منصب قضا برگشت و مالک جان و مال مردم شد. دلیل اصلی اعتماد بنی‌صدر به خلخالی و بی‌توجهی به سابقه‌ی جنایتکارانه‌ی وی، حمایت خلخالی از کاندیداتوری او در انتخابات ریاست جمهوری بود. خلخالی یک‌روز بعد از این انتصاب، به‌عنوان حاکم شرع دادگاه مبارزه با مواد مخدر می‌گوید: کسانی را که در زمینه‌ی قاچاق و توزیع مواد مخدر فعالیت نمایند در درجه‌ی اول به مصادره‌ی اموال محکوم خواهیم کرد، در درجه‌ی دوم به زندان خواهیم انداخت، در درجه‌ی سوم زندان و تبعید در انتظارشان خواهد بود، و اشد مجازات برای آن‌ها اعدام خواهد بود. من در این زمینه با شهربانی و اداره‌ی مبارزه با مواد مخدر همکاری خواهم داشت و احکام شرعی مربوطه را صادر خواهم کرد.^۲

هیچ‌یک از منتقدان خلخالی هم مخالفتی با مسئولیت جدید او نکردند. وی در اولین اقدام خود در تهران بیست قاچاقچی مواد مخدر را در ۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۹ به جوخه‌ی اعدام سپرد. روزی نبود که خبر از اعدام‌های لجام‌گسیخته‌ی او در ارتباط با مواد مخدر در اقصی نقاط کشور نباشد. خلخالی بر اساس حکمی که از سوی بنی‌صدر دریافت کرده بود نه تنها در تهران بلکه در سراسر کشور دست‌بازی برای تشکیل دادگاه و صدور احکام بی‌رحمانه‌ی اعدام پیدا کرده بود. از آن جایی که او نمی‌توانست در آن واحد در همه جای کشور حضور یابد هیأت‌های مختلفی را تشکیل داده و به نیابت از سوی او به صدور حکم اعدام می‌پرداختند. طبق معمول وقتی کار از کار گذشت، هیچ‌کس حتی بنی‌صدر مسئولیت اعمال او را نپذیرفت و هریک بهانه‌ای برای خود دست‌پا کردند. در حالی که خلخالی در آذرماه ۱۳۵۹ تأکید کرد:

دست‌اندرکاران و مقامات مسئول مملکتی آقای بنی‌صدر رئیس‌جمهوری بر آن شدند که آن جرثومه‌ی کثافت و این گرد لعنتی را از بیخ و بن براندازند قرعه فال به نام من بیچاره زندند! با این که در اوایل امر احساس کردم کارشکنی‌ها وجود دارد لذا استعفا کردم، ولی استعفای من مورد قبول واقع نشد، ما ضربتی وارد عمل شدیم، دروازه‌های همه‌ی شهرها را بستیم به مراکز تریاک و افیون شب و نصف‌شب از دهات همدان و ملایر گرفته تا سبزوار و مشهد، کرمان، شیراز، اصفهان و همه‌جا حمله کردیم، گرد شیطنانی را با باند قاچاق گرفتیم و این اژدهای استعمار را توانستیم در قفس بیاندازیم حتی تعدادی از پلیس و افسران پلیس که در این رابطه مواد مخدر را در بدن خود جاسازی می‌کردند، توقیف کردیم و در یک محکمه‌ی انقلابی اعدام نمودیم... کارها خیلی خوب پیش رفت. حتی الان پس از گذشت هفت ماه، معتاد

۱- روزنامه‌ی انقلاب اسلامی، ۲۰ اردیبهشت ۱۳۵۹، شماره‌ی ۲۵۱، ص ۱.
۲- روزنامه‌ی انقلاب اسلامی، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۹، شماره‌ی ۲۵۲، ص ۱ و ۲.

تک و توک پیدا می‌شود. صحنه‌های رقت‌بار که دل هر انسان آزاده‌ای را ناراحت می‌کرد و قلب آن‌ها را فشار می‌داد، دیگر وجود ندارد... مواد مخدر جمع‌آوری شده، اعتیاد به آخر رسیده، از روز ۱۹ آذرماه اعتیاد جرم حساب می‌شود... من همه‌ی کسانی را که ادعا می‌کنند اگر باند قاچاق و معتادین شکنجه‌شده‌اند به مناظره می‌طلبیم. ولی این معنا را اعتراف می‌کنم که حد شرعی وجود داشته است. آقایان روشنفکر شده‌اند و ما را می‌خواهند آمریکایی و اروپایی بار بیاورند و توقع دارند کسی که ده‌ها کودک را به خودفروشی و هروئین‌فروشی و سرقت و می‌دارد، نباید به او دو تا سیلی هم بزنی؟ آیا سیلی زدن بر او خواسته‌ی ملت ایران نیست؟ اگر این خواسته‌ی ملت ایران نیست ما حاضریم استعفا بدهیم و در مقابل ملت ایران حکم خود را صادر کنیم و از طرف ملت مسلمان سنگسار شویم والا از طرف لیبرال‌ها و روشنفکران‌ها که نگذاشتند از بدو امرکار به سامان برسد، ماکرراً سنگسار شده‌ایم!

در حالی که چهره‌ی پلید خلخالی رو شده بود اما وی همچنان از حمایت ضمنی مجاهدین برخوردار بود. در جریان «نوار آیت» که به درگیری شدید بین بنی‌صدر و حزب جمهوری اسلامی دامن زد و به طرح کودتا علیه بنی‌صدر معروف شد، مجاهدین آتش‌بیار معرکه بودند و روی دیوارها شعار می‌نوشتند: «خلخالی مفسدش کن، آیت رو اعدامش کن». آن‌ها مطلقاً توجهی به پیامدهای این گونه دستورالعمل‌های ارتجاعی آن‌هم با خواسته‌ی برخاسته از «شریعت» نداشتند.

عاقبت خلخالی دردی ماه ۱۳۵۹ استعفا داد. نکته‌ی عجیب آن بود که وی در ستاد فداییان اسلام بیش از بیست تن تریاک، دوهزار و هفتصد و چهل و دو کیلوگرم حشیش، چهارصد و سی و پنج کیلو هروئین و دوهزار و دویست و شصت و چهار کیلوگرم سوخته تریاک را به قدیریان معاون اجرایی قدوسی دادستان کل انقلاب اسلامی تحویل داد^۱ و هیچ‌کس نمی‌پرسید چرا این همه مواد مخدر در ستاد یک گروه سیاسی نگهداری می‌شد و از ابتدا به نهادهای ذی‌ربط تحویل داده نشده بود. غلامحسین صادقی قهاره معاون قضایی دادستان کل کشور و سرپرست دایره‌ی مبارزه با مواد مخدر پس از برکناری خلخالی می‌گوید:

تا زمان شهادت مرحوم قدوسی، سرپرست دادسرای مواد مخدر بودم. آن‌زمان خلخالی دیگر کنار رفته بود اما یک‌سری احکام و پرونده‌ها مربوط به رسیدگی‌های ایشان بود. با مرحوم قدوسی صحبت کردیم که این احکام را چه کار کنیم. مرحوم قدوسی چهار نفر شامل آقای رازینی، رهبرپور، یونسی و سلیمی را تعیین کرد که این افراد صبح به صبح به دادسرا می‌آمدند. ما به آن‌ها ماشین می‌دادیم و صندوق عقب ماشین را هم پرونده می‌گذاشتیم و راننده آن‌ها را به قزل‌حصار یا رجایی‌شهر می‌برد

۱- روزنامه‌ی اطلاعات، یک‌شنبه ۹ آذر ۱۳۵۹، ص ۹.

۲- روزنامه‌ی اطلاعات، چهارشنبه ۱۷ دی ۱۳۵۹، ص ۲.

و افراد را دوباره محاکمه می‌کردند تا روال صحیح انجام شود. این هیأت احکام جدید را می‌دادند و ما به زندان اعلام می‌کردیم که فلان زندانی محکومیتش از بیست سال به دو سال تبدیل شده یا محکومیتش پایان یافته و باید آزاد شود!

اعدام در شیراز با حمایت حزب جمهوری اسلامی و خمینی

خلخالی بر اساس این حکم تنها به اعدام قاچاقچیان و یا متهمان در ارتباط با مواد مخدر اکتفا نکرد بلکه با حمایت دستگاه قضایی، دستغیب امام جمعه شیراز، سپاه پاسداران، حزب جمهوری اسلامی، نمایندگان شیراز در مجلس شورای اسلامی و ... به صدور حکم اعدام برای دیگر متهمان دادگاه انقلاب شیراز نیز مبادرت کرد.

خلخالی رسیدگی به پرونده‌های غیرمرتبط با مواد مخدر در شیراز را به بنی صدر ربط داده و می‌گوید:

هنگامی که مشغول رسیدگی به پرونده‌ی قاچاقچیان مواد مخدر بودم، پس از گفتگویی تلفنی با رئیس جمهور، ایشان از من خواستند که پرونده‌ی افرادی را که اتهام سیاسی دارند و مجرم درجه یک هستند بررسی کنم و حکم شرعی را صادر نمایم.^۲ معسّن کدیور در رابطه با جنایتی که خلخالی در شیراز مرتکب شد می‌نویسد:

صادق خلخالی در تیر ۱۳۵۹ ظاهراً برای محاکمه‌ی متهمان مواد مخدر به شیراز دعوت شد، اما در بدو ورود با هماهنگی پاسداران، عبدالحسین دستغیب امام جمعه و مسعود خاتمی فرمانده سپاه شیراز، به محاکمه‌ی «ضد انقلابیون» همراه با متهمان مواد مخدر پرداخت. حاکم شرع دادگاه انقلاب و دادستان انقلاب شیراز حاضر به همکاری با او نشدند. او نیز بی‌آن که نیازی به مطالعه سوابق قضایی متهمین احساس کند، در کم‌تر از پنج ساعت بیست و چهار نفر را محاکمه و بلافاصله چهارده نفر از آنان را اعدام کرد.

آقای شیخ بهاء‌الدین محلاتی مرجع تقلید مردم جنوب ایران در نامه‌ی مورخ ۲۵ تیر ۱۳۵۹ به آقای خمینی به شدت از این اعدام‌های خلاف شرع و قانون و بطور کلی از نحوه مدیریت کشور، عملکرد دادگاه‌های انقلاب و سپاه پاسداران انتقاد کرد. آقای خمینی بیش از دو هفته بعد به اختصار به نامه‌ی هم‌رزم ۱۵ خرداد سال ۴۲ خود پاسخ داد و اشکال او را وارد ندانست. از سوی دیگر امام جمعه شیراز و نماینده‌ی ولی فقیه در استان فارس در تلگراف مورخ ۲۳ تیر و مصاحبه‌ی ۱۸ شهریور ۵۹ خود، تمام‌قد از شخص خلخالی و اعدام‌های تیر شیراز حمایت کرد.

اسدالله عندلیب حاکم شرع و رئیس دادگاه انقلاب اسلامی شیراز در تاریخ ۱۷ تیر ۱۳۵۹ در گزارش مستندی خلاصه‌ی پرونده‌ی قضایی بیست و چهار نفری که توسط صادق خلخالی

در عرض حداکثر پنج ساعت بدون دسترسی به پرونده‌ی قضایی محاکمه و چهارده نفر آن‌ها محکوم به اعدام شدند و حکم صادره فوراً در تاریخ ۱۲ تیر ۱۳۵۹ به مرحله‌ی اجرا گذاشته شد را برای آقایان خمینی، بنی‌صدر، منتظری، مشکینی، قدوسی، شورای اعزام قضات شرع در قم، و دادسرای کل انقلاب اسلامی ایران در تهران ارسال می‌کنند... این گزارش رسمی قضایی از مهم‌ترین اسناد دادگستری در دوران جمهوری اسلامی است.

متن کامل گزارش رسمی قضایی

برای آگاهی رهبر عالی‌قدر انقلاب اسلامی ایران، ریاست جمهوری کشور اسلامی ایران، آیات عظام [حسین‌علی] منتظری، [علی] مشکینی و [علی] قدوسی، شورای اعزام قضات شرع [قم]، و دادسرای کل انقلاب اسلامی ایران روز پنجشنبه ۱۲ تیر ۱۳۵۹ شمسی حجت‌الاسلام شیخ صادق خلخالی به شهر شیراز وارد و مستقیماً به مقر سپاه پاسداران [انقلاب اسلامی] شیراز عزیمت و در آن مکان مستقر گردید. تلفنی با دادگاه انقلاب اسلامی شیراز تماس و درخواست پرونده‌ی چند نفر از محکومین و متهمین دادگاه انقلاب اسلامی را کرد. حاکم شرع دادگاه انقلاب اسلامی شیراز [عندلیب] ضمن امتناع و خودداری از تسلیم پرونده‌های مورد نظر ایشان از وی درخواست ارائه‌ی مجوز و ابلاغ قانونی و شرعی مبنی بر نوع مأموریت و دخالت در حوزه‌ی قضایی دادگاه انقلاب اسلامی شیراز کرد، که پاسخ مثبت داده نشد. شیخ صادق خلخالی بدون توجه به قوانین جاریه‌ی رژیم جمهوری اسلامی و موازین شرع انور اسلام تحت تأثیر اظهارات غرض‌آلود پاسداران سپاه شیراز که چند ماهی است بین آنان و دادگاه انقلاب اسلامی شیراز به علت جلوگیری از نفوذ و اعمال خلاف شرع و قانون پاسداران در دادگاه انقلاب اسلامی شیراز وسیله‌ی حاکم شرع، اختلافی حادث گردیده، زندانیان مورد نظر پاسداران را از زندان عادل‌آباد شیراز بدون کسب اجازه یا صدور دستور از ناحیه‌ی دادستان انقلاب اسلامی شیراز [میرغفاری] به مقر سپاه پاسداران احضار و ظرف چهار یا پنج ساعت چهارده نفر را به اعدام و تیرباران و ده نفر را به حبس‌های پانزده تا پنج سال باصطلاح محکوم و اموال تعدادی از ساکنین این شهرستان را مصادره کرد.

۱. سرهنگ غضنفر بهمن‌پور، فرزند محمدقلی، فرمانده‌گارد سابق دانشگاه شیراز، بازنشسته در تاریخ ۱ آذر ۱۳۵۷؛ در تاریخ ۲۷ خرداد ۱۳۵۸ دادگاه انقلاب اسلامی شیراز به حاکمیت شرع [آقا] سیدعلی محمد دستغیب و سایر اعضا دادگاه تشکیل و با رعایت تخفیف به حبس ابد محکوم گردیده و در زندان عادل‌آباد [دوران] محکومیت خود را می‌گذرانده، طبق فرمان عفو امام و کسب نظر

- دادستان کل انقلاب اسلامی [قدوسی] با معرفی چهار نفر ضامن به مبلغ بیست میلیون تومان مشمول عفو بوده که در جریان انجام تشریفات اخذ ضامن بوده است. پرونده و نوار دادرسی وی در دادگاه انقلاب اسلامی شیراز موجود است. در تاریخ ۱۲ تیر ۱۳۵۹ وسیله‌ی شیخ صادق خلخالی بدون کسب اجازه از دادستان انقلاب اسلامی محل از زندان احضار و بدون ملاحظه و مطالعه‌ی پرونده وی دستور اعدام وی را صادر و حکم اعدام بلافاصله به اجرا گذاشته است.
۲. ناصر ذوالقدر، فرزند تقی، مأمور سابق اطلاعات شهربانی شیراز: در تاریخ ۲ تیر ۱۳۵۸ دادگاه انقلاب اسلامی شیراز به حاکمیت شرع [آقا] سید علی محمد دستغیب تشکیل و با در نظر گرفتن عفو امام با یک درجه تخفیف به حبس ابد و نود ضربه شلاق در دو نوبت محکوم گردیده بود، حکم صادر قطعی بوده، در مورخه‌ی ۱۲ تیر ۱۳۵۹ وسیله‌ی آقای خلخالی بدون کوچک‌ترین محاکمه‌ای و بدون مطالعه و ملاحظه‌ی پرونده‌ی وی حکم اعدامش را صادر و فوری به مرحله‌ی اجرا گذاشته شده است.
۳. سرلشکر علی اصغر ده‌پناه - دادگاه انقلاب اسلامی شیراز در جلسه‌ی اول به حاکمیت شرع آقای سید علی محمد دستغیب در مورخه‌ی ۱ آذر ۱۳۵۸، جلسه‌ی دوم دادگاه به حاکمیت شرع آقای شیخ اسدالله بیات و سایر اعضا دادگاه با توجه به مواد مندرج در حکم به یک سال حبس و مصادره‌ی اموال محکوم گردیده بود. در مورخه‌ی ۱۲ تیر ۱۳۵۹ که به علت بیماری قلبی و عمل جراحی روی قلب در بیمارستان شهریار تحت الحفظ مامورین بوده با برانکارد (براساس ادعای شهود قضیه) به دادگاه آقای خلخالی احضار و بلافاصله اعدام گردید.
۴. مراد قنبری فرزند سرمست متهم به خرید و فروش اسلحه به شش ماه حبس تعلیقی برای مدت دو سال به حاکمیت شرع اسدالله عندلیب محکوم گردیده و در مورخه‌ی ۳۰ اردیبهشت ۱۳۵۹ نامه‌ی آزادی وی به زندان صادر گردیده بود، در مورخه‌ی ۱۲ تیر ۱۳۵۹ وسیله‌ی خلخالی اعدام گردید.
۵. سرگرد منوچهر ادیب‌پور فرزند عبدالحسین [به حکم دادسرای انقلاب] اسلامی شیراز بازداشت و پرونده‌اش در جریان رسیدگی و تکمیل شدن بوده، به دستور آقای شیخ صادق خلخالی [در تاریخ ۱۲ تیر ۱۳۵۹ اعدام می‌شود].
۶. داریوش بیضایی فرزند اسماعیل کارمند ساواک، پرونده‌ی نامبرده در جریان رسیدگی و تحقیقات در دادسرای انقلاب اسلامی شیراز بوده است، در مورخه‌ی ۱۲ تیر ۱۳۵۹ وسیله‌ی آقای خلخالی اعدام گردید.
۷. نسبت به پرونده‌های عبدالرسول ولدان، محمدحسین اعرابی، احمد رضایی،

محمد دادپور، مظفر دشتبان، حسین دین کامی از طرف دادسرای انقلاب اسلامی شیراز منتهی به صدور کیفرخواست گردیده بود، و جهت دادرسی در مرحله‌ی ارسال به دادگاه انقلاب اسلامی شیراز بوده، که در مورخه‌ی ۱۲ تیر ۱۳۵۹ و سیله‌ی آقای شیخ صادق خلخالی بدون مطالعه و ملاحظه‌ی پرونده و بدون کسب اجازه از دادستان انقلاب محل از زندان احضار، و بلافاصله اعدام گردیدند.

۸. بانو نصرت گوئل مدیر آرایشگاه زنانه در شیراز ساعت چهار و نیم بعد از ظهر از آرایشگاهش و سیله‌ی مامورین [بدون] داشتن کوچک‌ترین پرونده‌ای در مراجع قانونی به دستور آقای خلخالی [جلب و] اعدام گردید.

۹. و تعداد نُه نفر دیگر از زندانیان که با وجود این که اکثرشان دارای پرونده در دادسرای انقلاب بوده‌اند و پرونده‌شان منتهی به صدور کیفرخواست بود و آماده‌ی محاکمه در دادگاه انقلاب اسلامی شیراز بوده‌اند، در مورخه‌ی ۱۲ تیر ۱۳۵۹ و سیله‌ی آقای شیخ صادق خلخالی [به] از پانزده سال تا پنج سال حبس محکوم گردیده‌اند، و حکم مصادره‌ی اموال چندین نفر بدون داشتن سابقه یا پرونده صرفاً به [اتکای] اظهار چند نفر از پاسداران جوان سپاه شیراز صادر گردیده است.

۱۰. متهمی بنام شیخ حسن سعیدی در لباس روحانیت مرتکب کلاهبرداری و تقسیم اموال بنیاد مستضعفان بدون کسب اجازه از بنیاد، با قرار قانونی از طرف حاکم شرع دادگاه انقلاب اسلامی شیراز بازداشت و پرونده‌اش در جریان رسیدگی و تکمیل شدن بوده، به دستور آقای شیخ صادق خلخالی از زندان شهربانی بدون اطلاع دادستان انقلاب و حاکم شرع دادگاه انقلاب اسلامی شیراز آزاد می‌گردد.^۱

با این وجود جنایات خلخالی در شیراز، مورد تأیید عبدالحسین دستغیب امام جمعه‌ی شیراز که در سال ۶۰ توسط مجاهدین کشته شد و هم‌چنین سیدعلی اصغر دستغیب و سیدعلی محمد دستغیب خواهرزاده‌های او که خودشان حاکم شرع شیراز بودند قرار گرفت و آن‌ها اطلاعیه‌ای در این باره صادر کردند:

باسمه تعالی. ریشه‌ی فساد در دو چیز [است: ۱]. بقایای رژیم شاهنشاهی، که اغلب به صورت گروه‌های منحرف ظاهر می‌شوند، فحشاء و مواد مخدر. در ریشه‌کن شدن این دو است که می‌توان گفت کشور ایران به دور محور اسلامی می‌چرخد. جای بسی امید است که آیت‌الله شیخ صادق خلخالی کوشش شبانه‌روزی خود را در این دو امر صرف می‌کنند. ما ضمن پشتیبانی از اعمال انقلابی ایشان به خصوص عمل اخیرشان در شیراز در تاریخ ۵۹/۹/۱۲ در دادگاه‌ها به خصوص دادگاه شیراز

می‌خواهیم که در اجرای اوامر امام راجع به پاکسازی محیط مسامحه نکنند.^۱ حاکم شرع شیراز به خاطر اطلاعی که از مواضع بهشتی رئیس دیوان عالی کشور، موسوی اردبیلی دادستان کل کشور و هاشمی رفسنجانی رییس مجلس شورای اسلامی به عنوان گردانندگان حزب جمهوری اسلامی داشت آن‌ها را در زمره مخاطبان گزارش نگذاشته است. عدم ارسال گزارش برای دو مقام اول قضایی کشور بیش از هر چیز بیانگر همراهی آن‌ها با جنایات صورت گرفته از سوی خلخالی است. نه تنها خلخالی از سوی مخاطبان این گزارش مورد بازخواست قرار نگرفت بلکه برعکس خمینی در سخنرانی ۲۹ تیر ۵۹ در جمع مسئولان عالی قضایی کشور صریحاً با اسم از اعدام‌های خلخالی در آغاز انقلاب حمایت کرد!

ما نمی‌توانیم تحمل کنیم این مطلبی را که آقایان می‌خواهند با آن مغزهایی که در اروپا تربیت شده است درست بکنند. ما می‌خواهیم اسلام را چه بکنیم. یکی از این‌ها آمده بود گریه می‌کرد که چرا بعضی از این‌ها را می‌کشند، نه این آخری‌ها را، آن‌هایی که آقای [صادق] خلخالی مثلاً می‌کشتند. (بیانات مورخ ۲۹ تیر ۱۳۵۹ در جمع اعضای شورای عالی قضائی با عنوان ما در پیشگاه ملت جواب باید بدهیم.)^۲ خلخالی در توجیه جنایتی که مرتکب شده بود یک روز بعد در نماز جمعه گفت:

ما از دادستان انقلاب شیراز [ابراهیم میرغفاری] درخواست پرونده‌های موجود در دادگاه انقلاب را کردیم. متأسفانه این پرونده‌ها را در اختیار ما نگذاشتند، و ما طبق همان پرونده‌هایی که در زندان یا در دست سپاه پاسداران بود و با اظهارات شهود و افراد بی طرف پنج نفر از افراد ضدانقلاب را با آن که دو نفر از آنان قبلاً در دادگاه محاکمه و محکوم به حبس ابد شده بودند، با توجه به جنایتی که مرتکب شده بودند، و از نظر بنده احتیاجی به مطالعه‌ی پرونده‌ی آن‌ها هم نبود، محکوم به اعدام گردیدند و حکم اعدام این پنج نفر یعنی سرلشکر ده‌پناه، سرهنگ بهمن پور، داریوش بیضایی، سرگرد ادیب پور، و استوار ذوالقدر سحرگاه امروز اجرا شد، و این وظیفه‌ی انسانی و اسلامی من بود. و من کار خود را طبق موازین شرعی انجام داده‌ام. محسن کدیور در مورد اتهامات یکی از اعدام‌شدگان می‌نویسد:

یکی از اعدام‌شدگان بانویی کلیمی بود بنام نصرت گوئل صاحب آرایشگاهی زنانه در خیابان لطفعلی خان زند شیراز. اتهامات او در روزنامه‌های وقت از قول حاکم شرع دادگاه ویژه انقلاب چنین اعلام شده بود: داور کردن شیره کش خانه و قاچاقچی، به فسادکشاندن دختران و فروش آنان به مردان و داور کردن مراکز فحشاء و قاچاق. و در ادامه به نامه‌ی خانواده‌ی خانم گوئل اشاره می‌کند:

۱- روزنامه‌های دوشنبه ۲۳ تیر ۱۳۵۹: انقلاب اسلامی، ص ۱۰؛ اطلاعات، ص ۳.
۲- صحیفه‌ی نور ج ۱۲ ص ۲۵۳-۲۵۷.

جامعه‌ی کلیمیان شیراز تشییع جنازه‌ی چشمگیری برای خانم گوئل ترتیب داد. چند روز بعد مادر، پدر و همسر وی در اوایل ماه رمضان (اوایل دهه‌ی سوم تیر ۱۳۵۹) به ملاقات مرجع تقلید مسلمانان آمده تظلم‌نامه‌ی کتبی زیر را خدمت ایشان تقدیم کردند: به نام خدا

حضور محترم مرجع عالیقدر جناب آقای سیدبهاء‌الدین محلاتی به طوری که اطلاع دارید روز پنجشنبه ۱۳۵۹/۴/۱۲ شیخ صادق خلخالی ناگهان به شیراز وارد و بایک حمله‌ی بی‌رحمانه و یورش غیرشرعی و غیرقانونی چهارده نفر را محکوم به مرگ و عده‌ای را هم محکوم به حبس نموده است. یکی از این مظلومین محکومین به مرگ بانو نصرت گوئل است که فرزند و همسر امضاکنندگان بدبخت زیر این شکوائیه می‌باشند.

این بانو که سه ماهه حامله و دارای چهار فرزند دیگر بوده که بزرگ‌ترین آن‌ها سیزده ساله است بدون کوچک‌ترین و کم‌ترین تقصیر و گناهی فدای بی‌توجهی و شهرت‌طلبی و عناد و لجاج شیخ صادق خلخالی شده است. این زن بدبخت که تمام عمر را با زحمت و کارگری به سر برده است تا شاید بتواند کمک معاشی برای خانواده‌ی بیچاره‌ی خود باشد بی‌خبر از همه جا در مغازه‌ی خود که در مجاور سایر مغازه‌های مسلمان‌نشین قرار دارد مشغول به کار خود بوده که غفلتاً چند نفر پاسداران کار او را تعطیل و یک‌راست او را به مسلخ می‌برند و پس از چند ساعت او را تیر باران می‌کنند بدون این‌که اجازه دهند حتی آخرین وداع خود را با فرزندان بی‌سرپرست و پدر و مادر داغ‌دیده و پیر و شوهر درمانده و بی‌پناهش انجام دهد. ... و آخرالامر هم پس از کشتن یک زن معصوم و بدبخت مختصر اموال او را که منحصر به سه دانگ خانه صد و شصت متری می‌باشد و فرزندان بدبخت و بی‌پناه او در آن زندگی می‌کنند مصادره شود و پاسداران خلخالی درب مغازه‌ی شش متری او را مهر و موم نمایند!

در تیرماه ۱۳۵۹ و پس از انتشار «نوار آیت» علیه بنی‌صدر که توسط یکی از هواداران مجاهدین به نام عزت‌الله کفایتی مخفیانه ضبط شده بود و از آن به عنوان طراحی «کودتای آیت» علیه رئیس‌جمهور یاد می‌شد، مجاهدین به منظور داغ‌کردن تنور اختلاف بین بنی‌صدر و حزب جمهوری اسلامی، روی دیوارهای تهران شعار می‌نوشتند خلخالی مفسدش کن، آیت‌رو اعدامش کن که همچنان بوی حمایت از جنایات خلخالی از آن می‌آمد. پس از دستگیری عوامل کودتای نوژه، مجید انصاری، جعفر شجونی و تعدادی دیگر از نمایندگان مجلس شورای اسلامی در سخنرانی‌های پیش از دستور خود در مجلس

خواهان آن شدند که محاکمه‌ی کودتاگران به خلخالی سپرده شود.

نحوه‌ی رسیدگی به پرونده‌های قضایی

فضل‌الله صلواتی نماینده‌ی دور اول مجلس شورای اسلامی در مورد چگونگی رسیدگی به پرونده‌ها توسط خلخالی می‌گوید:

در سال ۱۳۵۹ بود که چند نفر از معتمدین بازار اصفهان را دستگیر کرده و به تهران آورده بودند و من هم در تهران نماینده‌ی مجلس بودم. برخی تندروها که در خط مقابل آن‌ها بودند اصرار داشتند که سریعاً بدون محاکمه اعدام شوند. ... در هر صورت برای اینکه بنده معترض دادگاه‌های اصفهان نشوم از سوی یکی از دادگاه‌های اصفهان شاید دادگاه انقلاب، آن چند نفر بازاری را که نفهمیدم به چه جرمی دستگیر شده بودند به تهران حضور آیت‌الله خلخالی فرستادند، خانواده‌های آن‌ها به بنده که در آن موقع تنها نماینده مردم اصفهان در مجلس شورای اسلامی بودم تلفن زدند، بنده هم خدمت آقای خلخالی معروض داشتم که این افراد را من می‌شناسم. انسان‌های فوق‌العاده هستند، برای دستگیری آقایان مواظب باشند که توطئه‌ای در کار نباشد و جزو جناح‌های خاص سیاسی نباشند و حتی به عرض ایشان رساندم که یکی از آن‌ها در زمان شاه در زندان اصفهان با من زندان بود، به زندانیان سیاسی مخصوصاً مذهبی‌ها و روحانی‌ها نهایت لطف و مرحمت را داشت. آنان را به اطاق خود می‌برد و پذیرایی می‌کرد، چند مرتبه هم او را ساواک احضار و مضروبش کردند، در هر صورت خدمت‌ها و کارهای خوب و بد آن‌ها را با هم بسنجید و طبق اصول شرع محاکمه کنید، جناب آقای خلخالی قول مردانه دادند! فردا در راهروهای مجلس مرا صدا کرده و گفتند آن‌را که گفتید صبح زود اعدام کردم، دیگر قسمت چنین بود، دیگر گذشت، ناراحت نباشید. با حالت ناراحتی گفتم جرمش چه بوده؟ فرمودند: کسی اعتراف کرده که از ایشان مقداری تریاک گرفته. من دیگر چیزی نگفتم و رفتم، بعدها فهمیدم از افراد دیگر مبالغی پول به حساب دادگاه گرفته شده و رها شده‌اند، ولی چون این یکی نداشته و یا نداده، اعدامش کرده‌اند. بعدها پرونده آن شخص را که دیدم، فقط یک وصیت‌نامه داخل آن بود و دیگر هیچ. جریان را به عرض مبارک امام (ره) و حضرت آیت‌الله منتظری رساندم که آن زمان موقعیتی سیاسی داشتند، فکر می‌کنم آقایان تذکرات لازم را به آقای خلخالی داده بودند که یک روز در راهروهای مجلس فریاد برآورد که هرکس به حکم شرع محکوم به اعدام باشد که لازم نیست شماره شناسنامه‌اش درجایی درج شود. با این سخن می‌خواستند بفرمایند که خودشان ملاک و معیار شرع و اسلام هستند و هر چه تشخیص دادند همان حکم قطعی شرعی است، با پول می‌شود افرادی

را از اعدام رها کرد، کسی که پول نداد باید اعدام شود! و پرونده هم لازم نیست. خلخالی در گفتگو با پیام فضلی نژاد از قتل یک کودک پانزده ساله می‌گوید:

تازه بود که حاکم شرع شده بودم و بنا داشتم تا با منافقین قاطعانه برخورد کنم. برای خیلی از همکارانم سوال بود که چگونه می‌شود این‌ها را سر جای‌شان نشانند. عصر از پیش امام بازگشته بودم و با همراهان و همکاران و محافظانم قرار بود شام را در منزل بخوریم. داشتیم می‌آمدیم داخل کوچه‌ی منزل که از شیشه‌ی ماشین دیدم دوتا بچه پانزده، شانزده ساله گویا مخفیانه چیزی با هم رد و بدل کردند. دستور دادم بگیرند و بگردندشان ببینم ماجرا چیه. خودم از کیف پسر این روزنامه‌ی مجاهدین را در آوردم. یادم هست فامیلش شریعتی بود از خانواده‌های اسمی قم. همان‌جا پسر را با گلوله زدیم و به همراهانم گفتم این جوری باید با این جانوران برخورد کرد!^۱

خلخالی در همین گفتگو می‌افزاید:

تاریخ باید نماد دلاوری‌های انقلابیون باشد. حالا خطاهای‌شان را که نباید بزرگ کرد. مثلاً این که پاسداران یک برادر دوقلو را به جای دیگری آورده‌اند و من اعدامش کرده‌ام، این که نکته‌ی مهمی نیست، یا مثلاً یک گروه بودند که آخر سال ۵۹ فکر می‌کنم دستگیر کردند که اساساً اسلامی بودند، اما خب به ما گفتند که این‌ها مارکسیست هستند و من بدون فوت وقت از دم تیغ گذراندم‌شان. بعد هم اعلام کردیم اینان در صف شهدای انقلاب هستند و حقیقتاً هم دروغ نگفتیم.^۲

پیام فضلی نژاد در پاسخ به خلخالی می‌گوید:

... مردم کوچه و بازار قم حتی می‌گویند دست خلخالی به خون بسیاری از نوجوانان و جوانان بیگناه آلوده است. یکی از آن‌ها برایم تعریف می‌کرد که شما روزی بنا داشتید بیست نفر را با هم محاکمه کنید. جلوی صف آن‌ها رفتید و گفتید یکی در میان از سمت راست، اولی اعدام شود و دومی حبس ابد برود. نفر آخر که حبس ابد گرفته بود، به امید این که شاید روزی آزاد شود، گویا خنده‌ای بر لبانش نقش بست و شما تا خنده او را دیدید گفتید حال که اینطور شد از آخر صف، یکی در میان، اولی اعدام شود و بعدی به حبس ابد رود...

صادق خلخالی: آن خنده شیطانی بود. دقیقاً آن صحنه را به یاد دارم...

پیام فضلی نژاد: خنده آن فرد شیطانی بود، مثلاً. گناه بقیه‌ی متهمان چه بود؟! و اصلاً مگر خنده دلیل اثبات اتهامی است؟!!

صادق خلخالی: الان شما می‌آیید از دلیل و اثبات دلیل حرف می‌زنید. آن موقع این چیزها نبود اصلاً. می‌گفتند فلانی ضدانقلاب است ما هم اعدامش می‌کردیم. آن دسته هم که

1-<http://khabarnameh.gooya.com/politics/archives/002734>

1-<http://news.gooya.com/politics/archives/002728>

3-<http://khabarnameh.gooya.com/politics/archives/002734>

گفتی همه‌شان محارب بودند. حبس ابد هم با اعدام که زیاد فرقی نمی‌کرد...^۱
خلخالی در مصاحبه آذر ۵۹ آمار تکان‌دهنده‌ای به دست می‌دهد و در مورد تعداد اعدام شدگان می‌گوید:

اینها که اعدام شده‌اند [محرکین مواد مخدر] شاید چهارصد نفر باشند. اما اعدام همه‌ی آن‌ها را من نداده‌ام، ولی بنام من تمام شده است. البته قضاتی از طرف من بوده‌اند. خلخالی در پاسخ سوال خبرنگار مجارستان گفت: کلاً هزار و دویست نفر ضد انقلاب و چهارصد نفر در رابطه با مواد مخدر اعدام شده‌اند.^۲
ظاهراً خلخالی به اعتبار حکمی که بنی صدر به او داده بود، قضاتی را نیز به عنوان حاکم شرع نصب کرده است. وی پس از هفت ماه و نیم از سرپرستی دادگاه انقلاب ویژه مبارزه با مواد مخدر استعفا کرد.

برکناری بنی صدر و کندن قبر مجاهدین

فردای ۳۰ خرداد و در حالی که هنوز جوخه‌های اعدام رسماً شروع به کار نکرده بودند، خلخالی به عنوان یکی از نمایندگان هوچی گر مجلس شورای اسلامی که معرکه‌گردان هم بود، به میدان آمد تا زمینه‌ی کشتار را فراهم کند. وی در جلسه‌ی صبح مجلس در ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ ضمن اشاره به تظاهرات روز گذشته‌ی هواداران مجاهدین گفت: حتی اگر امام فرمان تصفیه هم ندهند حزب‌الله خود آن‌ها را تصفیه خواهند کرد. ... قبر مجاهدین خلق را در خیابان‌های تهران خواهیم کند.^۳

تلاش خلخالی برای اعدام پاسداران و نظامیان درگیر در جنگ

پس از صدور فرمان خمینی در دوم مردادماه ۱۳۶۷ مبنی بر تشکیل دادگاه‌های صحرایی و محاکمه و اعدام پاسداران و نظامیانی که در جبهه‌ها باعث شکست نیروهای نظامی شده بودند، خلخالی از رفسنجانی که فرمانده کل قوا بود خواست اداره‌ی این دادگاه‌ها را به او بسپارد. اما رفسنجانی با این ایده موافقت نکرد و از او خواست با همکاری جمعی از خبرنگاران و آگاهان نظامی محورهای عملیاتی و مراکز نظامی جبهه‌ها را مورد رسیدگی قرار داده و به منظور بالا رفتن انضباط و وظیفه‌شناسی و تشویق و تنبیه افراد خدمتگزار یا متخلف برای فرماندهی و مراکز تصمیم‌گیری مربوط گزارش و نظریه تهیه^۴ نماید. رفسنجانی تأکید می‌کند خلخالی در سفر به اهواز همراه او بود و در آنجا اصرار می‌کند که سه نفر از فرماندهان سپاه پاسداران را به خاطر قصور در جنگ و شکست در فاو اعدام کند.^۵

1-<http://khabarnameh.gooya.com/politics/archives/002734>

۲- روزنامه‌ی کیهان، ۱۸ آذر ۱۳۵۹.

۳- روزنامه‌ی کیهان ۳۱ خرداد ۱۳۶۰.

۴- ایام انزوا، خاطرات آیت‌الله خلخالی، نشر سایه، چاپ اول، صفحه‌ی ۵۵.

5-www.youtube.com/watch?v=rN2XHjceTic

خلخالی تا پایان حیات خمینی از نزدیکان وی بود و به خاطر محاکمه‌های جنجالی‌اش هرگز محاکمه نشد، در حالی که خمینی به خاطر قتل علی فدایی، مرتضی فهمیم کرمانی را از قضاوت محروم کرد. خخالی با پشتیبانی مستقیم خمینی رد صلاحیت نشد و نماینده‌ی سه دوره‌ی نخست مجلس شورای اسلامی و دوره‌ی اول مجلس خبرگان بود. رد صلاحیت وی از سوی حاکمیت پس از درگذشت خمینی، ربطی به محاکمه‌هایش نداشت.

نفرت از نیروهای ملی و ملی‌مذهبی

در ابتدای انقلاب وی مخالف سرسخت نیروهای ملی از جمله نهضت آزادی و به ویژه مهندس بازرگان بود.

در بهار ۱۳۶۱ خواستار برخورد حذفی با آیت‌الله سیدکاظم شریعتمداری بود و در ماجرای اتهام کودتای قطب‌زاده در زیر ورقه‌ی اعتراض نمایندگان مجلس اول نوشته‌بود: اصل کار، خود شریعتمداری است که باید اعدام شود. خخالی در دوم اردیبهشت ۱۳۵۸ در مقاله‌ای با عنوان بهانه‌ها را از دست خائنان باید گرفت. بر علیه حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان ایران که وابسته به آیت‌الله شریعتمداری بود موضع‌گیری کرد و خواهان انحلال آن شد؛ چراکه خمینی گفته بود **جمهوری اسلامی** نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد و به ادعای خخالی این حزب در مقابل «حزب جمهوری اسلامی» ایجاد شده بود و باعث تفرقه می‌شد. انتشار این مقاله باعث خشم مردم تبریز و قم شد و درگیری‌های زیادی را موجب شد. اما در اواخر عمر همگام با اصلاح‌طلبان، با احترام از شریعتمداری در جلد دوم خاطراتش یاد کرد و اجازه‌نامه‌های خود از شریعتمداری را منتشر نمود. موضع وی نسبت به بازرگان نیز در طول زمان تغییر کرد و در سال‌های آخر عمرش به شناگویی از مهدی بازرگان پرداخت و در تشییع جنازه‌ی وی گریست. حمایت وی از آیت‌الله منتظری نیز سودی به حالش نداشت و شرکت روزانه‌ی او در نماز جماعت دفتر آیت‌الله منتظری نیز دردی از او دوا نکرد. وی پس از درگذشت اراکی از مردم خواست که مقلد آیت‌الله منتظری شوند و خود نیز تا پایان عمر از مدافعان و همراهان منتظری باقی ماند.

تئوری‌های خخالی و میزان سواد او

خلخالی کتاب مقدس (Bible) را کتابی مهمل و دروغ‌های شرم‌آور خواند و یهودیان را «قومی جنایتکار» معرفی می‌کرد.

وی کتابی با عنوان «کوروش دروغین و جنایتکار» نگاشته و ادعا می‌کند قصد داشته به مناسبت جشن‌های ۲۵۰۰ ساله آن را منتشر کند. در این رساله او کوروش را «سفاک و خونریز» نامید و به لواط و بی‌بندوباری متهم کرد و طرح عظمت او در ایران را سیاسی

استعماری و توطئه‌ی یهود دانست. این رساله بخشی از کتاب خاطرات وی است که تحت نام «ایام انزوا» انتشار یافت. خلخالی هم‌چنین در سخنرانی خود در دانشکده دکتر علی شریعتی دانشگاه مشهد، فردوسی را مورد حمله قرار داد و گفت:

فردوسی از رستم خیالی و پادشاهان تعریف کرده، در حالی که در کتاب خود یک کلمه هم از انسان و انسانیت نامی نبرده است. شاهنامه‌ی فردوسی شاهنامه نیرنگ و دورغ و سرگرم‌کننده مردم بدبخت ماست. خلخالی از دشمنان علی اکبر دهخدا یکی از بزرگ‌ترین ادبای ایران بود. در مورد دهخدا می‌گوید:

نوشته‌های دهخدا در لغت‌نامه و تعریف او از پهلوی رضاخان و محمدرضا خان موجود است. او یک کلمه از قرآن نگفته اهل نماز و روزه و دین نبوده است، علمای قزوین او را تکفیر کردند... لغت‌نامه‌ی دهخدا من حیث‌المجموع خطری برای دین و اسلام دارد، هم‌چون کتاب تاریخ ویل دورانت. مصدق‌السلطنه می‌خواست پس از اعلام جمهوری، دهخدا را به عنوان رئیس‌جمهور معرفی کند.^۱ محمد قائد در مورد بی‌سوادی خلخالی که حکم قضاوت خود را مستقیماً از خمینی دریافت کرد می‌نویسد:

در کتاب خلخالی با نام خاطرات در تبعید یا نقش استعمار در کشورهای جهان سوم جملاتی از قبیل «ماشین با تمام عجله حرکت می‌کرد» دیده می‌شود. کتاب ۱۸۷ صفحه‌ای از نظر فورا اشتباهات انشایی، تاریخی، موضوعی و املائی (انجیل به جای انجیر، تمتراق به جای طمطراق، میون به جای میان و غیره) جزو عجایب چاپ و نشر در زبان فارسی است و نشان می‌دهد نویسنده‌اش نمی‌تواند مدرسه‌ی ابتدایی را با موفقیت به پایان رسانده باشد.^۲

خلخالی پس از یک انزوای ده ساله در آذرماه ۱۳۸۲ درگذشت. کروب‌ی، رئیس مجلس، خدمات و مجاهدات آیت‌الله خلخالی را از صفحات زرین تاریخ انقلاب اسلامی دانست و مجمع روحانیون مبارز که محمد خاتمی، رئیس‌جمهور، از اعضای شاخص آن است، از او به عنوان یاور صدیق آیت‌الله خمینی و خدمت‌گزار ایثارگر مردم اسم برد و از همگان دعوت کرد که در مجلس ترحیم او شرکت کنند.^۳

۱-ایام انزوا، خاطرات آیت‌الله خلخالی، نشر سایه، چاپ اول، صفحه‌ی ۲۰۶.

2-www.mghaed.com/ay/hanging_judge.PDF

3-www.bbc.com/persian/iran/story/2003/11/031129_ss-khalkhali.shtml



احمد آذری قمی

احمد آذری قمی در سال ۱۳۰۲ در قم به دنیا آمد و در همان شهر به دبستان و دبیرستان رفت و در سال ۱۳۲۰ دیپلم گرفت. وی سپس مشغول تحصیل علوم دینی در حوزه‌ی علمیه قم شد و در سال ۱۳۲۲ به بروجرد رفت و همراه با مطهری در درس آیت‌الله بروجردی شرکت کرد. در پاییز همان سال، به نجف عزیمت کرد و به مدت دو سال در آن‌جا تحصیل کرد. اساتید اصلی وی در حوزه، آیت‌الله بروجردی و محقق داماد، خمینی و میرزا هاشم آملی، سیدیچی یزدی و حاج میرزا حسن یزدی بوده‌اند.

وی، مانند بسیاری از روحانیون از علاقمندان و مدافعان فدائیان اسلام در دهه‌ی بیست و سی خورشیدی بود. پس از غائله‌ی ۱۵ خرداد چندین بار توسط ساواک بازداشت و در سال ۱۳۵۲ به سه سال تبعید محکوم شد. وی از سال ۱۳۵۱ تدریس رسائل و خارج فقه را در مدرسه‌ی حقانی آغاز کرد.

چگونگی راه‌یابی آذری قمی به قوه قضاییه و دیدگاه‌های او

آذری قمی از همان اولین روزهایی که مهدی هادوی به دادستانی کل کشور انتخاب شد، از طرف خمینی عهده‌دار دادستانی انقلاب مرکز شد تا به کنترل هادوی که به اندازه‌ی کافی مکتبی نبود و به جای درس آموختن در حوزه در دانشگاه درس حقوق خوانده

بود، بپردازد. انتخاب او بیانگر سمت و سوی خمینی برای حاکم کردن شریعت به جای دادگستری نوین بود که با انتخاب قدوسی در مردادماه تکمیل شد. طرفه آن که حکم رسمی انتخاب او به عنوان دادستان انقلاب اسلامی مرکز در تاریخ ۱۱ تیرماه ۱۳۵۸ از سوی خمینی صادر شده است^۱ اما وی در ۱۹ فروردین ۱۳۵۸ به همراه محمدی گیلانی و احمد جنتی به منظور اعدام هویدا به زندان قصر رفت و در تصمیم گیری برای اعدام او مشارکت داشت. هم چنین در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۸ مصاحبه رسمی به عنوان دادستان انقلاب اسلامی مرکز داشت. در این مصاحبه وقتی از او سؤال شد آیا متهمان دادگاه‌های انقلاب اسلامی می‌توانند وکیل بگیرند یا نه؟ پاسخ داد:

از نظر شرعی و قانونی برای متهم می‌تواند وکیل بگیرد. البته در صورتی که احتیاج به وکیل داشته باشد. اتفاقاً غیر از تهران ما چندین دادگاه در قم داشتیم که پیشنهاد می‌کردیم متهمان برای خود وکیل انتخاب کنند. در یکی از دادگاه‌ها در قم متهمی وکیل گرفت. ولی مورد خشم و غضب مردم قرار گرفت و ما خودمان گفته بودیم که متهم وکیل اختیار کند و وکیل هم از تهران آمده بود. اما وقتی وکیل حدود صد و هشت فقره شکایتی را که از متهم شده بود در پرونده دید، گفت من نمی‌توانم از متهم دفاع کنم و آبروی خود را بریزم. وی ادامه داد که فقط سه مورد از شکایت‌ها را خواندم و فهمیدم که نه من و نه هیچ وکیل دیگری قدرت دفاع از چنین متهمی را ندارد. وکلا از این جهت که پرونده‌ی این جنایتکاران طوری است که قابل دفاع نیست از حضور در دادگاه خودداری می‌کنند. به همین دلیل است که دادگاه نیز تکلیف نمی‌کند متهم حتماً وکیل داشته باشد. و وکلا نیز نمی‌خواهند خود را در مقابل خشم ملت قرار دهند...^۲

آذری قمی تکلیف را مشخص نمی‌کند چگونه وکیل که حاضر نشده دفاع از متهم را به عهده بگیرد در دادگاه مورد غضب و خشم مردم قرار گرفته است. خبرنگار دوباره از وی می‌پرسد اگر متهمی بخواهد وکیل بگیرد این اجازه به او داده خواهد شد؟ و آذری قمی در پاسخ گفت:

بله حتماً ما تجربه کردیم و فقط در یک دادگاه توانستیم یک وکیل تسخیری انتخاب کنیم. اما او با التماس تقاضا کرد از این کار عفو شود. اگر کسی بخواهد وکیل بگیرد ما استقبال می‌کنیم.^۳

البته خمینی پیشتر در گفتار تلویزیونی ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ خود در پاسخ به اعتراض‌های

سازمان‌های حقوق بشری^۱ به نبود تشریفات حقوقی و تعرض به حقوق متهم در نظام قضایی اسلامی که نمونه‌ی بارزی از نگاه شریعت و بینش قضایی اسلامی است گفته بود: ... اصلاً معنی ندارد محاکمه‌ی مجرم، محاکمه‌ی مجرم یک امری است که مخالف با حقوق بشر است. حقوق بشر اقتضا می‌کند که ما آن‌ها را همان روز اول کشته باشیم برای این که مجرمند و معلوم است که این‌ها مجرم هستند. آن که باید برای او وکیل گرفت، آن که باید به ادعای او گوش کرد او متهم است نه مجرم... آیا جامعه‌ی حقوق بشر تصور نمی‌کند که مجرم را باید کشت برای حقوق بشر؟!... و لاکن اعتقاد ما این است که مجرم محاکمه ندارد و باید کشت...^۲

خیمینی در اثر فشارهای بین‌المللی به صراحت عنوان کرده تنها کسانی را اعدام کند که در قتل و شکنجه شرکت مستقیم داشتند، آذری قمی در مصاحبه‌ی خود آن را هم برنتابید و به توجیه و تفسیر آن برآمده و گفت:

ما در حضور امام بودیم و با ایشان صحبت کردیم. در خارج این طور منعکس و شایع شده که دادگاه‌ها هر کسی را که به امام اهانت کرده باشد محکوم به مرگ می‌کنند. در این مورد مثلاً علامه وحیدی را مثال زده‌اند. در صورتی که هرگز کسی به جرم اهانت به امام محکوم نشده و نخواهد شد. اولاً ما این شایعه را تکذیب می‌کنیم و می‌گوییم به فرض که وکیلی در مجلس حرفی علیه امام زده باشد یا وزیری، هرگز محکوم نخواهد شد. اما وزرا و وکلایی که محکوم شده‌اند، بر اساس همین موازین «مفسد فی الارض» محکوم شده‌اند. فرض کنید وزیری مثل خلعتبری یا همین علامه وحیدی برای آن که وزیر بوده‌اند یا وکیل، محکوم نشده‌اند، در پرونده‌ی آن‌ها موارد و مطالبی بوده که دادگاه آن‌ها را «مفسد فی الارض» تشخیص داده است. مثلاً قراردادهایی که خلعتبری با بیگانگان و ابرقدرت‌ها منعقد کرده بر اساس آن‌ها وضع اقتصاد و ملت و ثروت مملکت نابود شده، نفت در اختیار آن‌ها قرار گرفته و در ازای آن اسلحه گرفته‌ایم تا مردم را سرکوب کنیم و امثال این‌ها. مسائلی بود که منجر به محکومیت خلعتبری شده نه آن که وزیر بوده.^۳

وی هم چنین در پاسخ خبرنگاری که پرسید: پیام امام آیا تأثیری در سرنوشت زندانیان خواهد داشت یا خیر و آیا این پیام در مورد کسانی که مفسد فی الارض شناخته خواهند شد نافذ است؟ گفت:

۱- «سازمان عفو بین‌المللی»، «اتحادیه‌ی قضات فرانسوی»، «بخش آلمان غربی عفو بین‌المللی»، وکلای فرانسوی موسوم به «قهرمانان تاریخی دفاع از حقوق بشر» و «نهضت حقوقدانان کاتولیک» از نخستین سازمان‌هایی بودند که به اعدام‌های انقلابی در ایران اعتراض کردند.

2- <http://farsi.rouhollah.ir/library/sahifeh?volume=6&page=459>

۳- روزنامه‌ی اطلاعات، شنبه ۲۹ اردیبهشت ۱۳۵۸، ص ۵.

باید عرض کنم که هیچ گونه تأثیری در وضعیت مفسدین فی الارض ندارد. امام تصریح کردند که من همان مطالبی را که از روز اول معتقد بوده‌ام در آن پیام گفته‌ام و چیز تازه‌ای نیست و نیز فرموده‌اند که من نسبت به بعضی از متهمان که از حالا به بعد محاکمه می‌شوند در حقیقت نوعی عفو و تخفیف در نظر دارم... حاکم اسلام بر اساس سیاست و مصحلت اختیاراتی دارد که می‌تواند بعضی را عفو کند. نظر امام این است که از این به بعد تخفیفی در مجازات‌ها داده شود و این بدان معنا نیست که آرای دادگاه‌ها که تا کنون صادر شده تخطئه شود. تکرار می‌کنم که حکم برای مفسد فی الارض کماکان اعدام است. بدین جهت است که عرض می‌کنم تغییری نکرده است!^۱

این در حالی بود که خمینی هم چنان به پرت و پلا گویی مشغول بود و در دیدار با بازرگانان تهران و قم روز ۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۸ گفت:

کارگزاران حقوق بشر، وقتی که در شکنجه‌گاه‌های ایران پای مبارزان ما را اهره می‌کردند یا هنگامی که خود شاه با هلی کوپتر مردم را به مسلسل می‌بست کجا بودند؟^۲ خبرنگاری از آذری قمی پرسید چند زن زندانی دارید و آیا در میان آن‌ها اعضای ساواک هم هستند؟ او پاسخ داد:

حدود سی زندانی زن داریم که چند نفر از آن‌ها سناتور و نماینده‌ی سابق مجلس هستند. چند نفر نیز متهم به فساد و اشاعه‌ی فساد هستند و بقیه ساواکی. خبرنگار: اگر این زن‌ها مفسد فی الارض شناخته شوند تیرباران خواهند شد؟
- اگر دادگاه آن‌ها را به مرگ محکوم کند شکی نیست که تیرباران خواهند شد زیرا فرقی بین زن و مرد نیست.^۳

تلاش برای قرار دادن قضات دادگستری زیر نظر حکام شرع

آذری قمی خواهان حضور قضات دادگستری در دادگاه انقلاب و رسیدگی به پرونده‌های دستگیرشدگان زیر نظر حکام شرع بود و از این که قضات دادگستری حاضر نمی‌شدند نابودی بنای عدالت و دادگستری نوین با همکاری آن‌ها صورت گیرد، ناخشنود بود. وی

۱- روزنامه‌ی اطلاعات، شنبه ۲۹ اردیبهشت ۱۳۵۸، ص ۵.

۲- متأسفانه این خزعبلات مورد اعتراض هیچ کس واقع نمی‌شد. اشاره‌ی خمینی به اهره کردن پای مبارزین، دروغی است که هادی غفاری در مورد پدرش سرهم کرد. در حالی که او در زندان در مقابل چشمان زندانیان سخته کرد و درگذشت. پیش از آن آیت‌الله سعیدی نیز در زندان قزل‌قلعه سرنماز سخته‌ی معزی کرد و درگذشت. سیامک لطف‌اللهی و داریوش فروهر به منظور کمک به درخواست ننگهبان زندان به سراغ وی رفته و او را در حال نماز یافتند. به توصیه‌ی فروهر از آن‌جایی که وی در زندان در گذشته بود، ساواک و نظام سلطنتی مسئول مرگ او معرفی شدند. بعداً در تبلیغات روحانیت و در رأس آن خمینی، مجاهدین و کنفدراسیون دانشجویان و... موضوع به مرگ در زیر شکنجه تغییر کرد.

۳- روزنامه‌ی اطلاعات، شنبه ۲۹ اردیبهشت ۱۳۵۸، ص ۵.

در ۱۶ تیرماه ۱۳۵۸ تأکید کرد:

دست‌هایی در کار است که دادسرای انقلاب را در اختیار دولت قرار دهد... این سؤال پیش می‌آید که چرا دولت که یک دولت اسلامی است و بایستی مجری قوانین اسلامی باشد از وجود دادگاه‌های انقلاب اظهار نگرانی می‌کند. قضات دادگستری هم از دیروز کار خود را در دادسرای انقلاب تعطیل کردند و هم اکنون ما از تعدادی دیگر از حقوقدانان دعوت کردیم که در این مهم با ما همکاری کنند. البته اگر دادگستری از این کمک امتناع ورزد ما مجبوریم از کسانی که به امور فقهی اسلام و قانون اجزایی اسلام آشنایی دارند کمک بگیریم.^۱

سیدابوالفضل میرشمس شهبهانی دادستان تهران در پاسخ به ادعاهای آذری قمی گفت: من از همان روزهای نخست اعلام کردم که رسیدگی به کار متهمین رژیم گذشته یا باید به وسیله‌ی دادگستری به طور مستقل و بدون مداخله‌ی سایر مراجع به عمل آید و یا آن که آقایان روحانیون کار تعقیب را مستقلاً به عهده گیرند... من می‌گویم قضات با یک سیستم فکر قضایی تربیت شده‌اند و روحانیون با سیستم دیگر... آقای آذری قمی هم کوشش می‌کند کندی کار را به گردن قضات بیاندازد. البته قضات هم از نحوه مداخلات بی‌رویه ناراحت هستند و استقلال و آزادی در تصمیم‌گیری ندارند.^۲

آذری قمی در پاسخ، منویاتش را بر ملا کرد و گفت:

روحانی مترقی متدش همان متد اسلامی است و ما انتظار داریم که وزارت دادگستری هم این متد را انتخاب کند نه متد غربی که تاکنون حاکم بر وزارت دادگستری بوده است.^۳

اقدامات سرکوب‌گرایانه‌ی آذری قمی در «بهار آزادی»

در تیرماه ۱۳۵۸ آذری قمی هم چنین درگیر پرونده‌ی سعادت‌ی و حماد شیبانی بود. در تاریخ ۲۴ تیرماه وی مدعی شد که روز بعد دادگاه سعادت‌ی را که چهل روز در اعتصاب غذا بود برگزار خواهد کرد که با اعتراض وکیل مدافع او دکتر عبدالکریم لاهیجی روبرو شد. وی در همان روز به سینماداران پایتخت اخطار کرد که از نمایش فیلم‌های سکسی و نصب عکس‌های زننده بر سر در سینماهای خود خودداری کنند.^۴ منظور وی از فیلم‌های و عکس‌های مزبور، فیلم‌های مربوط به سینمای ایران قبل از انقلاب بود.

۱- روزنامه اطلاعات، یکشنبه ۱۷ تیر ۱۳۵۸، ص ۱.

۲- روزنامه‌ی اطلاعات، دوشنبه ۱۸ تیر ۱۳۵۸، ص ۲.

۳- روزنامه‌ی اطلاعات، پنجشنبه ۲۱ تیر ۱۳۵۸، ص ۱.

۴- روزنامه‌ی اطلاعات، یکشنبه ۲۴ تیر ۱۳۵۸، ص ۲.

یک‌شش‌شنبه ۲۱ مرداد ۱۳۵۸ به دعوت جبهه‌ی دمکراتیک ملی تظاهراتی در اعتراض به بسته‌شدن روزنامه‌ی آیندگان برگزار کرد که از دانشگاه تهران آغاز شد. در مسیر راهپیمایی با حمله‌ی نیروهای بسیج‌شده‌ی حزب‌اللهی، تعدادی از تظاهرکنندگان زخمی شدند. روز بعد حمله‌ی سازماندهی‌شده‌ی نیروهای چماق‌دار به ستاد مرکزی چریک‌های فدایی خلق در خیابان دهکده اجرا شد و این ستاد توسط سپاه پاسداران اشغال شد. چماق‌داران سپس به کتابفروشی‌های مقابل دانشگاه تهران حمله کردند. در روز سه‌شنبه ۲۳ مرداد آذری قمی حکم دستگیری هدایت‌الله متین‌دفتری را به خاطر برگزاری تظاهرات جبهه دمکراتیک ملی و رضا مرزبان سردبیر نشریه‌ی پیغام امروز را به خاطر توهین به خمینی صادر کرد. حملات سازماندهی‌شده‌ی چماق‌داران، به مرکز جنبش ملی مجاهدین وابسته به مجاهدین در خیابان مصدق هم منتهی شد. پشت این حمله نیروهای سپاه پاسداران بودند که احکام دادستانی انقلاب و آذری قمی به آن پوشش قانونی می‌داد. روز دوشنبه ۲۹ مرداد به دستور احمد آذری قمی بیست و دو مجله و روزنامه توقیف شدند و در روز سه‌شنبه ۳۰ مرداد وی دستور توقیف یازده نشریه‌ی دیگر را داد. آذری قمی سپس روز سه‌شنبه ۳۰ مرداد ۱۳۵۸ در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی شرکت کرد و گفت:

... متأسفانه دیدیم که در این مدت شش ماه از این آزادی کمال سوءاستفاده شده، بطوری که کار را به جایی رساندند که عزالدین حسینی که یک رهبر مذهبی است با کمال بی‌شرمی و وقاحت، رفراندومی را که برای جمهوری اسلامی به رأی عمومی گذاشته شده بود تحریم کرد. دلیل او هم این بود که من از محتوای جمهوری اسلامی خبری ندارم. یعنی چی؟ از یک شخصی که ادعای رهبری مذهبی اسلامی می‌کند چنین ادعایی واقعاً خیلی عجیب است و دیدید که چندی پیش، ناگهان چریک‌هایی فدایی خلق، روشنفکرها، ساواکی‌ها و دستجات مختلف که به مصداق الکفر ملئاً واحده، دست به دست هم دادند و ناگهان مسلمان‌ها را محاصره کردند و پیدا بود که نقشه‌ای بوده که از قبل طرح شده است. با سنگ و چوب و چاقو و دشنه و امثال این‌ها حدود سیصد نفر را زخمی کردند. البته من از یک شاهد عینی هم شنیدم، پیرمردی در اثر ضربه‌ای که بر سرش وارد شده بود چشم‌هایش از حدقه بیرون آمد. البته نمی‌دانم این موضوع تا چه اندازه صحت دارد. خوب این دیگر برای دولت موقت اسلامی و دادرسی انقلاب اسلامی مخصوصاً برای مقام رهبری قابل تحمل نبود...

شش ماه هم همین‌طور عمل شد ولی متأسفانه سوءاستفاده شد. ایادی داخلی و خارجی استعمار و استبداد وضع را به چنین روزی رساندند که ما پیش دنیا رو سفید

شدیم. اگر شدت عمل به خرج بدهیم و آزادی را محدود نکنیم و آزادی نشریات را محدود نکنیم حق داریم و روی استنباطی که از نظر و فرمان امام پیدا کردیم، همان روز اول دستور دستگیری متین‌دفتری را دادیم.

این شخص که صاحب ثروت هنگفتی است و به تعبیری که امام فرمودند از مالکین بزرگ است برای زحمتکشان سینه می‌زند و این مسائل را به وجود می‌آورد. دستور دستگیری او صادر شده ولی حالا معلوم نیست در کدام سوراخی مفخی شده است. انشاءالله به دست پاسداران می‌افتد و به سزای اعمال خود خواهد رسید و به محاکمه دعوت می‌شود. هم‌چنین رضا مرزبان و قاسملو و دیگر جنایتکارانی که دست‌اندرکار بودند. مخصوصاً چریک‌های فدایی خلق که این‌ها هم در واقعه‌ی شهرپاوه دست داشتند. خلاصه گروه‌های دیگری هم کم و بیش در این جهت ائتلاف کرده‌اند که دستور دستگیری آن‌ها داده شده و هم‌چنین تاکنون تعداد بیست و شش روزنامه توقیف شده و از نشر آن‌ها جلوگیری به عمل آمده است. انشاءالله افرادی که در پخش اخبار انحرافی و آلوده کردن و خلاصه خوراک دادن به روزنامه‌های غربی کوبیدن انقلاب ایران دست‌اندرکار بوده‌اند و هستند این‌ها بعداً به جرم‌شان رسیدگی می‌شود و افرادی از آن‌ها که باید دستگیر شوند، دستگیر و محاکمه می‌شوند. تعداد دیگری روزنامه و مجلات انحرافی هستند که به تدریج توقیف خواهند شد.^۱

دشمنی آذری‌قمی با متین‌دفتری به خاطر دفاع وی از استقلال قوه‌ی قضاییه و شأن و کالت و دستگاه قضایی بود. از پاسخ او معلوم بود که موضوع را قبلاً با خمینی هماهنگ کرده‌اند.

آذری‌قمی به بهانه‌ی تظاهرات جبهه‌ی دموکراتیک ملی که مسئولیت آن بنا به اطلاعیه‌ی هیأت اجرایی جبهه به عهده‌ی متین‌دفتری نبود حکم دستگیری وی را صادر کرد. متین‌دفتری در سخنرانی خود در کنگره‌ی وکلای دادگستری، ضمن تشریح مبارزات وکلا و قضات در نظام سلطنتی، شدیداً به نظام قضایی جدید التأسیس که می‌رفت همه‌چیز را نابود کند حمله کرد و گفت:

امروز پس از انقلاب ما چه داریم؟ آیا قوه‌ی قضاییه داریم؟ آیا دادگستری داریم؟ آیا جایی داریم که مرجع تظلمات ما باشد؟ خیر این باید به وجود بیاید و ضرورتش به چشم می‌خورد. هر روز که قوه‌ی قضاییه ما به وجود نیاید استقلالش تضمین نشود آن روز دیر است.^۲

وی هم‌چنین در حمایت از سخنان حسن نزیه در این کنگره که موجب خشم شدید بهشتی

۱- روزنامه‌ی اطلاعات، پنجشنبه ۱ شهریور ۱۳۵۸، ص ۹.

۲- روزنامه‌ی اطلاعات، دوشنبه ۷ خرداد ۱۳۵۸، ص ۸.

و خمینی شده بود گفت:

دیروز آقای نزیه به تفصیل فرمایشاتی فرموده که خیال من و بسیاری از همکاران را آسوده کردند و باری را از دوش ما برداشتند و بسیاری از مکنونات قلبی ما را بیرون ریختند... بر ملت ایران معلوم نیست که چه کسانی مشغول تدوین این حیاتی‌ترین منشور مردم هستند. می‌ترسم قبل از این که به خود آیم و امکان اظهار نظر پیدا کنیم، قبل از این که توده‌های مردم بتوانند بگویند که چه می‌خواهند، با یک رأی آری یا نه روبرو شویم و بالاخره با یک همه‌پرسی سندی بر ما تحمیل شود. این قراردادی است اجتماعی که باید تمام توده‌ها، تمام اقشار و طبقات این مردم که در این انقلاب سهم بودند در تدوین آن هم سهم باشند... اگر حقوق و آزادی‌های مردم ما تأمین نشود بزرگ‌ترین دستاورد انقلاب ما که آزادی بوده است حفظ نشود و مردم آزادانه نتوانند به مبارزات خود ادامه دهند امپریالیسم نه تنها از بین نخواهد رفت بلکه روز به روز سلطه‌ی آن بر ما بیش‌تر خواهد شد. و بزرگ‌ترین و مهم‌ترین ضمانت اجرایی که برای حفظ حقوق مردم، حفظ حقوق خلق‌های ستم‌دیده کشور باید وجود داشته باشد قوه‌ی قضاییه آزاد و مستقل و مستحکم است. ما در این جا جمع شده‌ایم که لااقل این حیاتی‌ترین بخش این قرارداد اجتماعی آینده‌ی خود را بررسی کنیم.^۱

خشم آذری قمی و روحانیون از پیغام امروز هم مشخص بود:

در کنگره‌ی وکلای دادگستری حسن نزیه رئیس کانون وکلای از روزنامه‌ی پیغام امروز که مقاله‌ای در زمینه‌ی «مبارزه با از وکلای دادگستری بیاموزیم» نوشته بود و هم چنین از سایر مطبوعات که جریان کنگره را بطور واقعی منعکس کرده بودند تشکر کرد.^۲

آن‌چه وی در مورد چریک‌های فدایی خلق می‌گفت هم هیچ‌رنگ بوی حقوقی نداشت. وقتی در مورد شرکت چریک‌های فدایی خلق در ماجرای پاوره از وی سوال شد، وی در پاسخ گفت: من دلایلی در مورد شرکت آن‌ها در حادثه‌ی پاوره ندارم همان مصاحبه‌هایی که با پاسداران مجروح از رادیو یخش شد. دلیل من است. اما راجع به آن‌هایی که جلو دانشگاه دستگیر شدند این عده تعدادشان از ده نفر بیشتر نیست و هم اکنون در کمیته‌ی مرکزی و در مراحل تحقیق هستند ولی بعداً در دادگاه محاکمه خواهند و تاکنون برای ما مشخص نشده که آن‌ها وابسته به چه گروهی بودند.^۳

آذری قمی چند روز بعد در مصاحبه‌ی مطبوعاتی خود مدعی شد:

هر عملی که مضر انقلاب باشد و سیر انقلاب را متوقف کند مثل تحریک در

۱- روزنامه‌ی اطلاعات، دوشنبه ۷ خرداد ۱۳۵۸، ص ۸.

۲- پیشین.

۳- پیشین.

کارخانه‌ها جلوگیری از کار کارگران و عده‌ای را رو در روی مردم قرار دادن به بهانه این که بیکار هستند. این‌ها همه در صلاحیت دادسرای انقلاب است، وظیفه‌ی دادسرای انقلاب است که شدت عمل به خرج دهد و جلوی اینگونه اعمال را بگیرد. وی هم چنین اضافه کرد:

اگر مثلاً گندم را احتکار کنند که این عمل باعث نارضایی عده زیادی از مردم می‌شود که مجازات آن‌ها ممکن است اعدام هم باشد!^۱

وی در اطلاعیه‌ی شدیدالحن دیگری از کلیه‌ی مؤسسات نشر و طبع و چاپخانه‌ها و صحافی‌های استان مرکز خواست از چاپ و نشر و تهیه کتب و جزوات مضره، خودداری کنند. حسب دستور قائد اعظم امام خمینی در مورد آزادی مطبوعات و با توجه به این موضوعی که دادسرای انقلاب اسلامی مرکز به آزادی مطبوعات معتقد و تأکید خاص دارد که هر نشریه و کتاب مادام که خلاف مسیر انقلاب اسلامی و حکومت جمهوری اسلامی و تمامیت و استقلال کشور نباشد حق انتشار دارند ولی متأسفانه در بعضی موارد مشاهده می‌گردد که کتبی طبع و نشر می‌شود که مخالف منافع ملی و تمامیت ارضی کشور هستند با توجه به مراتب فوق بدینوسیله به اطلاع کلیه‌ی مؤسسات نشر و طبع و چاپخانه‌ها و صحافی‌های استان مرکز می‌رساند که در چاپ کتب و جزوات بدافعه نموده و موارد فوق را جهت چاپ و نشر در نظر گیرند. بدیهی است چنانچه خلافی مشاهده گردد دادسرای انقلاب اسلامی مرکز بالاخره و به منظور تحکیم و تثبیت جمهوری اسلامی ایران مبادرت به ضبط کتب و نشریات مضره خواهد نمود و متخلفین را شدیداً تعقیب خواهند کرد.^۲

وی روز ۱۸ شهریور ۱۳۵۸ دستور مصادره‌ی روزنامه‌های اطلاعات و کیهان را صادر کرد. در حکم او آمده بود:

بنیاد مستضعفین - چون عباس مسعودی متوفی، صاحب موسسه‌ی اطلاعات از پایه‌گذاران رژیم طاغوت بوده و موسسه‌اش کاملاً در اختیار رژیم قرار داشته و بر سیاست‌های استعماری آنان صحه‌گذارده است و آنچه بدست آورده و از خود بجای گذاشته غیر مشروع است و متعلق به مستضعفین است، لازم است بنیاد محترم تمام اموال منقول و غیر منقول او و فرزندانش و اقارب نزدیک و اباست به او را، از جمله موسسه‌ی اطلاعات و شرکت ایران چاپ را تحویل گرفته و در اداره و رسیدگی به آن‌ها و خصوصاً توجه به وضع کارمندان و کارگران شریف آن، مساعی لازم را به عمل آورند و کوشش نمایند.

آذری قمی هم‌زمان طی دو حکم دیگر دستور ضبط اموال منقول و غیر منقول محمدعلی

۱- روزنامه‌ی اطلاعات، یک‌شنبه ۴ شهریور ۱۳۵۸، ص ۲.

۲- روزنامه‌ی اطلاعات، سه‌شنبه ۱۳ شهریور ۱۳۵۸، ص ۱۱.

مسعودی مدیر مؤسسه پست تهران و مصطفی مصباحزاده سناتور سابق و صاحب امتیاز روزنامه‌ی کیهان را نیز صادر کرد. در اطلاعیه‌ی اول درباره سناتور مسعودی آمده بود: پرونده‌ی محمدعلی مسعودی سناتور سابق و شریک مؤسسه‌ی اطلاعات و صاحب امتیاز روزنامه‌ی ضد مردمی پست تهران را که کاملاً در اختیار طاغوت بوده، مورد بررسی قرار داده و اموال منقول و غیرمنقول آن کلاً در اختیار آن بنیاد است. اقدام فرمایید. روزنامه‌ی کیهان متن حکمی که درباره‌ی مصادره اموال مصباحزاده صادر شده بود را نیز همان روز به چاپ رساند. در این اطلاعیه آمده بود: بنیاد مستضعفین، به دلیل این که دکتر مصطفی مصباحزاده صاحب مؤسسه‌ی کیهان و از پایه‌گذاران حکومت طاغوت که مدت پنجاه سال به نفع اجانب و بیگانگان قدم برداشته و با گرفتن رشوه‌های کلان از سیاست‌های استعماری حمایت کرده و آنچه به دست آورده غیرمشروع است و باید در اختیار بنیاد قرار گیرد، لذا بدین وسیله اعلام می‌گردد که علاوه بر مؤسسه‌ی کیهان که قبلاً در اختیار بنیاد قرار گرفته، بقیه‌ی اموال منقول و غیرمنقول او را نیز در اختیار بگیرد.^۱

استعفا از دادستانی و حمله به مهدی بازرگان

در روز ۲۴ شهریور ۱۳۵۸ آذری قمی، از سمت خود استعفا داد. وی همان روز در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی که در محل زندان اوین برگزار شد با تأیید خبر استعفایش دلیل آن را بیماری و ابتلا به مرض قند، فشارکاری و کارشکنی‌ها و اخلال برخی افراد در داسرا اعلام کرد و گفت: استعفای شفاهی خود را به امام داده‌ام. آذری قمی در این گفت‌وگو سخنان مهندس مهدی بازرگان، نخست‌وزیر که چند روز پیش به مناسبت درگذشت آیت‌الله طالقانی در دانشگاه تهران ایراد کرده بود، را به شدت مورد انتقاد قرار داد. اشاره آذری قمی به سخنان مهندس بازرگان در مراسم تجلیل از آیت‌الله طالقانی بود که در مقام تفکیک عمل و اندیشه‌ی آیت‌الله طالقانی از دیگر علمای اسلام برآمده بود. وی با بیان این که همواره دو نوع واکنش نسبت به تمدن در میان علمای ایرانی وجود داشته که شامل عکس‌العمل مثبت و انتخابی و عکس‌العمل منفی و تعصبی بوده است، گفت: در گذشته اکثریت علما و آن‌ها که اهل علم و کتاب بودند، با فرنگ و فرنگی مآبی مخالفت شدید داشتند و استفاده از هر چیز را که رنگ فرنگی داشت، حرام دانسته و نشانه‌ای از بی‌دینی می‌دانستند. مثلاً با تشکیل مدرسه به شکل جدید مخالف بودند، حتی روی صندلی نمی‌نشستند چرا که می‌گفتند صندلی یک شی‌ی فرنگی است. می‌گفتند نباید کوچک‌ترین اثری از غرب وارد مملکت شود یا باقی بماند... این عکس‌العمل سرانجام به نتیجه نرسید و دیدیم که شکست خورد...^۲

آذری قمی در واکنش به این سخنان در مصاحبه مطبوعاتی خود در روز استعفا گفت: مهندس بازرگان در تجلیل و شناساندن مرحوم طالقانی گفت ایشان (طالقانی) برخلاف اکثریت علما با مظاهر تمدن مخالف نبود و این به نظر من از شخصی مثل مهندس بازرگان خیلی عجیب است که یک چنین تهمت ناروایی به اکثریت علما بزنند. چرا مردم را نسبت به روحانیت بدبین کنیم و بگوییم این افراد مردمی هستند ارتجاعی، کهنه‌پرست و با تمدن مخالف، صد سال است که رهبری تمام مبارزات با استعمار را روحانیت برعهده دارد، از مرحوم شیرازی بزرگ گرفته تا داستان مشروطیت و داستان ملی شدن صنعت نفت. این کمال بی‌انصافی است که بگوییم اکثریت این‌ها با مظاهر تمدن مخالف بودند.^۱

آذری قمی هم‌چنین از سال ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۲ به مدت پنج سال حاکم شرع دادگاه‌های قم و قاضی دادگاه انقلاب بود. او به طور هم‌زمان ریاست دادگاه ویژه‌ی روحانیت را که در قم تشکیل شده بود نیز به عهده داشت و اقدام‌هایش در آن نهاد نیز به گونه‌ای بود که آیت‌الله منتظری در خاطرات خود آورده است: دادگاه ویژه اول بار به تصدی مرحوم آقای آذری کارهای تندی انجام داد و عکس‌العمل‌های تندی را به دنبال داشت و بالاخره تعطیل شد.^۲ انتشار خبر دستگیری مهدی ایلیاوی توسط روزنامه‌ی اطلاعات در ۱۶ مهر ۱۳۵۸ با عنوان همکار آذری قمی دستگیر شد نیز برای آذری قمی گران تمام شد.

ایلیاوی از طرف آذری قمی مأمور بود مطبوعات کشور را بررسی کند و روزنامه‌ها و نشریاتی را که خلاف جهت نظام اسلامی گام برمی‌داشتند توقیف کرده و مانع انتشار آن‌ها شود. ایلیاوی ۱۱ مهرماه ۱۳۵۸ دستگیر و در آذرماه محاکمه شد. وی با سوءاستفاده از موقعیت خود در دادسرای انقلاب اسلامی مرکز با واردکنندگان معروف اتومبیل‌های تویوتا در ایران تماس گرفته و به عنوان این که می‌تواند از مصادره‌ی اموال وی جلوگیری کند دو میلیون تومان از وی می‌گیرد. بر اساس پرونده‌ای که برای ایلیاوی تشکیل شده بود وی چند اتومبیل نمره نشده نیز رشوه گرفته بود. چند قبضه اسلحه، یک دستگاه بی‌سیم، چند پاسپورت و شناسنامه به نام‌های مختلف از جمله مدارکی بود که در خانه‌ی وی کشف شده بود.

مشارکت در تصویب قوانین ارتجاعی

و مخالفت با میرحسین موسوی

آذری قمی پس از استعفا از دادستانی انقلاب اسلامی مرکز در مجلس خبرگان قانون‌اساسی شرکت کرد و در تصویب قوانین ارتجاعی و به ویژه اصل ولایت فقیه نقش مؤثر داشت.

۱- روزنامه‌ی کیهان، یک‌شنبه ۲۵ شهریور ۱۳۵۸.

۲- خاطرات آیت‌الله منتظری، ج ۱ ص ۷۴۱.

وی سپس در سال ۱۳۶۳ به عضویت دومین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی از قم درآمد و ریاست جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه را نیز به مدت چهار سال بر عهده داشت. آذری قمی در دهه‌ی اول پس از انقلاب علی‌رغم داشتن مقام رسمی در حکومت و سابقه‌ی شاگردی و پشتیبانی از اندیشه‌های خمینی پیرامون حکومت اسلامی و مخالفت با حکومت پهلوی به عنوان یکی از منتقدان پرسروصدای عملکرد خمینی شناخته می‌شد. او در جلسه‌ی رأی اعتماد به دوره‌ی دوم نخست‌وزیری میرحسین موسوی در نطق مخالف خود در انتقاد از اصرار خمینی برای معرفی وی دستورات ولی فقیه را به احکام ارشادی و مولوی تقسیم کرد و با توجه به این که ولی فقیه در برابر نمایندگان مجلس به جز توصیه و نصیحت اختیار دیگری ندارد این حکم را ارشادی دانست. سخنان آذری قمی با واکنش شدید بسیاری از نمایندگان مواجه شد و حتی هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس گفت: شما کل انقلاب را زیر سوال بردید... من از طرف کل انقلاب صحبت می‌کنم. آذری قمی با این نطق مخالف به عنوان شاخص‌ترین چهره در میان مخالفان موسوی و حامیان خامنه‌ای معروف به گروه ۹۹ نفر مطرح شد.

ایستادگی در مقابل خمینی و مخالفت با فتوای وی

انتقادات شدید آذری قمی از تصمیمات دولت و نظرات خمینی در مقاله‌هایش در روزنامه‌ی رسالت نیز بازتاب داشت و به موضوع جنجال‌برانگیزی تبدیل شده بود تا جایی که خمینی در سال ۱۳۶۳ دستور عدم ارسال روزنامه‌ی رسالت به جبهه را برای جلوگیری از تضعیف روحیه‌ی رزمندگان صادر کرد. حتی اسدالله بیات از خمینی نقل قول می‌کند که یک‌بار گفته بود: اگر ترس از این نبود که مردم بگویند این‌ها خودشان را هم تحمل نمی‌کنند دستور توقیف این روزنامه را می‌دادم.^۱

واکنش به سخنان آذری قمی در مجلس به همین جا ختم نشد. دو روز بعد محسن قرائتی به دیدار وی رفت تا پیام آیت‌الله خمینی را به وی ابلاغ کند. او درباره‌ی این دیدار گفته است: دو روز پس از سخنان من در مجلس... [حجت‌الاسلام محسن] قرائتی، به خانها آمد و به روایتی از [حجت‌الاسلام] حاج احمد خمینی که پیام پدرش را به قرائتی ابلاغ کرده بود، به این مفهوم به من ایفا کرد: به آقای آذری قمی بگویند که نفوذ و مقام ایشان به گرد پای نفوذ و مقام [آیت‌الله] شریعتمداری در میان علمای اعلام نمی‌رسد، بهتر آن است دیگر پا را از گلیم درازتر نکنند. او پس از دریافت این پیام تصمیم به نوشتن نامه‌ای برای سی نفر از علما می‌گیرد که شاهد از بین رفتن احکام شرع و التقاط این احکام و نفوس با فتوهای نادرست بودند، و دلی خونین دارند.^۲

1-<http://shahrvand.com/archives/25331>

2-www.rahesabz.net/story/80315

آذری پس از ابلاغ پیام، احمد خمینی را با عصبانیت و شدت از خانه بیرون می‌کند.

مدافع ولایت مطلقه‌ی فقیه و رودرویی با خامنه‌ای

آذری قمی پس از مرگ خمینی به شدت منتقد شورای نگهبان و نظارت استصوابی بود و با رد صلاحیت نمایندگان مخالف بود. محسن کدیور در کتاب «فراز و فرود آذری قمی» که چکیده‌ی پیشگفتار آن در پی می‌آید، می‌نویسد:

تثبیت ولایت مطلقه‌ی فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی در سال ۱۳۶۸ که او عضو شورای بازنگری قانون اساسی بود، دفاع از رهبری آیت‌الله گلپایگانی و معاونت اجرایی خامنه‌ای در مجلس خبرگان قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ که وی عضو مجلس خبرگان رهبری بود، اختیار ولی فقیه در تعطیل توحید عملی (جواز عبادت غیر خدا) در نامه به آیت‌الله خمینی در سال ۱۳۶۷ و انتشار علنی آن به صورت مقاله در تیر ۱۳۶۸، لزوم تمرکز وجوهات شرعی در دست ولی فقیه و عدم مجزی بودن پرداخت سهم امام به مراجع در نیمه‌ی دوم خرداد ۱۳۶۸ از مختصات اندیشه و باورهای آذری بین بهمن ۱۳۵۷ تا آذر ۱۳۷۳ است.

آذری قمی عضو مؤسس و نخستین دبیر جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه قم بود. اعلام خلع آیت‌الله شریعتمداری از مرجعیت توسط جامعه‌ی مدرسین در زمان دبیری او و به قلم محمد یزدی رئیس کمیسیون سیاسی جامعه صورت گرفته است. آذری را می‌توان شاخص‌ترین نماینده‌ی اسلام فقهاتی در حوزه‌ی اقتصاد در دوران نخست‌وزیری میرحسین موسوی دانست، که مدافع بازار آزاد و مخالف هرگونه دخالت دولتی و تعاونی‌ها بود، و تحقق اقتصاد اسلامی را در گرو حذف مثلث شوم بانک، بیمه و بورس از عرصه‌ی فعالیت‌های اقتصادی از اساس می‌دانست، و از حذف بانک، بیمه و بورس را هم اراده کرده بود.

در سال پایانی حیات آیت‌الله گلپایگانی که آذری ایشان را اَلم می‌دانست، به فکر تدوین فتاوی خود و انتشار رساله‌ی علمیه (نه عملیه) افتاد. این مهم چند ماه قبل از وفات آیت‌الله اراکی به انجام رسید و جلد اول آن با عنوان فرعی تقلید، مرجعیت و رهبری آماده‌ی انتشار شد، اما در عین ناباوری به رساله‌ی وی اجازه‌ی انتشار داده نشد! اگرچه آذری مطابق باورهای آن روزش حداکثری‌ترین تلقی از ولایت مطلقه‌ی فقیه را در رساله‌ی خود ارائه کرده بود، اما به شرط اعلامیت فقهی مرجع تقلید هم تصریح کرده بود که در آن زمان که خامنه‌ای برای تصدی مرجعیت خیز برداشته بود معنایش نفی مرجعیت وی و به باور میزبان ارشاد توهین به خامنه‌ای و لذا انتشار آن خلاف مصلحت نظام ارزیابی شد.

کوشش‌های آذری برای انتشار حاصل عمر علمی اش به جایی نرسید. در جلسه‌ی جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه قم برای اعلام مراجع جائزالتقلید که به نصاب لازم برای اعلام نظر نرسیده بود و اعلام جواز تقلید از مقام رهبری با امضای یک نفر (آیت‌الله فاضل‌لنکرانی) منتشر شد، آذری قمی یکی از چهار مخالف این تصمیم بود. آقایان محمد یزدی و احمد جنتی صحنه‌گردانان این خیمه‌شب بازی بودند. در آن زمان (۱۳۷۳) آیت‌الله منتظری نخستین کسی بود که به طور خصوصی عدم صلاحیت شرعی خامنه‌ای را برای تصدی مرجعیت کتباً به وی گوشزد کرد. آذری قمی نخستین فقیهی است که در آبان ۱۳۷۴ علناً با تکیه بر شرط الزامی اعلمیت فقیهی عدم صلاحیت مقام رهبری را برای مرجعیت تقلید اعلام کرد.

اعلام مرجعیت فرد فاقد صلاحیت خط قرمز آذری بود. مصلحت نظام اکسیری نبود که بتواند مرجعیت مجتهد متجزی را ولو موقتاً مشروع کند. حوالی آذر ۷۳ تا آبان ۷۴ چشمان آذری مدافع سینه‌چاک ولایت مطلقه‌ی فقیه به حقیقت گشوده شد و بر وجدان خفته‌ی او تلنگر زده شد. آذری متاخر متولد شد. به میزانی که آذری یافته‌های جدیدش را اعلام و تبیین می‌کرد به حاشیه رانده می‌شد. در نخستین قدم روزنامه‌ی رسالت که موسس و صاحب امتیازش بود، از انتشار مقالات او سرباز زد، در سال ۷۴ آذری مصاحبه‌ها و مقالاتش را در روزنامه‌ی رقیب یعنی سلام منتشر می‌کرد.

با انتخاب محمد خاتمی به ریاست جمهوری در خرداد ۷۶، آذری موقعیت را مناسب دانست و طی نامه‌ی سرگشاده‌ای در سی و چهار صفحه خطاب به رئیس جمهور جدید به تبیین آراء جدید خود و در حقیقت نقد رهبری پرداخت. وی مقام رهبری را مسئول جنایت‌های وزارت اطلاعات معرفی کرد.

جامعه‌ی مدرسین طی دو بیانیه‌ی شدیدالحن به وی تاخت و از این تاریخ آذری از شرکت در جلسات جامعه‌کناره‌گیری کرد یا اخراج شد. دو روز بعد اراذل و اوباش در لباس طلاب علوم دینی به درس آیت‌الله آذری قمی در مدرسه‌ی فیضیه قم حمله کرده با شعار «مرگ بر ضد ولایت فقیه» وی را مورد ضرب و شتم قرار داده، درسش را برای همیشه تعطیل کردند. اعتراض او به «مقام غیرمحترم و غیرمسئول وزارت اطلاعات» هم به جایی نرسید.

آذری در تابستان ۱۳۷۶ با خیر شده بود که مقام رهبری اراده کرده از طریق جامعه‌ی مدرسین قم مرجعیت را همانند رهبری در خود منحصرکنند، به عبارت دیگر برای مرجعیت اعلی برنامه‌ریزی می‌کرد. او این مسئله را همراه با مستنداتش در روستای خاوه (اطراف قم) برای آیت‌الله منتظری تشریح کرد. سخنرانی ۱۳ رجب (۲۳ آبان ۱۳۷۶) هر دو فقیه در نقد مرجعیت رهبری مبتنی بر رخداد یادشده بود. سخنرانی انتقادی آیت‌الله منتظری

اعتراض آذری را تحت الشعاع خود قرار داد. نتیجه‌ی این سخنرانی معلق شدن سودای مرجعیت اعلای رهبری بود.

جامعه‌ی مدرسین و شورای مدیریت به همراه آموزش و پرورش و ادارات قم و مشهد با تعطیل دروس حوزه و مدارس و ادارات تظاهرات خودجوش مردمی! ترتیب دادند و با غارت و تخریب و تصرف حسینیه‌ی آیت‌الله منتظری و دفتر آیت‌الله آذری برهان قاطعی! به منتقدان رهبری نشان دادند. شورای عالی امنیت ملی به دستور مقام معظم رهبری برای حفظ جان این فقیهان «خائن» آن‌ها را در منزل مسکونی‌شان حصر کرد تا مایه‌ی عبرت خلایق گردند.

آذری قمی در نخستین ساعات حصر نوشت:

خامنه‌ای ابرار را می‌کشد و شکنجه می‌کند، و اختیار را هتک می‌کند، و آب‌ریاء [پاکان] را به قربانگاه [می‌برد]، و به غضب ولایت ادامه می‌دهد... من از ظلم و ستم خامنه‌ای بی‌زاری می‌جویم، و اگر ولایتی داشته ساقط [است]، و نهادهای مربوطه از امامت جمعه گرفته تا مناصب دیگر باطل است.

آذری قمی در نامه‌ی آذر ۱۳۷۶ به رازینی رئیس دادگستری تهران نوشت:

لشکریان ولایت فقیه هم چون لشکریان شاه شیشه شکستند، و درها را شکسته از جاکنند، قرآن و مفاتیح و کتب حدیث را از بالا پرت کردند و کف کوچه را از اوراق آن‌ها پر کردند. چیزی را سالم نگذاشتند. صدای زینب‌های زمان را درآوردند که: یزید بزن، خوب می‌زنی! این چوب ولایت فقیه است، نوش جان کن. نه به خانواده‌ی مریض و نه به فرزند مریض من رحم نکردند، و چند روز آن‌ها را بدون دوا و استراحت رها کردند.

آذری قمی در طول پانزده ماه حصر دو بار به حال اغماء افتاد. به دلیل فشار روحی روانی سرطان خون دوازده سال قبل وی که معالجه شده بود عود کرد. اگرچه در اغماء دوم نظام دستپاچه او را برای معالجه‌ی فوری به آلمان اعزام کرد، اما بعد از بازگشت و بهبود نسبی پزشکان رفع حصر را برای عدم بازگشت بیماری او و همسرش لازم تشخیص دادند و گرنه بیم خطر جانی می‌رود. آیت‌الله مؤمن قمی با این درخواست نزد رهبری رفت و مقام معظم با خونسردی فرمودند: «به دَرک!»

آذری قمی در دوران حصر در اکثر آراء و فتاوی‌ای قبلی خود تجدید نظر کرد. او به واسطه‌ی «فتاوی‌بی‌موقع» تمرکز وجوه شرعیه در دست رهبری از خدا و رسول استغفار و از مردم عذرخواهی کرد. او آیت‌الله منتظری را اعلم مراجع اعلام کرد و در نامه به رهبری او را از ظلم به بی‌یاوران و قتل آمران به معروف و ناهیان از منکر برحذر داشت، و به او نصیحت کرد که رهبر باید متواضع و فروتن باشد.

وی در نامه‌ی سرگشاده‌ی اردیبهشت ۷۷ به جوانان از قدم‌هایی که برای تثبیت رهبری

آقای خامنه‌ای برداشته و جهات دیگر از خدای خود و جوانان عذرخواهی کرد. او یکی از اشتباهات روحانیت را این می‌داند که در اموری غیرفقهی و چیزهایی که مردم و اساتید دانشگاه از آن‌ها بهتر می‌فهمند خود را قیم مردم می‌پندارد. این نهضت هم اگر مبتلا به افکار ارتجاعی ضدتمدن غرب باشد قطعاً شکست می‌خورد، بلکه شکست خورده است. در همین نامه در حقیقت آذری با نامشروع دانستن حاکمیت دستور اعتصاب و انقلاب به جوانان می‌دهد.

آذری قمی در آخرین نوشته خود با بیان دو نکته آراء سابق خود را تصحیح می‌کند: ولایت مطلقه‌ی اجرایی و سایر اختیارات متعلق به امام معصوم و آیت‌الله خمینی است. گفتارها و نوشتارهای گذشته اگر ظهوری بیش از این داشته باشد اشتباه محض است و آذری قمی از این بابت از خدا و رسول و مردم بخصوص روشنفکرهای مذهبی عذرخواهی می‌کند. دیگر این که: ولی فقیه یا رهبر قانون اساسی خارج از مجاری قانون اساسی هیچ اختیاری ندارد، آن‌چه قبلاً گفته‌ام ولایت فقیه از نظر آیات و روایات است، آن‌چه اخیراً می‌گویم ولایت فقیه از نظر قانون اساسی است.

آخرین نوشته‌ی آذری قبل از آخرین اعزام اضطراری به بیمارستان:

آقای خامنه‌ای با بحران مشروعیت رهبری مواجه است. زیرا مطابق قانون اساسی قدیم ایشان فاقد شرایط بود (مرجعیت بالفعل)، از نظر قانون اساسی جدید هم ایشان فاقد شرایط است، زیرا فاقد اجتهاد مطلق است. انتخاب ایشان در شرایط اضطراری و بر اساس نقل قول امام خمینی بود که دوام آن تا رفراندوم قانون اساسی بود. بر این اساس انتخاب معظم‌له قانونی نبوده است. اگر ایشان اعلم در موضوعات هم باشند احدی ایشان را اعلم در احکام نمی‌داند. من در صدد تضعیف یا تخریب ولایت فقیه نیستم، در صدد زدودن پیرایه‌هایی هستم که ولایت فقیه را از قانون اساسی بالاتر برده است، امری که در دنیای امروز خریداری ندارد. همه چیز را در گرو ولایت فقیه دانستن نادرست است. استبداد دینی بدترین استبدادهاست!

چگونگی مرگ آذری قمی

محسن کدیور در مورد چگونگی مرگ آذری قمی به نقل از دختر بزرگ وی می‌نویسد: معالجات مثمر واقع می‌شود و قرار می‌شود آیت‌الله آذری قمی از بیمارستان مرخص شود. در آخرین روز بستری بودن در بیمارستان پاستورنو تهران (شنبه ۱۰ بهمن ۱۳۷۷) ایشان در روزنامه‌ای مطلبی درباره‌ی قتل‌های زنجیره‌ای می‌بیند و به خانواده‌اش می‌گوید: اگر زنده بمانم می‌گویم که فتوای این قتل‌ها را چه کسی داده است! وی متوجه نبوده که مأموران حفاظت هم در اتاق حاضر هستند.

غروب شنبه ۱۰ بهمن ۷۷ خانواده به خانه برمی‌گردند، تنها یکی از فرزندان آیت‌الله شب را نزد ایشان می‌ماند. وی برای دیگر اعضای خانواده نقل می‌کند: نیمه‌شب دو پرستار مرد آمدند و گفتند آمپول دارند، و تزریق کردند و رفتند. یکی دو ساعت بعد آیت‌الله دچار سردرد شدید و حال تهوع شد، و بعد از چند ساعت در حال سکتته‌ی مغزی قرار گرفت، و ایشان را فوراً به سی‌سی‌یو بردند.

صبح یکشنبه ۱۱ بهمن ۷۷ خانواده از وخامت حال ایشان برخلاف حال خوب دیروز عصر متعجب می‌شوند. به خانواده خبر می‌دهند: حال بیمار خیلی وخیم است. پزشک معالج ایشان به خانواده می‌گوید: این سکتته ربطی به بیماری خونی ندارد، و دیگر امیدی به زنده ماندن‌شان نیست.

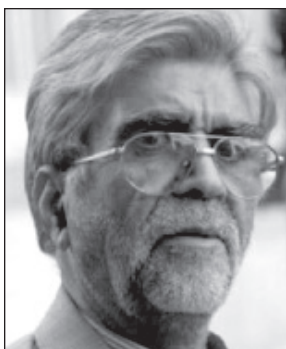
شب یکشنبه ۱۱ بهمن ۱۳۷۷ ایشان به بیمارستان فوق تخصصی خاتم‌الانبیاء تهران متعلق به سپاه پاسداران انتقال داده شد، با سیستم کامل امنیتی از درب بیمارستان که ممنوع‌الملاقات می‌باشند.

ساعت ۹ صبح دوشنبه ۱۲ بهمن که خانواده آماده‌ی رفتن به بیمارستان خاتم‌الانبیاء است، خبر فوت آیت‌الله احمد آذری قمی از رادیو سراسری پخش می‌شود. خانواده سراسیمه به بیمارستان می‌روند، اما ایشان را زنده می‌یابند! ولی بیمار حال مساعدی ندارد. تقریباً بی‌هوش و خون بالا می‌آورد، پزشکان می‌گویند: دیگر هیچ امیدی به بهبودی نیست. خانواده تلفنی خبر رادیو را تکذیب می‌کنند.

در تماس خانواده با دکتر مهدیفر، پزشک معالج ایشان در بیمارستان پاستور نو می‌گوید: هیچ نظری ندارم. این بیماری هیچ ارتباطی به بیماری قبلی ندارد. بیماری قبلی با این بیماری فرق داشت و من دیگر معالج ایشان نیستم! پروفیسور فیروزیان پزشک معالج وی در آلمان که در آن زمان در تهران به سر می‌برد نیز موفق به معاینه بیمار نشد و اظهار داشت کار از کار گذشته و بیمار سکتته مغزی کرده است. کلیه‌ها و ریه‌ها از کار می‌افتند.

اسفند ۱۳۷۷ حدود یک ماه بعد از درگذشت آیت‌الله آذری قمی پسر ایشان برای ملاقات دکتر جهانگیر مهدیفر پزشک معالج پدرش به بیمارستان پاستور نو می‌رود، به مطب او هم سر می‌زند، متوجه می‌شود که این پزشک حاذق جوان یک هفته بعد از درگذشت بیمارش از دنیا رفته است! (اواخر بهمن ۱۳۷۷) خانواده‌ی آذری آگهی درگذشت وی را ناباورانه در روزنامه‌ها خواندند، اما موفق به ملاقات با خانواده‌ی وی نشدند. شنیده‌های ایشان حکایت از درگذشت دکتر مهدیفر به واسطه‌ی تصادف در سطح شهر داشته است.^۱

به این ترتیب آذری قمی که حکومت فقها را بهترین حکومت و شریعت اسلام را درمان
همه‌ی دردها می‌دانست و سهم بزرگی در نابودی دستگاه عدالت و دادگستری و برپایی
یکی از عقب‌مانده‌ترین سیستم‌های قضایی جهان داشت، خود و همسرش به قربانیان آن
تبدیل شدند.



سید رضا زورهای

سید رضا زورهای در سال ۱۳۱۷ در روستای حصارک ورامین به دنیا آمد. وی پس از اتمام دانشسرای کشاورزی به استخدام آموزش و پرورش درآمد و متجاوز از چهارده سال به معلمی اشتغال داشت.

وی در سال ۱۳۴۶ هنگام تاج‌گذاری محمدرضا شاه برای مدت کوتاهی بازداشت شد. در سال ۱۳۴۹ برای ادامه‌ی تحصیل به دانشگاه تهران برگشت و لیسانس حقوق قضایی گرفت و در دهه‌ی پنجاه به جرگه‌ی وکلای دادگستری پیوست و در سال ۱۳۵۵ به عنوان وکیل به جمعیت حقوقدانان ایران پیوست و به عضویت شورای مرکزی و هیأت اجرایی آن درآمد.

وی در دوران «فضای باز سیاسی» سال‌های ۵۶ و ۵۷ جزو وکلایی بود که به طور رایگان دفاع از مخالفان شاه را به عهده می‌گرفت. وی در این رابطه می‌گوید:

من پیشنهاد کردم چون وکلای دادگستری در اروپا اعتبار زیادی دارند، وقتی این‌ها وکیل دانشجویان می‌شوند، در دنیا اثر زیادی خواهد گذاشت و سطح مبارزه را بسیار بالا می‌برد. به لحاظ بین‌المللی هم مواظب بودند که با وکیل برخورد نکنند چون برخورد با وکیل پیامدهای تبلیغاتی جهانی داشت. ما این کار را شروع کردیم که اثرات مثبت زیادی داشت... قبل از آن متهمین را به دادرسی ارتش می‌بردند و به هیچ کس حتی وکلای خودشان اجازه ورود نمی‌دادند. اما در فضای باز سیاسی قرار شد که متهمین را تحویل دادگستری دهند. با این فضا مجال ورود وکیل مهیا

می‌شد و من هم پیشنهاد استفاده از فضا را دادم.^۱

اولین دادستان انقلاب اسلامی تهران

پس از پیروزی انقلاب، وی با حکم خمینی دادستان تهران شد اما مخالفت و فشار بازرگان باعث برکناری او شد و آذری قمی جایگزین او گردید. البته وی پیش از تعیین هادوی به عنوان دادستان کل انقلاب اسلامی از آن جایی که در تهران مستقر بود، اداره‌ی دادگاه‌ها و تنظیم کیفرخواست‌ها را به عهده داشت و در مقطعی بازرگان برای مقابله با امثال خلخالی به او پیشنهاد قضاوت در دادگاه انقلاب را داده بود که وی به خاطر نداشتن «اجتهاد» آن را نپذیرفته بود.

زواره‌ای معتقد بود که اعدام سپهبد ناصر مقدم رئیس ساواک که در جریان روزهای پُر التهاب انقلاب، دیدارهای متعددی با بازرگان و بهشتی و موسوی اردبیلی و... داشت، باعث مخالفت بازرگان با وی شد:

مهندس بازرگان نامه‌ای خطاب به من نوشته بود و مرا قسم جلاله داده بود که هر زمان خواستند سپهبد مقدم رئیس ساواک را بازجویی و محاکمه کنند، به ایشان خبر دهم تا بیایند و شهادت بدهند که مقدم چه خدماتی به مملکت کرده است.^۲

او که در «فضای بازی سیاسی» پیشنهاد تعیین سه وکیل برای هر پرونده را داشت، در مقام دادستان انقلاب اسلامی تهران نه تنها با خواسته‌ی بازرگان موافقت نکرد و زمینه‌ی اعدام فوری سپهبد ناصر مقدم را فراهم کرد بلکه او و دیگر متهمان را محروم از وکیل مدافع کرد.

زواره‌ای که به عنوان یک حقوقدان به لزوم حضور وکیل مدافع در تمامی دادگاه‌ها واقف بود اما رأی به ممنوعیت حضور وکیل مدافع در دادگاه وابستگان نظام سلطنتی داد. حاکمان اسلامی، ممنوعیت حضور وکیل مدافع در دادگاه‌های شرعی را با این بهانه که هیچ وکیل «شرافتمندی» حاضر به پذیرش وکالت آن‌ها نیست، جا انداختند.^۳ سپس این ممنوعیت برای متهمان سیاسی و امنیتی در همه‌ی دهه‌ی ۶۰ اجرا شد. زواره‌ای همچون بهشتی و قدوسی و آذری قمی و محمدی گیلانی و خلخالی و لا جوردی و ربانی املشی و موسوی اردبیلی و دیگر کسانی که سکان قوه‌ی قضاییه را در دست داشتند در این جنایت بزرگ شریک بود.

1- www.farsnews.com/printable.php?nn=1394118000428

۲- روزنامه‌ی شرق سه‌شنبه ۱۵ شهریور ۱۳۸۴.

۳- این انتقاد جدی به اعضای جمعیت حقوقدانان و کانون وکلا هست که چرا پس از موضع‌گیری‌های شریانه‌ی حاکمان اسلامی آمادگی خود را برای دفاع از متهمان اعلام نکردند. در واقع آن‌ها چشم بر بدیهی‌ترین و ابتدایی‌ترین اصول وکالت پوشیدند و در عمل با جانان همراهی کردند.

امیرعباس هویدا که پس از فروپاشی نظام سلطنتی خود را به حاکمان اسلامی معرفی کرده بود، و در طول دوران بازداشت از کم‌ترین حقوقی برخوردار نبود، قبل از مرگ از زواره‌ی خواست چون لیسانس حقوق دارد و با مبانی اسلامی آشناست وکالت وی را به عهده بگیرد که او نپذیرفت.

زواره‌ی پس از پیروزی انقلاب، به عنوان وردست بهشتی و کسی که مزه قدرت را چشیده بود از انجام هیچ زشتی‌ای در حق «جمعیت حقوقدانان» و مسئولان آن کوتاهی نکرد.

دشمنی با کانون وکلا و برجسته‌ترین وکلا و قضات

با تشکیل کانون اسلامی وکلای دادگستری مرکز به مبارزه با ابتدایی‌ترین آزادی‌ها پرداخت و در سال ۱۳۶۲ پس از لغو جواز وکالت بیش از یکصد و ده وکیل دادگستری که در میان آن‌ها نام برجسته‌ترین و خوشنام‌ترین وکلای ایران به چشم می‌خورد با صدور اطلاعیه‌ای از آن استقبال و پروانه‌ی وکالت آنان را لغو کرد.

زواره‌ی پس از انقلاب به هیأت مؤتلفه پیوست و از اعضای سرشناس آن به‌شمار می‌رفت، اما هیچ‌گاه اجازه نیافت به صدر نظام نزدیک شود و همیشه از او به‌عنوان ابزاری در دست قدرتمندان استفاده می‌شد. زواره‌ی یکی از دشمنان مصدق و دوستان نزدیک حسن آیت و مظفر بقایی بود و جناح به شدت محافظه‌کار نظام اسلامی را نمایندگی می‌کرد.

از همین موضع بود که در سال ۱۳۶۰ او به همراه محمود کاشانی و حسن آیت، جناح مخالف نخست‌وزیری میرحسین موسوی در حزب جمهوری اسلامی را تشکیل دادند.

در سال ۱۳۵۸ مشتی اراذل و اوباش حزب‌اللهی به اشاره‌ی بهشتی و به سرکردگی زواره‌ی به دادگستری ریختند و کتابخانه و پرونده‌ها را درهم ریخته و لطمات جبران‌ناپذیری به دادگستری کشور وارد کردند. پس از این یورش که تحت نام اسلامی کردن دادگستری صورت گرفت، قضات شرافتمند و باوجدان کنار گذاشته شدند و روحانیون بی‌سواد و تشنه‌ی قدرت به جای آن‌ها نشستند.

معاونت وزارت کشور و پرونده‌سازی برای رهبران جبهه ملی

زواره‌ی در سال‌های ۵۸ و ۵۹ سرپرستی شهرداری تهران (به مدت دو هفته)، ریاست ستاد امنیت کشور و معاونت وزیرکشور در دوران رفسنجانی و کابینه‌ی رجایی را به عهده داشت.

وی با توجه به ضدیت عمیقی که با «جبهه‌ی ملی» داشت به پرونده‌سازی علیه ابوالفضل قاسمی رهبر حزب ایران که به مجلس شورای ملی راه یافته بود، پرداخت و انتخابات

بندرگز را منحل اعلام کرد. وزارت کشور مدعی شد: ابوالفضل قاسمی سرپرست کتابخانه‌ی دانشگاه تهران، عضو جبهه ملی و دبیرکل حزب ایران، از تاریخ اول بهمن سال ۱۳۴۳ به‌عنوان منبع و خبرچین برجسته در مقابل دریافت حقوق ماهانه به استخدام ساواک منحل درآمد است.^۱

قاسمی چند ماه بعد در یک پرونده‌سازی دیگر به اتهام دخالت در کودتای نوژه دستگیر و به اعدام محکوم شد. دادگاه تجدیدنظر حکم اعدام را به پانزده سال حبس تغییر داد. وی پس از گذشت شش سال به دلیل وضعیت جسمی آزاد شد. حاکمان اسلامی نمی‌خواستند اجازه دهند حتی یک چهره‌ی غیر خودی به مجلس راه یابد.

زواره‌ای به‌عنوان و‌ر‌د‌س‌ت‌ ه‌ا‌ش‌م‌ی‌ ر‌ف‌س‌ن‌ج‌ا‌ن‌ی‌ ا‌ع‌ت‌ب‌ا‌ر‌ن‌ا‌م‌ه‌ی‌ ابوالفضل قاسمی، دکتر کریم سنجابی، دکتر علی اردلان رهبران جبهه‌ی ملی و خسرو قشقایی را صادر نکرد و سیداحمد مدنی نیز در مجلس رد صلاحیت شد.

تلاش برای ایجاد دستگاه امنیتی ویژه

زواره‌ای پس از انفجار دفتر نخست‌وزیری و کشته شدن رجایی و باهنر از فرصت استفاده کرد و کوشید تا با این بهانه، یک دستگاه امنیتی خاص و ویژه تحت نظر خود تشکیل دهد که موفقیتی حاصل نکرد.

اوکه هیچ مسئولیت قضایی نداشت مدعی است که به توصیه‌ی جلال‌الدین فارسی که او نیز نماینده‌ی مجلس بود و پست قضایی نداشت، ترغیب شده است که پرونده‌ی حزب انفجار نخست‌وزیری را دنبال کند. وی در این رابطه می‌گوید:

عده‌ای از بچه‌های اطلاعات نخست‌وزیری اطراف قاضی نشسته بودند. یک میز ناهارخوری بزرگ در وسط سالن قرار داشت. مشتی ورقه هم روی آن پراکنده شده بود. ساختمان به یکی از شاهزاده‌های رژیم پهلوی تعلق داشت... از قاضی پرسیدم: پرونده کجاست؟ به همان اوراق پراکنده اشاره کرد. گفتم: تو قاضی هستی؟! این چه جور پرونده‌ای است؟! بعد در رابطه با قضیه از او اطلاعاتی خواستم. او هم گفت: چند نفری را بازداشت کرده‌ایم. پس از بررسی فهمیدم بازداشت‌شده‌ها کارمندان بیچاره‌ی نخست‌وزیری هستند که هیچ ارتباطی با انفجار ندارند. دیدم این طور نمی‌شود. فرستادم چندتایی پوشه خریدند و آوردند. گفتم: پرونده هرکسی را جدا کنید.^۲

نوع برخورد وی با «قاضی» پرونده بیانگر حال و روز دستگاه قضایی در دهه‌ی ۶۰ است.

۱- روزنامه‌ی اطلاعات، ۲۵ تیر ۱۳۵۹، صفحه‌ی ۲.

زواره‌ای از دیدار خود با ربانی‌املشی دادستان کل کشور خبر می‌دهد و پذیرش مسئولیت پیگیری پرونده‌ی انفجار نخست‌وزیری را منوط به پذیرش شروط خود می‌داند:

گفتم اگر شما از من می‌خواهید چنین کاری انجام دهم، شرط‌هایی دارم. اول این‌که باید یکی از ساختمان‌های مصدراه‌ای را در جای مناسب که از نظر امنیت و حفاظت تامین باشد، در اختیارم قرار دهید. صد و پنجاه نفر نیروی سپاهی، پنج اتومبیل و دو میلیون تومان هم پول نقد نیاز دارم تا تحقیقات را شروع کنم. دادگستری و دادسرای انقلاب را هم قبول ندارم. به همین خاطر برای بازجویی افراد، باید جای مطمئن در اختیارم باشد. در چهل و هشت ساعت اول بازجویی هم نیاز به کم‌ترین آزاری نیست. راحت می‌شود طرف را به راه آورد. در نهایت هم در کم‌تر از هفتاد و دو ساعت حقیقت را می‌گویید.

با آن‌که او به خاطر عدم تأمین شروطش تحقیقات را شروع نمی‌کند اما با اعتماد به نفس عجیبی نتیجه‌ی تحقیقات را اعلام کرده و می‌گوید:

کشمیری عضو سیا بود. نخست‌وزیری را هم سیا منفجر کرد، اما به این راحتی حاضر نبود کشمیری را قربانی کشتن رجایی کند. رجایی در رفت‌وآمدهایش گاهی روی ترک موتور این و آن سوار می‌شد. می‌توانستند به راحتی او را بزنند. این‌که منافقین بمب‌گذاری را به خودشان نسبت دادند پوششی برای کشمیری بود. حالا او رفته است اما شما بدانید امریکا در درون دولت، فردی به مراتب قوی‌تر از کشمیری دارد. در غیر این صورت کشمیری را قربانی این کار نمی‌کرد، بلکه سعی می‌کرد او را در دستگاه نگه دارد. پس آدمی به مراتب قوی‌تر دارد که ممکن است آقایان بیست سال دیگر متوجه شوند.^۱

نمایندگی مجلس، دبیری شورای نگهبان،

ریاست ثبت اسناد

در سال ۱۳۶۰ زواره‌ای به نمایندگی مجلس شورای اسلامی انتخاب شد و تا سال ۱۳۶۷ در مجلس ماند. وی در سال ۱۳۶۸ به عنوان یکی از رهبران مؤتلفه از سوی محمد یزدی به معاونت قوه‌ی قضاییه و ریاست سازمان ثبت اسناد و املاک کشور منصوب شد و تا سال ۱۳۷۶ در این سمت بود. وی در حالی معاون قوه‌ی قضاییه بود که به فرمان یزدی سیستم دادسرا از روند رسیدگی به پرونده‌ها حذف شد و یک نظام حقوقی سراپا قرون وسطایی حاکم شد.

زواره‌ای هم‌چنین از تیرماه ۱۳۷۴ تا ۱۳۸۳ عضو حقوقدان و قائم‌مقام دبیر شورای نگهبان

بود و در انتخابات ۱۳۷۶ به عنوان رقیب خاتمی به میدان آمد. وی در سال ۱۳۶۰ در یک رقابت نمایشی همراه با دو عضو دیگر مؤتلفه به عنوان رقیب خامنه‌ای در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کرده و او را صالح‌تر از خود برای ریاست جمهوری معرفی کرده بود.

وی که از مؤتلفه کناره گرفته بود و درصدد ایجاد تشکل دیگری بود، در سال ۱۳۸۴ و در جریان بررسی صلاحیت کاندیداهای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری به اتهام سوءاستفاده‌ی مالی توسط شورای نگهبان رد صلاحیت شد. طرفه آن که وی تا چند ماه قبل، قائم‌مقام دبیر شورای نگهبان بود و هزاران نفر را در انتخابات‌های ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی رد صلاحیت کرده بود.

وی در واکنش به رد صلاحیتش طی نامه‌ای به احمد جنتی دبیر شورای نگهبان نوشت: برایم جای بسی افتخار است که بعد از بیست و هفت سال خدمت در مسئولیت‌های مختلف، مخالفین با استفاده از تمام ظرفیت و امکانات در اختیارشان مذبحخانه به موضوعاتی متمسک شده‌اند که هر انسان باشرفی با مطالعه این افتراات بی‌پروا، پی به ضدیت‌شان با حقوق ملت و پوشالی بودن قدرت‌شان می‌برد. اگر امروز حقایق در پرده ابهام نگاه داشته شود، یقیناً از دید تاریخ و تحلیل آیندگان این قبیل اعمال مخفی نخواهد ماند.

زواره‌ای در نامه‌ی خود تأکید می‌کند:

مدت هشت سالی که در شورای نگهبان در کنار بزرگواران بوم و علاوه بر عضو حقوقدان شورای نگهبان بودن تا ۲۵ تیر ۸۳ قائم‌مقام دبیر شورای نگهبان هم بودم، در سال ۱۳۷۶ شورای نگهبان بنده را برای نامزدی انتخابات ریاست جمهوری احراز صلاحیت کرد، پس باید اقدامی که موجب عدم احراز صلاحیت این دوره شده بعد از سال ۱۳۷۶ باشد، اگر چنین اقدامی صورت گرفته، علی‌القاعده نمی‌بایست حداقل در سال ۸۲ برای سالی دیگر به عنوان قائم‌مقام دبیر انتخاب می‌شدم. او فاش کرد که سازمان بازرسی کل کشور به ریاست سیدابراهیم رئیسی برای او پرونده‌سازی کرده است و او پیشتر بارها از شیخ محمد یزدی و علی‌اکبر ناطق‌نوری خواسته بود با تشکیل یک هیأت به بررسی اتهامات پردازند. و در ادامه با اشاره به گزارش سازمان بازرسی کل کشور می‌نویسد:

باند‌هایی که برای پرونده‌سازی و ردصلاحیت، تمام توان‌شان را به کارگرفته‌اند، پنج مورد اکاذیبی را مطرح کرده‌اند که در صورت صحت هم جرم نیست و یقیناً هر حقوقدان باشرفی آن را مطالعه نماید به حال ملت با چنین دستگاه‌های نظارتی و تصمیم‌گیر تأسف خواهد خورد. گزارش حاکی است عده‌ای از منسوبین زواره‌ای

از تعاونی مسکن پنج‌گانه زمین رایگان دریافت نموده‌اند (هرکدام یک قطعه زمین چهارصد متری):

الف - سید محمود زواره‌ای (فرزند)

ب - سید حسن زواره‌ای (برادرزاده)

ج - سید کمال میرمحمدی (خواهرزاده).

اولاً من فرزندی به نام سید محمود ندارم و باند تهیه‌کننده‌ی گزارش آن قدر ضعیف است که نام فرزندان مسئولین را نمی‌داند یا برای جلب توجه و جریحه‌دار نمودن احساسات اعضای بزرگوار شورای محترم نگهبان این عنوان را جعل نموده‌اند. ثانیاً برادرزاده‌ای به نام سید حسن ندارم و این هم جعلی دیگر. ثالثاً، این افراد اظهار می‌دارند زمین دریافت نکرده‌اند، مطلب کذب محض است؛ دادگستری هم به موضوع رسیدگی و به واهی بودن گزارش پی برده است.

در ادامه‌ی نامه، زواره‌ای ضمن پاسخ‌گویی به مندرجات پرونده‌ها که مشتمل بر اتهاماتی هم‌چون زمین‌خواری و اخذ رشوه بوده، به نکته‌ای اساسی اشاره می‌کند: از کلاسه‌ی پرونده بر می‌آید که این پرونده باید در فروردین ۱۳۷۶ قبل از بررسی صلاحیت نامزدهای هفتمین دوره‌ی ریاست‌جمهوری تشکیل شده باشد؛ در گزارش آن زمان چرا نمی‌آید؟ همان‌طور که زواره‌ای پیشتر خود را ملزم به پاسخ‌گویی به رد صلاحیت‌شدگان نمی‌دید، اعضای شورای نگهبان نیز هیچ پاسخی به نامه‌ی وی ندادند و او در شهریور ۱۳۸۴ در اثر فشارهای وارده سکتته کرد و درگذشت.

خامنه‌ای نیز با وجود تأیید صلاحیت مصطفی معین و مهرعلیزاده حاضر به تأیید صلاحیت زواره‌ای برای شرکت در انتخابات ریاست‌جمهوری نشد. اما سه ماه بعد به مناسبت مرگ وی پیام تسلیت کوتاهی صادر کرد.

نمایه

- آبراهامیان، یرواند ۳۰۰
آتشین، فائقه ۱۴۹
آخوندی، محمود- پروفیسور ۷۲، ۷۳
آذر، خلیل ۱۷۴
آذری، یعقوب - سرهنگ ۳۹۳
آذری قمی، احمد - آیت‌الله - ۱۴۷، ۱۲۵، ۴۵
۴۱۹، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۶-۴۳۳، ۴۳۶
آرام، احمد ۱۷۱
آرش - ر.ک. به توانگری، فریدون
آرمین، محسن ۲۸۱
آریانیپور، آذر ۱۵۱
آریانیپور، امیرحسین ۱۷۱
آزادی، عبدالحسین ۳۰۴
آزمون، منوچهر ۳۷۹
آشوری، مهدی ۳۳۹
آقاتهرانی، مرتضی ۴۷، ۳۴۵
آقاجری، هاشم ۲۸۱
- آقازاده، میرزاجعفر ۱۱۰
آقاسلطان، ندا ۱۷۶
آملی لاریجانی، صادق - آیت‌الله - ۱۵، ۲۱۰،
۲۳۶، ۳۱۹، ۳۵۲
آملی، میرزاهاشم ۴۱۹، ۳۵۷
آموزگار، جمشید ۳۷۹
آوایی، احمد ۳۵۰
آوایی، علیرضا ۱۹۰، ۳۵۰
آیت‌الله راسپوتین - ر.ک. به: حسینی بهشتی،
محمد
آیت، حسن ۴۳۷
ابراهیم‌زاده، رضا ۶۰
ابراهیم‌نژاد، عزت ۳۳۵، ۳۳۶
ابراهیمی، ... ۳۴۸
ابراهیمی، فخرالدین ۳۵۸
ابراهیمی، نادر ۱۷۱
ابوالپور، محمود ۹۹

- ابوتراب، اصغر ۱۹۶
 اتراک، فرهاد ۱۹۵
 اثنی عشری، ابوالقاسم ۲۱۶
 اثنی عشری، علی نقی ۲۲۱
 اجاره دار، حسن ۵
 احدی، حسن ۳۹۲
 احسان بخش، صادق ۳۵۸
 احضری، بهمن ۳۹۱
 احمد، احمد ۴
 احمدزاده، طاهر ۱۰۴
 احمدلو، احمدخان ۳۴۰
 احمدی، ... ۱۴۲
 احمدی، عنایت ۳۴۲
 احمدیان، احمد ۳۷۵
 احمدی شاهرودی، محمدحسین ۳۵۰
 احمدی نژاد، محمود ۴۲، ۲۸۴، ۳۲۹
 احمدی، نعمت ۳۳۶
 ادب آواز، حسین ۱۹۵
 ادب آواز، عصمت ۱۹۵
 ادب آواز، فاطمه ۱۹۵
 ادیب پور، عبدالحسین ۴۱۰
 ادیب پور، منوچهر - سرگرد ۴۱۰، ۴۱۲
 اراکی، محسن - آیت الله - ۴۳۰
 ارانی، تقی ۱۷۶
 اردلان، انور ۳۹۲
 اردلان، علی ۱۶۲، ۴۳۸
 ارشادی، ابوالقاسم ۳۴۲
 ازبرت، آئی ۳۲۳، ۳۲۴
 ازهارى، غلامرضا ۶۱
 ازهارى، غلامرضا - ارتشبد ۱۶، ۱۵۳
 استادحسن، غلامعلی ۱۹۶
 استادی، رضا ۳۳۹
 استمپل، جان دی. ۳۱
 اسداللهی، نعمت الله ۲۵۲
 اسدی، عادل ۲۸۰
 اسکودرو، استنلی ۳۱
 اسلامی، رجبعلی ۳۴۲
 اسلامی، علیرضا ۱۲
 اسماعیل زاده، هادی ۱۷۴
 اشراقی، رویا ۳۰۴
 اشراقی، شهاب الدین ۱۱، ۱۸، ۵۶
 اشراقی، عنایت الله ۳۰۴
 اشراقی، مرتضی ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۳۳
 ۲۹۹، ۳۰۱
 اشعری، محمدحسین ۲۶۴
 اصدقی، مهران ۲۱۶
 اصغرزاده، ابراهیم ۲۶۹، ۲۷۱
 اعرابی، محمدحسین ۴۱۰
 اعلم، جمشید ۳۷۹
 افتخارجو، حسن ۳۰۱
 افتخارجهرمی، گودرز ۲۸۹
 افجه ای، کاظم ۳۶۶
 افروغ، عماد ۲۸۱
 افشار، نبی ۳۴۸
 افشارتکلو، عباس ۳۹۶
 افغان، عباس ۱۹۸
 افنان، بهرام ۳۰۴
 اکبری، علی اکبر ۱۹۲
 اکبریان، علی ۴۷، ۵۴، ۳۴۵
 اکبری ملحی، ژاله ۱۷۵
 القانین، حبیب الله ۳۷۹، ۳۸۳، ۳۸۴
 الوندپور، علی ۳۵۸
 الویری، مرتضی ۳۵، ۳۶
 الهیاری، ایمان ۳۰۲
 امامی، سعید ۲۸۴، ۳۳۲، ۳۳۳
 امامی کاشانی، محمد ۲۳۵، ۴۰۴

۴۳۶، ۴۲۸، ۴۲۷، ۴۱۷	امانی، محمدصادق ۱۲۲
باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم ۱۶۲، ۱۷۱	امیدنجف‌آبادی، فتح‌الله ۴۳، ۵۳، ۵۴، ۲۲، ۲۱
باطبی، احمد ۳۳۵، ۳۵۹	امیرافشاری‌زنجان‌ی، پروانه ۱۴۹
باغبانی، حشمت ۳۶۶	امیرانظام، عباس ۲۰، ۳۰، ۵۴، ۵۵، ۱۵۶
باغچه‌بان، ثمین ۱۷۱	۱۶۵، ۲۰۹، ۲۸۳، ۳۳۴، ۳۳۵
باقری، سوسن ۱۸۵	امیرانی، علی اصغر ۱۶۳
باقری، عامل ۱۹۶	امیری‌مقامی، مسعود ۱۷۶
باقری، ناصر ۱۸۵	امین، خسرو ۱۹۶
باقی، عمادالدین ۳۳۳	امین‌افشار، بیوک - سپهد - ۳۷۹
باکری، حمید ۲۲۳	امین‌زاده، محسن ۲۸۱
باهنز، محمدجواد ۲، ۳۴، ۴۳۸	امینی، رسول ۳۹۱
بخارایی، مهدی ۱۷۰	امینی، علی ۱۲۴
بختیار، تیمور ۴۰۴	امینی‌آل‌آقا، سیاوش ۹۹، ۱۰۱
بختیار، شاپور ۳۸۱	امینی‌افشار، پرویز - سرلشگر - ۳۷۹
بختیاری، مرتضی ۲۴۴، ۲۴۵	انامی، فرحناز ۳۳۲
بخشی‌آذر، خلیل - سپهد ۹، ۱۰	انظاریون، مصطفی ۱۶۱، ۱۶۲
برادران‌هاشمی، رضا ۳۴۲	انجوی‌شیرازی، ابوالقاسم ۱۷۱
براون، ادوارد ۷۳	انصاری، احمد ۳۴۲
برزگر، ... ۳۲۶	انصاری، مجید ۳۶، ۴۱۳
برقعی، ابوالفضل - آیت‌الله - ۱۸۵	انواری، عبدالکریم ۱۷۴
برنجیان، هاشم ۳۷۹	انواری، محی‌الدین ۱۴۹، ۳۷۵
بروجردی، ۳۶۹	اوصیا، پرویز ۱۷۴
طباطبایی‌بروجردی، حسین - آیت‌الله - ۴۳،	اویسی، غلامعلی ۳۸۱
۴۱۹، ۳۶۹، ۱۴۵	ایروانی، محمدجواد ۲۰۹
بقایی، مظفر ۴۳۷	ایزدپناه، عبدالرضا ۳۲۴
بلوریان، غنی ۴۰۱	ایلیاوی، مهدی ۴۲۸
بنفشه، ... ۳۹۹	باباخانی، - آخوند - ۳۴۸
بنی‌صدر، ابوالحسن ۹، ۱۱، ۱۸، ۲۲، ۲۴، ۲۶،	باتمانقلیچ، نادر ۴۰۴
۲۷، -۳۳، -۳۹، ۴۰، ۶۰، ۶۴، ۷۲-۷۷، ۹۹،	بادامچیان، اسدالله ۶
۱۲۷، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۶۱-۱۶۳، ۱۸۷، ۲۷۰، ۳۹۶،	بازرگان، مهدی ۴، ۶، ۸، ۱۰، ۱۳، ۲۰، ۲۱،
۳۹۸، ۴۰۳-۴۰۸، ۴۱۳، ۴۱۶	۳۰، ۳۳، ۴۶، ۴۸، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۷۱، ۹۵،
بنی‌صدر، فتح‌الله ۷۲	۱۳۶-۱۳۸، ۱۴۷، ۱۶۲، ۱۶۵، ۲۵۸، ۲۷۹، ۲۸۰،
بنی‌نجاریان، محمود ۱۴۷	۲۸۳، ۳۰۷، ۳۳۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۸۷، ۳۹۳،

- پورعلی فاضل، گیتی ۱۷۵
 پورقناد، ... ۴۷، ۳۴۵
 پورمحمدی، مصطفیٰ ۳۸، ۴۷، ۵۴، ۱۳۰،
 ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۳۰، ۲۳۵،
 ۲۵۶، ۲۹۳، ۳۰۳، ۳۲۴، ۳۴۴، ۳۴۵
 پورمیرغفاری، حسین ۱۲، ۹۳، ۱۱۵-۱۴۴،
 ۱۶۴، ۱۶۸، ۲۰۱، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۳۲، ۲۶۳، ۲۶۴،
 ۲۸۸، ۳۱۴، ۳۶۷
 پونه، ر.ک.به: گرامی، لیلیا
 پهلوی، خاندان/سلطنت ۲، ۴، ۱۸، ۳۰، ۴۴،
 ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۱۰۶، ۱۱۸، ۱۲۷، ۱۴۶، ۱۴۷،
 ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۰۳، ۲۳۱، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۸۵،
 ۳۴۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۸۰، ۳۸۲، ۴۲۹، ۴۳۸
 پهلوی، رضا ۱۲۷
 پهلوی، رضاشاه ۱۱۶، ۱۱۸، ۲۱۱، ۳۳۷، ۴۰۲،
 ۴۰۴، ۴۱۸
 پهلوی، علیرضا ۴۰۴
 پهلوی، فرح-دیا- ۲
 پهلوی، محمدرضاشاه ۲، ۳، ۵، ۱۹، ۳۰، ۳۱،
 ۳۲، ۳۴، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۹، ۹۴، ۹۹، ۱۰۱، ۱۲۰،
 ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۷۰، ۲۶۸، ۲۸۵،
 ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۱، ۳۳۷، ۳۵۱، ۳۷۷، ۳۸۱،
 ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۴۰۴، ۴۱۴، ۴۱۸، ۴۲۲،
 ۴۳۲، ۴۳۵
 پیامبری، محمد ۳۹۱
 پیراننده، ابراهیم ۲۶۸
 پیرخضرانیا، احمد ۳۹۱
 پیرخضرانیا، حسین ۳۹۱
 پیرنیا، منصوره ۲
 پیرولی، عیسی ۳۹۱
 پیشگاهی فرد، محمد ۲۱
 پیشه‌وری، جعفر ۳۳۷
 پیمان، حبیب‌الله ۲۷، ۱۶۵
- بوئینی، علیرضا ۱۹۵
 بوئینی، محمدرضا ۱۹۵
 بهادری، قادر ۳۹۱
 بهار، مهرداد ۱۷۱
 بهجت، محمدتقی ۳۵۷
 بهرامی، عبدالله ۳۹۲
 بهرامی، محمدکاظم ۴۷، ۳۴۵
 بهشتی، علیرضا ۴۲
 بهشتی، ملوک‌السادات ۲۱، ۲۸
 بهکیش، محمدعلی ۱۹۵
 بهکیش، محمود ۱۹۵
 بهمن‌پور، غضنفر- سرهنگ ۴۰۹، ۴۱۲
 بهمن‌پور، محمدقلی ۴۰۹
 بهمنی، منوچهر ۹۹، ۱۰۰
 بهنودی، اصغر ۳۹۰
 بیات، اسدالله ۴۱۰، ۴۲۹
 بیات، داوود ۳۰۶، ۳۰۷
 بیدآبادی، احمد ۳۷۹
 بیضائی، اسماعیل ۴۱۰
 بیضائی، داریوش ۴۱۰، ۴۱۲
 بی‌طرف، حبیب‌الله ۲۶۹
 بیگی، هادی ۱۷۶، ۱۹۸
 پارسا، فرخرو ۲، ۸، ۱۴۸، ۱۵۴، ۲۷۰
 پاکدامن، ناصر ۱۷۱
 پاکروان، حسن ۳۷۹
 پرتوی، مهدی ۶۶
 پرکت، هنری ۳۲
 پرورش، علی‌اکبر ۲
 پزشکپور، محسن ۱۷۴
 پسندیده، مرتضی- آیت‌الله- ۵۴
 پوراقبال، غلامرضا ۳۰۱
 پورساحلی لنگرودی، عباس ۱۹۶
 پورصفیر، شهرام ۳۰۲

- پینوشه، آگوستو خوزه ۳۰۵
 تابعی، ... - سرهنگ ۳۸۸
 تاجزاده، مصطفی ۲۸۱
 تبریزی، شمس - سرتیپ ۳۸۸
 تتلو، امیر ۲۴۴
 تحصیلی، ناهید ۱۹۵
 ترقی، حمیدرضا ۲۸۴
 تسخیری، محمدعلی ۳۵۲، ۳۵۳
 تشید، نیلوفر ۱۵۸
 تقوی فردود، زین‌العابدین ۱۱۱
 تقوی قهی، جواد ۳۰۱
 تکبعلی‌زاده، حسین ۹۷، ۹۹
 تکمیل‌همایون، ناصر ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲
 توانگری، فریدون ۱۴۸
 توسلی، محمد ۱۳۷، ۱۳۸
 توکلی، احمد ۴۵
 توکلی‌نیشابوری، نصرالله - سرهنگ ۹
 تهرانی، جاوید ۳۳۵
 تهرانی، حاج آقا بزرگ ۱۶۲
 تهرانی/ساواک. ر.ک. به نادری پور، بهمین
 تهرانی، علی اکبر ۲۳۳
 تهرانی، مجتبی - آیت‌الله - ۲۳۶
 تیزمغز، حسن ۳۴۸، ۳۴۹
 ثابت، اختر ۳۰۴
 ثابت‌رفتار، رضا ۱۹۵
 ثابت‌رفتار، مسعود ۱۹۵
 جانمی، عزت ۳۰۴
 جاهدی، عباس ۳۴۲
 جباری، نرگس ۴۵، ۴۶
 جبرئیلی، ارفع ۱۹۵
 جبرئیلی، سعید ۱۹۵
 جرجانی، حسین ۳۹۵، ۳۹۹
 جزایری، شهرام ۱۷۶، ۳۱۱
 جعفری، عبدالرحیم ۱۷۰، ۱۷۱
 جعفری، محمد ۹، ۹۹، ۱۰۲، ۱۲۶
 جعفری، محمدعلی ۲۴۱
 جعفری‌افشار، ظفر ۱۹۸
 جعفریان، رسول ۲۶۴
 جعفریان، محمود ۱۵، ۳۷۹
 جلال‌الدین، ... ۴۰۱
 جلالی، اصغر ۳۷۹
 جلالی، حمید ۱۹۸
 جلالی، محمدحسین - سرهنگ - ۱۹۸
 جلالی‌نائینی، محمدرضا ۱۷۴
 جلالی‌نائینی، مینو ۱۷۵
 جلیلیان، محمود ۳۱۰
 جمال‌زاده، جلیل ۳۹۲
 جمال‌الناصر ۴، ۵
 جمالی، هادی ۲۱۶
 جمی، غلامحسین ۹۷
 جمیل، امین ۲۷۱
 جناح، محمدعلی ۳۹۷
 جنتی، احمد ۱، ۱۵، ۴۴، ۴۷، ۱۳۶، ۱۴۷،
 ۱۷۰، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۳۹، ۲۶۶، ۲۷۱، ۳۲۸،
 ۳۴۴، ۳۶۵، ۳۷۵، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۳۱، ۴۳۹
 جنتی، حسین ۱۵۲
 جنتی، علی ۱۵۲، ۱۵۳
 جوادی‌آملی، عبدالله ۲۳، ۱۳۲، ۲۸۷، ۲۸۸،
 ۳۶۵
 جولایی، اسدالله ۳۹، ۴۶، ۶۲، ۶۹
 جهانبانی، نادر - تیمسار - ۳۷۹
 جهانشاهی، سلیمان ۳۲۹
 چمران، مهدی ۵۲
 چوپانی، اکبر ۱۰۳
 چیتچیان، حمید ۱۰۳
 حائری‌تهرانی، مهدی ۱، ۳۴۴

- حائری زاده، مصطفی ۱۲
 حائری شیرازی، محی‌الدین ۴۴
 حائری یزدی، مرتضی ۳۶۹، ۳۶۵
 حاتم، هوشنگ - سپهد ۱۰، ۹
 حاتمی، ... ۱۳۹
 حاج حیدری، ابوالفضل ۱۲۲، ۴
 حاج صمدی، علیرضا ۱۹۵
 حبیبی، حسن ۸، ۵۵، ۸۲، ۲۹۲
 حبیبی، سهراب ۲۹۷
 حبیبی، سهیل ۲۹۷
 حجاریان، سعید ۲۷۲، ۲۸۱
 حجازی، علی اصغر ۴۷، ۳۴۴
 حجازی، مسعود ۱۶۲
 حجت، شهلا ۱۷۵
 حجت کاشانی، علی ۳۷۹
 حجتی، محمود ۳۵۸
 حجتی کرمانی، محمدجواد ۳۴
 حججی، محسن ۳۵۴
 حداددهنوی، حسن ۱۹۹، ۳۱۹
 حدادعادل، غلامعلی ۲۶۸
 حدادی، ناصر ۳۹۱
 حریری، محسن ۱۹۵
 حسن دوست، ... ۶۳
 حسن زاده‌آملی، حسن ۲۸۷
 حسن زاده، حسن ۹۳
 حسینی، جلیل ۱۱۱
 حسینی، رشید ۱۱۰
 حسینی، غلامرضا ۱۱۰، ۳۹۳
 حسین زاده، حسین ۱۹۹
 حسینیان، روح‌الله ۴۷، ۵۴، ۶۰، ۶۹، ۷۰، ۲۲۵،
 ۳۴۴
 حسینی، حسین ۳۴۲
 حسینی، عزالدین ۴۰۱، ۴۲۴
 حسینی بهشتی، محمد ۱، ۲، ۱۲، ۱۳، ۱۸، ۲۱،
 ۲۳، ۲۴، ۳۲-۳۴، ۳۷-۳۹، ۴۲، ۴۷، ۶۲، ۹۶،
 ۱۰۲، ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۷۵، ۲۱۲، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۷۰،
 ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۱۳، ۳۲۲، ۳۳۹، ۳۴۴، ۳۴۵،
 ۳۶۵، ۳۹۹، ۴۰۵، ۴۱۲، ۴۳۶، ۴۳۷
 حسینی سیستانی، علی - آیت‌الله - ۷۲، ۳۶۷
 حسینی شیرازی، محمدحسن ۴۲۸
 حسینی مرندی، رضا ۲۹۷
 حفیظی، حسین ۲۷۹
 حفیظی، محمدعلی ۲۷۹
 حقانی، حسین ۱، ۳۴۴
 حقانی، غلامحسین ۱۰۲، ۱۲۶، ۳۳۸
 حق‌بین، کوروش ۳۰۴
 حقی، محمد ۲۹۶
 حکیم، محسن - آیت‌الله - ۳۵۱
 حلوانی‌عسگر، مجتبی ۱۹۹
 حمید، مه‌ری ۱۹۵
 حمیرا: رک. به امیرافشاری زنجان، پروانه
 حنیف‌نژاد، محمد ۱۳۹
 خاتمی، احمد ۲۳۶
 خاتمی، محمد ۱۴۲، ۱۵۹، ۱۹۰، ۱۹۸، ۲۰۹،
 ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۶، ۲۴۶، ۲۷۱، ۲۸۴، ۲۸۷،
 ۳۲۴، ۴۱۸، ۴۳۱، ۴۳۹
 خاتمی، مسعود ۴۰۸
 خادمی، حسن ۳۷۰
 خادمی، حسین ۳۷۰
 خاطر، سلیمان ۲۵۴
 خاقانی، شبیر ۳۸۸
 خامنه‌ای، علی ۲، ۳۴، ۳۶، ۴۲، ۷۲، ۷۴،
 ۹۰-۹۴، ۹۸، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۲۳، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶،
 ۱۴۶، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱،
 ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۹-۲۴۴، ۲۵۶، ۲۵۹،
 ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۴-۲۸۸، ۲۹۵

- ۳۱۰، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۴۳، ۳۵۱-۳۵۳، ۲۹۴، ۳۳۹، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۶،
 ۳۵۸، ۳۶۲، ۳۶۷، ۳۷۰-۳۷۲، ۳۹۴، ۴۲۹-
 ۴۳۳، ۴۳۹، ۴۴۱
 خاموشی، مهدی ۲۳۶
 خاندل، حسین ۲۹۷
 خاوری‌لنگرودی، علی نقی ۲۲۱
 خدابنده‌لویی، محمود ۳۰۱
 خدایرست، محمد ۳۴۰
 خدامی، کمال‌الدین ۴۷، ۳۴۵
 خدایی، علی ۶۶
 خراسانی، وحید ۳۶۵
 خرم‌زاده‌اصفهانی، شیدا ۳۳۳
 خزایی، پرویز ۵۴
 خزعلی، ابوالقاسم ۱، ۳۴، ۴۴، ۳۴۴، ۳۶۵، ۴۰۴
 خزین، طراز‌الله ۲۹۷
 خسروآبادی، مسعود ۱۹۵
 خسروآبادی، منصور ۱۹۵
 خسروداد، منوچهر- تیمسار ۳۷۷، ۳۷۹
 خسروشاهی، علی ۲۷۷
 خضرائی، محمود ۳۴۲
 خضری، اصغر ۱۹۵
 خضری، حمید ۱۹۵، ۱۹۶
 خطیبی، طاهر ۳۹۱
 خلخالی، محمدصادق. رک. به:
 صادقی‌گیوی، محمدصادق
 خلخالی، فاطمه ۳۷۳
 خلخالی، محمد ۳۷۳
 خلخالی، مهدی ۳۷۳
 خلعتبری، اسدالله ۳۷۹، ۴۲۱
 خلفی، علی ۲۳۸
 خلیلی، ... ۱۰۴
 خمینی، احمد ۵، ۶، ۳۵، ۷۹، ۸۳، ۹۱، ۱۰۴،
 ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۳۶، ۲۰۵، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۴۸، ۲۶۸،
 ۲۹۴، ۳۳۹، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۶،
 خمینی، مصطفی ۳۷۳
 خواجه‌نوری، پریش ۱۷۵
 خورشیدی، ناجی ۳۹۲
 خوشکیش، یوسف ۳۷۹
 خوبی، ابوالقاسم - آیت‌الله - ۷۲، ۳۴۳
 خیابانی، موسی ۴۰، ۱۰۲، ۱۲۴، ۱۴۱
 داداشی، حبیب‌الله ۲۳۳
 دادپور، محمد ۴۱۰
 دادستانی، علی ۳۹۱
 دارآفرین، اردکان ۱۹۵
 دارآفرین، اردلان ۱۹۵، ۱۹۶
 دارایی، آذرگنیش ۳۹۲
 داریوش، پرویز ۱۷۱
 دالوند، شهین - شیرین - ۳۰۴
 داماد، محقق ۳۱۱، ۴۱۹
 داماد، مفتاح ۱۸۱
 دامغانی، محمدتقی ۱۷۴
 دانشجو، کامران ۲۸۴
 دانش‌زاده‌قمی، محمد ۴۴، ۵۳، ۱۳۲، ۲۰۹،
 ۲۸۶، ۲۸۸، ۳۶۵
 دانیالی، سهیل ۱۹۶
 داوودالموسوی دامغانی، ابوالقاسم ۳۴۲
 دده‌بالا، معصومه ۱۴۹
 درازگیسو، سیدابراهیم ۳۹۹
 درخشنده‌توماج، شیرمحمد ۳۹۵، ۳۹۹
 درفشی، ابراهیم ۲۹۷
 درویش، عبدالباقی ۳۴۲
 درویش‌زاده، محمدرضا ۲۸۴
 دریابندری، نجف ۱۷۱
 دری‌نجف‌آبادی، قربانعلی ۴۷، ۱۷۶، ۲۸۴،
 ۳۴۵
 دستغیب، عبدالحسین ۴۰۸، ۴۱۱

- دستور، محسن ۳۴۸
 دشتیان، مظفر ۴۱۰
 دعاگو، محسن ۳۲۴
 دلدار، عباس ۳۳۵
 دلشاد، هوشنگ ۳۱۰
 دورانت، ویلیام جیمز ۴۱۸
 دوستعلی، مجید ۳۲۹
 دولخواهان، حسین ۳۳۴
 دهپناه، علی اصغر - سرلشگر ۴۱۰، ۴۱۲
 دهخدا، علی اکبر ۴۱۸
 دین پرور، جمال الدین ۳۳۹
 دینکامی، حسین ۴۱۰
 ذاکری، مسعود ۱۳۹
 ذوالقدر، ناصر ۴۱۰، ۴۱۲
 رابرتسون، جفری ۱۱۴
 رازی زاده، علی ۳۸۵، ۳۹۱
 رازینی، علی ۴۷، ۱۱۴، ۱۳۰-۱۳۴، ۱۹۰، ۲۱۱-
 ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۵۶، ۲۹۹، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۵،
 ۳۲۶، ۳۴۴، ۳۵۹، ۴۰۷، ۴۳۲
 رازینی، محمود ۲۱۱
 رامندی، ابوالقاسم ۴۷، ۳۴۵
 رامیزی، محمد ۴۷، ۳۴۵
 راوندی، مرتضی ۱۷۱
 رئوفی نژاد، محمد ۳۲۹
 رئیس السادات، سید ابراهیم ر.ک. به رئیس،
 ابراهیم
 رئیس، ابراهیم ۳۸، ۴۷، ۸۶، ۱۵۷، ۱۷۰،
 ۱۸۶، ۱۹۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۹، ۲۴۰،
 ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۷۲، ۲۹۹، ۳۱۱، ۳۳۹، ۳۴۴،
 ۳۴۵، ۴۴۰
 رئیس، حبیب ۳۴۸
 ربانی املشی، محمد مهدی - آیت الله - ۲۳،
 ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۶۳، ۱۸۸، ۲۳۳، ۲۸۷،
- ۲۸۸، ۴۳۶، ۴۳۸
 ربانی شیرازی، محمد هادی ۳۵، ۳۷۵
 ربیعی، امیر حسین ۳۷۹
 ربیعی، علی ۲۰
 رثائی، حسن ۲۲۱
 رجایی، غلامعلی ۲۲۲
 رجایی، محمدعلی ۸، ۳۴، ۳۹، ۵۶، ۴۳۷،
 ۴۳۸
 رجوی، مریم ۱۳۸
 رجوی، مسعود ۶، ۲۱، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۷۰، ۱۰۲،
 ۱۱۵، ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۴۸، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۲
 رحمانی، بهمن ۲۲۱
 رحمانی، حاج داوود - میثم - ۲۱۵، ۳۰۶
 رحمانی پور، آرش ۲۳۷
 رحیم صفوی، یحیی ۲۲۲
 رحیمی، مصطفی ۵۲، ۱۷۱
 رحیمی، مظفر ۳۹۱
 رحیمی، مهدی - سپهد - ۹، ۵۲، ۱۷۱، ۳۴۲،
 ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۹۱
 رحیمی، نورالدین ۳۴۲
 رخ فو، هاشم ۱۵۴
 رزاقی، ابوالقاسم ۳۴۲
 رزاقی، احمد ۱۹۵
 رزاقی، مهشید - حسین - ۱۹۵
 رزمی، جهانگیر ۱۰۰، ۳۹۲
 رستاقی، روبرت ۲۲۱
 رشتچیان، مسعود ۱۹۸
 رشدی، سلمان ۲۲۷، ۳۰۹
 رشوند سرداری، قاسم ۳۹۰
 رشید، غلامعلی ۲۲۲
 رشیدی، امیر ۱۹۵
 رشیدی، محسن ۱۹۵
 رشیدیان، محمد ۹۹، ۱۰۰،

- رضایی، احمد ۴۱۰
 زرندی، ... ۳۶
 رضایی/خانواده ۱۴۸، ۱۸۳
 زرین کوب، عبدالحسین ۱۷۱
 رضایی، عبدالله ۲۹۸
 زمانی ر.ک. به: واعظی، موسی
 رضایی، کریم ۳۹۲
 زمانی، فرهاد ۳۴۸
 رضایی، محسن ۳۴، ۶۲، ۱۰۴، ۱۲۳، ۲۱۹، ۲۲۴
 زنده‌دل، هدایت‌الله ۳۳۳
 رضایی، مهدی ۶۳
 زندگی، خسرو ۲۱۶
 رضایی جهرمی، بهروز ۱۹۵
 زندگی، عطا ۳۹۱
 رضوانی، غلامرضا ۱۸۸
 زواره‌ای، حسن ۴۴۰
 رضویان، عطا ۳۶۶
 زواره‌ای، رضا ۱۲، ۱۳، ۱۷۵، ۴۳۵
 رفیعی‌راد، میرولی ۳۴۱
 زواره‌ای، محمود ۴۴۰
 رفیق‌دوست، محسن ۴، ۳۵۹، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹
 زورمند، محمد ۳۴۸
 رقمی، احمد ۳۴۲
 زیباکلام، صادق ۳۹۳
 رمضانی، غلامرضا ۱۷۰، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۹۹
 زیباکلام، محمود ۱۵۳
 رمضانی‌دهاقانی، اسفندیار ۱۰۱، ۹۹
 سابقی، حاجی‌بابا ۴۵
 روحانی، حسن ۳۶، ۱۵۲، ۲۱۹، ۳۰۲، ۳۳۵
 سازگارا، محسن ۲۸۱، ۲۳۳
 روحانی، سیدمحمد ۷۲
 ساعدی، غلامحسین ۱۷۱
 روحانی، محمدرضا ۱۷۵
 ساغریغمایی، ابوالفضل ۱۷۶
 روحانی‌فرد، محمدعلی ۳۴۲
 سالارچاف ۳۷۷
 روستایی، قاسم ۱۱۱
 سالاری، چنگیز ۳۲۹
 رهامی، محسن ۲۸۶، ۳۲۵، ۳۳۶
 سامی، کاظم ۳۳، ۳۱۰
 رهبری، ... رییس دادگاه انقلاب تهران ۲۰۹
 سانچز، ایلچ‌رامیرز ۳۸۱
 رهبری، غلامحسین ۴۷، ۲۱۲، ۳۱۴، ۳۱۸،
 سبحانی، جعفر، ۳۶۵، ۲۶۷
 ستوده‌کلام، ... ۳۲۷
 سجادی، محمد ۱۷۴، ۳۳۴
 سجده‌ای، جلال - تیمسار - ۹۹
 سبحانی، عزت‌الله ۳۳، ۳۳، ۷۱، ۱۳۶، ۱۶۵، ۳۱۸
 سبحانی، یدالله ۳۳۴
 سرابندی، محمدرضا ۷
 سرحدی‌زاده، ابوالقاسم ۴۰۵
 سرشار، محمدرضا ۱۷۹
 سرکوهی، فرج ۳۳۴
 سریع‌القلم، وحید ۲۱۶
 سزاوارقمی، ... حاج ۱۰۴
 رضایی، احمد ۴۱۰
 رضایی/خانواده ۱۴۸، ۱۸۳
 رضایی، عبدالله ۲۹۸
 رضایی، کریم ۳۹۲
 رضایی، محسن ۳۴، ۶۲، ۱۰۴، ۱۲۳، ۲۱۹، ۲۲۴
 رضایی، مهدی ۶۳
 رضایی جهرمی، بهروز ۱۹۵
 رضوانی، غلامرضا ۱۸۸
 رضویان، عطا ۳۶۶
 رفیعی‌راد، میرولی ۳۴۱
 رفیق‌دوست، محسن ۴، ۳۵۹، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹
 رقمی، احمد ۳۴۲
 رمضانی، غلامرضا ۱۷۰، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۹۹
 رمضانی‌دهاقانی، اسفندیار ۱۰۱، ۹۹
 روحانی، حسن ۳۶، ۱۵۲، ۲۱۹، ۳۰۲، ۳۳۵
 روحانی، سیدمحمد ۷۲
 روحانی، محمدرضا ۱۷۵
 روحانی‌فرد، محمدعلی ۳۴۲
 روستایی، قاسم ۱۱۱
 رهامی، محسن ۲۸۶، ۳۲۵، ۳۳۶
 رهبری، ... رییس دادگاه انقلاب تهران ۲۰۹
 رهبری، غلامحسین ۴۷، ۲۱۲، ۳۱۴، ۳۱۸،
 ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۵
 رهبری، هاشم - فرزاد - ۵
 رهنورد، زهرا ۱۵۰، ۲۳۰
 ریاحی‌تاج‌میر، حسین ۱۶۴
 ریاضی، عبدالله ۳۷۹
 ریگان، رونالد ۱۱۵، ۱۲۴، ۳۰۵
 زاهد، اسماعیل ۱۷۴
 زاهدی، فضل‌الله - سرلشکر - ۵۳، ۴۰۰، ۴۰۴
 زجاجی، اکبر ۲۲۳
 زرگر، احمد ۴۷، ۱۹۸، ۲۳۹، ۲۹۹، ۳۴۵
 زرگر، داوود ۱۹۸

- سعادت‌مند، ابوالحسن ۳۷۹
 سعادت، محمدرضا ۱۲، ۱۹، ۹۶، ۹۷، ۹۸،
 ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۵۰، ۴۲۳، ۳۱۴
 سعید جواد ۳۷۹
 سعیدی، ... حاکم شرع ۳۶۶
 سعیدی، احمد ۳۹۱
 سعیدی، علی ۲۳۶
 سعیدی، محمدرضا - آیت‌الله-۴۲۲
 سعیدی سیرجانی، علی اکبر ۳۳۳
 سفری، محمد علی ۱۷۶
 سگونده عباس ۳۴۸
 سلامی، محمد ۳۰۱
 سلحشور، داریوش ۱۶۵، ۱۶۶
 سلطانپور، سعید ۳۷
 سلطانی، غلامرضا ۳۳۹، ۳۴۲
 سلطانی، محمد ۳۲۹
 سلطانی، محمدباقر ۳۶۹
 سلیمان، قاسم ۲۴۱
 سلیمی، محمد ۳۲۵
 سلیمی، محمد ۴۷، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۳۳، ۲۳۶،
 ۳۲۱-۳۲۴، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۴۵، ۴۰۷
 سنجابی، کریم ۴۳۸
 سولیوان، ویلیام ۴، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۷۱
 سیاوشی، جمشید ۳۰۴
 سیداحمدی، محسن ۱۹۵
 سیداحمدی، محمد ۱۹۵
 سیف‌اللهی، رضا ۴۷، ۵۴
 سیفی، فرج‌الله - کمانگر- ۱۵۵، ۱۶۵
 سینائی، وحید ۵۳
 شادمهر، محمدهادی- تیمسار- ۳۹۴
 شامبیاتی، ژاله ۱۷۵
 شاه‌بابا، مه‌ری ۱۷۵
 شاه‌چراغی، حسن ۳۴۲
 شاهنده، علی ۱۷۴
 شاهی، عزت ۳۷
 شجاعی، علی ۱۱۰
 شجونی، جعفر ۴۱۳
 شریعتمداری، حسین ۹۲، ۱۷۸
 شریعتمداری، کاظم - آیت‌الله- ۱۶، ۴۳، ۹۴،
 ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۲۶۳-۲۶۵، ۴۰۱، ۴۱۷، ۴۳۰
 شریعتمداری، محمد ۲۰۹
 شریعتی، علی ۴۰۲، ۴۱۵، ۴۱۸
 شریعتی نیاسر، حسن ۲۹۷
 شریف‌الدین، محمدحسن ۲۲۱
 شریف‌امامی، جعفر ۱۰۱
 شریفی، محمود ۴۷، ۳۴۵
 شکوری، اورنگ ۱۷۰
 شکوری، بهمن ۱۵۶، ۱۷۰، ۱۸۶
 شمخانی، علی ۲۲۴
 شمس تبریزی، غلامحسین ۳۷۹
 شوشتری، محمد اسماعیل ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۲۸، ۳۳۱
 شوکتی، مجید ۲۱۶
 شهبازی، شهباز - عباس علی- ۱۹۵
 شهبازی، علی ۱۹۵
 شهبازی، مریم ۳۳۲
 شهرام، محمدتقی ۱۲، ۹۶، ۹۸، ۱۴۳، ۱۵۰،
 ۳۱۳، ۳۱۴
 شهریاری، پرویز ۱۷۱
 شهریکندی، کریم ۳۹۲، ۳۹۳
 شیبانی، حسین ۳۹۰
 شیبانی، حماد ۴۲۳
 شیخ‌الاسلام زاده، شجاع‌الدین ۱۴۸، ۱۵۱
 شیخ‌الحکما، حسین ۲۱۶
 شیخ‌زاده، محمد علی ۱، ۳۴۴
 شیرازی، منوچهر ۲۵۲
 شیرانی، کریم ۳۹۲

صدری، جعفرقلی ۳۷۹	شیری، محبوب ۳۳۹
صدفه حسین ۳۶۶	صابری، سیمین ۳۰۴
صدوقی، محمد - آیت‌الله - ۶۰، ۷۸، ۱۰۴	صادق‌وزیری، صارم‌الدین ۱۷۴
صدیقی، کاظم ۴۷، ۲۱۰، ۳۲۴، ۳۴۵	صادقی، بهرام ۱۳۹
صدیقیان کاشی، محمدجواد ۳۴۰	صادقی، جواد ۳۶۶، ۳۶۷
صفاریان، غلامعلی ۴	صادقی، فاطمه ۳۷۴
صفوی، شاه‌اسماعیل ۳	صادقی، محمد ۳۷۴
صفوی، ولی‌الله ۲۱۶	صادقیان، طیب ۳۶۶
صمدی، ابوبکر ۳۹۲	صادقی قهاره، غلامحسین ۳۴۶
ضیایی، ... ۱۹۳ مرحوم!	صادقی گیوی، غفور ۳۷۴
طائب، حسین ۲۳۶	صادقی گیوی، محمدصادق
طالقانی، محمود - آیت‌الله - ، ۷، ۲۱، ۳۳، ۷۱، ۳۹۰، ۴۰۴، ۴۲۷، ۴۲۸	صافی، علی - آیت‌الله - ۲۹۹
طالقانی، ... - سرگرد ۳۹۳	صافی اصفهانی، حسن ۳۷۰
طاووسی، شعبان - کابوک - ۱۶۰	صافی گلپایگانی، لطف‌الله - آیت‌الله - ۲۹۹، ۳۶۳
طاهری خرم‌آبادی، جلال‌الدین - آیت‌الله - ۲۸۶، ۳۶۹، ۳۷۰	صالحی، اصغر ۳۴۷
طباطبایی، احمد ۴۷، ۳۴۵	صالحی، مرتضی ۲۱۶
طباطبایی، محمدحسن - آیت‌الله - ۴۳، ۱۴۵	صالحی منش، محمدصادق ۲۱۹
طباطبایی، محمدحسین ۱	صانعی، حسن ۲۰۴
طباطبایی، هاشم ۱۷۵	صانعی، یوسف - آیت‌الله - ۳۴، ۱۱۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۴۶، ۲۱۰، ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۶۰، ۲۶۲
طباطبایی قمی، حسن - آیت‌الله - ۴۰۱	۲۶۳، ۲۶۵، ۲۷۲، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۶، ۳۳۹، ۳۶۵
طباطبایی نسب، سیدحسن ۳۴۲	صباغیان، هاشم ۱۳۷، ۲۸۰، ۲۸۱
طرّفی، منصور ۳۴۸	صبحی، ر.ک. به صالحی، مرتضی
طوبایی، سیامک ۳۰۱	صبی، حمید ۱۷۶
ضابطی، علی اصغر ۲۲۷	صبی، فرخنده ۱۷۵
ظهيرنژاد، قاسم‌علی - سرلشگر ۳۹۳	صبی، موسی ۱۷۴
عابدباخدا، هرمز ۳۵۸	صدام حسین ۲۲۶، ۲۸۰، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۱
عابدی، خلیل ۱۱۰	صدر، رضا ۱۴۲
عابدینی، احمد - آیت‌الله - ۱۷۱	صدر، محمدباقر - آیت‌الله - ۱۱۵
عادلی، تقی ۱۹۹	صدرالاسلام، مسعود ۲۲۸
عارف، محمدرضا ۱۴۲	صدرحاج سیدجواد، احمد ۵۲، ۳۰۷
عالی‌نسب، مصطفی ۲۶۴	

- عاملی، غلامرضا ۲۲۹
 عاملی تهرانی، محمدرضا ۳۷۹
 عبادی، شیرین ۳۲۵
 عباسپور، حسن ۱۶۱
 عباسی - نوری، حمید ۱۹۹
 عبایی خراسانی، محمد ۱۰۲
 عبدالباقی، مهران ۳۳۵
 عبداللهی، امیر ۱۹۵
 عبداللهی، مجید ۱۹۵
 عبیدی، عباس ۲۸۱، ۳۱
 عراقی، مهدی ۴
 عرفا، علی ۴۴
 عرفات، یاسر ۳۹۷
 عزتی، بهمن ۳۹۰
 عزیزی، احمد ۲۶۸
 عزیزی، فائق ۳۹۱
 عزیزی، محمد ۳۹۰
 عزیزی، هوشنگ ۳۹۰
 عزیزیان، مهدی ۲۴۵، ۲۴۴
 عسگراولادی، حبیب‌الله ۲۰۴، ۱۹۱، ۱۲۲، ۴
 عطارزاده، بهروز ۱۹۵، ۱۹۶
 علامه برقی، ابوالفضل ۱۸۵
 علامه طباطبایی - ر.ک. به: طباطبایی، محمدحسن - آیت‌الله -
 علامه وحیدی، محمدعلی ۴۲۱، ۳۷۹
 علامیان، سعید ۳۹۷
 علایی، حسین ۱۰۳، ۲۲۳
 علایی، رشید ۲۲۷
 علم‌الهدا، احمد ۱۵، ۳۹، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۳۹
 علم‌الهدا، جمیله ۲۳۱، ۲۳۷
 علوی، بزرگ ۱۷۱
 علوی، محمود ۲۳۶
 علوی تبار، علیرضا ۲۸۱
 علوی تبار، محمد ۹۹
 علوی گرگانی، ... ۲۸۷
 علیرضایا، محمدرضا ۱۹۶
 علیزاده، سعید ۳۴۸
 علیزاده، عباسعلی ۴۷، ۳۴۵
 علیزاده، مهر ۴۴۱
 علی زمانی، محمدرضا ۲۳۷
 عمویی، فرزانه ۱۴۱
 عمید، مجتبی - سرتیپ - ۱۵۵
 عندلیب، اسدالله ۴۰۸، ۴۱۰
 عهدیه: ر.ک. به بدیعی، عهدیه
 غازی، حسن ۲۲۳
 غرابات، علی ۳۲۸
 غرضی، محمد ۳۴۶
 غضنفرپور، احمد ۲۸۱
 غضنفرنژاد، علی اصغر ۱۹۲
 غفاریور، ... ۴۸
 غفاری، اکبر ۱۱۱
 غفاری، محمد ۳۹۲
 غفاری، هادی ۲۸۱، ۳۷۸، ۴۲۲
 غفرانی - یللدایی -، نصرت ۳۰۴
 غلامی، احمدرضا ۱۹۶
 غلامی، بهروز ۲۲۳
 فاتح، ... ۱۹۹
 فارسی، جلال‌الدین ۴۳۸
 فاضل، ایرج - دکتر - ۲۸۶
 فاطمی، حسین ۵۳
 فاکر، محمدرضا ۱۰۲، ۱۲۶
 فتاپور، مهدی ۲۶
 فتاحی، مظفر ۳۹۰
 فتحی، عباس ۱۹۵
 فخارزاده کرمانی، محمد ۶۹، ۷۰
 فخرایی، علی ۳۹۲

- فدایی، علی ۴۱۷
 قاضی‌عسگر، علی ۲۳۶
 فرخزاد، فریدون ۱۴۹
 قالیباف، محمدباقر ۱۰۱
 فرخنده‌جهرمی، علی ۳۹۶
 قتیل‌زاد، احمد ۲۰۹، ۳۵۷
 قدوسی، علی ۱، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۸، ۲۳، ۳۸-
 ۴۳-۹۷، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۵،
 ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۶، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۰،
 ۲۳۲، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۱۳، ۳۲۲، ۳۳۹، ۳۴۴،
 ۳۴۵، ۳۹۹، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۹، ۴۳۶
 قدوسی، مجید ۴۳
 قدوسی، محمدحسن ۴۳
 قدیریان، احمد ۴۸، ۵۷، ۶۲، ۷۰، ۹۲، ۱۹۲،
 ۲۳۸، ۴۰۷
 قرائتی، محسن ۲۳۹، ۴۲۹
 قربانی‌لاهیجی، زین‌العابدین ۳۹، ۴۲، ۱۰۷،
 ۱۳۱، ۲۹۱، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۳۲، ۳۶۱-۳۶۳، ۳۶۹،
 ۳۶۱
 قربانی‌لاهیجی، مهدی ۳۶۱
 قرنی، محمدولی - تیمسار - ۳۶۵
 قشقایی، خسرو ۵۴، ۴۳۸
 قضایی، حسن ۳۰۴
 قطب‌زاده، صادق ۴۳، ۵۴، ۵۶، ۱۲۴، ۱۲۷،
 ۲۶۸، ۳۷۳، ۴۱۷
 قنبری، سرمست ۴۱۰
 قنبری، مراد ۴۱۰
 قنبری‌تهرانی، خسرو ۲۳۳
 قندهار، باقر ۱۹۶
 قوام‌السلطنه، احمد ۵
 قوامی، ناصر ۲۷۶
 قوچکانلو، نادر ۲۳۳
 قهرمانیان، بهروز ۲۲۱
 کاتم، ریچارد ۳۱
 کاتوزیان، رسول ۱۹۱
 کاتوزیان، باقر - سپهد ۶۰
 علی‌حیان، علی ۴۷، ۱۲۳، ۱۲۴، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۰،
 ۲۲۳-۲۲۵، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۳۲، ۳۴۴
 فلسفی، محمدتقی ۴۰۴
 فولادی، یداله ۳۹۱
 فهیم‌کرمانی، مرتضی ۸۸، ۱۲۲، ۱۲۴، ۴۱۷
 فیاضی، عبدالله ۳۴۲
 فیروزه: خواننده ۱۴۹
 فیروزیان، نصرالله - پروفیسور ۴۳۴
 فیض‌آلنی، علی‌اکبر ۱، ۳۸، ۹۴، ۱۴۹، ۱۹۹،
 ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۱۳، ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۶۵، ۴۰۹
 فیضی، سیف‌الله ۳۹۲
 قائد، محمد ۱۸۶، ۴۱۸
 قائمی، حسن ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳
 قائمی، رزاق ۱۶۰
 قاجار، ناصرالدین‌شاه ۴۰۴
 قاجاریه/سلطنت ۴۰۴
 قادرزاده، احمد ۳۹۱
 قاسملو، عبدالرحمن ۳۷، ۴۰۱، ۴۲۴
 قاسمی، ابوالفضل ۵۴، ۴۳۷، ۴۳۸
 قاضی، محمد ۱۷۱
 قاضی‌حداد - ر.ک.به: حداددهنوی، حسن

- کارتر، جیمی ۱۲۴
 کارلوس - ر.ک. به سانچز، ایلچ رامیرز
 کاشانی، محمود ۴۳۷
 کاظم عرب، حسین ۲۲۱
 کاظمیان، سیف‌الله ۲۱۶
 کاظمیان، مرتضی ۳۱
 کاظمی، شهناز ۳۴۸
 کاظمی، مصطفی ۳۳۳، ۳۳۲
 کامیاب، رضا ۲۳۲
 کاویانی، اصغر ۳۴۸
 کچویی، محمد ۴، ۶۱، ۶۲، ۱۱۶، ۱۵۴، ۳۶۶
 کدیور، محسن ۱۴۲، ۲۲۹، ۲۸۱، ۳۲۴، ۴۰۸
 ۴۱۲، ۴۳۰، ۴۳۳
 کرباسچی، غلامحسین ۱۹۱، ۲۲۸، ۳۰۲
 کردلو، اسلام ۳۳۴
 کرمانی، فهمیم ۱۰۲، ۱۲۶
 کرمی کرمانشاهی، ذبیح‌الله ۲۱۱
 کروی، صادق ۲۳۰
 کروی، مهدی ۱۹۲، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۸۵، ۳۱۹
 کریم‌زاده، احمد ۸۸
 کریمی، ابوالحسن ۳۱۰، ۳۱۱
 کریمی، ناصر ۳۳۴
 کریمی، نصرت ۳۸۰
 کریمیان، معصومه - شورانگیز - ۱۹۵
 کزازی، جلال ۱۹۵
 کسرانی، ... ۳۳۵
 کشمیری، محمدجواد ۷۸، ۴۳۹
 کفایتی، عزت‌الله ۴۱۳
 کلاته‌ای، محمد ۳۴۲
 کلاهی، محمدرضا ۳۹، ۶۹
 کمالی، منوچهر ۱۷۶
 کمانگیر، آرش ۲۲۷
 کوچک‌علی، حسن ۲۵۲
 کوشا، ابوطالب ۳۵۸
 کیانیور، غلامرضا ۳۷۹
 کیانوری، نورالدین ۵، ۲۶، ۶۶، ۳۸۳
 کیاوش - ر.ک. به علوی‌تبار، محمد ۹۹
 کیوان‌زاد، رضا ۲۱۶
 کیوانفر، جمشید ۱۹۵
 کیوانفر، حسن ۱۹۵
 کیهانی، بتول ۱۷۵
 گالیندوپل، رینالدو ۱۴۲
 گرامی، لیلا ۱۴۹
 گرجی‌بیاتی، هرمز ۳۹۰، ۳۹۱
 گرگی، فرید ۳۴۸
 گلپایگانی، محمدرضا - آیت‌الله - ۳۱۳، ۲۹۹،
 ۳۵۷، ۴۳۰
 گلزاده‌غفوری، علی ۲، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۱۹۵، ۲۴۷،
 ۲۶۰
 گلزاده‌غفوری، مریم ۱۹۵
 گلستانی، حسن ۳۲۸
 گوئل، نصرت ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳
 گویلز، یوزف ۱۱۵
 گودرزی، رامین ۱۲۱
 گورباچف، میخائیل ۲۸۷
 گوگوش: ر.ک. به آتشین، فائقه
 لاجوردی، اسدالله ۴، ۱۲، ۱۹، ۲۵، ۳۵-۳۹،
 ۴۷، ۴۸، ۵۶، ۶۲، ۶۹، ۹۲، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۱۶-
 ۱۱۸، ۱۱۹-۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۹،
 ۱۵۳-۱۶۰، ۱۶۳-۱۶۶، ۱۷۰-۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۵،
 ۱۸۷، ۱۹۰-۱۹۲، ۲۰۱، ۲۰۹، ۲۱۴-۲۱۶، ۲۳۳،
 ۲۳۸، ۲۵۴، ۲۷۲، ۳۱۱، ۳۱۸-۳۱۵، ۳۳۱،
 ۳۳۵، ۳۶۶، ۴۳۶
 لاریجانی/ خاندان ۲۱۰، ۳۵۵
 لاریجانی، صادق: ر.ک. به آملی لاریجانی،
 صادق

- لاریجانی، علی ۲۶، ۲۳۱
 لاهیجی، عبدالکریم ۱۹، ۱۴۳، ۱۷۴، ۴۲۳
 لباسچی، قاسم ۲۶، ۲۷
 لبنانی مطلق، محسن ۳
 لرقبا، عبدالله ۹۹
 لشکری، داوود ر.ک. به: عادل، تقی
 لطف‌اللهی، سیامک ۴۲۲
 لقابی، اصغر ۱۶۰-۱۶۳
 لقابی، حسن ۱۶۰
 لنکرانی، فاضل - آیت‌الله - ۳۶۵، ۳۳۱
 لنین، ولادیمیر ۱۵۵
 لهراسی، مهرداد ۳۳۵
 مالکی، جواد ۵
 ماملی، عزیز ۱۷۶
 مبشری، اسدالله ۱۱، ۴۷، ۵۲، ۶۱، ۱۴۳، ۱۸۷،
 ۲۵۶، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۱۹
 مبشری، علی ۴۷، ۶۱، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۴۵
 مبصری، امجد ۳۹۱
 مبلغی اسلامی، محمد ۵۶
 متحدین، سعید ۱۵۰
 متین‌دفتری، هدایت‌الله ۱۳، ۱۸، ۴۸، ۱۷۴،
 ۴۲۳-۴۲۵
 مجتهد شبستری، محمد ۱، ۳۴۴
 مجتهدی، فرج‌الله ۹۹
 مجتهدی تهرانی، احمد - آیت‌الله - ۱۹۱
 مجدآبادی، بهنام ۳۰۱
 مجدآبکاهی، ابوالقاسم ۳۳۳
 مجرد، مهدی ۳۶۳
 مجیدی، محمدتقی ۳۷۹
 مجیدی، محمدرضا ۱۹۶
 محبی، علی ۳۴۰
 محتشمی، علی اکبر ۷۳، ۲۷۷، ۳۱۰
 محجوب، علیرضا ۲۰
 محسنی اژه‌ای، غلامحسین ۱۵، ۴۷، ۱۷۷،
 ۱۹۰، ۲۲۰، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۳۲۸، ۳۴۴
 محسنی گرکانی، محمد - آیت‌الله - ۱۹۰، ۲۱۰
 محصل همدانی، محمدتقی ۳۳۹
 محلاتی، بهاء‌الدین - آیت‌الله - ۲۵
 محلاتی، فضل‌الله ۳۳۸
 محلاتی، محمدجعفر ۱۱۴
 محمدباقر، محسن ۱۹۸
 محمدرحیمی، سهیلا ۱۹۵
 محمدرحیمی، فرنگیس ۱۹۵
 محمدزاده، ابراهیم ۳۴
 محمدی، اکبر ۳۳۵
 محمدی، مجید ۲۸۱
 محمدی، محمد ۲۳۳
 محمدی، منوچهر ۳۳۵
 محمدی، یدالله ۳۹۰
 محمدی بهمن‌آبادی، رضا ۱۹۵
 محمدی بهمن‌آبادی، مریم ۱۹۵
 محمدی دعوی‌سرایبی، محمد ر.ک. به:
 محمدی گیلانی، محمد
 محمدی ری‌شهری، محمد ۲۴، ۲۵، ۱۰۲، ۱۲۶،
 ۱۲۷، ۱۴۴، ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۵۳، ۳۳۸، ۳۴۷
 محمدی عراقی، محسن ۲۳۹، ۳۴۳
 محمدی گیلانی، جعفر ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۷۷
 محمدی گیلانی، کاظم ۱۴۶، ۱۶۹، ۱۴۷، ۱۷۸، ۱۹۹
 محمدی گیلانی، محمد ۱۳، ۳۷، ۴۴، ۵۷،
 ۱۲۶، ۱۴۳-۱۹۲، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۶۳، ۲۸۶،
 ۲۸۹، ۳۱۳، ۴۳۶، ۴۱۹، ۳۵۴، ۴۳۶
 محمدی گیلانی، محمد مهدی ۱۴۶، ۱۴۶،
 ۱۴۷، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۹
 محمدی یزدی، محمود ۹۰
 محمود، احمد ۱۷۱
 محمودنژاد، مونا ۳۰۴

- محمودنژاد، یدالله ۳۰۴
 محمودی، محمد ۳۹۰
 مخبر، محمد ۲۰۹
 مختوم، عبدالحکیم ۳۹۵، ۳۹۹
 مخلص، بهروز ۳۴۸
 مدرس، فخر ۳۷۹
 مدنی، احمد- دریا دار ۵۴، ۴۳۸
 مرادی، ابن ملجم ۷۰
 مرتضایی فر، محمود ۳۷۴
 مرتضوی، حسین ۱۹۹
 مرتضوی، سعید ۲۱۰
 مرزبان، رضا ۴۲۳، ۴۲۴
 مرعی شوشتری، محمدحسن ۲۹۲
 مرعی نجفی، ۳۶۵، ۳۶۹
 مروی، هادی ۲۳۲
 مسعودی، عباس ۴۲۷
 مسعودی، محمدعلی ۴۲۷
 مسکوب، شاه رخ ۱۷۱
 مسگر، عباس ۳۶۶
 مشکور، فرهاد- محمدحسن- ۲۲۱
 مشکور، محمدجواد ۲۲۱
 مشکینی، علی- آیت الله- ر.ک. به:
 فیض آلتی، علی اکبر
 مصباح، فاطمه ۱۵۸
 مصباح زاده، مصطفی ۴۲۷
 مصباح یزدی، محمدتقی- آیت الله- ۱، ۱۵،
 ۴۴، ۲۶۳، ۲۸۷، ۳۱۳، ۳۲۹، ۳۴۴
 مُصَحَفْ، عبدالعلی ۳۹۹
 مصدق، محمد ۵، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۴۱۸، ۴۲۳،
 ۴۳۷
 مصطفوی، محمد حمزه ۳۲۹
 مصطفی سلطانی، امین ۳۹۱
 مصطفی سلطانی، حسین ۳۹۱
 مصطفوی کرمانی، محمد ۳۳۸
 مصلحی، حیدر ۲۳۶
 مطبوعی، ایرج ۳۷۹
 مطلق، حسین ۲۹۷
 مطهری، مرتضی ۲، ۸، ۱۴، ۳۸۰، ۴۱۹
 مظاهری، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲
 مظاهری اصفهانی، حسین ۳۶۹، ۳۷۰
 معادخواه، عبدالمجید ۱۲، ۹۶، ۹۸، ۱۰۲، ۱۳۲،
 ۱۴۹، ۳۱۳، ۳۱۴، ۱۴۳
 معتمدزفولی، فرامرز ۴
 معرفت، ... ۲۰۶
 معرفی زاده، علی ۳۴۲
 معماران، افشین ۱۹۶
 معیری، حمیدرضا ۱۹۶
 معین فر، علی اکبر ۲۸۰
 معین، مصطفی ۴۴۱
 معینی عراقی، محمود ۱۷۶
 مفتاح، محمد ۲، ۱۸، ۱۴۵، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲،
 ۳۳۹
 مفتاح، محمد مهدی ۱۴۵، ۱۸۰
 مفتی زاده، احمد- مرحوم- ۱۶۲
 مفید، حسین- آیت الله- ۱۷۶، ۱۹۸
 مفیدی، شمس الدین ۱۵۳
 مقتدایی، مرتضی ۱۴۴، ۱۷۶، ۲۷۴-۲۹۵، ۳۲۸
 مقتدایی، مهدی ۱۷۶
 مقدسی، مهدی ۳۴۸
 مقدم، احمد ۳۹۲
 مقدم مراغه ای، رحمت الله ۷، ۴۸، ۵۴، ۱۲۵،
 ۱۲۷
 مقدم، ناصر- سپهد ۸، ۹، ۱۰۱، ۱۲۴، ۳۷۹،
 ۴۳۶
 مقیسه، محمد ۱۹۸، ۱۹۹
 مقیمی ابیان، زرین ۳۰۴

موحدساوچی، علی ۳۳۹	مکارم شیرازی، ناصر ۱۱۰، ۲۶۳، ۳۵۲، ۳۵۹
موسوی، رشید ۳۴۲	۳۶۵
موسوی، میرحسین ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۹۸، ۲۳۰، ۲۴۶، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۷۸، ۳۵۲، ۴۲۹	مکرم... ۲۹۷ دادیار دادسرا مکی، محسن ۳۴۸
۴۳۰، ۴۳۷	ملاجعفر، مجید ۴۳
موسوی اردبیلی، عبدالکریم - آیت‌الله - ۲۳، ۳۱-۳۳، ۴۷، ۵۷، ۷۱-۹۷، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۵، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۳۲، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۸۶-	ملازاده، پرویز ۳۴۸ ملا عبدالحسینی، اکبر ۱۹۵ ملا عبدالحسینی، مرتضی ۱۹۵ ملکوتی، مسلم - آیت‌الله - ۳۴۰ ملکی، علی ۳۲۹، ۳۳۰
۳۱۰، ۳۱۶، ۳۳۶	ملکی، محمد ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۲، ۲۶۷، ۲۶۸
موسوی بجنوردی، محمد ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۷	۲۸۵، ۲۸۲، ۲۷۷
موسوی تبریزی، حسین - ر.ک. به:	ملکی انارکی، سعید ۱۹۵
پورمیرغفاری، سیدحسین	ملکی انارکی، مجید ۱۹۵
موسوی تبریزی، حسن ۹۳	منافی، هادی ۲۷۸، ۲۷۹
موسوی تبریزی، محسن ۹۳	منتجب‌نیا، رسول ۲۸۶، ۴۰۴
موسوی خمینی، روح‌الله - آیت‌الله - ۲-۱۸، ۲۴-۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۳۹، ۴۱، ۴۴-۴۶، ۷۱، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۳، ۸۶، ۸۷، ۸۹-۹۴، ۹۷، ۱۰۲-۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲، ۱۲۶، ۱۲۹-۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۵-۱۵۶، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۷-۱۸۷، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۶-۲۱۶، ۲۲۳-۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۲-۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۲-۲۵۲، ۲۵۶-۲۵۹، ۲۶۲-۲۶۴، ۲۶۷-۲۷۲، ۲۸۰-۲۸۵، ۲۸۸، ۲۹۴-۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۶، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۳۴، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۷۰، ۴۰۹، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۳، ۴۳۶	منتظری، احمد ۲۱۹، ۲۴۲ منتظری، حسینعلی - آیت‌الله - ۶-۳۸، ۳۸، ۵۳، ۶۶، ۷۶، ۸۵، ۸۶، ۹۰، ۹۱، ۹۴، ۱۰۶، ۱۳۵، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۸، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۵۲، ۲۵۹، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۵، ۳۱۳، ۳۱۵-۳۱۵، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۷۰، ۴۰۹، ۴۳۱، ۴۳۲
موسوی خوئینی‌ها، محمد ۱۴۴، ۲۳۳، ۲۵۲، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۹۲، ۳۲۴، ۴۰۱	منتظری، محمد ۳۶، ۳۹، ۵۲ منزوی، علیق‌ی ۱۶۲ منشی، محسن ۲۱۶ منصور، حسنعلی ۲، ۴۰۴ منصوری، جواد ۳۹۷، ۳۹۸ منصوری، ناصر ۱۹۸ منوچهری، ثریا ۸۸ منوچهری، سیروس ۳۹۱ موحدی، محمد مهدی ۲۷۹

- موسوی دامغانی، ابوالقاسم ر.ک. به: ۳۴۴
 داوودالموسوی دامغانی، ابوالقاسم
 میناچی، ناصر ۱۷۴
 موسوی زنجانی، ابوالفضل - آیت‌الله - ۶۷، ۷۹
 موسوی کریمی، میرکریم ر.ک. به: ۳۷۹، ۳۷۷، ۳۹۲
 موسوی اردبیلی، عبدالکریم
 نادرپور، نادر ۱۷۱
 موسوی لاری، عبدالواحد ۱۴۲
 نادری، علی ۹۹، ۱۰۰
 مومن، محمد ر.ک. به: دانش‌زاده قمی، محمد
 نادریان، محمد ۳۴۸
 مهاجرمیلانی، حسن ۱۱۱
 نادری پور، بهمن ۱۴۸
 مهاجری، مسیح ۳۲۴
 نادری فرد، فاتح ۲۳۴
 مهدوی، ابوالحسن ۳۷۰
 نادری فرد، مهدی ۱۹۹، ۲۳۴
 مهدویان، آذرنوش ۳۸۵، ۳۹۰، ۳۹۱
 ناصری، ... - دادستان - ۳۴۸
 مهدوی کنی، محمدرضا - آیت‌الله - ۱۸، ۹۹، ۱۰۴، ۱۴۰، ۴۰۴
 ناصری، ... - حاکم شرع - ۷۹
 ناصریان ر.ک. به: مقیسه، محمد
 ناطق، عباس ۶۳
 ناطق نوری، علی اکبر ۹۶، ۱۲۰، ۱۴۹، ۲۳۵، ۲۷۲، ۴۴۰
 ناظری، بهرام ۱۹۵
 ناظری، جواد ۱۹۵
 ناظم‌زاده، عطیه ۳۶۶
 ناظم‌زاده، علی اصغر ۱۴۲، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷
 ناظمی، ... ۴۷، ۳۴۵
 ناهید، احسن ۳۹۱
 ناهید، شهریار ۳۹۱
 نبوی، بهزاد ۳۴، ۱۰۴، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۸۱
 نجاتی، غلامرضا ۹
 نجفی، نامدار ۱۴۴، ۳۴۸
 نراقی، ... ۱۹۳
 نزیه، حسن ۱۳، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۳، ۴۸، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۷۴، ۴۲۵
 نسیمی، جلال ۳۹۱
 نسیمی، ناصر ۳۹۱
 نشاط، علی ۳۷۹
 نصاری، کاوه ۱۹۷
 میراشرافی، ابوالحسن - کیوان - ۵۳
 میراشرافی، مهدی ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۲۲۰
 میردامادی، محسن ۲۶۹، ۲۷۱
 میرزایی، حسین ۱۹۵
 میرزایی، مصطفی ۱۹۵
 میرزای شیرازی - ر.ک. به: حسینی شیرازی، محمدحسن
 میرشمس شهبهانی، ابوالفضل ۵۰، ۵۲، ۴۲۲
 میرعمادی، ضیاءالدین ۳۰۳
 میرعمادی، میرصادق ۳۰۳
 میرغفاری، ابراهیم ۴۰۹، ۴۱۲
 میرفندرسکی، ... ۱۷۰
 میرمحمدی، ابوالفضل ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۶
 میرمحمدی، کمال ۴۴۰
 میکائیلیان، تاتئوس ۳۳۳

نصیری، فرج‌الله ۳۴۰	نیلی، میثم ۳۳۱
نصیری، محمد ۱۷۶	واحدی، طواق محمد ۳۹۵، ۳۹۹
نصیری، نعمت‌الله ۳۷۹، ۳۷۷، ۳۷۹	واعظ‌طیسی، عباس ۲۳۹، ۲۴۴، ۳۰۳
نظران، محمدعلی ۴۶	واعظی، موسی ۱۹۹
نعیمی، فیروز ۲۹۷	وافری کلاته، بتول ۳۳۲
نقاشیان، حمیدرضا ۱۴۹	وحیدخراسانی، حسین - آیت‌الله - ۲۵۹
نقدی، محمدرضا ۲۴۱، ۲۲۸، ۲۴۱	وحیدی، احمد ۲۲۴
نقره‌ای، محمدرویش ۳۹۲	وطن دوست، شایسته ۳۵۸
نکونام، محمدابراهیم ۳۲۴، ۳۲۵	وفایی، ناصر ۲۹۷
نمازی، عبدالنبی ۳۱۱	ولدان، عبدالرسول ۴۱۰
نوابی مناقبی، محمدجواد ۴۳	هاتفی، رحمان ۶۶
نورافشار، فرشته ۳۹۰	هادوی، مهدی ۱۱، ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۱۵۴، ۱۹۱، ۱۹۳
نوربخش، محسن ۲۰۷	۳۷۵، ۳۷۶، ۳۸۸، ۴۱۹، ۴۳۶
نوروزی اصفهانی، ... ۳۹۹	هاشمی، علی ۲۹۶، ۲۹۷
نوری، عبدالله ۷۳، ۳۲۴، ۳۹۰	هاشمی، فائزه ۱۷۸، ۲۲۸
نوریزاد، محمد ۲۳، ۹۸	هاشمی، محمد ۱۶۹، ۳۰۹
نوری همدانی، حسین - آیت‌الله - ۹۴، ۹۸، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۷، ۲۸۷	هاشمی، مهدی ۲۱۹، ۳۱۶، ۳۱۷
نیازمند، مظفر ۳۹۱	هاشمی رفسنجانی، اکبر ۸، ۲۰، ۲۷، ۳۵، ۳۹، ۴۲، ۷۲، ۸۴، ۹۱، ۹۷، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۹، ۱۹۸، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۱۵، ۲۲۲-۲۲۵، ۲۳۵، ۲۴۸، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۰۶، ۳۲۳، ۳۲۴، ۴۱۲، ۴۲۹، ۴۳۷، ۴۳۸
نیرومند، مهشید ۳۰۴	هاشمی شاهرودی، محمود ۱۸۸، ۲۳۰، ۲۳۵
نیری، حسین علی ۴۷، ۸۴، ۸۶، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۵، ۲۶۶، ۳۰۱، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۶، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۴، ۳۵۹	هاشمی نژاد، عبدالکریم ۲۳۲، ۳۰۳
نیری، غلام ۳۳۸	هایدگر، مارتین ۳۷۳
نیری، ناصر ۳۳۸	هایده: ر.ک. به: دده‌بالا، معصومه
نیری، هادی - آیت‌الله - ۳۳۷	هرندی، فاضل ۴۴
نیری، یاسر ۳۳۸	هشی، محمد ۳۶۹
نیک‌پی، غلامرضا ۳۷۹	همت، ابراهیم ۲۲۳
نیکسون، ریچارد ۳۰	همدانی، حسین ۶۲
نیلی، حامد ۲۳۱	هوشیارزرزنی، علی اصغر ۱۱۰

- هویدا، امیرعباس ۱۴۷، ۱۵۱، ۳۷۸، ۳۷۹، ۲۳۶، ۲۶۵، ۲۸۷، ۳۲۸، ۳۳۱، ۴۰۴، ۴۳۰، ۴۳۹، ۴۳۱
- هويزره، رابرت ۳۰، ۹، ۴
- يارجانی، غلامحسین ۳۹۳
- یاعباسی، محمد ۳۲۹
- یاغچیان، مرتضی ۲۲۳
- یخچالی، جمیل ۳۹۱
- یزدان شناس، عبدالرضا ۳۳۳
- یزدجردی، علی اکبر ۳۷۹
- یزدی، ابراهیم ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۲۱، ۳۱، ۵۹، ۱۵۲، ۳۳۴، ۳۷۵، ۳۷۹
- یزدی، اسماعیل ۱۵۲
- یزدی، محمد ۱۵، ۱۸، ۹۱، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۵
- یزدی، مرتضی ۱۹۶
- یزدی، میرزاحسن ۴۱۹
- یزدی، یحیی ۴۱۹
- یعقوبی، مهدی ۳۴۱، ۳۴۲
- یلدایی، بهرام ۳۰۴
- یلدایی، نصرت ۳۰۴
- یوسف زاده، مهناز ۳۵۸
- یوسفی اشکوری، حسن ۲۲۹، ۳۱۱، ۳۲۴، ۳۲۵
- یونسی، ابراهیم ۱۷۱
- یونسی، علی ۴۷، ۱۳۱، ۲۱۲، ۳۴۵